



مرکز تحقیقات دین الحدیث

میراث صدر شیعہ

دست چہارم

بہ کوشش

علی صدراپی خویی

ہمدی مہرزی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میتل حدیث شیعہ

دست چھارم



بہ کوشش

علی صدرایی خوبی

مہدی مہریری

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ -، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: ۴/ به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی خویی--

قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۸.

۵۷۴ ص.

۱. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه. ۳. اربعینیات.

۴. احادیث - اجازة‌ها. ۵. بحار الأنوار - مصادر. ۶. علامه مجلسی - آثار.

۷. علامه مجلسی - شرح حال. الف. عنوان. ب. صدراپی خویی، علی.

۱۳۴۲ -، گردآورنده.

۲۹۷/۲۱۸

۹/م / ۱۴۱/ BP

۱۳۷۸

ISBN: 964 - 5985 - 83 - 8

شابک: ۸-۸۳-۵۹۸۵-۹۶۴



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث شیعه / ۴

به کوشش:

مهدی مهریزی

علی صدراپی خویی

همکاران علمی:

حسین گودرزی، ابوالفضل حافظیان، رضا محمدی، قاسم شیرجعفری

ویراستار فارسی: سید محمد دلال موسوی ویراستار عربی: اسعد طیب مولوی

حروف نگاری و صفحه‌آرایی: احمد مفید و فخرالدین جلیوند

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۳۱

نشانی برای مکاتبه: قم، ص. پ. ۳۷۱۸۵/۳۴۳۱؛ تلفن: ۷۱۱۷۴۵. نمابر: ۷۱۹۱۹۰

نشانی در اینترنت: <http://WWW.hadith.net/magazine/mirath.htm>

فهرست

- ۷ آغاز دفتر
- ۲۱ شرح احوال علامه مجلسی
سید عبدالحجت بلاغی / به کوشش علی صدرایی خویی

متون حدیثی

- ۷۹ التمازي
محمد علوی حسنی کوفی / تحقیق: فارس حسون کریم
- ۱۴۷ الاربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة
شمس الدین محمد ابن جزری دمشقی / تحقیق: محمد جواد نور محمدی
- ۱۸۹ أدعية السر
سید ضیاء الدین فضل الله راوندی / تحقیق: سعید رضا علی عسکری
- ۲۵۱ مجمع البحرين في مناقب السطين
سید ولی بن نعمه الله حسینی رضوی / تحقیق: قاسم شیرجعفری

اجازات

- ۴۳۹ مناقب الفضلاء
میر محمد حسین خاتون آبادی / تحقیق: جویا جهانبخش
- ۵۲۱ إجازات العلامة المجلسي
سید احمد حسینی اشکوری

آغاز دفتر

عصر صفویه، در تاریخ تشیع دوره‌ای برجسته و ممتاز به شمار می‌رود و از زاویه‌های گوناگون، در خور درنگ و تأمل است. یکی از این زوایا، اثرگذاری آن بر علوم اسلامی و معارف شیعی است. اگر از این نگاه به مسئله بنگریم، با سه حرکت بزرگ در حوزه حدیث شیعه روبه‌رو می‌شویم:

۱- عمومی‌سازی معارف حدیثی و ترجمه روایات به فارسی،

۲- شرح نویسی کتب روایی،

۳- تدوین دائرةالمعارف‌های بزرگ حدیثی.

نهضت ترجمه بارویکرد گسترش فرهنگ حدیث در میان عامه، به انجام رسید و بسی توفیق یافت؛ حرکت دوم نیز در جهت تعمیق معارف حدیثی و حلّ معضلات آن برای اهل فضل و صاحب‌نظران سامان گرفت و سومین حرکت، به انگیزه حفظ میراث تشیع از نابودی و پراکندگی، شکل گرفت.

از میان عالمان برجسته این عصر، علامه محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق) در هر سه حرکت، سرآمد است. اینک نگاهی اجمالی به فعالیت‌های علمی وی در این سه عرصه می‌افکنیم:

۱. ترجمه حدیث

نخستین عرصه‌ای که مجلسی در آن پیشتاز و نامور است، برگرداندن احادیث و معاریف روایی، به فارسی روان و عوام فهم است.

آثار فارسی علامه مجلسی، بیش از شصت کتاب و رساله است که اینها یا مستقیماً ترجمه حدیث و یا تبیین معارف حدیثی است.^۱ برای مثال، ترجمه توحید امام رضا، توحید مفضل، دعای جوشن صغیر، دعای سمات، دعای کمیل، دعای مباحله، زیارت جامعه، نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر، حدیث سته اشیاء، حدیث رجاء بن ابی ضحاک، و حدیث عبدالله بن جندب، از گونه اول و کتابهای: حق الیقین، جلاء العیون، حلیة المتقین، حیات القلوب، و عین الحیة از نوع دوم است.

این حجم از فارسی نویسی، علامه مجلسی را پایه گذار و صاحب مکتب کرده است. صاحب «روضات الجنات» مجلسی اول و دوم را پایه گذاران ترجمه حدیث به فارسی روان و قابل استفاده دانسته، و محمدتقی بهار، در باره فارسی نویسی علامه مجلسی چنین نظر داده است:

نثرهای علمی این دوره [دوره صفوی]، آنچه مربوط به نشر دعوت و بیان اصول عقاید شیعه است، چنانکه گفته شد، بسیار ساده و عوام فهم و کاملاً در زیر تأثیر صرف و نحو عربی است، و بیش از هر کسی، مجلسی پدر و پسر، مخصوصاً مجلسی دوم، در این راه خدمت کرده است و به وحدت ملی ایران، از حیث اخلاق و تربیت و افکار و فرهنگ، با نهایت عشق و خلوص، مثل بزرگ ترین رجال ادب و سیاست، مساعدت و یاری نموده است.^۲

و نیز می افزاید:

۱. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۶-۴۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۷۹-۸۳؛ علامه مجلسی و آثار فارسی او.

ص ۵۶-۵۹.

۲. سبک شناسی، محمدتقی بهار، ج ۳، ص ۳۰۵.

بعد از تألیف مجلّدت «مجار الأنوار» که دائرة المعارف شیعه امامیه اثنا عشریه است، تألیف مجموع کتب دینی و اخلاقی شیعه است به فارسی ساده و عوام فهم که تا آن روز، اهل علم، چنان کاری نکرده بودند و غالب تألیفات علما، خاصه علمای دین، به زبان تازی بود و احترام مقام علم را در نزدیک شدن به سطح فکر و فهم عوام نمی دانستند، بل آن را مغایر عظمت جایگاه دانش می شمردند.^۱

علامه مجلسی، خود، بر انگیزه عمومی سازی معارف دینی و حدیثی در آغاز نوشته هایش تأکید می ورزد. او در مقدمه «حلیه المتقین» آورده است:

و چون مختصری از مکارم اخلاق در کتاب «عین الحیة» بیان شده بود، جمعی از سالکان مسالک سعادت و ناهجان مناہج متابعت اهل بیت رسالت علیهم السلام از این ذرّه حقیر التماس نمودند که رساله ای در بیان محاسن آداب که از طریق مستقیمه ائمه طاهرین علیهم السلام به اسانید معتبره به این قلیل البضاعه رسیده باشد، بر وجه اختصار تحریر نماید و به جهت عموم نفع نسبت به اهل این دیار، مضامین اخبار را در لباس لغت فارسی قریب الفهم به جلوه درآورد. لهذا با ضیق مجال و کثرت اشتغال، رعایت حقوق اخوت ایمانی را لازم دانسته و از مقتضای حدیث: «الدّالّ علی الخیر کفّاعلیه» امیدوار گردیده، اجابت ملتمس نموده...^۲

و در مقدمه کتاب «حیة القلوب» می نویسد:

و عمده احادیث و آثار ایشان که بعد از تتبع بسیار به دست آمده بود، در کتاب «مجار الأنوار» جمع نمودم. در این ولا، جمعی از برادران ایمانی و دوستان روحانی، از این قلیل البضاعه استدعا نمودند که آنچه از آن کتاب «جامع الأبواب» متعلق به تواریخ، احوال و معجزات و مکارم اخلاق و محاسن صفات و احوال و غزوات حضرت سیدالبشر صلی الله علیه و آله و دلایل امامت و خلافت و اطوار حمیده و آداب پسندیده حضرات ائمه اثنا

۱. همان، ص ۳۰۴.

۲. حلیه المتقین، ص ۳-۴.

عشر و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوده باشد. به لغت فارسی ترجمه نمایم، تا جمیع

طوایف الأنام، سیما جمعی از عوام که از فهم لغت عربی عاجزند، از آن بهره‌مند گردند.^۱

و در آغاز کتاب «جلاء العیون» می‌نگارد:

و این شکسته در کتاب «بحار الأنوار»، آنچه متعلق به احوال ایشان است، در چندین مجلد، استیفا و در کتاب «حیات القلوب» نیز اکثر آنها بر وجه اختصار، مذکور شده‌است و چون از کتاب اول، عوام را چندان انتفاعی نیست و تحصیل کتاب دوم، بر اکثر مردم متعسر است، لهذا این لیلی البضاعة را با اختلال احوال و وفور اشتغال و هجوم هموم و آلام و طریبان عوارض و اسقام، به خاطر فاتر رسید که کتاب و چیزی در این باب، به لغت فارسی تألیف نماید که مقصور بر ذکر ولادت و شهادت سید المرسلین و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشد، بر وجهی نوشته شود که همه خلق از آن بهره برده باشد و به ترجمه الفاظ روایات معتبره، اختصار نموده. مقید به حسن عبارات و تنوع استعارات نگردد.^۲

همین انگیزه، در ترجمه‌های دیگر ایشان نیز بیان شده‌است.^۳

۲. شرح نویسی بر کتب حدیث

علامه مجلسی، در کنار ترجمه روایات به تبیین دشواری‌های احادیث و اسرار و رموز آن رو کرد؛ چنانکه از ارزیابی اسناد و صدور نیز فروگذار نکرد. وی بجز توضیح و تبیین‌هایی که در جای جای «بحار الأنوار» دارد، به تأسیس سنت حسنه‌ای همّت گماشت که پیش از آن، تا اندازه‌ای نضع داشت. وی شرح «کافی» شریف را به نام «مرآة العقول» در بیست و شش جلد و شرح «تهذیب الأحکام» را با نام «ملاذ الأخیار» در شانزده جلد، تحریر کرد. همچنین از «شرح صحیفه سجاده» و «اربعین حدیث» او نیز می‌توان یاد کرد.

۱. حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۹ (انتشارات سرور).

۲. جلاء العیون، ص ۳ (کتابفروشی اسلامیه).

۳. علامه مجلسی و آثار فارسی او، ص ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۶۰ و...

علامه مجلسی، او این شروح را برای صاحب نظران و اهل فضل، نگاشته است. او در مقدمه «مرآة العقول» می نویسد:

در گذشته، بر کتب روایی، یادداشت‌هایی به هنگام گفتگو با پژوهشگران داشتم. ترسیم این تعلیقه‌ها از میان رود، لذا با داشتن گرفتاری‌ها شروع به گردآوری آن نموده و از «کافی» آغاز کردم که بهترین اثر شیعیان است. در این شرح، سند اخبار را به عنوان پایه، بررسی‌م و مشکلات واژه‌ها و مطالب پنهان و نهفته را برای اهل دقت، به شرح نخست^۱.

و در مقدمه «شرح تهذیب الأحکام» نوشته است:

تعلیقه‌هایی بر مطالب دشوار و دیرپای «تهذیب» نگاشتم و حاشیه‌هایی که پرده‌های تردید را بزدايد و دانشجویان در هر سطحی از آن بهره برند، به رشته تحریر درآوردم؛ روشنگری‌هایی که به ذهن‌خورد یا از اساتید، سود جست...^۲

۳- مجلسی و دائرةالمعارف حدیث شیعه

گسترده‌ترین کتاب حدیثی شیعه «بحار الأنوار» است. این کتاب را نمی‌توان تنها یک کتاب جامع حدیثی به شمار آورد؛ چرا که سرشار از معارف متنوع است؛ از مباحث لغوی گرفته (که یک دوره سه جلدی غریب‌الحدیث از آن استخراج شده)^۳ تا مباحث تفسیری (که دو جلد راهنما برای آن منتشر شده است)^۴ تا مباحث بی شمار

۱. مرآة العقول، ج ۲، ص ۵۱۲.

۲. ملاذ الأخیار، ج ۱، ص ۴.

۳. کتاب غریب‌الحدیث فی بحارالأنوار، در سه جلد از سوی مرکز تحقیقات دارالحدیث، همزمان با کنگره بزرگداشت علامه مجلسی منتشر می‌گردد.

۴. کتاب دلیل الآیات المفسرة وأسماء السور، از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، در سال ۱۴۱۲ق، به چاپ رسیده و نیز بحارالأنوار فی تفسیر المأثور بالقرآن، از سوی مؤسسه الطور در ۱۴۱۱ق، به چاپ رسیده است.

کلامی و...^۱

به برخی از دلایلی که «بحار الأنوار» را به صورت کتابی برجسته و مرجع درآورده، در ذیل اشاره می‌شود:

۱- تدوین آن در مدت زمانی قریب به چهل سال، صورت گرفته است؛ چراکه از سال ۱۰۷۰ق، تألیف آن آغاز شد و تا ۱۱۰۴ق، ادامه داشت.

۲- پژوهش «بحار الأنوار» را می‌توان نمونه یک کار جمعی معرفی کرد که مؤلف، در مقدمه و جاهای دیگر کتاب بدان اشاره دارد.

۳- مصادر «بحار الأنوار» گسترده و تنوع مصادر و مآخذ آن، متنوع است. علامه، خود از پانصد مصدر یاد کرده و برخی محققان، با جستجو در «بحار الأنوار» ۶۲۹ مصدر برای آن ذکر کرده‌اند.

۴- مباحث علمی مستقل در آن مطرح شده‌است که از پنجاه بحث متجاوز است و در عرصه‌های ادب، کلام و تفسیر و شرح حدیث، عرضه شده‌است.

۵. تعلیقه‌نویسی بر روایات

کتاب «بحار الأنوار»، فراتر از یک مجموعه حدیثی است که به حق، دائرةالمعارف دانشهای مکتب تشیع در حوزه‌های حدیث، تفسیر، کلام، ادب و... است. علامه مجلسی، سیر رویکرد خود را به تدوین «بحار الأنوار» و انگیزه تدوینش را چنین به قلم آورده‌است:

از آنجا که علم کامل را در قرآن عزیز و اخبار اهل بیت رسالت یافتیم، جز قرآن و اخبار اهل بیت علیهم‌السلام هر علمی را که آموخته بودم - اگر چه در زمان ما رواج داشت - ترک کردم و در عوض، شروع به تفحص از اخبار ائمه طاهرين - سلام الله عليهم - نمودم. آنچه برای بحث و دقت نظر در این کار، لازم بود انجام دادم تا بهره‌های فراوان بردم.

پس از احاطه بر کتب متداول و مشهور، به جستجوی اصول معتبر دور افتاده‌ای پرداختم که زمانهای مفیدی یا به علت استیلاي پادشاهان غیر شیعی و ائمه ضلال، و یا به سبب رواج علوم باطل بین جوانان، و یا به واسطه بی‌اعتنائی جماعتی از متأخران، متروک و مهجور شده بودند. نظر به این جهات، مدتی با نهایت کوشش، آن اصول معتبر مهجور را از شرق و غرب بلاد به دست آوردم. در این کار، گروهی از یاران کمک می‌کردند و جهت یافتن آنها به هر سوی می‌شتافتند تا به فضل خدا، مقدار زیادی اصول معتبر که مورد اعتماد علما و مورد رجوع فضلا در اعصار گذشته بوده‌اند، نزد من جمع شد و تا آنجا که توانایی داشتم، در ترویج و تصحیح و تنسیق و تنقیح آنها کوشیدم و به سبب اینکه زمانه در غایت فساد است و اکثر مردم به راهی غیر راه مستقیم می‌روند و بیم آن داشتم که آنچه جمع شده است، باز پراکنده گردد. به ترتیب، به نظم و جمع‌آوری آنها متغول گردیدم و حاصل زحمات خود را در کتابی گرد آوردم که در میان مؤلفات و مصنفات قوم، بی‌مثل و مانند است و فواید تازه این کتاب، آن است که آنچه اصحاب ما - رضوان الله علیهم - در تألیفات خود، اهمال کرده‌اند، من جبران کردم و در نتیجه، مشتمل بر انواع علوم و حکمتها و اسرار است و خواننده را از جمیع کتب اخبار، بی‌نیاز کرده است.^۱

خلاصه می‌توان گفت که مجلسی با تدوین «بحار الأنوار» کتابی مرجع برای مکتب تشیع فراهم ساخت که تا روز رستاخیز، چشمه‌ای جوشان خواهد ماند.

همین ویژگی‌ها سبب شد که آثار علامه و بویژه «بحار الأنوار»، مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد. این اهتمام از سالهای نخست رحلت مجلسی مشهود است و سید محمد بن احمد بن حسین لاهیجی، کتاب «فهرست الکتب المأخوذ منها البحار» را در سال ۱۱۲۷ق، تألیف کرد.^۲ نخستین ترجمه از جلد اول «بحار» هم در سال ۱۹۱ق، انجام شد^۳ با گذشت زمان، این اهتمام علمی، گسترش و تعمیق یافت، تا

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳ (گزینش و ترجمه).

۲. مجله مشکاة، ش ۲۹، ص ۱۵۹.

۳. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۳، ص ۱۸.

آنجا که تاکنون بیش از یکصد و بیست تحقیق درباره «بحار الأنوار»، سامان گرفته است.^۱

آنچه را تا به حال درباره «بحار الأنوار» انجام شده، در ده حوزه می توان دسته بندی کرد:

۱- چاپهای متعدد، سنگی، سربی و حروفی. نخستین چاپ «بحار الأنوار» در سال ۱۲۴۸ق، در هند انجام شد و سپس در سال ۱۲۷۰ق، در ایران به طبع رسید. پس از اینها چاپ معروف کمپانی صورت گرفت که از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۵ق، به طول می انجامید که این طبعها به قطع رحلی و چاپ سنگی است. چاپهای جدید این کتاب، در سال ۱۳۷۶ق، از سوی انتشارات مکتبه اسلامیة و دارالکتب الاسلامیة انجام شد سپس بارها از روی آن افسست شد.

۲- تصحیح و تحقیق «بحار الأنوار». نخستین تصحیح، در قطع وزیری صورت گرفت که توسط گروهی از عالمان و اساتید، چون عبدالرحیم ربّانی شیرازی، محمدتقی مصباح یزدی، محمدباقر بهبودی، علی اکبر غفّاری، سیدابراهیم میانجی به انجام رسید.

۳- فهرست نویسی. فهرست نویسی، راهنمایی کردن به آنچه در کتاب است، از قبیل: آیات، أعلام، اماکن، قبائل، اشعار، امثال، ابواب و منابع، اطلاق می شود و «بحار الأنوار»، دارای فهرس فراوان است؛ از قبیل: فهرست الکتب المأخوذ منها البحار، هداية الأخبار الی فهرس بحار الأنوار، المعجم المفهرس لألفاظ عناوین أبواب بحار الأنوار، بحار الأنوار فی تفسیر المأثور بالقرآن، دلیل الآيات المفسره و أسماء السور فی أحادیث بحار الأنوار.^۲

۱. مجله مشکاة، ش ۲۹، ص ۱۵۴-۱۶۶؛ المعجم المفهرس لألفاظ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. مجله مشکاة، ش ۲۹، ص ۱۵۸-۱۶۰؛ کتابشناسی تألیفات علامه مجلسی: المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحار الأنوار، ص ۱۰۵ و ۱۱۵-۱۱۷.

۴- معجم. مراد از معجم، راهنمایی لفظی کتاب به ترتیب الفباست و «بحار الأنوار»، چند معجم دارد: سفینه البحار، المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث «بحار الأنوار»، تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، و المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث «بحار الأنوار»، با اشراف علیرضا برازش.

۵- تلخیص. کتابهایی چون «مختصر المزار (تلخیص ج ۲۲)»، «مختصر المجلد السابع»، اثر رضا بن محمد نصیر، «جامع الأنوار (مختصر جلد هفتم)» نوشته آقا نجفی اصفهانی، «حدیقه الأزهار فی تلخیص البحار»، اثر میرزا محمد بن عبدالنبی نیشابوری، از جمله تلخیص‌هایی است که از «بحار الأنوار» انجام شده است.^۱

۶- تعلیقه نویسی. در تعلیقه نویسی، می‌توان از تعلیقه علامه طباطبایی و دانشورانی چون ربانی شیرازی، مصباح یزدی، محمدباقر بهبودی، علی اکبر غفاری و... نام برد که به همراه چاپ جدید «بحار الأنوار» به طبع رسیده است.^۲

۷- نرم افزار. در این قسمت، می‌توان از نرم افزار نور، تهیه شده در مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، نرم افزار معجم فقهی، تهیه شده در مرکز معجم فقهی حضرت آیه الله گلپایگانی، و نرم افزار معجم، تهیه شده توسط مؤسسه نشر حدیث اهل بیت علیهم السلام نام برد.

۸- مستدرک نویسی. تکمیل مجلدات «بحار الأنوار» یا برخی از مجلدات آن، همواره مورد اهتمام عالمان بوده و بدان عنایت کرده‌اند که کتابهایی چون «مستدرک البحار»، اثر میرزا محمد تهرانی (م ۱۳۷۱ق)، «معالم الخبر فی استدرک البحار السابع عشر» و «جنة المأوی فیمن فاز بقاء الحجة (مستدرک ج ۱۳)»، نوشته میرزا حسین نوری، مستدرک اجازات بحار الانوار، نوشته میرزا محمد بن رجب

۱. مجله مشکاة، ش ۲۹، ص ۱۵۴-۱۵۷: المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحار الأنوار، ص ۱۰۵.

۲. همان، ص ۱۶۰-۱۶۱، المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحار الانوار، ص ۱۰۵.

اصفهانى رامى توان نام برد.^۱

۹- ترجمه به زبانهای فارسی و اردو. ترجمه‌های بسیاری از «بحار الأنوار» به انجام رسیده که تاریخ آن به سه قرن پیش یعنی (۱۱۹۱ق) برمی‌گردد و از آن پس نیز ترجمه‌های فراوانی به فارسی انجام و عرضه شده است.

در کتابشناسی‌ها بیش از ۵۱ ترجمه برای «بحار الأنوار» برشمرده شده است.^۲

۱۰- تصحیح و نشر مصادر بحار الأنوار. این کار که به ابتکار مؤسسه آل البيت آغاز شده، تاکنون نتایج ارزشمندی داشته است. از این سلسله، شانزده اثر بدین شرح، نشر یافته است: الفقه الرضوی، مسکن الفؤاد عند فقد الأُحبة والأولاد، الامامة والتبصرة، قضاء حقوق المؤمنین، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، فتح الأبواب بین ذوی الأبواب و بین ربّ الأرباب، الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، مسائل علی بن جعفر، الحدیقة الهلالية، تاریخ أهل البيت، قرب الاسناد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، جامع الأخبار، الدرر الواقية، مصباح الزائر و جناح المسافر، أعلام الوری بأعلام الهدی.

مؤسسه مذکور، چهار اثر نیز در دست تحقیق دارد که عبارت است از: مشکاة الانوار فی غرر الأخبار، اللوامع، شرح شهاب الأخبار، و الألفین الفارق بین الحق والمین.

اما با توجه به گستره مصادر و منابع «بحار الأنوار»، هنوز مصادر بسیاری برجای مانده که تاکنون تصحیح نشده یا اثری از آن در دست نیست. از این رو، تکمیل این بخش از تلاشهای علمی، هنوز به همت عالمان و فرزندان بستیگی دارد.

مرکز تحقیقات دارالحدیث نیز «مختصر بصائر الدرجات»، اثر حسن بن سلیمان

۱. مجله مشکاة، ش ۲۹، ص ۱۶۱-۱۶۶.

۲. همان جا.

بن خالد حلّی را - که یکی از مصادر «بحار الأنوار» - است^۱ در حال نشر دارد؛ همچنین این مرکز، به پاس ارج نهادن به خدمات علمی این عالم فرزانه و داشتن سهمی اندک در این وادی، به تصحیح و عرضه تعدادی از مصادر چاپ نشده، همت گماشت و توانست با شناسایی رساله‌هایی، دفترهای چهارم و پنجم «میراث حدیث شیعه» را به آن اختصاص دهد.

رساله‌هایی که در این دفتر (دفتر چهارم) از مصادر «بحار الأنوار» منتشر می‌شود، عبارت‌اند از:

۱- التّعازی، از ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن علوی حسینی (م ۴۴۵ق).

حاجی نوری در «الفیض القدسی» که همراه «بحار الأنوار» به چاپ رسیده، «التّعازی» را یکی از منابعی می‌شمارد که به پیشنهاد یکی از شاگردان مجلسی، جهت تهیه «مستدرک بحار الأنوار» مورد نظر بوده است.^۲ همچنین وی در «جَنَّة المأوی» که در ضمن جلد ۵۳ «بحار الأنوار» به چاپ رسیده، از «التّعازی» مطلبی را نقل کرده است.^۳

۲- أدعیة السر، نوشته سید فضل الله علی بن عبیدالله راوندی، از عالمان قرن ششم. علامه مجلسی، در مقدمه کتاب آن را به عنوان یکی از مصادر آورده^۴ و می‌نویسد که تمام آن را نقل خواهد کرد^۵ و اجازه روایت آن را برای برخی از شاگردان خود، صادر

۱. المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحار الأنوار، ص ۹۶ (ش ۵۱۹).

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۶۹.

۳. همان، ج ۵۳، ص ۲۱۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۸.

۵. همان، ص ۳۶.

کرده است.^۱

۳- الأربعون الزاهرة، از شیخ محمد بن محمد بن جزری شافعی (م ۸۳۳ق).
حاجی نوری در «الفيض القدسی» نقل می‌کند که علامه مجلسی، در مقدمه «بحار
الأنوار» نوشته است که ابن جزری از کتاب «اشعثیات» - که کتابی معروف است - چهل
حدیث به عنوان اربعین، گلچین کرد.^۲

۴- مجمع البحرين في مناقب السبطين، اثر سید ولی رضوی، از عالمان قرن دهم.
علامه مجلسی. در برخی مجلّدات «بحار الأنوار» به این کتاب، ارجاع داده است: از
جمله آورده:

وجدت أيضاً في مجمع البحرين في مناقب السبطين مروياً عنه.^۳

بجز این چهار رساله، سه رساله دیگر نیز در این دفتر جای گرفت که یکی، شرح
حالی از علامه مجلسی است از سید عبدالحجّت بلاغی و دو رساله دیگر در اجازات
است.

امید است با عرضه دفتر پنجم «میراث حدیث شیعه»، تعدادی دیگر از رساله‌های
تحقیق شده در اختیار ارباب فضیلت قرار گیرد.

بجز امور دهگانه یاد شده، هنوز خلأهایی در بحار پژوهی به چشم می‌خورد که
شایسته است مورد توجه اهل نظر قرار گیرد:

۱- تدوین مکتب حدیثی علامه مجلسی که در سه قلمرو بایسته تحقیق و پژوهش
است:

الف) تبیین آنچه مجلسی در «بحار الأنوار» به کار گرفته از جمله: روش

۱. همان ج ۱۱۰، ص ۱۱۴.

۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۵، ص ۷۲. گفتنی است این مطلب در بحار الأنوار چاپ شده، موجود نیست.

۳. بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۹.

گردآوری، پالایش، ارزیابی اسناد و تفسیر و شرح لغات مشکل، و توضیح و تفسیر مراد روایات...

ب) علل و عوامل تأثیر گذار بر اندیشه مجلسی، اعم از اوضاع و احوال اجتماعی، استادان و...

ج) تأثیر مجلسی بر نحله‌های حدیثی پس از خود.

۲- نقد و ارزیابی روایات گرد آمده در «بحارالأنوار» به همراه نقد و ارزیابی دیدگاه‌های حدیثی علامه مجلسی.

گرچه برخی از علما بر «بحارالأنوار»، تعلیقه‌هایی نگاشته‌اند؛ همچون علامه طباطبایی (که بر جلد‌های ۱ تا ۷ تعلیقه دارد و بیشتر به برداشت‌های مجلسی از روایات نظر دارد) و استاد علی اکبر غفاری (که بر جلد‌های ۷۷ و ۷۸ تعلیقه دارد) و استاد محمدباقر بهبودی (که بر جلد‌های ۳۲ و ۳۳ و ۴۶-۵۳ و ۵۷-۶۷ و ۷۹-۱۰۴ و ۱۰۷-۱۱۰ تعلیقه و حاشیه دارد) و استاد محمدتقی مصباح یزدی (که بر جلد‌های ۵۷ تا ۶۲ تعلیقه دارد)؛ اما تلاشی جامع و گسترده در شأن «بحارالأنوار» به انجام نرسیده است.

امید است در جنب پژوهش‌هایی که می‌توان از آنها به عنوان خدمات پژوهشی نام برد، تحقیقاتی ارزنده و سامان‌دهنده درباره «بحارالأنوار» و مسلک حدیثی مجلسی به فرجام رسد و بسیاری از پرسش‌های مطرح در این باب، پاسخ داده شود.

مهدی مهریزی

رمضان المبارک ۱۴۲۰

شرح احوال علامه مجلسی

سید عبدالحجت بلاغی

به کوشش: علی صدراپی خویی

درآمد

سید عبدالحجت بلاغی حسینی عریضی نایینی، فرزند حجة الاسلام سیدحسین عریضی نایینی متولد ۱۳۲۲ق در نایین و متوفای ۱۳۳۵ ش، یکی از دانشمندان شیعی معاصر است^۱ که آثار چندی از تألیفاتش منتشر گردیده و از جمله آنهاست: «حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر» یا «من لا یحضره المفسر والتفسیر» که در قم، سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶ش، ده جلد، در شش مجلد، به چاپ رسیده، «تاریخ نایین»، «مقامات العرفاء» و «تذکره شمس العرفاء».

یکی از آثار بلاغی، کشکول وی است که با نام «گلزار الحجة» به چاپ رسیده و بلاغی در آن، آنچه که از نوشته‌جات متفرقه و

۱. برای اطلاع بیشتر درباره شرح حال وی ر.ک: طبقات مفسران شیعه، ج ۴، ص ۳۷۰-۳۷۱؛ مجله راهنمای کتاب، ش ۱۹ (سال ۱۳۵۵ش)، ص ۷۲۹؛ دو رساله در تصوف ایران، منوچهر صدوقی سهامی، ص ۸۷؛ الذریعة، ج ۹، ص ۱۷۳ و ج ۲۱، ص ۳۹۱.

پراکنده و تصاویر و سند در دست داشته، به صورت دستنویس منتشر نموده است.

از یادداشت‌هایی که بلاغی در «گلزار الحجّه» آورده، مطالبی است که راجع به شرح حال علامه مجلسی، جمع‌آوری و تحریر نموده است. بلاغی در نظر داشته که کتاب مفصلی در شرح حال مجلسی و خاندان وی بنگارد و بدین جهت، شروع به جمع‌آوری اطلاعات در این زمینه نموده و نامه‌هایی به شخصیت‌های عصر خود نگاشته و از آنها مطالبی را در این زمینه درخواست نموده است. او آنچه از تتبعات خود به دست آورده و مطالبی که دانشمندان معاصر وی در جواب درخواست او ارسال نموده‌اند، همه را به همان صورت مسوده در «گلزار الحجّه» به چاپ رسانیده است.

یادداشت‌های بلاغی، پس از وی مورد استفاده و مراجعه اهل فن قرار گرفته که در برخی موارد، اطلاعات وی منحصر و ذی قیمت است. لذا برای حفظ این یادداشت‌ها و سهولت مراجعه اهل فن به آن، با تغییرات اندکی، آنچه از این یادداشت‌ها مربوط به علامه مجلسی و خاندان وی است، در اینجا آورده می‌شود، شایان ذکر است که از میان این یادداشت‌ها، مطالب مربوط به شیخ الاسلام‌ها و امام جمعه‌های اصفهان، چون ارتباطش با موضوع مورد نظر، کمتر بوده و همچنین تفصیل شرح حال حافظ ابو نعیم اصفهانی، به جهت آنکه در مصادر دیگر به طور مفصل آمده حذف گردیده است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

علی صدراپی خویی

رمضان ۱۴۲۰

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله الطيبين
الطاهرين .

۱- اساتید علامه ملا محمد باقر مجلسی

- ۱- ملا محمد تقی مجلسی، پدر علامه مزبور.
- ۲- ملا محمد صالح مازندرانی.
- ۳- ملا حسنعلی شوشتری (تستری) فرزند ملا عبدالله، صاحب مدرسه ملا عبدالله در اصفهان.
- ۴- میرزا رفیعا (امیر رفیع‌الدین محمد بن حیدر طباطبایی نایینی).
- ۵- میر محمد قاسم قهپایه‌ای (کوپایی = کوه‌پایه‌ای).
- ۶- ملا شریف‌اژه‌ای (محمد شریف بن شمس‌الدین محمد رویدشتی اصفهانی).
- ۷- امیر شرف‌الدین علی بن حجّه‌الله حسینی حسینی شولستانی.
- ۸- شیخ حسن بن شهید ثانی، متوفاً در نود سالگی به سال ۱۱۰۳.

۹- میر محمد مؤمن بن دوست محمد استرآبادی، شهید در مکه معظمه به سال ۱۰۸۸.

۱۰- سید محمد، مشهور به سید میرزا جزایری، فرزند شرف‌الدین علی بن نعمت‌الله موسوی جزایری.

۱۱- شیخ عبدالله بن جابر عاملی، از خویشان مادر علامه مجلسی.

۱۲- شیخ محمد بن حسن خُرّ عاملی. اجازه بین ایشان و علامه مزبور، مُدَبِّح است؛ یعنی هم اجازه داده و هم اجازه گرفته.

۱۳- ملا محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی نجفی قمی، متوفاً به سال ۱۰۹۸.

۱۴- قاضی امیر حسین. علامه مزبور در صحت کتاب «فقه الرضا» به قاضی اعتماد کرده.

۱۵- ملا محسن کاشانی، یعنی فیض صاحب کتاب «الوافی».

۱۶- سید علی (خان) بن نظام‌الدین احمد حسینی حسینی شیرازی هندی، متوفای به سال ۱۱۲۰ که با علامه مجلسی اجازه مدبّح دارند.

۱۷- محمد محسن بن محمد مؤمن استرآبادی.

۱۸- امیر فیض‌الله بن سید غیاث‌الدین محمد طباطبایی قهپایه‌ای.

۲- شاگردان تحصیلی و یا مجاز از علامه مجلسی

[میرزا عبدالله افندی در «ریاض العلماء» در تعداد شاگردان علامه مجلسی گوید:] «شاگردان وی به هزار کس می‌رسیدند». [و سید نعمت‌الله جزایری در «أنوار النعمانية» در این رابطه می‌نویسد:] «متجاوز از هزار تن بودند».

من بعضی از آنها را که خدمت علامه تحصیل کرده‌اند و یا اجازه از ایشان

گرفته‌اند می‌نویسم [به نقل از:] کتاب «الفیض القدسی».

۱- سید نعمت الله جزایری .

۲- میر محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی، شوهر دختر علامه مجلسی.

۳- میر محمد حسین بن میر محمد صالح.

۴- ملا حاج محمد بن علی اردبیلی، مؤلف کتاب «جامع الرواة».

۵- میرزا عبدالله، مشهور به افندی، پسر عیسی بن محمد صالح جیرانی تبریزی الاصل و اصفهانی المسکن، صاحب کتاب «ریاض العلماء» در ده مجلد.

۶- ملا ابوالحسن بن محمد طاهر فتونی نباطی عاملی اصفهانی غروی.

۷- میرزا علاءالدین محمد گلستانه، صاحب دو شرح بر نهج البلاغه.

۸- حاج محمد طاهر بن حاج مقصود علی اصفهانی.

۹- محمد قاسم بن محمد رضا هزار جریبی.

۱۰- شیخ محمد اکمل. این، پدر آقا باقر اصفهانی، معروف به بهبهانی است.

۱۱- ملا محمد رفیع بن فرج جیلانی، معروف به ملا رفیعا، مجاور مشهد

رضوی که از اعاجیب روزگار بوده .

۱۲- شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی بحرانی، متوفاً به سال ۱۱۲۷ .

۱۳- شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی بحرانی.

۱۴- شیخ محمد بن یوسف بن علی کنبار نعیمی بلادی که در ۱۱۳۱ در

بحرین به دست خوارج شهید شده (در الفیض القدسی، بلادری به اشتباه چاپ شده).

۱۵- ملا مسیح‌الدین محمد شیرازی.

- ۱۶ - ملا محمد ابراهیم سریانی.
- ۱۷ - میر محمد اشرف بن سید عبدالحسیب.
- ۱۸ - ملا عبدالله یزدی.
- ۱۹ - شیخ محمد فاضل.
- ۲۰ - حاج ابوتراب.
- ۲۱ - حاج محمد نصیر گلپایگانی.
- ۲۲ - شیخ محمد (حُرّ عاملی) بن حسن، صاحب کتاب «وسائل الشیعه» (نامش در اساتید هم گذشت).
- ۲۳ - صدرالدین سید علیخان شیرازی (نامش در اساتید هم گذشت و شماره‌های ۲۲ و ۲۳ با علامه مجلسی روایت مُدَّیج دارند.
- ۲۴ - حاج محمود بن حاج غیاث الدین محمد اصفهانی
- ۲۵ - سید ابراهیم متوفاً به سال ۱۱۴۰ پسر امیر محمد معصوم حسینی قزوینی. سید ابراهیم، پدر سید حسین قزوینی (از استادان بحر العلوم) است.
- ۲۶ - ملا محمد بن عبدالفتاح تنکابنی، معروف به سراب.
- ۲۷ - آقا میر محمد صادق مازندرانی.
- ۲۸ - شیخ حسن بن ندی بحرانی.
- ۲۹ - ملا عبدالله مدرّس قزوینی طوسی، پسر شاه منصور.
- ۳۰ - سید علی امامی اصفهانی، پسر سید اسدالله.
- ۳۱ - ملا محمد حسین طوسی بغمجی (بغمجی از توابع خراسان است).
- بغمجی در «الفیض القدسی»، اشتباه چاپی است.
- ۳۲ - شیخ عبدالله بن نورالله، صاحب کتاب عَوالم. نور الدین در «الفیض

القدسی»، اشتباه است .

۳۳- میر محمد مهدی بن سید ابراهیم (ش ۲۵) .

۳۴- میر محمد صالح حسینی قزوینی .

۳۵- علی اصغر مشهدی رضوی .

۳۶- محمد صادق تنکابنی اصفهانی بن ملا محمد (ش ۲۶) .

۳۷- محمد بن مرتضی، مشهور به نورالدین محمد، پسر برادر ملا محسن فیض کاشانی است .

۳۸- ملا محمد رضا بن ملا محمد صادق بن ملا مقصود علی مجلسی، ملا محمد رضا، پسر عموی علامه مجلسی است .

۳۹- میرزا محمد مشهدی، صاحب تفسیر «کنز الدقائق»، پسر محمد رضا بن اسماعیل بن جمال الدین قمی که تفسیرش انفع از تفسیر «صافی» فیض کاشانی و تفسیر «نور الثقلین» شیخ عبدعلی بن جمعه عروسی است .

۴۰- ملا محمد قاسم بن محمد صادق استرآبادی .

۴۱- محمد داود .

۴۲- میر عبدالمطلب .

۴۳- ابراهیم گیلانی .

۴۴- جمشید بن محمد زمان کسکری .

۴۵- امیر علیخان جرفادقانی .

۴۶- سلطان محمود طبسی، خلاصه کننده «شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحدید»، سلطان، پسر غلامعلی طبسی است .

۴۷- محمد حسین بن یحیی نوری .

۴۸ - ابوالشرف اصفهانی. وی غیر از قاضی ابو الشرف اصفهانی است.

۴۹ - میر عین العارفين حسینی قمی عاشوری.

۵۰ - ملا محمد رضا آقاسی، پسر علامه مجلسی (در الفیض القدسی ثبت نشده).

تذکرات لازمه

هر یک از استادان و هر یک از شاگردان علامه مجلسی بر حسب تفاوت درجات، دارای مؤلفاتی هستند که در کتاب «الفیض القدسی» به اغلب آنها تصریح شده است.

ترجمه اخبار از متون عربی به زبان فارسی، بسیار دشوار است؛ لیکن علامه مجلسی، بسیاری از اخبار را به فارسی ترجمه نموده و هم اکنون مورد پذیرش فارسی زبانان است.

بعضی تصور کرده‌اند که کتاب «بحارالأنوار» به قلم و کمک شاگردان علامه بوده ولی این تصور غلط است؛ زیرا بعض مجلدات «بحار» که مخطوط آنها در دست است به قلم و خط خود علامه مجلسی است و مثنی، نمونه خروار است.^۱ علامه مجلسی، به جمع اخباری که در چهار کتاب «کافی» و «تهذیب» و «الاستبصار» و «من لا یحضره الفقیه» نیست، همت گماشته.

علامه مجلسی، به زیارت کعبه معظمه و ائمه عراق، تشرّف جسته است. مرحوم امین الضرب به چاپ کتاب «بحارالأنوار» مبادرت نموده است. عمر علامه مجلسی، قبل از پاکنویس تمام مجلدات «بحار»، سرآمده و بعض آنها پاکنویس نشده است.

۱. الفیض القدسی، (مؤلف).

ملاً محمد تقی مجلسی، یکی از اساتید فرزندش علامه مجلسی است و ملاً محمد تقی، از شاگردان شیخ بهایی و ملاً عبدالله شوشتری (تستری) صاحب مدرسه ملاً عبدالله در اصفهان است.

عده‌ای از زنان خاندان مجلسی‌ها مجتهده و یا قریب‌الاجتهاد بوده‌اند.

۳- مؤلفات و مصنفات علامه مجلسی

مدار گردش آسیاب تشیع و حرّمی و طراوت و سر سبزی درخت شریعت اسلام بر مؤلفات و مصنفات علامه مجلسی است که از آنها سبزه‌ها دمیده و گلها سر زده و غنچه‌ها شکفته شده و درختها روییده و ثمرها داده است، و هیچ خانه‌ای از خانه‌های شیعیان نیست که یک اثر از آثار علامه مزبور در آن نباشد، و هیچ فرد شیعه‌ای نیست که رهین منت آن جناب نبوده و از خوان نعمتش بهره‌مند نشده باشد. کتابهای آن بزرگوار، دوگونه است: یک دسته به زبان عربی و یک دسته به زبان فارسی است.

الف) تعداد کتابهایی که به زبان عربی است:

بحار الأنوار که طی ۲۶ مجلد است، به این قرار:

مجلد اول، بالغ بر دوازده هزار بیت^۱ و مشتمل بر چهل باب^۲ است؛ در بیان عقل و جهل و فضیلت علم و علما و اصناف آنان است، در این مجلد، حجیت اخبار و قواعد کلیه که از اخبار به دست می‌آید و مذمت قیاس، بیان شده است. در این کتاب، مآخذ و رموز و اصطلاحات «بحار»، مذکور است.

مجلد دوم، بالغ بر شانزده هزار بیت و مشتمل بر ۳۱ باب است؛ در بیان

۱. هر بیت کتابت، معادل پنجاه حرف (حدود یک سطر) است.

۲. در کتاب مفتاح الأبواب لکتاب البحار، تألیف ملاً محمد جواد تهرانی، تعداد ابواب آن ۴۱ باب ذکر شده است (مؤلف).

توحید و صفات ثبوتیه و سلبیّه است، غیر از عدل و اسماء الحسنی با شرح بسیاری از خطبه ها، و کتاب «توحید مفضل» و رساله اهللبجیه را (که هر دو منسوب به حضرت صادق علیه السلام است) نقل نموده و هر دو را شرح کرده است.

مجلد سوّم، بالغ بر سی هزار بیت و مشتمل بر ۵۹ باب^۱ است؛ در بیان عدل و مشیت (مشیئة) و اراده، و قدر و قضا و هدایت و اضلال و امتحان طینت و میثاق و مطالب وابسته به این دو و بیان توبه و علل شرایع و بیان مقدمات موت و احوال برزخ و قیامت و هول از آینده و شفاعت و وسیله و بهشت و جهنّم است. مجلد چهارم، بالغ بر شانزده هزار بیت و مشتمل بر ۸۳ باب^۲ است؛ در بیان احتجاجات و مناظرات است.

مجلد پنجم، بالغ بر چهل هزار بیت و مشتمل بر ۸۳ باب است؛ در بیان احوال پیغمبران و سرگذشت آنان از عهد آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله و در بیان اثبات عصمت آنان و جواب به ایرادهای وارده بر عصمت است.

مجلد ششم، بالغ بر ۶۷ هزار بیت و مشتمل بر ۷۲ باب^۳ است؛ در بیان احوال پیغمبر اکرم حضرت محمد خاتم صلی الله علیه و آله از زمان تولّد تا روز وفات؛ بعلاوه، بیان احوال بسیاری از پدران آن حضرت و نیز شرح حقیقت اعجاز و کیفیت اعجاز قرآن مجید است. در آخر این مجلد، احوال سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و بعضی دیگر از اصحاب، مذکور است.

مجلد هفتم، بالغ بر ۳۱ هزار بیت و مشتمل بر ۱۵۰ باب است؛ در بیان مشترکات احوال ائمه علیهم السلام، شرایط امامت و آیات نازله در این باب و احوال

۱. مفتاح الأبواب، ۶۲ باب (مؤلف).

۲. همان، ۳۰ باب (مؤلف).

۳. همان، ۸۴ باب (مؤلف).

ولادت و غرائب شتون و علوم امامان و تفضیل آنان بر پیامبران و ثواب دوست داری ایشان و فضیلت ذریه آنان است .

در آخر این مجلد، بعضی از احتجاجات شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی درباره تفضیل ائمه علیهم السلام مذکور است.

مجلد هشتم، بالغ بر ۶۱ هزار بیت و مشتمل بر ۶۲ باب^۱ است؛ در بیان فتنه‌های حادث بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و شرح حال سه خلیفه و بیان جنگ‌های جمل و صفین و نهروان و غارات (غارتهای) معاویه در اطراف عراق، و بیان احوال بعضی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شرح بعض اشعار منسوب به آن حضرت و نیز بیان نامه‌های آن سرور است.

مجلد نهم، بالغ بر پنجاه هزار بیت و مشتمل بر ۱۲۸ باب^۲ است؛ در بیان احوال حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از زمان ولادت تا وفات و بیان حالات جناب ابوطالب، و نصوص وارده بر امامت دوازده امام علیهم السلام و بیان احوال بعضی از اصحاب آن حضرت است.

مجلد دهم، بالغ بر ۲۹ هزار بیت و مشتمل بر پنجاه باب است؛ در بیان احوال سیده زنان و دو سید جوانان اهل بهشت و شرح خونخواهی جناب مختار از قاتلان حضرت سید الشهداء علیه السلام است .

مجلد یازدهم، بالغ بر هیجده هزار بیت و مشتمل بر ۴۶ باب است؛ در بیان احوال حضرت امام سجّاد و حضرت امام باقر و حضرت امام صادق و حضرت امام کاظم علیهم السلام و [در باره] جماعتی از اصحاب و ذریه‌های آنان است .

مجلد دوازدهم، بالغ بر دوازده هزار بیت و مشتمل بر ۳۹ باب^۳ است؛ در بیان

۱. همان، ۶۹ باب (مؤلف).

۲. همان، ۱۲۹ باب (مؤلف).

۳. همان، ۴۰ باب (مؤلف).

احوال حضرات رضا و جواد و نقی و عسکری علیهم السلام و جماعتی از اصحاب و خویشان آنان است.

مجلد سیزدهم، بالغ بر ۲۱ هزار بیت و مشتمل بر ۳۴ باب^۱ است؛ در بیان احوال حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام و اثبات رجعت است.

مجلد چهاردهم، بالغ بر هشتاد هزار بیت و مشتمل بر ۲۱۰ باب^۲ است؛ در بیان آسمان و جهان، و کلیات آسمان و زمین و اثبات حدوث جهان است، و در این مجلد، ابواب صید و ذبائح، و اطعمه و اشربه، و احکام اوانی (ظروف) از ابواب فقه مندرج است.

مجلد پانزدهم، بالغ بر...^۳ بیت و مشتمل بر ۱۰۸ باب^۴ است، در بیان ایمان و کفر، و مکارم اخلاق و ابواب کفر و مساوی اخلاق است (مجموع سه جزء است).

مجلد شانزدهم [بخش اوّل] بالغ بر...^۵ بیت و مشتمل بر ۱۰۸ باب^۶ است؛ در بیان عشرت [معاشرت] است؛ در بیان آداب و سنن است.

کتاب شانزدهم مکرّر [بخش دوم] مشتمل بر ۱۰۷ باب است؛ در آداب و سنن است که بعنوان زئی و تجمل هم معروف است و در این کتاب شانزدهم مکرّر، ابواب به کار بردن عطر، تنظیف، استعمال سرمه و روغن، ابواب مساکن، ابواب خواب و بیداری، ابواب سفر، جوامع مناهی، گناهان کبیره و

۱. همان، ۳۷۰ باب (مؤلف).

۲. همان، ۲۲۳ با (مؤلف).

۳. در نسخه اصل سفید مانده است.

۴. همان، ۱۴۴ باب (مؤلف).

۵. در نسخه اصل سفید مانده است.

۶. همان، ۶۷۰ باب (مؤلف).

معاصی، ابواب حدود، ذکر شده است.

مجلد هفدهم، بالغ بر شانزده هزار بیت و مشتمل بر ۳۳ باب^۱ است. در بیان مواعظ و حکم (حکمتها) است.

مجلد هیجدهم، مشتمل است بر دو کتاب: اول، کتاب طهارت، طی شصت باب^۲؛ دوم کتاب نماز، طی ۱۶۱ باب^۳، و مجموع، مشتمل بر ۱۰۱۵۰۰ بیت است.

مجلد نوزدهم، مشتمل است بر دو کتاب: اول، در قرآن، طی ۱۲۸ باب^۴؛ دوم، در دعا، طی ۱۳۷ باب^۵ و [در] مجموع متجاوز از سی هزار بیت است.

تذکر: در کتاب اول، فضائل قرآن، آداب، ثواب تلاوت، اعجاز قرآن و تمام تفسیر شیخ جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی مندرج است، و در کتاب دوم، ابواب ذکر، انواع ذکر، آداب دعا و شروط آن (غیر از دعاهای مذکور در بقیه مجلدات) مندرج است و در آخر این مجلد، «صحیفه ادریس پیغمبر» مذکور است.

مجلد بیستم، بالغ بر ۲۴ هزار بیت و مشتمل بر ۱۲۲ باب^۶ است؛ در بیان زکات، صدقه، خمس و اعمال سال است.

مجلد بیست و یکم، بالغ بر قریب نه هزار بیت و مشتمل بر ۸۴ باب^۷ است؛ در بیان حج و عمره، قسمتی از وضعیّت مدینه، جهاد، رباط، امر به معروف،

۱. همان، ۳۴ باب (مؤلف).

۲. همان، ۶۵ باب (مؤلف).

۳. همان، ۱۲۳ باب (مؤلف).

۴. همان، ۱۳۱ باب (مؤلف).

۵. همان، ۱۳۳ باب (مؤلف).

۶. همان، ۱۱۵ باب (مؤلف).

۷. همان، ۸۷ باب (مؤلف).

نهی از منکر است.

مجلد بیست و دوم، بالغ بر سی هزار بیت و مشتمل بر ۶۴ باب^۱ است؛ در بیان زیارات است. به این مجلد: «مزار» هم گفته می‌شود.

مجلد بیست و سوم، بالغ بر یازده هزار بیت و مشتمل بر ۱۲۹ باب^۲ است؛ در بیان عقود و ایقاعات است.

مجلد بیست و چهارم، بالغ بر سه هزار بیت و مشتمل بر هفتاد باب^۳ است؛ در بیان احکام شرعیّه است.

مجلد بیست و پنجم، بالغ بر ... بیت^۴ و به نوشته کتاب «مفتاح الأبواب للکتب البحار» تألیف ملا محمد جواد تهرانی، مشتمل بر ۷۶ باب است؛ در بیان اجازات است.

تذکرات: بعض از مجلّدات «بحار الأنوار» در حیات علامه مجلسی پانویس نشده؛ زیرا عمر، کفاف نداده. بعض نسخه‌ها بعد از هر مجلد به دست علامه افتاده که تصمیم به استدراک گرفته و بعض آنها عملی شده و بعض آنها عملی نشده؛ زیرا عمر کفاف نداده^۵.

مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول است، طی دوازده مجلد و قسمتی از شرح باقی مانده کتاب، بالغ بر صد هزار بیت است که علامه برای پسرش ملا محمد صادق، شرح کرده است.

۱. همان، ۶۹ باب (مؤلف).

۲. همان، ۱۲۸ باب (مؤلف).

۳. همان، ۴۹ باب (مؤلف).

۴. در نسخه اصل، سفید مانده است.

۵. تفصیل در کتاب الفیض القدسی، (مؤلف).

ملاذ الأخیار فی شرح تهذیب الأخبار، [در شرح «تهذیب»] شیخ طوسی است که بالغ بر پنجاه هزار بیت و قسمتی از آن، ناتمام است.

کتاب شرح اربعین است که بالغ بر دوازده هزار و پانصد بیت است.

الفوائد الطریفة فی شرح الصحیفة است که بالغ بر پنج هزار بیت است و تا آخر دعای چهارم شرح شده است، (ولی حاشیه بر تمام کتاب «صحیفة» نوشته است.

کتاب الوجیزه در علم رجال است که بالغ بر هزار بیت است.

رسالة اعتقادات است که بالغ بر ۷۵۰ بیت است.

رسالة اوزان است که بالغ بر ۲۲۰ بیت است و اول تصنیفی که علامه مجلسی

نموده، همین رساله است.

رساله‌ای است در شکوک که بالغ بر ۷۵۰ بیت است.

مسائل هندیه است که بالغ بر ۱۵۰ بیت است و این مسائل را ملاً عبدالله، برادر

علامه مجلسی از هند پرسیده و علامه جواب داده است.

حواشی متفرقه بر چهار کتاب «کافی» و «تهذیب» و «استبصار» و «من لا یحضره

الفقیه» است و بر غیر اینها که بالغ بر یکصد هزار بیت است.

رساله در اذان است به نقل صاحب «الؤلؤة البحرین».

رساله در بیان بعض دعاهایی که از «صحیفة کامله» ساقط شده است.

ب) تعداد کتابهای علامه مجلسی که به زبان فارسی است

عین الحیة که شرح فرموده حضرت رسول ﷺ به ابوذر غفاری و مواعظ و

اندرز و بالغ بر ۲۱ هزار بیت است و مکرر به چاپ رسیده.

مشکاة الأنوار که مختصر «عین الحیة» و بالغ بر سه هزار بیت است.

حقّ الیقین که از آخرین تصنیفات علامه مجلسی است و بالغ بر ۳۱ هزار بیت

است و از بهترین کتب است؛ در علم کلام و عقاید شیعه است و مکرّر به چاپ رسیده.

حلیة المتقین که بالغ بر هزار بیت است و در بیان آداب و اخلاق مسلمانی است و معنای اسم زیور و زیب و زینت پرهیز کاران است. کتاب مکرّر به چاپ رسیده.

حیة القلوب در سه مجلد است: مجلد اول، در بیان احوال پیامبران گذشته است و بالغ بر ۲۶ هزار بیت است. مجلد دوم، در بیان احوال پیامبر آخرالزمان ﷺ است که بالغ بر ۳۶ هزار بیت است. مجلد سوم، در بیان امامت است و ناتمام می باشد و قریب نُه هزار بیت است.

حیة القلوب جلد اول و جلد دوم، مکرّر به چاپ رسیده و جلد سوم آن هم چاپ شده است.

تحفة الزائر در زیارات است که بالغ بر سیزده هزار بیت دارد و مکرّر به چاپ رسیده و بهترین چاپ آن، چاپ مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری است. جلاء العیون که بالغ بر ۲۲ هزار بیت و مکرّر به چاپ رسیده و موضوع آن، تاریخ و مصائب وارده بر حضرت سیدالشهداست. و این کتاب را سید عبدالله به عربی ترجمه کرده است.

مقباس المصابیح که بالغ بر پنج هزار و پانصد بیت است؛ در دعاست.

ربیع الأسابیح که بالغ بر نُه هزار بیت است و به چاپ رسیده؛ در دعاست.

زادالمعاد که بالغ بر پانزده هزار بیت است، در اعمال سال است و به نام شاه سلطان حسین صفوی نوشته شده. این کتاب، مکرّر به چاپ رسیده و مرغوب ترین چاپ آن، چاپ رکن الملک است، نزد عوام و چاپ حاج شیخ فضل الله نوری است، نزد خواص.

رساله دیات است که بالغ بر سه هزار بیت است.

رساله شکوک است که بالغ بر ۷۵۰ بیت است.

رساله در اوقات است که بالغ بر ۱۵۰ بیت است :

رساله در رجعت است که بالغ بر دو هزار بیت است. نسخه در کرمان در

کتابخانه مدرسه ابراهیم خان است.

ترجمه عهد نامه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر است که بالغ بر هزار

بیت است و ترجمه بچاپ رسیده^۱.

رساله در اختیارات ایام است که بالغ بر پانصد بیت است و این رساله غیر از

رساله ای است که تألیف آن به [نام] علامه مجلسی شهرت یافته و به چاپ رسیده است.

رساله در بیان جنّت و نار است که بالغ بر هشتصد بیت است.

رساله در بیان مناسک حجّ است که بالغ بر یکهزار بیت است .

رساله دیگری در همین موضوع است که بالغ بر هفتصد بیت است.

رساله مفاتیح الغیب در بیان استخاره است که بالغ بر یکهزار و پانصد بیت است

و رساله مذکور، مکرّر به چاپ رسیده؛ هم مستقلاً و هم در هامش بعض قرآنهاى نیم ورقی .

رساله در بیان اموال ناصب است که بالغ بر پنجاه بیت است . ناصبی ، کسی است

که با آل محمد علیهم السلام دشمن است و العیاذ بالله، آنان را دشنام می دهد.

رساله در بیان کفّارات است که بالغ بر یکصد و بیست بیت است.

رساله در بیان آداب رمی است در حجّ که بالغ بر پنجاه بیت است .

۱ . مجمع الانشاء . چاپ کلهر را ملاحظه نمایند (مؤلف).

رساله در بیان زکاة است که بالغ بر پنجاه بیت است .

رساله در بیان نماز شب است که بالغ بر پنجاه بیت است .

رساله در آداب نماز است که بالغ بر یکهزار بیت است.

رساله در بیان «السابقون السابقون» است که بالغ بر پنجاه بیت است .

رساله در بیان فرق بین صفات ذاتیه و صفات فعلیه است که بالغ بر دویست بیت

است.

رساله مختصری است در تعقیب نماز که بالغ بر یکصد بیت است.

رساله در بیان بداء است که بالغ بر یکصد بیت است.

رساله در بیان جبر و تفویض است که بالغ بر یکصد بیت است.

رساله در بیان نکاح است که بالغ بر پنجاه بیت است.

ترجمه کتاب فرحة العری از سید عبدالکریم بن احمد طاووس که بالغ بر چهار هزار بیت است؛ و کتاب در ذکر غرائب و کرامات است که از مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شده است.

ترجمه توحید مفضل که بالغ بر دو هزار و هشتصد بیت است. ترجمه «توحید مفضل بن عمر» به چاپ رسیده.

ترجمه توحید الرضا علیه السلام که بالغ بر هفتصد بیت است.

ترجمه حدیث رجاء بن ابی الضحاک که بالغ بر سیصد بیت است و این دو ترجمه را در سفر خراسان نموده.

ترجمه زیارت جامعه کبیره که بالغ بر دویست بیت است. زیادت از امام هادی علیه السلام است .

ترجمه دعای کُمیل که بالغ بر دویست بیت است.

- ترجمه دعای مُباهله که بالغ بر یکصد و پنجاه بیت است .
- ترجمه دعای سمات که بالغ بر دویست بیت است . شرح عربی علامه مجلسی بر دعای سمات در کتاب «بحار الأنوار» مندرج است .
- ترجمه دعای جوشن صغیر که بالغ بر یکصد بیت است .
- ترجمه حدیث عبدالله بن جُنْدَب که بالغ بر یکصد بیت است .
- ترجمه قصیده دعبل خزاعی که بالغ بر پانصد بیت است .
- ترجمه حدیث «سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صَنْعٌ ، الْمَعْرِفَةُ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالْغَضَبُ وَالنُّوْمُ وَالْيَقِظَةُ» که بالغ بر یکصد و بیست بیت است .
- منشآت می است که پس از مراجعت از نجف اشرف در شوق مراجعت به آن سرزمین نوشته بالغ بر سیصد بیت است .
- رساله صواعق الیهود است در بیان جزیه و احکام دیه که بالغ بر یکصد و پنجاه بیت است .
- مناجات نامه که بالغ بر یکصد بیت است .
- مشکاة الأنوار در بیان آداب قرائت قرآن و فضیلت آن و آداب دعا و شروط آن است . این کتاب ، قریب چهار هزار بیت و غیر از کتاب «مشکاة الأنوار» است که مختصر کتاب «عین الحیاة» است .
- پاسخ مسائل متفرقه که از آن جناب پرسش شده که بالغ بر پنجاه هزار بیت است .
- رساله در بیان سهم ارث .
- شرح بر دعای جوشن کبیر .
- رساله در بیان زیارت اهل قبور .

رساله در بیان ترجمه نماز.

علامه مجلسی، مؤلفات و مصنفات دیگر نیز دارد که در کتاب «الفیض القدسی» حاج میرزا حسین نوری که در مقدمه جلد اول «بحار الأنوار» به چاپ رسیده است، توان یافت.

۴- ترجمه وصیتنامه علامه مجلسی

به نام خدای بخشایشگر مهربان

اقاریر حقّه

خدایا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای نهان و آشکار! ای بخشایشگر مهربان! خدایا! در دار دنیا با تو عهد می‌کنم. خدایا! گواهی می‌دهم که البتّه معبود بحقّی جز تو نیست. تو یکتائی و برای تو شریکی نیست، و البتّه محمد - خدا بر او و اهلش درود پیاپی بفرستد - بنده تو و رسول توست؛ و البتّه بهشت راست است؛ و البتّه، دوزخ راست است؛ و البتّه برانگیخته شدن مردگان، راست است و حساب، راست است و بر آورد عمل، راست است و قبر، راست است و ترازوی عمل، راست است؛ و البتّه دین، همان‌گونه است که توصیف فرموده‌ای؛ و البتّه اسلام، همان‌گونه است که مقرر فرموده‌ای؛ و البتّه گفتنی همان است که گفته‌ای؛ و البتّه تو خدای حقّ آشکاری (پوشیدگی و ابهامی در ثبوت و وجود تو نیست). خدا از جانب ما مسلمانان به محمد - خدا بر او و آلش درود پیاپی بفرستد - بهترین پاداش را عنایت فرماید و محمد و آل محمد را توأم باسلام (امان از هر گزند زنده و پاینده و جاوید) نگاه دارد.

دست حاجت به درگاه خدا

خدایا! ای اندوخته (و ذخیره) من، هنگام اندوه (و گرفتاری) من! و ای یار من هنگام سختی من!، و ای ولی نعمت من!، (ای) معبود من و معبود پدرانم

(ومادرانم!) هیچ گاه مرا یک چشم بهمزدن به خودم وامگذار؛ زیرا اگر تو مرا باندازه یک چشم به هم زدن به خودم واگذاری، البته به شرّ نزدیک می شوم و از خیر دور می گردم؛ سپس وحشت مرا در قبر به آرامش مبدّل ساز و برای روزی که تو را ملاقات می کنم، در حالی که نامه اعمالم گسترده است، نزد خود عهدی قرار بده که در امان تو باشم.

ستایش و درود

ستایش، خاصّ خدایی است که او باقی می ماند و بس، و عظمت و سلطه و دولت او جاوید می ماند و بس. او کسی است که به قدرت و بقا تشرّف دارد، و بندگان را به مرگ و فناء مقهور ساخته است، و دادن نعمتهای ظاهر و باطن بر عهده اوست و بس؛ و درود پیاپی برسید رسولان و فخر جهانها و شفیع گناهکاران، محمّد بن عبدالله، خاتم پیامبران و بر اهل بیت پاکانش که شفیعان روز جزایند بالخصوص وصیّ محمّد و حبیب او و جانشینش بر امتش امیرالمؤمنین و اشرف الوصیین.

سفارش در پیش درآمد وصیّنامه

اما بعد؛ بالنتیجه این، وصیّت نامه ای است که گنهکار خطاکار لغزشکار کوتاهی کننده نارسا، محمّد باقر، پسر ملا محمّد تقی (نامه عملشان به دست راستشان داده شود و به حساب آسان محاسبه شوند) به سوی فرزندان و خویشان و قبیله هایش و رفیقانش و همشهریانش و دوستانش و سایر مردم با ایمان، وصیّت کرده است. به آنان وصیّت می کنم (سفارش می کنم) بشهادت دادن به اینکه غیر از آن غیب مطلق، معبود به حقّی نیست. یکتاست او و شریکی ندارد، و به اینکه محمّد سید انبیا و نخبه اصفیا، بنده خدا و رسول خدا و پیامبر خدا و حبیب خدا و فدایی خداست، و به اینکه امیرالمؤمنین علی، پسر ابی طالب

و امامان یازده گانه از نسل علی، همانها که آخر آنان قائم ایشان است، معصوم اند، مطهرند، و امامت و خلافتشان از خدا و از رسول خدا منصوص است - صلوات خدا بر پیامبر و بر امامان، همگی - و این امامان، حجت‌های خدایند بر مردم و بعد از سید المرسلین، اشرف خلائق‌اند و به اینکه مرگ، راست است، و سؤال قبر، راست است، و بر انگیزته شدن مردگان، راست است، و آمدن به محشر، راست است، و رجعت که فقط طایفه شیعه امامیه به آن قائل‌اند، راست است، و به اینکه صراط و میزان و حساب و بهشت و جهنم، راست است، و به اینکه جمیع آنچه را که پیامبر - درود متصل خدا بر او و آتش - آورده است، همان‌گونه که خود بیان فرموده و اوصیای آن حضرت واضح کرده‌اند، راست است، و به اینکه خدا همان غیب مطلق، حق آشکار است (پوشیدگی و ابهامی در ثبوت و وجود او نیست).

به خواست خدا بر آنچه گفته شد، زنده می‌مانم و بر آنچه گفته شد، می‌میرم و بر آنچه گفته شد، برانگیزته می‌شوم.

سفارش

سپس مسلمانان و خودِ خطاکارم را سفارش می‌کنم به تقوای خدا و متابعت فرمانهای خدا، و دوری از خشمگاه‌های خدا، و توکل بر خدا در جمیع امور دنیا و دین، و تمسک به ریسمان محکم خدا، یعنی پیروی آثار ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - و کوشش تمام در نشر آثار امامان و ترویج اخبار آنان؛ چه آنکه در این زمان، وسیله‌ای نمی‌دانم که بتوان به درجات عالی و سعادات باقیه دست یافت که محکم‌تر از آن اخبار و آثار باشد؛ و محققاً آنچه از راههای نجات به برکات ائمه هداة بر من آشکار شده، در مصنفات عربی و فارسی خودم، به اندازه‌ای که برای طالب حق و یقین کفایت کند، بیان کرده‌ام؛

بالخصوص در دو رساله عقاید و (کتاب) «حَقَّ اليقين» خودم - ولا حول ولا قوة إلا بالله العَلِيِّ العَظِيمِ.

وصیت علامه مجلسی به فرزندان خود

سپس البتّه من فرزندانم را سفارش می‌کنم به موافقت با هم و ترخّم و عطف با یکدیگر، و اینکه کوچک ترشان احترام بزرگ ترشان را رعایت کند، و بزرگ ترشان بر کوچک ترشان مهربانی کند و در هیچ چیزی از کارهاشان اختلاف نکنند که بالنتیجه، دشمنانشان بر آنها چیره می‌شوند.

تعیین وصی و ناظر

و قرار دادم ولایت فرزندان خردسالم (سالانم) را، و پرداخت دیونم، و عمل به وصایایم را به نور چشمم و پاره جگرم، محمّد رضا، به نظارت دو عالم عامل زیرک پرهیزکار دوست دلم و پسر برادرم، مولانا محمّد نصیر و سید نیرومند علامه امیر محمّد صالح، با حضور هر دو، و اگر هر دو حاضر نباشند، هر کدام که حاضر بودند. سپس باید وصی و دو ناظر توافق کنند و باید تراضی نمایند و اهتمام کنند، محض خدای تعالی و برای رعایت بعضی حقها که بر آنان دارم، اگر معترفاند که برای من، حقی بر ذمه آنان است.

موارد وصیت

- ۱ - پس وصیت اول من به آنان، رعایت فرزندان صغیر من و تعلیمشان و تربیتشان است، با لطف و نرمی، و تنگ نگرفتن امر زندگانی است بر آنان.
- ۲ - سپس پرداختن قرضهای من است که نزد آنان مظنون است، گرچه بر حسب موازین شرعی ثابت نشده باشد، و باید در ابراء ذمه من از حقوق خدای تعالی و حقوق مردم (بر من) کوشش خود به کار برند.
- ۳ - و دوست می‌دارم که اگر در شهر اصفهان مُردم، مرا در جوار پدرم - خدا

روحش را پاکیزه کناد - دفن کنند، اگر مکانی مناسب میسر شود؛ گرچه به برداشتن صفّای باشد که به خارج باز است تا حدّی که احداث قبر و لحدی در آن ممکن شود، به طریقی که ضرر به آنچه زیر آن است، نرساند، یا در میان گنبد مقابل قبر پدرم، در محلی که آقا جلال معرّف، برادر دینی من - خدا او را توفیق بدهد - می‌داند؛ و اگر خرید مکانی نزدیک به مدفن پدرم - روانش پاکیزه باد - ممکن شود، مانند خانه حکیم که سید حسینعلی، پسر خواهرم آن را گرفته است - زیرا امکان دارد از بالای رهگذر عمومی یا زیر آن، راهی به یکدیگر احداث کنند - در این صورت باید بخرند و وقف نمایند برای مدفن من و مدفن فرزندانم و خویشانم.

کتابهایی که خود موصی تصنیف کرده

۴ - سپس البتّه تصنیفات خودم را هر آنچه به خطّ خودم است، خواه کلّ آن به خطّ من باشد یا بعض آن؛ یعنی نسخه‌های اصل را بر کافّه مؤمنین وقف نمودم، خواه آن مصنّفات عربی باشد یا فارسی؛ و همچنین نسخه‌هایی که از روی آن برای مردم نسخه برداشته‌ام و تولیت آنها را به اصلح اولاد ذکورم تفویض کردم؛ سپس به اصلح اولاد اولاد ذکورم، و با تساوی در صلاح. پس تولیت با اعلم است، با تقدّم طبقه اعلی بر اسفل؛ اما صالحی که آن نسخه‌ها را ضبط کند و به مستحقّ آنها برساند.

و بافقد صالح بین اولاد ذکور و اولاد اولاد آنان - و العیاذ بالله - پس تولیت مفوّض است، به اصلح اولاد برادرانم؛ سپس به اصلح اولاد دخترانم؛ سپس به اصلح اولاد خواهرانم؛ و با نبودن آنان - و العیاذ بالله - پس امر تولیت، مفوّض است به عالم محدّث موافق بامسلك من از شاگردانم؛ خواه با واسطه شاگردم باشد، خواه بی‌واسطه؛ و با تعدّد و اشتباه در اصلح، یا نزاع در جمیع مراتب مزبوره، پس تولیت مفوّض است به کسی که قرعه شرعیّه او را معین می‌سازد...

و با زنده بودن فرزند عزیز صالح، ملاً محمّد رضا^۱ برای متولی سزاوار است که کتابها را از دست او نگیرد؛ زیرا البتّه او به مواقع کتابها شناساتر است (= موقع شناساتر است).

خواهش از فرزندان خود

۵- و از فرزندانم خواهش می‌کنم که مصاحبّت اشخاصی را که از قدیم با من بوده‌اند، ترک نکنند، و کسی را که عهد و وفا و دلسوزی ندارد در کارهای خود دخالت ندهند.

تعیین برنامه کتابهای خریداری شده از نساء حَمّام شاه سلیمان صفوی

۶- و همین‌گونه تولیت کتابهایی را که از درآمد حَمّام وقف نموده‌ام؛ همان حَمّامی که پادشاه نیکوکار آمرزیده، شاه سلیمان - خدا وی را در بالاترین غرفه‌های بهشت جای دهد - وقف فرموده به گروه مذکور به ترتیب مزبور، تفویض کردم.

برنامه بقیّه کتابها

۷- و همین‌گونه، تولیت جمیع کتابهایی که در ابتدا از من بوده، یا بعد از رحلت پدرم - خدا قبرش را نورانی کند - از من بوده، مثل کتابهای حدیث از حافظ کاظم و از سید محمّد علی - رحمت خدا بر آن دو - و کتابهای حدیث از سید نیکوکار شاه ابوتراب - خدا او را با ائمه طاهرین محشور فرماید - و کتابهای سید بزرگوار سید حسن، از آل براق - خدا روحش را شاد فرماید - و کتابهای

۱. در تاریخ حزین در ذکر افاضل و اعیان خود که پیش از حادثه اصفهان (فتنه افغانه) و در آن سانحه درگذشته‌اند. در صفحه ۶۵ می‌نویسد: دیگر. مولانا محمّد رضا، خلف مرحوم مولانا محمّد باقر مجلسی است. به حلیه علم و خصال حمیده آراسته، به تدریس مشغول و به علوّ همت، موصوف بود. در سانحه مذکوره با دو برادر عالی مقدار و جمعی از اولاد و اقربا که همه از معاشران و دوستان صمیم من بودند، رحلت نمودند. (مؤلف).

میرزا غیاث و غیرها و کتابهای پدرم علامه - خدا مقامش را بلند کند - یعنی کتاب «تهذیب» طی دو مجلد که محققاً چند بار با نسخه شیخ بهایی مقابله گردیده و مجلد اول از کتاب «کافی» و کتاب «فقیه» و کتاب «رجال» سید مصطفی - خدا او را رحمت کند - که پدرم به خط شریف خود، بر آن حاشیه‌های نوشته و هر آنچه از مصنفات پدرم - خدا روانش را پاکیزه کند - به خط خود اوست، از عربی و فارسی؛ کل آنها بر کافه مؤمنین وقف است و همین‌گونه، «صحیفه کامله» که به خط پدرم است و مجموعه مشتمل بر اشعار و غیرها که به خط پدرم است و در جمیع آنچه ذکر شد، تولیت به ترتیب مذکور است^۱ و همین‌گونه، هر قرآنی یا کتاب صحیفه‌ای یا دیگر کتابها که من بر آنها سمت نظارت داشتم یا در آنها سمت تولیت داشتم؛ مگر موقوفه‌ای که بر خلاف ترتیب مذکور، شرطی داشته باشد که در این صورت، باید به مقتضای شرط رفتار شود.

املاک موقوفه

۱ - ملک کربکندی^۲ بر مصارف بریه وقف است؛ پس باید درآمد آن جمع‌آوری شود و در شبهای جمعه و روزهای جمعه و بقیه اوقات شریفه دیگر، صرف فقرا و مساکین از سادات و غیرهم بشود.

۲ و ۳ - و همین‌گونه در آمد زمینی که در حوالی ایشکاوند^۳ است که از اوقاف جدّه فرزندان محمدرضاست و درآمد کاروانسرای واقع در تل عاشقان،^۴

۱. جابری انصاری در کتاب تاریخ اصفهان و ری در وقایع سال ۱۳۴۸ قمری می‌نویسد: حاج مشیرالملک فاطمی... کتب خانواده امامت را که اول کتابخانه ایران بود و خزانه عهد مرحوم مجلسی و خاندان امام جمعه، از اولاد حاج میرزا هاشم خرید. (مؤلف).
۲. کربکنند، از قراء دهستان برخوار اصفهان است. (مؤلف).
۳. ایشکاوند: از قراء دهستان کراچ اصفهان است. (مؤلف).
۴. کاروانسرای تل عاشقان، نزدیک بیمارستان سنبلستان اصفهان است. (مؤلف).

مصارفش در وقفیه (وقفنامه) معلوم است.

وصیت نامه دیگر در جوف

وسایر وصایا را در ورقه دیگری نوشتم و آن را در جوف همین ورقه وصیتنامه گذاردم^۱ و جمیع آنها به خط خود من است و مهر من بر آنهاست؛ پس هر کس بعد از اینکه وصیتنامه مرا شنید، آن را تبدیل کند؛ پس جز این نیست که گناه تبدیل بر عهده کسانی است که آن را تبدیل می‌کنند.

تاریخ وصیتنامه

و این وصیتنامه در بیستم از شعبان المعظم سال یکهزار و یکصد و هشت نگاشته شد.

۵- زنان و فرزندان علامه مجلسی

علامه ملا محمد باقر مجلسی از دو زن آزاد و یک زن کنیز، نه فرزند داشته، به شرح ذیل:

از خواهر میرزا علاءالدین محمد گلستانه (که میرزا دو شرح بر کتاب نهج البلاغه نوشته و اسماء الحُسنی را نیز شرح کرده است) یک پسر آورده و دو دختر. اسم این پسر، میرزا محمد صادق است که علامه، کتاب «مرآة العقول» را که شرح کتاب «کافی» است و شرح کتاب «تهذیب» را به خواهش این پسر نوشته است. این پسر در زمان حیات علامه مجلسی وفات کرده است.

اما یکی از این دو دختر به همسری عالم آقا میر محمد صالح خاتون آبادی درآمد. و یکی از این دو دختر، به همسری میرزا محمد کاظم بن ملا عزیز الله بن

۱. ناشر وصیتنامه، فرزند استاد سید محمد مشکوة است که به دستور استاد با ترجمه، ضمیمه سالنامه ۱۳۲۳ شمسی سالنامه پارس منتشر شده است و وصیتنامه جوف، منتشر نشده. اکنون، این راقم در ترجمه تجدید نظر نموده‌ام و توضیحاتی بر آن می‌افزایم. (مؤلف).

ملاً محمّد تقی (مجلسی اوّل) درآمده .

از خواهر ابو طالب خان نهاوندی ، یک پسر آورده و یک دختر . اسم این پسر میرزا محمّد رضا آقاسی است ؛ و اما دختر به همسری ملاً حیدر علی درآمده .

اما از کنیز [خود] دو پسر آورده و دو دختر . اسم پسران میرزا جعفر و میرزا عبدالله است .

۶- مقبره علامه مجلسی و مدفونین در آن

مقبره علامه مجلسی در بقعه مجاور مسجد جامع عتیق است و مدفونین در آن عبارت‌اند از:

۱- شیخ شمس‌الدین محمّد که بر لوح قبرش که از مرمر و بر دیوار ایستاده و منصوب است چنین منقور است:

قال رسول الله ﷺ: «المؤمن حيٌّ في الدارين» صدق رسول الله وفات المرحوم المغفور
المبرور السعيد خادم الفقراء مولانا شيخ شمس‌الدین محمد معرّف اصفهانی - طاب ثراه
- وجعل الجنة مثواه في سادس شهر شعبان المعظم سنة ست ثلاثين و تسعمائة الهجرية
المصطفوية ﷺ:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

و بر حاشیه لوح منقور است:

اللهم صلّ على سيّدنا ونبينا محمد المصطفى ومولانا ومقتدانا وها دينا علي المرتضى وسيّد
نساء العالمين فاطمة الزهراء و أمّ المؤمنين خديجة الكبرى والامام الرضي الحسن والامام
الحسين الشهيد بكر بلا والامام زين العابدين علي والامام محمد الباقر والامام جعفر
الصادق والامام موسى الكاظم والامام علي بن موسى الرضا والامام محمد التقي والامام
علي التقي والامام الحسن العسكري والامام محمد المهدي صاحب الزمان .

۲- ملاً محمد تقی مجلسی^۱ در بقعه او مکتوب است:

هو الحي الذي لا يموت

| | |
|-----------------------------|------------------------------------|
| چون محمد تقی زفیض ازل | شد به دانش سرآمد عالم |
| بر سپهر کمال همچو مسیح | کرد احیای علم و دین از دم |
| روضه المتّقین پر فیض | کرده گلزار علم را خرم |
| عالیم سنت و کتاب که بود | منتشابه ز رأی او محکم |
| فیض عامش رسد بخلق خدا | همچو خورشید در همه عالم |
| همچو شاخی که خم شود از بار | گشت از بار علم، قدش خم |
| از جهان خاطرش چو گشت ملول | کرد پرواز تابه باغ ارم |
| معنی معرفت نماند به لفظ | روح علم از جسد نمود چو دم |
| چون نشست آن محیط فضل از جوش | کربلای دگر شد از ماتم |
| خامه معجز آفرین شعیب | شد پی سال فوت او چو علم |
| گشت هر یک ستوده تاریخی | این دو مصرع که آمد از پی هم |
| «مسجد و منبر از صفا افتاد | صاحب علم رفت از عالم» ^۲ |

۳- علامه ملاً محمد باقر مجلسی^۳، فرزند، ردیف دوم در مزار او مکتوب

است:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| حیف از مقتدا و سرور دین | شیخ اسلام و مفخر ایمان |
| جان پاکش ز عالم فانی | چون به دار القرار گشت روان |
| روح او را به آسمان بردند | کرد بر منبر سپهر، مکان |

۱. شرح احوال ملاً محمد تقی در کتاب «الفیض القدسی» مذکور است.

۲. مصرع اول و دوم، هر دو ماده تاریخ وفات ملاً محمد تقی مجلسی است که برابر با ۱۰۷۰ می‌شود.

۳. در بقعه مجلسی‌ها بر خمیدگی سقف، تصویر علامه مجلسی است و نوشته: در سنه ۱۳۴۰ حاج محمد ابراهیم تاجر، ولد مرحوم حاج ملاً علی اکبر انصاری عراقی که برای تجارت اصفهان آمده، این عکس را قلمی تقدیم کرده. راقم این سطور شنیده‌ام که تصویر اصلی را برده‌اند و موجود، کپی آن است. والله العالم (مؤلف).

| | |
|-----------------------------|---|
| خطبه خواند از برای خیل ملک | شد امام جماعت ایشان |
| خاک او شد عبیر و عنبر خلد | کفن از تار گیسوی حوران |
| در فردوس شد به رویش باز | شادگشت از قدوم او رضوان |
| سدره «طوبی لهم» برایش خواند | جنت آورد «ادخلوا» به زبان |
| بر سرش ریختند بهر نثار | حور و غلمان جواهر الوان |
| گوییا هاتقی زعالم غیب | داده بودش بشارت از یزدان |
| زان سبب ختم گشت تفسیرش | آیه «کل من علیها فان» |
| چون شب قدر آن عظیم‌القدر | شد نهران عشر آخر رمضان |
| ازهری گفت سال تاریخش | «باقر علم شد روان به جنان» ^۱ |

۴ - آخوند ملا محمد صالح مازندرانی، پسر احمد بن شمس‌الدین مازندرانی از اجله علمای و فقهای و ادبا و صاحب مؤلفات مهمه از جمله شرح بر اصول و شرح بر روضه «کافی» است. وی، داماد ملا محمد تقی مجلسی است - که در ردیف ۲ ذکر شد - یعنی آمنه بیگم که خود مجتهده کامله بوده و دختر علامه مجلسی است، همسر ملا صالح بوده. بر لوح قبر آخوند، منقور است:

| | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| آه و افسوس و فغان و فریاد | افضل و اعلم و امجد شده فوت |
| یعنی آخوند محمد صالح | کز همه بود سرآمد شده فوت |
| او فلیک بود و عجب نیست اگر | گویمش روح مجرد شده فوت |
| جست تاریخ وفاتش زاهد | که کی آن ذات مؤید شده فوت |
| هاتقی گفت به تاریخ که «آه! | صالح دین محمد شده فوت» ^۲ |

فرزندان این زوج و زوجه، آقا محمد هادی، مترجم قرآن^۳ و ملا نورالدین

۱. به حساب ایجاد برابر با ۱۱۱۰ می‌شود.

۲. عبارت: «آه، صالح دین محمد شده فوت» ماده تاریخ است که برابر با ۱۰۸۶ می‌شود.

۳. ترجمه قرآن که در هند با نام مؤلفه الرحمان به چاپ رسیده، از آقا هادی مازندرانی، یکی از عالمان سده سیزدهم است و غیر از آقا هادی فرزند ملا صالح مازندرانی است.

محمد و ملا محمد سعید اشرف و ملا حسنعلی و ملا عبدالباقی و ملا محمد حسین و دو دختر^۱ و یکی از دختران همسر ملا محمد اکمل اصفهانی شد و ملا محمد باقر، مشهور به بهبهانی، فرزند این زن و شوهر است.

۵ - آقا محمد هادی. مترجم مذکور، دارای متجاوز از هیجده ترجمه و تألیف مهم [است]. حزین در تاریخ خود، صفحه ۱۳ می نویسد:

... بسیاری از کتاب «تهذیب الأحکام» شیخ طوسی را در مدرس مجتهد الزمان آقا هادی، خلف مولانا محمد صالح مازندرانی علیه الرحمه استفاده نمود...^۲

و در صفحه ۸۶ می نویسد:

و از مقتولین (اشرف و افغانه) بود، مولانای فاضل عارف آقا مهدی خلف مجتهد مبرور آقا هادی مازندرانی علیه الرحمه که از نیکان و صدقای من بود.

بالجمله بر لوحه قبر آقا هادی مکتوب است:

الله الباقی

| | |
|---------------------------|------------------------------------|
| مقتدای جهان و هادی دین | چون از این کهنه دیر ویران رفت |
| روح پاکش نمود عزم وطن | بی سخن تا به عرش رحمان رفت |
| طائر قدس زین سراجة تنگ | جانب این بلند ایوان رفت |
| وطن اصلیش به یاد آمد | داد جان را و سوی جانان رفت |
| قطره را بحر درکنار گرفت | گوهر فضل سوی عمان ^۳ رفت |
| ببینوا کرد بزم دانش را | بلبلی بود کز گلستان رفت |
| چمن اجتهاد کرد خزان | تا ز دهر آن بهار عرفان رفت |
| محک امتیاز کم گردید | قدردان دل فقیران رفت |
| بهر تاریخ چون به عالم فکر | دل زار نجات نالان رفت |

۱. تذکره القبور، ص ۲۷ و ۳۸۵.

۲. تاریخ و سفرنامه حزین، در مقدمه دیوان وی با تصحیح بیژن ترقی به چاپ رسیده است.

۳. عمان: بر وزن غلام است و میم آن مشدد نیست.

بقیة مدفونین در بقعه به ترتیب تهجی به شرح ذیل است:

۶ تا ۱۰ آمنه بیگم مزبوره، بنا بر قولی؛ بلکه خواهرانش همسر ملا محمدعلی استرآبادی، همسر ملا میرزا شروانی؛^۲ یعنی ملا میرزا محمد شروانی، همسر میرزا کمال‌الدین محمد فسایی؛ هر چهار تن دختران ملا محمدتقی مجلسی‌اند؛ بلکه آخوند کمالا، یعنی میرزا کمال‌الدین مزبور نیز در این بقعه است.^۳

۱۱ - میرزا محمد باقر بن میرزا عبدالله بن ملا محمد باقر که معروف به مجلسی ثالث بوده است.^۴

۱۲ و ۱۳ - ملا محمد تقی بن ملا عبدالله بن ملا محمدتقی (ردیف ۲)؛ بلکه برادرش ملا محمد نصیر نیز در این بقعه دفن است.

۱۴ تا ۱۶ - میرزا محمد تقی الماسی بن میرزا محمد کاظم بن میرزا ملا عزیزالله بن ملا محمد تقی (ردیف ۲).

تولد ردیف چهاردهم سال ۱۰۸۹ [و] وفاتش شعبان ۱۱۵۹. میرزا محمد علی، برادر ردیف چهاردهم و ملا عزیزالله، پسر ردیف چهاردهم، متوفاً در سال ۱۱۶۳ نیز در این بقعه مدفون‌اند.^۵

۱۷ - میرزا جعفر بن حاج میر سید محمد مرحوم هر دو امام جمعه.^۶ مدفون

۱. ۱۱۲۰ هجری قمری.

۲. شیروانی غلط است (روضات الجنات).

۳. تذکرة القیوم، ص ۷ و ۲۷.

۴. همان، ص ۱۸۲.

۵. همان، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۶. در تذکرة القیوم. چاپ دوم، به اشتباه میرزا جعفر را امام جمعه نوشته و فقط پدرش امام جمعه بوده نه او.

(مؤلف).

میرزا جعفر در قبر ملا محمد علی استرآبادی^۱ است.^۲

۱۸ - ملا محمد مهدی بن حاج محمد ظهیر متوفاً در نهم جمادی الثانی سال

۲. ۱۱۸۰

۱۹ - میرزا حسنعلی بن میرزا محمد باقر، ردیف ۴. ۱۱

۲۰ - میرزا حیدرعلی شروانی، فرزند ردیف ۸ یعنی ملا میرزا محمد شروانی

و دختر مجلسی اول.^۵

۲۱ - میرزا رضا حسینی، از علما و سادات.^۶

۲۲ - ملا زین العابدین بن ملا عبدالله بن ملا محمد تقی، ردیف ۷. ۲

۲۳ - میرزا محمد صادق بن علامه مجلسی، ردیف ۸. ۳

۲۴ - میرزا محمد صادق امام جمعه، آخرین امام جمعه.^۹ پسر میرزا محمد

علی، ردیف ۳۱.

۲۵ - میر عبدالباقی اصفهانی متوفاً در سال ۱۲۲۵ و او غیر از میر عبدالباقی

امام جمعه است.^{۱۰}

۲۶ - حاج میر سید محمد امام جمعه بن میر عبدالباقی متوفاً به سال ۱۲۲۴.^{۱۱}

۱. در ردیف سیام خواهد آمد.

۲. همان، ص ۲۳۲.

۳. همان، ص ۲۳۴.

۴. همان، ص ۲۷۶.

۵. همان، ص ۳۰۹.

۶. همان، ص ۲۲۶.

۷. همان، ص ۳۴۸.

۸. همان، ص ۳۷۹.

۹. همان، ص ۳۸۲.

۱۰. همان، ص ۴۰۴.

۱۱. تذکرة القبور، ص ۴۰۵.

راقم گوید: سال ۱۲۴۴ صحیح است و ۱۲۲۴ غلط است.^۱

۲۷- ملاً عبدالله بروجردی بن حاج محمد رحیم، متوفای در ربیع الاول سال

۱۱۹۱.^۲

۲۸- سید علاءالدین محمد گلستانه متوفای در ۲۷ شوال سال ۱۱۰۰. قبرش

در این بقعه یا در مقبره مقابل مسجد مصری اصفهان است. به قولی در مقابل

مقبره صاحب بن عبّاد است. وی خواهرش و یا دختر خواهرش همسر علامه

مجلسی ردیف ۳ می‌باشد.^۳

۲۹- میر علی نقی، متوفای در سال ۱۲۰۵.^۴

۳۰- ملاً محمد علی استرآبادی، داماد مجلسی ردیف ۲.^۵

۳۱- میرزا محمد علی امام جمعه بن میرزا جعفر، متوفای در نوزدهم ربیع

الاول ۱۳۰۰.^۶

۳۲- ملاً محمد کاظم بن ملاً محمد علی متوفای در سال ۱۲۷۰.^۷

۳۳- مخلص کاشانی. میرزا محمد از شعرای متوفای در مراحل ۶۰ سالگی.^۸

همگی از علمای به تفاوت درجات و نوعاً دارای مؤلفات و مصنفات و

ردیف یک از عرفا بوده و ردیف ۲ از علما و عرفاست و شرح حال و اسامی کتب

۱. ر.ک: تذکرة القبور، چاپ اول.

۲. تذکرة القبور، ص ۴۲۳.

۳. همان، ص ۴۲۹.

۴. همان، ص ۴۴۲.

۵. همان، ص ۳۶۹.

۶. همان، ص ۴۴۷.

۷. همان، ص ۴۶۶.

۸. همان، ص ۴۹۶.

آنان در کتب مبسوطه دیده شود.

۷- مکتوب تعدادی از عالمان و مجتهدان دربارهٔ علامه مجلسی

[مرحوم بلاغی در نظر داشته که کتاب مفصلی در شرح احوال علامه مجلسی و خاندان وی بنویسد و به همین منظور، نامه‌هایی به دانشمندان معاصر خود نگاشته و درخواست اطلاعاتی در این زمینه نموده که پاسخ چند تن را در کتابش با دستخط آنان درج نموده است. در اینجا به جهت اهمیت آن نامه‌ها، همه را بی کم و کاستی درج می‌کنیم.]

الف) مکتوب آیه الله العظمی سید محمد حجت تبریزی رحمته

بسم الله الرحمن الرحيم

با تقدیم سلام و ثنای وافر، نامه گرامی را که ضمناً مژده تصمیع جنابعالی را به تألیف متعلق به تاریخ حیات مجلسیین (ره) می‌داد، واصل گردیده، بسی اسباب مسرت شد. مسئول و مأمول از درگاه حق متعال اینکه تأیید خود را مبذول داشته و به انجام این منظور عالی موفق بدارد - بینه و جوده.

تقاضا نموده بودید اطلاعاتی که مربوط به خانواده مجلسیین و تاریخ زندگانی این دو شخصیت بزرگ و آثار علمی ایشان دارم، به منظور شرکت در انجام آن مقصد شریف، ارسال و ایفاد نمایم. مقدار معتناهی از خصوصیات مزبوره فوق و خاصه مطالب مربوطه به تألیفات این دو مرد بزرگ و علی‌الاصح جامع اعظم «بحار الأنوار» و جمله‌ای از کتب مجلسی اول (ره) از اطلاعات نادره علمی و نکات دقیقه فنی که در پیش اهلش قیمت بسزایی دارد، تاکنون با ممارست و در اثنای مطالعات جمع‌آوری نموده‌ایم، لکن چنانچه خود جنابعالی می‌دانید، کمی وقت و بسیاری مشاغل، مانع از آن هستند که با فرصت و فراغت به جمع‌آوری این نکات متفرقه مقبده پرداخته و اندازه معتناهی تهیه و ارسال نمائیم.

همین قدر به حسب ساحت وقت در اطراف نسخه اصل کتاب «بحار» این چند جمله

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

با تقسیم مسلم و غیر مسلم
 نماندگرایی که من فرموده تقسیم جنابان را با تقسیم
 سنن تاریخ حیات مجلیین راه پیدا داد اصل گردیده پس اسباب حرکت شده
 سوزی و مایه اول از درگاه حق تعالی اینک تا نه خود در اسنادی داشته و با تمام
 نظریه کمالی بر او بسته و بوده تقاضا فرموده بودیم اطله‌ها که مربوط
 بنام زاده مجلیین و تاریخ از کما این دو شخصیت بزرگ و نامدار علمی ایران
 دارم بمطرح حرکت در انجام آن مقصد شریف اردی در احوال تمام
 معتمدان معتمدان هر دو شخصیت از زاده فوق و فاضله مطالب مربوطه
 باقیات این دو مرد بزرگ و عظیم کمال و علم بهار در درازا در صحنه
 در کتب مجلیین ادبی و در اطله‌ها نازده علی و کلمات دقیقه علمی که
 در پیش دینش حرکت نیز از آن در در تا کنونی با مهارت در در این مطالبات
 هیچ دردی نکرده ایم کل اینچه بخواهیم پیدا کنیم کمی وقت و
 بسیاری از غیر مایه اول از آن بسته در با فرصت و فرصت هیچ از آن
 این کلمات معجزه تقیه و برداشته و اندکند معتمدان هر دو در کمال تمام

به عنوان اشاره و نمونه خاطر نشان می شود:

کتاب «بحار الأنوار» تنها جامعی است که سلسله تألیفات طایفه [شیعه] و مسفورات محدثین ثانی او را در میان خود نداشته و اخبار انبوهی از منابع عصمت - سلام الله علیهم - که در وی ودیعه گذارده شده، در هیچ جامعی از جوامع به مقام تجمّع نیامده. البته تنهایی و بی نظیری اولین شاهد ارجندی مقام و اهمیّت موقع می باشد و او را [چنانچه می توان گفت] تالی اعجاز قرار داده؛ علاوه بر جودت نظم و حسن ترتیب و جمع و اشتغال بر آیات کریمه مربوطه به اخبار؛ باز بعلاوه بیانات و توضیحات و تزییلات اخبار منقوله که پر از جهات ادیبه و نکات تاریخیّه و مباحث نظریه بوده و مثل دریاهاى متلاطم با تراکم امواج حیرت آور خود، پیش چشم مُراجع و مستتبع جلوه گر شده، خودغایی می نماید.

چنانچه از قرائن پیداست، منظور اصلی از تألیف کتاب «بحار الأنوار» جمع متفرّقات اخبار و حفظ اصول از تفرّق و انقراض بوده، چنانچه عدّه زیادی از اصول امامیه به واسطه عوامل تفرقه و مجهولیت با مرور دهور از بین رفته و منتتبع در معاجم و تراجم رجال و محدثین به کمیّت زیادی از اسامی اصول و تألیفات برمی خورد که اکنون در دست ما از آنها نشانی بجز نام و عینی بجز اثر به یادگاری نمانده و به همین جهت است که در این کتاب، اخباری پیدا می شود که ظاهر الضعیف هستند یا از کتب و جزواتی نقل شده اند که شأن مثل مجلسی (ره) اجلّ از این است که از آنها نقل بناید. فضلاً از اینکه اعتماد هم بفرمایید؛ خاصه در قسمت فضائل و مناقب ائمه (ع)؛ ولی عذر مؤلف، واضح و منظورش تنها جمع و حفظ بوده، علاوه بر کثرت مشاغل ایشان، چنانچه بعضی قرائن وی خواهد آمد و همچنین کثرت تألیف ایشان، چنانچه مشهود است و همچنین در دسترس نبودن نسخ بعضی کتب و تراجم مؤلفین آنها بسا موجب مجهولیت مؤلفش شده؛ مثل کتاب «ثاقب المناقب» که مؤلف [مجلسی - ره -] از صاحبش به لفظ «بعض قدماثنا» تعبیر می کند، و عجیب تر از آن کتاب «الامامة والتبصرة» که نسبت می دهد به علی بن بابویه با اینکه سند کتاب مساعد نیست؛ بلکه این کتاب، همان کتاب «جامع الأحادیث» علی بن احمد بن جعفر قمی، مؤلف کتاب «العروس» است و از همین

باب است اینکه نسبت می دهد کتاب «ازاحة العلة في معرفة القبلة» را به فضل بن شاذان (کتاب العشرة، چاپ کمپانی، ص ۱۵۲) با اینکه در جای دیگر، به خلاف همین کلمه به شاذان بن جبرئیل قمی نسبت می دهد (کتاب العشرة چاپ کمپانی ص ۱۵۳) و مثل همین اشتباه و تناقض به صاحب «وسائل» هم رخ داده و همین کتاب را در «وسائل» به فضل بن شاذان و در فهرست «وسائل» به شاذان بن جبرئیل نسبت داده و همچنین محدث نوری در «مستدرک» طعن بر صاحب «وسائل» زده و غفلت از «فهرست» کرده است.

پیش ما سه جزء از اجزاء «بحار» از نسخه مؤلف موجود است که همان سه جزء کتاب الایمان والکفر و مکارم الاخلاق می باشند.

آنچه تدبّر در آنها بدست می دهد و در غیر آنها از نسخ اصلی «بحار» که مشاهده نموده ایم، این است که حال این کتاب در چگونگی تألیف و وضع و کتابت، غیر از وضعیت حال سایر تألیفات می باشد. کسی که در یکی از این مجلدات تأملی بکند، خواهد دید که جزوات چندی است که هم از حیث کاتب، مختلف و هم از حیث خط و قلم، مختلف می باشند و بسا حجم و اندازه صفحات و گاهی مقدار و عدد اوراق جزوات هم مختلف و بعضی بزرگ و بعضی کوچک هستند و بسا در میان یک جزء، چند صفحه سفید، یا در صدر یا ذیل یک صفحه، مقداری سفید دیده می شود و با این اختلاف فاحش از حیث خط و قلم، غالباً خط مؤلف نیستند؛ فقط غالب عناوین ابواب و آیات که در صدر ابواب واردند و بیانات که در ذیل اخبار ثبت شده اند، به خط خود مؤلف اند. با این همه، بیاناتی که در جلد مکارم الاخلاق ذکر شده با خط غیر است و نوعاً از کتاب «مرآة العقول» [شرح کافی تألیف مؤلف] نقل شده. حتی اینکه بعضی از الفاظ «مرآة العقول» که بعد از نقل لازم و التعمیر بود، به همان حال باقی است (مثل اینکه لفظ مصنف که در «مرآة العقول» مراد صاحب «کافی» است به همان حال باقی مانده) و گاهی بیانات مختصره دو کلمه، سه کلمه یا خط غیر مؤلف پیدا می شود و گاهی بعضی از اغلاط هم به حال خود بی مقابله باقی مانده و از همین قبیل، گاهی بعضی از روایات در غیر باب خود ذکر شده و به همان حال باقی مانده مثل اینکه در جلد یازدهم، طبع کمپانی، صفحه ۹۷، باب هشتم، احوال اصحاب ابی جعفر الباقر علیه السلام در حاشیه دارد: «کا محمد بن یحیی و

محمد بن احمد الروایة». روایتی است متعلق به حال ابی جعفر محمد جواد علیه السلام و عجب تر اینکه عیناً همان روایت را در همین کتاب در احوال حضرت ابی جعفر محمد جواد وارد کرده (ج ۱۱، چاپ کمپانی، ص ۱۲۹، باب فضائل و مکارم اخلاقه، روایت ثانیة: کا عن محمد بن یحیی الخ) و نظیر این در جاهای متفرق «بجارج» زیاد است. و در بعضی جاهای ابواب صدر روایات و اسناد، چند کلمه از سند به خط مؤلف و مابقی سند و متن به خط غیر می باشد.

و از اختلاف خطوط و کتاب که گاهی به خط نسخ و گاهی ثلث و گاهی تحریر و گاهی خوب و گاهی بد می باشد و همچنین از تفویض مؤلف امر نقل روایات را به صاحبان خطوط، پُر روشن است که آنها عده‌ای از تلامذه و اطرافیان مؤلف بوده‌اند که امر نظم را به آنها و اگذار نموده و استعانت می جسته و از طبقه کتاب و نویسندگان نبوده‌اند.

و در مجموع این خصوصیات و ضمّ این قرائن به همدیگر، نتیجه می توان گرفت که مؤلف کتاب را جزوه جزوه کرده و میان تلامذه و اطرافیان خود بخش کرده و به موجب دستور که به آنها می داده، اخبار را از مظانّش نقل می کرده‌اند و به ترتیبی که اشاره می نموده و عناوین بابها را می نوشته به همان ترتیب وضع اخبار در ابواب می نموده‌اند و مواردی که محتاج به بیان بود، در ذیل اخبار سفیدی می گذاشتند و مؤلف به سبب اقتضا بیانی با خط خود در موارد می نوشته و در همه این احوال، گاه در یک مجلس و گاه متفرق بوده‌اند.

و همچنین استفاده می شود که تمام کتاب در زمان مؤلفش از مسوده به مسیّضه منتقل نشده؛ بلکه بعضی مجلّدات آخری به همان نحو در مسوده باقی مانده‌است، و برای این مطلب، علاوه بر شواهدی که گذشت که دلالت داشتند به عدم فراغت و کثرت اشتغالات تألیفی و مشاغل شرعی مؤلف که غالباً ممکن نکرده که به چیزی می نوشته، مرتبه دیگر مرور نموده و اصلاح نماید. این موضوع را شاهد می توان گرفت که در طبعه کمپانی - که اول چاپ است - در بسیار موارد در ذیل بعضی ابواب بیاض، اصل همان نحو باقی مانده و از این عجب تر جزء اول چاپ تبریز است.

والحمد لله، قم، حجة الكوه کمری

ب) مکتوب آیه الله العظمی سید محمد تقی خوانساری

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی سعادت، جناب عمدة الاعلام، ثقة الاسلام، مروج الاحكام، آقای سید عبدالحجة بلاغی دامت برکاته.

به عرض می‌رساند، ان شاء الله مدام در کمال استقامت، موفق و مؤید باشید. تلوأ در موضوع ترجمه حالات و کتب خطی و چاپی مرحوم علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - که خواسته‌اید از احقر که هرگاه اطلاع تازه‌ای دارم، بنگارم، اطلاع تازه ندارم و در خصوص کتاب «مقلدالرشاد» هم در میان کتابها گردش نمودم و نبود. در خاتمه، دوام سعادت و سلامت وجود شریف را از خلاق متعال خواستارم.

الأحقر محمد تقی الموسوی الخوانساری ۲ صفر المظفر ۱۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحيم

صفر المظفر
۱۳۶۶

فدت زلفات

جناب عمدة الاعلام، ثقة الاسلام، مروج الاحكام، آقای سید عبدالحجة بلاغی دامت برکاته.

بخدمت ذی سعادت، جناب عمدة الاعلام، ثقة الاسلام، مروج الاحكام، آقای سید عبدالحجة بلاغی دامت برکاته.

به عرض می‌رساند، ان شاء الله مدام در کمال استقامت، موفق و مؤید باشید. تلوأ در موضوع ترجمه حالات و کتب خطی و چاپی مرحوم علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - که خواسته‌اید از احقر که هرگاه اطلاع تازه‌ای دارم، بنگارم، اطلاع تازه ندارم و در خصوص کتاب «مقلدالرشاد» هم در میان کتابها گردش نمودم و نبود. در خاتمه، دوام سعادت و سلامت وجود شریف را از خلاق متعال خواستارم.

الأحقر محمد تقی الموسوی الخوانساری

ج) مکتوب شیخ الاسلام شیخ فضل الله زنجانی

بسمه تعالیٰ

به عرض می‌رساند، مرقومہ شریفه، واصل و باعث مسرت و خوشوقتی گردید و بشارت طبع رسالہ شریفه که در ترجمہ حال علامتین مجلسیین تألیف فرموده‌اید، موجب مزید مسرت گردید. امیدوارم ان‌شاء الله همیشه موفق و مؤید به نشر آثار علمیہ اسلامیہ و در خدمت به عالم اسلامی و تشیع خداوند - جلّ شأنه - همگی را موفق دارد. راجع به اطلاعات ناقصه که در موارد مزبورہ امر فرمودید، معروض دارد آنچه فعلاً در نظر بوده در ورقه علیحدہ معروض گردید، والسلام علیکم ورحمۃ الله بركاته. خدمت حضرت مستطاب آقای مشکوٰۃ - دامت برکاتہ - از قول احقر تبلیغ سلام بفرمایید. ان‌شاء الله تعالیٰ، مستقلاً هم معروض خواهد شد و هكذا خدمت جناب آقای صدر بلاغی - دامت افاضاتہ - سلام معروض می‌دارد.

الاحقر فضل الله زنجانی عفی عنہ

سہ ماہ ۱۳۰۲

بہ عرض می‌رساند
 اوقدم ترجمہ و مرقومہ مسرت و خوشوقتی را در جواب است طبع
 رسالہ شریفه کہ در ترجمہ حال علامتین مجلسیین تألیف فرمودہ اید
 امیدوارم ان شاء الله همیشه موفق و مؤید بہ نشر آثار علمیہ
 اسلامیہ و تشیع خداوند سبحان و جلّ شأنہ ہمگی را موفق
 دارد. راجع بہ اطلاعات ناقصہ کہ در موارد مزبورہ امر فرمودید
 معروض دارد آنچه فعلاً در نظر بودہ در ورقہ علیحدہ
 معروض گردید، والسلام علیکم ورحمۃ الله بركاته. خدمت
 حضرت مستطاب آقای مشکوٰۃ - دامت برکاتہ - از قول
 احقر تبلیغ سلام بفرمایید. ان شاء الله تعالیٰ، مستقلاً
 هم معروض خواهد شد و هكذا خدمت جناب آقای صدر بلاغی
 - دامت افاضاتہ - سلام معروض می‌دارد.

(تصویر صفحه اول نامہ حجۃ الاسلام زنجانی)

هو

بدواً معروض می‌دارد: در احوال مجلسین - اعلی الله درجاتها - فاضل متتبع جلیل آقا احمد، پسر مرحوم آقا محمدعلی حفید استاد الكل آقای بهبهانی مرحوم، در مقدمه کتاب «مرآة الأحوال» خود به تفصیل متعرض نشده‌اند و نسخه آن، شاید در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود باشد. اگر مراجعه فرموده‌اید، به کتاب مزبور مراجعه فرمایید. مفصلاً اطلاع حاصل خواهید فرمود.

از مؤلفات مرحوم مجلسی اول^ع از شرح عربی ایشان، یک جلد نزد احقر موجود است و یک جلد از نسخه اصل آن، سابقاً در نزد مرحوم حاج شیخ محمود بروجرودی بود - که در صد بود نسخه کامل آن را به دست آورد - چاپ بنماید و یک رساله هم در سیر و سلوک که مختصر است، در جزء مجموعه نزد احقر است که اسم آن را نسخ «تشویق السالکین» نام برده و خود مؤلف هم در دیباچه اشاره می‌نماید که رساله مبسوطه به اسم «مشید السالکین»، سابقاً نوشته است.

از مؤلفات مجلسی ثانی هم دو جزء از مسوذة اصلیه «بحار» که جلد ۲۴ و نصف مجلد از جزء بیستم باشد، نزد احقر است مقدار مهمی هم از اجزای آن در کتابخانه جناب آقای حاج حسین آقا ملک است که قریب چهارده جزء است، از مجلّدات متفرقه که ممکن است خودتان به ایشان رجوع و استفاده فرمایید. دو مجلد هم از انتها در کتابخانه جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای سید محمد حجّت تبریزی در قم است.

اجازاتی هم به خط خود مجلسی مرحوم در جزء کتابهاست که ذیلاً اشاره می‌شود:

اول، اجازه‌ای است که به اسم شیخ بهاء الدین جیلی در آخر مجلد کتاب «تهذیب» شیخ طوسی^ع مرقوم شده و عیناً نقل می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، انهاء الملا الفاضل الصالح التقي الزكي مولنا الشيخ بهاء الدين محمد الجبلي - ايده الله تعالى - سماعاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس آخرها رابع شهر جمادي الثانية في شهر سنة خمس وسبعين بعد الألف من الهجرة المقدسة وأجزت له - زيد توفيقه - أن يروي عني جميع الكتب الأربعة المشهورة المتواترة من مؤلفيها المشايخ

الأجلاء محمد بن يعقوب الكليني وأبي جعفر محمد بن الحسين بابويه والشيخ محمد بن الحسن الطوسي - رضوان الله عليهم - بأسانيد المتصلة اليهم - رحمهم الله - أخذاً عليه ما أخذ عليّ من سلوك سبيل الاحتياط الذي لا يضلّ سالكه ولا يظلم مسالكه وكتب بيمناه الجانية الفانية الخاطى الخاسر ، ابن محمد تقي ، محمد باقر عني عنها حامداً مصلياً مسلماً .

دوم، اجازہای است که در آخر مجلد اول از کتاب «کافی» نوشته است و صورت آن این است :

«بسم الله الرحمن الرحيم ، أنهاء المولى الأولى الفاضل الكامل الزكيّ مولانا محمد مقيم - وفقه الله تعالى - لمراضيه سماعاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس آخرها خامس شهر ذي الحجة الحرام من شهور سنة سبع وسبعين بعد الألف من الهجرة النبوية وأجزت له دام تأييده أن يروي عني هذا الكتاب وسائر كتب الأخبار المأثورة عن الأئمة الأطهار - صلوات الله عليهم - أخذاً عليه ما أخذ عليّ من الاحتياط في النقل والفتوى فإنّ المفتي على شفير جهنّم وكتب بيمناه الجانية الفانية أفقر عباد الله الى رحمته ربّه الغني محمد باقر بن محمد تقي ، عني الله عن جرائمها حامداً مصلياً مسلماً .

سوم، اجازة مفصله ای است که در آخر نسخه از «اصول کافی» نوشته ، به اسم عالم ورع ثقة الحاج محمد طاهر بن مقصود علی الاصبهانی که جمله ای از آن در ظهر صفحه نقل می شود :

«بسم الله الرحمن الرحيم ، أما بعد : حمد الله على سوابق الأنعام والصلوة على رسوله محمد سيد الأنام وآله البررة الكرام ، فيقول الفقير الى عفو ربّه الغافر محمد بن محمد تقي المدعو بباقر أوتيا كتابها ميمناً وحوسبا حساباً يسيراً إبه لما كان المولى الفاضل الصالح الفالح النقي المتوحد الذكيّ الألمي ولدى العقلاني وجيليل الروحاني ، مولانا محمد طاهر بن الحاج مقصود على الاصبهاني ممن وفقه الله لطلب المعالي ووصل كد الأيام بسهر الليالي وكان ممن ربيته بالعلم صغيراً وراقبته على الأحوال كبيراً فطيرته مطارى و أودعته نتائج أفكارى و قرأ عليّ و سمع مني كثيراً في العلوم العقلية والنقلية والأخبار

المأثورة عن الأئمة الهادية المهديّة - صلوات الله عليهم أجمعين - ثم استجازني تأسيّاً بسنة سلفنا الصالحين - رضوان الله عليهم أجمعين - فاستخرت الله وأجزت له - دام تأييده - كلّ ما صحت لي روايته واجازته مما صنف في الإسلام من مؤلفات الخاصّ والعام في فنون العلوم العقلية والنقلية من التفسير والحديث والدعاء والكلام والأصول والفقه والتجويد والمنطق واللغة والصرف والنحو والمعاني والبيان وغيرها؛ بحق روايتي عن مشايخي الكرام وأسلافي الفحام - عليهم رحمة الملك العلام - إلى آخر الإجازة؛ وتاريخ الاجازة عاشر شهر جمادى الأولى من شهر سنة سبع وثمانين بعد الألف الهجرية است .
از مؤلفات مرحوم علامه مجلسی ثانی: غیر آنچه سابقاً اشاره شد، کتب ذیل خطی احقر است:

(۱) جلد دوم کتاب ملاذ الأخیار فی شرح تہذیب الأخبار

(۲) رساله مفصله در قصاص و حدود و دیات

(۳) رساله مختصر در صیغ نکاح

(۴) رساله الجنّة والنار که تاریخ تألیف آن هزار و یکصد هجری است و نسخه در ۱۱۱۹ نوشته [شده] و از روی نسخه اصل که به خط مرحوم مجلسی بوده، مقابله شده.

(۵) رساله فارسیه مختصری است که در جواب سه سؤال که از مرحوم مجلسی غوده‌اند، نوشته است. عنوان سئوالها این است:

۱- طریقه حکما و حقیقت و بطلان آن.

۲- طریقه مجتہدین و اخباریین.

۳- طریقه فقہا و صوفیہ.^۱

(د) مکتوب حضرت آیة الله محمد فیض قمی

بسمه تعالی شأنه العزیز

به عرض می‌رساند، محترم تعلیقہ رفیعہ، واصل، امید وجود مبارک مقرون به

سلامتی و صحت، مشمول عنايات غيبیه بوده باشد. در باب کتب و رجال علمی خانواده علامه مجلسی از حقیر استخبار فرمودید. چون در این خط نبودم، لهذا اطلاعاتی ندارم. شرح حال حقیر را اگر خواسته باشید، آقای میرزا عباس فیض که فعلاً در تهران است - ان شاء الله تعالی - نزد جنابعالی خواهند آمد. هرگاه شرحی خواسته باشید، ایشان نوشته، خدمت جنابعالی خواهند داد. از خدای تعالی، توفیقات و تأییدات آن وجود مبارک را خواهانم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

الأحقر، محمد القمی فیض

ه) پاسخ علامه محمد قزوینی

آقای سید عبدالحجة بلاغی، دام ظلّه العالی

مرقومه شریفه مورخه ۲۵ آذر را فقط دیروز زیارت کرد و جواباً عرض می‌کنم که با نهایت تأسف اینجانب هیچ گونه اطلاعی از مراجع ترجمه احوال مرحومین مجلسیین و خانواده ایشان و رجال علمی اسره ایشان و کتب خطی یا چاپی از تألیفات ایشان ندارم و هیچ وقت در این مواضع تتبعی نکرده‌ام؛ زیرا که همیشه رساله «الفیض القدسی» مرحوم حاج میرزا حسین نوری را به حقّ مصداق کامل: «کلّ الصید فی جوف الفراء حدّث عن الهجر ولا حرج» می‌دانستم و هیچ وقت خود را محتاج به تتبع جدیدی در خصوص سوانح احوال مرحوم مجلسی معروض نمی‌کردم، و همچنین در خصوص منشأ شهرت عامیانه که «شصت مرده را در خواب باید گرفت»، برای استعلام از حال او هیچ اطلاع خصوصی ندارم.

با تجدید مراتب معذرت، محمد قزوینی

و) مکتوب حضرت آیه الله العظمی سید محمد حسین بروجردی

بسمه تعالی

با تراکم موانع و کثرت مشاغل، از نوشتن جواب معذرت می‌خواهم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۷ صفر ۱۳۶۶

۱۰/۲۵

آن رسیده عبدالحجج بلذیر را ام غلله العمل

مقدمه تشریحیه مورخه ۲۵ آذر و فقط در روز شنبه
 کردم و جدا بجز هنر مسکن که با اینست تا کنون اینست بجز
 المله فی نواجع ترجمه ابدال بر همین مجلسین و فایده ۱۰۱-
 در اصل علمی است که در کتاب قطعی باقی است از تالیف
 ایشان ندارم و بیخوفت در این مواضع متبعی نگردام
 زیرا که سانه الفیض القدری هم در این مواضع
 بجز مصداق که در کتاب الفیض القدری در الفاظ عدت عن
 الجود و لا ارجس الله و بیخوفت هم در مواضع متبعی نگردم
 در قصص سوانح هو الی الخ و کلمی کون من کلمی ارجس
 و همچنین در قصص کلمی کون من کلمی ارجس که تصدیر کرده
 با دیگران است از جمله از اول این مواضع هم در این
 تا تجدید مراتب سعادت محمد زین

خط علامه بر این مواضع

تاریخ ۱۲ محرم ماه ۱۳۶۶
 حضور مبارک حضرت اعلیٰ مقامه صاحب قسطنطنیه دامت برکاته و درگاه
 معروض میدارد

بسم الله الرحمن الرحیم
 به استحضار می‌رساند که این کتاب در سال ۱۳۶۶
 در شهر تبریز چاپ گردید

حسین حسینی
 قسطنطنیه

چون در مد نظر است کتاب زندگانی مجلسین (اول

و دوم) با ترجمه کتاب فیض القدسی علامه نوری چاپ شود

مستدعی است هر گونه اطلاع تازه نی در باره کتاب چاپ حطی

مسلماً به این دفتر و خانواده محترم علامه مجلسی (امیر)

دارید فوراً با شرح حال مبارکشان برای درج بفرستید -

موجب مزید تشکر است .

سید عبد الحجة بلاغی

سید عبد الحجة بلاغی
 تهران
 ۱۳۳۵

نیز در قم نشانی : تهران خیابان ری خیابان درخشنده کوچه آبدار باشی

- ۱- کتابی که در خط مبلع اول از قم به تاریخ روزنامه -
- ۲- کدام کتب از مؤلفات علامه مبلع یکم - سیمه و کدام کتب بسیار سینه است -
- ۳- از تاریخ کتابت فیض القدرت بعد از خانانزاده مبلع کم چه اطلاعی از روزنامه عالم
- ۴- در سفر بصره یا اناضول داشته دلرز بانه و اگر در شرح احوال ایشان در قم زنده است -
- ۵- چه در حوا - بر استمع از حال مرده گان کتب آنها را باید گرفت و صاحب آن
- ۶- استید هارن علامه مبلع چند نفره -
- ۷- ریاض العلماء را التمام دیده اند و در کدام کتاب آن مبلع است بانه -

۸- حافظ ابو نَعِيم اصفهانی جَدّ علامه مجلسی

حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، از اعلام محدثان و روات و اکابر حافظان مورد اعتماد است. از فضلا حدیث می‌کند و از او حدیث کرده‌اند و بهره‌مند شده‌اند. این مرد بزرگوار «محدثی مشهور است و کتابی مأثور دارد، مسمی به «حلیة الأولیا» که نام شریف آن تصنیف در السنه علما دایر است و مضامین اعجاز آیینش در صحف مناقب ائمه دین سایر؛ از مصنفین اولین و آخرین، هرکه از احوال همایون اهل بیت اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - مجموعی پرداخته و یا کتابی ساخته، غالباً ممکن نیست که از ابونعیم و حلیه وی روایتی نیاورده یا فضیلتی نقل نموده‌باشد؛ چه به وجه اسناد و یا بر سبیل ارسال» (نامه دانشوران، ج ۲، ص ۷۰۷).

نژاد ابونعیم تا مهران بترتیب مزبور از کتاب «اخبار اصفهان» حافظ ابونعیم نقل شده و حافظ ابونعیم هم در آن کتاب، گفته: نخستین کس از اجداد من که به شرف اسلام فائز شده مهران است و مهران، غلام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار بوده‌است.

ابونعیم به ضمّ نون و فتح عین بی نقطه به صیغه تصغیر است و مخالفی در استعمال، به اینگونه ندارد و اسامی دیگران به صیغه مکبّر و فتح نون و عین به صدای یایی است، مانند حافظ ابو نعیم فضل بن دُکین^۱ که از مشاهیر قدمای علمای شیعه است و عامه از او بسیار روایت می‌کنند و محلّ وثوق است، نزد شیعه و سنت. گرچه نام او را در کتب رجال ذکر نکرده‌اند، ولی شهید ثانی و

۱. دکین بر وزن زبیر است.

نواده او شیخ محمد، در تعلیقات رجالیات خودشان ثبت کرده‌اند و ابونعیم نصر بن عصام بن مغیره فهری، معروف به قرقاره و پدر شیخ ابو العباس ابن عقده نیز ابونعیم است و نیز ربیع بن عبدالله بصری، ثقه بزرگوار از اصحاب مولانا الصادق علیه السلام و مولانا الکاظم علیه السلام (روضات به ترجمه از دو مورد).^۱

تاریخ ولادت حافظ

ولادت حافظ به قول ابن منده در شهر رجب سال ۳۳۰ و به قولی ۳۳۴ و به قولی ۳۳۶ بوده است (نامه دانشوران).

تحصیلات حافظ

حافظ به گاه کسب هنر و استماع خبر، به مدرس جمعی از معاریف اساتید قدم نهاد؛ مثل ابوالعباس محمد بن یعقوب اصم و ابن کیسان نحوی و غیرهما، و کسانی که علم حدیث از ابونعیم فرا گرفته‌اند، بسیارند؛ از جمله محدث طفری است و ابوعلی حداد (نامه دانشوران).

محدث نیشابوری در ترجمه ابونعیم از رجال خویش گوید:

کان حافظاً مشهوراً من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات.

و ابن خلکان در اخبار وی از «وفیات الأعیان» آورده:

کان من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات أخذ عن الأفاضل وأخذوا عنه وانتفعوا به الحفاظ.

۱. شرح احوال حافظ ابونعیم در بسیاری از کتب، مستقلاً و یا ضمناً مندرج است؛ از جمله ابن خلکان در وفیات الأعیان؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، در معالم العلماء؛ علامه حلی در خلاصه الرجال؛ عبدالرحمن بن جوزی در تاریخ منتظم؛ محمد بن اسعد یافعی در مرآة الجنان؛ یاقوت حموی در معجم البلدان؛ میر محمد باقر خوانساری در روضات الجنات؛ میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء؛ خواند میر در حبیب التسر؛ میر مصطفی در نقد الرجال؛ محدث استرآبادی در منهج المقال؛ مؤلفین نامه دانشوران در مجلد دوم، ص ۷۰۷ تا

و کتاب «حلیه» او را ستوده می‌گوید:

هو أحسن الكتب .

صاحب «روضات الجنات» (به ترجمه از ص ۷۵) می‌نویسد:

کتاب «حلیه الأولیاء» بین اصحاب ما معروف است و از آن اخبار مناقب و اخلاق و غیره را نقل می‌نمایند .

مذهب حافظ

علمای اسلام را بحذافیرهم اتفاق است بر اینکه حافظ ابونعیم از محدّثین اهل سنت می‌باشد و در زمره اشاعره به شمار می‌رود؛ ولی نقّادین حال رجال از فرقه امامیه اظهار تشیع وی نموده‌اند و بر طبق استنباط خویش، گواهی داده‌اند و گفته‌اند که او چون در عصر سلطنت اهل سنت بوده، تقیه نموده و تصانیف بر آیین ایشان پرداخته؛ منجمله [ملاً] محمّد باقر مجلسی^۱ که خود از نوادگان ابونعیم است، بدین معنی تصریح فرموده، چنانکه مؤلف «روضات الجنات» می‌گوید که در یکی از فواید امیر محمّدحسین خاتون آبادی که از اسباط علامه مجلسی است، دیدم که نوشته بود از جمله معاریف علمای جمهور که من بر تشیع وی پی بردم، حافظ ابونعیم محدّث اصبهانی است .

وی مصنف کتاب «حلیه الأولیاء» و از اجداد جدّ من مجلسی می‌باشد و جدّ من، تشیع وی را از والدش مجلسی بزرگ - طاب ثراه - نقل کرده، و او نیز این معنی را «اباً عن جدّ» بسندی متصل به شخص ابونعیم روایت نموده. از این جهت است که در کتاب «حلیه» از مناقب ائمه، آنچه در سایر کتب آن قوم یافت نمی‌شود یافت می‌شود، و محدّثین فرقه اثنی عشریه و دیگر طوایف امامیه، موارد احتجاج، از آن استخراج می‌نمایند. چون اهل بیت به ما فی البیت، داناتر از دیگران‌اند، لاجرم ابونعیم را به شهادت اولاد و احفادش بی‌شبهه باید شیعی

شناخت (نامه دانشوران).

تذکرات:

۱- مصنف «ریاض العلماء» که همه جا از علامه مجلسی به استاد استناد تعبیر می‌کند، او نیز در ترجمه ابونعیم می‌گوید: من این استظهار، از آن استاد بزرگوار استماع نمودم.

۲- و از مؤیدات تشیع وی، حکایتی است که زکریا بن محمد قزوینی در کتاب «آثار البلاد» آورده، گوید: مردم اصبهان بر حافظ ابونعیم تعصب آوردند و او را از دخول جامع، منع کردند اتفاقاً در آن ایام، سلطان محمود، حاکمی به آن بلد روانه نمود. اهل اصبهان، به موجبی برشوریدند، حاکم را بکشتند. چون ماجری به سمع سلطان رسید، بنفسه متوجه اصبهان گردید. نخست مردم آن بلد را به لطف، امان بخشید، همین که نیک از سطوت محمود بیاسودند، روز جمعه که جمله در جامع اعظم بودند، محمود بفرمود تا لشکریان به یکبار حمله بردند و درهای جامع بگرفتند و از مردم اصفهان، کشتاری فراوان کردند. هرکه در جامع حضور داشت، به قتل آمد و ابونعیم که از آن ممنوع بود، در گذشت.

۳- دیگر از امارات صحت این دعوی، صورت لوح مزار اوست. مولانا نظام‌الدین قرشی که از شاگردان شیخنا بهاء‌الدین محمد بوده، در کتاب «رجال» خویش، المسمی به «نظام الاقوال» گفته: من قبر ابونعیم را خود در اصفهان زیارت کردم؛ این عبارت بر فراز آن نوشته بود که:

قال رسول الله ﷺ: مكتوب على ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شريك له محمد بن عبدالله عبدي ورسولي وايدته بعلي بن ابي طالب. رواه الشيخ الحافظ المؤمن الثقة العدل أبو نعيم أحمد بن عبدالله سبط محمد بن يوسف البناء الاصفهاني - رضي الله تعالى عنه - و رفع في أعلى عليين درجته وحشره مع من يتولاه من الأئمة المعصومين - صلوات الله عليهم أجمعين. (نامه دانشوران و روضات به ترجمه)^۱

۱. محدث قمی در کتاب الکنی والالقب این عبارات را با چند اختلاف نقل کرده و سهو شده است.

۴ - صاحب «المنجد» در جلد ۲، صفحه ۵۳۶ می نویسد:

ابو نعیم الاصفهانی: (۹۴۸ - ۱۰۳۸ م) محدّث شافعی سافر فی طلب العلم الی بغداد والبصرة و نیشابور. له «حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء» مخطوط فی برلین (انتهی).

یعنی ابونعیم، محدّث شافعی مذهب است و برای تحصیل علم به بغداد و بصره و نیشابور مسافرت کرده است و کتاب «حلیه» از اوست که نسخه خطی آن در برلن است.

از اعقاب حافظ

از اعقاب این حافظ بزرگوار، جناب فاضل شاعر ماهر قدسی مولی مقصود علی مجلسی است که از مولی مقصود علی، فرزندی به وجود آمده؛ چون ملا محمد تقی مجلسی و نواده ای چون علامه مجلسی ملا محمد باقر.

تاریخ وفات و مدفن حافظ

شهاب الدین یاقوت در ذیل عنوان اصبهان از کتاب «معجم البلدان» می گوید:
امام ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهرا، سبط محمد بن یوسف بناء، حافظ مشهور، صاحب تصنیفات، که از آن جمله است: «حلیة الأولیاء و غیره، به روز دوشنبه بیستم محرم سال ۴۳۰ وفات یافت و در موضع مردبان مدفون گشت (نامه دانشوران).

مردبان

از کلام یاقوت که به فارسی ترجمه شد، معلوم می شود که: مزار آب بخشان اصفهان را سابقاً «مردبان» میخوانده اند؛ چرا که مضجع ابونعیم، اکنون در گورستان آب بخشان است، از محله درب شیخ ابی مسعود؛ و نگارنده معتقدم که مورنان امروز، همان مردبان قدیم است و هم اکنون، اسم مورنان باقی است و

با محل مطابقت دارد.

مؤلفات و مصنفات حافظ

آنچه از مصنفات و مؤلفات حافظ ابو نعیم ضبط شده، به قرار ذیل است:

الف) کتاب حلیة الأولیاء (حلیه به کسر حاء به معنی زینت است).

ب) کتاب الاربعین. در این کتاب، احادیثی را که در حالات مهدی - عجل الله

فرجه - وارد است، جمع نموده که فهرست عنوان احادیث آن چنین است:

حدیث اول، در بیان مهدی و اینکه از این امت است.

حدیث دوم، در بیان مهدی و اینکه از عترت رسول الله ﷺ است.

حدیث سوم، در اینکه ظهور مهدی، مقدّم بر قیامت است.

حدیث چهارم، در فرمایش حضرت رسول ﷺ به فاطمه رضی الله عنها که «المهدی من

ولدك».

حدیث پنجم، در فرمایش حضرت رسول ﷺ که «إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ».

حدیث ششم، در اینکه مهدی حسینی است.

حدیث هفتم، در بیان قریه‌ای که مهدی از آنجا بیرون می‌آید.

حدیث هشتم، در توصیف روی مهدی.

حدیث نهم، در توصیف رنگ و جسم مهدی.

حدیث دهم، در توصیف پیشانی مهدی.

حدیث یازدهم، در توصیف بینی مهدی.

حدیث دوازدهم، در توصیف خالی که مهدی بر گونه راست دارد.

حدیث سیزدهم، در توصیف دندانهای مهدی.

حدیث چهاردهم، در توصیف پیشوایی و امامت مهدی.

- حدیث پانزدهم، در اینکه مهدی، فریادرس مردمان است.
- حدیث شانزدهم، در بیان اینکه ابر بر بالای سر مهدی است.
- حدیث هفدهم، در بیان اینکه فرشته بر بالای سر مهدی است.
- حدیث هیجدهم، در بشارت حضرت رسول ﷺ به مهدی و اینکه وی دافع ستم است.
- حدیث نوزدهم، در بیان اسم مهدی.
- حدیث بیستم، در بیان کنیه مهدی.
- حدیث بیست و یکم، در بیان اسم پدر مهدی.
- حدیث بیست و دوم، در بیان عدل مهدی.
- حدیث بیست و سوم، در بیان خوی مهدی.
- حدیث بیست و چهارم، در بیان بخشش مهدی.
- حدیث بیست و پنجم، در بیان عمل مهدی به سنت حضرت رسول ﷺ.
- حدیث بیست و ششم، در بیان نشانه ظهور مهدی و علمهای او.
- حدیث بیست و هفتم، در بیان نشانه ظهور مهدی از طرف خاور زمین.
- حدیث بیست و هشتم، در بیان عزیز شدن اسلام به مهدی.
- حدیث بیست و نهم، در بیان تنعم امت در زمان ظهور مهدی.
- حدیث سی ام، در اینکه مهدی یکی از بزرگان بهشت است.
- حدیث سی و یکم، در بیان کشورگیری مهدی.
- حدیث سی و دوم، در بیان خلافت مهدی.
- حدیث سی و سوم، در بیان امر به بیعت مهدی.
- حدیث سی و چهارم، در اینکه مهدی دلها را به یکدیگر مهربان می سازد.

حدیث سی و پنجم، در بیان وضعیّت روزگار پس از مهدی.

حدیث سی و ششم، در اینکه مهدی قسطنطنیه را تصرف می‌کند.

حدیث سی و هفتم، در اینکه مهدی، پس از پادشاهان ستمکار، خواهد آمد.

حدیث سی و هشتم، در بیان نماز خواندن عیسی بن مریم، عقب سر مهدی.

حدیث سی و نهم، در بیان سخن گفتن مهدی با عیسی بن مریم.

حدیث چهلّم، در اینکه امت حضرت رسول ﷺ در امان اند.

ج) کتاب ذکر المهدی و نعوته و حقیقه مخرجه و ثبوته، که سید رضی الدین بن طاووس در طرائف خود، این کتاب را به حافظ نسبت داده و گویا کتاب دوم و سوم، یکی باشد.

د) کتاب طبّ النبوی، چنانکه دمیری در کتاب «حیوة الحیوان» به وی منسوب ساخته.

ه) کتاب فضائل الخلفاء که در «فراند» حموی نقل کرده.

و) کتاب حلیة الأبرار.

ز) کتاب الفتن.

ح) کتاب الفوائد؛ چنانکه فاضل متبحّر خبیر سیدهاشم بحرانی در کتاب «غایة المرام» و غیره هر سه را به او نسبت داده و به نظر می‌رسد که کتاب «فتن» با «حلیة الأبرار» یکی باشد.

ط) کتاب مختصر الاستیعاب^۱ که از برخی کتابها به دست می‌آید.

ی) کتاب منقبة الطاهرین و مرتبة^۲ الطیّین یا کتاب ما نزل من القرآن فی

۱. در ترجمه رجال و اصحاب.

۲. در نامه دانشوران به جای مرتبه، مرتبه است.

امیرالمؤمنین، که این دو کتاب را صاحب معالم العلماء به ایشان نسبت داده.
یب) کتاب تاریخ اصفهان. این کتاب که اخبار اصفهان هم نامیده می‌شود، در
خارج ایران طی دو مجلد به چاپ رسیده است و موضوع تشریف‌فرمایی
حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به اصفهان در آن نوشته شده است (روضات به
ترجمه و خلاصه).

التعازي

محمد علوی حسنی کوفی

الاربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة

شمس الدين محمد ابن جزرى دمشقى

أدعية السر

سيد ضياء الدين فضل الله راوندى

مجمع البحرين في مناقب السبطين

سيد ولى بن نعمة الله حسينى رضوى

التعازي

أبي عبدالله محمد بن عليّ العلويّ الحسنيّ الكوفيّ (م ٢٢٥ هـ ق)

تحقيق: فارس حسّون كريم

تمهيد

ترجمة المؤلف^١

١. انظر ترجمته في: المنتظم لابن الجوزي، ج ٩، ص ١٨٩، رقم ٣٢٢: تاريخ إربيل لابن المستوفي، ج ٢، ص ٣١٢، رقم ٨: سير أعلام النبلاء، ج ١٧، ص ٦٣٦، رقم ٤٣٠: العبر في خبر من غير، ج ٢، ص ٢٨٨: المعين في طبقات المحدثين، ص ١٢٩، رقم ١٤٢٧: تاريخ الإسلام، حوادث ووفيات ٤٤١-٤٥٠ هـ، ٤٥١-٤٦٠ هـ، ص ١١٨، رقم ١٥٠: الإعلام بوفيات الأعلام، ١٨٤: شذرات الذهب، ج ٣، ص ٢٧٤: مستدرك الوسائل، ١٩٠-الخاتمة ج ١- ص ٣٧١، رقم ٥٨: طبقات أعلام الشيعة - النابس في القرن الخامس -، ص ١٧٠، الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، وج ١٦، ص ٢٧٢: تاريخ الأدب العربيّ لبروكلمن، ج ٣، ص ٣٣٤: تاريخ التراث العربيّ لفؤاد سزكين، المجلد الأول، ج ٢، ٢٢٠: معجم المؤلفين، ج ١٠، ص ٣١٦ و ٣١٧: مستدركات علم رجال الحديث، ج ٧، ص ٢٢١، رقم ١٣٩٥٤ و ص ٢٢٢، رقم ١٣٩٥٥: مستدركات أعيان الشيعة، ج ٣، ص ٢٤١

وانظر أيضاً ما كتبه الفاضلان: السيّد أحمد الحسينيّ ومحمد سعيد الطريحيّ في مقدّمتيهما لكتب المؤلف التي حقّقها.

اسمه ونسبه :

الشريف الزاهد أبو عبدالله محمد بن علي بن الحسن بن علي بن الحسين بن عبدالرحمن بن القاسم بن محمد البطحائي بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام ، العلوي الحسني الشجري الكوفي . لقب بـ «مُسْنَد الكوفة» .
ولادته : وُلد في شهر رجب من سنة ٣٦٧ هـ .

والده : علي بن الحسن بن علي بن الحسين بن عبدالرحمن ، من العلماء المحدثين بالكوفة ، ترجم له الشيخ آقا بزرك الطهراني في الطبقات^٢ يروي عن أبي العباس المرهبي ، ومحمد بن الحسين بن سعيد الأزدي .

نشأته : نشأ وترعرع بالكوفة في أسرة علمية فبكر إلى سماع الحديث ، وأدرك جملة من تلامذة الحافظ ابن عقدة فحمل عنهم العلم وخاصة الحديث وفنونه ، ثم رحل إلى بغداد فدرّس فيها ثم رجع إلى الكوفة بيث علمه ، يدرّس ويؤلف حتى أصبح رحلة يقصده بغاة العلم وهواة الحديث .

الثناء والإطراء عليه : قال ابن النرسي : ما رأيت من كان يفهم فقه الحديث مثله ، وكان حافظاً .

وقال الذهبي : الإمام ، المحدث ، الثقة ، العالم ، الفقيه .

وقال كحالة : فاضل .

وقال النمازي : الشريف الزاهد ، العالم الكامل ، المتقي

الفاضل .

شيوخه :

١ - أبو إسحاق إبراهيم بن أحمد بن محمد الطبري البغدادي

١. نسبة إلى صاحب المسجد والشجرة بالكوفة .

٢. طبقات أعلام الشيعة . القرن الخامس ، ص ١١٨

- المقرئ، المتوفى سنة ٣٩٣ هـ.
- ٢- إبراهيم بن محمد النظامي.
- ٣- أحمد بن أصرم.
- ٤- أبو العباس أحمد بن زيد بن يسار البيسانى.
- ٥- أبو الحسين أحمد بن عبدالله بن الخضر السوسنجردي
المعدّل البغدادي، المتوفى سنة ٤٠٢ هـ.
- ٦- أحمد بن عبدالله الجواليقي.
- ٧- أبو عبدالله أحمد بن عليّ العطار المقرئ.
- ٨- أحمد بن محمد بن أبي الأستر [الاس] العطار.
- ٩- أبو طاهر أحمد بن محمد التميمي القصار.
- ١٠- أبو الطيب أحمد بن محمد بن بنان.
- ١١- أحمد بن محمد بن عليّ الصوفي التميمي.
- ١٢- أبو الحسن أحمد بن محمد بن عمران.
- ١٣- أحمد بن الوزير بن أحمد بن عليّ الدهقان الكوفي،
نزىل بغداد.
- ١٤- جعفر بن أحمد بن عبد ربّه الدهقان.
- ١٥- جعفر بن أحمد بن ليث البجليّ القصار.
- ١٦- أبو عبدالله جعفر بن محمد بن الحسين بن حاجب.
- ١٧- جعفر بن محمد بن عيسى بن عليّ بن محمد الجعفريّ.
- ١٨- جناح بن نذير المحاربيّ.
- ١٩- الحسن بن أحمد بن أبي داود الحفريّ القطان. لعلّه
الآتي بالرقم ٢٢.
- ٢٠- الحسن بن الحسين بن حبيش المقرئ.
- ٢١- الحسن بن عليّ بن بزيع.
- ٢٢- الحسين بن أحمد بن أبي داود الجعفريّ القطان. لعلّه
المتقدّم بالرقم ١٩.

- ٢٣- الحسين بن أحمد المقرئ .
- ٢٤- أبو القاسم الحسين بن محمد بن إسماعيل بن أبي عابد قاضي الكوفة ، المتوفى سنة ٣٩٥ هـ .
- ٢٥- الحسين بن محمد بن الحسن البجلي المقرئ .
- ٢٦- الحسين بن محمد بن الحسين الخزاز .
- ٢٧- زيد بن أبي هاشم جعفر بن محمد العلوي .
- ٢٨- أبو الحسين زيد بن جعفر بن محمد بن حاجب الخزاز .
- ٢٩- زيد بن محمد بن المؤدب .
- ٣٠- الضحّاك بن عبيدالله بن أبي قتيبة الغنوي .
- ٣١- أبو تمام عبدالله بن أحمد بن عبيد الأنصاري المؤدب .
- ٣٢- عبدالله بن جعفر بن محمد الحفري [الجعفري] .
- ٣٣- أبو محمد عبدالله بن الحسين الفارسي .
- ٣٤- عبدالله بن مجالد بن بشر المحاربي [البجلي] .
- ٣٥- عبدالله بن محمد بن هشام التيملي .
- ٣٦- عبدالسلام بن أحمد بن علي بن حبة الخزاز التغلبي .
- ٣٧- عبدالعزيز بن إسحاق بن جعفر البقال البغدادي .
- ٣٨- عبد الواحد بن محمد بن عبدالله البغدادي .
- ٣٩- علي بن الحسن بن علي بن الحسين بن عبدالرحمن - أبوه - .
- ٤٠- أبو الحسين علي بن الحسن بن يحيى العلوي .
- ٤١- أبو القاسم علي بن الحسين العرزمي .
- ٤٢- علي بن حمّاد بن قيس الأسدي .
- ٤٣- أبو الحسن علي بن سهل بن محمد بن أبي حيّان التيمي الكوفي .
- ٤٤- أبو الحسن علي بن عبدالرحمن البكائي ، المتوفى سنة ٣٧٦ هـ .

- ٤٥- علي بن عبدالصمد التميمي النيسابوري .
 ٤٦- علي بن محمد بن إسحاق المقرئ الخزّاز .
 ٤٧- علي بن محمد بن بنان [بيان] الشيباني الفقيه .
 ٤٨- أبو القاسم علي بن محمد بن حاجب .
 ٤٩- علي بن محمد بن الفضل المؤدّب الدهقان .
 ٥٠- علي بن يعقوب بن السري .
 ٥١- أبو حفص عمر بن إبراهيم الكتّاني المقرئ ، المتوفى سنة ٣٩٠هـ .

- ٥٢- عمر بن علي الوشاء القرشي .
 ٥٣- كعب بن عمرو البلخي .
 ٥٤- محمد بن إبراهيم الكتّاني .
 ٥٥- محمد بن أبي العباس الوراق .
 ٥٦- محمد بن أحمد بن إبراهيم .
 ٥٧- محمد بن أبي هاشم جعفر بن محمد العلوي .
 ٥٨- أبو الحسن محمد بن أحمد بن الحسين بن عبدالله الجواليقي .

- ٥٩- محمد بن أحمد النهمي .
 ٦٠- محمد بن جعفر بن عبدالكريم الخزاعي الجرجاني .
 ٦١- أبو الحسن [الحسين] محمد بن جعفر بن محمد التميمي النحوي ، يعرف بـ«ابن النجار الكوفي» المتوفى سنة ٤٠٢هـ ، صاحب «تاريخ الكوفة» .
 ٦٢- أبو الطيّب محمد بن الحجّاج .
 ٦٣- أبو الفضل محمد بن الحسن بن حُطيط الأُسدي .
 ٦٤- أبو الطيّب محمد بن الحسين بن جعفر بن الفضل التيملي ، المتوفى سنة ٣٨٧هـ .
 ٦٥- محمد بن الحسين بن جعفر النخّاس .

- ٦٦- محمد بن الحسين بن عبد الصمد الجعفي .
- ٦٧- محمد بن الحسين بن غزال الحارثي [المحاربي] الخزاز .
- ٦٨- محمد بن الحسين بن محمد البجليّ المقرئ .
- ٦٩- محمد بن الحسين السلمي .
- ٧٠- محمد بن الحسين السمني .
- ٧١- محمد بن الحسين القرشي .
- ٧٢- محمد بن زيد بن أحمد التميمي [النهمي] .
- ٧٣- محمد بن زيد بن عليّ البغداديّ .
- ٧٤- محمد بن طلحة النغال البغداديّ .
- ٧٥- أبو طالب محمد بن العباس الحداء المقرئ .
- ٧٦- أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن الحسين الجعفيّ القاضي ، المتوفى سنة ٤٠٢هـ .
- ٧٧- محمد بن عبدالله بن خالويه .
- ٧٨- أبو الفضل محمد بن عبدالله الشيبانيّ .
- ٧٩- أبو طاهر محمد بن عبدالرحمن المخلص الذهبيّ .
- ٨٠- محمد بن عليّ بن أبي الجراح .
- ٨١- محمد بن عليّ بن بزة الشماليّ الكوفيّ .
- ٨٢- محمد بن عليّ بن بنان .
- ٨٣- أبو حازم محمد بن عليّ بن الحسن الوشاء .
- ٨٤- محمد بن عليّ بن الحكم الهمدانيّ الخزاز .
- ٨٥- محمد بن عليّ بن الخطير الهمدانيّ .
- ٨٦- أبو الحسين محمد بن عليّ بن عامر الكنديّ بن البندار .
- ٨٧- محمد بن عليّ العطار المقرئ البجليّ .
- ٨٨- محمد بن عمر بن يحيى العلويّ .
- ٨٩- محمد بن محمد بن نوح النخعيّ .

- ٩٠- ميمون بن عليّ بن حميد المقرئ .
 ٩١- يحيى بن الحسن بن يحيى العلويّ .
 ٩٢- أبو البركات الخوزيّ - قرأ عليه سنة ٤١٤ هـ . .
 ٩٣- أمة السلام بنت القاضي أحمد بن كامل بن شجرة
 البغدادية، المتوفاة سنة ٣٩٠ هـ .
 وغيرهم .

تلامذته :

- ١- أبو منصور أحمد بن عبدالله العلويّ الكوفيّ البغداديّ ،
 يعرف بـ«ابن دبخ» .
 ٢- أبو الحسن [الحسين] زيد بن الناصر العلويّ الشريف
 النقيب الحسينيّ، قرأ على المؤلف كتابه هذا ورواه عنه سنة ٤٤٣
 هـ .
 ٣- سعيد بن محمد الثقفيّ الكوفيّ .
 ٤- عبدالمنعم بن يحيى الكوفيّ .
 ٥- عليّ بن الحسين ، صاحب كتاب «المحيط بالإمامة» .
 ٦- علي بن عبدالصمد التميميّ النيسابوريّ .
 ٧- عليّ بن عليّ الرطاب الكوفيّ .
 ٨- علي بن فطر [قطر] الهمدانيّ .
 ٩- عليّ بن محمد بن أبي الغنّام العلويّ .
 ١٠- أبو الحسن عليّ بن محمد بن الطيّب المعروف بـ«ابن
 الجلابيّ»، المتوفى سنة ٤٨٣ هـ .
 ١١- أبو الحارث عليّ بن محمد الجابريّ [الحائريّ] .
 ١٢- عمر بن إبراهيم الزيديّ النحويّ .
 ١٣- محمد بن أحمد بن بحشل .
 ١٤- محمد بن الحسن الشاهد الكوفيّ .
 ١٥- محمد بن عبدالوهاب الشعيريّ الكوفيّ .

١٦- أبو عبدالله محمد بن علي بن عبدالله الصوري، المتوفى سنة ٤٤١هـ.

١٧- أبو الغنائم محمد بن علي بن ميمون النرسي الكوفي المقرئ، المعروف بـ «أبي النرسي».

١٨- محمد بن يحيى الثقفي.

مؤلفاته:

١- الأذان بحَي على خير العمل. طبع في دمشق سنة ١٣٩٩هـ.

٢- أسماء الرواة عن زيد بن علي من التابعين، وحديث كل واحد منهم. نقل عنه السياغي في الروض النضير.

٣- التاريخ. نقل عنه ابن نقطة في كتاب الاستدراك في كلمة «بزه»، وحكاها عنه في تعاليق كتاب الإكمال لابن ماكولا.

٤- التعازي - كتابنا هذا - .

٥- الجامع الكافي (في الفقه). نسخة مصورة منه عند السيد عبدالعزيز الطباطبائي قدس سره برقم ٦٦ مصورة عن نسخة مكتبة امبروزيانا في ميلانو برقم ١٦٨.

ونسخة أخرى عنده عليه السلام برقم ١٢٩ مكتوبة بتاريخ ١٢ محرم الحرام ٩٧٢هـ.

ونسخة منه موجودة في مكتبة الجامع الكبير بصنعاء في المجموع رقم ١٣١٠.

٦- فضل زيارة الحسين عليه السلام. نسخة منه في مكتبة آية الله المرعشي النجفي في قم، وقد طبع بتحقيق السيد أحمد الحسيني، نشر المكتبة المذكورة في سنة ١٤٠٣هـ.

٧- فضل الكوفة وفضل أهلها. ذكره في الذريعة^١ طبع بتحقيق محمد سعيد الطريحي، نشر مؤسسة أهل البيت عليهم السلام -

١. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ١٦، ص ٢٧٢، رقم ١١٥٣.

بيروت - .

ينقل عنه السيّد ابن طاووس في فرحة الغريّ، والقندوزيّ
في يناييع المودّة، ومحمد بن جعفر المشهديّ في فضل الكوفة
ومساجدها.

٨ - كرامات قبر مولانا أمير المؤمنين عليه السلام. ذكره في
مستدركات علم رجال الحديث، وفي خاتمة المستدرک.

٩ - المقنع. وهو مختصر كتابه «الجامع الكافي».

وفاته: توفّي عليه السلام في شهر ربيع الأوّل من سنة ٤٤٥ هـ.

ما صنّف في التعازي

١ - تسليّة أهل المصائب في موت الأولاد والأقارب،
لمحمد بن محمد الميجي.

٢ - التعازي، لأبي الحسن عليّ المدائنيّ، المتوفّي سنة
٢٢٨، طبع في النجف الأشرف بتحقيق ابتسام مرهون الصفّار
وبدري محمد فهد.

٣ - التعازي، لأبي العباس محمد بن يزيد المبرّد. ذكره في
الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، رقم ١٠٢٥.

٤ - التعازي، لأحمد بن محمد بن خالد البرقيّ، المتوفّي
سنة ٢٧٤ أو ٢٨٠ هـ. ذكره في الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، رقم
١٠٢٣.

٥ - التعازي، للشريف أبي عبدالله محمد بن عليّ العلويّ -
أصل هذا الكتاب -. ذكره في الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥، رقم
١٠٢٤.

٦ - التهاني والتعازي، لمحمد بن سهل الكرخيّ المرزبانيّ.

٧ - مسكّن الفؤاد، للشهيد الثاني، طبع بتحقيق مؤسّسة آل
البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم سنة ١٤٠٧ هـ - .

إضافة إلى كتب أخرى حوّت فصولاً أو أبواباً في المرثي

والنوادب والتعازي ، منها :

- ١- الأذكار النواوية ، للنووي . ص ٢٤٨ وما بعدها .
 - ٢- بحار الأنوار ، للمجلسي . ج ٨٢ ، ص ٧١-١٤٨ .
 - ٣- التذكرة ، لابن حمدون . الباب التاسع عشر .
 - ٤- الرسائل ، للصاحب بن عباد . فيه فصل واحد .
 - ٥- العقد الفريد ، لابن عبد ربّه الأندلسي . فيه فصل سمّاه :
كتاب الدرّة في النوادب والتعازي . ج ٣ ، ص ٢٢٨-٣١١ .
 - ٦- عيون الأخبار ، لابن قتيبة الدينوري . فيه فصل سمّاه :
التعازي وما يتمثل به . ج ٣ ، ص ٦٠-٧٧ .
 - ٧- غرر البلاغة ، لهلال بن المحسن الصابي . فيه باب واحد .
ج ١ ، ص ٩٨-١١٦ .
 - ٨- نهاية الارب ، لشهاب الدين النويري . فيه باب في
المراثي والنوادب . ج ٥ ، ص ١٦٤-٢٢٩ .
- التعريف بكتاب «التعازي» :

كتاب شيق يعطي صورة ناصعة للقيم الأخلاقية السائدة آنذاك في تبادل الشعور والتعاطف الإنساني ، والمواساة عند حلول المصائب بين الناس ، وما يجب أن يقال لأهل المصيبة ، أو يتمثل به من قول حسن أو آية بيّنة ، مثل : أعظم الله أجرك ، وأحسنَ عزاءك ، وغفر لميتك ، و...
صُدّر الكتاب بذكر طريق الرواية عن مؤلفه ، ويتلوه حديث وفاة النبي ﷺ ، ثم ما صنعه وقاله عند موت أولاده ﷺ ، وما عزى به غيره .

النسخة المعتمدة :

هي النسخة التي استنسخها السيّد عبدالعزيز الطباطبائي رحمته الله عن نسخة المكتبة الرضوية في مشهد ، كتبها بخط النسخ في ٢٩

صفحة ، بقياس ١١ × ١٨/٥ اسم .

منهج التحقيق:

كان أول عملي هو استنساخ ما استنسخه السيد الطباطبائي رحمته الله ، ومن ثم أرجعت الأحاديث إلى مصادرها الحديثية وطابقتها معها ، وأشرت لمحال الاختلاف ، وأثبتت متناً متقناً على قدر الوسع والإمكان ، وكما يلي :

١ - الآيات القرآنية ضبطتها وأثبتتها كما هي في القرآن الكريم .

٢ - ما أضفته من المصادر أو ما يقتضيه السياق جعلته بين المعقوفتين [] ، وأشرت له في محله .

٣ - الأعلام الواردة في المتن ترجمت منها ما احتاج إلى ترجمة مع الإشارة إلى مصدر الترجمة .

٤ - الكلمات اللغوية الغريبة أو غير المفهومة بيّنتها بالاستعانة بكتب اللغة مع الإشارة أو غيرها .

٥ - استدركت حديثاً واحداً مما نقله الميرزا النوري في مستدرک الوسائل وجعلته في آخر الكتاب .

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين .

جزء منه شيء من النعاري من آل أبي جلد الله
 عليه وعليهم، ورواة النبي عليه السلام تأليف
 الزاهد ابن جلد الله محمد بن علي بن الحسن بن عبد الله بن العلوي
 رضي الله عنه قال:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أخبرني الشيخ الجليل العفيف أبو العباس أحمد بن الحسين بن دهر
 الجاوري قراءة عليه في داره بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
 عليه السلام في شهر ربيع من سنة إحدى وسبعين وخمسة مائة قال
 حدثنا الشيخ الأجل أمير ابن عبد الله محمد بن أحمد بن شهر بن الحارث
 بالمشهد المقدس بالنعري على ما كنه السلام في شهر ربيع الأول
 سنة ست عشرة وخمسة مائة قال حدثنا الشريف القيب أبو الحسن
 بن زيد بن الناصر الحسيني رحمه الله في سؤال من سنة ثلاث وأربعين و
 أربع مائة بمشهد مولانا أمير المؤمنين عليه السلام قال

حدثنا علي بن العباس الجعفي عن محمد بن سهيل بن زنجلة الرازي
 عن عبد العزيز بن عبد الله الأديني عن القاسم بن عبد الله بن عمر بن
 حفص عن عاصم العمري وعلي بن علي اللهبي
 عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه أنه دخل عليه برجل

صلى عليه

قال جابر . ما تركت حمل ميتٍ مُدَّتْ سمعت هذا من رسول الله

صلى الله عليه وآله

قال عليه السلام : من تبع السرير فحمل بجوانبه الاربع

غفر الله له اربعين كبيرة .

وعنه بالاسناد عن ابي عوانة عن عمر بن ابي عن ابي هريرة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ثلاثة كلهن حق علي كل

مسلم : عيادة المريض وشهود الجنازة وتسميت العاطس

ان احدهن .

وعنه بالاسناد عن صالح بن وصيف يرفع به الى ثابت

البناني عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله

والله من رفع قرآن السرير الاربع ايماناً واحساناً باعط الله

عند اربعين كبيرة .

وعنه بالاسناد ان امير المؤمنين عليه السلام سمع رجلاً يخضر

يقول : استغفر الله ، فقال : تكلك املك تدرى ما الاستغفار ؟

ان الاستغفار اسم واقع على ستة معان : ابرها ، الندم

على ما مضى والثاني العزم على ترك العود اليه والثالث ان

تعود الى كل ذنب ضيعتها فتؤدبها والرابع ان تؤدى الى الخلق

حقوقهم حتى تلتحق بالله وانت املس لس عليك تبعه والخامس

١ - أخبرني الشيخ الجليل العفيف أبو العباس أحمد بن الحسين بن وجه^١ المجاور - قراءة عليه في داره بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، في شهر الله من سنة إحدى وسبعين وخمسمائة - ، قال: حدّثنا الشيخ الأجل الأمير أبو عبدالله محمد بن أحمد بن شهريار الخازن^٢ بالمشهد المقدّس بالغرّي على

-
١. كذا الصحيح، وهو الموافق لما في: مستدرك الوسائل، ج ١٩، ص ٣٧١: الذريعة، ج ٤، ص ٢٠٥: طبقات أعلام الشيعة - الثقات العيون في سادس القرون -، ص ١١. وفي الأصل: دحر.
٢. هو الشيخ الجليل الفقيه الصالح محمد بن أحمد بن شهريار، كان خازناً للروضة الحيدرية والمكتبة الغروية، وهو أحد تلاميذ الشيخ الطوسي والراوين عنه، إضافة إلى أنه كان صهره على ابنته، رزق منها ولده الشيخ الجليل أبوطالب حمزة. وآل شهريار أسرة علمية معروفة خدمت العلم والدين، وبالإضافة إلى هذه المكانة العلمية فقد تسلّمت مفاتيح الروضة الحيدرية، واستقلّت بالخازنية من أوائل القرن الخامس الهجري على عهد الشيخ الطوسي، وامتدّ بقاؤها حتى أواخر القرن السادس.
- انظر: فهرست منتجب الدين، ص ١٧٢، رقم ٤٢٠: أمل الآمل، ج ٢، ص ٢٤١، رقم ٧٠٩: رياض العلماء، ج ٦، ص ٢٢: تنقيح المقال، ج ٢، ص ٧١: أعيان الشيعة، ج ٩، ص ٨٢، طبقات أعلام الشيعة - الثقات العيون -، ص ٢٤٥: جامع الرواة، ج ٢، ص ٦١، رقم ٤٦٤: معجم رجال الحديث، ج ١٤، ص ٣٣٦، رقم ١٠١٠٣

ساكنه السلام في شهر ربيع الأول [من] سنة ست عشرة وخمسمائة، قال: حدثنا الشريف النقيب أبو الحسن^٢ زيد بن الناصر الحسيني^١ في سؤال من سنة ثلاث وأربعين وأربعمائة^٣ بمشهد مولانا أمير المؤمنين^٤، قال: حدثنا [الشريف أبو عبدالله محمد بن علي بن الحسن بن عبدالرحمن العلوي، عن^٥ علي بن العباس البجلي، عن محمد بن سهل بن زنجلة الرازي، عن عبدالعزيز بن عبدالله الأويسى^٥، عن القاسم بن عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم العمري وعلي بن علي^٦ اللهبى، عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين^٧، عن أبيه^٨ أنه دخل عليه رجلان من قريش، فقال: ألا أحدثكما عن رسول الله^٩؟

قالا: بلى، حدثنا عن أبي القاسم^{١٠}.

قال: سمعته من أبي^٩، عن أبيه أن علي بن أبي طالب^{١١} كان يقول: لما كان قبل

١. من المستدرک.

٢. في المستدرک والذريعة: الحسين. انظر في ترجمته: طبقات أعلام الشيعة - النابس، ص ٨٤

٣. كذا، وهذا لا يوافق المشهور، حيث إن وفاة المؤلف رحمه الله في سنة ٤٤٥ هـ. ق. فلاحظ.

٤. من المستدرک والذريعة.

٥. هو: أبو القاسم عبدالعزيز بن عبدالله بن يحيى بن عمرو بن أويس القرشي العامري الأويسى المدني. أنظر:

التاريخ الكبير، ج ٦، ص ١٣، رقم ١٥٣١: الجرح والتعديل، ج ٥، ص ٣٨٧، رقم ١٨٠٤: سير أعلام النبلاء،

ج ١٠، ص ٣٨٩، رقم ١٠٦: ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٦٠٣، رقم ٥١٠٨

٦. في الأصل: عن.

وهو: القاسم بن عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب القرشي العدوي العمري المدني. انظر:

تهذيب الكمال، ج ٢٣، ص ٣٧٥، رقم ٤٧٩٨

٧. ويقال: علي بن أبي علي. انظر في ترجمته: الجرح والتعديل، ج ٦، ص ١٩٧، رقم ١٠٨٣: لسان الميزان، ج ٤،

ص ٢٤٥، رقم ٦٦٦

٨. رواه في السنن المأثورة بهذا الإسناد: أخبرنا الطحاوي، قال: حدثنا الزني، قال: حدثنا الشافعي^{١٢}، عن

القاسم بن عبدالله بن عمر، عن حفص، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، أن رجلاً من قريش دخلوا على أبيه علي

بن الحسين...

٩. في الأصل: قال: بلى. قال: حدثنا... أبي بكر.

وفاة رسول الله ﷺ بثلاثة أيام هبط جبرائيل ﷺ فقال: يا محمد، إن الله عزوجل أرسلني إليك إكراماً لك، وتفضيلاً لك، وخاصةً لك، يسألك عما هو أعلم به منك، [يقول: كيف تجدك]؟^١

فقال رسول الله ﷺ: أجدني - يا رسول الله - مكروباً، وأجدني - يا رسول الله - مغموماً.

قال: فلما كان في اليوم الثالث هبط جبرائيل وملك الموت وهبط ملك الهواء يقال له: «إسماعيل» على سبعين ألف ملك ليس فيهم ملك إلا على سبعين ألف ملك فسبقهم جبريل، فقال: يا أحمد، إن الله سبحانه أرسلني إليك إكراماً لك، وتفضيلاً لك، وخاصةً لك، يسألك ما هو أعلم به منك، يقول: كيف تجدك؟ فقال رسول الله ﷺ: أجدني مغموماً، وأجدني - يا رسول الله - مكروباً. فاستأذن ملك الموت على الباب، فقال جبريل ﷺ: يا أحمد، هذا ملك الموت يستأذن عليك، وما استأذن على آدمي قبلك، ولا يستأذن على آدمي بعدك. فقال له النبي ﷺ: ائذن له، يا جبريل.

فأذن له جبريل ﷺ، فأقبل حتى وقف بين يدي رسول الله ﷺ، فقال: يا أحمد، إن الله أرسلني إليك وأمرني أن أطيعك فيما أمرتني، فإن أمرتني بقبض نفسك قبضتها، وإن كرهت تركتها.

فقال رسول الله ﷺ: وتفضل ذلك، يا ملك الموت؟

قال: بذلك أمرت أن أفعل مهما أمرتني.

فقال له جبريل ﷺ: يا أحمد، إن الله اشتاق إلى لقائك^٢.

فقال له رسول الله ﷺ: يا ملك الموت، امض لما أمرت به.

فقال جبريل ﷺ: يا أحمد، هذا آخر وطني من الأرض، إنما كنت حاجتي من

١. أئبتهاه للضرورة.

٢. أي أراد ردك من دنياك إلى آخرتك ليزيد في كرامتك، ونعمتك وقربك.

الدنيا^١.

فلما توفي رسول الله ﷺ وجاءت التعزية أتاهم أت يسمعون حسه^٢ ولا يرون شخصه، فقال: السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^٣ إن في الله عزاء^٤ من كل مصيبة، وخلفاً من كل هالك، ودركاً^٥ من كل ما فات، فبالله فتقوا، وإياه فارجوا، وإن المصاب من حرم الثواب^٦، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

قال جعفر عليه السلام: فأخبرني أبي عليه السلام أن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: أتدرون من هذا؟ هذا الخضر^٧ عليه السلام^٨.

١. أي: إن هذا آخر نزولي إلى الأرض لإنزال الوحي، أو المراد به قلّة النزول بعد ذلك، فإنّ القليل في حكم المعدوم.

٢. الحسن والحسين: الصوت الخفيّ. «الصحاح للجوهري» ج ٣، ص ٩١٦ - حسن - «.

٣. سورة آل عمران، الآية ١٨٥

٤. العزاء: الصبر. والمراد هنا ما يوجب التعزية والتسلية، أي في ذات الله، فإنّ الله باق لكلّ أحد بعد فوت كلّ شيء، أو في ثواب الله سبحانه وما أعدّه للصابرين ووعدهم، أو في التفكير فيها، أو في التفكير في أنّ الله حكيم لا يفعل إلاّ الأصلح بعباده، ما يوجب التصبر والتسلي والرضا بالمصيبة.

٥. الدرك: العوض.

٦. أي لم تقع المصيبة على من أصيب في الدنيا بفوت مالٍ أو حميمٍ وأحرز ثواب الآخرة، بل المصيبة مصيبة من حرم ثواب الآخرة، وإن كانت له الدنيا بحذاقيرها.

٧. مقتضى الجمع بين الأخبار أنّ جبرئيل والخضر عليه السلام كلاهما أتيا بالتعزية.

٨. روي هذا الحديث بأسانيد وألفاظ مختلفة. انظر: السنن المأثورة للشافعي، ص ٣٣٤، ح ٣٩٠؛ الطبقات

الكبرى لابن سعد، ج ٢، ص ٢٥٨ - ٢٦٠، تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٠٩، ح ١٦٧؛ الكافي، ج ٣، ص ٢٢١،

ح ٤ - ٦، ص ٢٢٢، ح ٨؛ دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٥، ح ٧٨٢؛ كمال الدين، ص ٣٢٢، ح ٧؛ أسالي

الصدوق، ص ٢٢٦، ح ١١؛ المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ٥٧ و ٥٨؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص

٢٦٧ - ٢٦٩؛ الوفا بأحوال المصطفى، ج ٢، ص ٧٨٦ و ٨٠٩؛ ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ٥٢؛ الخصائص

الكبرى للسيوطي، ج ٢، ص ٢٧٣؛ مسکن الفؤاد، ص ١٠٨ و ١٠٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٥٠٤، ح ٤ و ص

٥١٥، ح ٢٠ و ص ٥٢٥، ح ٣٠، و ج ٨٢، ص ٩٦ و ٩٧، ح ٤٧ و ص ٩٩، ح ٤٨

وانظر الحديث الثاني. ويأتي نحوه في الحديث ١٣ و ٥

٢- وبالإسناد عن محمد بن الحسين التيملي، عن محمد بن علي بن مهدي، عن القاسم بن وهب التميمي، عن عبد الجبار بن العلاء بن عبد الجبار المكي الطار، عن محمد بن عبدالله بن ميمون^١، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين عليه السلام، مثله سواء لزيادة ولانقصان^٢.

٣- وبالإسناد عن زيد بن حاجب، عن أبي جعفر محمد بن عبدالله بن علي بن عبدالله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب - عليهم السلام أجمعين -، عن أبي مسرة محمد بن الحسين بن أبي العلاء الهمداني الزعفراني، عن مطر بن حماد القيسي، عن ثابت^٣، عن أنس، قال: لما مرض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وثقل ضمته فاطمة إلى صدرها، ثم قالت: واكرّأه لكربك، يا أبتاه.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا كرب على أهلك بعد اليوم.

ثم قالت: يا أبتاه من ربّه ما أدنّاه، يا أبتاه أجا ربّاً دعاه.

ثم قالت: يا أنس، أطابت أنفسكم أن تحثوا التراب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟!^٤

١. كذا في الأصل، غير أن الراوي عن الإمام أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام هو: عبدالله بن ميمون. وهو: عبدالله بن ميمون القُدّاح القرشي، المخزومي المكي، مولى آل الحارث بن عبدالله بن أبي ربيعة، كان يسري القُدّاح. تجد ترجمته في: رجال النجاشي، ص ٢١٣، رقم ٥٥٧: فهرست للشيخ الطوسي، ص ١٠٣، رقم ٤٣١: تهذيب الكمال، ج ١٦، ص ١٩٨، رقم ٣٦٠٣: معجم رجال الحديث، ج ١٠، ص ٣٥٤، رقم ٧١٨٥
٢. رواه الطبراني في المعجم الكبير، ج ٣، ص ١٣٩ ح ٢٨٩٠ بإسناده عن إسحاق بن محمد الحارثي المكي والعبّاس بن حمدان الحنفي الأصبهاني، قالوا: ثنا عبد الجبار بن العلاء، ثنا عبدالله بن ميمون القُدّاح، ثنا جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، قال: سمعت أبي يقول....، عنه مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٣٤-٣٥
٣. هو: أبو محمد ثابت بن أسلم البُناني البصري. تجد ترجمته في: الطبقات الكبرى، ج ٧، ص ٢٢٢: تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٣٤٢، رقم ٨١١
٤. المصنف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٥٣ ح ٦٦٧٣: الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٣١١: صحيح البخاري، ج ٦، ص ١٨، سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٢٢ ح ١٦٣٠: سنن النسائي، ج ٤، ص ١٣: العقد الفريد، ج ٣، ص ٢٣٠ و٢٣٨: المستدرک على الصحيحين، ج ١، ص ٣٨٢: دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص ٢١٢: تاريخ بغداد، ج ٦، ص ٢٦٢: الأنوار في شمائل النبي المختار، ج ٢، ص ٧٥٢ ح ١٢٠٣: مسکن الفواد، ص ١٠٣: مناقب

٤- وبالإسناد عن جعفر بن محمد الزهري، عن مخول بن إبراهيم، عن عبد الرحمن بن الأسود، عن محمد بن عبيد الله، عن عون بن محمد بن علي بن الحنفية، عن أم هانئ^١، قالت: كنت في من كان يمرض النبي ﷺ، فلما رأيت منه خفة في أول يومه الذي توفي فيه خرجت إلى بيتي، فلما دخلت سمعت صياح فاطمة ابنة النبي ﷺ، فأقبلت ليس علي إزار ولا خمار متقنعة بملحفتي، فإذا النبي ﷺ مغشي عليه، وفاطمة عليها السلام تقول: واكرباه لكربك، يا أبتاه.

فقال لها: لا كرب على أبيك بعد اليوم.

ثم التفت إلي وقال: الذل لكم بعدي.

٥- وبالإسناد عن عبدالله بن إبراهيم بن الحسن بن علي بن الحسين بن زيد، عن أبيه، عن جدّه، عن علي عليه السلام، قال: لما قبض رسول الله ﷺ ودفن، فرجع علي عليه السلام محزوناً، فجلس في البيت هو وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام، فسمعوا هاتفاً ولا يرون شخصه، يقول: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته أهل البيت إنه حميد مجيد^٢ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^٣ وإنما المصاب من حرم الثواب، فبالله فتقوا، وإياه فاحذروا^٤.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: هذا جبريل يعزيكم بنبي الله، ويخبركم أنه آخر ما ينزل

﴿ ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٢٢٧؛ إعلام الوری، ج ١، ص ٢٦٨؛ الوفا بأحوال المصطفى، ج ٢، ص ٨٠٢؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٤٦٦ - طبعة حجرية -؛ ذكرى الشيعة، ج ٢، ص ٥٧؛ المعنى عن حمل الأسفار (المطبوع، في ذيل إحياء علوم الدين)، ج ٤، ص ٦٧٣؛ كنز العمال، ج ٧، ص ٢٦١، ح ١٨٨١٩ و ١٨٨٢٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٥٢٨، ضمن ح ٣٥؛ إتحاف السادة المتقين، ج ١٠، ص ٢٦٣

١. هي: فاختة بنت أبي طالب القرشية الهاشمية، أخت الإمام علي بن أبي طالب؛ وقيل اسمها: هند. «تهذيب الكمال، ج ٣٥، ص ٣٨٩، رقم ٨٠١٧».

٢. اقتباس من قوله تعالى في سورة هود، الآية ٧٣

٣. سورة آل عمران، الآية ١٨٥

٤. تقدم في الحديث الأول بعد قوله تعالى: إن في الله عزاء من كل مصيبة، وخلفاً من كل هالك، وذركاً من كل ما فات، فبالله فتقوا، وإياه فارجوا، وإن المصاب من حرم الثواب، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

إلى الأرض بالوحي ، وأنه كان حاجته من الأرض ^١.

وفاة النبي ﷺ

٦- وبالإسناد عن ثابت البناني ، عن أنس بن مالك ، قال : دخلت فاطمة بنت رسول الله ﷺ على رسول الله ﷺ وقد أغمي عليه ، فقالت : واكرهاه لكربتك ، يا أباه . قال : فرفع رأسه ﷺ ونظر إليها ، وقال : يا بنيّة ، لا كرب على أبيك بعد اليوم ، لقد حضر بأبيك ما ليس بمؤخّر عنه أحد ^٢ ، الموافاة يوم القيامة ^٣.

قال : ثم أغمي عليه فأتاه آت ، فقال : السلام عليكم ، أَدْخَلَ؟ فقال مَنْ حَوْلَ رسول الله ﷺ : إِنْ كُنْتُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَوْ مِنَ الْأَنْصَارِ فَارْجِعْ فَإِنَّ رسول الله ﷺ عَنْكَ مَشْغُولٌ .

قال : فرفع رأسه ﷺ فقال : مَنْ تَطْرُدُونَ؟! تَطْرُدُونَ دَاعِيَ رَبِّي! ادْخُلْ ، يَا مَلَكُ الْمَوْتِ .

قال : وكان أمر أن لا يدخل عليه إلا بإذنه ، فقال : ما جاء بك؟

قال : جئتُ أقبضَ روحك .

قال : جئتُ تقبضَ روحي ولم ألقَ حبيبي جبرائيل ، وكان أمر بذلك .

فخرج ملك الموت ، فلقى جبرائيل ، فقال : إلى أين ، يا ملك الموت؟

قال : إنّه سألني أن لأقبضَ روحه حتى يلقاك .

فقال : يا ملك الموت ، أما ترى أبواب الجنان قد فتحت لحبيبي محمد ﷺ؟ أما

ترى الملائكة قد نزلوا لحبيبي محمد ﷺ؟

قال : فأقبلاً جميعاً حتى دخلاً جميعاً فسلاً .

فقال رسول الله ﷺ : لا بدّ من الموت؟

١. انظر التخريجات في الحديث : ١ و ٢ و ١٣ .

٢. أي نزل بأبيك الموت فإنه أمر عام لكل أحد ، والمصيبة إذا عمّت هانت .

٣. أي الملاقاة كائنة وحاصلة يوم القيامة .

قال: يا محمد، ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾^١
 ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ
 وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ﴾^٢.

قال: ثم قبضه ﷺ ملك الموت وإن رأسه بحجر جبرائيل، فلما قبض قالت
 فاطمة عليها السلام: وا أبتاه إلى جبريل نعاها. إلى ربّه ما أدناه، أهل السماوات بالبشرى
 تلقاه، والرسول به تحظى، في عدن الجنان ماواه.

ثم إنها قعدت وقالت: إنا لله وإنا إليه راجعون، انقطع الخبر من السماء، وما
 جبريل بنازل علينا أبداً أبداً^٣.

كلام النبي ﷺ عند موت ابنه إبراهيم

٧- وبالإسناد عن محمد بن عبد الرحمن بن المخلص بن أحمد بن إسحاق
 البهلول، عن أبيه، عن خلف بن خليفة، عن أبان بن بشير المكتّب^٤، عن محمد

١. سورة الأنبياء، الآية ٣٤

٢. سورة آل عمران، الآية ١٨٥

٣. تنزيه الشريعة المرفوعة، ج ١، ص ٣٤٠، ح ٣٠؛ تذكرة الموضوعات للفتني، ص ٢١٥. وروي صدره في:
 مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٤١؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٢١، ح ١٦٢٩؛ مختصر الشمانل
 المحمّديّة، ص ٢٠١، ح ٣٣٤؛ ذكر أخبار أصبهان، ج ٢، ص ٢٢١؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص ٢١٢؛
 الأمالي الخميسية للشجري، ج ٢، ص ٢٩٤؛ الأنوار في شمائل النبي المختار، ص ٧٥٢، ح ١٢٠٤؛ الوفا
 بأحوال المصطفى، ج ٢، ص ٧٧٢؛ كنز العمال، ج ٧، ص ٢٦٠، ح ١٨٨١٨. وأشار له في ميزان الاعتدال، ج
 ١، ص ٢٧٢، رقم ١٠١٧

٤. كذا الصحيح. وفي الأصل: خلف بن خليفة بن أحمد بن أبان بن بشير المكتّب وقد سقط «أبان بن بشير
 المكتّب» من نسخة المستدرک. وخلف هو: خلف بن خليفة بن صاعد بن برام الأشجعي، أبو أحمد الواسطي،
 كان بالكوفة، ثم انتقل إلى واسط فسكنها مدة، ثم تحوّل إلى بغداد فأقام بها إلى حين وفاته. انظر ترجمته في
 «تهذيب الكمال»، ج ٨، ص ٢٨٤، رقم ١٧٠٧.

وأما أبان بن بشير المكتّب فقد ذكره البخاري في التاريخ الكبير، ج ١، ص ٤٥٣، رقم ١٤٤٩؛ وابن حجر
 العسقلاني في لسان الميزان، ج ١، ص ٢٠، رقم ٥

ابن عبدالرحمن بن عوف [عن أبيه]، قال: دخلت النخل مع رسول الله ﷺ فإذا إبراهيم^١ يجود بنفسه، فأخذه رسول الله ﷺ فوضعه في حجره وفاضت عيناه.

فقلت: يا رسول الله ﷺ، أتبكي؟! أما نهيتنا عن البكاء؟

قال: ليس عن البكاء نهيتُ، ولكن نهيتُ^٢ عن صوتين أحققين فاجرين: صوت عند نعمة لعب ولهو ورتة شيطان، وصوت عند^٣ مصيبة ولطم خدود وشقّ جيوب ورتة شيطان. وهذه رحمة فمَنْ لا يرحم لا يرحم.

يا إبراهيم، لولا أنه أمر حقّ، ووعد صدق، وسبيل لا بدّ أنّها آتية، وأنّ آخرنا سوف يلحق أولنا، لحزننا عليك حزناً هو أشدّ من هذا، وأنا بك لمحزونون، تدمع العين، ويحزن القلب، ولا نقول ما يسخط الربّ تبارك وتعالى^٥.

٨ - وبالإسناد عن جابر، قال: أخذ النبي ﷺ بيد عبدالرحمن بن عوف، فأتى به النخل، فإذا بابنه إبراهيم في حجر أمه وهو يجود بنفسه، فأخذه رسول الله ﷺ فوضعه في حجره، ثمّ قال: يا إبراهيم، إنّنا لانغني عنك من الله شيئاً، ثمّ ذرفت عيناه.

١. هو ابن النبي ﷺ من مارية القبطية التي أهداها إليه المقوقس صاحب مصر، ولد في ذي الحجة سنة ثمان من الهجرة، ومات وله من العمر سنة ونصف.

٢. في المستدرک: ولكتي.

٣. كذا في المستدرک. وفي الأصل: غلبة.

٤. في المستدرک: مأتية.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٥، ح ٤، وص ٤٥٨، ح ٥.

وروي بأسانيد وألفاظ متفاوتة، انظر: التعازي للمدائني، ص ١٤؛ صحيح البخاري، ج ٢، ص ١٠٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٦، ح ١٥٨٩؛ الكامل للمبرّد، ج ٣، ص ٢٦٣؛ العقد الفريد، ج ٣، ص ٢٣٤؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٨، ح ٧٩٢؛ تحف العقول، ص ٣٧؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٣، ص ١٣٩؛ الأذكار النواوية، ص ٢٥٢، ح ٤٥٢؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٤٦٦ - طبعة حجرية -؛ نهاية الإرب، ج ٥، ص ١٦٨؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٠، ح ١٧٢٢؛ مسكّن الفؤاد، ص ٩٣ و٩٤؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٢١، ح ٤٢٤٧٧ - ٤٢٤٧٩، وص ٦٢٢، ح ٤٢٤٨٢ - ٤٢٤٨٤، وص ٦٢٣، ح ٤٢٤٨٥؛ منتخب كنز العمال، ج ٦، ص ٢٦٥؛ الأنوار النعمانية، ج ٣، ص ٢٢٧؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩١ و١٠٠ و١٠١. وانظر الحديث الآتي.

فقال عبدالرحمن: أتبيكي، يا رسول الله؟! أولم تنه عن البكاء؟
 قال: لا، ولكن نهيت عن النوح، وعن صوتين أحمقين فاجرين: صوت
 [عند] نغمة لهو ولعب ومزامير شيطان، وصوت عند مصيبة خمس وجوه وشقَّ
 جيوب ورثته شيطان. وهذه رحمة، ومن لا يرحم لا يرحم.^٢
 ٩- وبالإسناد عن محمد بن الحسن بن أحمد الأسدي، عن أحمد بن محمد
 بن سعيد، عن عبيد بن يحيى بن سليم الرقي، عن أبي مريم، عن أبي عبدالله عليه السلام،
 قال: لَمَّا مات القاسم بن رسول الله ﷺ [جاء] رسول الله ﷺ وهو متكئ على زيد
 بن حارثة، فمرَّ بأبي قبيس، فقال: لو أن ما بي بك - يا جبل - لهذك.
 فصاح زيد: واقاسماه.

فقال رسول الله ﷺ: ما هذا يا زيد؟
 قال: فمرَّ بالعاص بن وائل^٤ وعمر معه، فقال لعمر: إنِّي لأشأُ محمداً ولقد
 أصبح أبتَر، فأنزل الله: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^٥.
 والأبتر: الذي لا ولد له^٦.

١. من المستدرك.

٢. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٥، ح ٥٥٨، ح ٦
 وروي باللفاظ متفاوتة، انظر: المصنف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٥٢، ح ٦٦٧٢؛ المصنف لابن أبي شيبة، ج ٣،
 ص ٣٩٣؛ سنن الترمذي، ج ٢، ص ٢٢٧، ح ١٠١١؛ مجمع الزوائد، ج ٢، ص ١٧؛ مسكن الفؤاد ص ٩٣؛
 كنز العمال، ج ١٥، ص ٦١١، ح ٤٢٤٣٠، ص ٦١٥، ح ٤٢٤٤٩، ص ٦١٦، ح ٤٢٤٥٠؛ منتخب كنز العمال،
 ج ٦، ص ٢٦٥؛ الأنوار العمانية، ج ٣، ص ٢٢٦؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩٠، ضمن ح ٤٣ وانظر الحديث
 السابق.

٣. من المستدرك.

٤. هو: العاص بن وائل السهمي، والد عمرو بن العاص، انظر: الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٧٢ و٧٣

٥. سورة الكوثر، الآية ٣

٦. قال السيوطي في الدر المنثور، ج ٨، ص ٦٥٣: وأخرج الزبير بن بكار وابن عساكر، عن جعفر بن محمد، عن
 أبيه عليه السلام، قال: توفي القاسم بن رسول الله ﷺ، وهو آت من جنازته على العاصي بن وائل وابنه عمرو، فقال حين رأى
 رسول الله ﷺ: إنِّي لأشئوه، فقال العاصي بن وائل: لا جرم لقد أصبح أبتَر، فأنزل الله: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

٧. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٦، ح ٦

١٠- وبالإسناد عن عبدالله الجعفي، يرفعه إلى أسامة^١، قال: كنا عند النبي ﷺ أنا وسعد^٢ وأبي^٣، فأرسلت إليه ابنته: أن ابني احتضر فاشهدنا، فأرسل يقرئ السلام ويقول: له تعالى ما أخذ وما أعطى، وكل شيء عنده إلى أجل مسمى^٤، فلتصبر ولتحتسب.

فأرسلت إليه تُقسم عليه، فقام وقمنا معه: [أنا]^٥ وسعد وأبي، فلما أتاها وضعت الصبي في حجره - ونفس الصبي تَقَعُّعُ^٦ -، ففاضت عينا رسول الله ﷺ من دموعه.

فقال سعد: ما هذا، يا رسول الله؟

قال: هذه رحمة يجعلها الله في قلوب من يشاء من عباده، وإنما يرحم الله من عباده الرحماء^٧.

١. هو: أسامة بن زيد بن حارثة بن شراحيل الكلبي، أبو محمد؛ ويقال: أبو زيد؛ ويقال: أبو يزيد؛ ويقال: أبو حارثة المدني. مولى رسول الله ﷺ، أمه أم أيمن. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢، ص ٣٣٨، رقم ٣١٦؛ وسير أعلام النبلاء، ج ٢، ص ٤٩٦، رقم ١٠٤.
٢. هو: سعد بن عباد بن ذئيب بن حارثة، أبو قيس الأنصاري الخزرجي الساعدي المدني. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٠، ص ٢٧٧، رقم ٢٢١٤؛ وسير أعلام النبلاء، ج ١، ص ٢٧٠، رقم ٥٥.
٣. هو: أبي بن كعب بن قيس بن عبيد الخزرجي الأنصاري. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢، ص ٢٦٢، رقم ٢٧٩.
٤. معناه: الحث على الصبر والتسليم لقضاء الله تعالى، وتقديره: إن هذا الذي أخذ منكم كان له لاكم، فلم يأخذ إلا ما هو له، فينبغي أن لاتجزعوا، كما لايجزع من استردت منه وديعة، أو عارية. وقوله ﷺ: وله ما أعطى، معناه: أن ما وهبه لكم ليس خارجاً عن ملكه، بل هو سبحانه وتعالى يفعل فيه ما يشاء. وقوله ﷺ: وكل شيء عنده إلى أجل مسمى. معناه اصبروا ولا تجزعوا. فإن كل من مات فقد انقضى أجله المسمى. فمحال تقدمه أو تأخره عنه. فإذا علمتم هذا كله، فاصبروا واحتسبوا ما نزل بكم.
٥. من المستدرك.

٦. تقمع: أي تضطرب. كلما صارت إلى حال لم تلبث أن تصير إلى حال أخرى تقربه من الموت، لانتثبت على حال واحدة. «لسان العرب ج ٨، ص ٢٨٦ - قمع -». والقعقة: حركة الشيء يسمع له صوت.
٧. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٦، ح ٧.

ما يقال عند النعي

١١ - وبالإسناد عن عبدالله بن عليّ الزهريّ، عن أبي هاشم، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ: الموت صرع^١، فإذا بلغ أحدكم وفاة أخيه فليقل: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^٢، ﴿وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْتَقِلُونَ﴾^٣. اللهم اكتبه عندك في الْمُحَفِّينَ^٤، واجعل كتابه في عَلِيِّينَ^٥، واخلفه على عقبه في الآخرين^٦، ولا تحرمنّا أجره^٧، ولا تفتننا بعده^٨.

⇨ وروي باختلاف في: المصنّف لعبد الرزّاق، ج ٣، ص ٥٥١، ح ٦٦٧٠: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٩٢: مسند أحمد بن حنبل، ج ٥، ص ٢٠٤ و ٢٠٦ و ٢٠٧: صحيح البخاريّ، ج ٢، ص ١٠٠، وج ٧، ص ١٥١ و ١٥٢، وج ٨، ص ١٦٦، وج ٩، ص ١٤١ و ١٦٤: صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٣٥، ح ٩٢٣: سنن أبي داود، ج ٣، ص ١٩٣، ح ٣١٢٥: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٦، ح ١٥٨٨: سنن النسائيّ، ج ٤، ص ٢٢: دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٨، ح ٧٩٤: الأذكار النواوية، ص ٢٥٢، ح ٤٥١ و ص ٢٥٦، ح ٤٥٧: مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٠، ح ١٧٢٣: مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٨: مسكّن الفؤاد، ص ٩٥: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩١

١. في المصادر: فزع.

٢. سورة البقرة، الآية ١٥٦

٣. سورة الزخرف، الآية ١٤

٤. في المصادر: المحسنين.

٥. قال ابن الأثير في النهاية، ج ٣، ص ٢٩٤: إن أهل الجنة ليتراوون أهل عليّين، عليّون اسم للسماة السابعة:

وقيل: اسم لديوان الملائكة الحفظة ترفع إليه أعمال الصالحين من العباد، وقيل: أراد أعلى الأمكنة وأشرف

المراتب وأقربها إلى الله تعالى في الدار الآخرة.

٦. أي كن خليفته من الباقيين من عقبه، فاحفظ أمورهم، وهبّي لهم مصالحهم، ولا تكلمهم إلى غيرك. أو المراد: كن

خليفته عليهم كائنين في الباقيين من الناس.

٧. أي تحرمنّا أجر ما أصابنا من مصيبته.

٨. أي لا تجعلنا مفتونين بالدنيا بعد ما رأينا من مصيبته، بل نتهنأ بما أصابنا، واجعلنا زاهدين في الدنيا، تاركين

لشهوأتنا لتذكّر الموت وأهواله، ولا تمتحنّا بعده بشدة مصيبته فنجزع فيها ونستحقّ بذلك سخطك، بل هب لنا

صبراً عليها.

٩. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٧، ح ٣٢. وروي في: حلية الأبرار وشعار الأخيار «الأذكار

١٢ - وبالإسناد عن إسماعيل بن [أبي] زياد، عن جعفر رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: ما من أحد من أمتي تبليغه وفاة أحد بينه وبينه قرابة أو غير ذلك ويسترجع^٢ ثم يقول: اللهم اخلفه على تركته في الغابرين^٣، وأغفر لنا وله يا رب العالمين، ثم يقول: اللهم نور له في قبره، وافسح له في لحدّه، ولقنه حجّته. ما قاله أحدٌ إلا شفّعه الله فيه، وكان له مثل أجر من صبر.^٥

١٣ - وبالإسناد عن محمد بن جعفر بن محمد - مناولة -، عن عبدالعزيز بن يحيى البصري، عن يعقوب بن إسحاق، عن أبي معمر عبّاد بن عبد الصمد، قال: سمعت أنس بن مالك يقول: لما قبض النبي صلى الله عليه وسلم أحدق به أصحابه فجعلوا يبكون، فجاء رجل ضخم جسيم، أشهب اللحية^٦، يتخطى رقاب الناس، فاستقبلهم بوجهه، فبكى على رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم قال: إن في الله عزاء من كل مصيبة، وعضاً من كل ما فات، وخلفاً من كل هالك، فإلى الله أنيبوا، وإليه فارغبوا، ونظره إليكم في البلاء فانظروا، فإن المصاب من حرم الثواب، [وانصرف]^٧.

قال: فقال علي رضي الله عنه: تدرّون من الرجل؟ هذا الخضر - أخو النبي صلى الله عليه وسلم - يعزيكم عليه.^٨

«النواوية»، ص ٢٤٩ ح ٤٤٣: الجامع الكبير، ج ١، ص ٢٦٥ عن ابن عساكر وابن النجار: مسكن الفؤاد، ص

٥٤: الفتوحات الربانية، ج ٤، ص ١٢٤: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٤١

١. من المستدرک.

٢. كذا في المستدرک. وفي الأصل: فليسترجع.

٣. كذا في المستدرک. وفي الأصل: الصابرين. وفي الغابرين: أي في الباقين.

٤. عبارة «ما قاله أحد» ليست في المستدرک.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٧، ح ٣٣

٦. أي لحيته ضاربة إلى البياض. وفي المستدرک: أصهب.

٧. من المصادر.

٨. المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ٥٨: دلائل النبوة للبيهقي، ج ٧، ص ٢٦٩: مسكن الفؤاد، ص ١٠٩:

بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩٧. ولاحظ الأحاديث: ١ و ٢ و ٥

تعزية النبي ﷺ لمعاذ بن جبل لما مات ابنه

١٤ - وبالإسناد عن عاصم بن عمر بن قتادة، عن محمود بن لبيد^١، قال: لما مات ابن لمعاذ بن جبل كتب إليه رسول الله ﷺ يعزّيه بآبائه بهذه التعزية:

بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد النبي رسول الله إلى معاذ بن جبل: سلام عليك، فإني أحمد لك الله الذي لا إله إلا هو.

أما بعد، فيعظم الله لك الأجر، و [ألهمك] ^٢ الصبر، ورزقنا وإياك الشكر، إن^٣ أنفسنا وأموالنا وأولادنا وأهلنا من مواهبه وعواريه المستودعة، متّعك به في غبطة وسرور، وقبضه منك بأجر كثير: الصلاة والرحمة، إن صبرت واحتسبت، فلا تجمعنّ عليك خصلتين أن يحبط^٤ أجرك، فتندم على ما فاتك، فلو قدّمت على ثواب مصيبتك، وقد أطعت ربك، وتنجزت موعدك، علمت أن المصيبة قد قصرت^٥.

واعلم أن الجزع لا يردّ ميتاً، ولم ينفع^٦ حزناً، فأحسب العزاء، وتنجز الموعد، وليذهب أسفك ما هو نازل بك، فكأن قد، والسلام^٧.

١. كذا السند في المستدرک علی الصحیحین، وفي الأصل: عاصم بن عمر بن قتادة؛ وعن محمود بن أحمد:

وربيع، قال: لما مات... والذي روى عنه عاصم بن عمر هو: محمود بن لبيد بن عقبة بن رافع بن امرئ القيس

الأنصاري الأشهلي، أبو نعيم المدني، وُلد في حياة النبي ﷺ، انظر: تهذيب الكمال، ج ٢٧، ص ٣٠٩، رقم ٥٨٢٠

٢. من المصادر.

٣. كذا في المصادر، وفي الأصل: ثم.

٤. في بعض المصادر: مصيبتين فيحبط، وفي بعضها: فلا يُحيطنّ جزعك أجرك.

٥. في المصادر زيادة: في جنب الله.

٦. في المصادر: يدفع، وكأنه هو الصواب.

٧. في التحف: فلا يذهب أسفك على ما لازم لك ولجميع الخلق نازل بقدره، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته.

وقال المجلسي: «فكأن قد» هذا من قبيل الاكتفاء ببعض الكلام، أي فكأن قد مت، أو وصل إليك ثواب صبرك.

٨. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٥٤، ذيل ح ٥

ثواب من فقد ولداً

- ١٥ - وبالإسناد عن عمر بن إبراهيم الكنانيّ، يرفعه إلى أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ فَقَدَ ثَلَاثَةَ أَوْلَادٍ لَمْ يَبْلُغُوا الْجَنَّةَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ^٢.
- ١٦ - وعنه بالإسناد عن إسماعيل بن موسى الفزاريّ، عن الحسن، عن أصحابه، عن رسول الله ﷺ، قال: مَنْ دَفِنَ ثَلَاثَةَ كَانُوا لَهُ حِجَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ، وَمِنْ عَالٍ وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ مِنَ الْبَنَاتِ^٤ جَاءَ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ - وَضُمَّ إِبْصَعِيهِ -^٥.
- ١٧ - وبالإسناد عن عبيدة السلمانيّ، عن الزبير بن العوام، عن النبي ﷺ، قال: مَنْ مَاتَ^٦ لَهُ ثَلَاثَةَ أَوْلَادٍ لَمْ يَبْلُغُوا الْجَنَّةَ^٧ كَانُوا [لَهُ] حِجَاباً مِنَ النَّارِ. أَوْ كَمَا قَالَ^٩.

- ﴿ روي في: تحف العقول، ص ٥٩: المستدرك على الصحيحين، ج ٣، ص ٢٧٣: أعلام الدين، ص ٢٩٥ و ٢٩٦: مسكن الفؤاد، ص ١٠٨: منتخب كنز العمال، ج ٦، ص ٢٧٧: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٩٥ و ٩٦، ضمن ح ٤٦: مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٣٥٤، ح ٦
١. كذا الصحيح، وفي الأصل: الجنب. قال الشهيد الثاني في مسكن الفؤاد، ص ٣٠: الجنث - بكسر الحاء وسكون النون - هو الإثم والذنب، والمعنى أنهم لم يبلغوا السن الذي تكتب عليهم فيه الذنوب والآثام. قال الخليل [في كتاب العين، ج ٣، ص ٢٠٦]: بلغ الغلام الجنث: أي جرى عليه القلم.
٢. أي ما من مسلم توفي له ثلاثة صغار فصبر وطلب العوض من الله تعالى، وانتظر الأجر منه، تفضل الله عليه إزاء صبره بدخول الجنة.
٣. الأدب المفرد، ص ٦٧، ح ١٥١: الترغيب والترهيب، ج ٣، ص ٧٤، ح ١: موارد الضمان، ص ١٨٤، ح ٧٢١: مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٦: كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨٣، ح ٦٥٦٥ و ٦٥٦٦ و ٦٥٦٨ و ٢٨٨، ح ٦٥٩٣ و ٢٩٣، ح ٦٦١٩
٤. المراد: أنه قام عليهما بالموونة والتربية ونحوهما. مأخوذ من العول، وهو القرب.
٥. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ١٥، ص ١١٦، ح ١٣
- والأحاديث التي رويت بهذا المعنى كثيرة، انظر: صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٢٨، ح ٢٦٦٣: كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨١ - ٢٩٥: الصبر على موت الأولاد والأقارب، و ج ١٦، ص ٤٤٧ - ٤٥٥، في برّ البنات والصبر عليهن.
٦. في المستدرك: عال.
٧. كذا في المستدرك، وفي الأصل: الجنب.
٨. من المستدرك.

- ١٨ - وبالإسناد عن أبي معمر، عن عبدالعزيز^{١٠}، عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: ما من الناس من مسلم يتوفى له ثلاثة من الأولاد لم يبلغوا الجنث^{١١} إلا أدخله الله الجنة، بفضل الله تعالى^{١٢}.
- ١٩ - وعنه بالإسناد عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبدالله، قال: قال رسول الله ﷺ: من مات له ولد - أو ابن - فصبر^{١٣} أو لم يصبر، يُسَلِّم أو لم يُسَلِّم، لم يكن له ثواب إلا الجنة^{١٤}.
- ٢٠ - وعنه بالإسناد قال: قال رسول الله ﷺ: من مات له ابن، احتسبه أو لم يحتسبه، صبر أو لم يصبر، لم يكن له ثواب إلا الجنة^{١٥}.
- ٢١ - وعنه بالإسناد عن عبدالله بن محمد بن^{١٦} أبي شيبه - إملاء من حفظه في جمادى الآخرة من سنة أربع وثلاثين ومائتين -، عن ابن الأصبهاني^{١٧}، قال: أتاني

٩. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل ج ٢، ص ٣٩٨، ح ٣٤
وروي في: دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢٦، ح ٧٨٦؛ الجامع الكبير، ج ١، ص ٨٣٤؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٢، ح ٦٦١١؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٢٣، ح ١٧؛ إتحاف السادة المتقين، ج ٥، ص ٢٩٩
١٠. هو: عبدالعزيز بن ضَهَبِ الثبائني، مولا هم، البصري الأعمى، وبُنانة من قريش، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٨، ص ١٤٧، رقم ٣٤٥٣
١١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: الجنب.
١٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٥
- وروي في: صحيح البخاري، ج ٢، ص ٩٢؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١٢، ح ١٦٠٥؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٢٤؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨٢، ح ٦٥٦٤
١٣. راجع لمعنى الصبر وأقسامه: مسكن الفؤاد للشهيد الثاني، ص ٤٥ - ٤٧
١٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٦
- وروي في: مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٠؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٢، ح ٦٦١٤ و ص ٢٩٣، ح ٦٦١٥
١٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٧
١٦. في المستدرک: وابن، والظاهر هو: عبدالله بن محمد بن أبي شيبه، أبو بكر، صاحب المصنّف، المتوفى سنة ٢٣٥ هـ، انظر: تهذيب الكمال، ج ١٦، ص ٣٤، رقم ٣٥٢٦
١٧. هو: عبدالرحمن بن عبدالله بن الأصبهاني، الكوفي الجهنّي؛ ويقال: الجدلي، كان منزله بالكوفة، ويشتجر إلى أصبهان، وله بالكوفة عقب، انظر: تهذيب الكمال، ج ١٧، ص ٢٤٢، رقم ٣٨٧٩

أبو صالح^١ يعزيني على ابن لي، فحدّثني عن أبي سعيد وأبي هريرة أنّ النبي ﷺ قلن له النساء: اجعل لنا يوماً كما جعلت للرجال يوماً.

فاتاهنّ فوعظهنّ وذكرهنّ وقال: ما من امرأة تدفن ثلاثاً إلا كانوا لها حجاباً من النار.

فقال امرأة: يا رسول الله، لكنّي^٢ دفنت اثنتين.

قال: واثنتين.

قال: ولم تسأله عن الواحدة.

قال: وفي حديث أبي هريرة: لم تبلغ الحنث^٣.

٢٢ - وعنه بالإسناد عن القاسم الحمصي، عن أبيه، عن ثوبان^٤ مولى رسول الله ﷺ أنّه قال: ليدخلنّ الجنّة المتضاغين والمُدّل.

قيل: يا أبا عبد الله، وما المتضاغون؟

قال: ذراري المؤمنين ينشرون يوم القيامة فتجمعهم الملائكة، فيقولون:

ادخلوا الجنّة، فيتضاغون^٥، ويقولون: حتى يدخل أبأؤنا^٦.

١. هو ذكوان أبو صالح السمان الزيات المدني، كان يجلي السّنن والزيت إلى الكوفة. انظر: تهذيب الكمال، ج ٨،

ص ٥١٣، رقم ١٨١٤

٢. كذا في المستدرک، وفي الأصل: لكنّه. وفي المستدرک: «اثنين» بدل «اثنتين» في الموضعين.

٣. كذا في المستدرک، وفي الأصل: الجنب. وفي صحيح البخاري: لم يبلغوا الحنث.

٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٩٩، ح ٣٨

وروي في: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٢، ص ٣٥٢؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٣٤؛ صحيح

البخاري، ج ١، ص ٣٦؛ وج ٢، ص ٩٢؛ وج ٩، ص ١٢٤؛ الأدب المفرد ص ٦٦، ح ١٤٨؛ صحيح مسلم، ج

٤، ص ٢٠٢٨، ح ٢٦٣٣، ص ٢٠٢٩، ح ٢٦٣٤؛ شرح السنّة للبيهقي، ج ٥، ص ٤٥٤، ح ١٥٤٦؛ الترغيب

والترهيب، ج ٣، ص ٧٦، ح ٦؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٩، ح ١٧٥٣

٥. هو: ثوبان بن بُجْدُد؛ ويقال: ابن جُدَدَر، القُرشي الهاشمي. أبو عبد الله؛ ويقال: أبو عبد الرحمن، من أهل

السراة. اشتراه رسول الله ﷺ فأعتقه. انظر: تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤١٣، رقم ٨٥٩

٦. أي يتضاغون ويتباكون.

٧. أي: لا تدخل حتى يدخل أبأؤنا.

وأما المذل فقراء المهاجرين^١.

٢٣ - وبالإسناد عن عابِس^٢ بن ربيعة، عن عليّ^٣، قال: قال رسول الله ﷺ: إنَّ السَّقَطَ^٤ يراغم ربّه^٥ إن أدخله أبويه النار. فيقال له: أيها السَّقَطُ المراغمُ ربّه، ارجع فقد أدخلت أبايكَ الجَنَّةَ، فيجرهما بسرّره^٦ حتى يدخلهما الجَنَّةَ^٧.

٢٤ - وبالإسناد عن معاوية بن قرّة، عن أبيه أن رجلاً كان يختلف إلى النبي ﷺ معه ابن له^٨، فقال له رسول الله^٩: أُنْحَبِه؟ فقال: أَحَبُّكَ اللهُ^{١٠} كما أَحَبَّه.
قال: أَحْسِبُه فَقَدَه النَّبِيُّ ﷺ.
قال: فقال: يا فلان، ما فعل بابنك؟

١. روي نحوه في: إحياء علوم الدين، ج ٢، ص ٤٣؛ إتحاف السادة المتقين، ج ٥، ص ٢٩٩

ويأتي نحوه في الحديث ٣١

٢. كذا في المستدرک، وهو الصحيح، وفي الأصل: عائش. وزاد في الأصل والمستدرک: عن أبيه. وإن الراوي عن عليّ^٣ هو عابِس نفسه لا أبوه، وروى عن عابِس ابنه: إبراهيم وعبد الرحمن، وابنته: أسماء - كما في حديث ابن أبي شيبَةَ وابن ماجَةَ - فيبدو أن اسم أحد أولاده قد سقط من أول السند.

وهو: عابِس بن ربيعة النخعي الكوفي، من مَدْحِج. انظر في ترجمته: تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٤٧٢.

رقم ٣٠٠١: سير أعلام النبلاء، ج ٤، ص ١٧٩، رقم ٦٩

٣. السَّقَط - مثلث السين -، والكسر أكثر: هو الذي يسقط من بطن أمه.

٤. أي يحاجه ويعارضه، والمراد أنه يبالغ في شفاعته ويجتهد حتى تقبل شفاعته.

٥. في المستدرک: أن يدخل.

٦. كذا في المستدرک، وفي الأصل: بسريره. والسَّرَر: ما تقطعه القابلة.

٧. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٠، ح ٣٩

وروي في: المصنّف لابن أبي شيبَةَ، ج ٣، ص ٣٥٤؛ سنن ابن ماجَةَ، ج ١، ص ٥١٣، ح ١٦٠٨؛ مشكاة

المصابيح، ج ١، ص ٥٥٠، ح ١٧٥٧؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨٥، ح ٦٥٧٧؛ وج ١٦، ص ٢٧٤، ح ٤٤٤٢٤؛

إتحاف السادة المتقين، ج ٥، ص ٢٩٨

٨. في المستدرک: ومعه ابنته.

٩. كذا في المستدرک، وفي الأصل: فقال: يا رسول الله، وهو تصحيف.

١٠. أي زادك محبةً.

فقال: يا رسول الله، أما شعرت أنه مات؟
قال له النبي ﷺ: أما يسرك ألا تأتي - يوم القيامة - باباً من أبواب الجنة إلا جاء يسعى حتى يفتح لك؟

قالوا: يا رسول الله، لهذا خاصة أم لنا عامة؟

قال: لكم عامة^١.

٢٥ - وبالإسناد عن عبد الملك بن عمير، عن معاوية بن قرة، عن أبيه^٢ أنه رأى النبي ﷺ ومعه ابن له غلام، فقال له رسول الله ﷺ: أراك تحبه؟

قال: أجل، يا رسول الله، فأحبك الله كما أحببته^٣.

قال: ثم إن النبي ﷺ فقد الغلام، فقال: ما فعل ابنك؟

قال: يا رسول الله، توفي.

قال: أظنك قد حزنت عليه حزناً عظيماً شديداً؟

قال: أجل، يا رسول الله.

فقال ﷺ: أما يسرك إن أدخلك الله الجنة أن تجده عند بابٍ من أبوابها فيفتحها

لك؟

قال: بلى، يا رسول الله.

قال ﷺ: فهي كذلك إن شاء الله^٤.

١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٠، ح ٤٠.

وروي في: التعازي للمدائني، ص ٨٣؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٤٣٦؛ وج ٥ ص ٣٥؛ البحر

الزخار، ج ٨، ص ٢٤٢، ح ٣٣٠٢؛ سنن النسائي، ج ٤، ص ٢٢ و ٢٣ و ١١٨؛ المستدرک علی

الصحيحين، ج ١، ص ٢٨٤؛ الترغيب والترهيب، ج ٣، ص ٧٩، ح ١٦؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٥٠، ح

١٧٥٦؛ الدر المنثور، ج ١، ص ١٥٨؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٨١، ح ٦٥٥٣ و ٢٨٦، ح ٦٥٨٠؛ مسکن

الفزاد، ص ٣٥. وانظر الحديث الآتي.

٢. كذا في المستدرک، وفي الأصل: أمه. وهو تصحيف.

٣. في المستدرک: تحبه.

٤. هذه العبارة ليست في المستدرک.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٠، ح ٤١. وانظر الحديث السابق.

٢٦- وبالإسناد عن محمد بن عبيد الأموي الصفار، عن محمد الزهري الرمانى، عن شريح بن مسلمة، عن أبي سهل، قال: سمعت عطاء بن أبي ميمونة يعزّي رجلاً في مسجد الجامع إذ قال: ما فعل أبو الصبي؟^٢ قالوا: يا رسول الله، مات صبيّه الذي رأيته.
قال: ألا أدنتموني^٣ به؟ قوموا بنا إلى أخينا نعزيه.
قال: فلما دخل ﷺ إذ الرجل كئيب^٤ حزين، قال: يا رسول الله، كنت أرجوه لضعفي وكبر سني.
فقال النبي ﷺ: ما يسرك أن يكون يوم القيامة بإزائك^٥ فيقال له: ادخل الجنة، فيقول: يا ربّ وأبوي؟
قال: يقال له ذلك ثلاث مرّات، فيقول: وأبوي؟ فلا يزال يشفع لكما حتى يشفّعه الله عزّ وجلّ فيدخلكما الجنة جميعاً^٦.
٢٧- وبالإسناد عن سهل^٧، عن أبي معاذ عطاء^٨ بن أبي ميمونة، عن أنس أنّ رسول الله ﷺ مرّ بامرأة عند قبر ميّت لها وهي تعول وتعدّد، فوقف عليها، فقال لها: اتقي الله واصبري. فقال لها ثلاث مرّات وهي لا تعرفه، فقالت له: يا عبد الله، اذهب إلى حاجتك.

١. كذا الصحيح، وفي الأصل: عطاء بن ميمونة. وهو: عطاء بن أبي ميمونة، واسمه: منيع البصري، أبو معاذ مولى أنس بن مالك، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ١١٧، رقم ٣٩٤٢؛ سير أعلام النبلاء، ج ٦، ص ٤٧، رقم ١٤.
٢. كذا في الأصل، والكلام فيه اضطراب، والقائل: «ما فعل أبو الصبي»؟ هو رسول الله ﷺ.
٣. أدنتموني: أخبرتصوني.
٤. الكآبة: تغيّر النفس بالانكسار من شدّة الهمّ والحزن.
٥. أي بحذائك.
٦. روي باختلاف في: مسكّن الفؤاد، ص ٣٤؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١١٨.
٧. تقدّم في الحديث ٢٦: عن أبي سهل.
٨. كذا الصحيح، وفي الأصل: عن أبي معاذ، عن عطاء.

فانصرف النبي ﷺ، فذهب الفضل بن العباس إلى الامراة وقال لها: ما قال لك رسول الله ﷺ؟

فقال: ويلها! هذا رسول الله ولم أعرفه، فاتبعته حتى لحقته عند باب المسجد، فقالت: بأبي أنت وأمي - يا رسول الله - والله ما عرفتك.

فقال النبي ﷺ: الصبر عند الصدمة الأولى^١ - يقول لها ذلك ثلاث مرّات^٢.

٢٨ - وبالإسناد عن عبدالله بن وهب المصري، يرفعه إلى أنس بن مالك، قال: توفي ابن لعثمان بن مظعون، واشتدّ حزنه عليه حتى اتّخذ في داره مسجداً يتعبّد فيه.

فبلغ ذلك رسول الله ﷺ، فقال: يا عثمان بن مظعون، إنّ الله لم يكتب علينا الرهبانية، إنّما رهبانية أمتي الجهاد في سبيل الله.

يا عثمان، إنّ للجنة ثمانية أبواب، وللنار سبعة أبواب، فما يسرك ألا تأتي باباً [منها]^٤ إلا وجدت ابنك إلى جنبك آخذاً بحجزتك^٥ يشفع لك^٦ إلى ربك؟ قال: بلى.

١. أي: الصبر الكامل الذي يترتب عليه الأجر الجزيل لكثرة المشقة فيه، وأصل الضرب في شيء صلب، ثم استعمل مجازاً في كلّ مكروه حصل بفته.

٢. المصنّف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٥١ ح ٦٦٦٨: التعازي للمدائني، ص ٨٤: المصنّف لابن أبي شيبة ج ٣، ص ٣٨٨: مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٤٣: صحيح البخاري، ج ٢، ص ٩٣ و ص ١٠٠: صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٣٧، ح ١٤ و ١٥: سنن أبي داود، ج ٣، ص ١٩٢، ح ٣١٢٤: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٩، ح ١٥٩٦: دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٦، ح ٧٨٣: شرح السنّة للبيهقي، ج ٥، ص ٤٤٧، ح ١٥٣٩: مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٢، ح ١٧٢٨: مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٢: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٤٤، ح ٢٩. ويأتي مثله في الحديث ٤٤

٣. في المستدرک: ذلك إلى.

٤. من المستدرک.

٥. الحجرة - بهضمّ الحاء -: موضع شدّ الإزار، ثم قيل للإزار: حجرة.

٦. في المستدرک: بك.

قال المسلمون: ولنا في فرطنا مثل ما لعثمان؟

قال: نعم، لمن صبر منكم واحتسب.^٢

٢٩ - وبالإسناد عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله ﷺ: يجمع الله أطفال أمة محمد ﷺ يوم القيامة في حياض تحت العرش، قال: فيطلع الله تبارك وتعالى عليهم^٣ اطلاعاً فيقول: مالي أراكم رافعي رؤوسكم إلي؟ فيقولون: يا ربنا، الآباء والأمهات في عطش القيامة ونحن في هذه الحياض!

قال: فيوحي الله إليهم أن اغرفوا في هذه الآنية من الحياض، ثم تخللوا صفوف القيامة فاسقوا الآباء والأمهات.^٤

٣٠ - وبالإسناد عن سهيل بن أبي صالح، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال:^٥ قال رسول الله ﷺ: لَسِقَطُ أَقْدَمِهِ قَدَامِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ فَارِسٍ أَخْلَفَهُ خَلْفِي.^٦

١. في المستدرک: ولنا في فرطنا ما لعثمان؟ والفرط - بفتح الفاء والراء -: هو الذي لم يدرك من الأولاد - الذكور والإبنات - وتتقدم وفاته على أوبوه أو أحدهما: يقال: فرط القوم، إذا تقدمهم، وأصله الذي يتقدم الركب إلى الماء، ويهتئ لهم أسبابه.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠١، ح ٤٢

وروي في: أمالي الصدوق، ص ٦٣، ح ١؛ روضة الواعظين، ص ٤٢٢؛ مسكن الفؤاد، ص ٢٠ و ٣٥؛ بحار

الأنوار، ج ٨، ص ١٧٠، ح ١١٢، و ج ٧٠، ص ١١٤، ح ١، و ج ٨٢، ص ١١٤، ح ١

٣. كذا في المستدرک، وفي الأصل: إليهم.

٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠١، ح ٤٣

وروي في: فردوس الأخبار، ج ٥، ص ٢٦١، ح ٨١٢٨ - طبعة دار الكتب العلمية -، و ج ٥، ص ٣٦٥، ح

٨١٧٧ - طبعة دار الكتاب العربي -؛ كنز العمال، ج ١٦، ص ٢٨١، ح ٤٤٤٧٣

٥. كذا الصحيح، وفي الأصل: عن سهيل بن صالح، عن أبي هريرة، وهو سهيل بن أبي صالح

ذكوان السمان، أبو يزيد المدني، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٢، ص ٢٢٣، رقم ٢٦٢٩

٦. في بعض المصادر: من مائة فارس.

٧. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥١٣، ح ١٦٠٧؛ الضعفاء الكبير للعقيلي ج ٤، ص ٣٨٥؛ الكامل في ضعفاء الرجال

لابن عدي، ج ٧، ص ٢٧١٦ و ٢٧١٧؛ إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٧٠٩؛ تنبيه الخواطر، ج ١، ص ٢٨٧؛

مسكن الفؤاد، ص ٢٣؛ المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٢٨٧؛ إتحاف السادة المتقين، ج ١٠، ص ٣٥٩. وروى

٣١ - وبالإسناد عن إسماعيل بن زياد، عن أبان، عن أنس، قال: قال رسول الله ﷺ: يوتى بالمتضاغين والمتذللين. فأما المتذللون فهم الذين بذلوا مهج أنفسهم، وهرقوا دماءهم، شاهرين سيوفهم، لا يرد الله لهم حاجة.

قال: فقيل: يا رسول الله، فمن المتضاغين؟

قال: أطفال المؤمنين اشتد عليهم الموقف.

قال: فيتصايحون فيقول [الله تعالى]١: يا جبريل - وهو أعلم بذلك منه - ما

هذا الصوت؟

قال: أي ربي، أطفال المؤمنين اشتد عليهم الموقف.

قال: أظلمهم تحت عرشي.

قال: فيتصايحون كما تتصايح الخرفان إذا عزلن عن أمهاتهن.

قال: فيقول: يا جبريل، سقمهم إلى الجنة.

قال: فيتضاغون ويصيحون.

قال: فيقول: ما الذي يريدون؟

قال: يريدون الآباء والأمهات.

قال: فيقول تبارك وتعالى: ألقوا الآباء والأمهات بأطفالهم إلى الجنة

رحمتي.^٢

٣٢ - وبالإسناد عن إسرائيل، عن أبي المقدم - يعني الغنوي البصري^٣ -، عن

أمه، عن فاطمة ابنة الحسين عليه السلام، قالت: [لما]٤ توفي القاسم بن رسول الله ﷺ،

﴿ المحدثي في التعازي، ص ٢٨ بإسناده عن أبي المقدم: قد بلغنا أن أبا مسلم الخولاني كان يقول: لأن أقدم سقياً أحب إلي من أن أخلف مائة من خولان، ولأن أقدم فرطاً أحب إلي من أن أخلف خولان كلها ولدأ. ١. أضفناه لاقتضاء السياق.

٢. تقدم نحوه في الحديث ٢٢.

٣. في المستدرک: العبدي. وهو: هشام بن زياد بن أبي يزيد القرشي، أبو المقدم البصري، مولى آل عثمان بن

عقان. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٣٠، ص ٢٠٠، رقم ٦٥٧٥ وص ٢٦٣، رقم ٦٥٩٠.

٤. من المستدرک. ورواه ابن ماجه هكذا: حدثننا عبدالله بن عمران، ثنا أبو داود، ثنا هشام بن أبي الوليد، عن أمه،

عن فاطمة بنت الحسين، عن أبيها الحسين بن علي، قال: لئما... باختلاف.

خرج رسول الله ﷺ فاتبعته خديجة، فلما دفن رجعت خديجة ومكث النبي ﷺ بعدها، فرجع وهي تبكي، فقال: ما يبكيك؟

قالت: يا رسول الله، لفقد القاسم، ولو بقي حتى يكمل الرضاع!؟
قال: إن شئتِ أسمعُكَ صوته في الجنة.
قالت: صدق الله ورسوله.^١

٣٣- وبالإسناد عن إبراهيم بن محمد، عن محمد بن فضيل^٢، عن السري، عن عامر^٣، قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فقال: يا أمير المؤمنين، هلك ابن لي، فجزعت عليه جزعاً شديداً أخاف أن يكون حبط أجري.

فقال علي عليه السلام: بشئ الخلف من ابنك، يا أيها الناس، خذوا عني خمساً - فوالذي نفسي بيده لو أتعبتم المطي^٤ لأنضيتموهن^٥ قبل أن تدركوهن - لا يرجو العبد إلا ربه، ولا يخاف إلا ذنبه، ولا يستحي من لا يعلم أن يتعلم، ولا يستحي العالم إذا سئل أن يقول: الله أعلم.

والصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد، فإذا قطع الرأس انهدم الجسد، ولا إيمان لمن لا صبر له.^٦

١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٨٣، ح ٦

وروي في: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٨٤، ح ١٥١٢: تهذيب الكمال، ج ٣٠، ص ٢٦٣، رقم ٦٥٩٠

٢. في المستدرک: فضل.

٣. كذا الصحيح، وفي الأصل والمستدرک: عن السري بن عامر. فالأول هو: السري بن إسماعيل الهمداني الكوفي. ابن عم الشعبي. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٠، ص ٢٢٧، رقم ٢١٩٣. والثاني هو: عامر بن شراحيل

الشعبي، أبو عمرو الكوفي، انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٤، ص ٢٨، رقم ٣٠٤٢

٤. المطي والمطايا: جمعان للمطية، وهي الدابة تسرع في سرها.

٥. كذا الصحيح، وفي الأصل والمستدرک: لأنضيتموهن، وهو تصحيف. قال ابن الأثير في النهاية، ج ٥، ص ٧٢: إن المؤمن ليُنضى شيطانه كما يُنضى أحدهم بعيره، أي يُهزله ويجعله نضواً. والنضو: الدابة التي أهزلتها الأسفار، وأذهبت لحمها. ومنه حديث علي عليه السلام: كلمات لو رحلتن فيهن المطي لأنضيتموهن.

٦. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٢، ح ٤٤

٣٤- وبالإسناد عن عمر بن الحسين، عن علاء بن الأخوص^١ بن حكيم، قال: سمعت أنس يقول: إن نبي الله ﷺ قال: ما تجرّع عبد جرعتين أحب إلى الله من جرعة غضب ردها بحلم، أو جرعة مصيبة محزنة موجعة ردها عبد بحسن عزاء وصبر.^٢

٣٥- وبالإسناد عن علي بن العباس، عن جابر، عن أبي عبد الله الجدلي، قال: سمعت أم سلمة [زوجة رسول الله ﷺ] تقول: سمعت رسول الله ﷺ وهو يقول:

➔ وروي في: المحاسن للبرقي، ج ١، ص ٧١، ح ٢٦؛ المصنف لابن أبي شيبة، ج ١٣، ص ٢٨٣، ح ١٦٣٥١؛ قرب الإسناد، ص ١٥٥، ح ٥٧٢؛ العقد الفريد، ج ٤، ص ١٦٩ و ١٧٠؛ الخصال، ص ٣١٥، ح ٩٥ و ٩٦؛ عيون أخبار الرضا - ع، ج ٢، ص ٤٤، ح ١٥٥؛ إرشاد المفيد، ج ١، ص ٢٩٧؛ نهج البلاغة «د. صبحي الصالح»، ص ٤٨٢ حكمة ٨٢؛ صحيفة الإمام الرضا - ع، ص ٢٥٤، ح ١٧٨؛ مجمع البحرين، ج ١، ص ٤١٨ - عن النبي ﷺ؛ بحار الأنوار، ج ٢، ص ١١٤، ح ٩ و ١١٥، ح ١٠، و ج ٦٩، ص ٣٧٥، ح ٢٥ و ص ٣٧٦، ح ٢٧ و ٢٨ و ٣٩٠، ح ٦٤، و ج ٧٧، ص ٤٢٠، ح ٤٠، و ج ٧٨، ص ٧٥ و ١٣٩ - عن علي بن الحسين - ع.

وروي ذيله في: التمهيص، ص ٦٤، ح ١٤٨؛ مسكن الفؤاد، ص ٤٨؛ بحار الأنوار، ج ٧١، ص ٩٥،

ضمن ح ٥٧

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: عمر بن الحسين، عن علانة الأخوص، وكلاهما تصحيف، حيث إن الذي سمع من أنس هو الأخوص نفسه. وهو: أخوص بن حكيم بن عمير، وهو عمرو بن الأسود العنسي؛ ويقال: الهمداني الجنصي. انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ٧، ص ٣٥١، رقم ٥٦٤؛ تهذيب الكمال، ج ٢، ص ٢٨٩، ح ٢٨٧

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٣٠، ح ٣٨

وروي بألفاظ متفاوتة في: الزهد لابن المبارك، ص ٢٣٥، ح ٦٧٢؛ المصنف لعبد الرزاق، ج ١١، ص ١٨٨، ح ٢٠٢٨٩؛ المصنف لابن أبي شيبة، ج ١٣، ص ٢٥١، ح ١٦٢٥٦؛ الكافي، ج ٢، ص ١١٠، ح ٩؛ الخصال، ص ٥٠، ح ٦٠؛ إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ١٩٢ و ١٩٣؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٧٤؛ مسكن الفؤاد، ص ٤٩؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٨٧٢، ح ٤٣٤٦٩ و ص ٨٧٣، ح ٤٣٤٧٠؛ وسائل الشيعة، ج ٧، ص ٧٥، ح ٦، و ج ١٢، ص ١٧٦، ح ٤؛ إتخاف السادة المتقين، ج ٩، ص ١٤٥. وروي صدر الحديث - جرعة الغضب - في: الأدب المفرد، ص ٤٣٢، ح ١٣٢٤؛ الترغيب والترهيب، ج ٣، ص ٤٤٩، ح ١٤؛ كنز العمال،

ج ٢، ص ١٣٠، ح ٥٨١٩ - ٥٨٢١

٣. من المستدرک.

إذا أصاب المؤمن من الدنيا مصيبة فيذكر مصابه بي فإن العباد لم يصابوا بمثلها،
واعلم أن المسلم إذا أصيب^١ بمصيبة وقال: إنا لله وإنا إليه راجعون، الحمد لله رب
العالمين. اللهم إني احتسبت^٢ عندك مصيبتني، فأبدلني اللهم بها ما هو خير لي منها.
ومن صبر عند الصدمة الأولى غفر الله له ما مضى من ذنوبه، وأخلف الله [له]^٣
ما هو خير منها، ثم لم يذكر تلك المصيبة فيما بقي من الدهر فيقول مثل ذلك إلا
أعطاه الله مثل ما أعطاه يوم الصدمة الأولى من الثواب.

قالت أم سلمة: فلما قبض الله أبا سلمة قلت ما سمعت من رسول الله ﷺ،
قلت: من أين يخلف الله خيراً من أبي سلمة؟^٤
فلما خطبني رسول الله ﷺ قلت: يا رسول الله، إني امرأة غيور^٥، وإني أكره أن
أؤذيك في نسائك، ولي أيضاً عيال.

فقال النبي ﷺ: إني أدعو فيذهب عنك الغيرة، والله يكفيك العيال.
قلت: نعم، فتزوجني. فقلت: الحمد لله الذي أخلف لي خيراً من أبي سلمة.^٦
٣٦ - وبالإسناد عن إسحاق بن عمار، عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن رسول الله ﷺ

١. في المستدرک: صبر.

٢. في المستدرک: أحتسب.

٣. من المستدرک. والمعنى: ورد الله عليه.

٤. استعظام منها لشان زوجها، وتعجب من أن يكون لها خلف خير منه.

٥. من الغيرة، وهي الحمية والأنفة تكون للرجل على امرأته، ولها عليه.

٦. في المستدرک: رسول الله ﷺ.

٧. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٥، ح ٦، وص ٤٤٤، ح ٥

وروي في: الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٨٧ و ٨٩: مستند أحمد بن حنبل، ج ٤، ص ٢٧ و ٢٨؛ وج ٦، ص
٣١٣؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٣١، ح ٣ و ٦٣٢، ح ٤ و ٦٣٣، ح ٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٩،
ح ١٥٩٨؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ١٩٤، ح ٣٥٧٨؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٧، ح ٧٨٩؛ الترغيب
والترهيب، ج ٤، ص ٣٣٦، ح ٢؛ الجامع الكبير، ج ١، ص ٤١؛ الجامع الصغير، ج ٢، ص ٧١، ح ٤٥٠؛
الأذكار النواوية، ص ٢٤٩، ح ٤٤٠؛ مسكن الفؤاد، ص ٥٣ و ٥٤ و ١٠٢؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٠٠ و
١٣٩ و ١٤٠؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٦، ح ٦٦٣١

- [قال: إذا أصاب أحدكم مصيبة فليذكر مصيبته بي، فإنها من] ^١ أعظم المصائب ^٢.
 ٣٧- وبالإسناد عن عيسى بن سواده، عن الزهري، قال: قال رسول الله ﷺ: من أصيب بمصيبة أو حبيبة ^٤، ثم صبر واحتسب ^٥، وقال كما أمره الله: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ^٦، كان حقاً على الله أن يدخله الجنة ^٧.
 ٣٨- وبالإسناد عن جابر، عن محمد بن علي رضي الله عنه قال: إذا أصاب العبد مصيبة فصبر واسترجع - عند الصدمة الأولى - غفر الله له بها ما مضى من ذنوبه، ثم لم يذكر المصيبة فيما بقي من الدهر إلا أعطاه الله من الأجر مثل ما كان يوم الصدمة الأولى إذا استرجع حين تذكرها ^٨ وحمد الله عز وجل ^٩.
 ٣٩- وبالإسناد عن محمد بن القاسم الأسدي، عن سفيان الثوري، قال: مات

١. أضافه من المصادر، وفي الأصل بدله: وهي.

٢. قال المجلسي قدس سره: لعل العلة في ذلك أن تذكر عظام المصائب يهون صغارها، كما هو المجرب.

٣. قرب الإسناد، ص ٩٤، ح ٣١٩: الكافي، ج ٣، ص ٢٢٠، ح ١: المعجم الكبير، ج ٧، ص ١٩٩، ح ٦٧١٨؛ و ج ٢٣، ص ٢٤٦، ح ٤٩٧؛ و ص ٢٥٠، ح ٥٠٧؛ و ص ٢٦٢، ح ٥٥٠؛ و ص ٣٠٦، ح ٦٩٢؛ و ص ٣١٨، ح ٧٢٣؛ و ص ٤٠٠، ح ٩٥٧؛ و ٩٥٨؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٢٧، ح ٧٩٠: الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٥، ص ١٨٢١: شعب الإيمان، ج ٧، ص ٢٣٩، ح ١٠١٥٢: الجامع الكبير، ج ١، ص ٤١: الجامع الصغير، ج ١، ص ٧٢، ح ٤٥٢: مسكن الفؤاد، ص ١١٠: كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٩، ح ٦٦٤٤؛ و ص ٣٠١، ح ٦٦٥٣-٦٦٥٥: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٧٣، ح ٣؛ و ص ١٠٠: كشف الخفاء، ج ١، ص ٨٥، ح ٢٠٢

٤. كذا في الأصل والمستدرک. ولعل الصحيح: جشبة.

٥. الاحتساب عند المكروهات هو البدار إلى طلب الأجر وتحصيله بالتسليم والصبر. أو باستعمال أنواع البر والقيام بها على الوجه المرسوم فيها طلباً للثواب المرجو منها. نهاية ابن الأثير، ج ١، ص ٣٨٢ - حسب -

٦. سورة البقرة. الآية ١٥٦

٧. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٨، ح ٥

٨. في المستدرک: يذكرها.

٩. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٠٨، ح ٦

وروي في: الكافي، ج ٣، ح ٢٢٤؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٧٥، ح ٥١٥؛ ثواب الأعمال، ص ٢٣٤، ح ١؛ مجمع البيان، ج ١، ص ٤٤٢؛ دعوات الراوندي، ص ٢٨٦، ح ١٢ و ١٣؛ مسكن الفؤاد، ص ١٠١؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٢٤٩، ح ١ و ٣؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٢٦ و ١٢٧، ح ١ و ص ١٣٢

ابن لعبدالله بن الربيع بن خُثَيْم، فقال: أصبحتُ لا أدعو طيباً لطفه، ولكني أدعوك يا منزل القطر، ارزقني صبراً على ما أصابني، وتعزم لي فيه على الرشد في أمره^١، وإني لأرجو أن تكون مصيبتني بغيت بها خيراً وإن كنتُ لا أدري.

وفي المصيبة بالأم

٤٠- وبالإسناد عن محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي، عن عبّاد بن يعقوب، عن رِفاعة بن إياس، عن أبيه، قال: دخلت على الحارث العُكَلِيّ^٢ وقد ماتت أمه وهو يبكي، فقلت له: تبكي وأنت فقيه أهل المصر! قال: كيف لا أبكي على باب من أبواب الجنة كنت أعبدو عليه وأروح، أغلق عني؟

من عزّي مصاباً

٤١- وبالإسناد عن الحسين بن علوان، عن جعفر، عن أبيه، عن عليّ عليه السلام، قال: من شهد جنازة كتب له أربعة قراريط: قيراط لانتظاره إياها، وقيراط للصلاة عليها، وقيراط^٣ لانتظاره إياها حتى يفرغ من دفنها^٤، وقيراط لتعزية أوليائها^٥.
٤٢- وبالإسناد عن عيسى بن عبدالله، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ عليه السلام، قال: ١-

١. أي تعقد القلب على إمضاء الأمر وذلك بخلق القوة والصبر في.

٢. هو: أبو عليّ الحارث بن يزيد بن قيس المُكَلَبِيّ التيميّ الكوفيّ، توفي بين سنتي ١٠٥ - ١٢٠ هـ. انظر ترجمته في: الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٢٣٤؛ التاريخ الكبير، ج ٢، ص ٢٦٦، رقم ٢٤٨٨؛ تهذيب الكمال، ج ٥، ص ٣٠٨، رقم ١٠٥٣.

٣. القيراط من الوزن مقداره العرفي نصف دانق، وأقوال آخر. وهنا كناية عن سعة رحمة الله وكرمه وجوده.

٤. في المستدرک: وقيراط لانتظاره حتى يفرغ من دفنها.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٧، ح ٢.

وروي في الكافي، ج ٣، ص ١٧٣، ح ٧؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٦١، ح ٤٥١؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٥٥، ح ١٢٩؛ الدعوات للراونديّ، ص ٢٦٢، ح ٧٥٠؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ١٤٥، ح ١؛ بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٦٨، ذح ٢٦.

٦. رواه في الكافي بسنده عن عيسى بن عبدالله العمريّ، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام.

من عزى الثكلي^١ أظله الله بظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله .

قال عيسى : وسمعت أبي يقول : قال إبراهيم خليل الرحمن ﷺ : يا رب ، من أهلك^٢ ؟

قال : الذين يشهدون الجنائز ، ويعزّون الثكلي ، ويصلّون بالليل والناس نيام^٣ .
٤٣ - وبالإسناد قال : قال رسول الله ﷺ ما من مسلم يعزّي أخاه المسلم بمصيبة إلا كساه الله^٤ من حلل الكرامة .^٥

٤٤ - وبالإسناد عن شعبة ، عن ثابت البناني ، عن أنس بن مالك ، أن النبي ﷺ مرّ بامرأة تبكي عند قبر ولدها^٦ ، فقال : يا هذه ، أتق الله واصبري .
فقلت : وما تبالي أنت بمصيبي .

فمضى النبي ﷺ ، فقيل لها : هذا رسول الله ! فأخذها شبه الموت .
قال : فانطلقت فلم تجد دونه بؤاباً ، فقلت : يا رسول الله ، فإني أصبر .
فقال رسول الله ﷺ : الصبر عند الصدمة الأولى^٧ .

٤٥ - وبالإسناد عن شعبة ، عن ثابت البناني ، عن أنس بن مالك ، قال^٨ : لمّا

١. الثكلي : المرأة التي مات ولدها أو حميمها . ولعلّ تخصيص المرأة بالثكل لكونها أشدّ جزعاً وحزنأ في المصائب .

٢. كذا في المستدرک . وفي الأصل : يا رب . من أهلك الذين هم أهلك ؟

٣. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل ، ج ٢ ، ص ٣٥٠ ، ح ١٣

وروي صدره في : الكافي ، ج ٣ ، ص ٢٢٧ ح ٣ ؛ وسائل الشيعية ، ج ٣ ، ص ٢١٤ ح ٥ ؛ بحار الأنوار ،

ج ٨٢ ، ص ١١٣

٤. في المستدرک : أخاه المسلم إلا كساه الله .

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل ، ج ٢ ، ص ٣٥١ ، ح ١٤

وروي في : سنن ابن ماجة ، ج ١ ، ص ٥١١ ، ح ١٦٠١ ؛ الترغيب والترهيب ، ج ٤ ، ص ٣٤٤ ، ح ٨ ؛ تلخيص

الحبير ، ج ٢ ، ص ١٣٨ ، ذح ٧٩٩ ؛ كنز العمال ، ج ١٥ ، ص ٦٥٩ ، ح ٤٢٦٦٥ ؛ إرواء الغليل ، ج ٣ ، ص ٢١٦ ، ح ٧٦٤

٦. كذا في المستدرک . وفي الأصل : قبرها - وهو تصحيف - .

٧. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل ، ج ٢ ، ص ٤٨٨ ، ح ٣٤ . وتقدّم مثله في الحديث ٢٧

٨. كذا في المستدرک . وفي الأصل : وبالإسناد عنه ﷺ قال - وهو تصحيف - .

ماتت رقية بنت النبي ﷺ بكت النساء عليها، فجاء عمر يضربهن بسوطه، فأخذ النبي ﷺ بيده، وقال: يا عمر، دعهن يبكين، وقال لهن: ابكين وإياكن ونعيق الشيطان، فإنه مهما يكن من العين والقلب فمن الله ومن الرحمة، ومهما يكن اليد واللسان فمن الشيطان.

فبكت فاطمة رضي الله عنها - وهي على شفير القبر -، فجعل النبي ﷺ يمسح الدمع من عينيها بطرف ثوبه.^٢

٤٦ - وبالإسناد عن فرج بن فضالة، عن معاوية بن صالح^٢، قال: لمّا مات موسى ﷺ إذا صوت في السحاب يقول: مات موسى ﷺ، وأيّ نفس لامتوت؟^٤

٤٧ - وبالإسناد عن إسماعيل بن أبان، عن عبد الملك، عن أبيه، عن جدّه، عن أبي الدرداء، قال: غاب أبو الدرداء^٥ غيبة ورجع وقد أصيب بآبن له، فاستقبلته أمّ الدرداء^٦ فحيّته ورحّبت به، ثمّ جلس فقربت إليه وضوءه، وأتته بالطعام، فأكل

١. كذا في المستدرک، وفي الأصل: الدموع.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٦٧، ح ٢١

وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٣٣٥؛ مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٤٨، ح ١٧٤٨؛ مجمع

الزوائد، ج ٣، ص ١٧؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٢١، ح ٤٢٤٧٦

٣. هو: أبو عمرو وأبو عبدالرحمان معاوية بن صالح بن حذير أو عثمان بن سعيد بن سعد الحضرمي الجهمي، قاضي الأندلس، خرج من حمص سنة خمس وعشرين ومائة، وحبس سنة خمس وخمسين ومائة، وتوفي سنة ثمان وخمسين ومائة. انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ٥٩، ص ٤٤، رقم ٧٥٠٨؛ تهذيب الكمال، ج

٢٨، ص ١٨٦، رقم ٦٠٥٨

٤. روي باختلاف في: أمالي الصدوق، ص ١٩٣، ح ٢؛ كمال الدين، ص ١٥٤، ح ١٧؛ قصص الأنبياء للراوندي،

ص ١٧٥، ح ٤؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٣٦٦، ح ٨

٥. هو: غويبر بن زيد بن قيس الأنصاري الخزرجي، وقيل: اسمه غير ذلك، سيّد القراء بدمشق، مات قبل مقتل عثمان بن عفّان، وذلك سنة إحدى أو اثنتين وثلاثين، انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣، ص ٧٣٠ -

٧٨٤ (مخطوط)؛ تهذيب الكمال، ج ٢٢، ص ٤٦٩، رقم ٤٥٥٨؛ سير أعلام النبلاء، ج ٢، ص ٣٣٥، رقم ٦٨

٦. هي: السيّدّة العالمّة الفقيهة هُجَيْمَة (جُهَيْمَة) الأوصائيّة (الوصائيّة)، وهي أمّ الدرداء الصغرى التي مات عنها أبو الدرداء وخطبها معاوية. وأمّ الدرداء الكبرى هي خيرة بنت أبي حذرد، انظر: سير أعلام النبلاء، ج ٤، ص

وكلّ ذلك يقول: أين ابني؟^١

ثمّ أته بالدهن، ثمّ قالت: يا أبا الدرداء، ما تقول في قوم استعاروا عارية فانتفعوا بها ما شاء الله أن ينتفعوا، ثمّ جاء صاحبها فطلبها فشقّ عليهم، واشتدّ ذلك عليهم؟

فقال: بشس ما صنعوا.

قالت: أما إذا فاحتسب ابنك، فإنّه قد كان عارية من الله إلى ما شاء ثمّ قبض

عاريته.

[قال: ^٢فجزاك الله خيراً، فأنا كان ينبغي لي أن أقول هذا لك، فأما إذا ألهمك

ذلك فحمداً لله على ذلك، فإنّا لله وإنّا إليه راجعون. ^٣

٤٨ - وبالإسناد عن [أبي] ^٤الأحوص، عن سعيد، عن عباية ^٥، قال: كانت أمّ

سليم ^٦تحت أبي طلحة ^٧ فولدت غلاماً، فانطلق أبو طلحة في حاجة له ومات ابنه،

١. في الأصل زيادة: يا أبا طلحة، ما رأيت كما فعل جيراننا هؤلاء إن بعضهم يدخل النساء. والتصحيح فيه ظاهر.

٢. أئبتناه للضرورة.

٣. روى ابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣، ص ٨١ - مخطوط - أن أبا الدرداء لما نزل به الموت دعا أمّ

الدرداء صهّما إليه ويكى. وقال: يا أمّ الدرداء قد ترين ما نزل بي من الموت، إنّه والله قد نزل بي أمر لم ينزل بي

قطّ أمر أشدّ منه، فإن كان لي عند الله خير فهو أهون ما بعده وإن يكن الأخرى فوالله ما هو فيما بعده إلا كحلاب

ناقة. ثمّ بكى وقال: يا أمّ الدرداء، اعلمي لمثل مصرعي هذا. يا أمّ الدرداء اعلمي لمثل ساعتني هذه. ثمّ دعا ابنه

بلاّلاً، فقال: ويحك - يا بلال - اعمل لساعة الموت، اعمل لمثل مصرع أبيك، واذكر به صرعتك وساعتك،

فكان قد، ثمّ قبض.

٤. أئبتناه للضرورة. وهو: أبو الأحوص سلام بن سليم الحنفي الكوفي، مات سنة تسع وسبعين ومائة. انظر

ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ١٢، ص ٢٨٢، رقم ٢٦٥٥

٥. هو: عباية بن رفاعه بن رافع بن خديج الأنصاريّ الزُرقيّ، أبو رفاعه المدنيّ، انظر ترجمته في: الطبقات

الكبرى - القسم المتمّم: ج ٩، ص ٢٩٠، رقم ١٨٠: تهذيب الكمال، ج ١٤، ص ٢٦٨، رقم ٣١٤٩

٦. كذا في المصادر - وهو الصحيح -، وفي الأصل: أمّ ليث. وهي: إحدى المسلمات السابقات، اشتهرت بكنيتها،

واختلف في اسمها: فقيل: سهلة ورملية ورمسة ومليكة والغمصاء والرميصاء، شهدت يوم أحد ويوم حنين.

«أعلام النساء لكحالة»، ص ٢٥٦ و ٢٥٧

٧. هو: أبو طلحة زيد بن سهل بن الأسود بن حرام الأنصاريّ المدنيّ، شهد العقبة و بدرأً وأحدًا، مات سنة اثنتين أو

فسجّته أمّه، وجاء أبو طلحة من الليل، فأتهه بئجته التي كانت تنجعه بها، ثم طلب منها ما يطلب الرجل من امرأته، فقضى حاجته، ثم قال: أين ابني؟ فقالت: يا أبا طلحة، ما رأيت ما فعل جيراننا هؤلاء اليوم أن بعضهم استعار عارية فطلبت منه فأبى أن يردها؟!

قال: بس ما صنعوا.

قالت: فأنت هو، كان ابنك عارية من الله وإنه قد توفي.

فقال: لاجرم والله لا تغلبنني على صبره الليلة، فأتى النبي ﷺ، فقال: إن ابني قد مات.

فقال: لا عليك، لاتتعب الناس سائر الليلة، ولكن إذا أصبحت فادفنه، فلما أصبح حدّث النبي ﷺ بما صنعا، فقال: اللهم بارك لهما في ليلتهما. قال: فعلقت بغلام.

قال عباية: لقد رأيت لذلك الغلام سبع بنين كلهم قد قرأوا القرآن^٢.

٤٩- وبالإسناد عن علي بن محمد المرهبي، قال: أخبرني أبي^٣ - قراءة عليه -،

قال: قال علي بن عمرو الأنصاري: قال العتبي: دخل أبو ذرّ على ابنه ذرّ وهو

﴿ أربع وثلاثين وستة سبعون سنة، انظر ترجمته في: الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٧٤: تهذيب الكمال، ج ١٠، ص ٧٥، رقم ٢١١٠

١. التُّجعة: طلب الكلاً ومساقت الغيث، وهنا كناية عن عشائه.

٢. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٧٥: صحيح البخاري، ج ٢، ص ١٠٤ و١٠٥، وج ٧، ص ١٠٩: الأدب المفرد، ص ٤١٥، ج ١٢٥٩: صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٦٨٩، ح ٢٢ و٢٣، وج ٤، ص ١٩٠٩، ح ١٠٧: مسكّن

الفؤاد، ص ٦٨ و٦٩: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٥٠. وانظر الحديث: ٥٢

٣. هو: محمد بن قيس الهمداني المرهبي الكوفي، كان من المرجئة، انظر ترجمته في: التاريخ الكبير، ج ١، ص

٢٠٩، رقم ٦٦١: الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ١٢٦، رقم ١٦٨٥: تهذيب الكمال، ج ٢٦، ص ٣٢١، رقم ٥٥٦٥

٤. هو: عمر بن ذر بن عبدالله الهمداني المرهبي الكوفي، كان من المرجئة، مات سنة ١٥٠ أو ١٥٢ أو ١٥٥ أو

١٥٦ أو ١٥٧ هـ. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٣٤، رقم ٤٢٣٠

يجود بنفسه فقال: يا بني، إنّه ما علينا من مودتك^١ غضاضة، وما بنا إلى غير الله من حاجة.

فلما قضى وصلى عليه وواراه وقف على قبره، ثم قال: يا ذرّ، شغلنا الحزن لك عن الحزن عليك^٢، لاندري ما قلت وما قيل لك؟ اللهم إني قد وهبت له ما قصر فيه بما افترضت^٣ عليه من حقّي، فهب له ما قصر فيه من حقك، واجعل ثوابي عليه له، وهب لي من فضلك، إني إليك من الراغبين^٤.

٥٠ - وبالإسناد عن أبي الحسن محمد بن جعفر التميمي - مناولة -، عن عبدالعزيز بن يحيى، عن موسى بن زكريّا ومحمد بن الحسن، عن أبي حاتم العتبي، قال: أتى عليّ بن أبي طالب عليه السلام الأشعث بن قيس^٥ يعزّيه على ابنه^٦، فقال: إن تحزن فقد استحقّ ذلك منك الرحم^٧، وإن تصبر فإنّ الله منه خلفاً، مع

١. في غالبية المصادر: ما بي فقدك: أي: ليس عليّ بأس وحزن من فقدك، أو ما وقع بي فقدك مكروهاً. والحاصل ليس بي حزن فقدك. والغضاضة: الذلّة والمنقصة والغيظ. ويبدو أنّ الصحيح: ما علينا من مودتك.
٢. أي شغلنا الحزن لك في أمر الآخرة عن الحزن على مفارقتك، والله ما نبكي لفراقك ولكن نبكي للإشفاق عليك أو على ضعفك وعجزك عن الأهوال التي أمامك.
٣. كذا في المصادر، وفي الأصل: أقصرت.
٤. عيون الأخبار لابن قتيبة، ج ٢، ص ٣٣٧: التعازي للمدائني، ص ٧٢: الكافي، ج ٣، ص ٢٥٠، ح ٤: العقد الفريد، ج ٣، ص ٢٤٢: من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٨٥، ح ٥٥٨: حلية الأولياء، ج ٥، ص ١٠٨ و ١٠٩: تنزيه الخواطر - مجموعة ورام -، ج ١، ص ٢٨٧ - قطعة -: تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٢٨: مسكن الفؤاد، ص ٦٢ و ٦٣: بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٤٣٥، ح ٥٠، و ج ٨٢، ص ١٤٢: مرآة العقول، ج ١٤، ص ٢٣٧، ح ٤ أقول: نُسب الحديث في روايات الخاصة إلى أبي ذرّ الغفاري، وأمّا في روايات العامة فقد نُسب إلى أبي ذرّ عمر بن ذرّ الهمدانيّ الرهبيّ - كما تقدّم -.
٥. هو: أبو محمد الأشعث بن قيس بن معدي كرب الكِنديّ، أمير كندة في الإسلام والجاهليّة، شهد اليرموك فأصبحت عينه، وكان مع سعد بن أبي وقاص في حروب العراق، ولما آل الأمر إلى عليّ عليه السلام كان الأشعث معه يوم صفين على راية كندة، وحضر معه وقعة النهروان، وورد المدائن، ثم عاد إلى الكوفة، فتوفّي فيها سنة ٤٠ هـ. انظر ترجمته في: تاريخ مدينة دمشق، ج ٩، ص ١١٦، رقم ٧٧٢.
٦. في بعض المصادر: يعزّيه بأخيه عبدالرحمن.
٧. كذا في النهج، وفي الأصل: استحقّ ذلك منك الرحمة.

أنتك إن صبرت جري عليك القدر وأنت ماجور، وإن جزعت جري عليك القدر
وأنت مأثوم^١؛ وقيل: أثم^٢.

زاد شيء في حديثه قال: وقال رجل: إنا لله وإنا إليه راجعون، فقال علي[ؑ]: أما
قوله: «إنا لله» فأقرار منا لله بالملك،^٣ [وأما قوله: «إنا لله راجعون» فأقرار منا
على أنفسنا بالهلك^٤.

٥١- وبالإسناد عن محمد بن جعفر، عن عبدالعزیز، عن محمد بن زكريا، عن
ابن عائشة^٥، عن أبيه، قال: كان علي[ؑ] إذا عزى قوماً قال: عن مفقود رسول الله
أجرکم^٦.

٥٢- وبالإسناد عن أنس بن مالك، قال: اشتكى ابن لأبي طلحة، فانطلق أبو
طلحة إلى المسجد، وتوفي الغلام، فقالت أم الغلام: لا يذكر أحد منكم موت

١. في بعض المصادر: مأزور. أي مقترف للذنب.

٢. التعازي للمدائني، ص ١٧: العقد الفريد، ج ٣، ص ٣٠٤: الكافي، ج ٥، ص ٢٢٥، ح ١٠: نهج البلاغة، ص ٥٢٧.
قصار الحكم، رقم ٢٩١: تاريخ مدينة دمشق، ج ٩، ص ١٣٩: مسكن الفؤاد، ص ٢٦ و ٤٨: بحار الأنوار، ج
٧١، ص ٩٢، وج ٨٢، ص ١٣٤ ح ١٨

وروي نحوه عن الصادق[ؑ] في: مسكن الفؤاد، ص ١١٠: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٤٢

٣. قيل: وذلك لأن اللام في قوله: «إنا لله» هي لام التملك.

٤. أضافناه للضرورة.

٥. أي بالهلاك.

٦. الكافي، ج ٣، ص ٢٦١، ح ٤٠: العقد الفريد، ج ٣، ص ٣٠٤: نهج البلاغة، ص ٤٨٥، قصار الحكم، رقم ٩٩:
نهاية الإرب، ج ٥، ص ١٦٧: بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٥٩، ح ٢٩، وج ٧٨، ص ٤٧، ح ٦١، وج ٨٢، ص
١٣٥، ح ١٩: مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٥٧، ح ١٢

٧. هو: أبو عبدالرحمن عبيدالله بن محمد بن حفص بن عمر القرشي التيمي البصري، يعرف ب: العيشي أو العائشي
أو ابن عائشة، لآته من ولد عائشة بنت طلحة بن عبيدالله، مات سنة ثمان وعشرين ومائتين. انظر ترجمته في:
الطبقات الكبرى، ج ٧، ص ٣٠١: تهذيب الكمال، ج ١٩، ص ١٤٧، رقم ٣٦٧٨. أقول: هكذا ورد السند في
الأصل، ولا يخلو من سقط أو سهو.

٨. وروي المدائني في التعازي، ص ١٥ أن النبي^ﷺ إذا عزى قال: رحمكم الله وأجرکم.

الغلام لأبي طلحة .

فلما رجع أبو طلحة ومعه نفر من أصحابه قرّبت عشاءه كما كان تصنع ، فطعم هو ومن كان معه . قال : ما فعل الغلام ؟

قالت : ما كان قطّ خيراً منه اليوم ، ثمّ قامت إلى ما تقوم المرأة ، فلما أصاب من أهله - وكان آخر الليل - قالت : ألم تر إلى آل فلان استعاروا عارية فتمتّعوا بها ، فلما طلبت منهم سخطوا ؟

فقال : ما أنصفوا ؟

قالت : إنّ ابنك كان عارية من الله تمتّعنا به ، ثمّ قبضه ، فقال : إنّ الله وإنّا إليه راجعون ، الحمد لله .

فلما أصبح غدا على رسول الله ﷺ ، فلما رآه قال : بارك الله لكما في ليلتكما^١ ووَلَدَتَ عبد الله فكرهت أن تحنّكه^٢ حتى يحنّكه رسول الله ﷺ .

قال أنس : فحملته معي ومعني تمرات عجوة فأتيت رسول الله ﷺ فأخبرته .

فقال : أمعك شيء ؟

فقلت : نعم ، تمرات عجوة ، فأخذ بعضها فمضغه ، ثمّ أخذه وفيه لعابه فأوجره الصبيّ فتلمّضه^٣ الصبيّ ، فقال النبيّ ﷺ : أبت الأنصار إلاّ حبّ التمر ، وسماه : عبد الله .^٤ ٥٣ - وبالإسناد عن محمد بن تميم ، عن عائشة أن النبيّ ﷺ قال : القتل شهادة ،

١. في بعض المصادر: فلما أصبح أبو طلحة أتى رسول الله ﷺ فأخبره . فقال: أغرّسْتُمُ الليلة؟ قال: نعم.

قال: اللَّهُمَّ بارِكْ لهما.

٢. التحنيك: هو أن يمضغ المحنّك التمرة حتى تصير مائعة بحيث تتبلع ، ثمّ يفتح فم المولود ويضعها فيه ، ليدخل شيء منها جوفه ، ويستحبّ أن يكون المحنّك من الصالحين وممن يترّك به ، رجلاً كان أو امرأة ، فإن لم يكن حاضراً عند المولود حمل إليه .

٣. أي حرّك لسانه لتتبع ما فيه من آثار التمر ، ويقصد بالتلمّظ تنقية الفم من بقايا الطعام ، وكذلك ما على الشفتين ، وأكثر ما يفعل ذلك في شيء يستطيبه ، ويقال للشئ الباقي: لُمّاطة .

٤. انظر الحديث ٤٨

والغرق شهادة، والنفساء^١ يجزّها ولدها يسرّره إلى الجنة^٢.
 ٥٤ - وبالإسناد عن أحمد بن سعيد - قراءة [عليه]^٣ -، يرفعه إلى زافر^٤، عن داود الطائفي^٥، عن جابر بن عبيد^٦ أنّ النبي ﷺ عاد أخاه^٧ فجعل النساء يرثينه ويقلن: ما كنّا نرى^٨ أن تكون وفاتك على فراشك كما نرجو أن تكون قتيلاً مع رسول الله ﷺ في سبيل الله.
 فقال رسول الله ﷺ: لئن لم يكن شهيداً^٩ إلا ما قتل الأعداء منكم إن شهداءكم إذاً لقليل. الطعن شهادة، والطاعون شهادة، والغرق شهادة، والحرق شهادة، والنفساء [شهادة]^{١٠}، فالجميع شهادة^{١١}.

١. النفساء: المرأة إذا ولدت.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٦٣، ح ٤٧.

وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٤٨٩، وج ٥، ص ٣٢٩: المعجم الكبير، ج ٦، ص ٣٠٣، رقم ٦١١٥ و٦١١٦، وج ١١، ص ٢٦٣، رقم ١١٦٨٦: الترغيب والترهيب، ج ٢، ص ٣٣٤، ح ١١: مجمع الزوائد، ج ٢، ص ٣١٧، وج ٥، ص ٢٩٩ - ٣٠١: مسکن الفوائد، ص ٣٣: كنز العمال، ج ٤، ص ٤١٥، رقم ١١١٧٥ وص ٤١٩، رقم ١١١٩٩ وص ٤٢١، رقم ١١٢١٤ وص ٤٢٢، رقم ١١٢١٦: بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١١٧، ح ١٠. وانظر الحديث الآتي.

٣. أضفناه للضرورة، وعبارة «قراءة عليه» ليست في المستدرک.

٤. هو: أبو سليمان زافر بن سليمان الإيادي القهستاني، سكن الريّ، ثمّ انتقل إلى بغداد. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٦٧، رقم ١٩٤٧.

٥. هو: أبو سليمان داود بن نصير الطائفي الكوفي، مات سنة ستين ومائة أو سنة خمس وستين ومائة. انظر ترجمته في: تهذيب الكمال، ج ٨، ص ٤٥٥، رقم ١٧٨٩.

٦. كذا في المستدرک، وفي الأصل: عن جابر بن عبدالله الأنصاري - وهو تصحيف - . والظاهر أنّ الصحيح هو جابر أو جبر بن عتيك بن قيس بن الحارث الأنصاري، إضافة لسقوط الوساطة بين داود الطائفي وجابر بن عتيك بعد زمانهما. انظر: تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٥٤، رقم ٨٧٢ وص ٤٩٤، رقم ٨٩٤، ففي هامشه بيان نافع.

٧. يظهر من المصادر: ابن أخيه.

٨. كذا في المصادر، وفي الأصل: تخاف.

٩. في الأصل زيادة: ولم.

١٠. من المستدرک.

١١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١٦٣، ح ٤٨.

٥٥ - وعنهم بالإسناد عن الأصمغ، عن عليّ عليه السلام، قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في جنازة في قُمْصٍ^١ بغير أردية، فالتفت إلينا فقال: أجتُموني بزيّ أهل الجاهليّة؟! هممتُ أن أدعو عليكم دعوة تنشرون بغير صوركم.

قال: فأخذنا أرديتنا ولم نعد.^٢

٥٦ - وبالإسناد عن الأصمغ بن نباتة، عن عليّ عليه السلام، قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في جنازة في قُمْصٍ بغير أردية، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أراكم جتُموني بزيّ أهل النار، إنّي لأهمّ أن أدعو عليكم دعوة تنشرون بغير صوركم، فرجعنا وأخذنا أرديتنا، ثمّ ما عدنا إلى طرحها.^٣

٥٧ - وعنهم بالإسناد عن سهيل بن [أبي] صالح، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من صلى على جنازة فله قيراط، فإن شهدها حتى يُقضى قضاؤها فله قيراطان أصغرهما مثل أخذ.^٥

٥٨ - وبالإسناد عنهم، عن حمّاد بن سلمة، عن ثابت، عن أنس، قال: قال

﴿ روي في: سنن النسائي، ج ٤، ص ١٣؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ٦٥، ح ٤٦٠٧؛ الترغيب والترهيب، ج ٢، ص ٣٣٣، ح ١٠٠٩ و ص ٣٣٥، ح ١٣؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ١٦، ح ٥، ص ٣٠٠. وانظر الحديث السابق. ١. جمع قميص، الثوب الذي يليس.

٢. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٨، ح ٣٥

روي في: سنن ابن ماجة، ج ١، ص ٤٧٦، ح ١٤٨٥؛ علل الحديث للرازي، ج ١، ص ٣٥٦، ح ١٠٥٣؛ المعجم الكبير، ج ١٨، ص ٢٣٩، ح ٦٠١؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٢٠، ح ٤٢٤٧٣. وانظر الحديث الآتي. ٣. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٨٨، ذح ٣٥. وانظر الحديث السابق. ٤. من المستدرک.

٥. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٤٦، ح ٧

روي في: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٢٠ و ٣٢١؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٢٤٦ و ٣٨٧ و ٤٩٨ و ٥٠٣، ح ٥، ص ٥٧ و ٢٧٧ و ٢٨٢؛ سنن أبي داود، ج ٣، ص ٢٠٢، ح ٣١٦٨؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ٣، ص ٤١٣؛ شعب الإيمان، ج ٧، ص ٣، ح ٩٢٤٤؛ شرح السنّة للبخاري، ج ٥، ص ٣٧٧، ح ١٥٠٢؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٦، ح ٤٢٢٩٧ و ٤٢٢٩٨ و ٥٨٩، ح ٤٢٣١٢. وانظر الحديث ٦٠

رسول الله ﷺ: ما من رجل يموت فيصلِّي عليه أمة^١ من الناس يبلغون المائة فيشفعون فيه إلا شُفِّعوا^٢.

٥٩- وبالإسناد عن صالح بن هلال^٤، عن أبي المَلِيح بن أسامة^٥، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا يصلي على رجل أربعون رجلاً فيشفعون فيه إلا غفر الله له^٦.
٦٠- وبالإسناد عن ابن هلال المدني، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: من شيع جنازة حتى يُصَلَّى عليها كان له [قيراط، ومن تبعها حتى تُدفن كان له] قيراطان.

فقال له رجل: يا رسول الله، وما القيراط؟

قال: والذي نفسي بيده لذلك القيراط يوم القيامة أثقل من أحد^٨.

١. الأمة: الجماعة التي يتراوح عددها بين الأربعين والمائة.

٢. أي قبلت شفاعتهم فيه.

٣. المصنّف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٥٢٧، ح ٦٥٨١: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣، ص ٣٢١: مسند أحمد بن حنبل، ج ٦، ص ٣٣١ و٣٣٤: صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٥٤، ح ٩٤٧: سنن الترمذي، ج ٢، ص ٢٤٧، ح ١٠٣٤: سنن النسائي، ج ٤، ص ٧٥ و٧٦: مشكل الآثار، ج ١، ص ١٠٤ و١٠٦، التمهيد لابن عبد البر، ج ٦، ص ٢٥٨: شعب الإيمان، ج ٧، ص ٥، ح ٩٢٤٨، ص ٦، ح ٩٢٥٢: شرح السنّة للبيهقي، ج ٥، ص ٣٨٠، ح ١٥٠٤: الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ٣٤٣، ح ١: مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٣٦: كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨١، ح ٤٢٢٦٨-٤٢٢٧٠، ص ٥٨٢، ح ٤٢٢٧٤، ص ٥٨٨، ح ٤٢٣٠٦. وانظر الأحاديث ٥٩ و٦٢ و٦٤.

٤. كذا في المستدرک، وفي الأصل: عن صالح، عن ابن هلال - وهو تصحيف -.

٥. هو: عامر أو زيد بن أسامة بن عمير الهذلي، ترجمه المزي في تهذيب الكمال، ج ٣٤، ص ٣١٦، رقم ٧٦٤٨ ولم يذكر أنه سمع أو روى عن النبي ﷺ. اختلف في وفاته: فقيل: توفي سنة ٧٨: وقيل: ١٠٨: وقيل: ١١٢هـ.

٦. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٢، ح ١٠.

وروي في: المصنّف لعبد الرزاق، ج ٣، ص ٤٤٩، ح ٦٢٦٨: سنن النسائي، ج ٤، ص ٧٦: المعجم الكبير،

ج ٢٣، ص ٤٣٧، ح ١٠٦٠، ج ٢٤، ص ١٩، ح ٣٩، ص ٢٠، ح ٤٢: شعب الإيمان، ج ٧، ص ٥، ح ٩٢٤٩

و ٩٢٥٠: كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٢، ح ٤٢٢٧٢. وانظر الأحاديث ٥٨ و٦٢ و٦٤.

٧. من المستدرک.

٨. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٨، ح ٣. وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٢٣٣

- ٦١- وبالإسناد عن مالك بن هُبَيْرَةَ - وكانت له صحبة - عن النبي ﷺ، قال: ما من مسلم يموت فيصلي عليه ثلاثة صفوفٍ من المسلمين إلا وجبت له الجنة^١.
- ٦٢- وعنه بالإسناد عن صالح بن وصيف، عن أبي صالح، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ صَلَّى عليه مائة من المسلمين يستغفرون له غفر الله له^٢.
- ٦٣- وعنه بالإسناد عن عبدالله بن مروان، عن نعمة، عن أبيه، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ شَهِدَ إِمْلَاكاً^٣ امرئٍ مسلمٍ فكأنما صام يوماً في سبيل الله عزَّ وجلَّ، واليوم بسبعمائة يوم^٤.

- ↔ ٢٨٠. وج ٥. ص ٢٨٤: صحيح مسلم، ج ٢. ص ٦٥٢ ح ٥٢ و ٦٥٢ ح ٥٣ و ٥٤: سنن ابن ماجه، ج ١. ص ٤٩١ ح ١٥٣٩ و ٤٩٢ ح ١٥٤٠: سنن النسائي، ج ٤. ص ٥٤ و ٥٥ و ٧٦ و ٧٧: سنن البيهقي، ج ٣. ص ٤١٢ و ٤١٣: مجمع الزوائد، ج ٣. ص ٣٠: كنز العمال، ج ١٥. ص ٥٩٠ ح ٤٢٣١٨ و ٤٢٣٢٠ و ٥٩٦ ح ٤٢٣٥٩. وانظر الحديث ٥٧
١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢. ص ٢٩٢، ح ١١. وروي في: المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣. ص ٣٢٢: مسند أحمد بن حنبل، ج ٤. ص ٧٩: سنن ابن ماجه، ج ١. ص ٤٧٨ ح ١٤٩٠: سنن أبي داود، ج ٣. ص ٢٠٢ ح ٣١٦٦: سنن الترمذي، ج ٢. ص ٢٤٦ ح ١٠٣٣: المعجم الكبير، ج ١٩. ص ٢٩٩ ح ٦٦٥: المستدرک على الصحيحين، ج ١. ص ٣٦٢ و ٣٦٣: شرح السنّة، ج ٥. ص ٣٨١. ذح ١٥٠٥: الترغيب والترهيب، ج ٤. ص ٣٤٤ ح ٥: كنز العمال، ج ١٥. ص ٥٨٠ ح ٤٢٢٦٥ و ٥٨١ ح ٤٢٢٦٦ و ٥٨٢ ح ٤٢٢٧١ و ٥٨٨ ح ٤٢٣٠٧ و ٤٢٣٠٨
٢. المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٣. ص ٢٢٢: سنن ابن ماجه، ج ١. ص ٤٧٧ ح ١٤٨٨: المعجم الكبير، ج ١. ص ١٥٧ ح ٥٠٣: كنز العمال، ج ١٥. ص ٥٨٢ ح ٤٢٢٧٣ و ٤٢٢٧٥. وانظر الأحاديث ٥٨ و ٥٩ و ٦٤
٣. كذا في المصادر: وفي الأصل: مالك - وهو تصحيف - والإملاك: النكاح والتزويج.
٤. المنتخب من مسند عبد بن حميد، طبعة مكتبة ابن حجر في السعودية -، ج ٢. ص ٥٣ ح ٨٥١: وفي طبعة عالم الكتب في بيروت، ص ٢٦٩ ح ٨٥٣: المطالب العالمة لابن حجر، ج ٢. ص ٧ ح ١٥١١: كنز العمال، ج ١٥. ص ٨٨٩ ح ٤٣٥١٩. وروى الذهبي في ميزان الاعتدال، ج ٤. ص ٢٦٦، بالإسناد عن عبدالله بن هارون، عن نعمة بن عبدالرحمن، عن ابن عمر - مرفوعاً -: من شهد جنازة امرئٍ فكأنما صام يوماً في سبيل الله، اليوم بسبعمائة يوم.

٦٤- وعنه: بالإسناد عن ابن عباس أنه مات ابنٌ له بعُسفان^١ أو بقدِيد^٢ [فقال:]^٣ يا كُرَيْبُ^٤، انظر ما اجتمع^٥ من الناس. قال: فخرجت^٦ فإذا ناسٌ قد اجتمعوا له، فأخبرته، فقال: تقول هم أربعون^٧؟ فقلت: نعم.

قال: أخرجوه^٨، فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: ما من مسلم يموت فيقوم على جنازته أربعون رجلاً لا يشركون بالله شيئاً إلا شَفَعَهُم الله فيه^٩.

٦٥- وعنه بالإسناد، أنه قال ﷺ: إذا اتَّبعَت جنازة فقل: إني محمول عن قليل^{١٠}. ولا تغبط الميت حتى تنظر ما تزوده من دنياه لآخرته.

١. عُسفان: منهل من مناهل الطريق، بين الجحفة ومكة؛ وقيل: عسفان بين المسجدين، وهي من مكة على مرحلتين؛ وقيل: قرية جامعة على ٣٦ ميلاً من مكة، وهي حدّ تهامة. «مرصد الاطلاع»، ج ٢، ص ٩٤٠.
٢. قُدِيد: اسم موضع قرب مكة. «مرصد الاطلاع»، ج ٣، ص ١٠٧٠.
٣. من المستدرک.
٤. هو: كريب بن ابرهة، يمانيّ من التابعين، شهد فتح مصر مع معاوية، وهو مولى ابن عباس، توفي سنة ٧٥ هجرية. انظر ترجمته في: الإصابة في تمييز الصحابة، ج ٥، ص ٤٧٧، رقم ٧٥٠٣.
٥. في المصادر: ما اجتمع له. ومراده: انظر هل اجتمع لابني أحد؟
٦. كذا في المصادر، وفي الأصل والمستدرک: «فخرج» بدل «قال: فخرجت».
٧. في المستدرک: فقال: هم أربعون.
٨. أي: أخرجوا ابني.
٩. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٧٢، ذح ٣ وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٢٧٧؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٥٥، ح ٩٤٨؛ سنن أبي داود، ج ٣، ص ٢٠٣، ح ٣١٧٠؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٧، ح ١٤٨٩؛ مشكل الآثار، ج ١، ص ١٠٦؛ إحياء علوم الدين، ج ١، ص ٣٠٣؛ شرح السنّة للبغوي، ج ٥، ص ٣٨١، ح ١٥٠٥؛ الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ٣٤٣، ح ٢؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ١٦٨، ح ١٨٦؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨١، ح ٤٢٢٦٧؛ إتحاف السادة المتّقين، ج ٣، ص ٤٥٦. وانظر الأحاديث ٥٨ و ٥٩ و ٦٢.
١٠. وفي هذا المعنى قال الفرزدق:

فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولٌ

وَإِذَا حَمَلْتَ إِلَى الْقَبْرِ جَنَازَةً

انظر: روضة الواعظين، ص ٤٩٤

- ٦٦ - وعنه عليه السلام، بالإسناد عن الحصين، عن عطاء، عن أبي فريد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ شَيَّعَتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَلْوَيْتِهَا إِلَى الْمَوْقِفِ^١.
- ٦٧ - وعنه عليه السلام، بالإسناد عن إسحاق بن محمد بن مروان، عن الفضيل بن فضالة، عن سعيد بن أبي عروبة، عن قتادة، عن الحسن، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إِنَّ أَهْوَنَ مَا يُحْبَى^٢ بِهِ الْمَيِّتُ أَنْ يَغْفَرَ لِمَنْ تَبِعَهُ^٣.
- ٦٨ - وعن جابر بن عبد الله، عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: إذا مات الرجل من أهل الجنة استحيى الله أن يُعَذَّبَ مَنْ حَمَلَهُ، وَمَنْ اتَّبَعَهُ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهِ.
- قال جابر: ما تركت حمل ميت مذ سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم^٤.
- ٦٩ - وقال صلى الله عليه وسلم: مَنْ تَبَعَ السَّرِيرَ فَحَمَلَ بِجَوَانِبِهِ الْأَرْبَعِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً^٥.
- ٧٠ - وعنه بالإسناد عن أبي عوانة، عن عمر^٦، عن أبيه، عن أبي هريرة، قال:

١. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٦، ح ١١

٢. في المستدرك: يحيى. وفي المصادر إن أول ما يُجَازَى به ...

٣. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٧، ح ١٢

وروي في: المنتخب من مسند عبد بن حميد - طبعة دار الأرقم في الكويت -، ج ١، ص ٥٤٠، ح ٦٢١؛ وفي طبعة عالم الكتب في بيروت، ص ٢١١، ح ٦٢٣؛ الكافي، ج ٣، ص ١٧٣، ح ٣؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٦٢، ح ٤٥٦؛ كشف الأستار عن زوائد البرزاري، ج ١، ص ٣٨٨، ح ٨٢٠؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٥٥، ح ١٤٨٢؛ مختصر زوائد مسند البرزاري، ج ١، ص ٣٥٧، ح ٥٨٠؛ تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٩٣ و ٩٤؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٨٨، ح ٤٢٣١٠؛ تذكرة الموضوعات، ص ٢١٧

٤. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٣٠١، ح ٥

وروي في: الفردوس بمأثور الخطاب - طبعة دار الكتب العلمية -، ج ١، ص ٢٨٢، ح ١١٠٨؛ كنز العمال،

ج ١٥، ص ٥٩٥، ح ٤٢٣٤٨

٥. أخرجه عنه في مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٣٠٢، ذح ٥

وروي في: الكافي، ج ٣، ص ١٧٤، ح ١ و ٣؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٦١، ح ٤٥٤ و ص ١٦٢، ح ٤٥٨؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٥٤، ح ١٤٧٩؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٢٦؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٢، ح ٤٢٣٣٨ و ص ٥٩٨، ح ٤٢٣٦٥؛ تذكرة الموضوعات، ص ٢١٦ و ٢١٧؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ١٥٣، ح ١ و ص ١٥٤، ح ٣. وانظر الحديث ٧١

٦. هو: عمر بن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف القرشيُّ الزُّهريُّ المدنيُّ، قُتِلَ سنة ١٣٢. انظر ترجمته في:

تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٧٥، رقم ٤٢٤٧

قال رسول الله ﷺ: ثلاث كلهنَّ حقٌّ على كلِّ مسلم: عيادة المريض، وشهود الجنازة، وتشميت العاطس إذا حمد الله تعالى.^١

٧١- وعنه بالإسناد عن صالح بن وصيف، يرفع به إلى ثابت البناني، عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: من رفع قوائم السرير الأربع إيماناً واحتساباً حطَّ الله عنه أربعين كبيرة.^٢

٧٢- وعنهم بالإسناد أن أمير المؤمنين عليه السلام سمع رجلاً بحضرته يقول: أستغفرُ الله. فقال: تُكَلِّتُكَ أمك، أتدري ما الاستغفار؟

إن الاستغفار اسم^٣ واقع على ستّة معانٍ:
أحدها: الندم على ما مضى.

والثاني: العزم على ترك العود إليه.

والثالث: أن تعود إلى كلِّ فريضة ضيّعتها فتؤدّيها.^٤

والرابع: أن تؤدّي إلى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله وأنت أملس ليس عليك تبعة.

والخامس: أن تعمد إلى اللحم الذي نبت على السُّخت^٥ فتذّيبه بالأحزان، حتى

١. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٣٠١. ح ٤

وروي في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٣٨٨؛ الأدب المفرد، ص ١٨١، ح ٥١٩؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٨١٣، ح ٤٣٢٣٣؛ سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ٤، ص ٤١٠، ح ١٨٠٠. وانظره أيضاً بلفظ: «خمس من حقِّ المسلم على المسلم» في: مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٣٣٢؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٦١، ح ١٤٣٥؛ كنز العمال، ج ٩، ص ٢٩، ح ٢٤٧٧٢؛ سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ٤، ص ٤٤٨، ح ١٨٣٢

٢. الكامل في صفاء الرجال، ج ٥، ص ١٨٤٦؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٨، ح ٤٢٣٦٦. وأخرج نحوه في: كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٩٠، ح ٤٢٣١٨. وانظر الحديث ٦٩

٣. في النهج: الاستغفار درجة العليين، وهو اسم.

٤. في النهج: أن تعمد إلى كلِّ فريضة عليك ضيّعتها فتؤدّي حقّها.

٥. السحت: المال من الكسب الحرام.

تُلصِقَ الجلدَ بالعظم، وينبت^١ بينهما لحم جديد.

والسادس: أن تُدقيق الجسم ألم الطاعة كما أذفته حلاوة المعصية، فعند ذلك

تقول: أستغفرُ الله^٢.

المستدرك

٧٣ / ١ - بالإسناد عن محمد بن منصور، عن مرّة الجعفيّ، عن أبي حازم الجريريّ، يرفع به إلى مسروق، قال: دخلت يوم عرفة على الحسين بن عليّ عليه السلام، وأقداح السّويق^٤ بين يديه، وبين يدي أصحابه، والمصاحف في حجورهم، وهم ينتظرون الإفطار، فسألته عن مسألة، فأجابني، فخرجت فدخلت على الحسن بن عليّ عليه السلام، والناس يدخلون على موائد موضوعة، عليها طعام عتيده، فيأكلون ويحملون، فرآني وقد تغيّرت، فقال: يا مسروق، لِمَ لا تأكل؟ فقلت: يا سيّدي، أنا صائم، وأنا أذكر شيئاً.

فقال: اذكر ما بدا لك.

فقلت: أعوذ بالله أن تكونوا مختلفين، دخلت على الحسين عليه السلام، فرأيته ينتظر الإفطار، ودخلت عليك وأنت على هذه الصفة والحال، فضمّني إلى صدره وقال: يا ابن الأشرس، أما علمت أنّ الله تعالى ندبنا لسياسة الأمة، ولو اجتمعنا على شيء، ما وسعكم غيره، إنّي أفطرت لمفطركم، وصام أخي لصوامكم - إلى أن قال: - وأهل الحقائق^٦ الذين نادى الناس بناديهم^٧، وهم الرسل والأنمة عليهم السلام، كانوا على

١. في النهج: وينشأ.

٢. نهج البلاغة، ص ٥٤٩، رقم ٤١٧.

٣. هاهنا تم كتاب التعازي على ما في النسخة الخطية. وما بعده استدركناه ممّا نقل من هذا الكتاب في المصادر لم يوجد في النسخة الخطية.

٤. السويق: ما يتخذ من دقيق الحنطة أو الشعير ويخلط بالماء ويشرب. «لسان العرب» ج ١٠، ص ١٧٠ - سوق -.

٥. طعام عتيده: معدّ حاضر. «لسان العرب» ج ٣، ص ٢٧٩ - عتد -.

٦. الحقائق: جمع حقيقة، وهي الخالصة من كلّ شيء. «لسان العرب» ج ١٠، ص ٥٢ - حقق -.

٧. النادي: مجتمع القوم ومجلسهم. والمراد هنا: وصفهم بالرئاسة وأن الناس تقصدهم للتعلم منهم والاهتداء

حال واحد على النحو الذي أرادوه منهم، فكان سليمان بن داود في ملكه ما سخر الله له من الجنّ والإنس والطير، مجاهداً مكابداً^١ في أمر الله وطاعته، فقال تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^٢، وقال لأَيُّوب في سقمه ودوده وجهده: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^٣، وهكذا ينبغي لأهل الحقائق أن يكونوا لسيدهم، في السراء والضراء، والشدة والرخاء، على الحال الذي يرضاه منهم^٤.

١. كَابَدَ الشَّيْءُ: قَاسَى شِدَّتَهُ. والمراد هنا: تشديدهم ﷺ على أنفسهم في طاعة الله تعالى.

٢. سورة ص، الآية ٣٠.

٣. سورة ص، الآية ٤٤.

٤. أخرجه عنه في مستدرک الوسائل، ج ٧، ص ٥٢٧، ح ٤؛ وج ١٦، ص ٣٣٨، ح ٦. وروى نحوه السيد ابن

طاووس في إقبال الأعمال، ص ٦٤١

فهرس مصادر التحقيق

- ١- القرآن الكريم .
- ٢- إتحاف السادة المتقين، للسيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي، نشر دارالفكر - بيروت .-
- ٣- إحياء علوم الدين، لأبي حامد محمد بن محمد الغزالي، نشر دار الهادي - بيروت ١٤١٢ هـ.-
- ٤- الأدب المفرد، لمحمد بن إسماعيل البخاري، نشر عالم الكتب - بيروت ١٤٠٥ هـ.-
- ٥- الأذكار النواوية (حلية الأبرار وشعار الأخيار)، لأبي زكريا يحيى بن شرف النووي الدمشقي، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت ١٤١٢ هـ.-
- ٦- الإرشاد، للشيخ أبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان الملقب بـ«المفيد»، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - قم ١٤١٣ هـ.-
- ٧- إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل، لمحمد ناصر الدين الألباني، نشر المكتب الإسلامي - ١٤٠٥ هـ.-
- ٨- الإصابة في تمييز الصحابة، لأحمد بن علي المعروف بـ«ابن حجر العسقلاني»، نشر دار إحياء التراث العربي - بيروت ١٣٢٨ هـ.-
- ٩- الإعلام بوفيات الأعلام، لشمس الدين أبي عبدالله محمد بن أحمد الذهبي، نشر دارالفكر المعاصر - لبنان - ودارالفكر - دمشق ١٤١٢ هـ.-
- ١٠- أعلام الدين في صفات المؤمنين، للشيخ الحسن بن أبي الحسن الديلمي، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت للإحياء التراث - قم ١٤٠٨ هـ.-
- ١١- أعلام النساء، لعمر رضا كخالة، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت ١٤٠٢ هـ.-
- ١٢- إعلام الوري بأعلام الهدى، لأبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت للإحياء التراث - قم ١٤١٧ هـ.-
- ١٣- أعيان الشيعة، للسيد محسن الأمين العاملي، نشر دار التعارف للمطبوعات - بيروت ١٤٠٣ هـ.-
- ١٤- إقبال الأعمال، للسيد رضي الدين علي بن موسى بن طاووس، تحقيق ونشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت ١٤١٧ هـ.-
- ١٥- الأمالي، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، منشورات الأعلمي للمطبوعات بيروت ١٤٠٠ هـ.-
- ١٦- الأمالي الخمسية، ليحيى بن الحسين الشجري، نشر عالم الكتب - بيروت - ومكتبة المنتبئي - القاهرة .-

- ١٧- أمل الأمل، للشيخ محمد بن الحسن الحرّ العامليّ، نشر مكتبة الأندلس - بغداد ..
- ١٨- الأنوار في شمائل النبيّ المختار، للحسين بن مسعود البغويّ، نشر دارالضياء - بيروت ١٤٠٩ هـ ..
- ١٩- الأنوار النعمانية، للسيد نعمّة الله الموسوي الجزائريّ، نشر تبريز - سوق المسجد الجامع ..
- ٢٠- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، للشيخ محمد باقر المجلسيّ، نشر مؤسسة الوفاء - بيروت ١٤٠٣ هـ ..
- ٢١- البحر الزخار المعروف بـ«مسند البزار»، لأبي بكر أحمد بن عمرو العتكيّ البزار، نشر مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة ١٤١٤ هـ ..
- ٢٢- تاريخ الأدب العربيّ، لكارل بروكلمان، نشر دار المعارف - مصر ..
- ٢٣- تاريخ إربل، لشرف الدين أبي البركات المبارك اللخميّ الإربليّ المعروف بـ«ابن المستوفي»، نشر وزارة الثقافة والاعلام العراقية - ١٩٨٠ م ..
- ٢٤- تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، لشمس الدين محمد بن أحمد الذهبيّ، نشر دارالكتاب العربيّ - بيروت ١٤١٠ هـ ..
- ٢٥- تاريخ التراث العربيّ، لفؤاد سزكين، نشر مكتبة آية الله المرعشيّ النجفيّ - قم ١٤١٢ هـ ..
- ٢٦- التاريخ الكبير، لأبي عبدالله محمد بن إسماعيل البخاريّ، نشر دارالكتب العلميّة - بيروت ..
- ٢٧- تاريخ مدينة دمشق، لأبي القاسم عليّ بن الحسن الشافعيّ المعروف بـ«ابن عساکر»، تحقيق عليّ شيري، نشر دارالفكر - بيروت ١٤١٥ هـ ..
- ٢٨- تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، للشيخ أبي محمد الحسن بن عليّ بن شعبة الحرّانيّ، نشر جماعة المدرّسين - قم ١٤٠٤ هـ ..
- ٢٩- تذكرة الموضوعات، للسيد محمد طاهر بن عليّ الهنديّ الفتنّيّ ..
- ٣٠- الترغيب والترهيب من الحديث الشريف، لزكيّ الدين عبدالعظيم المنذريّ، نشر دار إحياء التراث العربيّ - بيروت ١٣٨٨ هـ ..
- ٣١- تسليّة المجالس وزينة المجالس، للسيد محمد بن أبي طالب الموسويّ الكركيّ، تحقيق فارس حسون كريم، نشر مؤسسة المعارف الإسلاميّة - قم ١٤١٨ هـ ..
- ٣٢- التعازي، لأبي الحسن عليّ بن محمد المدائنيّ، تحقيق ابتسام الصفّار وبدري محمد فهد، مطبعة النعمان - النجف ١٣٩١ هـ ..
- ٣٣- تفسير العياشي، لمحمد بن مسعود بن عيّاش السمرقنديّ، نشر المكتبة العلميّة الإسلاميّة - طهران ١٣٨٠ هـ ..
- ٣٤- تلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير، لابن حجر العسقلانيّ، نشر دار المعرفة - بيروت ..

- ٣٥- التمهيد، للشيخ أبي علي محمد بن همام الإسكافي، تحقيق ونشر مؤسسة الامام المهدي عليه السلام - قم ١٤٠٤ هـ..
- ٣٦- التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، لابن عبد البر النمري القرطبي، نشر مكتبة السوادي - جدة..
- ٣٧- تنبيه الخواطر ونزعة النواظر المعروف بـ«مجموعة وزام»، لأبي الحسين وزام بن أبي فراس المالكي الأشتري، نشر دار الكتب الإسلامية - طهران..
- ٣٨- تنزيه الشريعة المرفوعة، لأبي الحسن علي بن محمد بن عراق الكناني، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٣٩٩ هـ..
- ٣٩- تنقيح المقال في علم الرجال، للشيخ عبدالله المامقاني، طبع طهران - طبعة حجرية..
- ٤٠- تهذيب الأحكام، لشيخ الطائفة أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، نشر دار الكتب الإسلامية - طهران..
- ٤١- تهذيب التهذيب، لأحمد بن علي بن حجر العسقلاني، نشر دار صادر - بيروت ١٣٢٥ هـ..
- ٤٢- تهذيب الكمال في أسماء الرجال، لجمال الدين أبي الحجاج يوسف المزي، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت ١٤٠٣ هـ..
- ٤٣- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، نشر مكتبة الصدوق - طهران - ومكتبة النجفي - قم..
- ٤٤- جامع الرواة، لمحمد بن علي الأردبيلي، نشر دار الأضواء - بيروت ١٤٠٣ هـ..
- ٤٥- الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، لجلال الدين السيوطي، نشر دار الفكر - بيروت ١٤٠١ هـ..
- ٤٦- الجامع الكبير (جمع الجوامع)، لجلال الدين عبدالرحمن السيوطي، نشر الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ٤٧- الجرح والتعديل، لعبد الرحمن بن أبي حاتم المنذري الرازي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٣٧١ هـ..
- ٤٨- جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، للسيد رضي الدين علي بن موسى بن طاووس، تحقيق القيومي، نشر مؤسسة آفاق - ١٣٧١ هـ. ش..
- ٤٩- حديقة الشيعة، لأحمد بن محمد الأردبيلي، المشهور بـ«المقدس الأردبيلي»، نشر المكتبة العلمية الإسلامية - طهران..
- ٥٠- حلية الأبرار وشعار الأخيار = الأذكار النواوية.
- ٥١- حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، لأبي نعيم أحمد بن عبدالله الأصفهاني، نشر دار الكتاب العربي - بيروت ١٣٨٧ هـ..

- ٥٢- الخصائص الكبرى، لجلال الدين السيوطي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤٠٥ هـ..
- ٥٣- الخصال، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، منشورات جماعة المدرسين - قم ١٤٠٣ هـ..
- ٥٤- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، لجلال الدين عبدالرحمن السيوطي، نشر دار الفكر - بيروت ١٤٠٣ هـ..
- ٥٥- دعائم الإسلام، لأبي حنيفة النعمان التيمي المغربي، نشر دار المعارف - مصر ١٣٨٩ هـ..
- ٥٦- الدعوات، لأبي الحسين سعيد بن هبة الله القطب الراوندي، تحقيق ونشر مؤسسة الامام المهدي (ع) - قم ١٤٠٧ هـ..
- ٥٧- دلائل النبوة، لأبي بكر أحمد بن الحسين البيهقي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤٠٥ هـ..
- ٥٨- الدرعية إلى تصانيف الشيعة، للشيخ آقا بزرگ الطهراني، نشر دار الأضواء - بيروت ١٤٠٣ هـ..
- ٥٩- ذكر أخبار أصفهان، لأبي نعيم أحمد بن عبدالله الأصفهاني، منشورات مؤسسة النصر - طهران ..
- ٦٠- ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، للشهيد الأول محمد بن مكي العاملي، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث - قم ١٤١٩ هـ..
- ٦١- رجال النجاشي، للشيخ أبي العباس أحمد بن علي النجاشي، نشر جماعة المدرسين - قم ١٤٠٧ هـ..
- ٦٢- روضة الواعظين، للشيخ الشهيد محمد بن الفتال النيسابوري، نشر المكتبة الحيدرية - النجف الأشرف ١٣٨٦ هـ..
- ٦٣- رياض العلماء وحياض الفضلاء، للميرزا عبدالله أفندي الأصبهاني، نشر مكتبة آية الله المرعشي النجفي - قم ١٤٠١ هـ..
- ٦٤- الزهد، لعبدالله بن المبارك المروزي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ..
- ٦٥- سلسلة الأحاديث الصحيحة، لمحمد ناصر الدين الألباني، نشر المكتب الاسلامي - بيروت ١٤٠٥ هـ..
- ٦٦- سلف ابن ماجه، لأبي عبدالله محمد بن يزيد القزويني، نشر دار الفكر - بيروت ..
- ٦٧- سنن أبي داود، لسليمان بن الأشعث السجستاني، نشر دار إحياء السنة النبوية.
- ٦٨- سنن الترمذي، لأبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، نشر دار الفكر - بيروت ١٤٠٣ هـ..
- ٦٩- السنن الكبرى، لأبي بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي، نشر مكتبة المعارف - الرياض ..
- ٧٠- السنن الكبرى، لأبي عبدالرحمن أحمد بن شعيب بن علي النسائي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤١١ هـ..

- ٧١- السنن المأثورة، لمحمد بن إدريس الشافعي، نشر دار المعرفة - بيروت ١٤٠٦ هـ..
- ٧٢- سير أعلام النبلاء، لشمس الدين محمد بن أحمد الذهبي، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت ١٤٠٥ هـ..
- ٧٣- شذرات الذهب في أخبار من ذهب، للمؤرخ ابن العماد الحنبلي، نشر دار إحياء التراث العربي - بيروت..
- ٧٤- شرح السنة، للحسين بن مسعود البغوي، نشر المكتب الاسلامي - بيروت ١٤٠٣ هـ..
- ٧٥- شعب الإيمان، لأبي بكر أحمد بن الحسين البيهقي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤١٠ هـ..
- ٧٦- الصحاح، لإسماعيل بن حماد الجوهري، نشر دار العلم للملايين - بيروت ١٤٠٤ هـ..
- ٧٧- صحيح البخاري، لإسماعيل بن إبراهيم الجعفي، نشر دار إحياء التراث العربي - بيروت..
- ٧٨- صحيح مسلم، لأبي الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، نشر دار إحياء التراث العربي - بيروت..
- ٧٩- صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، تحقيق ونشر مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم ١٤٠٨ هـ..
- ٨٠- الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم، لزين الدين أبي محمد علي بن يونس النباطي العاملي، نشر المكتبة المرتضوية - طهران ١٣٨٤ هـ..
- ٨١- الضعفاء الكبير، لأبي جعفر محمد بن عمرو بن موسى العقبلي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤٠٤ هـ..
- ٨٢- طبقات أعلام الشيعة، للشيخ آقا بزرگ الطهراني، نشر دار الكتاب العربي - بيروت ١٣٩١ هـ..
- ٨٣- الطبقات الكبرى، لأبي عبدالله محمد بن سعد بن منيع البصري الزهري، نشر دار صادر - بيروت ١٣٨٠ هـ..
- ٨٤- العبر في خبر من غبر، لشمس الدين محمد بن أحمد الذهبي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت..
- ٨٥- العقد الفريد، لأبي عمر أحمد بن محمد بن عبد ربّه الأندلسي، نشر دار الكتاب العربي - بيروت ١٤٠٦ هـ..
- ٨٦- هلل الحديث، لأبي محمد عبدالرحمن الرازي بن أبي حاتم، نشر دار المعرفة - بيروت ١٤٠٥ هـ..
- ٨٧- حوالي اللثالي العزيزية في الأحاديث الدينية، لمحمد بن علي الأحساني المعروف بـ«ابن أبي جمهور»، طبع مطبعة سيّد الشهداء - قم ١٤٠٣ هـ..
- ٨٨- العين، لأبي عبدالرحمان الخليل بن أحمد الفراهيدي، منشورات دار الهجرة - قم ١٤٠٥ هـ..
- ٨٩- هيون الأخبار، لأبي محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤٠٦ هـ..

- ٩٠- عيون أخبار الرضا عليه السلام، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، نشر مكتبة العالم - طهران -.
- ٩١- غرر البلاغة، لهلال بن المحسن الصابي الحراني البغدادي.
- ٩٢- الفتوحات الربانية على الأذكار النواوية، لمحمد بن علان الصديقي الشافعي الأشعري، نشر دار إحياء التراث العربي - بيروت -.
- ٩٣- الفردوس بمأثور الخطاب، لأبي شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤٠٦ هـ - ودار الكتاب العربي - بيروت ١٤٠٧ هـ -.
- ٩٤- الفهرست، للشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي شيخ الطائفة، نشر الشريف الرضي - قم -.
- ٩٥- فهرست أسماء علماء الشيعة ومصنفهم، لمنتجب الدين أبي الحسن علي بن عبيدالله بن بابويه الرازي، تحقيق السيد عبدالعزيز الطباطبائي، نشر دار الأضواء - بيروت ١٤٠٦ هـ -.
- ٩٦- قرب الإسناد، لأبي العباس عبدالله بن جعفر الحميري، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم ١٤١٣ هـ -.
- ٩٧- قصص الأنبياء، لقطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي، نشر مجمع البحوث الإسلامية - مشهد ١٤٠٩ هـ -.
- ٩٨- الكافي، للشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني، نشر دار الكتب الإسلامية - طهران ١٣٨٨ هـ -.
- ٩٩- الكامل، لأبي العباس محمد بن يزيد المعروف بـ«المبرد» النحوي، نشر دار الفكر.
- ١٠٠- الكامل في التاريخ، لمحمد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بـ«ابن الأثير» الشيباني، نشر دار صادر - بيروت ١٣٨٥ هـ -.
- ١٠١- الكامل في ضعفاء الرجال، لأبي أحمد عبدالله بن عدي الجرجاني، نشر دار الفكر - بيروت ١٤٠٥ هـ -.
- ١٠٢- كشف الأستار عن زوائد البزار، لنور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت ١٣٩٩ هـ -.
- ١٠٣- كشف الخفاء ومزيل الإلباس، للشيخ إسماعيل بن محمد العجلوني، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت ١٤٠٥ هـ -.
- ١٠٤- كمال الدين وتمام النعمة، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، نشر جماعة المدرسين - قم ١٤٠٥ هـ -.
- ١٠٥- كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، لعلاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت ١٤٠٥ هـ -.
- ١٠٦- لسان العرب، لجمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري، نشر أدب الحوزة - قم

١٤٠٥ هـ..

١٠٧- لسان الميزان، لأحمد بن علي بن حجر العسقلاني، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات -

بيروت ١٣٩٠ هـ..

١٠٨- مجمع البحرين، للشيخ فخر الدين محمد بن علي الطريحي، نشر المكتبة المرتضوية -

طهران ١٣٩٥ هـ..

١٠٩- مجمع البيان في تفسير القرآن، للشيخ أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي، منشورات

مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت ١٤١٥ هـ..

١١٠- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، لنور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، نشر دار الكتاب العربي -

بيروت ١٤٠٢ هـ..

١١١- المحاسن، للشيخ أبي جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي، تحقيق السيد مهدي الرجائي،

نشر المجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام - قم ١٤١٣ هـ..

١١٢- المحجة البيضاء في تهذيب الإحياء، للمولى محسن الفيض الكاشاني، نشر مؤسسة الأعلمي

للمطبوعات - بيروت ١٤٠٣ هـ..

١١٣- مختصر الشامل المحمدية، للشيخ عباس القمي، نشر مؤسسة في طريق الحق - قم ١٣٦٥ هـ.ش..

١١٤- مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، للمولى محمد باقر المجلسي، نشر دار الكتب

الإسلامية - طهران..

١١٥- مرآة الأطلاع على أسماء الأمكنة والبقاع، لصفى الدين عبد المؤمن بن عبد الحق البغدادي،

نشر دار المعرفة - بيروت ١٣٧٤ هـ..

١١٦- المستدرک على الصحيحين، لأبي عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري، نشر دار

المعرفة - بيروت..

١١٧- مستدرک الوسائل، للشيخ ميرزا حسين النوري الطبرسي، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام

لإحياء التراث - قم ١٤٠٧ هـ..

١١٨- مستدرکات أعيان الشيعة، للسيد حسن الأمين العاملي، نشر دار التعارف للمطبوعات -

بيروت ١٤٠٨ هـ..

١١٩- مستدرکات علم رجال الحديث، للشيخ علي النمازي الشاهرودي، نشر ابن المؤلف - طهران

١٤١٤ هـ..

١٢٠- مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد، للشهيد الثاني زين الدين علي بن أحمد الجبعي

العاملي، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم ١٤٠٧ هـ..

١٢١- المسند، لأحمد بن حنبل، نشر دار الفكر - بيروت..

١٢٢- مشكاة المصابيح، لمحمد بن عبدالله الخطيب التبريزي، نشر المكتب الإسلامي - بيروت

١٤٠٥ هـ..

- ١٢٣- مشکل الآثار، لأبي جعفر الطحاوي، نشر دار صادر - بيروت -.
- ١٢٤- المصنّف، لأبي بكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني، نشر المكتب الإسلامي - بيروت ١٤٠٣ هـ -.
- ١٢٥- المصنّف في الأحاديث والآثار، لعبدالله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، نشر الدار السلفية - بومباي -.
- ١٢٦- المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، لابن حجر العسقلاني، نشر دار المعرفة - بيروت -.
- ١٢٧- معجم رجال الحديث، للسيد أبي القاسم الموسوي الخوئي، نشر مدينة العلم - قم ١٤٠٣ هـ -.
- ١٢٨- المعجم الكبير، لسليمان بن أحمد الطبراني، نشر وزارة الأوقاف العراقية - بغداد ١٣٩٧ هـ -.
- ١٢٩- معجم المؤلفين، لعمر رضا كخالة، نشر دار إحياء التراث العربي - بيروت -.
- ١٣٠- المعين في طبقات المحذّين، لشمس الدين أبي عبدالله محمد بن أحمد الذهبي، نشر دار الفرقان - عمان ١٤٠٤ هـ -.
- ١٣١- المغني عن حمل الأسفار في الأسفار، لرزين الدين أبي الفضل عبدالرحيم العراقي، مطبوع بذيلى إحياء علوم الدين، نشر دار الهادي - بيروت ١٤١٢ هـ -.
- ١٣٢- من لا يحضره الفقيه، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، نشر جماعة المدرّسين - قم -.
- ١٣٣- مناقب آل أبي طالب، لأبي جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، نشر مؤسسة العلامة - قم -.
- ١٣٤- منتخب كنز العمال، لعلاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي، نشر دار الفكر - بيروت -، المطبوع بهامش مسند أحمد.
- ١٣٥- المنتخب من مسند عبد بن حميد، نشر عالم الكتب - بيروت ١٤٠٨ هـ - وطبعة دار الأرقم - الكويت ١٤٠٥ هـ - ومكتبة ابن حجر - مكة المكرمة ١٤٠٨ هـ -.
- ١٣٦- المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، لأبي الفرج عبدالرحمن بن الجوزي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت ١٤١٢ هـ -.
- ١٣٧- منتهى المطلب في تحقيق المذهب، للعلامة الحلبي الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر - طبعة حجرية -.
- ١٣٨- موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، لنور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت -.
- ١٣٩- الموطأ، لمالك بن أنس، نشر دار إحياء التراث العربي - بيروت -.
- ١٤٠- ميزان الاعتدال، لأبي عبدالله محمد بن أحمد الذهبي، نشر دار المعرفة للطباعة - ١٣٨٢ هـ -.
- ١٤١- نهاية الإرب في فنون الأدب، لشهاب الدين أحمد النويري، نشر وزارة الثقافة والإرشاد القومي - مصر -.

- ١٤٢- النهاية في غريب الحديث والأثر، لابن الأثير المبارك بن محمد الجزري، نشر المكتبة الإسلامية - مصر ..
- ١٤٣- نهج البلاغة، للشريف الرضي، ضبط نصّ وفهرسة الدكتور صبحي الصالح، نشر دار الهجرة - قم ١٣٩٥ هـ ..
- ١٤٤- وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، للشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم ١٤٠٨ هـ ..
- ١٤٥- الوفا بأحوال المصطفى، لأبي الفرج عبد الرحمن بن عليّ المعروف به «ابن الجوزي»، نشر دار لمعرفة - بيروت ..

الاربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة

(منتخب الأشعثيات)

شمس الدين محمد بن محمد جزرى دمشقى (متوفى ۸۳۳ق)

تحقيق: محمدجواد نورمحمدی

درآمد

رسالة حاضر، چهل حدیثی است که ابن جزری به سند خود از حافظ ابو احمد عبدالله بن عدی جرجانی از کتاب «جعفریات» یا «اشعثیات» نقل نموده است. یکی از روایان کتاب «جعفریات» همین ابن عدی جرجانی است که از مشایخ اهل سنت است. او در کتابش «الکامل فی ضعفاء الرجال»، سند خود را به این کتاب، ذکر کرده و هیجده روایت از آن نقل می‌کند که در زیر می‌آید:

محمد بن محمد بن الاشعث ابوالحسن الکوفی، مقيم بمصر کتبت عنه بها حمله شدة ميله إلى التشيع أن أخرج لنا نسخه قريباً من ألف حديث، عن موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه إلى أن ينتهي إلى عليّ والنبي ﷺ كتاب كتاب يخرجها الينا بخط طري على كاغد جديد فيها مقاطيع وعامتها مسندة مناكير كلها أو عامتها فذكرنا روايته هذه

الأحاديث ، عن موسى هذا لأبي عبدالله الحسين بن علي بن الحسن بن علي بن عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب وكان شيخاً من أهل البيت بمصر وهو أخ الناصر وكان أكبر منه فقال لنا : كان موسى هذا جاري بالمدينة أربعين سنة ما ذكر قط أن عنده شيئاً من الرواية لا عن أبيه ولا عن غيره .

حدَّثنا محمد بن محمد بن الأشعث ، حدَّثني موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد ، حدَّثني أبي عن أبيه ، عن جدّه جعفر ، عن أبيه ، عن جدّه علي بن الحسين ، عن أبيه ، عن علي قال : قال رسول الله ﷺ : ورأى قصر بلور فقال : نعم القصر البلور .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : يوافق الدّين الدّين إذا وافق القلب القلب .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : التقوى كرم والحلم زين والصبر خير مركب .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : من توكل وقنع ورضي كفي المطلب .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : الذّرع إماتة .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : شرار الناس من باع الحيوان .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : ثلاثة ذهبت منهم الرحمة الصياد والقصاب وبيع الحيوان .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : من يُئِن المرأة أن يكون بكرها جارية .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : لا يجتمع الزّنا والخير في بيت .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : لا خيل أنقى من الرّهُم ولا امرأة كَبِئت العم .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : من عرف فضل كبير السن فوقه آمنه الله - عزّ وجلّ - من فزع يوم القيامة .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : أهل الجنة ليست لهم كنى إلا آدم فإنّه يكنى بأبي

محمد توقيراً وتعظيماً .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : من نعمة الله على الرجل أن يشبهه ولده .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : فضل أهل البيت على الناس كفضل البنفسج على سائر الأدهان .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : أثبتكم على الصراط أشدكم حباً لأهل بيتي ولأصحابي .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : اشتد غضب الله وغضبي على من أهرق دمي وأذاني في عترتي .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : من تعلم العلم في شبابه كان بمنزلة الوشي في الحجر ومن تعلمه وهو كبير كان بمنزلة الكتاب على وجه الماء .

وبإسناده قال رسول الله ﷺ : لا تقتلوا في الحرب إلا من جرت عليه الموسى . قال الشيخ : وهذه النسخة كتبها عنه وهي قريبة من ألف حديث وكتبت عامتها عنه وهذه الأحاديث وغيرها من المناكير في هذه النسخة وفيها أخبار مما يوافق متونها أهل الصدق وكان متهماً في هذه النسخة ولم أجد له فيها أصلاً كان يخرج إلينا بخط طري وكاغذ جديد^١ .

با توجه به این که ابن عدی از مشایخ اهل سنت است ، قدح وی بر محمد بن محمد بن اشعث ، ایرادی بر وی وارد نمی کند . شیخ طوسی نیز در «الفهرست» ، درباره «الجعفریات» و گردآورنده آن ، می نویسد :

إسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام سكن مصر وولد بها وله كتب يرويها عن أبيه عن أبائه مبوّبة منها

١ . الكامل في الضعفاء ، ابن عدی ، ج ٦ ، ص ٢٣٠٣ .

کتاب الطهارة و کتاب الصلاة و کتاب الزکاة و کتاب الصوم و کتاب الحج و کتاب الجنائز و کتاب الطلاق و کتاب النکاح و کتاب الحدود و کتاب الديات و کتاب الدعاء و کتاب السنن و الآداب و کتاب الرؤیا .

أخبرنا بجميعها الحسين بن عبيدالله ، قال أخبرنا أبو محمد سهل بن أحمد بن سهل الديباجي ، قال حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الأشعث بن محمد الكوفي بمصر قراءة عليه من كتابه قال حدثنا موسى بن إسماعيل بن جعفر رضي الله عنه قال حدثنا أبو إسماعيل ^۱ .

و در جای دیگر در همان کتاب ، در این باره می نویسد:

موسی بن إسماعیل ، له «کتاب الصلاة» و «کتاب الوضوء» رواه عنه محمد بن الأشعث وله کتاب جوامع التفسیر ^۲ .

قطب راوندی نیز در کتاب «النوادر» ، حدود چهارصد حدیث از کتاب «الجعفریات» ، انتخاب و نقل نموده است .
علاجه محمدباقر مجلسی نیز در «بحار الأنوار» در بیان اسناد خود به کتاب «الجعفریات» به کتاب «الأربعون» ابن جزری اشاره کرده است . عبارت مجلسی را میرزا حسین نوری ، چنین نقل کرده است :

وقال العلامة المجلسي في حاشية الفصل الرابع من أول «البحار» ^۳ عند ذكر سند أول «النوادر» ما هذا لفظه : أقول أخبار الأشعثيات كانت مشهورة بين الخاصة والعامة وقد جمع الشيخ محمد بن محمد بن الجزري الشافعي ،

۱ . الفهرست ، چاپ دانشگاه مشهد ، ص ۶۰ و ۶۱ .

۲ . همان ، ص ۳۴۱ .

۳ . این مطلب در «بحار الأنوار» چاپی نیامده و ظاهراً منحصراً در نسخه «بحار الأنوار» مرحوم نوری وجود داشته است .

أربعین حدیثاً کلّها من تلك الأخبار المذكورة في «النوادر» هذا السند. قال في أوله: أردت جمع أربعین حدیثاً من رواية أهل البيت الطيبين الطاهرين، حشرنا الله في زمريهم وأمانتنا على محبتهم من الصحيفة التي ساقها المحافظ أبو أحمد بن عدي ثم قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن عبدالله المقدسي عن سليمان بن حمزة المقدسي، عن محمود بن إبراهيم، عن محمد بن أبي بكر المديني، عن يحيى بن عبدالوهاب، عن عبدالرحمن بن محمد، عن أحمد بن محمد الهروي، عن أبي أحمد عبدالله بن أحمد بن عدي قال: وأخبرني أيضاً أحمد بن محمد الشيرازي، عن علي بن أحمد المقدسي، عن عمرو بن معمر، عن محمد بن عبدالباقي، عن أحمد بن علي المحافظ، عن الحسن الحسيني الاسترآبادي، عن عبدالله بن أحمد بن عدي، عن محمد بن محمد بن الأشعث، عن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر، عن أبيه إسماعيل، عن أبيه موسى، عن أبيه عليه السلام ثم ذكر سائر الأخبار بهذا السند^۱.

از این عبارت، معلوم می‌گردد که علامه مجلسی، نسخه‌ای از «الاربعون الزاهرة» را ملاحظه نموده است.

مؤلف

شمس‌الدین ابوالخیر محمد بن محمد بن یوسف جزری شافعی از دانشمندان بزرگ عامه است. وی در سال ۷۵۱ق، در دمشق متولد شد. او از سن یازده سالگی به فراگیری علم قرائت و حدیث پرداخت و سالیان متمادی در دمشق، مصر، مکه، مدینه و لبنان در خدمت مشایخ حدیث، قرائت و دیگر علوم اسلامی به تحقیق و بررسی پرداخت و عمر خویش را در راه تعلیم و تدریس و ترویج علوم اسلامی، صرف کرد.

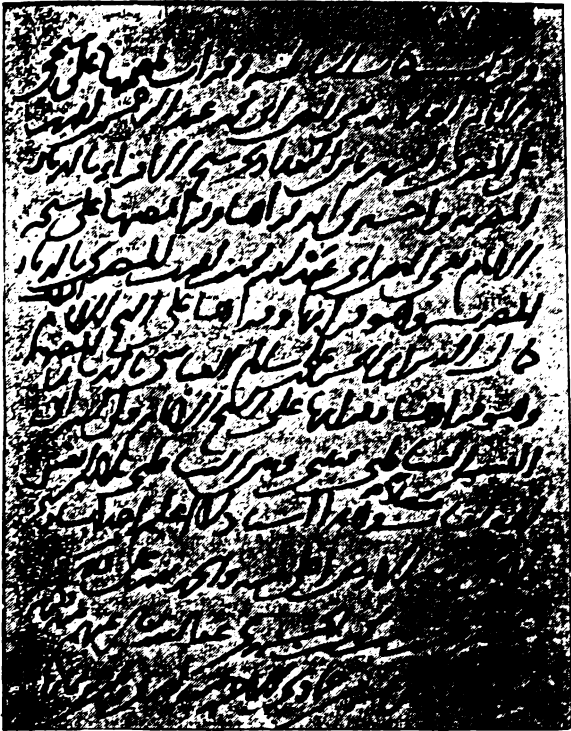
۱. فیض قدسی، میرزا حسین نوری، چاپ شده در بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۷۲.

ابن جزری در سال ۷۶۸ق، در سیزده سالگی به سفر حج رفت و از مشایخ مکه و مدینه، استماع حدیث کرد. او در سال ۷۷۴ق، از عمادالدین ابن کثیر، اجازه افتا گرفته است که این خود، نشان از همت والا و سختکوشی وی دارد؛ چراکه او در این سال ۲۳ سال داشته است.

ابن جزری از حدود سال ۷۷۸ق، به بعد، در مراکز علمی مهم آن روز به تدریس پرداخته و از موقعیت علمی قابل توجهی برخوردار بوده است. وی در سال ۷۸۵ق، نیز از شیخ الإسلام بلقینی، اجازه افتا گرفته است. او در سال ۷۹۲ق، برای دومین بار به سفر حج رفت و در راه بازگشت در سال ۷۹۳ق، به منصب قضاوت شام منصوب شد؛ ولی پس از چندی آن منصب را رها کرد و به مصر رفته، مشغول تدریس و تألیف شد.

اوضاع نابسامان روزگار و بی مهری های برخی از دانشمندان و جور حکام، ابن جزری را از شهری به شهری و از کشوری به کشوری می برد و البته این تنها علت نبوده؛ بلکه عشق او به تحصیل و فراگیری علوم مختلف، از دیگر دلایل سفرهای پی در پی او بوده است.

ابن جزری در سال ۸۰۷ق، به هرات رفت و پس از آن به یزد و اصفهان سفر کرد و در آخر به شیراز رسید و از طرف پیر محمد، حکمران وقت شیراز، به منصب قضاوت شیراز و توابع آن، منصوب گشت. او از شیراز به یمن، بصره، مکه و مصر سفر نمود و باز به شیراز بازگشت و تا پایان عمر در همان جا ماند و سرانجام در سال ۸۳۳ یا ۸۳۴ق، در شیراز درگذشت و در مدرسه ای که خودش بنا نهاده بود، به خاک سپرده شد.



استنسخ ابن جزرى از نسخة تميم المسموعه في استنساخ بهمان

استادان ابن جزرى

ابن جزرى در هر يك از غنمی چهار ساله در روزگار استاد ریاضی
 معشرت داشته و از آن بهره برده است و ماثر بنجابه حصار
 بر حی در هر ذکری می کشید.
 در مهمترین منابع و ترفیحات و حدیث می نویسد به محمد بن
 عبدالرحمن بن صالح، محمد بن زرقه سلمی، عبدالوهاب بن

یوسف (ابن سلار)، عبدالله بن اید غدی (ابن جندی)، ابوالمعالی محمد بن کبان و محمد بن احمد بن قدامه مقدسی اشاره کرد. ابن جزری، حدود ده سال ملازم محمد بن احمد بن قدامه مقدسی بود و از محضر او بیشتر از پانزده هزار حدیث، شنیده است.

او در فقه شافعی نیز زحمت زیادی متقبل شد و این علم را از برجستگان اهل علم شافعی فراگرفت که از جمله استادان او در فقه، می توان از عبدالرحیم اسنوی و سراج الدین بلقینی یاد کرد. وی نزد ضیاء الدین قزوینی نیز اصول فقه و معانی و بیان، آموخته است.

آثار ابن جزری در علوم حدیث

بایک بررسی می توان به دست آورد که ابن جزری در علوم حدیث از جایگاه ویژه ای برخوردار است و تحقیقات نسبتاً متنوعی در این زمینه دارد. تألیفات حدیثی او از این قرار است.

۱. الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة (رسالة حاضر)

۲. تذكرة العلماء در اصول حدیث که مؤلف در سال ۸۰۶ق، از تألیف آن فراغت حاصل کرده است.

۳. الحصن الحصین من کلام سید المرسلین، که تألیف آن را در ۲۲ ذی حجة ۷۹۱ق، به پایان رسانیده است. الحصن الحصین، چاپهای متعددی دارد و به زبانهای دیگر، از جمله اردو نیز ترجمه شده است و دانشمندان چندی بر آن شرح نوشته اند و مورد توجه بزرگان علوم حدیث، قرار گرفته است.

۴. مفتاح الحصن الحصین که شرحی است که مؤلف بر کتاب «الحصن الحصین» خود، نگاشته است.

۵. عده الحصن الحصين که تلخیصی است از کتاب «الحصن الحصين».

۶. مقدمة في الحديث که این کتاب را یکی از فرزندان ابن جزری به نام احمد، شرح کرده است.

۷. عقد اللثالی في الأحادیث السلسله بالعوالي.

۸. المسند الأحمدي في رجال مسند أحمد.

۹. المصعد الأحمدي في ختم مسند الإمام أحمد (شاید این دو تألیف اخیر، یکی باشد).

۱۰. الهدایة في علم الدرایة یا الهدایة إلى معالم الروایة.

آگاهی یافتن به مقام ابن جزری در علوم حدیث، به بررسی مفصل کتب وی و برشماری خصائص او در این علم نیاز دارد و این امر، مجالی بیشتر و تحقیقی در خور می‌طلبد.

ابن جزری و دوستی اهل بیت علیهم السلام

ابن جزری، چند رساله در مناقب و احادیث اهل بیت علیهم السلام تألیف نموده که عبارت‌اند از:

۱. الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة (رسالة حاضر).

۲. أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب که در سال ۱۳۲۴ق، در مکه و پس از آن در سال ۱۴۰۰ق، با تصحیح محمد هادی امینی، توسط کتابخانه امیر المؤمنین در نجف و پس از آن با تهذیب و تعلیق محمد باقر محمودی در سال ۱۴۰۴ق، در بیروت به چاپ رسیده است.

۳. مناقب الأسد الغالب، ممزق الكتابب ومظهر العجائب لیث بن غالب أمير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب که در آن، صد

حدیث مسند را در فضائل علی علیه السلام نقل کرده است. این کتاب در بیروت با تحقیق طارق طنطاوی در ۹۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسیده است.

از این رساله ها، علاقه مندی ابن جزری به خاندان اهل بیت علیهم السلام روشن می شود. برای نمونه، او درباره امام زمان (عج) در کتاب «اسنی المطالب»، چنین آورده است:

عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «المهديّ منّا أهل البيت يصلحه الله في ليلة» ورواه ابن ماجه في سننه ولكن ياسين العجلي ضعيف إلا أنّ أحاديث المهديّ وأنه يأتي في آخر الزمان وأنه من أهل بيت من ذرّيّة فاطمة - رضوان الله عليها - صحّت عندنا وأنّ اسمه إسم النبيّ صلى الله عليه وآله وإسم أبيه إسم أبي النبيّ صلى الله عليه وآله والأصحّ أنّه من ذرّيّة الحسين بن عليّ لنصّ أمير المؤمنين عليّ على ذلك^۱.

ابن جزری همچنین در آخر کتاب دو طریق روایت خود را - که یکی به امیر المؤمنین می رسد و یکی به امام جعفر صادق علیه السلام - نقل می کند و بیان می دارد که با سیزده واسطه از امیر المؤمنین روایت می کند و با ده واسطه از امام جعفر صادق علیه السلام. او در پایان طریق روایت اول می نویسد:

وهذا إسناد لا مزيد على حسنه وعلوّه وثقة رجاله وفضلهم وتقدّمهم في علم القرائة^۲.

و پس از نقل هر دو طریق روایت، محبت خود را به خاندان رسالت، چنین بیان می نماید:

۱. تهذیب اسنی المطالب، محمد باقر المحمودی، بیروت، ۱۴۰۳ق، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۷۱.

فانتهت إلى أمير المؤمنين علي - رضوان الله تعالى عليه - جميع الفضائل من أنواع العلوم وجميع المحاسن وكرم الشرائع من القرآن والحديث والفقه والقضاء والتصوّف والشجاعة والولاية والكرم والزهد والورع وحُسن الخلق والعقل والتقوى وإصابة الرأي فذلك أجمعت القلوب السليمة على محبته والقطر مستقيمة على سلوك طريقته فكان حبه علامة السعادة والإيمان وبغضه محض الشقاء والتفارق والخذلان كما تقدّم في الأحاديث الصحيحة وظهر بالأدلة الصريحة^۱.

شیوه تحقیق

ابن جزری در رساله حاضر، سی و هشت حدیث آن را به سند خود از «الجعفریات» نقل نموده و پس از آن، نظر خود را درباره آن از لحاظ حسن بودن و... بیان نموده و سپس، برای اثبات نظر خود، روایاتی را از مسانید اهل سنت، نقل نموده است. حدیث آخر را ابن جزری به طرق متعدد از ائمه علیهم السلام نقل نموده که با آن مجموعه احادیث رساله به سی و نه عدد می‌رسد. در حالی که مؤلف آنچنان که در مقدمه متذکر شده رساله اش حاوی چهل حدیث بوده است و روشن نیست که در اصل یک حدیث که بوده و یا در نسخه حاضر از قلم کاتب افتاده است.

در مستند سازی احادیث، ابتدا حدیثی که مؤلف از «الجعفریات» نقل نموده، از همان کتاب، مصدریابی شده و اختلاف نسخه رساله با مصدر در پاورقی ضبط گردیده است که در چند مورد، احادیثی را که مؤلف از کتاب مذکور نقل نموده، در «الجعفریات» چاپی - که هم اکنون موجود است - وجود

نداشت، این گونه موارد در پاورقی تذکر داده شده است.
 ابن جزری، بعد از آن، احادیثی را که مؤلف برای اثبات نظر
 خود از کتابهای اهل سنت نقل نموده، از همان مصدر، استخراج
 کرده و در مواردی که مصدر مذکور در متن موجود نبوده، از
 مصادر موثق دیگر، استخراج کرده است.

شیوه تصحیح رساله

تنها نسخه شناخته شده از این رساله، نسخه شماره ۴۶۳۸
 کتابخانه آیه الله مرعشی است که تصحیح نیز از روی آن صورت
 گرفت. این نسخه در جمادی الاولی ۸۴۹ق (شانزده سال بعد از
 فوت مؤلف)، استنساخ شده و با خط نسخ زیبای معرب و با
 دقت در ۳۲ برگ یازده سطری تحریر شده که از نفاست بالایی
 برخوردار است.^۱

نسخه مذکور از آغاز، یک صفحه که حاوی خطبه آغازین کتاب
 بوده، افتادگی دارد که به دلیل انحصار نسخه، دستیابی به آن،
 مقدور نشد.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، سیداحمد حسینی، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

معاينة ٤٤٤ مزمى آياته العظمى

مرعى نجفى - قم

الْأَخْيَارُ وَعَثْرَتُهُ الْأَطْهَارُ وَأَهْلُ بَيْتِ الْأَبْرَارِ وَ
 صَحَابَتُهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَنْصَارِ وَشَرَفَ وَكَدَّمَ
 إِبْرَاهِيمَ فَفَدَّ وَدَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَرْحُفًا عَلَى أُمَّتِي بَعِيْنِ حَيْدٍ شَاكِبٍ فِي زُمْرِ الْعُلَمَاءِ
 وَحُجْرَةِ زُمْرِ الشُّهَدَاءِ وَجَمَعَ النَّاسَ فِي ذَلِكَ
 أَرْبَعِينَ كَثِيرَةً مَشْهُورَةً فِي أَمْجَاعِ مَطْلَقَتِهِ
 مَحْصُورَةً فَأَرَدْتُ جَمْعَ أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِنْ رِوَايَةِ أَهْلِ
 الْبَيْتِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ حَسْبُ مَا لَمْ يَنْعَلِ فِي
 زُمْرِهِمْ وَأَمَّا نَعَالِي مَحَبَّتِهِمْ مِنَ الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا
 أَحَافِظُ أَبُو أَحْمَدُ بِنْتُ عَدِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَفْصَحَ
 مِنْهَا عَلَى هَذَا الْقَدْرِ دَائِمًا حَدِيثٌ مِنْهَا الْأَوَّلُ

هو عيسى العجلي - رقم

مَدَحُكُمْ رَأَيْتُمْ لِي هَذَا وَرَجَعْتُمْ لِي
 وَارْتَبِيسُوا بِيهِ وَمَا لَكُمْ أَيْتَانِي
 قَوْمًا كَيْسَ مَسْلَامٍ بِرِي فِي بَيْتِي
 كَمَا صَبَّحَ وَصَحْوَةً وَرَسَاتِي
 وَوَعَايَا لِعَمِيدٍ كَمَنْ بَوَّأَنِي
 وَعَلَى مَرْيَمَ بِيحْبَابِكُمْ بَوَّأَنِي
 لَوْ أَنَّ مَعِيرَةَ الرَّاغِبِينَ الْمَسْجُورِ
 أَرَا لَمَشَقِّقِ الطَّالِبِينَ هَوَّأَنِي
 وَكَذِبَ فِي بَجَائِدِي الْأَوَّلِ
 سنة ٩٤٠ هـ

بَيْتِي الْمَدْحُ بِقَدْرِي خَيْرًا
 عَرَفْتُمْ أَن لَوْ لَيْسَتْ ذَوَائِي
 بَارِي الْمَدْحِ بِمَدْحِكُمْ سَأَلْتُكَ الْأَلَاءَ
 مَنَعْتُمْ بَيْنَنَا أَلَيْكَ الْعَرَبِيَّةَ وَأَنْعَمْتُمْ لِي فِي مَجْهَمِي وَغَيْرَتِي
 أَلَيْسَ عَرَبِيَّكُمْ فِي مَفْهِمِي وَإِلَيْكُمْ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ
 أَلَيْسَ هَذَا لَكُمْ لِي لِي وَطَبَّحْتُمْ عَيْتِي وَأَلَيْسَ رَأَيْ
 أَمْ أَرَأَيْتُمْ لِي الْفَاءَ الْكَلِيمَ وَرَجَائِي الْكَلِيمَةَ بِحَبَابِي
 حَبَابِكُمْ وَأَعْرَفْتُمْ بِي أَهْلَ بَيْتِ الْكَلْبِ أَهْلَ الْكَلْبِ
 وَبَلَدِي مَشْهُدِي وَمَمْلَكِي وَمُعْتَصِمِي سَائِلِي وَالْقَائِلِي
 كَمَا بَدَّيْتُكُمْ لِي بِمَدْحِي
 أَكْ بَرِّكَ وَكُلِّهِمْ أَكْ

(صفحة آخر نسخة خطى الأربعون الزاهرة)

١... الأخيار، وعترته الأطهار، وأهل بيته الأبرار، وصحابته من المهاجرين والأنصار، وشرف وكرم.

أما بعد فقد ورد عن النبي ﷺ: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا كَتَبَ فِي زُمْرَةِ الْعُلَمَاءِ وَحُشِرَ فِي زُمْرَةِ الشُّهَدَاءِ»^٢ وجمع النَّاسِ في ذلك أربعينات كثيرة مشهورة في أنواع مطلقة ومحصورة، فأردت جمع أربعين حديثاً من رواية أهل البيت الطيبين الطاهرين، حشرنا الله تعالى في زمرة وأماتنا على محبتهم، من الصحيفة التي ساقها الحافظ أبو أحمد بن عدي^٣، اقتصرت منها على هذا القدر

١. قد ضاع من أول النسخة أول الكتاب بقدر صفحة.

٢. قد ورد الحديث في مصادر العامة والخاصة، منها: عوالي اللئالي، ابن أبي جمهور الإحساني، ج ١، ص ٩٥ وورد فيها بعبارة: «من حفظ على أمتي أربعين حديثاً من أمر دينها بعثه الله يوم القيامة في زمرة الفقهاء والعلماء».

٣. المراد من الصحيفة كتاب الجغريات وقد ذكرنا في المقدمة أن ابن جزري روى الجغريات من طريق أبو أحمد بن عدي.

إِنَّمَا مِنْ حَدِيثٍ مِنْهَا إِلَّا وَهُ شَاهِدٌ مِنْ كُتُبِ الْحَدِيثِ الْمُسْنَدَةِ، وَ أَوَّلُ فِي كُتُبِ الْإِسْلَامِ الْمَعْتَمَدَةِ. ذَكَرْتَهَا بِإِسْنَادٍ وَاحِدٍ، مَعْتَمَدًا عَلَى مَا لَهَا مِنَ الْمَتَابِعَاتِ وَالشَّوَاهِدِ، لَيْسَ هَلْ حَفِظَهَا حَيْثُ قَلَّ لَفْظُهَا، وَخْتَمْتَهَا بِحَدِيثٍ جَلِيلٍ مُسَلْسَلٍ مِنْ حَدِيثِهِمْ، صَحَّ عِنْدَنَا مِنْ تَحْدِيثِهِمْ، وَسَمَّيْتُهَا بِالْأَرْبَعِينَ الزَّاهِرَةَ، الْمُنْسُوبَةَ إِلَى الْعَتْرَةِ الطَّاهِرَةِ، وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ.

الحديث الأول

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْحَافِظُ الْكَبِيرُ الزَّاهِدُ الْوَرَعُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُحَبِّبِ الْمَقْدَسِيِّ الصَّالِحِيِّ ؑ فِيمَا شَافَهْنِي بِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ، عَنْ شَيْخِهِ الْإِمَامِ الْعَالِمِ الْكَبِيرِ قَاضِي الْقَضَاةِ تَقِيِّ الدِّينِ سَلِيمَانَ حَمْزَةَ الْمَقْدَسِيِّ الْحَنْبَلِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْحَافِظُ الْكَبِيرُ صَاحِبُ التَّصَانِيفِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَفِيَانَ بْنِ مَنَدَةَ فِي كِتَابِهِ إِلَيَّ مِنْ إصْبَهَانَ. قَالَ: أَخْبَرَنَا الْإِمَامُ الْحَافِظُ الْكَبِيرُ أَبُو مُوسَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمَدِينِيُّ، أَخْبَرَنَا أَبُو زَكَرِيَّا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مَنَدَةَ الْإِصْبَهَانِيِّ، أَخْبَرَنَا عَمِّي أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مَنَدَةَ، أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَفْصِ الْهَرَوِيِّ، أَخْبَرَنَا الْحَافِظُ أَبُو أَحْمَدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَدِيِّ.

حِيلُولَةَ: وَأَخْبَرَنَا أَعْلَى مِنْ هَذَا بَدْرَجَةَ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَنْدَاءِ الشَّيرَازِيِّ ثُمَّ الصَّالِحِيِّ فِي آخِرِينَ مَشَافَهَةٍ، عَنْ الشَّيْخِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْمَقْدَسِيِّ، أَخْبَرَنَا أَبُو حَفْصِ عَمْرِ بْنِ مَعْمَرِ الدَّارَقُزَنِيِّ إِجَازَةً إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَاعًا، أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْبَاقِيِّ، أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الْحَافِظِ، أَخْبَرَنَا الْقَاضِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْإِسْتِرَابَادِيِّ، أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ بْنِ عَدِيِّ الْحَافِظِ، أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ الْكُوفِيِّ نَزِيلِ مِصْرَ، حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب قال: حدثني أبي إسماعيل قال: حدثني أبي موسى قال: حدثني أبي جعفر قال: حدثني أبي محمد قال: حدثني أبي علي قال: حدثني أبي الحسين قال: حدثني أبي علي قال: قال رسول الله ﷺ: «كُلُّ كِتَابٍ لَا يَبْتَدَأُ بِذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ أَقْطَعٌ»^١.

حديث حسن رواه أبو داود من حديث أبي هريرة مرفوعاً وسكت عليه، ولفظه: «كُلُّ كَلَامٍ لَمْ يَبْدَأْ فِيهِ، بِأَلْحَمْدِ لِلَّهِ، فَهُوَ أَجْذَمٌ»^٢. قال: وروي مرسلًا انتهى. والأجذم، الذي لا رأس له وروي أيضاً «فَهُوَ أَقْطَعٌ» و «فَهُوَ أَتْرُ» وروي أيضاً: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَبْدَأُ فِيهِ بِبِسْمِ اللَّهِ».

الحديث الثاني

وبهذا الاسناد إلى أمير المؤمنين ع عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «يَحْمِلُ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُدُولُهُ، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ، وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ»^٣.

هذا حديث حسن صححه الإمام أحمد بن حنبل^٤ فيما نقله عنه الخلال في كتاب «العلل»، ورواه الحافظ أبو بكر البيهقي في كتابه المدخل^٥، والحافظ أبو أحمد بن عدي في مقدمة كتابه «الكامل»، والحافظ عبدالرحمن بن أبي حاتم في

١. الجعفریات: ص ٢١٤ وفيه «كُلُّ كَلَامٍ لَا يَبْدَأُ بِذِكْرِ اللَّهِ...».

٢. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٤٤٣.

٣. الجعفریات، ص ٢٤٥ وفيه: «عدول» بدل «عدوله» و «الغاليين» بدل «الجاهليين» وبالعكس؛ معاني الأخبار باب معني الصراط، ص ٣٥؛ كمال الدين، ص ٢٢١.

٤. لم يوجد في مسند أحمد، وورد في مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١، ص ١٤٠؛ كنز العمال، ج ١٠، ص ١٧٦.

٥. لم يوجد في المدخل للبيهقي ويوجد في السنن الكبرى، له، ج ١٠، ص ٢٠٩ وورد فيه: «يرث هذا العلم من كل خلف عدوله، ينفون عنه تأويل الجاهليين وانتحال المبطلين وتحريف الغاليين».

مقدمة كتابه «الجرح والتعديل». وقد رويناها مرفوعاً من حديث أبي هريرة
وعبدالله بن عمر وعبدالله بن عمرو وأبي أمامة وجابر بن سمرة، بطرق يقوي
بعضها بعضاً.

الحديث الثالث

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «طيبُ النساءِ ما ظهرَ لَوْنُهُ وَخَفِيَ رِيحُهُ، وَطيبُ
الرِّجَالِ مَا خَفِيَ لَوْنُهُ وَظَهَرَ رِيحُهُ»^١.

هذا حديث حسن رواه أبو داود^٢ والترمذي^٣ والنسائي^٤ من حديث أبي
هريرة، وقال الترمذي حديث حسن.

الحديث الرابع

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا تَعَوَّلَتِ الْغِيْلَانُ فَأَذَّنُوا بِأَذَانِ الصَّلَاةِ»^٥.

حديث حسن صحيح رواه البزار من حديث سعد بن أبي وقاص ولفظه:
«أَمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا تَعَوَّلَتِ الْغِيْلَانُ أَنْ تُنَادِيَ بِالصَّلَاةِ»^٦، ورواه ابن أبي شيبة في

١. الجعفریات، ص ٧١؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٤.

٢. سنن أبي داود، ج ١، ص ٤٨٣، وفيه: «ألا وإن طيب الرجال ما ظهر ريحه ولم يظهر لونه، ألا إن طيب
النساء ما ظهر لونه ولم يظهر ريحه».

٣. سنن ترمذي، ج ١، ص ١٩٥، ح ٢٩٣٨ وأيضاً ورد في ح ٢٩٤٠ مع اختلاف وهو: «إن خير طيب
الرجال... وخير طيب النساء».

٤. سنن نسائي، ج ٨، ص ١٥١، وفيه «طيب الرجال» بدل «طيب النساء» و«طيب النساء» بدل «طيب
الرجال».

٥. الجعفریات، ص ٤٢ وفيه «إذا تعولت بكم...»: المحاسن، ص ٤٨ وفيه «إذا تعولت لكم...».

٦. البحر الزخار (مسند البزار)، بزاز، ج ٤، ص ٧٨، ح ١٢٤٧ وفيه: «... إذا تعولت لنا الغول أو إذا رأينا
الغول ننادي بالأذان».

مصنّفه من حديث جابر^١، وله شاهد رواه مسلم من حديث أبي هريرة: «إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا تُودِيَ بِالصَّلَاةِ وَلى وَلهُ حُصَاصٌ»^٢.

الحديث الخامس

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَشَارَ إِلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِسِلَاحِهِ لَعَنَتْهُ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى يَشِيمَهُ عَنْهُ»^٣.

حديث حسن أخرجه الترمذي من حديث أبي هريرة ولفظه: «مَنْ أَشَارَ إِلَى أَخِيهِ بِحَدِيدَةٍ لَعَنَتْهُ الْمَلَائِكَةُ»^٤ وقال: حديث حسن غريب.

الحديث السادس

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرْفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^٥.

حديث صالح رواه الطبراني من طريق سكينه بنت الحسين بن علي رضي الله عنهم، عن أبيها يرفعه، ولفظه: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرْفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالشُّهَدَاءُ قَادَتُهُمْ وَالْأَنْبِيَاءُ سَادَتُهُمْ»^٦. ورويناه أيضاً من حديث أبي سعيد الخدري. وفي الباب عن أنس وأبي هريرة وسئل ابن عباس عن معنى «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرْفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ» فقال: معناه رؤساء أهل الجنة.

١. المصنّف، ابن أبي شيبة، ج ٧، ص ١٢٠، كتاب ٢٥، باب ١١٣، ح ١ وفيه: «إذا تغولت لكم الغيلان فنادوا بالأذان».

٢. صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦.

٣. الجعفریات، ص ٨٣، وفيه «ينحيه» بدل «يشيمه».

٤. سنن الترمذي، ج ٣، ص ٣١٤ وفيه لفظه «على» بدل «إلى»؛ صحيح مسلم ج ٨، ص ٣٤ مع اختلاف يسير.

٥. الجعفریات، ص ٧٦؛ النوادر، راوندي، ص ١٣٧.

٦. لم يوجد في المعجم الكبير للطبراني.

الحديث السابع

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكْثُرَ خَيْرٌ بَيْتِهِ فَلْيَتَوَضَّأْ عِنْدَ حُضُورِ الطَّعَامِ»^١.

حديث غريب من هذا الوجه. ولهذا الحديث شاهد من حديث سلمان الفارسي ولفظه: «قَرَأْتُ فِي التَّوْرَةِ أَنَّ بَرَكَتَةَ الطَّعَامِ الْوُضُوءُ بَعْدَهُ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَخْبَرْتَهُ بِمَا قَرَأْتُ فِي التَّوْرَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَرَكَتَةُ الطَّعَامِ الْوُضُوءُ قَبْلَهُ وَالْوُضُوءُ بَعْدَهُ». رواه أبو داود والترمذي^٢.

الحديث الثامن

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ وُلِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ فَلَمْ يُسَمِّ أَحَدًا بِاسْمِي فَقَدْ جَفَانِي»^٣.

حديث غريب. وقد روي مثله عن ابن عباس، وعبدالمك بن هارون بن عنترة عن أبيه عن جدّه ورويناه من حديث وائلة بن الأسقع ولفظه: «مَنْ وُلِدَ لَهُ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَالِدِ وَلَمْ يُسَمِّ أَحَدَهُمْ مُحَمَّدًا فَقَدْ جَهَلَ»^٤.

الحديث التاسع

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ [منها]، وَلْيُكْفَرْ عَنِ يَمِينِهِ»^٥.

١. الجعفریات، ص ٢٧، وفيه «طعامه» بدل «الطعام»؛ نوادر، راوندي، ص ٤٦؛ الخصال، ص ١٣.

٢. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٢٠٠، ح ٣٧٦١؛ سنن ترمذي، ج ٣، ص ١٨٤، ح ١٩٠٧.

٣. الجعفریات، ص ١٨٣ و ١٨٤ وفيه «بعضهم» بدل «أحدًا»؛ مجموعة وزام، ج ١، ص ٣٢.

٤. مسند أحمد، ج ٤، ص ٢٥٦؛ سنن نسائي، ج ٧، ص ١١.

٥. الجعفریات، ص ١٦٧ والإضافة من المصدر.

حديث صحيح متفق على صحته رواه البخاري ومسلم من حديث أبي هريرة يرفعه، ولفظه: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَى خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَكْفُرْ عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ لِيَفْعَلِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^١.

الحديث العاشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَبَيْتَ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتَهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَ رَأْسِهِ»^٢.

حديث صحيح رواه البخاري ومسلم وأصحاب السنن من حديث ابن عمر مرفوعاً، ولفظه «مَا حَقَّ إِمْرِي مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ بَيْتَ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»^٣.

الحديث الحادي عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَا رَفَعَ النَّاسُ أَبْصَارَهُمْ إِلَى شَيْءٍ إِلَّا وَضَعَهُ اللَّهُ [تعالى]»^٤.

حديث حسن صحيح له شاهد صحيح من حديث انس بن مالك، ولفظه «إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ لَا يَرْتَفِعُ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ»^٥. رواه أبو داود وسكت عليه^٦

١. صحيح البخاري، ج ٧، ص ٢١٦ وجد بهذه الألفاظ: «لا أحلف على يمين فرأيت غيرها خيراً منها إلا أتيت الذي هو خير وكفرت عن يميني» و (في حديث آخر) ... وإذا حلفت على يمين فرأيت غيرها خيراً منها فكفر عن يمينك وانت الذي هو خير .

٢. الجعفریات، ص ١٩٩ وفيه: «ليس ينبغي للمسلم».

٣. صحيح البخاري، ج ٣، ص ١٨٦؛ صحيح المسلم، ج ٣، ص ١٨٦؛ سنن النسائي، ج ٦، ص ٢٣٩.

٤. الجعفریات، ص ١٤٧ والإضافة من الجعفریات؛ النوادر للرواندي، ص ١٧.

٥. سنن النسائي، ج ٦، ص ٢٢٧.

٦. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٤٣٧ ح ٤٨٠٣.

ورواه البخاري وغيره، ولفظه «حَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ»^١.

الحديث الثاني عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذْرَوْوا الحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ»^٢.

حديث حسن رواه ابن عدي بهذا اللفظ فيما جمعه من حديث أهل مصر من حديث ابن عباس^٣. ورواه الترمذي بمعناه من حديث عائشة مرفوعاً، ولفظه: «إِذْرَوْوا الحُدُودَ عَنِ المُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ، فَإِنَّ الإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي العَفْوِ خَيْرٌ مِّنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي العُقُوبَةِ»^٤ وصححه الحاكم وضعف الترمذي رفعه.

الحديث الثالث عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «أَكْبَرُ الكِبَائِرِ أَرْبَعٌ: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَالْقَنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ، وَالأَمْنُ مِنَ مَكْرِ اللَّهِ»^٥.

حديث حسن رواه الطبراني من حديث عبدالله بن مسعود بإسناد صحيح، ولفظه «الكِبَائِرُ الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَالأَمْنُ مِنَ مَكْرِ اللَّهِ، وَالْقَنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ»^٦. وفي رواية «أَكْبَرُ الكِبَائِرِ الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ» فذكر مثله^٧. ورواه البرزالي

١. صحيح البخاري، ج ٣، ص ٢٢٠ بعبارة «يرتفع شيء» ج ٧، ص ١٩٠ بعبارة «إن حقاً...».

٢. لم يوجد في الجعفریات.

٣. لم يوجد في كتاب «الكامل في الضعفاء» لابن عدي.

٤. سنن الترمذي، ج ٢، ص ٤٣٨ و ٤٣٩، ح ١٤٤٧.

٥. لم يوجد في الجعفریات، النوادر للراوندي، ص ١٦.

٦. المعجم الكبير للطبراني، ج ٩، ص ١٥٦، ح ٨٧٨٣، لفظه هكذا: الكِبَائِرُ الشُّرْكُ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ والقنوط من رحمة الله والأمن من مكر الله.

٧. المعجم الكبير للطبراني، ج ٩، ص ١٥٦، ح ٨٧٨٤.

مسنده من حديث ابن عباس ولفظه: «إِنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْكِبَائِرُ؟ قَالَ: «الشُّرْكَ بِاللَّهِ، وَالْإِيَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ، وَالْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^١ واسناده جيد.

الحديث الرابع عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَتْرُكُ عَائَتَهُ فَوْقَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»^٢.

حديث غريب بهذا اللفظ، وله شاهد في صحيح مسلم وغيره من حديث أنس «وَقَتَّ لَنَا فِي قَصِّ الشَّارِبِ وَتَقْلِيمِ الْأَطْفَارِ وَتَنْفِ^٣ الْإِبْطِ وَحَلْقِ الْعَانَةِ»^٤. وفي رواية أبي داود والترمذي والنسائي وأحمد عن أنس: «وَقَتَّ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَصِّ الشَّارِبِ وَتَقْلِيمِ الْأَطْفَارِ وَتَنْفِ^٥ الْإِبْطِ وَحَلْقِ الْعَانَةِ، أَنْ لَا نَتْرُكَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^٦.

الحديث الخامس عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنْ مَجْلِسِهِ فَلْيُودِعْهُمْ بِالسَّلَامِ»^٧
حديث حسن وله شاهد عن أبي هريرة يرفعه: «إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى مَجْلِسٍ

١. لم يوجد في المسند البزاز.

٢. الجعفریات، ص ٥٣؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ١٢٤.

٣. في النسخة هكذا ولكن «تنف» صحيح ظاهراً.

٤. صحيح المسلم، ج ١، ص ١٥٣.

٥. في النسخة هكذا ولكن «تنف» صحيح ظاهراً.

٦. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٢٨٩، ح ٤٢٠٠ وفيه: «وَقَتَّ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَلْقَ الْعَانَةِ وَتَقْلِيمَ الْأَطْفَارِ وَقَصَّ

الشَّارِبِ وَتَنْفِ الْإِبْطِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا مَرَّةً»: سنن الترمذي ج ٤، ص ١٨٥، ح ٢٩٠٨؛ سنن النسائي، ج ١، ص

١٦؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ١٢٢ مع اختلاف يسير.

٧. الجعفریات، ص ٢٢٩.

فليسلم فإن بدا له أن يجلس فليجلس ثم إذا قام فليسلم، فليست الأولى بأحق من الآخرة» رواه أبو داود والترمذي والنسائي وقال الترمذي حديث حسن^١.

الحديث السادس عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ»^٢.

حديث لا بأس به رواه الترمذي من حديث أبي سعيد الخدري مرفوعاً، ولفظه «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^٣. وقال: لا نعرفه إلا من هذا الوجه انتهى. ورواه ابن جرير في تفسيره من حديث ابن عمر يرفعه، ولفظه: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^٤. ورواه أيضاً من حديث ثوبان مرفوعاً «إِخْذَرُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ وَبِتَوْفِيقِهِ»^٥ وذلك شواهد لهذا الحديث ترقيه إلى درجة الحسن.

الحديث السابع عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «الْمُؤْمِنُ مِرْآةٌ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، يَنْصَحُهُ إِذَا غَابَ عَنْهُ، وَيَمِيطُ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ إِذَا شَهِدَ، وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ»^٦.

حديث حسن رواه أبو داود من حديث أبي هريرة يرفعه «الْمُؤْمِنُ مِرْآةٌ

١. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٥٢٠، ح ٥٢٠٨ وفيه: «إذا انتهى أحدكم إلى المجلس فليسلم فإذا أراد أن يقوم فليسلم...»؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ١٦٤، ح ٢٨٤٩؛ ولم يوجد في سنن النسائي.

٢. لم يوجد في الجعفریات.

٣. سنن الترمذي، ج ٤، ص ٣٦٠؛ مجمع الزوائد: نورالدين هيتمي، ج ١٠، ص ٢٦٨؛ كنز العمال، متقى هندی، ج ١١، ص ٨٨؛ تفسير عياشي، ج ٢، ص ٢٤٧.

٤. تفسير الطبري، ج ٨، الجزء ١٤، ص ٤٦.

٥. تفسير الطبري، ج ٨، الجزء ١٤، ص ٤٧، وفيه: «ينطق بتوفيق الله» بدل «بتوفيقه».

٦. الجعفریات، ص ١٩٧؛ النوادر للراوندي، ص ٨.

المؤمنين، وَالْمُؤْمِنِينَ أَخُو الْمُؤْمِنِينَ، يَكْفَى عَنْهُ ضَبْعَتَهُ وَيَحُوطُهُ مِنْ وَرَائِهِ»^١ ورواه الترمذي أيضاً ولفظه «إِنَّ أَحَدَكُمْ مِرَاةُ أَخِيهِ، فَإِنْ رَأَى بِهِ أَدَى فَلْيَمِطْهُ»^٢.

الحديث الثامن عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَغْنِيهِ»^٣.
حديث حسن رواه الترمذي والامام أحمد في مسنده^٤ وغيره من حديث أبي هريرة مرفوعاً.

الحديث التاسع عشر

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمَهُ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ أَصْلَحَ لِذَاتِ الْبَيْنِ»^٥.

حديث حسن رواه أبو داود والترمذي من حديث المقدام بن معديكرب ولفظ أبي داود «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُخْبِرْهُ أَنَّهُ يُحِبُّهُ»^٦ ولفظ الترمذي «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمَهُ إِيَّاهُ»^٧.

وروى أبو داود والنسائي وابن حبان في صحيحه عن أنس قال: كنت جالساً عند رسول الله ﷺ إذ مرَّ رجل، فقال رجل من القوم يا نبي الله، والله إنِّي لأُحِبُّ هذا الرَّجُلَ قال: «هَلْ أَعْلَمْتَهُ ذَلِكَ؟» قال: لا. قال: «قُمْ فَأَعْلِمْهُ» فقام إليه فقال يا هذا

١. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٤٦٠.

٢. سنن الترمذي، ج ٣، ص ٢١٨ وفيه «فليطمه عنه».

٣. لم يوجد في الجعفریات.

٤. مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٢٠١؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٣١٦.

٥. الجعفریات، ص ١٩٥، وفيه: «بأن أحب...»: النوادر للراوندي، ص ١٢ وليس فيه لفظه «ذلك».

٦. سنن أبي داود، ج ٢، ص ٥٠٣ وفيه: «الرجل» بدل «أحدكم».

٧. سنن الترمذي، ج ٤، ص ٢٥.

والله إِنِّي لِأَحِبُّكَ . قال : أَحَبُّكَ الَّذِي أَحْبَبْتَنِي لَهُ»^١ .

الحديث العشرون

وبه قال : قال رسول الله ﷺ : «لَا يَحْتَكِرُ إِلَّا خَاطِيٌّ»^٢ .

حديث صحيح رواه مسلم وأبو داود والترمذي وابن ماجه من حديث مَعْمَر بن عبدالله العدوي بهذا اللفظ ، وفي لفظ مسلم من احتكر فهو خاطي»^٣ .

الحديث الحادي والعشرون

وبه قال : قال رسول الله ﷺ : «أَوَّلُ مَا يَنْحَلُ أَحَدُكُمْ وَوَلَدَهُ الْإِسْمُ الْحَسَنُ ، فَلْيُحْسِنِ أَحَدُكُمْ إِسْمَ وَوَلَدِهِ»^٤ .

حديث غريب ، وله شاهد من حديث أبي الدرداء مرفوعاً ولفظه «تُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَسْمَائِكُمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِكُمْ ، فَأَحْسِنُوا أَسْمَاءَكُمْ»^٥ .

رواه أبو داود في سننه وأحمد في مسنده وابن حبان في صحيحه وروى البزار في مسنده من حديث أبي هريرة يرفعه «إِنَّ مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ إِسْمَهُ وَيُحْسِنَ أَدَبَهُ»^٦ .

١ . سنن أبي داود ، ج ٢ ، ص ٥٠٣ ، ح ٥١٢٥ ، مع اختلاف يسير ؛ ولم يوجد في سنن النسائي وصحيح ابن حبان .

٢ . لم يوجد في الجعفریات .

٣ . صحيح مسلم ، ج ٥ ، ص ٥٦ ؛ سنن أبي داود ، ج ٢ ، ص ١٣٤ ، ح ٣٤٤٧ ؛ سنن الترمذي ، ج ٢ ، ص ٣٦٩ ، ح ١٢٨٥ ؛ سنن ابن ماجه ، ج ٢ ، ص ٧٢٨ ، ح ٢١٥٤ .

٤ . الجعفریات ، ص ١٨٩ وفيه : «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَحَلُ ... : النواذر للرواندي ، ص ٦ .

٥ . سنن دارمي ، ج ٢ ، ص ٢٩٤ وفيه : «إِنَّكُمْ تَدْعُونَ ... : السنن الكبرى ، بيهقي ، ج ٩ ، ص ٣٠٦ .

٦ . سنن أبي داود ، ج ٣ ، ص ٤٦٦ ، ح ٤٩٤٨ ؛ مسند أحمد ، ج ٥ ، ص ١٩٤ مع اختلاف يسير ؛ ولم يوجد في صحيح ابن حبان ومسند بزار .

الحديث الثاني والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «يدعوا بهذا الدعاء: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلْبَةِ الدِّينِ، وَمِنْ بَوَارِ الإِثْمِ، وَمِنْ الْجُوعِ فَإِنَّهُ بِئْسَ الصُّجُوعُ»^١.

حديث صحيح الأصل فتعوّذه ﷺ ثابت في غير ما حديث منها حديث عبد الله بن عمرو بن العاص يرفعه «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلْبَةِ الدِّينِ وَغَلْبَةِ العُدُوِّ وَشَمَاتَةِ العُدُوِّ». رواه الحاكم وابن حبان في صحيحيهما^٢.

وتعوّذه عليه الصلّاة والسّلام من بوار الإثم أي الهلاك به فثابت أيضاً معناه في الصحيح من حديث عائشة وغيرها «أنه كان كثيراً ما يقول: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ المَائِمِ وَالمَغْرَمِ» الحديث.

وأما تعوّذه من الجوع فإنه بئس الضجيع، فثابت من حديث ابن مسعود، ورواه الحاكم في المستدرک ورواه أبو داود أيضاً من حديث أبي هريرة^٣.

الحديث الثالث والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَزَوَّجَ المَرْأَةَ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوا إِلَيْهِ [منها]»^٤.

حديث حسن رواه أبو داود والحاكم في المستدرک من حديث جابر مرفوعاً ولفظه «إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمْ المَرْأَةَ، فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا

١. الجعفریات، ص ٢١٩.

٢. مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٥٣١ مع اختلاف؛ صحيح ابن حبان، ج ٣، ص ٣٠٤، ح ١٠٢٩؛ وليس فيه: «من غلبة الدين».

٣. مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٥٣٤؛ سنن أبي داود، ج ١، ص ٣٤٥، ح ١٥٤٧ وفيه: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الجُوعِ فَإِنَّهُ بِئْسَ الضُّجُوعُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الخِيَانَةِ فَإِنَّهَا بِئْسَتِ البَطَانَةُ».

٤. الجعفریات، ص ٩٣؛ والاضافة من المصدر.

فَلْيَفْعَلْ»^١.

الحديث الرابع والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَرْأَةِ فَأَعَجَبْتَهُ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ، فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَ تِلْكَ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ امْرَأَةٌ؟ قَالَ: فَلْيَنْظُرْ إِلَى السَّمَاءِ وَلْيُرَاقِبِ اللَّهَ وَلْيَسْأَلْهُ مِنْ فَضْلِهِ»^٢.

حديث غريب بهذا السياق وقد روى أصله الإمام أحمد في مسنده والدارمي أيضاً من حديث من ابن مسعود يرفعه «أَيُّمَا رَجُلٍ رَأَى امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا»^٣.

الحديث الخامس والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «النِّسَاءُ عَوْرَةٌ، فَأَجْلِسُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ، وَاسْتَعِينُوا عَلَيْهِنَّ بِالْعُرِيِّ»^٤.

حديث غريب بهذا السياق ولكن ورد بمعناه. والذي رواه: «الْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ». وروينا في معجم ابن جُمَيْع «أَعْرُوا النِّسَاءَ يَلْزَمَنَّ الْحِجَالَ»^٥ يعني البيوت، والحجال جمع حجله، وهو بيت كالقبة.

١. سنن أبي داود، ج ١، ص ٤٦٢، ح ٢٠٨٢؛ مستدرک الحاكم، ج ٢، ص ١٦٥؛ وفيه «... إلى بعض ما يدعو».

٢. لم يوجد في الجعفریات.

٣. لم يوجد في مسند أحمد؛ صحيح الدارمي، عبدالله بن بهرام الدارمي، ج ٢، ص ١٤٦.

٤. الجعفریات، ص ٩٤؛ وفيه: «فاحبسوهن» بدل «فاجلسوهن»؛ النوادر للراوندي، ص ٣٦؛ وفيه أيضاً اختلاف يسير.

٥. معجم الشيوخ لابن جميع، الرقم ٥١، ص ١٠٥؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نورالدين هيثمي، ج ٥، ص ١٣٨؛ عوالي اللئالي، ج ٣، ص ٦٢٢؛ وفيه «في حق النساء اعروهن» بدل «أعروا النساء».

الحديث السادس والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ نِسَاءُ قُرَيْشٍ، أَعْطَفَهُ عَلَى زَوْجٍ، وَأَخْنَاهُ عَلَى وَلَدٍ»^١.

حديث صحيح رواه البخاري ومسلم والنسائي من حديث أبي هريرة ولفظه «خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ نِسَاءُ قُرَيْشٍ، أَخْنَاهُ عَلَى وَلَدٍ فِي صِغَرِهِ، وَأَزْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ»^٢. وزاد مسلم: قال أبو هريرة وَلَمْ تَزَكِّبْ مَرِيْمَ بِنْتُ عِمْرَانَ بَعِيْرًا قَطُّ. ورواه البزار في مسنده من حديث طلحة بن عبيدالله يرفعه «خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ نِسَاءُ قُرَيْشٍ، أَخْنَاهُ عَلَى طِفْلِ، وَأَزْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ»^٣.

الحديث السابع والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «اخْتَارُوا لِنُطْفِكُمْ فَإِنَّ الْخَالَ أَحَدُ الضَّجِيعَيْنِ»^٤.
 حديث لا بأس به، ورواه ابن ماجه من حديث عائشة مرفوعاً، ولفظه «تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ فَإِنَّ النِّسَاءَ يَلِدْنَ أَشْبَاهَ إِخْوَانِهِنَّ، فَانكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَانكِحُوا إِلَى الْأَكْفَاءِ»^٥.
 ورواه الحافظ أبو نعيم في الحلية من حديث عمر رضي الله عنه، ولفظه «تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ وَاتَّجِبُوا الْمَنَاحِجَ، وَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الْأَرَكَ، فَإِنَّهُنَّ أَنْجَبٌ» وفي الباب عن أنيس أيضاً.

١. الجعفریات، ص ٩٠ وفيه «اعطف على زوج واحنا على ولد»؛ النوادر للراوندي، ص ٣٥.

٢. صحيح البخاري، ج ٤، ص ١٣٩؛ صحيح المسلم، ج ٧، ص ١٨٢؛ لم يوجد في سنن النسائي.

٣. مسند البزار، ج ٣، ص ١٥٢، ح ٩٣٦.

٤. الجعفریات، ص ٩٠؛ دعائم الإسلام، ج ٢، ص ١٩٤؛ النوادر للراوندي، ص ١٢.

٥. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٣٣، ح ١٩٦٨ بدون جملة: فَإِنَّ النِّسَاءَ يَلِدْنَ أَشْبَاهَ إِخْوَانِهِنَّ.

٦. لم يوجد في حلية الأولياء لأبو نعيم الاصفهاني.

الحديث الثامن والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «تَزَوَّجُوا الْأَنْكَارَ، فَإِنَّهُنَّ أَعْدَبُ أَفْوَاهًا وَأَنْتَقُ أَرْحَامًا، وَأَسْرَعُهُ تَعْلِيمًا وَأَثْبَتُهُ مَوَدَّةٌ»^١.

حديث صالح رواه ابن ماجه والبيهقي وأبو نعيم الإصبهاني من حديث عبدالرحمن بن سالم بن عتبة بن عويم الأنصاري عن أبيه عن جدّه^٢، وساقه الحافظ الحجّة جمال الدين المزني في أطرافه من حديث عتبة بن عويم، ولفظه «عَلَيْكُمْ بِالْأَنْكَارِ، فَإِنَّهُنَّ أَعْدَبُ أَفْوَاهًا، وَأَنْتَقُ أَرْحَامًا، وَأَرْضَى بِالْيَسِيرِ»^٣.

الحديث التاسع والعشرون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ وَلَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُتِمُّ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا»^٤.

حديث حسن روى منه البزار في مسنده والبيهقي في شعب الإيمان من حديث أنس «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»^٥.

والطبراني في معجمه الكبير من حديث ابن مسعود وأبي أمامة^٦.

وأما «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُتِمُّ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا» فرواه الترمذي بمعناه من حديث أبي مسعود عقبه بن عمرو، ولفظه «لَا تَجْزِي صَلَاةَ الرَّجُلِ حَتَّى يَقِيمَ ظَهْرَهُ فِي الرُّكُوعِ

١. الجعفریات، ص ٩١ وفيه «أفتق» و «أسرع» و «أثبت للمودة» بدل «أنتق» و «أسرعه» و «أثبتته مودة».

٢. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٩٨، ح ١٨٦١ مع اختلاف ولم يوجد في شعب الإيمان للبيهقي و حلية الأولياء.

٣. تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، جمال الدين المزني، ج ٧، ص ٢٣٢، ح ٩٧٥٦.

٤. الجعفریات، ص ٦٥.

٥. لم يوجد في المسند البزار؛ شعب الإيمان، بيهقي، ج ٤، ص ٧٨، ح ٤٣٥٤.

٦. المعجم الكبير للطبراني، ج ٨، ص ١٩٥، ح ٧٧٩٨ وليس فيه ذيل الرواية و ج ١٠، ص ٢٢٧، ح ١٠٥٥٣.

وَالسُّجُودِ»^١. وقال حسن صحيح. ورواه أيضاً أبو داود والنسائي وابن ماجه^٢.

الحديث الثالثون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «الدُّنْيَا مَتَاعٌ، وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ»^٣.
 حديث صحيح رواه مسلم والنسائي من حديث عبدالله بن عمرو بن العاص
 يرفعه «الدُّنْيَا مَتَاعٌ، وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ»^٤.

الحديث الحادي والثلاثون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «دُعَاءُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابٌ»^٥، مَنْ
 أَشَارَ إِلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِسَلَاحِهِ لَعَنَتْهُ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى يَشِيْمَهُ عَنْهُ»^٦.
 حديث صحيح، روى منه مسلم وأبو داود من حديث أمّ الدرداء الكبرى
 مرفوعاً، ولفظه «دَعْوَةُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابَةٌ، عِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكٌ
 مُؤَكَّلٌ كُلَّمَا دَعَا لِأَخِيهِ بِخَيْرٍ قَالَ الْمَلَكُ الْمُؤَكَّلُ بِهِ آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلِ»^٧.
 وروى باقى البخاري من حديث أبي هريرة: «مَنْ أَشَارَ إِلَى أَخِيهِ بِحَدِيدَةٍ فَإِنَّ
 الْمَلَائِكَةَ تَلَعَنَتْهُ وَإِنْ كَانَ أَحَاهُ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ»^٨.

١. سنن الترمذي، ج ١، ص ١٦٥ مع اختلاف يسير.

٢. سنن أبي داود، ج ١، ص ١٩٦، ح ٨٥٥؛ ولم يوجد في سنن النسائي وسنن ابن ماجه.

٣. الجعفریات، ص ٩١ وفيه «بِنَمَا الدُّنْيَا...»: النوادر للراوندي، ص ٣٥؛ دعائم الإسلام، ج ٢، ص ١٩٥.

٤. صحيح المسلم، ج ٤، ص ١٧٨؛ سنن النسائي، ج ٦، ص ٩٦.

٥. الجعفریات، ص ١٩٥.

٦. الجعفریات، ص ٨٣، وفيه: «ينجيه» بدل «يشيمه»، وقد مر ذيل الحديث في الحديث الخامس.

٧. صحيح المسلم، ج ٨، ص ٣٤ و٨٦.

٨. لم يوجد في الصحيح البخاري؛ ويوجد في مسند أحمد، ج ٥، ص ١٩٥؛ وج ٦ ص ٤٥٢ و سنن ابن

ماجه، ج ٢، ص ٩٦٧، ح ٢٨٩٥.

الحديث الثاني والثلاثون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْنَهُنَّ قَلْبُ مُؤْمِنٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لَوْلَاةِ الْأَمْرِ فِي الْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَأَنْ يَغْمَ بِدَعْوَتِهِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ تُحِيطُ مِنْ وَرَائِهِمْ»^١.

حديث حسن صحيح رواه الترمذي من رواية زيد بن ثابت مرفوعاً، ولفظه «نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَحَفِظَهَا وَوَعَاهَا كَمَا سَمِعَهَا، فَرُبَّ حَامِلٍ غَيْرِ فَقِيهِ، وَرُبَّ [حامل] فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْنَهُنَّ قَلْبُ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِلْمُسْلِمِينَ وَلُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ تُحِيطُ مِنْ وَرَائِهِمْ»^٢.

وقال حديث صحيح ورواه ابن ماجه من حديث جبير بن مطعم وليس فيه «فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ تُحِيطُ مِنْ وَرَائِهِمْ»^٣.

وفي الباب عن أنس بن مالك والنعمان بن بشير وأبي الدرداء وابن مسعود ومعاذ بن جبل. وروى «يغُلُّ» بفتح الياء وضمها، والفتح على أنه من غل يغل وهو الحقد والضغن، والضم على أنه من الاغلال وهو الخيانة، والله أعلم.

الحديث الثالث والثلاثون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «أَلَا أُذَلِّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُخَصِّنُكُمْ اللَّهُ بِهِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، وَيَدِرُّ أَرْزَاقَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ»^٤.

حديث غريب بهذا السياق، وله شواهد صحيحة منها حديث الحارث

١. الجعفریات، ص ٢٢٣.

٢. لم يوجد في سنن الترمذي؛ مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٨٧.

٣. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٨٤، ح ٢٣٠.

٤. الجعفریات، ص ٢٢٢ وليس فيه لفظ «به».

الأشعري أن النبي ﷺ قال: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ، أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَيَأْمُرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهَا - وَذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ -: وَأَمَرَكُمْ أَنْ تَذْكُرُوا اللَّهَ، فَإِنْ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ خَرَجَ الْعَدُوُّ فِي أَثَرِهِ سِرَاعاً حَتَّى إِذَا أَتَى إِلَى حِصْنٍ حَصِينٍ فَأَحْرَزَ نَفْسَهُ مِنْهُمْ، كَذَلِكَ الْعَبْدُ لَا يَحْرُزُ نَفْسَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ»^١ رواه الترمذي وقال حسن صحيح غريب والحاكم وابن حبان في صحيحيهما. وحديث حذيفة يرفعه «لَا تَعْجِزُوا فِي الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَنْ يَهْلِكَ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ»^٢.
رواه ابن حبان والحاكم في صحيحيهما. وحديث أبي هريرة يرفعه «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعِمَادُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» رواه الحاكم في صحيحه^٣.

الحديث الرابع والثلاثون

وبه قال: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ عَنِ نِكَاحِ الْمُتَعَةِ»^٤.

حديث تحريم نكاح المتعة متفق على صحته من حديث أمير المؤمنين علي عليه السلام، ولفظه «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ مُتَعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحَمْرِ الْإِنْسِيَّةِ» رواه البخاري ومسلم والترمذي والنسائي وابن ماجه وأحمد^٥. وقوله

١. سنن الترمذي، ج ٤، ص ٢٢٦ وفيه: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ أَعْمَلَ بِهِنَّ وَأَمَرَكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِهِنَّ...»: الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان، ج ١٤، ص ١٢٤، ح ٦٢٣٣، وفيه أيضاً «بهن» بدل «بها» واختلاف يسير في سائر الموارد.
٢. مستدرک الحاكم النيشابوري، ج ١، ص ٤٩٤؛ صحيح ابن حبان، ج ٣، ص ١٥٢ و١٥٣، ح ٨٧١، عن ثابت عن أنس.
٣. مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٤٩٢.
٤. لم يوجد في الجعفریات.
٥. صحيح البخاري، ج ٥، ص ٧٨؛ صحيح المسلم، ج ٤، ص ١٣٤ و١٣٥، ج ٦، ص ٦٣؛ سنن الترمذي، ج ٢، ص ٢٩٥ وفيه «الأملية بدل الأنسية»؛ سنن النسائي، ج ٦، ص ١٢٦، ج ٧، ص ٢٠٣؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٣٠، ح ١٩٦١؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٣، ص ٤٠٤؛ وفيه: «نهی عن متعة النساء يوم الفتح»؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٨٦.

«يوم خيبر» هو الصحيح، وما في الرواية الأولى من كون تحريم المتعة كان في غزوة تبوك خطأ، وعليّ لم يكن مع النبي ﷺ في غزوة تبوك وإنما كان معه في خيبر، وفيه قال ﷺ: «لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لِنَبْتِهِمْ أَتَيْتُمْ يُعْطَاهَا، فَأَصْبَحَ فِدَاعًا عَلَيْنَا»^١.
الحديث متفق على صحته فتحريم المتعة كان في خيبر لا في غزوة تبوك.

الحديث الخامس والثلاثون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ يُحِبُّ الْجُودَ وَمَعَالِيَ الْأُمُورِ، وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»^٢.

حديث روى له شاهداً بمعناه البيهقي في الأسماء والصفات من حديث سهل بن سعد الساعدي ولفظه «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ أَسْمُهُ كَرِيمٌ، يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَيُبْغِضُ سَفْسَافَهَا»^٣. وروى أيضاً عن طلحة بن كريب الخزاعي قال رسول الله ﷺ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَرِيمٌ، يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا» وروى البزار في مسنده من حديث جابر يرفعه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»^٤.

الحديث السادس والثلاثون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «لَا قَطْعَ هُ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرَ»^٥.

١. صحيح المسلم، ج ٧، ص ١٢١ مع اختلاف يسير؛ صحيح البخاري، ج ٥، ص ٧٦، مع تفاوت.
٢. الجعفریات، ص ١٩٦.
٣. الأسماء والصفات، بيهقي، ص ٩٣؛ وفيه: «يكره» بدل «يبغض»؛ مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٤٨؛ السنن الكبرى، بيهقي، ج ١٠، ص ١٩١.
٤. لم يوجد في مسند البزار.
٥. اي لا يقطع يد السارق فيهما.
٦. الجعفریات، ص ١٤٢، وفيه: «... ولا في كثر وهو الجمار».

حديث حسن صحيح رواه أبو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه وابن حبان في صحيحه من حديث رافع بن خديج بهذا اللفظ^١.

الحديث السابع والثلاثون

وبه قال: قال رسول الله ﷺ: «رَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْعِبَاءَةِ الَّتِي غَلَّهَا، وَرَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْمُحَجَّنِ الَّذِي كَانَ يَسْرِقُ الْحَاجَّ بِمِحْجِنِهِ، وَرَأَيْتُ صَاحِبَةَ الْهَرَّةِ تَتَهَسُّهَا مُقْبِلَةً وَمُذْبِرَةً كَأَنَّتْ أَوْثَقْتَهَا ثُمَّ لَمْ تَكُنْ تُطْعِمُهَا، وَلَمْ تُرْسِلْهَا تَأْكُلْ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ. وَدَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا صَاحِبَ الْكَلْبِ الَّذِي أَرْوَاهُ مِنَ الْمَاءِ»^٢.

حديث صحيح جامع لأحاديث صحيحة منها ما رواه البخاري عن ابن عمر قال: «كَانَ عَلَى ثِقَلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُفَالُ لَهُ كِرْكِرَةٌ فَمَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ [هُوَ] فِي النَّارِ. فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ [لِيهِ] فَوَجَدُوا عِبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا»^٣. وحديث أبي هريرة في مدغم في الشملة غلها متفق عليه.

وحديث الهرة رواه البخاري ومسلم من حديث ابن عمر ولفظه قال رسول الله ﷺ: «عَذَّبْتُ امْرَأَةً فِي هِرَّةٍ حَبَسْتَهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلْتُ فِيهَا النَّارَ. قَالَ فَقَالَ اللَّهُ: لَا أَنْتِ أَطْعَمْتَهَا وَلَا سَقَيْتَهَا حِينَ حَبَسْتَهَا، وَلَا أَنْتِ أَرْسَلْتَهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ»^٤ وحديث الكلب رواه البخاري ومسلم من حديث أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال:

١. سنن أبو داود، ج ٢، ص ٣٣٦، ح ٤٣٨٨؛ سنن الترمذي ج ٣، ص ٥، ح ١٤٧٣؛ سنن النسائي، ج ٨، ص ٨٧؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٨٦٥، ح ٢٥٩٣ و ٢٥٩٤؛ صحيح ابن حبان ج ١٠، ص ٣١٦ و ٣١٧، ح ٤٤٦٦.

٢. الجعفریات، ص ١٤٢ مع اختلاف في بعض العبارات، النوادر للراوندي ص ٢٨.

٣. صحيح البخاري ج ٤، ص ٣٧؛ والأصافتان من المصدر.

٤. صحيح البخاري، ج ٣، ص ٧٧ وفيه «حتى ماتت جوعاً»؛ صحيح المسلم ج ٧، ص ٤٣ و ج ٨، ص ٣٥ مع تفاوت.

«بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَنَزَلَ بِئْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ التُّرَى مِنَ الْعَطَشِ، قَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلَ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَنَزَلَ بِئْرًا فَمَلَأَ خُفَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ فِيهِ ثُمَّ رَفَى فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ. قالوا: يا رسول الله، وإن لنا في البهائم أجرًا قال: في كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ»^١.

الحديث الثامن والثلاثون

وبه أن رسول الله ﷺ كان إذا لقي العدوَّ عبًا الرِّجالة وعبًا الخيل ثم يقول: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَضْدِي وَنَاصِرِي وَمَانِعِي، بِكَ أحوُلٌ وَبِكَ أَقَاتِلُ»^٢.

حديث حسن صحيح رواه أبو داود والترمذي والنسائي وابن حبان في صحيحه من حديث أنس بن مالك، ولفظه قال: كان رسول الله ﷺ إذا غزا قال: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَضْدِي وَ [أَنْتَ] نَاصِرِي، بِكَ أحوُلٌ وَبِكَ أَصُولٌ وَبِكَ أَقَاتِلُ»^٣. وهذا لفظ رواية أبي داود.

وهذا آخر ما أردت انتخابه من الصحيفة المذكورة المنسوبة إلى حديث السيد الكبير الورع الصالح الإمام موسى بن السيد الكبير الكامل إسماعيل بن الإمام موسى الكاظم بن الإمام جعفر الصادق بن الإمام محمد الباقر بن الإمام زين العابدين بن الإمام سيد الشهداء الحسين بن الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عن أبائه الطاهرين رضوان الله عليهم أجمعين. وموسى المذكور سيد جليل

١. صحيح البخاري، ج ٣، ص ٧٧ و ج ٧، ص ٧٧؛ صحيح المسلم، ج ٧، ص ٤٤ مع تفاوت.

٢. الجعفريات، ص ٢١٧ والرواية هكذا: «كان إذا لقي العدوَّ عبًا للرِّجال وعبًا الخيل وعبًا الإبل ثم يقول: اللَّهُمَّ أَنْتَ عَضْمِي وَنَاصِرِي وَمَانِعِي اللَّهُمَّ بِكَ أحوُلٌ وَبِكَ أَقَاتِلُ».

٣. سنن أبي داود، ج ١، ص ٥٩٢، ح ٢٦٣٢؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٣١، ح ٣٦٥٤؛ الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان، ج ١١، ص ٧٦ و ٧٧، ح ٤٧٦١ وليس في الأخيرين: «بك احول و بك اصول»، ولم يوجد في سنن النسائي والإضافة من صحيح ابن حبان.

هو وأبوه من كبار سادات المدينة، والمشهور عند أهل النسب من نسله جعفر بن موسى بن إسماعيل بن موسى الكاظم، ويقال له ابن أم كلثوم الحسينية وله عقب من السادات نزلوا الشام ومصر ويعرفون قديماً ببني الكلثمية من أجل ذلك.

والرأوى عنه أبو الحسن محمد بن محمد بن الأشعث الكوفي، نزل مصر وحدث بها، وروى عنه الحافظ أبو أحمد بن عدي وغيره وأتهم بهذه الصحيفة، وقد تقدم أن اعتمادنا في هذه الأحاديث على من خرّجها من الأئمة المذكورين، والله أعلم.

الحديث التاسع والثلاثون

أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرني الشيخ الصالح الأصيل العالم نسيم الدين محمد بن الشيخ الإمام المحدث سعيد الدين محمد بن مسعود الكازروني فيما شافهني به بالحرم الشريف، وقال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرني والذي محمد المذكور وقال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا أبو الربيع علي بن عبد الصمد بن أحمد وقال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا أبي عبد الصمد وقال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا أبو محمد يوسف بن عبد الرحمن بن علي بن محمد قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا والذي عبد الرحمن قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن علي الخياط قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا أبو محمد عبدالله بن عطاء الهروي قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا عبد الرحمن بن أبي عبدالله الثقفني قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا أبو عبدالله الحسين بن محمد بن الحسين الدينوري قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثنا أبو القاسم عبدالله بن إبراهيم الجرجاني قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرني أبو الحسن محمد بن علي بن الحسين العلوي قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أحمد بن عبدالله الشيعي قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني الحسن بن علي العسكري.

وأعلى من هذا بدرجتين: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا الشيخ الإمام الحافظ جمال الدين بن يوسف بن محمد السرّمرّي فيما شافهني به غير مرّة بدمشق المحروسة قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا شيخنا محبّ الدين عليّ بن عبد الصمد بن أحمد بن أبي الجيش البغدادي قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد سمعت والذي عبد الصمد يقول: أشهد بالله وأشهد لله لقد سمعت أبا محمّد يوسف بن عبد الرحمن بن عليّ يقول: أشهد بالله وأشهد لله لقد سمعت والذي يقول: أشهد بالله وأشهد لله لقد سمعت أبا الفتح محمّد بن عبد الباقي يقول: أشهد بالله وأشهد لله لقد سمعت أبا الفضل محمّد بن أحمد يقول: أشهد بالله وأشهد لله لقد سمعت أبا نعيم أحمد بن عبد الله يقول.

وأعلى من هذا بثلاث درجات، ومن الأوّل بخمس درجات: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرني الشيخ الصالح المعمر أبو عليّ الحسن بن هلال الصالحي قراءة عليه بالجامع الأمويّ من دمشق المحروسة قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرني الشيخ أبو الحسن عليّ بن أحمد بن عبد الواحد المقدسيّ فيما أذن لي فيه قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرني أبو المكارم أحمد بن محمّد بن محمّد اللبّان فيما كتبه إليّ من إصبهان وقال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرني أبو عليّ الحسن بن أحمد الحدّاد فيما قرئ عليه وأنا أسمع قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد أخبرنا الإمام أبو نعيم أحمد بن عبد الله الحافظ قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدّثني القاضي عليّ بن محمّد القزوينيّ قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدّثني محمّد بن أحمد قضاة قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدّثني القاسم بن العلاء الهمدانيّ قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدّثني الحسن بن عليّ بن محمّد الجواد بن عليّ الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن زين العابدين بن الشهيد سيّد شباب أهل الجنّة الحسين بن أمير المؤمنين عليّ

المرتضى بن أبي طالب قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي علي بن محمد قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي محمد بن علي قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي علي بن محمد قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي جعفر بن محمد قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي جعفر بن محمد قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي محمد بن علي قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي علي بن الحسين قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني أبي الحسين بن علي بن محمد قال: أشهد بالله وأشهد لله لقد حدثني جبرئيل عليه السلام قال: «يا محمد، إنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَتَنٍ»^١.

هذا حديث حسن الإسناد جليل المقدر، من رواية هذه السادة الأخيار، أئمة آل البيت الأبرار، رواه الحافظ أبو نعيم الإصبهاني في كتاب الحلية وقال: هذا حديث صحيح ثابت، روته العترة الطاهرة الطيبة عليهم السلام، ولم نكتبه على هذا الشرط بالله والله إلا من هذا الشيخ، وروى عن النبي صلى الله عليه وآله من غير طريق. انتهى^٢.

قلت ورد من حديث عبدالله بن عباس وعبدالله بن عمرو بن العاص وجابر بن عبدالله:

فحديث ابن عباس رواه الإمام أحمد، عن أسود بن عامر، عن الحسن بن صالح، عن محمد بن المنكدر قال: حدثت عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مُدْمِنُ الْخَمْرِ إِنْ مَاتَ لَقِيَ اللَّهَ كَعَابِدٍ وَتَنٍ»^٣ وراه البزار أيضاً من طريق سعيد بن

١. كنز العمال، ج ٥، ص ٣٥٤.

٢. كنز العمال، ج ٥، ص ٣٤٥: الأماشي للشيخ الصدوق، ص ٦٦٥.

٣. مسند أحمد بن حنبل ج ١، ص ٢٧٢.

جبير عنه ولفظه: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ مُدْمِنٌ الْخَمْرِ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ كَعَابِدِ وَثْنٍ»^١.

وحديث ابن عمرو رواه الحاكم عن أحمد بن الخضر الشافعي حدثنا محمد بن شاذان حدثنا محمد بن سهل التميمي حدثنا المؤمل بن إسماعيل حدثنا الثوري، عن يحيى بن سعيد، عن محمد بن المنكدر، عن عبد الله بن عمرو مثله. ورواه البزار أيضاً من طريق مجاهد: «شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ وَثْنٍ» ثم قال: «وَمُدْمِنُ الْخَمْرِ عِنْدَنَا مَنْ يَسْتَجِلُّهُ وَلَوْ لَمْ يَشْرَبْهُ فِي طُولِ عُمْرِهِ وَلَا بِشَفَةِ وَاحِدَةٍ»^٢.

قلت: ولا يخفى ما في هذا القول، بل الصحيح أن مدمن الخمر هو الذي يتخذها ديدنه، فلا يصحوا منها ليلاً ولا نهاراً ويستغل بها عن مصالح دنياه وأخراه، فيكون مثله كمثل من اتخذ الهه هواه. وقد جرت عادة الله تعالى في خلقه أنه من كان كذلك لا يفلح، ومن سلك هذه الطريق لا ينجح.

قال في النهاية: «هو الذي يعاقر شربها ويلازمه ولا ينفك عنه».

قال: «وهذا تغليظ في أمرها وتحريمه»^٣. انتهى.

هذا هو الصواب والله فليعلم من عكف عليها، وأقبل بكلية إليها، إن ذلك علامة الخذلان، وكيد من الشيطان، فليسأل الله تعالى التوبة والغفران، وليتمسك بالإجابة إليه فإنه رحيم حنان كريم منان.

وقد وقع بيننا وبين الإمام أبي محمد الحسن بن علي العسكري في هذا

١. لم يوجد في مسند البزار؛ كنز العمال، ج ٥، ص ٣٥٠.

٢. مستدرک الحاكم، ج ٤، ص ١٤٦ والرواية فيه هكذا: «ثلاثة لا يدخلون الجنة: مدمن الخمر وقاطع الرحم ومصدق بالسحر ومن مات مدمن الخمر سقاه الله من نهر الغوطة قيل: وما النهر الغوطة؟ قال: نهر يخرج من فروج المومسات يؤدي أهل النار ريح فروجهم».

٣. النهاية، ابن أثير، ج ٢، ص ١٦٦، دمن.

الحديث ثمانية رجال ثقات، وهذا إسناد لا يوجد اليوم أعلى ولا أقرب إلى الإمام المذكور منه ولا أصح فيما يروى عنه. وقد توفي الإمام أبو محمد الحسن العسكري سنة ستين ومائتين، وأبوه الإمام أبو الحسن عليّ الملقّب بالهادي توفي سنة أربع وخمسين ومائتين، وأبوه الإمام أبو جعفر محمّد الملقّب بالجواد توفي سنة عشرين ومائتين، وأبوه الإمام أبو الحسن عليّ الملقّب بالرّضا توفي سنة ثلاث ومائتين بطوس عن خمسين سنة، وأبوه الإمام أبو الحسن الملقّب بالكاظم توفي سنة ثلاث وثمانين ومائة ببغداد، وأبوه الإمام أبو عبد الله جعفر الملقّب بالصادق توفي سنة ثمان وأربعين ومائة، وأبوه الإمام أبو جعفر محمّد الملقّب بالباقر توفي سنة أربع عشرة ومائة بالمدينة، وأبوه الإمام أبو محمّد عليّ الملقّب بزین العابدين توفي سنة أربع وتسعين بالمدينة الشّريفة، وأبوه الإمام أبو عبد الله الحسين الشّهيد سيّد شباب أهل الجنّة وريحانة رسول الله ﷺ توفي سنة إحدى وستين يوم عاشورا بكر بلا عن ستّ وخمسين سنة، وأبوه الإمام أبو الحسن عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين توفي سنة أربعين من الهجرة، ضربه الكلب عبد الرّحمن بن ملجم الخارجي في يافوخه بخنجر، ليلة الجمعة السّابع^١ عشر من شهر رمضان بقي يوماً^٢، واستشهد عن ثلاث وستين سنة، ثمّ أخذ ابن ملجم فقتل واحرق قبحة الله ولعنه. فهؤلاء سادتنا في الدّنيا وقادتنا في الآخرة، ونرجو من الله تعالى أن حبّنا إياهم يدخلنا الجنّة، فقد صحّ عن رسول الله ﷺ «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ».

اللّهم إنك تعلم أنّنا نحبهم ونتولّاهم، ونتوسّل بهم إلى نبيك وتوجّه بنبيك إليك، يا محمّد إنّنا نتوجّه بك إلى ربّنا في حاجاتنا كلّها فاقضها كما تحبّ وتختار»

١. كذا، والصواب: التاسع.

٢. كذا، والصواب: ثلاثة أيام.

يا نبي الهدى بقلبي داء
يا نبي الهدى حديثك جاهي
أنت غوثي وآلك الغرّ ذخري
آل طه عزّي بكم في نموّ
آل طه هل تسمحون لصاد
لم أزل أرتجي النّجاة لديكم
حبّكم نافعي وعاصم ديني
وملاذي بحبّكم ومعاذي
كلّ يوم بمدحك لي عيد
مدحكم راحتي وزوّحي وزوّحي
فعليلكم سلام ربّي تترى
وعلى تابيعكم بوداد

عزّ منه إن لم تغثني دوائي
حين أخشى مهالك اللّواء
واعترازي في حبّهم واعتزازي
وإليكم دون الأنام انتمائي
طمحت عينه للمخّة رأني
ورجائي أن لا يخيب رجائي
أهل بيت النّبّي أهل الكساء
واعتصامي ببابكم والتجائي
أكبر يستحقّ كلّ هناء
وارتياحي به وراخّ انتشائي
كلّ صبح وضحوّة ومساء
وعلى من يحبّكم بولاء^١

١. ورد في آخر النسخة: «تمّ اربعين الزّاهرة المنسوبة إلى العترة الطّاهرة وكتب في جمادي الأوّل سنة

أدعية السرّ

سید ضیاءالدین فضل الله راوندی (متوفای حدود ۵۷۲ق)

تحقیق: سعیدرضا علی عسکری

درآمد

مؤلف

علامه بزرگوار سید ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله بن محمد بن ابی الفضل عبیدالله بن الحسن السلیق بن علی بن محمد السلیق بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنی بن الامام ابی محمد الحسن المجتبی السبط بن علی بن ابی طالب علیه السلام، یکی از علمای وارسته قرن ششم هجری است. در مورد ولادت و وفات او اختلاف است؛ اما ولادتش را حدود

۱. این سلسله نسب را راوندی، خود در ابتدای نسخه خطی «الأمالی» سید مرتضی - که در فهرست کتابخانه اسکوریال به رقم ۱۴۵ یاد شده است - نگاشته و تصویر این نسخه خطی در ابتدای «أمالی المرتضی» چاپ ابوالفضل ابراهیم در قاهره آمده است. راوندی در آن اجازه روایت آن کتاب را به حسین بن ابی عبدالله الخومجانی داده است و در پایان، اجازه نسب خود را تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده است.

سال ۴۸۳ ق،^۱ و وفاتش را حدود ۵۷۲ ق،^۲ بر شمرده‌اند و مرقدش در ضلع شمالی مسجد جامع کاشان واقع است. او هم عصر ابو الحسین سعید بن هبة الله، معروف به قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) است که در صحن مقدس حرم حضرت معصومه علیها السلام مدفون است.

از آنجا که راوندی در خاندان علم و فضیلت و فقاہت چشم به جهان گشود، در علوم گوناگون اسلامی، دستی پر و بهره‌ای وافر داشت. او در جوانی محضر علما و استادان بزرگی همچون شیخ طبرسی (صاحب تفسیر مجمع البیان)، شیخ طوسی، عبدالواحد بن اسماعیل رویانی و بسیاری از بزرگان دیگر را درک کرد، به طوری که مشایخ و اساتید او را تا چهل و هفت تن بر شمرده‌اند.

همچنین از محضر پر فیض راوندی شاگردانی همچون شیخ منتجب‌الدین ابن بابویه (صاحب کتاب «الفهرست»، م ۵۸۵ ق)، ابن شهر آشوب مازندرانی (صاحب کتاب «مناقب آل ابي طالب»، م ۵۸۸ ق) و محمد بن حسن جهرودی (پدر خواجه نصیرالدین طوسی) استفاده برده‌اند. تعداد شاگردان او را تا ۲۹ تن، نام برده‌اند.

وی دارای سه فرزند پسر به نامهای سید شمس‌الدین محمد، سید عزالدین علی و سید کمال‌الدین احمد است که هر یک،

۱. لمعة النور و الضياء في ترجمة السيد أبي الرضا، السيد شهاب الدين المرعشي النجفي، ص ۴۵.

۲. ر. ک: نهج البلاغة عبر القرون که در مجلّة تراثنا (سال نهم، ربیع الآخر - رمضان ۱۴۱۴ ق، ص

۱۶۱-۱۸۸) آمده است. در مورد مولد و وفات راوندی ر. ک: میراث حدیث شیعه دفتر دوم، ص ۵۴.

دارای تألیفات چندی هستند .

سخنان بزرگان دربارهٔ راوندی

هر یک از صاحبان قلم و اندیشمندان فرهیخته‌ای که نامی از راوندی ذکر کرده و یا شرح حال او را در کتب رجال و تراجم و سیر آورده‌اند، بر مراتب کمال و علم و فضل و علؤ رتبهٔ او، صحت گذاشته و با مضامینی گویا و عالی، بدان پرداخته‌اند. برای نمونه به چند مورد زیر اشاره می‌شود:

۱. شاگرد او شیخ منتجب‌الدین در کتاب «الفهرست»، چنین آورده است:

السید الإمام ضیاء‌الدین أبو‌الرضا فضل الله بن علي بن عبید الله الحسيني الراوندي، علامة زمانه، جمع مع علؤ النسب، كمال الفضل والحسب، وكان أستاذ أئمة عصره، له تصانيف...^۱

۲. سمعانی در کتاب «الأنساب» خود، در ذیل کلمهٔ «قاسان»، ضمن بیان موقعیت جغرافیایی شهر کاشان و بیان ورود خود به آن شهر می‌آورد:

دخلتها وأقت بها يومين وأهلها من الشيعة وكان بها جماعة من أهل العلم والفضل... وأدركت بها السيد الفاضل أبا الرضا فضل الله بن علي العلوي الحسيني^۲ القاساني وكتبت عنه أحاديث وأقطاعاً من شعره ولما وصلت إلى باب داره قرعت الحلقة وقعدت على الدكة، انتظر خروجه، فنظرت إلى الباب فرأيت مكتوباً فوقه بالحصص: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً»^۳.

۱. الفهرست، ص ۹۶ و ۳۳۴.

۲. صحيح أن «الحسنی» است.

۳. الأنساب، ج ۴، ص ۴۲۶.

۳. عمادالدین، محمد بن صفی‌الدین، معروف به عماد کاتب (م ۵۹۷ق) درباره او چنین می‌گوید:

... الراوندي من أهل كاشان ... الشريف النسب، المنيف الأدب، الكريم السلف، القديم الشرف، العالم العامل، المفضل الفاضل، قبلة القبول، وعقلة العقول، ذو الأبهة والجمال، والبديهة والارتجال، الرائق اللفظ، الرائع الوعظ، متقن علوم الشرع في الأصل والفرع، الحسن الخطّ والحظّ، السعيد الجِدّ، السديد الجِدّ، له تصانيف كثيرة في الفنون والعيون، واعظ قد رُزق قبول الخلق وفاضل أوتي سعة في الرزق...

۴. هم عصر او شيخ عبدالجليل رازی، در کتاب خود «بعض مطالب النواصب في نقض فضائح الروافض» که معروف به «نقض» است و به زبان فارسی به نگارش در آمده، چنین می‌نگارد:

و کاشان، بحمد الله و منّه، منوّر و مشهور بوده است همیشه و بحمد الله هست به زینت اسلام و نور شریعت ... و مدارس بزرگ، چون مدرسه صفویه و مجدیّه و شرقیه و عزیزیه، با زینت و آلت و عدّت و اوقاف ... و مدرّس (/ مدرّسین) چون سید امام ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی الحسنی، عظیم‌النظیر در بلاد عالم به علم و زهد^۱.

۵. بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار (م ۶۳۰ق) در «تاریخ طبرستان» درباره راوندی آورده:

از کبار علما و سادات عراق (عجم) که إدرارات^۲ داشتند، سید عزّ الدین یحیی ... و خواجه امام، ققیه آل محمد، ابوالفضل الراوندی...^۳

۱. النقض، ص ۱۹۸.

۲. حقوق و درآمد ماهیانه.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۱۱۹.

۶. محمد علی السهوری در باب نام بردن از بزرگان پیشین و دانشمندان برجسته ای که آثار دینی ارزشمند را احیا کردند و به نسل پس از خود سپردند، در میان طبقه پنجم از علما، راوندی را این چنین در نظم خود معرفی کرده است:

من فقهاء الأمة المقتدة الفرقة المهديّة الموحدة
السید العلامة الامام ذو الشرفین المقتدی المقدم
شیخ المحققین، شمس الشرف نجم العلی نجل علی الصفی
البدر ذو «ضوء الشهاب» الثاقب کنز المعالی صاحب المناقب
مفخر راوند الشریف السیلقی مجد الکرام ذو المکارم التقی
ضیاء دین الله سامی الجاه أبو الرضا المفضل فضل الله
عزّ الأعلالی علّم الآفاق محیی الهدی فی خامس الطباق^۱

۷. علامه بزرگوار، میرزا حسین نوری نیز راوندی را به عنوان کسی که «أدعية السرّ» به وسیله او انتشار یافته، برمی شمرد و می نویسد:

هو من مشایخ العظام الذي تنتهي كثير من أسانيد الإجازات إليه وهو تلميذ
الشیخ أبي علی، ابن الشیخ الطائفة - قدّس سرّه - ویروي عن جماعة كثيرة
من سدة الدین وحملة الأخبار، وله تصانیف تشهد بفضله وأدبه وجمعه بین
موروث المجد ومکتسبه، ومنه انتشرت الأدعية الجليلة المعروفة بـ«أدعية
السرّ»...^۲

۱. عدّة الخلف في عدّة السلف، جزء اول، فصل نهم، البته گرچه صاحب کتاب، در اشعار خود، به معرفی راوندی پرداخته؛ اما اینکه او را در طبقه پنجم علما یعنی از علمای قرن پنجم بر شمرد، به خطا رفته؛ زیرا او از علمای قرن ششم هجری (حدود ۴۸۳- حدود ۵۷۲ ق) است.

۲. مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری، ج ۱۹، ص ۱۷۴.

همچنین ابن اخوه، سیدعلی خان مدنی در کتاب «الدرجات الریفة»^۱ میرزا محمد باقر موسوی خوانساری در «روضات الجنات»^۲ و حاج شیخ عباس قمی^۳ در «فوائد الرضویة»^۳، به معرّفی راوندی پرداخته‌اند و از مقام علمی و ادبی وی تجلیل نموده‌اند که به ذکر همین مقدار، بسنده می‌کنیم.

آثار و تألیفات

آثار قلمی سید فضل‌الله راوندی را می‌توان از جمله آثار ارزشمندی دانست که در زمینه‌های حدیث، دعا، شعر و ادب، و شرح و ترجمه و تفسیر قرآن، به جای مانده‌است. آنچه به دست ما رسیده، به ترتیب الفبایی بدین شرح است:

۱. أدعية السرّ (رسالة حاضر).
۲. الأربعین فی الأحادیث. سید بن طاووس، آن را «سنّة الأربعین» خوانده‌است.
۳. ترجمة العلوي للطبّ الرضوي.
۴. الحاشية علی أمالي المرتضى.
۵. الحماسة ذات الحواشي.
۶. خبر مولانا قائم^{رحمته}.
۷. دیوان الراوندي.
۸. رمل یبرین.
۹. شرح نهج البلاغة.

۱. الدرجات الریفة، ص ۵۰۶.

۲. روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۵ و ۵۴۵.

۳. فوائد الرضویة، ص ۳۵۴.

۱۰. ضوء الشهاب.
۱۱. قصص الأنبياء.
۱۲. قنوت موالينا الأئمة المعصومين عليهم السلام.
۱۳. الكافي في التفسير.
۱۴. المواثع المجدية.
۱۵. مقارنة الطيبة إلى مقارنة النية.
۱۶. مناجاة مولانا أمير المؤمنين، مشهور به «المناجاة الإلهيات»
(که در دفتر دوّم میراث حدیث شیعه به چاپ رسیده است).
۱۷. الموجز الكافي في علمي العروض والقوافي.
۱۸. نظم العروض للقلب المروض.
۱۹. النوادر.

أدعية السرّ

چنانکه اشاره شد، کتاب شریف «أدعية السرّ» در بردارنده ادعیه گوناگون برای مقاصد مختلفی است و چنانکه در آغاز آن، علی عليه السلام از رسول خدا نقل می کند:

شب معراج که مرا به آسمان بردند، وقتی به آسمان هفتم رسیدم، چشمم به روزنه‌ای در عرش الهی گشوده شد که مانند دیگ می جوشید. همین که اراده بازگشت کردم، مرا نزدیک آن روزنه نشانیدند و ندا کردند که: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید تو در نزد او گرامی ترین آفریدگانی. نزد او علمی است که از همه پیامبران و امت‌های آنان، پنهان داشته و آن را برای تو و امنت روا داشته است... و کسانی که به آن علم عمل کنند، این [ادعیه] را بخوانند که برای تو می گویم. هیچ گناهی که در گذشته کرده باشند و یا گناهی که پس از این کنند، بدانها زیانی نمی رساند و به

جهت این فضیلت و خاصیت، تو را دستور می‌دهم که آن را پنهان داری و کتمان کنی.

و دعاهایی به حضرتش آموختند که همچون سرّی میان خالق یگانه و رسول دُرَدانه بود. سرّی که رسول خدا برای حفظ آن می‌فرماید:

لعنت خدا و فرشتگان او و انبیا و پیامبران خدا و صالحان خلق او بر کسی که افشاگر سرّ رسول خدا باشد و آن را برای ناهلان فاش سازد.^۱
این دعاهای شریف، به قدری والا و بلند مرتبه است که خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید:

به تو دستور می‌دهم که آن را کتمان کنی تا عالمان (و عاملان) به این دعا نگویند که خواندن این دعا ما را از اطاعت و انجام تکالیف الهی، بسنده است.^۲

عنوان دعاهایی که در این «ادعیة السّرّ» گرد آمده، چنین است: دعا برای محو گناهان کبیره و صغیره و پاک شدن از آنها، دعا برای توبه از کفر و رزی و ایمان آوردن به خداوند متعال، دعا برای رفع غم و غصّه و فقر، دعا برای حلّ مشکلات و دفع دشمنان و سارقان و درندگان و اجنّه و شیاطین، دعا برای دفع هول و هراس از حاکمان و سلاطین، دعای استخاره، دعای دفع امراض و قحطی، دعای هنگام مسافرت، دعای طلب خیر، دعا برای رهایی از حسادت و ریا و فجور، دعا برای خواستن حاجتی از خداوند متعال، دعا برای رضا دادن به قضای الهی و

۱. روایتی از رسول اکرم در آغاز «ادعیة السّرّ».

۲. همان جا.

مخالفت با هوای نفس و دوست داشتن طاعت و بندگی خداوند، دعا برای طلب رحمت و برکت و رضوان الهی، دعا برای حفظ و حراست و یاری خواستن از خداوند، دعا برای دفع سحر و جادو؛ همچنین دعا برای قبولی طاعات واجب و مستحب، برای دفع غصّه دین و قرض، دعا برای دفع حیلّه دشمنان، دعا برای سود بردن در تجارت و معامله، دعا برای امنیت یافتن از بلایا و استجابت دعا، دعا برای قبولی نماز و بالا رفتن آن در لوح محفوظ، دعا در کیفیت صلوات بر رسول اکرم و دعا برای دفع نحوست روزها.

اسانید «أدعية السرّ»

اسانید این ادعیه، از عامّه و خاصه وارد شده است و گرچه برخی علمای متأخر در آن اشکال کرده‌اند، لکن بلاغت متون و منانت مضمون این دعاها شاهد عدلی است بر صحّت صدور آن از طرف معصوم علیه السلام. علاوه بر این، ضعف و اشکال در اسانید با شهرت این دعا در بین فریقین منجبر است.

جهت اطلاع خوانندگان گرامی، اسانید این دعا را ذکر می‌کنیم و بحث از آن را به مجالی دیگر وا می‌گذاریم.

شیخ حرّ عاملی در کتاب «الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه»، دو سند برای این دعا می‌آورد:

۱. و روی الشيخ أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي

الطوسي، عن أبيه، عن الشيخ أبي عبدالله حسين بن عبيدالله الفضائري، عن

الشيخ الجليل أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن الشيخ أبي علي

محمد بن همام الاسكافي، عن الحسين بن زكريا البصري، عن صهيب بن عباد

بن صهیب، عن أبيه، عن أبي عبدالله، عن أبيه عن آبان، عن علي بن الحسين.
 ۲. وروى هذا الحديث الشيخ السعيد ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن علي
 الراوندي الحسيني،^۱ قال: قرأت بخط الشيخ الصالح وأخبرني عنه محمد بن
 أحمد بن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسين بن مهرويه الكرمندي، الشيخ
 الخطيب، وجدت بخط أحمد بن إبراهيم بن محمد بن أبان، حدثنا أحمد بن
 محمد بن يونس اليماني، قال: أخبرني محمد بن إبراهيم الأصبحي، قال حدثني
 أبو الخطيب بن سليمان^۲، قال: أخبرني أبو جعفر الباقر عليه السلام قال: كان
 أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنه كان لرسول الله صلى الله عليه وآله سرّ فلما عثر عليه...^۳
 این سند، شباهت بسیاری به سند نسخه خطی «أ» و «ب» دارد.^۴
 سند سوم، طریقی است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به
 محمد بن محمد مهدی مشهدی آورده است:
 ۳. أجزت له أن يروي عني «أدعية السرّ»، تأليف السيد فضل الله بن علي

۱. صحیح آن «الحسنی» است، چنانکه در نسب مؤلف آمد.

۲. نام این شخص به صورتهای مختلف در نسخه‌های گوناگون وارد شده است؛ اما از آنجا که در نسخه «أ»
 بخشی از نام او مخدوش بود (ابوال... بن سلیمان) و سلسله سند این نسخه با نسخه «ب» همخوانی
 بسیاری داشت، این نام از نسخه «ب» اخذ و ثبت شد و این کار، بدین جهت بود که حتی در کتابی مثل
 «فتح الأبواب» سید بن طاووس که با تحقیق خوبی منتشر شده، ذیل نام وی، توضیحی درباره او
 نیامده است. به هر روی، اسامی دیگری که برای این شخص در نسخه‌های دیگر آمده، جهت اطلاع،
 یاد می‌شود:

نسخه «ط»: ابوالخصیب سلیمان بن عمرو بن نوح (ص ۴)؛ ابوالخصیب بن سلیمان (ص ۵).

نسخه «ع»: ابوالخصیب بن سلیمان (ص ۲).

«بحار الأنوار» ابوالخصیب سلیمان بن عمرو بن نوح أصبیحی (ج ۹۵، ص ۳۲۵).

«فتح الأبواب»: ابوالخصیب سلیمان بن عمرو بن نوح أصبیحی (ص ۱۹۴).

۳. همان، ص ۱۳۷.

۴. درباره این نسخه‌ها پس از این خواهیم گفت.

الحسيني بالسند السابق (؟) عن ابن شهر آشوب عنه.^١

همجنين علامة مجلسي - رحمة الله عليه - پس از نقل كامل «أدعية السرّ»، به نقل از «البلد الأمين» كفعمی، در پایان، سه سند برای دعا ذكر می كند كه بدین قرار است:

٤. أقول: وجدت في كتب الإجازات إسناداً لـ «أدعية السرّ» و هو هذا: من خطّ السيّد نظام الدين أحمد الشيرازي الفقير إلى الله الغني المغني أحمد بن الحسن بن إبراهيم الحسيني الحسيني يروي عن عمّه ومخدومه مجد الملة والدين إسماعيل، عن والده ومخدومه شرف الإسلام وعزّ المسلمين إبراهيم، عن شيخ شيوخ المحدثين صدر الحقّ والدين إبراهيم بن محمّد بن المؤيد، عن الشيخ سديد الدين يوسف بن عليّ بن مطهر الحليّ، عن الشيخ الإمام مهذب الدين أبي عبدالله الحسين بن الفرج النيلي، عن الشيخ المفيد أبي علي الحسن بن محمّد الطوسي، عن الشيخ الإمام أبي جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطوسي.
٥. وعن الشيخ الإمام صدرالدين أيضاً عن الإمام بدرالدين محمّد بن أبي الكرام عبدالرزاق بن أبي بكر بن حيدر، عن القاضي فخرالدين محمّد بن خالد الأبهري، عن السيّد الإمام ضياء الدين أبي الرضا فضل الله بن علي الراوندي قال: أخبرنا السيّد الإمام أبوالصمصام ذوالفقار بن محمّد بن معبد الحسيني قال: أخبرنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسي قال: حدّثنا أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله بن إبراهيم الغضائري عن أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبري قال: حدّثني أبو علي محمّد بن همام قال: حدّثني الحسن بن زكريّا البصري قال: حدّثني صهيب بن عباد بن صهيب، عن أبيه عباد، عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد الصادق، عن أبيه عن آبائه، عن مولانا أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال: كان لرسول الله صلى الله عليه وآله سرّ فلما عثر عليه... [إلى آخر «أدعية السرّ»].

۶- أقول: و ذكر السيّد الأجلّ عليّ بن طاووس في كتاب «فتح الأبواب» في الاستخارات عند ذكر دعاء الاستخارة من تلك الأدعية سنداً آخر حيث قال: أخبرنا أبو علي الحسن بن أحمد بن إبراهيم بن شاذان قال: حدّثنا أبو جعفر (أحمد) بن يعقوب بن يوسف الاصفهاني في جمادى الأولى من سنة تسع وأربعين وثلاثمائة قال: حدّثنا أبو جعفر أحمد بن عليّ الاصفهاني صاحب الشاذكوني قال: حدّثنا أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد الشقيّ قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عمر بن يونس اليماني قال: حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن نوح الأصبحي وأبو الحبيب سليمان بن عمرو بن نوح الأصبحي قالوا: حدّثنا محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام عن عليّ بن الحسين - صلوات الله عليهم - قال: قال عليّ عليه السلام إنه كان لرسول الله صلى الله عليه وآله سرّ عشر... إلى آخر ما مرّ من الرواية. ثمّ ذكر الدعاء.

سند دوم، شبیه سند اول شیخ حرّ عاملی است و باتوجه به آن، می توان دریافت که مرحوم سید فضل الله راوندی، طریق دیگری نیز برای نقل «أدعية السرّ» داشته که ظاهراً قابل قبول تر از اسنادی است که در ابتدای نسخه «أ» و «ب» آمده؛ اما چرا در این دو نسخه، چنین اسنادی آورده نمی شود، چیزی است که بر نگارنده، نامعلوم است.

و اما سند سومی که علامه مجلسی آورده نیز سندی است که سید بن طاووس در «فتح الأبواب» آورده است. همچنین سند دیگری میر محمّد باقر داماد رحمته الله در کتاب خود «منتخب الأعمال» ذکر نموده که چنین است:

۷. روایت کرده است از استاد، شیخ سعید سدید، محمّد بن مکی شهید - قدّس الله سرّه - که گفت: خیرداد مراد جدّ من و مولای من، صدر سعید، امام

ضياء الدين حجة الاسلام، سلطان العلماء، ابوالرضا، فضل الله بن على الحسيني كه گفتم: خواندم به خطّ شيخ صالح بن محمد بن احمد بن حسن بن محمد بن يحيى بن مهرويه كرمندى - رحمه الله - كه خبر داد مرا از او، شيخ احمد خطيب ولد او كه يافتم به خطّ احمد بن ابراهيم بن محمد بن ابان كه حديث كرد ما را احمد بن محمد بن عمر بن يونس حنفي يمانى كه گفتم: خبر داد مرا محمد بن ابراهيم اصبحى كه گفتم: حديث كرد مرا ابو الحصب بن سليمان كه گفتم: حديث كرد مرا حضرت امام محمد باقر عليه السلام از حضرت اميرالمؤمنين - صلوات الله وسلامه عليهما.^١

اين سند كه در ابتدائى نسخه «ط» آمده، همانند سندی است كه در ابتدائى نسخه «أ» و «ب» و «دوم الجواهر السنیه» آمده، با اين تفاوت كه در آغاز اين اسناد، نام شيخ محمد بن مكى ذكر شده كه از جدّ خود، ضياء الدين راوندی نقل می كند و نام احمد بن محمد بن عمر بن يونس حنفي يمانى نیز در میان سند، اضافه شده است.

همچنين سندی كه در نسخه «ع» آمده، چنين است:

٨. حدّثني أبو الحسين علي بن محمد البصري، قال: حدّثنا أبو أحمد إسحاق بن محمد المعزي - وقيل: المنصوري -، قال: حدّثني جعفر بن محمد بن مالك البرزاز، قال: حدّثني محمد بن إسماعيل السلمي، قال: حدّثني محمد بن نوح الأصبحي، قال: حدّثنا أبو الحصب وسليمان، قالوا: حدّثنا جعفر بن محمد بن (علي بن الحسين بن) علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه -، قال: قال لي علي بن أبي طالب عليه السلام: كان لرسول الله صلى الله عليه وآله ...^٢

١. نسخه «ط»، ص ١.

٢. نسخه خطّي كتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ١١٨٩٤.

این اسانید، جملگی بیان کننده آن است که این مجموعه دعا در میان عامه و خاصه، از جایگاهی ویژه برخوردار بوده است، به گونه‌ای که شیخ طوسی (از شیخ کفعمی)، سید بن طاووس، شیخ طبرسی، علامه مجلسی، شیخ حرّ عاملی و سید محمد باقر داماد (در منتخب الأعمال) و میرزا محمد استرآبادی شیخ اجازه علامه مجلسی^۱ (در رساله تعقیبات)، تمام یا بخشی از آن را آورده‌اند.

«أدعیه السّرّ» در منابع و مصادر حدیثی

الف) منابعی که «أدعیه السّرّ» را به طور کامل آورده‌اند:

۱. البلد الأمين و الدرع الحصین، نوشته ابراهیم بن شیخ زین الدین علی، معروف به شیخ کفعمی^۲. که تمامی «أدعیه السّرّ» در صفحات ۵۰۴ تا ۵۱۵ و همچنین دعاهاى پانزدهم و بیست و ششم آن در صفحه ۲۳ و ۲۸ و حاشیه آن ذکر شده است.
۲. الجواهر السنّیه فی الأحادیث القدسیه، نوشته شیخ المحدثین، محمد بن حسن بن علی بن حسین حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق)^۳. متن کامل «أدعیه السّرّ» به همراه دو اسناد در صفحات ۱۳۶ تا ۱۵۰ آن، آمده است.
۳. منتخب الأعمال، نوشته سید محمد باقر داماد. این کتاب - بنابر آنچه در ابتدای نسخه «ط» آمده - حاوی تمام «أدعیه السّرّ» است؛ ولی نگارنده تاکنون خود به این کتاب دست نیافته است.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱۰، ص ۱۰۲ و ۱۲۵.

۲. این کتاب در قطع رحلی در ۶۱۹ صفحه، به وسیله انتشارات مکتبه الصدوق منتشر شده است.

۳. این کتاب در سال ۱۴۰۲ ق، توسط نشر یاسین به چاپ رسیده است.

۴. الصحیفة الصادقیة والدعوات الجعفریة، نوشته شیخ احمد بن صالح آل طغان (م ۱۳۱۵ق) ^۱. این کتاب، مجموعه‌ای از ادعیه است و «أدعية السرّ» در صفحات ۹۸۴ تا ۱۰۰۷ آن آمده است.

۵. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علامه مجلسی، «أدعية السرّ» را به طور کامل در جلد ۹۵ «بحار الأنوار»، صفحه ۳۰۶ به نقل از «البلد الأمين» کفعمی، آورده است ^۲؛ همچنین در جلد ۶۳، صفحه ۱۶، جلد ۷۶، صفحه ۲۵۷ و ۲۶۱، جلد ۸۶، صفحه ۴ و ۱۶ و ۱۷ و ۳۹ و ۱۸۵ و ۲۷۹، جلد ۸۷، صفحه ۵۵، جلد ۹۰، صفحه ۱۹ و ۶۱ و جلد ۹۱، صفحه ۲۶۷، دعاهایی را به نقل از کتابهای «جمال الأسبوع»، «فلاح السائل»، «الأمان من أخطار الأسفار والأزمان»، «مصباح المتهجّد»، «البلد الأمين»، «المصباح»، «فتح الأبواب» و «مکارم الأخلاق» آورده که این کتب، غالباً آن دعاها را از «أدعية السرّ»، نقل کرده‌اند.

با اهتمام شایان ذکرى که علامه مجلسی در تدوین «بحار الأنوار» به خرج داده است، می‌توان گفت که انتخاب «أدعية السرّ» به عنوان مصدری از مصادر «بحار الأنوار»، فی نفسه قابل توجه است؛ چنانکه او در مقدمه کتاب خود، کتاب «النوادر» و

۱. این کتاب توسط مؤسسه دار المصطفی (ص) لاحیاء التراث، تحقیق و در سال ۱۴۱۹ق. در قطع وزیری ۱۰۳۳، منتشر شده است.

۲. قابل ذکر است که متن «أدعية السرّ» که در «بحار الأنوار» آمده، با متن این دعا در «البلد الأمين» در برخی موارد، اختلاف لفظی اندکی دارد.

أدعية السرّ» را از تألیفات سیّد جلیل القدر، فضل الله بن علی بن عبیدالله راوندی بر می‌شمرد.^۱ سپس توضیحی در باره کتاب «النوادر» آورده و درباره «أدعية السرّ»، چنین می‌گوید: «وَأَمَّا أدعية السرّ فسُنوردها بتمامها في محلّه»: ^۲ که مراد از محل، کتاب دعای «بحار الأنوار» است که در جلد ۹۵ آمده است.

به هر صورت، توجّه علامه مجلسی به این کتاب و بر شمردن آن در عداد تألیفات سید فضل الله بن علی راوندی، خود، گویای اهمّیت و صحّت این کتاب در نظر اهل فن خواهد بود. علاوه بر اینکه عالمان دیگری نیز از آن نقل دعا کرده و در ضمن کتابهای خویش، درج نموده‌اند.

ب (مصادری که که بخشی از «أدعية السرّ» را آورده‌اند:

۱. مصباح المتهدّج،^۳ تألیف شیخ طوسی (م ۴۶۰ق). در این کتاب در مجموع، شش دعا از «أدعية السرّ» در صفحات ۸۲ و ۲۳۵ تا ۲۳۸ و ۲۴۴ آن، آمده است.

۲. جنّة الأمان الواقیة و جنّة الإیمان الباقیة^۴ (معروف به المصباح)، نوشته شیخ کفعمی. که چند دعا از «أدعية السرّ» را در مواضع گوناگون آورده است که بدین شرح است: در فصل هجدهم، صفحه ۱۹۷، در فصل بیستم، صفحه ۲۲۹، در فصل بیست و یکم، صفحه ۲۳۰، در فصل بیست و سوم، صفحه ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶ و ۲۵۷، در فصل بیست و هفتم، صفحه ۳۰۷.

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸.

۲. همان.

۳. این کتاب در سال ۱۴۱۱ق، توسط مؤسسه فقه الشیعة در بیروت در ۹۱۹ صفحه به چاپ رسیده است.

۴. این کتاب در سال ۱۴۱۴ق، توسط مؤسسه اعلمی به طبع رسیده.

۳۰۹ و ۳۳۰، و در فصل سی و چهارم، صفحه ۵۰۴ (دو دعا) و در فصل سی و پنجم صفحه ۵۱۹-۵۲۰ و در فصل سی و ششم، صفحه ۵۲۶.

۳. فتح الأبواب بين ذوي الألباب وبين ربّ الأرباب في الاستخارات^۱، نوشته سيّد بن طاووس (م ۶۶۴ ق). که در باب استخاره، تنها یکی از دعاهاى «أدعية السرّ» را که مربوط به استخاره است، از صفحه ۱۹۲ تا ۱۹۶ کتاب، آورده است.

۴. الأمان من أخطار الأسفار والأزمان^۲، نوشته سيد بن طاووس. که تنها دو دعا از «أدعية السرّ» را در صفحات ۱۲۴ و ۱۳۷ ذکر کرده است.

۵. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع^۳، نوشته سيد بن طاووس. که در صفحه ۲۴۹ آن، دعای بیست و سوم و در صفحه ۲۵۳، دعای بیستم از «أدعية السرّ» وارد شده است.

۶. فلاح السائل و نجاح المسائل^۴، نوشته سيّد بن طاووس. برخی دعاهاى «أدعية السرّ» در این کتاب آمده است، از جمله، دعای بیستم در صفحه ۱۹۴، دعای پانزدهم در صفحه ۳۲۹ و ۳۹۸، دعای هشتم در صفحه ۳۹۶، دعای بیست و یکم و بیست و هفتم در صفحه ۳۹۷، و دعای بیست و ششم در صفحه ۳۹۸ آن، آمده است.

۱. این کتاب، توسط مؤسسه آل البيت لإحياء التراث در سال ۱۴۰۹ ق، تحقیق و به چاپ رسیده است.

۲. این کتاب، با تحقیق مؤسسه آل البيت لإحياء التراث در سال ۱۴۰۹ ق، منتشر شده.

۳. این کتاب در سال ۱۳۷۱ ش، توسط مؤسسه آفاق و با تحقیق آقای جواد قیومی منتشر شده است.

۴. این کتاب در سال ۱۳۷۷ ش، توسط مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، نشر یافته و

حجّة الاسلام والمسلمين مجیدی، تحقیق و تصحیح آن را بر عهده داشته است.

قابل ذکر است که بجز دعای بیستم، دعا‌های دیگر در چاپهای قبلی «فلاح السائل»، موجود نیست و فقط در چاپ اخیر به چشم می‌خورد؛ زیرا محقق محترم از نسخه‌ای استفاده نموده که بسیاری از افتادگی‌ها و نقائص را نداشته است.

۷. مکارم الأخلاق^۱، نوشته ابونصر حسن بن فضل طبرسی، از علمای قرن ششم هجری. در جلد دوم این کتاب، صفحه ۳۶ (ح ۲۰۷۹)، دعای رفع صلات که یکی از دعا‌های «أدعية السر» است، آورده شده است.

۸. رساله تعقیبات، نوشته میرزا محمد استرآبادی.^۲ این کتاب، بنا بر آنچه در ابتدای نسخه «ط» ذکر شده، تنها چند دعا از «أدعية السر» را در خود جای داده است. نگارنده این سطور، تاکنون به این کتاب، دست نیافته است.

۹. مستدرک الوسائل في مستنبط المسائل^۳، نوشته میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ ق). در جلد هشتم این کتاب، صفحه ۱۳۲ (ح ۹۲۳۵) و در صفحه ۱۴۲ (ح ۹۲۴۸)، هر دو به نقل از «بحار الأنوار» و در صفحه ۲۴۳، (ح ۹۳۵۴) به نقل از «البلد الأمين» و در جلد سیزدهم، صفحه ۲۸۹ (ح ۱۵۳۸)، به نقل از «المصباح»، در مجموع، چهار دعا از دعا‌های «أدعية السر»

۱. این کتاب توسط انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، در دو جلد و در سال

۱۴۱۴ ق، به چاپ رسیده است.

۲. الذریعة، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۱۲۷۷.

۳. این کتاب در سال ۱۴۰۷ ق، توسط مؤسسه آل‌البتیت لإحياء التراث، تحقیق شده و در هیجده جلد نشر

یافته است.

آورده شده است.

نسخه های خطّی «ادعية السرّ»

نسخی که برای تحقیق «ادعية السرّ» از آنها استفاده شده، به شرح ذیل است:

۱. نسخه خطّی شماره ۲۶۴۴ کتابخانه آیه الله مرعشی قم، که با علامت «أ» مشخص شده است.^۱
۲. نسخه خطّی شماره ۴۹۹ همان کتابخانه که با علامت «ب» مشخص شده است.^۲ این دو نسخه مسند و به روایت سید فضل الله راوندی است.
۵. نسخه خطّی شماره ۱۶۰۲ همان کتابخانه که با علامت «ط» مشخص شده است.^۳

این نسخه، احادیث بین ادعیه را که رسول اکرم در آن مخاطب قرار گرفته، به صورت ترجمه آمده است؛ همچنین بخش پایانی هر دعا را که نتیجه خواندن دعا در آن بیان می شود نیز به صورت ترجمه آورده است. در ابتدای این نسخه، اسانید گوناگونی به فارسی برای دعا ذکر شده است.

۶. نسخه خطّی شماره ۳۳۰۱ کتابخانه آستان قدس رضوی که با علامت «أ» مشخص است.^۴ این نسخه، دعا را به صورت مرسل

۱. فهرست نسخه های خطّی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۷، ص ۲۲۱ که با عنوان: «آداب الدعاء» معرفی شده است.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۴.

۴. فهرست کتب خطّی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

نقل کرده است.

۷. نسخه خطی شماره ۱۱۸۹۴ همان کتابخانه که با علامت «ع» مشخص شده است^۱. این نسخه دارای سند بوده که اسناد آن در بخش معرفی اسانید، گفته شد.

شیوه تحقیق و تصحیح:

در تصحیح رساله، نسخه خطی «أ»، اصل قرار گرفته و مواردی که افتادگی و یا نقص داشته، از نسخه‌های دیگر استفاده شده که با علامت پرانتز (هلال) مشخص گردیده و اختلاف آن با سایر نسخه‌ها در پاورقی ذکر شده است.

همچنین با متن «ادعیة السر» که در کتاب «البلد الامین» و «بحار الانوار» نقل شده، مقابله و اختلاف نسخه در پاورقی، نقل شده است.

امید است با ارائه این کتاب که به نظر بزرگانی همچون شیخ حرّ عاملی،^۲ علامه مجلسی (در مقدمه بحار الانوار) و دیگران، از تألیفات سید ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی راوندی است، غبار غربت از چهره مؤلف و مؤلف برداشته شود و جامعه اسلامی را بیشتر از شهد معارف اهل بیت علیهم السلام بهره‌مند گرداند. ان شاء الله.

۱. همان، ج ۱۵، ص ۵۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۱۱۴.

كما يخافه عدو من آياته العظمى
 من عشي نبطي - ١٠٠

ابو بصير الكوفندي
 بن مهران الكوفندي رحمه الله قال

اخبرنا الشيخ الخطيب احمد قال روى عنه

عنه وحدثنا حمد محمد بن ابراهيم بن محمد بن
 عطاء

ابان قال اخبرني احمد بن محمد بن عمرو بن
 ريان

اليماني قال حدثني محمد بن ابراهيم الاصمعي
 صفي

قال حدثني ابو الخطيب بن سليمان قال اخبرني
 محمد بن

ابو جعفر محمد بن علي بن ابي بصير الكوفندي
 بن مهران الكوفندي رحمه الله قال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخبرنا السيد الامام ضياء الدين تاج

الاسلام ابو الرضا فضل الله بن علي بن
 محمد بن

الزاوي نوري نور الله ضريحه قال فرأيت

عنه وحدثنا الشيخ الصالح محمد بن ابراهيم بن محمد بن
 محمد بن

رسالة جليظة في آداب الدعاء والداعي وأوقاتٍ تستجاب فيها الدعاء.
إسناد الأديبة الشريفة القدسية:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين كفاءً لإفضاله وصلاته^١ على
خير خلقه محمد وآله .

أخبرنا السيد الإمام ضياء الدين تاج الإسلام أبو الرضا فضل الله بن علي
الحسني^٢ الراوندي - نور الله ضريحه - قال: قرأت بخط الشيخ الصالح (بن)^٣
محمد بن أحمد بن محمد بن الحسين بن محمد الحسين^٤ بن مهرويه
الكرومندي^٥ قال: وأخبرنا الشيخ الخطيب أحمد، قال^٦: وجدت بخط أحمد
بن محمد^٦ بن إبراهيم بن محمد بن أبان قال^٧: أخبرني محمد بن محمد بن

١. أ: وصولوة، وما أئنتاه من البلد الأمين .

٢. أ: الحسيني وهو تصحيف ومرز توضيحه في المقدمة .

٣. أئنتاه من نسخة ط .

٤. ليس في نسخة ب: بن محمد الحسين و ط: صالح بن محمد بن أحمد بن حسن بن محمد بن يحيى بن
مهرويه .

٥. ب: الكرستدي .

٦. ب: أحمد محمد .

٧. زاد في نسخة ب، ط: أحمد بن محمد بن عمر بن يونس (الحنفي) اليماني .

إبراهيم^١ الأصححي^٢ قال: حَدَّثَنِي أَبُو الْخَطِيبِ^٣ بْنُ سَلِيمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِرٌّ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا قَلِيلٌ^٥ فَلَمَّا عَشَرَ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ - وَأَنَا أَقُولُ - لعنة الله وملائكته وأنبيائه وصالح خلقه على مفشي^٧ سرِّ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^٨ (إلى غير ثقةٍ فَاكْتُمُوا سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)^٩ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحَدْتُكَ إِلَّا مَا سَمِعْتَهُ^{١٠} أَذْنَايَ وَوَعَاةَ قَلْبِي وَنَظْرَهُ^{١١} بَصْرِي إِنْ^{١٢} لَمْ تَكُنْ مِنَ اللَّهِ^{١٣} فَمَنْ رَسُولُهُ؛ يَعْنِي: جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِيَّاكَ يَا عَلِيُّ أَنْ تَضَيِّعَ^{١٤} سِرِّي هَذَا، فَإِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَذِيقَ مِنْ أَضَاعِ^{١٥} سِرِّي هَذَا جِرَائِمَ^{١٦} جَهَنَّمَ. اعْلَمْ^{١٧} أَنَّ كَثِيرًا مِنْ

١. ب: محمد بن إبراهيم.
٢. ب: الأصححي الأصمعي.
٣. قد مرَّ توضيحه في المقدمة.
٤. ب: صلوات الله وسلامه عليه.
٥. ليس في نسخة آ، ب: سر لا يعلمه إلا قليل.
٦. ب: قلما.
٧. آ، ب: لعن الله وملائكته وأنبيائه ورسله وصالحوا خلقه مفشي سرِّ.
٨. زاد في نسخة ب: هذا إلى.
٩. أثبتناه من نسخة آ، ب.
١٠. آ، ب: سمعت.
١١. آ: نظر.
١٢. ب: إذ.
١٣. آ، ب: عز وجل.
١٤. آ: تضيع.
١٥. آ: أذاع.
١٦. آ: حر نار.
١٧. ب: يا علي اعلم.

الناس وَإِنْ قَلَّ تَعْبُدُهُمْ إِذَا عُلِمُوا^١ مَا أَقُولُ لَكَ، كانوا في أَشَدِّ العبادَةِ وأفضلِ الاجتهادِ، ولولا طغاة هذه الأُمَّة لبثت هذا السرّ ولكن^٢ قد علمت أنّ الدين إذا يَضِيعُ وأحببت أن لا ينتهي ذلك إلا إلى ثقة^٣ مأمون^٤؛ إني^٥ لما أسري بي إلى السماء^٦ فانتهيت إلى السماء السابعة فُتِحَ لي بصري^٧ إلى فرجة في العرش تَبفُورُ كَفُورِ القدور^٨. فلما أردت الانصراف أقعدتُ عند تلك الفرجة ثم نوذيت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبِّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: أَنْتَ أَكْرَمُ خَلْقِهِ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ عِلْمٌ قَدْ زَوَاهُ^٩ عَنْ جَمِيعِ الأنبياءِ وَجَمِيعِ أُمَّمِهِمْ غَيْرِكَ وَغَيْرِ أُمَّتِكَ لِمَنْ ارْتَضَيْتَ اللهُ مِنْهُمْ أَنْ يَنْشُرُوهُ (لِمَنْ بعدهم)^{١٠} لِمَنْ ارْتَضَوْا اللهُ^{١١} مِنْهُمْ أَنَّهُ لَا يَضُرُّهُمْ بَعْدَ مَا أَقُولُ لَكَ ذَنْبَ كَانَ قَبْلَهُ وَلَا مَخَافَةَ^{١٢} (ما)^{١٣} يَأْتِي مِنْ بَعْدِهِ وَلِلذَلِكَ أَمْرٌ^{١٤} بِكُتْمَانِهِ لِئَلَّا يَقُولَ الْعَالَمُونَ^{١٥}:

١. آ (خ ل)، ب: عملوا.

٢. آ: ب: ولكني.

٣. ب: الثقة.

٤. ليس في نسخة آ: ب: مأمون.

٥. زاد في نسخة آ: وافقك .

٦. ليس في نسخة آ: ب: إلى السماء.

٧. آ: بصري، وما أثبتناه من نسخة آ.

٨. ب: ينور كنور البدر.

٩. ب: واره.

١٠. أثبتناه من نسخة آ: ب.

١١. ب: ارتضى الله.

١٢. ب: يخافه.

١٣. أثبتناه من نسخة آ: ب.

١٤. آ: أمرتك.

١٥. آ، ب، ط: العالمون.

حسبنا هذا من الطاعة (وهي هذه) ١: ٢

(الدعاء الأول: لمحو الكبائر والتطهير منها)

يَا مُحَمَّدُ قُلْ لِمَنْ عَمِلَ كَبِيرَةً مِنْ أُمَّتِكَ فَأَرَادَ مَحَوَّهَا وَالطَّهْرَةَ^٣ مِنْهَا فَلْيُطَهِّرْ لِي
بَدَنَهُ وَثِيَابَهُ ثُمَّ لِيَخْرُجْ إِلَى بَرِيَّةٍ أَرْضِي فَلْيَسْتَقْبِلْ وَجْهِي^٤؛ يَعْنِي: الْقِبْلَةَ، حَيْثُ لَا يَرَاهُ
أَحَدٌ ثُمَّ لِيَرْفَعْ يَدَيْهِ إِلَى فَإِنَّهُ^٥ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ حَائِلٌ وَلْيَقُلْ^٦: يَا وَاسِعاً^٧ بِحُسْنِ^٨
عَائِدَتِهِ وَيَا مُلْبِساً^٩ فَضَلَ رَحْمَتِهِ وَيَا مَهِيباً لِشِدَّةِ سُلْطَانِهِ وَيَا رَاحِماً بِكُلِّ مَكَانٍ
ضَرِيرِاً أَصَابَهُ الضَّرُّ فَخَرَجَ إِلَيْكَ مُسْتَعِيناً^{١٠} بِكَ أَيُّهَا إِلَيْكَ^{١١} هَائِبُاً لَكَ يَقُولُ: عَمِلْتُ
سَوْءً وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَلَمْغْفِرْتِكَ خَرَجْتُ إِلَيْكَ أَسْتَجِيرُ بِكَ فِي خُرُوجِي مِنَ النَّارِ
وَبِعِزِّ جَلَالِكَ تَجَاوَزْتُ فَتَجَاوِزْ يَا كَرِيمُ^{١٢} وَيَاسْمِكَ الَّذِي تَسَمَّيْتَ^{١٣} بِهِ وَجَعَلْتَهُ فِي
كُلِّ^{١٤} عَظْمَتِكَ وَمَعَ كُلِّ قُدْرَتِكَ وَفِي كُلِّ سُلْطَانِكَ وَصِيرْتَهُ فِي قَبْضَتِكَ وَنَوَّرْتَهُ

١. أثبتناه من نسخة ب.

٢. زاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

٣. أ: الطهارة و ب: التطهر.

٤. أ: وجهتي.

٥. أ: فأني.

٦. زاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

٧. أ: واسعنا.

٨. ب: بأحسن.

٩. ب: ملبسا.

١٠. ب: مستعيناً.

١١. ليس في نسخة أ: أَيُّهَا إِلَيْكَ.

١٢. زاد في نسخة ب: عَنِّي، وليس في نسخة أ: فتجاوز يا كريم.

١٣. ب: تسميت.

١٤. ليس في نسخة أ: كُلِّ.

بِكِتَابِكَ وَالْبَسْتَهُ وَقَارَأَ مِنْكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ^١ أَطْلُبُ إِلَيْكَ^٢ أَنْ تَمْحُو عَنِّي مَا
 أَتَيْتُكَ بِهِ^٣ وَأَنْزِعْ بَدَنِي عَنْ مِثْلِهِ فَإِنِّي بِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ^٤ وَيَسْمِعُكَ الَّذِي فِيهِ
 تَفْصِيلُ^٥ الْأُمُورِ كُلِّهَا مُؤْمِنٌ، هَذَا اعْتِرَافِي^٦ فَلَا تَخْذُلْنِي وَهَبْ لِي عَافِيَةً وَانجِنِي^٧
 مِنَ الذَّنْبِ^٨ الْعَظِيمِ هَلَكْتُ^٩ فَتَلَا فَنِي بِحَقِّ حُقُوقِكَ كُلِّهَا^{١٠} يَا كَرِيمُ^{١١}.
 فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يُرِدْ بِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ^{١٢} غَيْرِي^{١٣} خَلَّصْتُهُ مِنْ كَبِيرَتِهِ تِلْكَ حَتَّى أَغْفِرَهَا
 لَهُ وَأَطْهَرَهُ الْأَبَدَ مِنْهَا (وَذَلِكَ)^{١٤} لِأَنِّي قَدْ عَلَّمْتُكَ أَسْمَاءَ أَجِيبَ بِهَا^{١٥} الدَّاعِي.

(الدعاء الثاني: لمحو الصغائر وتبديل الذنوب إحساناً)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ مِنْ أُمَّتِكَ فِيمَا دُونَ الْكِبَائِرِ حَتَّى يَشْهَرُ^{١٦} بِكَثْرَتِهَا

١. ورد في نسخة أ، ب: «يا الله» مرة واحدة.
٢. زاد في نسخة ب: أن تصلي على محمد وآل محمد و.
٣. أ، ب: فيه.
٤. زاد في نسخة ب: وثقت.
٥. آ: تيسير أو تفسير (خ ل).
٦. زاد في نسخة أ، ب: لك.
٧. ليس في نسخة آ: وانجني.
٨. أ: الذنوب، وما أثبتناه من نسخة أ، ب.
٩. ب: الذي هلكت فيه.
١٠. زاد في نسخة أ: بحق حقوقك كلها على خلقك كلهم.
١١. زاد في نسخة ب: على خلقك كلهم يا كريم.
١٢. أثبتناه من نسخة أ، ب.
١٣. زاد في نسخة ب: أستجبت و.
١٤. أثبتناه من نسخة أ، ب.
١٥. آ: أسماً أجبت به.
١٦. ب: يستهن.

وَيَمُتَّ عَلَى اتِّبَاعِهَا^١ فَلْيَعْتَمِدْ بِي^٢ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ أَوْ قَبْلَ أَفْوَالِ الشَّفَقِ وَلْيَنْصِبْ وَجْهَهُ إِلَيَّ وَلْيَقُلْ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ^٣ فَلَأَنْ بِنُ فُلَانٍ عَبْدُكَ شَدِيدَ حَيَاؤُهُ مِنْكَ لِتَعْرِضِهِ بِرَحْمَتِكَ^٤ لِإِصْرَارِهِ عَلَيَّ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ مِنَ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ، يَا عَظِيمُ إِنَّ عَظِيمَ مَا أَتَيْتَ بِهِ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُكَ قَدْ شَمَّتْ بِي فِيهِ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَأَسْلَمَنِي فِيهِ الْعَدُوُّ وَالْحَبِيبُ وَالْقَلِيْتُ بِيَدِي إِلَيْكَ طَمَعًا لِأَمْرٍ وَاحِدٍ وَطَمَعِي ذَلِكَ فِي رَحْمَتِكَ فَارْحَمْنِي يَا ذَا الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ وَتَلَانِي بِالْمَغْفِرَةِ وَالْعِصْمَةِ مِنَ الذُّنُوبِ إِنِّي إِلَيْكَ مُتَضَرِّعٌ أَسْأَلُكَ (بِاسْمِكَ)^٥ الَّذِي يَزِيلُ أَقْدَامَ حَمَلَةٍ عَرَشِكَ ذِكْرُهُ وَتَرَعُدُ لِسْمَاعِهِ أَرْكَانَ الْعَرْشِ إِلَى أَسْفَلِ التُّخُومِ^٦ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزِّ ذَلِكَ الْاسْمِ الَّذِي مَلَ كُلَّ شَيْءٍ دُونَكَ إِلَّا رَحِمَتِي بِاسْتِجَارَتِي إِلَيْكَ بِاسْمِكَ هَذَا يَا عَظِيمُ أَتَيْتُكَ بِكَذَا وَكَذَا - وَيُسَمِّي الْأَمْرَ الَّذِي أَتَى بِهِ^٧ - فَاغْفِرْ لِي تَبِعْتَهُ وَعَافِنِي مِنَ اتِّبَاعِهِ^٨ بَعْدَ مَقَامِي هَذَا يَا رَحِيمُ. فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ بَدَلْتُ ذُنُوبَهُ إِحْسَانًا وَرَفَعْتُ دُعَاءَهُ مُسْتَجَابًا وَعَلَبْتُ لَهُ هَوَاهُ^٩.

(الدعاء الثالث: للتوبة عن الكفر وإرادة الإيمان)

يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ كَانَ كَافِرًا وَأَرَادَ تَوْبَةَ الْإِيمَانِ^{١٠} فَلْيُطَهِّرْ لِي بَدَنَهُ وَثِيَابَهُ ثُمَّ لِيَسْتَقْبَلْ

١. ب: اطباعها.

٢. أ: فليعتدني.

٣. ورد في نسخة أ، ب: «يارب»، مرة واحدة.

٤. أ، ب: لرحمتك.

٥. أثبتناه من نسخة أ، ب، ط.

٦. ب: تخوم الأرضين (خ ل).

٧. أ: ويذكر الأمر الذي قد أتى فيه. وب: للأمر الذي قد أتى به.

٨. ب: أتباعه.

٩. زاد في نسخة ب: بقدرتي.

١٠. أ، ب: التوبة والإيمان.

قِلبَتِي وَلِيَضَعِ حَرًّا جَبِينِهِ لِي بِالسُّجُودِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ حَائِلٌ وَلِيَسْقُلْ: يَا
 مَنْ تَغَشَى^٢ لِبَاسَ النُّورِ السَّاطِعِ الَّذِي اسْتَضَاءَ بِهِ أَهْلُ سَمَائِهِ^٣ وَيَا مَنْ خَزَنَ
 رُؤْيَتَهُ عَنِ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَكَذَلِكَ يَنْبَغِي لَوَجْهِهِ^٤ الَّذِي عَنَتَ وَجُوهَ مَلَائِكَتِهِ^٥
 الْمُقَرَّبِينَ لَهُ، إِنَّ الَّذِي كُنْتُ لَكَ فِيهِ مِنْ عَظَمَتِكَ جَاحِدًا أَشَدُّ^٦ مِنْ كُلِّ نِفَاقٍ فَاغْفِرْ لِي
 جُحُودِي فَإِنِّي أَتَيْتُكَ تَائِبًا وَهَا أَنَا ذَا مُعْتَرِفٍ^٧ لَكَ عَلَيَّ نَفْسِي بِالْفَرِيَةِ إِلَيْكَ^٨ عَلَيْكَ^٩
 فَإِذَا أَهَلَّتْ^{١٠} لِي فِي الْكُفْرِ ثُمَّ خَلَّصْتَنِي مِنْهُ فَطَوَّقَنِي حُبَّ الْإِيمَانِ الَّذِي أَطْلَبُهُ مِنْكَ
 بِحَقِّ مَا لَكَ^{١١} مِنَ الْأَسْمَاءِ الَّتِي مَنَعْتَ مِنْ دُونِكَ عَلِمَهَا لِعِظَمِ شَأْنِهَا وَشِدَّةِ جَلَالِهَا
 وَبِالْأَسْمِ الْوَاحِدِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ صِفَةَ كُنْهِهِ وَبِحَقِّهَا كُلِّهَا^{١٢} أَجْرَنِي أَنْ أَعُودَ إِلَى
 الْكُفْرِ^{١٣} بِكَ^{١٤} سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ غُفْرَانُكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^{١٥}.
 فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَرْفَعِ رَأْسَهُ إِلَّا عَنْ رِضَى مَنِّي وَهَذَا لَهُ قَبُولٌ.

١. ب: حدّ.

٢. أ: يغشى، وما أثبتناه من ب.

٣. أ، ب: سماواته وأرضه.

٤. أ: ينبغي لكرم لوجهه.

٥. أ، ب: الملائكة.

٦. أ، ب: شرّ.

٧. أ، ب: أعترف لك.

٨. ليس في نسخة أ، ب: إليك.

٩. زاد في نسخة ب: في كفري.

١٠. ب: مهلت.

١١. ليس في نسخة ب: مالك.

١٢. زاد في نسخة ب: من الكفور والرياء والفجور و.

١٣. ب: لكفر.

١٤. زاد في نسخة ب: أبداً.

١٥. ب: لا إله إلا أنت غفرانك ربنا وإليك المصير لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين.

(الدعاء الرابع: لدفع الهموم)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ كَثُرَتْ هُمُومُهُ مِنْ أُمَّتِكَ فَلْيَدْعُنِي سِرًّا وَلْيَقُلْ: يَا جَالِي الْأَحْزَانِ
وَيَا مُوسِعَ الضِّيقِ وَيَا أَوْلَى^١ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَيَا فَاطِرَ تِلْكَ التُّفُوسِ^٢ وَمُلْهِمَهَا
فُجُورَهَا وَالتَّقْوَى نَزَلَ بِي يَا فَارِجَ الْهَمِّ هَمْ ضَمَّتْ بِهِ دَرْعًا وَصَدْرًا حَتَّى خَشِيتُ أَنْ
أَكُونَ غَرَضٌ^٣ فِتْنَةٍ يَا اللَّهُ وَبِذِكْرِكَ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ^٤ قَلْبَ قَلْبِي مِنَ الْهَمُومِ إِلَى
الرَّوْحِ^٥ وَالِدَاعَةِ وَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ ذِكْرِكَ بِتَرْكِكَ مَا بِي مِنَ الْهَمُومِ إِنِّي إِلَيْكَ مُتَضَرِّعٌ
أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي لَا يُوصَفُ إِلَّا بِالْمَعْنَى لِكِتْمَانِكَ^٦ هُوَ فِي عُيُوبِكَ ذَاتِ النُّورِ
أَجَلٍ بِحَقِّهِ^٧ أَحْزَانِي وَاشْرَحْ صَدْرِي بِكَشُوطِ^٨ مَا بِي مِنَ الْهَمِّ يَا كَرِيمُ.
فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَوَلَّيْتَهُ فَجَلَّوْتُ هُمُومَهُ فَلَنْ تَعُودَ إِلَيْهِ أَبَدًا^٩.

(الدعاء الخامس: لدفع الفقر)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ نَزَلَتْ^{١٠} بِهِ قَارِعَةٌ مِنْ فَقْرٍ فِي دُنْيَاهُ فَاحْبَبِ الْعَافِيَةَ مِنْهَا فَلْيَنْزِلْ بِي
فِيهَا وَلْيَقُلْ: يَا مَحَلَّ كُنُوزِ أَهْلِ الْغِنَى وَيَا مُغْنِي أَهْلِ الْفَاقَةِ مِنْ سَعَةِ تِلْكَ الْكُنُوزِ

١. ب: ويا من هو أولى .

٢. ب: تلك الأنفس أنفساً.

٣. ب: عرض.

٤. زاد في نسخة آ، ب: يا مقلب القلوب.

٥. أ: الروحة.

٦. ب: لكتمانكه.

٧. ب: بحقك.

٨. أ: بكشط .

٩. ليس في نسخة ب: أبداً.

١٠. أ: نزل.

بِالْعَائِدَةِ إِلَيْهِمْ^١ وَالنَّظَرِ لَهُمْ^٢ يَا اللَّهُ لَا يُسْمَىٰ غَيْرُكَ إِلَهًا إِلَّا سَمَّا الْأَلِهَةَ كُلَّهَا مَعْبُودَةً
 دُونَكَ^٣ بِالْفَرِيَةِ وَالكَذِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا سَادَّ الْفَقْرِ وَيَا جَابِرَ الْكَسْرِ وَيَا كَاشِفَ
 الضَّرِّ^٤ وَيَا عَالِمَ السَّرَائِرِ^٥ ازْحَمْ هَرَبِي إِلَيْكَ مِنْ فَقْرِي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْحَالِ فِي
 غِنَاكَ الَّذِي لَا يَفْتَقِرُ ذَاكِرُهُ أَبَدًا أَنْ تُعِيدَنِي مِنْ لُزُومِ فَقْرٍ أُنْسِي بِهِ الدِّينَ أَوْ بُسُوطِ^٦
 غِنَى أَفْتِنَ^٧ بِهِ عَنِ الطَّاعَةِ، بِحَقِّ نَوْرِ أَسْمَائِكَ كُلَّهَا أَطْلُبُ إِلَيْكَ مِنْ رِزْقِكَ كَفَافًا
 لِلدُّنْيَا تَعَصِمَ بِهِ الدِّينَ لَا أَحِدَ لِي غَيْرُكَ^٨ مَقَادِيرُ الْأَرْزَاقِ عِنْدَكَ فَانْفَعْنِي مِنْ قُدْرَتِكَ
 فِيهَا بِمَا تَنْزِعُ بِهِ^٩ مَا نَزَلَ بِي مِنَ الْفَقْرِ يَا عَنِّي يَا مُجِيبُ أَعْنِي بِحَوْلِكَ عَنِ خَلْقِكَ.
 فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ نَزَعَتْ الْفَقْرَ مِنْ قَلْبِهِ وَغَشِيَتْهُ الْغِنَى وَجَعَلَتْهُ مِنْ أَهْلِ الْقَنَاعَةِ.

(الدعاء السادس: لتفريج المصائب)

يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ نَزَلَتْ بِهِ مُصِيبَةٌ فِي نَفْسِهِ وَدِينِهِ وَدُنْيَاةٍ وَ أَهْلِهِ وَ^{١٠} مَالِهِ فَأَحَبُّ
 فَرَجَهَا فَلْيُنْزِلْهَا بِي وَلْيَقُلْ^{١١}: يَا مُمْتَنًّا عَلَىٰ أَهْلِ الصَّبْرِ بِتَطْوِيقِكُمْ بِالِدَّعَةِ الَّتِي
 أَدْخَلْتَهَا عَلَيْهِمْ بِطَاعَتِكَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ فَدَحْتَنِي مُصِيبَةً قَدْ أَفْتَنَنِي^{١٢}

١. آ. ب: عليهم .

٢. آ: إليهم.

٣. آ: معبودة كلها.

٤. ليس في نسخة آ: ويا كاشف الضر.

٥. زاد في نسخة ب: صل على محمد وآل محمد.

٦. آ، ب(خ ل): نشاط غنى .

٧. آ: بسوء افتتن.

٨. ب: لا أحد لي غيرك.

٩. آ، ب: به عنى.

١٠. آ، ب: «أو» بدل «و».

١١. زاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

١٢. آ، ب: ففتنتني .

وَأَعَيْتَنِي الْمَسَالِكَ لِلْخُرُوجِ^١ مِنْهَا وَاضْطَرَّنِي إِلَيْكَ الطَّمَعُ فِيهَا مَعَ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ فِيهَا فَهَرَبْتُ إِلَيْكَ بِنَفْسِي وَانْقَطَعْتُ إِلَيْكَ لِضُرِّي وَرَجَوْتُكَ لِذُعَانِي قَدْ هَلَكْتُ فَأَعْنَتْنِي وَاجْبُرْ مُصِيبَتِي بِجَلَاءِ كَرِبِهَا وَإِدْخَالِكَ الصَّبْرَ عَلَيَّ فِيهَا فَإِنَّكَ إِنْ خَلَيْتَ^٢ بَيْنِي وَبَيْنَ مَا أَنَا فِيهِ هَلَكْتُ فَلَا صَبْرَ لِي يَا ذَا الْأَسْمِ الْجَامِعِ^٣ فِيهِ عَظِيمُ الشُّؤْنِ كُلُّهَا بِحَقِّكَ أَعْنَتْنِي بِتَفْرِيجِ مُصِيبَتِي عَنِّي يَا كَرِيمُ.
فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَلْهَمْتُهُ الصَّبْرَ وَطَوَّقْتُهُ الشُّكْرَ وَفَرَّجْتُ عَنْهُ مُصِيبَتَهُ بِجُبْرَانِهَا.

(الدعاء السابع: لدفع الأعداء واللصوص)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ خَافَ شَيْئاً دُونِي مِنْ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ وَاللُّصُوصِ فَلْيَقُلْ^٤: يَا آخِذاً بِنَوَاصِي خَلْقِهِ وَالسَّافِعِ^٥ بِهَا إِلَى قَدْرِهِ وَالْمُنْفِذِ فِيهَا حُكْمَهُ وَخَالِقِهَا وَجَاعِلِ قَضَائِهِ^٦ لَهَا غَالِباً وَكُلُّهُمْ ضَعِيفٌ عِنْدَ غَلْبَتِهِ وَثِقْتُ بِكَ يَا سَيِّدِي^٧ إِنِّي مَكِيدٌ^٨ لَضَعْفِي وَلَقَوْلِكَ عَلَيَّ مَنْ كَادَنِي تَعَرَّضْتُ لَكَ^٩ فَسَلَّمْنِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ^{١٠} فَإِنْ حُلْتُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنِي فَذَلِكَ أَرْجُوهُ^{١١} مِنْكَ وَإِنْ أَسَلَمْتَنِي إِلَيْهِمْ غَيْرُوا مَا بِي مِنْ نِعْمِكَ يَا خَيْرَ

١. ب: للروح.

٢. ب: حليت.

٣. زاد في نسخة ب (خ ل): الذي.

٤. أ، ب: في المكان الذي يخاف ذلك فيه. وزاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

٥. ب: الشافع.

٦. أ: قضاها لها.

٧. ليس في نسخة أ، ب: وكلهم ضعيف عند غلبته وثقت بك يا سيدي.

٨. ب: مكيد.

٩. أ، ب: بك.

١٠. ليس في نسخة أ، ب: فسلمني منهم اللهم.

١١. أ، ب: أرجو.

الْمُنْعِمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْ تَغْيِيرَ نِعْمِكَ عَلَيَّ يَدَ أَحَدٍ
 سِوَاكَ^٢ وَلَا تُغَيِّرْهَا أَنْتَ بِي فَقَدْ تَرَى الَّذِي يُرَادُ بِي فَحُلِّ بَيْنِي وَبَيْنَ شَرِّهِمْ بِحَقِّ مَا^٣
 بِهِ تَسْتَجِيبُ الدُّعَاءَ^٤ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ^٥.
 فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ نَصَرْتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ وَحَفَظْتُهُ^٦.

(الدعاء الثامن: لدفع السباع والهوام)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ خَافَ شَيْئاً مِمَّا فِي الْأَرْضِ مِنْ سَبْعٍ أَوْ هَامَّةٍ فَلْيَقُلْ فِي الْمَكَانِ
 الَّذِي يَخَافُ ذَلِكَ مِنْهُ^٧: يَا ذَارِيَّ مَا فِي الْأَرْضِ كُلُّهَا بِعِلْمِهِ^٨، بِعِلْمِكَ يَكُونُ مَا يَكُونُ
 مِمَّا ذَرَأْتَ، لَكَ السُّلْطَانُ عَلَيَّ مَا ذَرَأْتَ وَلَكَ السُّلْطَانُ الْقَاهِرُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ^٩ دُونَكَ
 يَا عَزِيزُ يَا مَنِيْعُ^{١٠} إِنِّي أَعُوذُ بِكَ^{١١} وَبِقُدْرَتِكَ^{١٢} عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَضُرُّ^{١٣}
 مِنْ سَبْعٍ أَوْ هَامَّةٍ أَوْ عَارِضٍ مِنْ سَائِرِ الدَّوَابِّ يَا خَالِقَهَا بِفَطْرَتِهِ إِذْ رَأَاهَا عَنِّي

١. ليس في نسخة آ، ب: صلِّ على محمد وآل محمد و.

٢. آ: لا تجعل مغتير نعمك عني أحداً سواك. و. ب: لا تجعلني ممن متغير نعمك عليه فلست أرجو سواك.

٣. آ، ب: «علمك» بدل «ما».

٤. ليس في نسخة آ: الدعاء.

٥. ليس في نسخة آ، ب: يا رب العالمين.

٦. زاد في نسخة ب: وكففته بقدرتي.

٧. آ، ب: فيه، وزاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

٨. ليس في نسخة آ، ب: كلها بعلمه.

٩. ليس في نسخة آ: ولك السلطان القاهر على كل شيء من و. ب: كل من دونك.

١٠. ليس في نسخة آ: يا عزيز، يا منيع.

١١. آ: «بعزتك» بدل «بك».

١٢. ب: أعوذ بقدرتك وعزتك.

١٣. آ، ب: «من الضر في بدني» بدل «كل شيء يضر».

وَاحْجُزْهَا^١ وَلَا تَسْلُطْهَا عَلَيَّ وَعَافِنِي مِنْ شَرِّهَا وَبَاسِهَا يَا اللَّهُ (يا)^٢ ذَا الْعِلْمِ الْعَظِيمِ^٣
حُطْنِي^٤ بِحِفْظِكَ مِنْ مَخَافَتِي^٥ يَا رَحِيمٌ.
فَبَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ تَضُرَّهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ الَّتِي تُرَى وَالَّتِي لَا تُرَى.

(الدعاء التاسع: لدفع الجن والشياطين)

يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ خَافَ مِمَّا فِي الْأَرْضِ جَانًّا أَوْ شَيْطَانًا فَلْيَقُلْ حِينَ يَدْخُلُهُ الرَّوْعُ:
يَا اللَّهُ الْإِلَهَ الْأَكْبَرُ^٦ الْقَاهِرُ بِقُدْرَتِهِ جَمِيعَ عِبَادِهِ وَالْمُطَاعُ لِعَظَمَتِهِ عِنْدَ كُلِّ خَلْقِيَّتِهِ
وَالْمُمْضِي مَشِيئَتَهُ لِسَابِقِ قَدْرِهِ^٧ أَنْتَ تَكَلَّأُ مَا خَلَقْتَ بِاللَّيْلِ^٨ وَالنَّهَارِ وَلَا يَمْتَنِعُ مَنْ
أَزْدَتْ بِهِ سُوءَ بَشِيءٍ دُونَكَ مِنْ ذَلِكَ السُّوءِ وَلَا يَحُولُ أَحَدٌ دُونَكَ بَيْنَ أَحَدٍ وَمَا
تُرِيدُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ^٩، كُلُّ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى فِي قَبْضَتِكَ وَجَعَلْتَ قَبَائِلَ الْجِنِّ
وَالشَّيَاطِينِ يَرَوْنَنَا وَلَا نَرَاهُمْ وَأَنَا لِيَكِيدِهِمْ خَائِفٌ فَاْمِنِّي مِنْ شَرِّهِمْ وَبَاسِهِمْ بِحَقِّ
سُلْطَانِكَ الْعَزِيزِ يَا عَزِيزُ.
فَبَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ مِنَ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ سُوءٌ أَبَدًا^{١٠}.

١. زاد في نسخة أ: عني.

٢. أثبتناه من نسخة أ، ب.

٣. زاد في نسخة ب: صل على محمد وآل محمد و.

٤. أ، ب: واحفظني.

٥. زاد في نسخة ب: وأجرني.

٦. ب: الترويع في مكانه.

٧. ب: لا إله إلا الله الأكبر.

٨. ب: قدرته.

٩. أ: الليل وما أثبتناه من أ، ب.

١٠. زاد في نسخة ب: والشرو.

١١. ليس في نسخة أ: فَبَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ مِنَ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ سُوءٌ أَبَدًا.

(الدعاء العاشر: لدفع خوف السلطان)

يا مُحَمَّدٌ وَمَنْ خَافَ سُلْطَانًا أَوْ أَرَادَ إِلَيْهِ طَلَبَ حَاجَتَهُ فَلْيَقُلْ حِينَ يُدْخِلُ عَلَيْهِ:
 يَا مُمَكِّنْ هَذَا (مِمَّا فِي يَدَيْهِ)^٢ وَمُسَلِّطُهُ عَلَيَّ كُلِّ^٣ مَنْ دُونَهُ وَمُعَرِّضُهُ فِي ذَلِكَ
 لِامْتِحَانِ دِينِهِ عَلَيَّ كُلِّ مَنْ دُونَهُ^٤ إِنَّهُ يَسْطُو بِمَرَجِهِ فِيمَا عِنْدَكَ عِبَادَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ
 تَسْلُبَهُ مَا هُوَ فِيهِ أَنْتَ بِقُوَّةٍ لَا امْتِنَاعَ لَهُ مِنْهَا عِنْدَ إِرَادَتِكَ فِيهَا إِنِّي أَمْتِنِعُ مِنْ شَرِّ هَذَا
 بِخَيْرِكَ وَأَعُوذُ مِنْ قُوَّتِهِ^٦ بِقُدْرَتِكَ، اللَّهُمَّ^٧ اذْفَعُهُ عَنِّي وَأَمِنِّي مِنْ حَذَارِي مِنْهُ بِحَقِّ
 وَجْهِكَ وَعَظَمَتِكَ يَا عَظِيمٌ^٨.

وَلْيَقُلْ إِذَا أَرَادَ طَلَبَ حَاجَةٍ إِلَيْهِ^٩: يَا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِهَذَا مِنْ نَفْسِي وَيَا مَنْ هُوَ^{١٠} أَقْرَبُ
 إِلَيْهِ مِنْ قَلْبِي وَيَا (مَنْ هُوَ)^{١١} أَعْلَمُ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَا رَازِقَهُ مِمَّا هُوَ فِي يَدَيْهِ مِمَّا اخْتِجَ
 إِلَيْهِ، إِلَيْكَ أَطْلُبُ وَبِكَ أَسْتَمَعُ لِنَجَاحِ حَاجَتِي فَخُذْ لِي حِينَ أَكَلَّمُهُ بِقَلْبِي فَاعْلِبْ لِي
 حَتَّى أَبْتَرِّ مِنْهُ حَوَائِجِي كُلَّهَا بِلا امْتِنَاعٍ مِنْهُ وَلَا مَنْزِلَ وَلَا رَدًّا وَلَا فِظَاظَةً يَا حَيًّا فِي غِنَى

١. زاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

٢. أثبتناه من نسخة آ، ب، ط.

٣. ليس في نسخة آ: كل.

٤. ليس في نسخة ب: على كل من دونه.

٥. آ: أتيته من الملك ويجور فينا ويتحير بافتخاره بالذي ابتليته به من العظم عند عبادك و ب: أتيت به
 من... من التعظيم عند عبادك.

٦. آ: «منه» بدل «من قوته»

٧. زاد في نسخة ب: فصل على محمد وآله و.

٨. زاد في نسخة ب: يا محمد.

٩. ب: ومن أراد إليه طلب حاجة وليقل: بسم الله الرحمن الرحيم.

١٠. ليس في نسخة آ: من هو.

١١. أثبتناه من نسخة ب.

لَا تَمُوتُ وَلَا تَبْلَى^١ أَمِتْ قَلْبُهُ عَن رَدِّي بِلا قَضَاءِ الْحَاجَةِ وَاقْضِ لِي طَلِبَتِي فِي
الَّذِي قَبِلْتَهُ وَخُذْ^٢ لِي فِي ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ بِحَقِّ قُدْرَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ بِهَا
العَالَمِينَ^٣.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ قَضَيْتُ حَاجَتَهُ وَلَوْ كَانَتْ^٤ فِي نَفْسِ الْمَطْلُوبِ إِلَيْهِ.

(الدعاء الحادي عشر: الدعاء بالاستخارة)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ هَمَّ بِأَمْرٍ فَأَحَبَّ أَنْ أختارَهُ أرضاهُما إِلَيَّ فَالزِمَهُ إِنَاءً^٥ فَلْيَقُلْ
حِينَ يُرِيدُ ذَلِكَ^٦: اللَّهُمَّ اخْتَرْ^٧ لِي بِعِلْمِكَ^٨ وَوَفَّقْنِي بِعِلْمِكَ^٩ لِرِضَاكَ وَمَحَبَّتِكَ^{١٠}
اللَّهُمَّ اخْتَرْ^{١١} لِي فِيمَا أُرِيدُ مِنْ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ - وَتُسَمِّيهِمَا - أَحَبَّهُمَا إِلَيْكَ وَأَرْضَاهُما
لَكَ^{١٢} وَأَقْرَبَهُمَا مِنْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي زَوَيْتَ بِهَا عِلْمَ الْأَشْيَاءِ عَن

١. ب: لا يموت ولا يبلى.

٢. أ، ب: خذه.

٣. زاد في نسخة أ: بها الغالبين صل على محمد وآله وانجح حوائجي لديه بقدرتك عليه، و ب: وانجح لي طلبتي.

٤. أ: كان، وما أثبتناه من نسخة أ، ب.

٥. ب: أختار له.

٦. ليس في نسخة أ: إلي فالزِمَهُ إِنَاءً.

٧. زاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

٨. أ: خير.

٩. زاد في نسخة ب: ما ترضاه.

١٠. أ: «بقدرتك» و ب: «بفضلك» بدل «بعلمك».

١١. زاد في نسخة أ: اللَّهُمَّ اختر لي بقدرتك وجنّبي بعزتك وقدرتك من مقتك وسخطك، و ب: اللَّهُمَّ اختر لي بقدرتك كل خير.

١٢. أ: خير.

١٣. زاد في نسخة أ: وأسرها إلي.

جَمِيعٍ ١ خَلَقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ٢ وَاغْلِبْ بَالِي ٣ وَهَوَايَ وَسَرِيرَتِي
وَعَلَانِيَتِي بِأَخْذِكَ ٤ وَاسْفَعْ ٥ بِنَاصِيَتِي إِلَى مَا تَرَاهُ لَكَ رِضَى ٦ وَلِي صَلاَحاً فِي مَا
أَسْتَخِيرُكَ ٧ فِيهِ حَتَّى تُلْزِمَنِي مِنْ ذَلِكَ أَمْراً أَرْضَى فِيهِ ٨ بِحُكْمِكَ وَأَتَّكِلُ فِيهِ عَلَيَّ
قَضَائِكَ وَأُكْتَفِي فِيهِ بِقُدْرَتِكَ وَلَا تُقْلِبْنِي ٩ وَهَوَايَ لِهَوَاكَ مُخَالِفاً وَلَا مَا ١٠ أُرِيدُ لِمَا
تُرِيدُ لِي مُجَابِباً، اغْلِبْ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي تَقْضِي بِهَا مَا أَحْبَبْتَ عَلَيَّ مَا أَحْبَبْتُ بِهَوَاكَ
هَوَايَ وَيَسِّرْ لِي لِلْيَسْرَى ١١ الَّتِي تَرْضَى بِهَا عَنْ صَاحِبِهَا وَلَا تَخْذُلْنِي بَعْدَ تَفْوِيضِي
إِلَيْكَ أَمْرِي بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، اَللَّهُمَّ أَوْقِعْ خَيْرَتَكَ فِي قَلْبِي ١٢ وَافْتَحْ
(قَلْبِي) ١٣ لِلزُّومِهَا يَا كَرِيمُ ١٤.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ اخْتَرَتْ لَهُ مَنَافِعُهُ فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ.

١. ليس في نسخة أ، ب: جميع .
٢. ليس في نسخة أ: أن تصلي على محمد وآل محمد .
٣. أ: أن غلب لي بالي .
٤. ليس في نسخة أ: بأخذك .
٥. سفع بناصيته ورجله : جذب وأخذ وقبض ، وفي التنزيل : لنسفعاً بالناصية * ناصية كاذبة «سورة العلق (٩٦)، ١٥» (لسان العرب: سفع). و ب: واشفع .
٦. ب: رضاً لك .
٧. أ: أستخرك .
٨. ب: به .
٩. زاد في نسخة ب: فيه .
١٠. أ: ولما .
١١. أ: وتيسر لي اليسرى، و ب: يسر لي لليسرى .
١٢. ليس في نسخة ب: في قلبي .
١٣. أثبتناه من نسخة أ، ب .
١٤. زاد في نسخة أ، ب: أمين .

(الدعاء الثاني عشر: لدفع المرض)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَصَابَهُ مَعَارِضُ بَلَاءٍ مِنْ مَرَضٍ فَلْيُنزِلْ بِي مَا فِيهِ وَلِيَقُلْ: يَا مُصَحَّ^١
 أَبْدَانٍ مَلَائِكَتِي وَيَا مُفْرَعِ تِلْكَ الْأَبْدَانِ لِطَاعَتِهِ وَيَا خَالِقِ الْأَدْمِيِّينَ^٢ صَحِيحاً وَمُتَلِي^٣
 وَيَا مُعَرِّضِ أَهْلِ السَّقَمِ وَأَهْلِ الصِّحَّةِ لِلْأَجْرِ^٤ وَالْبَلِيَّةِ وَيَا مُدَاوِي الْمَرَضِي وَشَافِيهِمْ
 بِطِبِّهِ وَيَا مُفْرَجاً عَنِ أَهْلِ الْبَلَاءِ بِلَايَاهُمْ بِجَمِيلِ^٥ رَحْمَتِهِ قَدْ نَزَلَ بِي مِنَ الْأَمْرِ مَا
 رَفَضَنِي فِيهِ أَقَارِبِي وَأَهْلِي وَالصَّدِيقُ^٥ وَالْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَمَا شَمَّتْ بِي فِيهِ أَعْدَائِي
 حَتَّى صِرْتُ مَذْكُوراً بِبَلَانِي فِي أَفْوَاهِ الْمَخْلُوقِينَ وَأَعْيَتِنِي أَقَاوِيلُ أَهْلِ الْأَرْضِ لِقَلَّةِ
 عِلْمِهِمْ بِدَوَاءِ دَائِي^٦، وَطِبُّ دَوَائِي^٧ فِي عِلْمِكَ عِنْدَكَ^٨ مُثَبَّتٌ، صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ
 مُحَمَّدٍ^٩ وَانْفَعَنِي بِطِبِّكَ فَلَا طَيْبَ أَرْجَى عِنْدِي مِنْكَ وَلَا حَمِيمَ أَشَدُّ تَعَطُّفاً مِنْكَ
 عَلَيَّ قَدْ عَيَّرْتَ بَلِيَّتَكَ يَعْصَمُكَ عَلَيَّ فَحَوَّلَ ذَلِكَ عَنِّي إِلَى الْفَرَجِ وَالرَّخَاءِ^{١٠} فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ
 تَفْعَلْ لَمْ أَرْجُهُ مِنْ غَيْرِكَ فَانْفَعَنِي بِطِبِّكَ وَدَاوِنِي بِدَوَائِكَ^{١١} يَا رَحِيمٌ^{١٢}.
 فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ صَرَفَتْ عَنْهُ ضُرُّهُ وَعَافِيَتُهُ مِنْهُ.

١. ب: بسم الله الرحمن الرحيم يا مصحح.

٢. آ: الأدمية والأدميين.

٣. زاد في نسخة آ، ب: وباصح أهل السقم بالباسم العافية.

٤. آ: بجليل. و ب: بتحليل.

٥. ليس في نسخة آ: والصديق.

٦. آ: بدواي.

٧. آ: دائي.

٨. آ: وعندك.

٩. ليس في نسخة آ، ب: صل على محمد وآل محمد.

١٠. آ: والرجاء.

١١. آ: ودواي دائي بدوائك، و ب: ودواي دائي.

١٢. زاد في نسخة آ: وصل على محمد وآله ولا تخيبني يا أكرم الأكرمين.

(الدعاء الثالث عشر: لدفع القحط)

يا مُحَمَّدُ وَمَنْ نَزَلَ بِهِ الْقَحْطُ مِنْ أُمَّتِكَ فَإِنِّي إِنَّمَا أَبْتَلِي بِالْقَحْطِ أَهْلَ الدُّنُوبِ
 فَلْيَجَارُوا^١ إِلَيَّ جَمِيعاً^٢ وَلْيَجَارِ إِلَيَّ^٣ جَائِرُهُمْ وَلْيَقُلْ^٤: يَا مُعِينَنَا عَلَى دِينِنَا بِإِحْيَائِهِ
 أَنْفُسَنَا بِالَّذِي نَشَرَّ عَلَيْنَا مِنْ رِزْقِهِ، نَزَلَ بِنَا أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى
 تَفْرِيجِهِ عَنَّا غَيْرُ مُنْزِلِهِ يَا مُنْزِلَهُ عَجَزَ الْعِبَادُ عَنْ فَرَجِهِ^٥ فَقَدْ أَشْرَفَتِ الْأَبْدَانُ
 (عَلَى الْهَلَاكِ وَإِذَا هَلَكَتِ الْأَبْدَانُ)^٦ هَلَكَ الدِّينُ يَا ذِيانَ الْعِبَادِ^٧ وَمُدَبَّرَ
 أَمُورِهِمْ بِتَقْدِيرِ أَرْزَاقِهِمْ لَا تَحُولَنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ رِزْقِكَ وَهَسُّنَا مَا أَصْبَحْنَا
 فِيهِ مِنْ كَرَامَتِكَ لَكَ مُتَعَرِّضِينَ قَدْ أَصِيبَ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ مِنْ خَلْقِكَ بِدُنُوبِنَا فَارْحَمْنَا
 بِمَنْ جَعَلْتَهُ أَهْلاً لِذَلِكَ حِينَ تُسَأَلُ بِهِ يَا رَحِيمُ، لَا تَحْسِبْ عَن^٨ أَهْلِ الْأَرْضِ مَا فِي
 السَّمَاءِ وَانْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ وَابْسُطْ عَلَيْنَا كَنَفَكَ وَعُدْ عَلَيْنَا بِقَبُولِكَ وَعَافِنَا مِنْ
 الْفِتْنَةِ فِي الدِّينِ وَالْدُنْيَا وَشِمَاتَةِ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ يَا ذَا النِّعَمِ وَالضَّرِّ إِنَّكَ إِنْ أَنْجَيْتَنَا^٩
 فَبِلا تَقْدِيمٍ مِنَّا لِأَعْمَالٍ حَسَنَةٍ وَلَكِنْ لِإِتْمَامِ (مَا بِنَا)^{١٠} مِنَ الرَّحْمَةِ وَالنِّعْمَةِ^{١١} وَإِنْ

١. آ: فليجئوا، ب: فلجاروا.

٢. ليس في نسخة آ: جميعاً.

٣. ب: أو.

٤. ليس في نسخة آ: إلي.

٥. زاد في نسخة ب: بسم الله الرحمن الرحيم.

٦. آ: فرجته.

٧. أثبتناه من نسخة آ، ب.

٨. أ: يا ذيان هلك الدين يا ذيان العباد.

٩. ب: على.

١٠. ب: أحببتنا.

١١. أثبتناه من نسخة ب.

١٢. أثبتناه من نسخة ب.

رَدَدْتَنَا قَبْلَ أَنْ نَطَّلِمَ مِنْكَ^١ (لَنَا)^٢ وَلَكِنْ بِجِنَايَتِنَا فَأَاعْتَفُ عَنَّا قَبْلَ انصِرَافِنَا وَأَقْلِبْنَا
بِانجَاحِ الْحَاجَةِ يَا عَظِيمَ^٣.

فَبِأَنَّهُ إِنْ لَمْ يُرِدْ بِمَا أَمَرْتَكُ أَحَدًا غَيْرِي، حَوَّلْتُ لِأَهْلِ تِلْكَ الْبَلَدَةِ بِالشَّدَةِ رِخَاءً
وَبِالْخَوْفِ أَمْنًا وَبِالعُسْرِ يُسْرًا وَذَلِكَ لِأَنِّي قَدْ عَلَّمْتُكَ^٤ دُعَاءَ عَظِيمًا.

(الدعاء الرابع عشر: للخروج للحاجة ولل سفر)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ الخُرُوجَ مِنْ أَهْلِهِ لِحَاجَةٍ أَوْ سَفَرٍ فَاحْبَبْ (أَنْ)^٥ أُوذِيَهُ سَالِمًا
مَعَ قَضَائِي لَهَ الْحَاجَةَ فَلْيَقَلْ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ^٦ بِسْمِ اللَّهِ مَخْرَجِي وَبِإِذْنِهِ خَرَجْتُ
وَقَدْ عَلِمْتُ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ خُرُوجِي وَقَدْ أَحْصَى عِلْمُهُ^٧ مَا فِي مَخْرَجِي وَمَرْجِعِي^٨
تَوَكَّلْتُ عَلَى الإِلَهِ الأَكْبَرِ تَوَكَّلْ مُفَوَّضٍ إِلَيْهِ أَمْرَهُ وَمُسْتَعِينٍ بِهِ عَلَى شُؤْنِهِ وَمُسْتَزِيدٍ
مِنْ فَضْلِهِ مَبْرُورٍ^٩ نَفْسَهُ^{١٠} مِنْ كُلِّ حَوْلٍ وَمِنْ كُلِّ قُوَّةٍ إِلا (بِهِ خَرَجْتُ)^{١١} خُرُوجَ
ضَرِيرٍ خَرَجَ بِضُرِّهِ إِلَى مَنْ يَكْشِفُهُ وَخُرُوجَ فَقِيرٍ خَرَجَ بِفَقْرِهِ^{١٢} إِلَى مَنْ يَسُدُّهُ
وَخُرُوجَ عَائِلٍ خَرَجَ بِعَيْلَتِهِ إِلَى مَنْ يُغْنِيهَا وَخُرُوجَ مَنْ رَبُّهُ أَكْبَرُ ثِقَتِهِ وَأَعْظَمُ رَجَائِهِ

١. ليس في نسخة أ: وليكن لإتمام ... منك .

٢. أثبتناه من نسخة ب، ط .

٣. ب: رحيم .

٤. أ: وذلك إني علمتك له .

٥. أثبتناه من نسخة أ، ب .

٦. ب: بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله .

٧. ب: بعلمه .

٨. ب: رجعتي .

٩. أ: مستعيناً، مستزيداً، مبرء .

١٠. أ: نفسي .

١١. أثبتناه من نسخة أ .

١٢. ب: لفقره .

وَأَفْضَلُ أُمِّيَّةٍ، اللَّهُ تَقْتِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي كُلِّهَا بِهِ فِيهَا جَمِيعاً أَسْتَعِينُ وَلَا شَيْءَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ فِي عِلْمِهِ، أَسْأَلُ اللَّهَ^١ الْخَيْرَ (الْمَخْرَجُ وَ) ^٢الْمَدْخَلَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ وَجَّهَتْ لَهُ فِي مَدْخَلِهِ وَمَخْرَجِهِ السُّرُورَ وَأَدَّتْهُ سَالِماً.

(الدعاء الخامس عشر: لاستجابة الدعاء وقضاء الحاجة)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ دُعَائِهِ وَبَيْنِي حَائِلٌ وَأَنْ أُجِيبَهُ لِأَيِّ أَمْرٍ شَاءَ عَظِيماً كَانَ أَوْ صَغِيراً، فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، إِلَيَّ أَوْ إِلَى غَيْرِي^٣ فَلْيَقُلْ آخِرَ دُعَائِهِ: يَا اللَّهُ الْمَانِعُ بِقُدْرَتِهِ خَلَقَهُ وَالْمَالِكُ بِهَا سُلْطَانَهُ^٤ وَالْمُسَلِّطُ بِمَا فِي يَدَيْهِ^٥، كُلُّ مَرْجُوٍّ دُونَكَ يُخَيَّبُ رَجَاءَ رَاجِيهِ، وَرَاجِيكَ مَسْرُورٌ لَا يَخَيَّبُ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ^٦ شَيْءٍ أَنْتَ فِيهِ وَبِكُلِّ شَيْءٍ تُحِبُّ أَنْ تَذَكَّرَ بِهِ وَبِكَ يَا اللَّهُ فَلَيْسَ يَعْدِلُكَ شَيْءٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ^٧ وَأَنْ تَحُوطَنِي وَوَالِدِي وَإِخْوَانِي وَأَخْوَاتِي وَمَالِي^٨ بِحِفْظِكَ وَأَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي^٩ فِي: كَذَا وَكَذَا^{١٠}.

١. ليس في نسخة آ: الله.

٢. أُنْبِتَاهُ مِنْ نَسْخَةِ آ، ب، ط.

٣. ليس في نسخة آ: إِلَيَّ أَوْ إِلَى غَيْرِي، وزاد في نسخة ب: وَأَنْ أَقْضِيَ حَاجَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ.

٤. ليس في نسخة آ: آخِرَ دُعَائِهِ، وزاد في نسخة ب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٥. زاد في نسخة ب: وَالْمَمْلُوكُ بِهَا مَا فِي يَدَيْهِ.

٦. آ: «وَالْمَمْلُوكُ بِهَا مَا» بِدَلِّ «وَالْمَسْلُطُ بِهَا».

٧. زاد في نسخة آ، ب: رَضِيَ لَكَ مِنْ كُلِّ.

٨. آ: وَأَلِ مُحَمَّدٍ.

٩. ليس في نسخة آ، ب: وَمَالِي، وزاد في نسخة ب: وَأَنْ تَحْفَظَنِي.

١٠. زاد في نسخة ب: فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

١١. زاد في نسخة آ: أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَرُدَّنِي خَائِباً مِنْ فَضْلِكَ بِقُدْرَتِكَ، وَب: وَأَنْ لَا

تَرُدَّنِي... بِقُدْرَتِكَ.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ فَضِيْتُ حَاجَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ مَكَانَهُ .

(الدعاء السادس عشر: لطلب الخير)

يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ أَرَادَ^١ طَلَبَ شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَيَّ وَأَنْ أُنْفَعَهُ لَهٗ بِهِ كَأَيْنَمَا مَا كَانَ فَلْيَقُلْ حِينَ يُرِيدُ ذَلِكَ: يَا دَالُّنَا عَلَى الْمَنَافِعِ لِأَنْفُسِنَا مِنْ لُزُومِ طَاعَتِهِ وَيَا هَادِيَنَا لِعِبَادَتِهِ الَّتِي جَعَلَهَا سَبِيلًا^٢ إِلَى دَرْكِ رِضَاہِ إِنَّمَا يَفْتَحُ الْخَيْرَ وَلِيُّهُ يَا وَلِيَّ الْخَيْرِ قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ: كَذَا وَكَذَا، وَيَسْمَى ذَلِكَ الْأَمْرُ - وَلَمْ أَجِدْ إِلَيْهِ بَابَ سَبِيلٍ مَفْتُوحًا وَلَا نَاهِجَ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا تَهْيِئَةَ سَبَبٍ تَيْسِيرٍ^٣ أَعَيْتَنِي فِيهِ جَمِيعُ أُمُورِي كُلِّهَا فِي الْمَوَارِدِ وَالْمَصَادِرِ وَأَنْتَ وَلِيُّ الْفَتْحِ لِي بِذَلِكَ لِأَنَّكَ دَلَلْتَنِي عَلَيْهِ فَلَا تَحْظِرُهُ عَنِّي وَلَا تَجْبِهْنِي عَنْهُ بَرْدًا فَلَيْسَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرُكَ وَلَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ إِلَّا عِنْدَكَ أَسْأَلُكَ بِمِفْتَاحِ^٤ غُيُوبِكَ كُلِّهَا وَجَلَالِ^٥ عِلْمِكَ كُلِّهِ وَعَظِيمِ شُؤْنِكَ كُلِّهَا إِقْرَارَ عَيْنِي^٦ وَإِفْرَاجَ قَلْبِي وَتَهْنِئَتِكَ إِنِّي بِنِعْمِكَ عَلَى تَيْسِيرِ^٧ قَضَائِ حَوَائِجِي وَنَسْخِهَا^٨ فِي حَوَائِجِ مَنْ نَسَخَتْ حَاجَتَهُ مَقْضِيَةً لَا تَقْلِبْنِي^٩ بِحَقِّكَ عَنِ اعْتِمَادِي (لَكَ)^{١٠} إِلَّا بِهَا فَإِنَّكَ أَنْتَ

١. ب: من أمتك شيئاً من.

٢. ب: سبباً.

٣. أ: تيسير.

٤. ب: بمفاتيح.

٥. ب: واجلال.

٦. زاد في نسخة ب: اخراج كربى.

٧. أ: علي تيسير.

٨. أ: ونسخها.

٩. ب: لا تقلبني.

١٠. أُنْبِتَاهُ مِنْ نَسْخَةِ أ، ب.

الْفَتْاحُ^١ يَا مُدَبِّرَ^٢ هَمِّي لِي تَيْسِيرٌ سَبِّبْهَا^٣ وَافْتَحْ لِي مِنْ غِنَاكَ^٤ بَابَ مَدْخَلِهَا^٥ وَلِيَنْفَعْنِي
جَارِي^٦ بِكَ^٧ فِيهَا يَا رَحِيمٌ.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ فَتَحَتْ لَهُ بَابَ الْخَيْرِ^٨ بِرِضَائِي عَنْهُ^٩ وَجَعَلَتْهُ لِي وَلِيًّا.

(الدعاء السابع عشر: للعافية من الغل والحسد والرياء والفجور)

يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ أَعْفِيَهُ مِنَ الْغُلِّ وَالْحَسَدِ وَالرِّيَاءِ وَالْفُجُورِ
فَلْيَقُلْ حِينَ يَسْمَعُ تَأْذِينَ السَّحَرِ: يَا مُطْفِئُ^{١٠} الْأَنْوَارِ بِنُورِهِ وَيَا مَانِعَ الْأَبْصَارِ مِنْ
رُؤْيَيْهِ وَيَا مُحَيِّرَ الْقُلُوبِ فِي شَأْنِهِ إِنَّكَ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ تُطَهَّرُ^{١١} بِطَهْرَتِكَ مَنْ طَهَّرْتَهُ
بِهَا^{١٢} وَلَيْسَ مِنْ دُونِكَ أَحَدٌ أَحْوَجُ إِلَيَّ تَطْهِيرِكَ إِلَيَّ مِنْ دِينِي وَبَدَنِي وَقَلْبِي فَأَيَّةُ
حَالٍ^{١٣} كُنْتُ فِيهَا مُجَانِبًا لَكَ فِي الطَّاعَةِ وَالْهَوَى فَاَلْزِمْنِي وَإِنْ كَرِهْتَ حُبَّ طَاعَتِكَ
يَحْتَقِ مَحَلَّ جَلَالِكَ مِنْكَ حَتَّى أَنْالَ فَضِيلَةَ الطُّهْرَةِ مِنْكَ لِجَمِيعِ شُؤُونِي^{١٤} رَبِّ

١. زاد في نسخة آ: ب: بالخيرات وأنت على كل شيء قدير فيا فتاح.

٢. آ: يا مدبر يا مراتح.

٣. زاد في نسخة آ: سببها وسهل على باب طريقها و ب: وسهل علي باب طريقها.

٤. ب: عبادتك.

٥. ب: مدخل بابها.

٦. ب: استغاثني.

٧. آ: تجاوزي لك.

٨. ليس في نسخة آ: باب الخير.

٩. آ: عنه من كل خير، و ب: له برضاي عنه من الخير.

١٠. آ: مغطي، و ب: مصطفى.

١١. آ: يطهر، وما أئبتهاه من آ.

١٢. ب: تطهر بك من طهرته مطهراً بها.

١٣. آ: فإنه خال وما أئبتهاه من نسخة آ، و ب، ط: فإنه حالة.

١٤. ب: بجمع شولي.

وَاجْعَلْ مَا ظَهَرَ مِنْ طَهْرَتِكَ فِي بَدَنِي طَهْرَةً^١ خَيْرَ حَتَّى^٢ تُطَهَّرَ بِهِ مِنِّي^٣ مَا أَكْبُرُ فِي صَدْرِي وَأَخْفِيهِ فِي نَفْسِي وَاجْعَلْنِي عَلَى ذَلِكَ أَحَبِّتُ أَمْ كَرِهْتُ وَاجْعَلْ مَحَبَّتِي تَابِعَةً لِمَحَبَّتِكَ وَاشْغَلْنِي بِنَفْسِي عَنْ كُلِّ مَنْ دُونَكَ شُغْلًا يَدُومُ فِيهِ الْعَمَلُ بِطَاعَتِكَ وَاشْغَلْ غَيْرِي عَنِّي لِلْمُعَافَاةِ مِنْ نَفْسِي وَمِنْ جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ^٤.
فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَلْزَمْتُهُ حُبَّ أَوْلِيَائِي وَبُغْضَ أَعْدَائِي وَكَفَيْتُهُ^٥ كُلَّ الَّذِي أَكْفِي عِبَادِي الصَّالِحِينَ.

(الدعاء الثامن عشر: لطلب قضاء الحاجة)

يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ سِرًّا بِاللَّغَةِ مَا بَلَغَتْ^٦ إِلَيَّ^٧ أَوْ إِلَى غَيْرِي فَلْيَدْعُنِي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ خَالِيًا وَلَيَقُلْ وَهُوَ عَلَى طَهْرٍ: يَا اللَّهُ مَا أَجِدُ أَحَدًا إِلَّا وَأَنْتَ رَجَاؤُهُ وَمِنْ^٨ أَرْجَى خَلْقِكَ لَكَ أَنَا يَا اللَّهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِكَ إِلَّا وَهُوَ بِكَ وَائْتِ^٩ وَمِنْ أَوْتَقِ خَلْقِكَ بِكَ أَنَا يَا اللَّهُ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ إِلَّا وَهُوَ لَكَ فِي حَاجَتِهِ مُعْتَمِدٌ وَفِي طَلِبَتِهِ سَائِلٌ وَمِنْ أَلْحَفِهِمْ سُؤلاً لَكَ أَنَا وَمِنْ أَشَدِّهِمْ اعْتِماداً لَكَ^{١٠} أَنَا لِأَنِّي أَمْسَيْتُ شَدِيداً تَقْتِي فِي طَلِبَتِي إِلَيْكَ وَهِيَ: كَذَا وَكَذَا - وَسَمَّهَا^{١١} - فَإِنَّكَ إِنْ قَضَيْتَهَا

١. أ: طهراً، و: ب: طهراً.

٢. ليس في نسخة أ: خير حتى.

٣. ليس في نسخة أ: مني.

٤. زاد في نسخة أ، ب: يا أرحم الراحمين.

٥. ب: كفيت.

٦. أ: كان، وما أثبتنا من نسخة أ، ب.

٧. أ: بالغا ما بلغ، وما أثبتناه من نسخة أ، ب.

٨. ليس في نسخة أ، ب: من.

٩. ليس في نسخة أ: من خلقك.

١٠. أ: لك اعتماداً، و: ب: عليك.

١١. ليس في نسخة أ، ب: وسَمَّهَا.

قُضِيَتْ وَإِنْ لَمْ تَقْضِهَا لَمْ تُقْضَ ١ أَبَدًا وَقَدْ لَزِمَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا بَدَّ لِي مِنْهُ فَلِذَلِكَ
 طَلَبْتُ إِلَيْكَ يَا مُنْفِذَ أَحْكَامِهِ بِأَمْضَائِهَا ٢ أَمْضِ قَضَاءَ حَاجَتِي هَذِهِ بِإِبَاتِكَهَا فِي
 غُيُوبِ الْإِجَابَةِ حَتَّى تَقْلِبَنِي ٣ بِهَا مُنْجِحًا حَيْثُ كَانَتْ تَغْلِبُ لِي فِيهَا أَهْوَاءُ جَمِيعِ
 عِبَادِكَ ٤ وَامْنٌ عَلَيَّ بِأَمْضَائِهَا وَتَيْسِيرِهَا ٥ وَنَجَاحِهَا ٦ فَيَسِّرْهَا لِي فَإِنِّي مُضْطَرٌّ لَهَا ٧
 (إِلَى) ٨ قَضَائِهَا وَقَدْ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَاكْشِفْ مَا بِي مِنَ الضَّرِّ بِحَقِّكَ الَّذِي تَقْضِي بِهِ مَا
 تُرِيدُ.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ قُضِيَتْ حَاجَتُهُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ فَلْيَطْلُبْ بِذَلِكَ نَفْسَهُ ٩.

(الدعاء التاسع عشر: للرضا بالقضاء ومخالفة الهوى ومحبة الطاعة)

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ لِي عِلْمًا أَبْلَغُ بِهِ مِنْ عِلْمِهِ رِضَايَ ١٠ وَأَغْلِبُ لَهُ هَوَاهُ إِلَى مَحَبَّتِي فَمَنْ
 أَرَادَ ذَلِكَ فَلْيَقُلْ: يَا مُزِيلَ قُلُوبِ الْمَخْلُوقِينَ عَنْ هَوَاهُمْ إِلَى هَوَاهُ وَيَا قَاصِرَ ١١ أَفئِدَةَ
 الْعِبَادِ لِأَمْضَاءِ ١٢ الْقَضَاءِ بِنَفَازِ الْقَدْرِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى طَاعَتِكَ وَمَعْرِفَتِكَ وَرُبُوبِيَّتِكَ

١. ب: فلا تُقضى.

٢. آ: بامضاء.

٣. ب: تقلبني.

٤. ب: خلقت.

٥. آ: وأعدني من تكديرها عليّ واكفني مؤنة ترادها وبتطوالها، و ب: وأعدني من تكديرها عليّ بترادها وبتطوالها.

٦. ليس في نسخة آ، ب: ونجاحها.

٧. ليس في نسخة آ، ب، ط: لها.

٨. أ: لي، وما أثبتناه من نسخة آ، ب، ط.

٩. آ: «إلى نفسي» و ب: «على ذلك نفساً» بدل «بذلك نفسه».

١٠. زاد في نسخة آ، ب: مع طاعتي.

١١. ب: فاهر.

١٢. آ: لمكان.

وَأَنْتَبِ فِي قَضَائِكَ وَقَدَّرِكَ^٣ الْبَرَكَةَ فِي نَفْسِي^٤ وَأَهْلِي وَمَالِي فِي لَوْحِ الْحِفْظِ
 الْمَحْفُوظِ بِحِفْظِكَ يَا حَفِيظَ الْحَافِظِ^٥ حِفْظُهُ أَحْفَظُنِي بِالْحِفْظِ الَّذِي جَعَلْتَ مَنْ
 حَفِظْتَهُ^٦ بِهِ مَحْفُوظًا وَصَيَّرَ شُؤُنِي كُلَّهَا بِمَشِيئَتِكَ فِي الطَّاعَةِ^٧ مُوَاتِبَةً^٨ وَحَبَّبَ إِلَيَّ
 حُبًّا مَا تُحِبُّ مِنْ مَحَبَّتِكَ إِلَيَّ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَأَحْيَيْتَنِي عَلَى ذَلِكَ فِي الدُّنْيَا وَتَوَفَّيْتَنِي
 عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ^٩ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ أَحَبِّتْ أُمَّ كَرِهْتُ يَا كَرِيمُ^{١٠}.
 فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ أَرَهُ فِي دِينِهِ فِتْنَةً وَلَمْ أَكْرِهْ إِلَيْهِ^{١١} طَاعَتِي وَمَرْضَاتِي^{١٢} أَبَدًا.

(الدعاء العشرون: لطلب الرحمة والبركات والرضوان)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَحَبَّ مِنْ أُمَّتِكَ رَحْمَتِي^{١٣} وَبَرَكَاتِي وَرِضْوَانِي^{١٤} وَتَعَطَّفِي
 وَقَبُولِي وَوِلَايَتِي وَاجَابَتِي فَلْيَقُلْ حِينَ تَزُولُ الشَّمْسُ أَوْ يَزُولُ اللَّيْلُ^{١٥}: اللَّهُمَّ رَبَّنَا

١. ليس في نسخة ب: ثبت قلبي على طاعتك ومعرفتك وربوبيتك و

٢. ليس في نسخة أ: في قضائك وقدرك.

٣. زاد في نسخة ب: وإرادتك (إزالتك) وقصرك عملي وبدني.

٤. زاد في نسخة أ: وبدني.

٥. آ: في اللوح الحافظ بحفظك الحفيظ الحافظ.

٦. آ: جعلته من حفظه.

٧. آ: الطاعة لك. و ب: الطاعة مني لك.

٨. ب: مواتبة.

٩. ليس في نسخة ب: في الآخرة.

١٠. آ: رحيم.

١١. ب: عليه.

١٢. ليس في نسخة ب: ومرضاتي.

١٣. آ: ومن أراد رحمتي.

١٤. زاد في نسخة ب: ومرضاتي.

١٥. زاد في نسخة أ: اللهم ربنا لك الحمد كله جملته وتفصيله كما استحدثت به إلى أهله الذين خلقتهم له، و

ب: والهمتهم ذلك الحمد كله.

لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَمَا يَحْمَدُكَ مَنْ بِالْحَمْدِ رَضِيَتْ عَنْهُ لِشُكْرِ^١ مَا بِهِ مِنْ نِعَمِكَ،
 اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ كَمَا رَضِيَتْ بِهِ لِنَفْسِكَ وَقَضَيْتَ بِهِ عَلَيَّ عِبَادَكَ حَمْدًا مَرغوبًا
 فِيهِ عِنْدَ أَهْلِ الْخَوْفِ مِنْكَ لِمَهَابَتِكَ وَمَرهوبًا عِنْدَ أَهْلِ الْعِزَّةِ بِكَ لِسَطْوَاتِكَ
 وَمَشهُودًا^٢ عِنْدَ أَهْلِ^٣ الْإِنْعَامِ مِنْكَ لِإِنْعَامِكَ سُبْحَانَكَ مُتَكَبِّرًا فِي مَنْزِلَةٍ تَذَبَدَّبَتْ
 أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَتَحَيَّرَتْ عَقُولُهُمْ عَنِ بُلُوغِ عِلْمِ جَلَالِهَا تَبَارَكَتْ فِي مَنَازِلِكَ^٤ كُلُّهَا
 وَتَقَدَّسَتْ فِي الْأَلَاءِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ الْأَكْبَرُ لِلْفَنَاءِ
 وَخَلَقْنَا وَأَنْتَ الْكَائِنُ لِلْبَقَاءِ فَلَا تَفْنِي وَلَا تَبْقَى^٥ وَأَنْتَ الْعَالِمُ بِنَا وَنَحْنُ أَهْلُ الْعِزَّةِ بِكَ
 وَالْغَفْلَةَ عَن شَأْنِكَ وَأَنْتَ الَّذِي لَا تَعْفَلُ بِسِنَةِ وَلَا نَوْمٍ بِحَقِّكَ يَا سَيِّدِي^٦ أَجْرَنِي مِنْ
 تَحْوِيلٍ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِهِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا فِي أَيَّامِ الدُّنْيَا^٧ يَا كَرِيمُ.
 فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ كَفَيْتُهُ كُلَّ الَّذِي أَكْفَى بِهِ عِبَادِي الصَّالِحِينَ^٨.

(الدعاء الحادي والعشرون: للحفظ والكلاءة والمعونة)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ حِفْظِي وَكَلَانِي^١ وَمَعُونَتِي فَلْيَقُلْ عِنْدَ صَبَاحِهِ

١. ب: جعلت الحمد رضاك عمن بالحمد رضىت عنه بشكر.

٢. آ: ب: مشكوراً.

٣. ب: أهل العزة الإنعام.

٤. زاد في نسخة ب: العلى.

٥. آ: للفناء خلقنا وأنت الباقي فلا تفنا وأنت الكائن للبقاء فلا تفتنى ولا تبقى.

٦. زاد في نسخة ب: أجرني ولا تأخذك سنة ولا نوم يا سيدي صل على محمد وآل محمد وأجرني من

تحويل ...

٧. ليس في نسخة آ: في أيام الدنيا.

٨. زاد في نسخة ب: الحامدين الشاكرين.

٩. ب: وكلاني.

وَمَسَائِهِ وَتَوَمِيهِ: آمَنْتُ بِرَبِّي وَهُوَ إِلَهُ^١ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ^٢ وَمُنْتَهَى كُلِّ عِلْمٍ وَوَارِثِهِ^٣ وَرَبُّ كُلِّ رَبٍّ^٤ وَأَشْهَدُ اللَّهَ^٥ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَالذَّلِّ وَالصُّغَارِ وَأَعْتَرَفْتُ بِحُسْنِ صَنَائِعِ اللَّهِ إِلَيَّ وَأَبُوءُ عَلَى نَفْسِي بِقِلَّةِ الشُّكْرِ وَأَسْأَلُ اللَّهَ فِي يَوْمِي هَذَا أَوْ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ بِحَقِّ مَا يَرَاهُ لَهُ حَقًّا عَلَيَّ مَا يَرَاهُ مِنِّي لَهُ^٦ رِضَى وَإِيمَانًا وَإِخْلَاصًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَيَقِينًا خَالِصًا^٧ بِلَا شَكٍّ وَلَا اِزْتِيَابٍ، حَسْبِيَ إِلَهِي مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَاللَّهُ وَكَيْلِي مِنْ^٨ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ آمَنْتُ بِسِرِّ عِلْمِ اللَّهِ^٩ وَعَلَانِيَتِهِ وَأَعُوذُ بِمَا فِي عِلْمِ اللَّهِ^{١٠} مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَمِنْ كُلِّ شَرٍّ سُبْحَانَ^{١١} الْعَالِمِ بِمَا خَلَقَ، اللَّطِيفِ فِيهِ، الْمُحْصِي لَهُ، الْقَادِرِ عَلَيْهِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانِ، لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ. فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ جَعَلَتْ لَهُ فِي خَلْقِي جَهَةً وَعَطَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُهُمْ وَجَعَلَتْهُ فِي دِينِهِ مَحْفُوظًا.

(الدعاء الثاني والعشرون: لدفع السحر)

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ السَّحَرَ لَمْ يَزَلْ قَدِيمًا^{١٢} وَلَيْسَ يَضُرُّ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِي فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ

١. أ، ب: الله.
٢. زاد في نسخة ب: وإله كل إليه.
٣. ليس في نسخة أ: ووارثه.
٤. أ: شيء.
٥. أ: لله.
٦. ليس في نسخة أ: له، و ب: له مني.
٧. زاد في نسخة ب: وإيقاناً.
٨. أ، ب: على.
٩. أ، ب، ط: علم الله كله.
١٠. أ، ب، ط: علم الله كله.
١١. ب: سبحان الله.
١٢. ب: قديماً قبلك.

يَكُونُ مِنْ أَهْلِ عَافِيَتِي مِنَ السَّحْرِ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ رَبَّ مُوسَى وَخَاصَّةً بِكَلَامِهِ وَهَازِمَ
مَنْ كَادَهُ بِسِحْرِهِ بِعَصَاهُ وَمُعِيدَهَا بَعْدَ الْعُودِ تُعْبَانَا وَمُلَقَّفَهَا إِفْكَ أَهْلِ الْإِفْكِ وَمُفْسِدَ
عَمَلِ السَّاحِرِينَ وَمُبْطِلَ كَيْدِ أَهْلِ الْفَسَادِ، مَنْ كَادَنِي بِسِحْرِ أَوْ بَضْرٍّ عَامِداً أَوْ غَيْرِ
عَامِدٍ أَعْلَمُهُ أَوْ لَا أَعْلَمُهُ، وَأَخَافُهُ أَوْ لَا أَخَافُهُ فَاقْطَعْ مِنْ أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ عَمَلَهُ
حَتَّى تُرْجِعَهُ عَنِّي غَيْرَ نَافِدٍ وَلَا ضَارًّا إِلَيَّ^١ وَلَا شَامِتٍ بِي إِنِّي أَدْرَأُ بِعِظَمَتِكَ^٢ فِي
نُحُورِ الْأَعْدَاءِ فَكُنْ لِي مِنْهُمْ مُدَافِعاً أَحْسَنَ مُدَافِعَةٍ وَ(أَتَمَّهَا)^٣ يَا كَرِيمُ!^٤
فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ سِحْرُ سَاحِرٍ جَنِّيٍّ وَلَا إِنْسِيٍّ أَبَداً.

(الدعاء الثالث والعشرون: لقبول النوافل والفرائض)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ^٥ أَنْ تُقْبَلَ الْفَرَايِضُ وَالنَّوَافِلُ مِنْهُ فَلْيَقُلْ
خَلْفَ كُلِّ فَرِيضَةٍ أَوْ تَطَوُّعٍ: يَا شَارِعاً لِمَلَائِكَتِهِ الدِّينَ الْقِيمَ^٦ دِيناً رَاضِياً^٧ بِهِ مِنْهُمْ
لأنفُسِهِمْ^٨ وَيَا خَالِقاً مِنْ سِوَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ خَلْقِهِ لِلإِبْتِلَاءِ بِدِينِهِ وَيَا مُسْتَخِصَّصاً مِنْ
خَلْقِهِ لِدِينِهِ رُسلًا^٩ بِدِينِهِ إِلَى مَنْ دُونَهُمْ وَيَا مُجَازِي أَهْلِ الدِّينِ بِمَا عَمِلُوا فِي

١. ب: لي.

٢. أ: بعصمتك.

٣. أثبتناه من نسخة آ، ب.

٤. زاد في نسخة آ، ب: وصل على محمد وآله واكفني بقدرتك ما أخاف (أخافه) أجمع .

٥. أثبتناه من ب، و: أقبلي منه .

٦. أ: دين القيمة.

٧. أ: ويا راضياً.

٨. أ: لنفسه.

٩. ب: عند ملائكته ديناً ويا راضياً لملائكته الدين القيم ديناً راضياً به منهم لنفسه ويا خالقنا سوى الخليفة
من خلقه للإبتلاء بدِينِهِ ويا مستخلصاً من خلقه لدينه رسلاً إلى.

الدِّينِ اجْعَلْنِي بِحَقِّ اسْمِكَ الَّذِي كُنْتُ شَيْءٌ مِنْ الْخَيْرَاتِ مَنْسُوبٌ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ دِينِكَ
 الْمُؤْتَرِّ بِهِ بِالزَّامِكُهُمْ حَقَّهُ^٢ وَتَفْرِغِكَ قُلُوبَهُمْ لِلرَّغْبَةِ فِي آدَاءِ حَقِّكَ فِيهِ إِلَيْكَ لَا
 تَجْعَلْ بِحَقِّ اسْمِكَ الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ الْأُمُورِ كُلِّهَا شَيْئاً سِوَى دِينِكَ عِنْدِي أَيْبَنَ فَضْلاً^٣
 وَلَا إِلَهِي أَشَدُّ تَحَبُّباً وَلَا بِي لاصِقاً وَلَا أَنَا إِلَيْهِ مُنْقَطِعاً^٤ وَأَغْلِبَ بَالِي وَهَوَايَ وَسِرِّيْرَتِي
 وَعَلَانِيَتِي وَاسْفَعْ^٥ بِنَاصِيَتِي إِلَى كُلِّ مَا تَرَاهُ لَكَ مِنِّي رِضَى مِنْ طَاعَتِكَ فِي الدِّينِ^٦.
 فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَقَبَّلْتُ مِنْهُ النَّوَافِلَ وَالْفَرَائِضَ^٧ وَعَصَمْتُهُ فِيهَا^٨ مِنَ الْعُجْبِ^٩
 وَحَبَّبْتُ إِلَيْهِ طَاعَتِي وَذِكْرِي.

(الدعاء الرابع والعشرون: لدفع همّ الدين)

يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ مَلَأَهُ^{١٠} هَمٌّ دِينَ مِنْ أُمَّتِكَ فَلْيَنْزِلْ^{١١} بِي وَلْيَقُلْ: يَا مُبْتَلِيَّ الْفَرِيقَيْنِ
 أَهْلَ الْفَقْرِ وَأَهْلَ الْغِنَى وَجَازِيَهُمْ بِالصَّبْرِ فِي الَّذِي ابْتَلَيْتَهُمْ بِهِ وَيَا مُزَيِّنَ حُبِّ الْمَالِ
 عِنْدَ عِبَادِهِ وَمُلْهِمَ الْأَنْفُسِ الشُّحَّ وَالسَّخَاءَ وَيَا فَاطِرَ الْخَلْقِ عَلَيَّ الْفِطَاظَةَ وَاللِّسَانَ
 عَمَّنِي دِينَ فُلَانٍ^{١٢} بِنِ فُلَانٍ وَفَضَّحَنِي بِمَنِّي عَلَيَّ بِهِ وَأَعْيَانِي بَابَ طَلِبَتِهِ إِلَّا مِنْكَ يَا خَيْرَ

١. زاد في نسخة ب: فيه تفصيل كل شيء و.

٢. ب: حبه.

٣. أ: «اثر» بدل «أبين فضلاً».

٤. أ: ولا إلي أشد لزوماً وإليه انقطاعاً.

٥. ب: واشفع.

٦. زاد في نسخة ب: يا أرحم الراحمين.

٧. ب: والمفروض.

٨. أ: فيه، وما أثبتناه من نسخة أ.

٩. ب: الإعجاب.

١٠. أ: ملا، وما أثبتناه من نسخة أ.

١١. زاد في نسخة ب: ذلك.

١٢. أ: ب: فلان.

مَطْلُوبٌ إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ وَيَا مُفْرَجَ الْأَهْوِيلِ فَرِّجْ هَمِّي وَأَهْوِيلِي فِي الَّذِي لَزِمَنِي
مِنْ دَيْنِ فُلَانٍ^٢ بِتَيْسِيرِكَ^٣ لِي مِنْ رِزْقِكَ فَاقْضِهِ^٤ يَا قَدِيرُ وَلَا تُهْنِي بِتَأْخِيرِ إِدَائِهِ^٥ وَلَا
بِتَضْيِيقِهِ عَلَيَّ^٦ وَيَسِّرْ لِي أَدَاءَهُ فَإِنِّي بِهِ مُسْتَرْقٍ فَافْكُكْ رِقِّي^٧ مِنْ سَعَتِكَ الَّتِي لَا تُبِيدُ
وَلَا تَغِيضُ^٨ أَبَدًا^٩.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ صَرَفَتْ عَنْهُ صَاحِبِ الدَّيْنِ وَأَدَيْتُهُ إِلَيْهِ عَنْهُ.

(الدعاء الخامس والعشرون):

(للأمن من روائع الحدثان في النفس والدين والنعم)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَصَابَهُ تَرْوِيعٌ فَأَحَبُّ أَنْ أَتَمَّ عَلَيْهِ النِّعْمَةَ^{١٠} وَأَهْنَأَهُ الْكِرَامَةَ^{١١}
وَأَجْعَلَهُ وَجِيهًا عِنْدِي فَلْيَقُلْ: يَا حَاشِيَ الْعِزِّ قُلُوبَ أَهْلِ التَّقْوَى^{١٢} مَتَوَلَّيْتُهُمْ بِحُسْنِ
سَرَائِرِهِمْ وَيَا مُؤْمِنْتَهُمْ بِحُسْنِ تَعَبُدِهِمْ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ مَا قَدْ أBRَمْتَهُ إِحْصَاءً مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ قَدْ أَنْقَتَهُ عِلْمًا أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي بِتَثْبِيتِ قَلْبِي عَلَى الطَّمَانِينَةِ وَالْإِيمَانِ^{١٣} وَأَنْ

١. آ: ب: ويا مفرجاً عن عباده.

٢. ب: الناس.

٣. آ: بتيسير له.

٤. زاد في نسخة ب: عني.

٥. آ: ب: أدائه.

٦. ليس في نسخة ب: علي.

٧. آ: رقبتي.

٨. آ: تنقص.

٩. زاد في نسخة آ: وصل على سيدنا محمد وآله الطيبين الأخيار.

١٠. ب: نعمتي.

١١. ليس في نسخة آ: الكرامة، وفي نسخة ب: «كرامتي» بدل «الكرامة».

١٢. آ: ويا.

١٣. آ: طمأنينة الإيمان، وليس في نسخة ب: والإيمان.

تَوَلَّيْنِي مِنْ قَبُولِكَ مَا تَبَلَّغُنِي بِهِ شِدَّةَ الرَّغْبَةِ فِي طَاعَتِكَ حَتَّى لَا أَبَالِي أَحَدًا سِوَاكَ
وَلَا أَخَافُ شَيْئًا مِنْ دُونِكَ يَا رَحِيمَ.
فَبِأَنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَمَّتَهُ مِنْ رَوَائِعِ الْحَدِيثَانِ فِي نَفْسِهِ وَدِينِهِ وَيَعْمِهِ^١.

(الدعاء السادس والعشرون: بأفضل ما يتقرب به إلى الله تعالى)

يَا مُحَمَّدُ قُلْ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ التَّقَرُّبَ إِلَيَّ : اعلموا علم اليقين^٢ أَنَّ هَذَا الْكَلَامَ
أَفْضَلُ مَا أَنْتُمْ مُتَقَرَّبُونَ بِهِ إِلَيَّ بَعْدَ^٣ الْفَرَائِضِ وَذَلِكَ أَنْ تَقُولُوا: اللَّهُمَّ إِنَّهُ
لَمْ يُمَسَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ أَنْتَ أَحْسَنُ إِلَيْهِ صَنِيعاً مِنِّي وَلَا لَهُ أَدْوَمُ كَرَامَةً وَلَا
عَلَيْهِ أَسْبَنُ^٤ فَضْلاً وَلَا بِهِ أَشَدُّ تَرْفُفاً وَلَا عَلَيْهِ أَشَدُّ حَيَاطَةً^٥ وَلَا عَلَيْهِ أَشَدُّ
تَعَطُّفاً مِنْكَ عَلَيَّ وَإِنْ كَانَ جَمِيعُ الْمَخْلُوقِينَ يُعَدُّونَ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ تَعْدِيدِي
فَأَشْهَدُ يَا كَافِيَ الشَّهَادَةِ بِأَنِّي^٦ أَشْهَدُكَ بِبِنْتِي صِدْقِي بِأَنَّ لَكَ الْفَضْلَ وَالطُّوْلَ
فِي إِنْعَامِكَ عَلَيَّ وَقِلَّةِ شُكْرِي لَكَ فِيهَا يَا فَاعِلٌ^٨ كُلُّ إِرَادَتِهِ^٩ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَأَلِهِ^{١٠} وَطَوَّقَنِي أَمَاناً^{١١} مِنْ حُلُولِ السَّخَطِ لِقِلَّةِ الشُّكْرِ^{١٢} وَأَوْجِبَ لِي زِيَادَةً مِنْ

١. زاد في نسخة ب: وأهله.

٢. أ، ب: علماً يقيناً.

٣. زاد في نسخة ب: أداء.

٤. أ: تقول، و: أ: يقول، وما أثبتناه من نسخة ب.

٥. ليس في نسخة ب: ولا عليه أسبن.

٦. أ: حيطة.

٧. ب: فإني.

٨. أ: فاعلاً.

٩. ب: ما أراده.

١٠. ليس في نسخة أ: صل على محمد وآله و.

١١. أ: أمان.

١٢. ب: سخطك بقلة الشكر لك.

إِتْمَامِ النُّعْمَةِ^١ بِسَعَةِ المَغْفِرَةِ^٢ أَنْظِرْنِي^٣ خَيْرَكَ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ^٤ وَلَا تُقَايِسْنِي^٥ بِسَرِيرَتِي وَامْتَحِنْ قَلْبِي لِرِضَاكَ وَاجْعَلْ مَا تَقَرَّبْتُ^٦ بِهِ إِلَيْكَ فِي دِينِكَ لَكَ خَالِصاً وَلَا تَجْعَلْهُ^٧ لِلزُّومِ شُبْهَةً أَوْ فَخْرٍ أَوْ رِبَاءٍ أَوْ كِبَرٍ^٨ يَا كَرِيمُ.
فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَحَبَّهُ أَهْلُ سَمَاوَاتِي^٩ وَسَمَوُهُ الشُّكُورُ.

(الدعاء السابع والعشرون: لدفع كيد الأعداء وكفاية الشرور)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ أَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ سُلْطَانٌ بِكِفَايَتِي إِيَّاهُ الشُّرُورَ^{١٠} فَلْيَقُلْ: يَا قَابِضاً عَلَى المُلْكِ لِمَا دُونَهُ وَمَانِعاً مِّنْ دُونِهِ نَيْلَ شَيْءٍ^{١١} مِنْ مُلْكِهِ يَا مُغْنِي^{١٢} أَهْلِ التَّقْوَى بِإِمَاطَتِهِ الأَذَى فِي جَمِيعِ الأُمُورِ عَنْهُمْ لَا تَجْعَلْ لِوَالِيَتِي فِي الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ وَاسْفَعْ^{١٣} بِنَوَاصِي أَهْلِ الخَيْرِ كُلِّهِمْ إِلَيَّ حَتَّى أَنْالَ مِنْ خَيْرِهِمْ خَيْرَهُ وَكُنْ لِي عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ مُعِيناً وَخُذْ لِي بِنَوَاصِي أَهْلِ الشَّرِّ^{١٤} كُلِّهِمْ

١. آ: زيادة النعمة، وب: من النعم.

٢. آ: الرحمة.

٣. آ: انلني، وب: امطرنني.

٤. ليس في نسخة آ: صلّ على محمد وآله.

٥. ب: بسوء سريرتي.

٦. آ: يتقرب.

٧. ب: ولا تجعل.

٨. آ: ولا فخر ولا رياء ولا كبر.

٩. آ: السماوات.

١٠. زاد في نسخة ب: ولا يضزه كيد الكاندين.

١١. ب: كل شيء.

١٢. ب: معين.

١٣. ب: واسفع.

١٤. ب: حتى أعافى من شرهم كلهم.

وَكَنْ لِي مِنْهُمْ فِي ذَلِكَ حَافِظًا وَعَنِّي مُدَافِعًا وَلِي مَانِعًا حَتَّى أَكُونَ أَمِينًا بِأَمَانِكَ لِي
بِوَلَايَتِكَ لِي مِنْ شَرِّ مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ إِلَّا بِأَمَانِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^١.
فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ كَيْدُ كَاذِبٍ^٢ أَبَدًا.

(الدعاء الثامن والعشرون: لربح التجارة حين يبتدئها)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ تَرِيحَ^٣ تِجَارَتَهُ فَلْيَقُلْ حِينَ يَبْتَدِئُ بِهَا: يَا
مُرَبِّي^٤ تَفَقَاتِ أَهْلَ التَّقْوَى وَمُضَاعِفَهَا وَيَا سَائِقَ الْأَرْزَاقِ سَحًّا إِلَى الْمَخْلُوقِينَ^٥ وَيَا
مُفَضِّلَنَا بِالْأَرْزَاقِ بَعْضَنَا عَلَى بَعْضٍ سَقْنِي وَوَجِّهْنِي فِي تِجَارَتِي هَذِهِ إِلَى وَجْهِ غِنَى
عَاصِمٍ شَكُورٍ^٦ أَخْذُهُ بِحُسْنِ شُكْرِهِ^٧ لِيَتَفَعَّلَنِي بِهِ وَتَنْفَعَنِي بِهِ مِنْي^٨ يَا مُرَبِّحَ تِجَارَاتِ
الْعَالَمِينَ بِطَاعَتِهِ سَقْ لِي^٩ فِي تِجَارَتِي هَذِهِ رِزْقًا تَرزُقُنِي فِيهِ حُسْنَ الصَّنِيعِ^{١٠} فِيمَا
ابْتَلَيْتَنِي بِهِ وَتَمَنَعْنِي فِيهِ مِنَ الطُّغْيَانِ وَالْقُنُوطِ يَا خَيْرَ نَاشِرِ رِزْقِهِ لَا تُشْمِتْ بِي بِرَدِّكَ
دُعَائِي بِالْخُسْرَانِ لِي^{١١} وَاسْعِدْنِي بِطَلِبَتِي مِنْكَ وَبِدُعَائِي إِيَّاكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^{١٢}.

١. زاد في نسخة آ: وصلّى الله على محمّد وآله الطّيبين الطاهرين الأخيار واسمع دعائي واستجب ندائي إنك

سمع الدعاء .

٢. ب: الكاندين.

٣. ب: أريح.

٤. ب: مرّبي.

٥. أ: للمخلوقين.

٦. أ، ب: مشكور.

٧. أ: شكر، و آ: الشكر، وما أثبتناه من نسخة ب.

٨. أ: «غيري» بدل «مني».

٩. ب: إليّ.

١٠. ب: الصنيع.

١١. ب: عدو ألي.

١٢. زاد في نسخة آ: وصلّى الله على محمّد وآله الطّيبين الأخيار، و... و ب: واسمع دعائي واستجب ندائي إنك

سمع الدعاء.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَرْبَحْتُ تِجَارَتَهُ وَأَرْبَيْتُهَا لَهُ^١.

(الدعاء التاسع والعشرون: للأمن من البلاء واستجابة الدعاء)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ الْأَمَانَ مِنْ بَلِيَّتِي وَالِاسْتِجَابَةَ لِدَعْوَتِي^٢ فَلْيَقُلْ حِينَ يَسْمَعُ تَأْذِينَ الْمَغْرِبِ: يَا مُسَلِّطَ نِقْمَتِهِ عَلَيَّ أَعْدَائِهِ بِالْخِذْلَانِ (لَهُمْ)^٣ فِي الدُّنْيَا وَالْعَذَابِ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَيَا مُوسِعاً فَضْلَهُ عَلَيَّ أَوْلِيَائِهِ بِعِصْمَتِهِ إِيَّاهُمْ فِي الدُّنْيَا وَحُسْنِ عَائِدَتِهِ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَيَا شَدِيدَ النِّكَالِ بِالِإِتِّقَامِ وَيَا حَسَنَ الْمُجَازَاةِ بِالثَّوَابِ وَيَا بَارِئَ خَلْقِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمُلْزِمَ أَهْلِهِمَا عَمَلَهُمَا^٤ وَالْعَالِمَ بِمَنْ يَصِيرُ إِلَى جَنَّتِهِ وَنَارِهِ يَا هَادِيَ يَا مُضِلُّ يَا كَافِيَ يَا مُعَافِي^٥ يَا مُعَاقِبُ^٦ اهْدِنِي بِهَذَاكَ وَعَافِنِي بِمُعَافَاتِكَ مِنْ سُكْنَى جَهَنَّمَ مَعَ الشَّيَاطِينِ وَارْحَمْنِي فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي أَكُنْ^٧ مِنَ الْخَاسِرِينَ أَعْزِدْنِي مِنَ الْخُسْرَانِ بِدُخُولِ النَّارِ وَحِرْمَانِ الْجَنَّةِ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ^٨.

فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَعَمَّدَتْهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ بِرَحْمَتِي.

(الدعاء الثلاثون: لمن كان غائباً ليؤنسه الله)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ كَانَ غَائِباً فَأَحَبَّ أَنْ أُوذِّيَهُ سَالِماً مَعَ قَضَائِي لَهُ الْحَاجَّةَ فَلْيَقُلْ فِي

١. ب: أربحته وأربيتها له.

٢. أ: لدعوتي.

٣. أثبتناه من نسخة أ، ب.

٤. أ: ومجازي أهلها بأعمالهم.

٥. زاد في نسخة ب: يا مثير.

٦. زاد في نسخة أ، ب: يا حسن المجازاة عفوك عفوك.

٧. أ، ب: كنت.

٨. ليس في نسخة ب: بحق لا إله ... العظيم.

غُرْبَتِي: يَا جَامِعاً بَيْنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَيَّ تَأْلُفٍ مِنَ الْقُلُوبِ وَشِدَّةِ تَوَاجُدٍ^١ فِي
 الْمَحَبَّةِ وَيَا جَامِعاً بَيْنَ طَاعَتِهِ وَبَيْنَ مَنْ خَلَقَهُ لَهَا وَيَا مُفْرَجاً عَنِ كُلِّ مَحْزُونٍ وَيَا
 مَوْبِلَ^٢ كُلِّ غَرِيبٍ وَيَا رَاحِمِي فِي غُرْبَتِي بِحُسْنِ الْحِفْظِ وَالْكَلاَةِ^٣ وَالْمَعُونَةِ لِي وَيَا
 مُفْرَجَ مَا بِي^٤ مِنَ الضِّيقِ وَالْحُزَنِ بِالْجَمْعِ بَيْنِي وَبَيْنَ^٥ أَحِبَّتِي وَيَا مُؤَلِّفاً بَيْنَ الْأَحْبَاءِ لَا
 تَفْجَعُنِي بِانْقِطَاعِ^٦ أُوْبَةِ^٧ أَهْلِي وَوَلَدِي عَنِّي وَلَا تَفْجَعِ أَهْلِي^٨ بِانْقِطَاعِ أُوبَتِي^٩ عَنْهُمْ
 بِكُلِّ مَسَائِلِكَ أَدْعُوكَ فَاسْتَجِبْ لِي فَذَلِكَ دُعَايَ إِيَّاكَ^{١٠} فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ.

فَبِأَنَّهُ إِذَا قَالِ ذَلِكَ آنَسْتُهُ فِي غُرْبَتِهِ وَحَفَظْتُهُ^{١١} فِي الْأَهْلِ وَأَدْبَيْتُهُ سَالِماً مَعَ قَضَائِي
 لَهُ الْحَاجَةَ.

(الدعاء الحادي والثلاثون:)

(لرفع الصلاة مضاعفة في اللوح المحفوظ)

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ أَرْفَعَ صَلَاتَهُ مُضَاعَفَةً فَلْيَقُلْ خَلْفَ كُلِّ

١. أ: تواخذ، وب: تواجد لهم.

٢. ب: منهل.

٣. ب: والكلاءة.

٤. ب: ويا مفرجاً ما جاءني.

٥. ليس في نسخة ب: وبين.

٦. أ: بانقطاعي.

٧. ب: روية.

٨. زاد في نسخة ب: وأحبتني.

٩. ب: رؤيتي.

١٠. أ: إليك.

١١. أ: وخلفته.

فَرِيضَةً^١ افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ رَافِعٌ^٢ يَدَيْهِ آخِرَ كُلِّ شَيْءٍ^٣: يَا مُبْدِئُ الْأَسْرَارِ وَمُبِينَ
 الْكَيْمَانِ وَشَارِعَ الْأَحْكَامِ وَذَارِيَّ الْأَنْعَامِ وَخَالِقَ الْأَنْعَامِ وَفَارِضَ الطَّاعَةِ وَمُلْزِمَ الدِّينِ
 وَمَوْجِبَ التَّعَبُّدِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ تَرْكِيئَةٍ^٤ كُلِّ صَلَاةٍ زَكَّيْتَهَا وَبِحَقِّ مَنْ زَكَّيْتَهَا لَهُ وَبِحَقِّ مَنْ
 زَكَّيْتَهَا بِهِ^٥ أَنْ تَجْعَلَ صَلَاتِي هَذِهِ زَاكِيَةً مُتَقَبَّلَةً بِتَقْبُلِكَهَا^٦ وَرَفَعِكَهَا وَتَصْيِيرِكَ^٧ بِهَا
 دِينِي زَاكِيًا وَالْهَامِكِ قَلْبِي حُسْنَ الْمُحَافَظَةِ عَلَيْهَا حَتَّى تَجْعَلَنِي مِنْ أَهْلِهَا الَّذِينَ
 ذَكَرْتَهُمْ بِالْخُشُوعِ فِيهَا، أَنْتَ وَلِيِّ الْحَمْدِ كُلِّهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ^٨ كُلُّهُ بِكُلِّ
 حَمْدٍ أَنْتَ لَهُ وَلِيِّ، وَأَنْتَ وَلِيُّ التَّوْحِيدِ كُلِّهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَلَكَ التَّوْحِيدُ كُلُّهُ^٩ بِكُلِّ
 تَوْحِيدٍ أَنْتَ لَهُ وَلِيِّ، وَأَنْتَ وَلِيُّ التَّهْلِيلِ كُلِّهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَلَكَ التَّهْلِيلُ^{١٠} كُلُّهُ بِكُلِّ
 تَهْلِيلٍ أَنْتَ لَهُ وَلِيِّ، وَأَنْتَ وَلِيُّ التَّسْبِيحِ كُلِّهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَلَكَ التَّسْبِيحُ كُلُّهُ بِكُلِّ
 تَسْبِيحٍ أَنْتَ لَهُ وَلِيِّ، وَأَنْتَ وَلِيُّ التَّكْبِيرِ كُلِّهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَلَكَ التَّكْبِيرُ كُلُّهُ بِكُلِّ
 تَكْبِيرٍ أَنْتَ لَهُ وَلِيِّ^{١١}، رَبِّ عُدْ عَلَيَّ فِي صَلَاتِي هَذِهِ بِرَفْعِكَهَا زَاكِيَةً مُتَقَبَّلَةً إِنَّكَ أَنْتَ
 السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^{١٢}.

١. ب: صلاة.

٢. ب: يرفع.

٣. ليس في نسخة أ: آخر كل شيء.

٤. ليس في نسخة أ: بحق تركية.

٥. ليس في نسخة ب: وبحق من زكيتها به.

٦. ليس في نسخة أ: بتقبلكها.

٧. ليس في نسخة ب: وتصييرك.

٨. ليس في نسخة ب: فلا إله إلا أنت فلك الحمد.

٩. ليس في نسخة ب: فلا إله إلا أنت فلك التوحيد كله.

١٠. ليس في نسخة ب: فلا إله إلا أنت فلك التهليل.

١١. ليس في نسخة ب: وأنت وليُّ التكبير... بكلِّ تكبير أنت له وليُّ.

١٢. زاد في نسخة أ: وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين.

فَبِأَنَّهُ إِذَا قَالِ ذَٰلِكَ رَفَعَتْ^١ صَلَاتَهُ مُضَاعَفَةً^٢ فِي اللُّوْحِ الْمَحْفُوظِ.

(الدعاء الثاني والثلاثون: في كيفية الصلاة على النبي ﷺ)

(يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ وَآلِكَ فَلْيُصَلِّ هَكَذَا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَوَّلِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْآخِرِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْمُرْسَلِينَ، اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا فِي الْمُرْسَلِينَ^٣ الْوَسِيلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ الْكَبِيرَةَ، اللَّهُمَّ إِنِّي آمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَمْ أَرَهُ فَلَا تُحَرِّمْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ رُؤْيَتَهُ وَارزُقْنِي صُحْبَتَهُ وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَاسْقِنِي مِنْ حَوْضِهِ شُرْبًا رَوِيًّا وَسَائِغًا هَنِيئًا لَا أَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ كَمَا آمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ وَلَمْ أَرَهُ فَعَرَّفْنِي فِي الْجَنَانِ وَجْهَهُ اللَّهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ عَنِّي تَحِيَّةً كَثِيرَةً وَسَلَامًا. فَبِأَنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ بِهَذِهِ الصَّلَاةِ هُدِمَتْ ذُنُوبُهُ وَغُفِرَتْ خَطَايَاهُ وَدَامَ سُورُوهُ وَاسْتَجِيبَ دُعَاؤُهُ وَبَسِطَ فِي رِزْقِهِ^٤).

(الدعاء الثالث والثلاثون: لدفع نحوسة اليوم)

(يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أُمَّتِكَ التَّوَجُّعَ فِي يَوْمٍ نَحِسٍ وَيَخَافُ مِنْ نُحُوسَتِهِ، فَلْيَقْرَأْ: الْفَاتِحَةَ، وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَإِنَّا

١. أ. ب: رفعت له.

٢. ب: متضاعفة.

٣. ليس في نسخة ط: في المرسلين.

٤. ط: مشرباً.

٥. ب: بسط به.

٦. أثبتنا ما بين الهاليتين من نسخة ب، ط.

أَنْزَلْنَاهُ وَآخِرَ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ١، ثُمَّ يَقْرَأُ هَذَا الدُّعَاءَ: اللَّهُمَّ بِكَ يَصُولُ الصَّائِلُ،
وَبِقُدْرَتِكَ يَطْوُلُ الطَّائِلُ، وَلَا حَوْلَ لِكُلِّ ذِي حَوْلٍ إِلَّا بِكَ، وَلَا قُوَّةَ يَمْتَأَزُ بِهَا ذُو قُوَّةٍ
إِلَّا مِنْكَ، أَسْأَلُكَ بِصَفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ، مُحَمَّدٍ ٢ نَبِيِّكَ وَعِتْرَتِهِ
وَسَلَالَتِهِ ٣ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، صَلِّ عَلَيْهِمْ، وَاكْفِنِي شَرَّ هَذَا الْيَوْمِ وَضُرَّهُ، وَارْزُقْنِي
خَيْرَهُ وَأَمْنَهُ وَأَقْضِ لِي فِي مُتَصَرِّفَاتِي بِحُسْنِ الْعَاقِبَةِ ٤، وَبُلُوغِ الْمَحَبَّةِ، وَالظُّفْرِ
بِالْأَمْنِيَّةِ، وَكِفَايَةِ الطَّاعِيَةِ الْعَوِيَّةِ، وَكُلُّ ذِي قُدْرَةٍ لِي عَلَى أَدِيَّتِي، حَتَّى أَكُونَ فِي جُنَّةٍ
وَعِصْمَةٍ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَنِقْمَةٍ، وَأَبْدَلْنِي مِنَ الْمَخَافِيفِ ٥ فِيهِ أَمْنًا، وَمِنَ الْعَوَاقِبِ فِيهِ
يُسْرًا، حَتَّى لَا يَصُدَّنِي صَادٌّ عَنِ الْمُرَادِ، وَلَا يَجِلَّ بِي طَارِقٌ مِنْ أَدَى الْعِبَادِ، إِنَّكَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَالْأُمُورُ إِلَيْكَ تَصِيرُ يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.
فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ يَأْمَنُ مِنْ سُوءِهِ وَتُحَوِّسَتِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ٦.

١. زاد في نسخة ط الآية: ١٩٠ إلى ١٩٤ من سورة آل عمران (إن في خلق السموات... لا تخلف الميعاد).

٢. ط: بمحمد.

٣. ط: وسلامته.

٤. ط: العافية.

٥. زاد في نسخة ط: كلها.

٦. أثبتنا ما بين الهلالين من مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ١٤٢، ح ٩٢٤٨ نقلاً عن أدعية السرّ و من نسخة ط.

مجمع البحرين في مناقب السبطين

سید ولی بن نعمه الله حسینی رضوی (قرن ۱۰)

تحقیق: قاسم شیرجعفری

درآمد

نام مؤلف کتاب حاضر، همان طور که خود در مقدمه کتابش آورده «سید ولی بن نعمه الله حسینی رضوی» است؛ اما شیخ آقابزرگ تهرانی - صاحب الذریعة - در بعضی از موارد که ذکری از او به میان آورده، با اضافه کردن کلمه «الله» به نام وی، او را «ولئ الله» خوانده است. البته صاحب کتاب «روضات الجنات»^۱ نیز نام وی را ولی الله، آورده است. در انتهای نام وی نیز در بعضی از تراجم، عنوان «حائری» افزوده شده است که دلیلش بنا بر تصریح خود وی در دو کتاب «تحفة الملوک» و «مصباح الزائرین»، سکونت در کربلای معلی بوده است.^۲

۱. روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۷۹ (ش ۸۳۳).

۲. أعیان الشیعة، ج ۴، ص ۲۷۲.

طبق نقلی که در فهرست رایانه‌ای نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی آمده، ولادت وی را به سال ۹۵۳ ق، و وفاتش را ۱۰۳۱ ق، دانسته‌اند.

سید ولی حسینی، از علمای قرن دهم و یازدهم هجری قمری بوده‌است؛ اما به علت معلوم بودن تاریخ ولادت و وفات وی برای تراجم نگاران، زنده بودن وی در قرن یازدهم را ذکر نموده‌اند و به ذکر حیاتش در سال ۱۹۸۱ کتفا کرده‌اند.^۱

صاحب «ریحانة الادب»^۲ و شیخ آقابزرگ تهرانی،^۳ وی را معاصر حسین عاملی، پدر شیخ بهایی و سایر شاگردان شهید ثانی به شمار آورده‌اند. و صاحب «روضات الجنّات» نیز پس از نقل شرح حال سید ولی حسینی از کتاب «أمل الآمل» گفته‌است: «الظاهر أنّه من جملة معاصريه الأخباریین»، و به این ترتیب، او را هم عصر صاحب آن کتاب دانسته‌است.

سید ولی حسینی را مانند بسیاری از نویسندگان دیگر، بیشتر باید از بررسی آثار و تألیفاتش شناخت؛ چرا که ترجمه‌نگاران، تنها به ذکر صفاتی چند برای وی بسنده کرده‌اند؛ و صفه‌هایی چون: عالم، فاضل، امامی، صالح، محدّث، اخباری، صاحب الکتب العديدة في المناقب.^۴

۱. معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۱۶۹.

۲. ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۲۰.

۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۴۲۹.

۴. أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۳۹؛ روضات الجنّات، ج ۸، ص ۱۷۹ (ش ۸۳۳)؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۸۶.

هیچ شاگرد و یا استادی نیز برای سید ولی نیافتیم. پدر وی نیز ناشناخته است؛ اما صاحب «طبقات اعلام الشیعه» کتاب «منهاج الیقین فی شرح نهج المسترشدین» فخرالمحققین را با خط شخصی به نام «نعمة الله حسینی بن محمد» در نزد محمد سماوی دیده است که فراغت از کتابت آن، در غزوة ذی حجة ۹۸۰ و در عصر مؤلف مورد نظر ما بوده است^۱ که احتمال می رود پدر وی باشد.

تألیفات

هیچ یک از آثار سید ولی الله تاکنون منتشر نشده است و آنچه در ذیل می آید، تمام آثاری است که از وی یافته ایم:

۱- أنوار السرائر ومصباح الزائر. در «الذریعة»^۲ درباره این کتاب آمده:

فارسى مختصر في فضائل الأئمة و زیاراتهم عليهم السلام... قد فرغ منه سنة ۹۸۱.

۲- تحفة الملوك الذي هو خير من الذهب المستوك. صاحب «الذریعة»^۳ می گوید:

رتبه على مقدمة في التفكير في صنائع الله تعالى وثمانية أبواب وخاتمة:

(۱) في حقيقة الدنيا و فنائها، (۲) في محاسبة النفس، (۳) في ذكر

۱. طبقات اعلام الشيعة، ج ۴، ص ۲۶۶.

۲. الذریعة، ج ۲، ص ۴۲۹.

۳. همان، ج ۳، ص ۴۷۲.

الموت، ۴) في الحشر، ۵) في احوال الملوك الماضين، ۶) في حسن العدل، ۷) في قبح الظلم، ۸) في حسن الحلم والخاتمة في التواضع.

سپس می افزاید:

رأيت النسخة في الكاظمية عند الشيخ عبدالكريم العطار الكاظمي ونسخة منه في مكتبة مدرسة سيهسالار الجديدة.

۳- العسل المصفى في فضل الصلوة على النبي المصطفى ﷺ. در این کتاب، فضائل صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ و خواص آن در هشت باب آمده است.^۱

۴- كنز المطالب (/ بحر المناقب / فخر المناقب) في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام. این کتاب، بنا بر نقل صاحب «الذريعة» به عدد اسمای حسناى خداوند، نود و نه باب دارد و بنا بر نقل صاحب «أعيان الشيعة»، مير محمد شرف در «فضائل السادات» و مؤلف «الدمعة الساكبة»، از این کتاب، مطالبی نقل کرده اند.^۲

خود مؤلف نیز در کتابش از «المعراج» شيخ صدوق و «مشارق الأنوار» برسی و همچنین بسیار از «مصباح الأنوار»^۳ نقل می کند.^۴

سید محسن امین آورده است:

در کتابخانه حسینی نجف اشرف، نسخه ای از کتابهای سید ولی

۱. همان، ج ۱۵، ص ۲۶۳.

۲. أعيان الشيعة، ج ۴، ص ۲۷۲.

۳. ظاهراً: مصباح الأنوار في فضائل إمام الأبرار، از شيخ هاشم بن محمد (الذريعة، ج ۲۱، ص ۱۰۳).

۴. الذريعة، ج ۱۸، ص ۱۶۶.

حسینی به نام «دُرر المطالب» و غُرر المناقب في فضائل علی بن ابی طالب» را دیده‌ام که چاپی است و شاید این همان کتابی است که صاحب «أمل الأمل» آن را «کنز المطالب» نامیده است.^۱

همچنین میرزا عبدالله افندی نسخه‌ای از «درر المطالب» و غرر المناقب... را در تبریز دیده است.^۲

۵- مأتا كلمة من كلمات أمير المؤمنين عليه السلام في الحكم والمواعظ. این احادیث که به ترتیب حروف تهجی و بالغ بر دویست حدیث است و به ضمیمه «کنز المطالب» مؤلف آورده شده است، با همین عنوان در «الذريعة» آورده شده است،^۳ اما شیخ آقابزرگ آن را به «بعض الأصحاب» نسبت می‌دهد؛ در حالی که خودش هنگام معرفی «کنز المطالب» و ذکر دو نسخه از آن که رؤیت نموده، با اشاره به انضمام «مأتا كلمة» به آخر آن می‌گوید:

يقول جامع الكتاب: ثم إنني قد جمعت مأتى كلمة من غرر كلامه الفاخر و دررا من بحر علومه الزاخر على ترتيب الحروف و ختمت بها الكتاب ليكون ختامه مسك. الألف: أولى ما يكون الفرج عن ضيق العمر، العلم يرشدك إلى ما أمر الله.

گرچه در آنجا نیز به نام مؤلف تصریح نمی‌کند که شاید به جهت این باشد که آن را جزء آخر «کنز المطالب» می‌دانسته است.

۶- مجمع البحرين في فضائل السبطين الحسن والحسين^۴

۱. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۸۰.

۲. رياض العلماء، ج ۵، ص ۲۸۶-۲۸۸.

۳. الذريعة، ج ۱۹، ص ۱.

۴. الذريعة، ج ۲۰، ص ۲۳.

(کتاب حاضر).

۷- مصباح الزائرین که درباره فضائل زیارت خامس آل عبا، هم به طور مطلق و هم در اوقات معین و ذکر بعضی از آداب آن است. این کتاب، شامل احادیثی است که از کتابهایی چون «کامل الزیارات» ابن قولویه استخراج شده است و ظاهراً به وسیله خود مؤلف به فارسی ترجمه شده است. مؤلف، این کتاب را که دارای ۲۵ باب و خاتمه است، به نام شاه طهماسب صفوی تألیف نموده است.^۱

۸- منهاج الحق والیقین فی تفضیل أميرالمؤمنین علی سائر الأنبياء والمرسلین. مؤلف در این کتاب، ادله و براهین برتری امیر المؤمنین را بر پیامبران از کتابهای فریقین آورده است و بر اساس عناوینی مرتب نموده است. این کتاب را شیخ مهذب الدین احمد، از افاضل شاگردان حرّ عاملی نیز دیده است و درباره آن در آغاز کتاب خود «المنهج القويم في تفضيل الصراط المستقيم علي عليه السلام سائر الأنبياء والمرسلین سوی نبینا ذي الفضل العمیم» می گوید که من کتاب «منهاج الحق والیقین ...» سید ولی بن نعمه الله حسینی را در این باب دیده ام؛ ولی او بسیاری از احادیث این باب را ترک کرده که من بخشی از آنها را در این کتاب، ذکر نموده ام.^۲

آیا «مجمع البحرین» از مصادر «بحار الأنوار» است؟

به طور حتم، این کتاب از مصادری است که صاحب «مستدرک

۱. همان، ج ۲۱، ص ۱۰۸.

۲. همان، ج ۲۳، ص ۱۹۷.

الوسائل» به تصریح خود و براساس بررسی ما از آن نقل روایت نموده‌است که در پاورقی این کتاب، خواهد آمد.

با آنکه علامه مجلسی رحمته الله در فهرست منابع «بحار الأنوار»، ذکری از «مجمع البحرين» سید ولی حسینی به میان نیاورده؛ اما در مواردی بدون ذکر کتاب و یا نام مؤلف آن، روایاتی را آورده که در جایی جز «مجمع البحرين» نیافتیم. علامه مجلسی در آغاز این روایات، به ذکر جمله «رأینا فی بعض مؤلفات أصحابنا» بسنده می‌کند که دلیل این عدم تصریح، شاید حجاب معاصر بودن سید ولی و یا عدم اعتبار لازم کتاب او در نزد ایشان و یا به دلیل عدم شناخت کافی او و یا اسباب دیگری باشد. به موارد این روایات در پاورقی اشاره خواهد شد.

شیوه تحقیق

تصحیح این اثر، تنها براساس نسخه شماره ۶۱۴ نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران صورت پذیرفته‌است؛ اما این قلمت نسخه را روایی بودن اثر، تا حد زیادی جبران نموده‌است. حتی بیانات مؤلف نیز در مصادر، مورد جستجو قرار گرفته و در مواردی مصدري برایش یافته شده‌است.

اکثر روایات کتاب را در منابع حدیثی یافته‌ایم؛ اما بعضی از آنها را پیدا نکرده‌ایم؛ گرچه کاوش خویش را در حد استقصای تام نمی‌دانیم.

یکی از خصوصیات این نسخه، اختلاف نسبتاً زیادی است که با مصادر ذکر شده در پاورقی‌ها دارد که برای شناخت کتاب و نویسنده و کیفیت نقلها لازم بود تمام این موارد را ذکر نماییم و

دقت در موارد اختلاف، نشان می‌دهد که در موارد زیادی، روایت از خود مصدر نقل نشده؛ بلکه به واسطه کتاب، مصدر دیگری آورده شده‌است. چرا که آنچه در نسخه بوده، بیشتر با مصدر واسطه تطبیق داشته‌است. به علاوه، در مواردی دیده می‌شود که به همان ترتیب و با همان کلماتی که روایات در مصدر واسطه چیده شده، در نسخه ما نیز به همان ترتیب و یا قریب به آن، ذکر شده‌است. لذا ما نیز موارد اختلاف را فقط نسبت با خود مصدر واسطه آورده‌ایم و اگر پس از یافتن مصدر اصلی روایت را در آن یافته‌ایم، اختلافها را با هر دو مصدر ذکر کرده‌ایم و به هر طریق منظور مصدر (در پاورقی)، همان کتاب یا کتابهایی است که در انتهای روایت به عنوان مصدر ذکر می‌شود و اگر در گروه‌ها مواردی از مصدر اضافه می‌شود، منظور تمام مصادری است که در پایان روایت معرفی می‌گردد.

البته بنا بر آنچه یافت شده، مصادر واسطه در تمام موارد، تنها دو کتاب «کشف الغمه» و «مناقب آل اَبی طالب» است که معمولاً هر جا در کنار نام مصدر اصلی، نام یکی از این دو کتاب آورده شده، روایت از همین دو کتاب نقل شده‌است.

شایان ذکر است که بسیاری از روایات، غیر از مصدر و یا مصادر ذکر شده، مصادر دیگری هم دارد؛ اما به جهت آنکه ما در صدد ذکر موارد اختلاف با خود مصدری بوده‌ایم که به حسب ظاهر، روایت از آن آورده شده‌است، در بیشتر موارد، تنها به ذکر همان مصدر اکتفا نموده‌ایم.

کثرت اختلاف نسخه با مصدر، باعث شد روشی اتخاذ کنیم که

تعداد پاورقی ها کم و سهل الوصول باشد و آن اینکه:

- ۱- مواردی را که در نسخه بوده؛ اما خودش و یا بدلش در مصدر نیامده، داخل پرانتز گذاشته ایم.
 - ۲- مواردی را که در مصدر بوده، اما خودش و یا بدلش در نسخه نیامده، غالباً داخل کر و شه گذاشته ایم.
 - ۳- مواردی را که در مصدر بوده، اما بدلش در نسخه وجود دارد، در پاورقی آورده ایم.
- در پایان از همه کسانی که نقصی مشاهده می کنند یا انتقادی دارند و یا مطلب قابل استفاده و پیشنهادی دارند، تقاضا دارم این حقیر را از استفاده از آنها محروم نفرمایند. همچنین از راهنمایی های محققان ارجمند، آقایان علی صدرایی و محمد هادی خالقی و یاوری برادر حسین گودرزی سپاسگزارم.

هذا كتابي الشريف فيها الخبير

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله المتفضل المنان المتطول الخنان
 الذي خلق الأسمان، وعلو النيان وموت
 عليهم بالإيمان ذي الأكرام والسلطات
 سبحانه فهو الله المعبود في كل مكان الشمس
 وأرضه جسيان والنج والشمس جسدان و
 رب المشرقين ورب المغربين ورازقهم نعم
 الأنوان يسلب من في السموات والأرض
 كل يوم هو في شأن مكوّن الليل على النهار و
 المحيط على كل شيء على اختلاف الزمان مرج
 التحريم بلقيان مخرج منها اللؤلؤ والمرجان
 قباى الآ رب كما بكنان صلى الله على حسنة
 الهادي الخى العدل الأديان وأمنه الداعي
 عباده الى عبادة الرحمن محمد بن عبد الله بن
 عبد المطلب سيدى عند نازة المكارم من
 الأنس والجان والمبعوث الى كافة الخلائق
 لتبليغ الفرائض الموصوفة بعنه في التوراة
 والإنجيل والزبور والفرقان وعلى آخيه
 وابن عمه ووصيه ووصيه وصهره ووزيره

وكروا وروا دعوا ذليل لا مجدبا غرضه بتكذره ولا مستلبا لا رضى كروا ولا
 تعذبت بركه ببطانك فوارات بدم ومقنته ادبهم بخدمته في سناد عن
 الله ينزل من منى عن ابيه عن ابي عبد الله قال زوروا كرلا ولا تقصوا
 فان خير اولاد الامم اء صفته الاوان الملائكة زارت كركله الفقام
 من قبل ان يكتنه عبدى الحيز وما من له لبعوض الاجبرائيل ومكائيل
 يزورانه فانه لجنهم ما يحون لانتقدهم ذلك الحنان وفي كتابك
 زوروا عن الصادق امتناعه فامر من عنده ان يستأجره
 اجل يعرفه له عند قبر الحسين في يوم رجاء من موانيه وحمدا ورجلا
 على الباب لانه ما امر به عليه السلام فقال الرجل انى اعرض لك الحسين الام
 مقترنوا الطاعة وكيف لك فخرج مولاي وغزة فوله فقال عليه السلام
 هو قال الكرم ما عرفك فاذنير بقاعا يستجار فيها الالفام لك
 المقعد من تلك البقاع ومقد مجتهد الا سناد عن اسحق بن عمار
 قال سمعت ابا عبد الله يقول لموضع قبر الحسين حرمته معرفة من عرفها
 فاستجار بها احقرت نصفه في موضعها جعلت ذلك قال المسبح
 من موضع قبر اليوم خمسه وعشرون ذراعا من ناحية الشمال و
 رحليه وعن زاوية خمسين وعن شماله منفذ في وصفة من رابعه
 ومنه مخرج يتبع فيها باعمال زوار الى السماء وليس ملك
 في السموات ولا في الارض الا وهم يسألون الله عز وجل في زيارة
 قبر الحسين فتخرج نزل فخرج يبعث ذلر الشفاء في زيارته
 من كمال الزيارات عن ابو يعقوب قال قلت لابي عبد الله ما هذا

لم هو هذا ما رواه
 ابن ابي عمير عن ابي عبد الله
 عن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله
 يقول سمعت النبي صلى الله عليه وآله
 يقول ما اعرف ما اعرفك فاذنير
 بقاعا يستجار فيها الالفام لك
 المقعد من تلك البقاع ومقد مجتهد
 الا سناد عن اسحق بن عمار
 قال سمعت ابا عبد الله يقول لموضع
 قبر الحسين حرمته معرفة من عرفها
 فاستجار بها احقرت نصفه في موضعها
 جعلت ذلك قال المسبح من موضع قبر
 اليوم خمسه وعشرون ذراعا من
 ناحية الشمال ورحليه وعن زاوية
 خمسين وعن شماله منفذ في وصفة
 من رابعه ومنه مخرج يتبع فيها
 باعمال زوار الى السماء وليس ملك
 في السموات ولا في الارض الا وهم
 يسألون الله عز وجل في زيارة قبر
 الحسين فتخرج نزل فخرج يبعث ذلر
 الشفاء في زيارته من كمال الزيارات
 عن ابو يعقوب قال قلت لابي عبد الله
 ما هذا

الحمد لله المتفضّل المَنَّان، المتطوّل الحنَّان الذي ﴿خلق الإنسان﴾ و ﴿علّمه البيان﴾^١، ومنّ عليه بالإيمان، ذي الكبرياء والسلطان؛ سبحانه هو الله المعبود في كلّ مكان؛ ﴿الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان﴾^٢، و ﴿رَبِّ المشرقين وربّ المغربين﴾^٣ ورازقهم بنعم الألوان، ﴿يسأله مَنْ في السموات والأرض كلّ يوم هو في شأن﴾^٤، مكوّر الليل على النهار والمحيط علمه بكلّ شيء على اختلاف الزمان؛ ﴿مرج البحرين يلتقيان﴾^٥ يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبأيّ آلاء ربّكما تكذّبان﴾^٦.

وصلّى الله على حبيبه الهادي إلى أعدل الأديان، وأمينه الداعي عباده إلى عبادة الرحمان محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب سيّد بني عدنان، المختار من الإنس

١. الرحمن (٥٥)، ٣ و ٤.

٢. الرحمن (٥٥)، ٥ و ٦.

٣. الرحمن (٥٥)، ١٧.

٤. الرحمن (٥٥)، ٢٩.

٥. الرحمن (٥٥)، ١٩.

٦. الرحمن (٥٥)، ٢٢ و ٢٣.

والجانّ، والمبعوث إلى كافّة الخلائق لتبليغ القرآن، الموصوف نعته في التورية والإنجيل والزبور والفرقان، وعلى أخيه وابن عمّه ووصيّه ووفيه^١ وصهره ووزيره، ووارث علمه من بعده أمير المؤمنين، القامع للشرك والمنكس للأوثان، مُفَرِّقٌ رؤوس مَرَدّة أهل الكفر عن الأبدان، القاصم لأهل الزيغ واللبيد^٢ للشجعان، المكلّم للذئب والمخاطب للشعبان، «عليّ بن أبي طالب» صاحب الآيات والبرهان، وعلى ولديه وقرّة عينيه، دُرِّي مرج البحرين والنجم بين القمرين، والفضّة بين الذهبين اللذين هما لعرش الله شَنَقَيْن^٣، ولنبيّ الله سبطين، ولوليّ الله ولدين، ولبتول الزهراء قرّة العين، وفي سورة الرحمن المذكورين؛ طال ما قبلهما النبيّ وحملهما على الكتفين، الإمام الزكيّ «أبي محمد الحسن» والإمام الشهيد «أبي عبد الله الحسين».

وبعد، فيقول الحقير ذو العمل اليسير والزّلل الكثير، ساكن السُدّة^٤ السنية وتراب العتبة العلية الحسينية، المعتصم بحبّ النبيّ والوصيّ «وليّ بن نعمة الله الحسيني الرضوي»: قد كان في قصدي دائماً أن أجمع شيئاً في غرر مناقب الإمامين الهمامين^٥ السيّدَيْن السندين، والسعيدين والشهيدَيْن، المظلومين المقتولين الصابرين الشاكرين النورين النيرين الكوكبين الزاهدين البحرين الزاخرين الدّرين الفاخرين القدوتين الطاهرين الأمّتين الصفوتين السبطين الريحانيتين الإمامين الأخوين، الإمام الزكيّ «أبي محمد الحسن»، والإمام الشهيد

١. الوفيّ ج أوفياء: كثير الوفاء، الذي يعطي الحقّ ويأخذ الحقّ.

٢. لبّد بالشيء: لصق به - لبد القوم بالرجل: لزموه وأطافوا به - واللابد: الأسد.

٣. الشف ج شُنوف وأشناف: ما علّق في الأذن أو أعلاها من الخليّ.

٤. السدّة ج سدّد: ما يجلس عليه كالمنبر، الرتبة والمنصب.

٥. الهمام: السيّد الشجاع السخيّ، الملك العظيم الهمة.

«أبي عبدالله الحسين».

وكان يعاوقني عن مرامي حوادث الزمان، وبما طلبني به دهر الخوان ولم يساعدي. فقلت في نفسي: وأنى التناوش إلى بلوغ تلك المطلب الجليل؛ لأن بضاعتي قليلٌ ولساني قليل، ولا أظفر بذلك المطلوب إلا بعناية توفيق الله سبحانه والاستمداد من فيوض^١ أرواحهما وأرواح جدّهما وأبيهما؛ ولهذا قعدت عزيمتي عن تلك المرام، وصرفت همّي عنه حتى يبلغ الكتاب أجله.

فلما رأيت أهل هذا الزمان من الجهال والأعيان كثيرَ الجهل بمعرفتهما، قليل العلم بعلو شرفهما وجلالة محلّهما، بل اقتصروا في معرفتهما بأرائهم الفاسدة وأفكارهم الكاسدة؛ لكونهم صغّروا قدرهما، وقصّروا في معرفتهما، واحتقروا أمرهما، وضيعوا بواجب حقّهما، وتهاونوا بعظيم شأنهما وعلو منزلتهما إلا القليل من أولي البصائر والنّهى العارفين بحقّهما العالمين بفضلهما المعقدين أنّهما خير خلق الله بعد جدّهما وأبيهما، وهما بلغا من الله مقاماً لا يبلغه أحد من غيرهما، ولا يناله سواهما.

فعند ذلك نهضت لي عزيمتي القاعدة، وتحركت همّي الساكنة فوجهت قريحة خاطري، وشرعت في جميع مناقبهما المتفرقات: من مُسنده ومرفوعه ومن أصوله ومن فروعه، وألهمت بإخراجه من القوّة إلى الفعل. ونظمت في سلك البيان من أحاديث الصحاح والحسان، ونُحّضت في بحر فضائلهما وأخرجت منهما اللؤلؤ والمرجان ما لم يطمثهنّ من قبلي إنس ولا جانّ، وأرجو من الله بجمعه الحور والولدان.

وأنا أعتذر فيه إليهما لعجزني عن إحاطة مفاخرهما وقصوري عن إتيان

١. الفيض ح الفيوض: الكثير؛ رجل فيض: كثير المعروف؛ فاض فيضاً وفيوضاً السيل: كثر وسال.

مآريهما؛ لأنّي جمعتُ ما ذكرتُ من فضائلهما في هذا الكتاب، فهو غرفة من البحار وقطرة من الأمطار وقراصة من الدنيا. ومن ذا يحيط بفضلهما؟ وأين الثريا من يد التناول؟!

ثم طلبتُ الإعانة والتوفيق من الله في إتمامه فجاء بعون الله وفضل لطفه كما يحبه كلُّ محبٍّ وبهواه، وسمّيته مجمع البحرين في مناقب السبطين الحسن والحسين، وما قصدت بذلك إلاّ تقرباً إلى الله سبحانه وإلى رسوله وإلى أبيهما وإليهما - صلوات الله عليهما - وربّته على خمسة وعشرين باباً:

الباب الاول: في ذكر ولادتهما ﷺ معاً.

الباب الثاني: في ذكر تسميتهما ﷺ معاً.

الباب الثالث: في ذكر كنيتهما وألقابهما معاً.

الباب الرابع: في ذكر نسبهما ﷺ معاً.

الباب الخامس: في ذكر الاستدلال على إمامتهما ﷺ معاً.

الباب السادس: ما ورد من القرآن في حقهما ﷺ معاً.

الباب السابع: في ذكر محبة النبيّ لهما ﷺ معاً.

الباب الثامن: في ذكر محبة النبيّ للحسن ﷺ مفرداً.

الباب التاسع: في ذكر محبة النبيّ للحسين ﷺ مفرداً.

الباب العاشر: في ذكر فضائلهما ﷺ معاً.

الباب الحادي عشر: في ذكر فضائل الحسن ﷺ مفرداً.

الباب الثاني عشر: في ذكر فضائل أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب الثالث عشر: في ذكر إكرام الله وإفضاله لهما ﷺ معاً.

الباب الرابع عشر: في ذكر معجزات أبي محمد الحسن ﷺ مفرداً.

الباب الخامس عشر: في ذكر معجزات أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب السادس عشر: في ذكر جودهما ﷺ معاً.

الباب السابع عشر: في ذكر جود أبي محمد الحسن مفرداً.

الباب الثامن عشر: في ذكر جود أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب التاسع عشر: في ذكر مكارم أخلاقهما ﷺ معاً.

الباب العشرون: في ذكر مبلغ عمرهما ومدة خلافتهما ﷺ معاً.

الباب الحادي والعشرون: في ذكر وفات أبي محمد الحسن ﷺ مفرداً.

الباب الثاني والعشرون: في عدد أولادهما ﷺ معاً.

الباب الثالث والعشرون: في ذكر مقتل أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب الرابع والعشرون: في فضل زيارة أبي عبدالله الحسين ﷺ.

الباب الخامس والعشرون: في فضل أرض كربلاء والشفاء بتربتها.

أقول أوّلَ قبل الشروع، في مدح السبط الأوّل والإمام الثاني أبي محمّد الحسن

هو السيّد الحصور، والإمام الصبور، والعلم المنشور، والدرّ المنثور، والسيف

المشهور، سبط خير المرسلين، ونجل سيّد الوصيّين، ونتيجة سيدة نساء

العالمين، ورابع الخمسة الميامين، وثالث الأولياء المتتجيبين، الذي جعله الله

وأخاه أشرف خلقه أجمعين. الجدّ سيّد الأنبياء، والأب سيّد الأوصياء، والأمّ

فاطمة الزهراء، والدار البطحاء. فضله معروف، وكرمه موصوف؛ ينجلي الغيث

بفيض كفه، ويخجل البحرُ بجوده ولفظه! أصوله كريمة، وأخلاقه عظيمة، وأياديه

غنيمة، وحبّه فرض لازم، وودّه حكم لاذب، وطاعته تمام الإيمان، ومخالفته كلّ

الخسران، والإقرار بإمامته يوجب الرضوان، والإنكار بفضله يُدخل النيران.

إمام الأُمّة، وثاني الأئمة، الناطق بالحكمة، والمؤيّد بالعصمة، ومَن حبّه من

النار جنة، ومتابعته طريق يوصل إلى نعيم الجنة، وحبّه على المؤمنين فرض لا سنة. ذو النسب الطاهر، والحسب الظاهر، والأصل الفاخر، والمجد الأعل، والشرف الأطول، والحكم الأعدل، الذي تردى بالمجد والمعالي، وآنزذ وتصدى للبلذ والأيدي، واشتهر وظهر عنه العلم وانتشر، وبخدمته الأمين جبرائيل افتخر! قاسم الله ماله مرارا، وآثر المسكين واليتيم والأسير بقوته إثارة، وكان للمسلمين نوراً ومناراً، وللضعفاء غيثاً مدراراً. نشرت أعلام الإيمان بمعالم علمه، وظهرت أحكام القرآن بواضح حكمه، ورسخت أصول الدين في صعيد القوة بجده، وسبقت فروع الشرع في سماء العزة بجده، فعلم التوحيد عنه يبايعها تفجرت، وأسرار التنزيل بقوانين معارفه ظهرت.

هو رابع أهل الكساء، معدن العلم والسخاء منبع الكرم والوفاء، شجرة المودة والصفاء، بحر الجود والعطاء، ابن خير الرجال والنساء، كلمة التقوى، وعروة الوثقى، سليل الهدى، رضيع التقوى، غيث الندى^١، غياث الورى، شمس الضحى، بدر الدجى^٢، كهف التقى، جود النهى، علم الهدى، أشبه الخلق بالمصطفى، ولي عهد المرتضى، ثمرة قلب الزهراء.

إمام العارفين، وقبلة الموحدين، وقدوة المتقين، وعلم المهتدين، ينبوع الحكمة، ومعدن العصمة، كاشف الغمة، مفرغ الأمة، ولي النعمة، على الهمة، جوهر صدق النبوة والولاية، صاحب اللواء والراية، أصل العلوم والدارية، والفضل والكفاية، السبط المبجل^٣، والإمام المفضل، أفضل الخلائق نسباً، وأجلهم حسباً، وأعظمهم حلماً، وأكثرهم علماً، وأوفرهم سلماً، الإمام المؤتمن،

١. التدى ج أنداء وأندية: المطر، الجود والفضل والخير.

٢. الدجى ج دجى: الظلمة أو هي مع غيم.

٣. بجله: عظمه.

والمظلومُ الممتحن، واضع الفرائض والسنن، وصاحب السّمِّ والمحن، الإمام الثاني والسبب «أبي محمد الحسن».

أقول ثانياً في مدح الإمام أبي عبدالله الحسين عليه السلام:

هو السيد الشهيد، والوليّ الرشيد، والمظلوم الفريد، إمام الأمة، وأبو الأئمة، ومعدن الحكمة، وينبوع العصمة، وشفيع الأمة، وجدّ الأئمة، وابن قسيم النار والجنة، وسيد شباب أهل الجنة، ومن حُبّه من النار جنة، وولايته فرض على الأمة لا سنة، نور عترة النبوية، وصفوة ذرّيّة الفاطمية، وشرف السادة الهاشمية، وفخر أنساب الفرق العلوية، ابن خير البرية، المقتول بأيدي شرّ البرية، الأصل السامي، والفرع النامي، والمجاهد والمحامي، والبحر الطّامي^١، سيد الأبعاد والأداني، الأواه الحليم، والجواد الكريم، والعطوف الرحيم، والمولى العظيم، صاحب المحنة العامة، والرّزنة^٢ الطّامة^٣، والمصيبة الكبرى، والواقعة العظيمة، سليل البررة، قتيل العبرة، صريع الفجرة، طريح الكفرة، جريح الغدرة.

النبوة أصله، والإمامة نسله، وفي القيامة فضله، كريم الجدّ والآباء، خاتم أصحاب الكساء، ابن خير الرجال والنساء. جدّه سيد الأنبياء، وأبوه أفضل الأوصياء، وأمه البتول الزهراء، ومغرسه البطحاء، أشرف خلق الله، وأفضل شهيد في الله، التابع لمرضات الله، والمتحقق بصفات الله، والدليل على ذات الله، الباذل مهجته في طاعة الله، والبايع نفسه من الله، والمجاهد في سبيل الله، القائم بأمر الله، والسارع لحكم الله، المخلص بجهاده في الله، الموفي بما عاهد عليه الله. كتف الرسول مصعده ومركبه، وتدي البتول مأكله ومشربه. كلّ شرف لشرفه يخضع

١. طّما البحر: امتلاً.

٢. الرّزنة ج رزان: مجتمع الماء.

٣. الطّامة: الداهية تفوق ما سواها، القيامة تطمّ كلّ شيء.

وكلّ مجد لمجد جلاله يضرع، وكلّ مؤمن له يتبع، وكلّ منافق عن سبيله وسبيل
الله يتكعكع. لا يقبل الله إيمان عبد إلا بحبه، ولا يزكي عمل عامل إلا بولايته وولاية
أبيه، ولا يدخل الجنة إلا متمسكا بحبله، ولا يُصلي في النار إلا منكر فضله، ولا
يسأل بين اللحد بعد التوحيد إلا عن حبه.

هو أطول خلق الله في المجد باعاً، وأرجمهم ذراعاً، وأشرفهم رهطاً وأشياءاً.
جدّه المصطفى، وأبوه المرتضى، وولده الأئمة الأركياء، ونسله الأبرار الأتقياء،
والمجاهد الصبور، والمحامد الشكور، والليث الهصور^١ والسيد الحصور،
والفارس المذكور، أصل الأئمة، ومفرغ الأمة، وسراج الغمّة^٢، وكاشف المُلَمّة^٣،
أظهر الأنام أصلاً، وأظهرهم فضلاً، وأصدقهم قولاً، وأعدلهم حكماً، وأزكاهم
عملاً، وأنقاهم فعلاً، وأنقاهم نحلاً، وأنداهم^٤ كفاً، وأعلاهم وصفاً، وأشرفهم
رهطاً، وأقومهم قسطاً.

سودده فاخر، وأعلاه ظاهر، ومجده باهر، وفضله متظاهر، وصفاته متوافر،
وآلؤه متبارك، ونعمآؤه متكاثر. لا يوصف نعته ولا يحصى صفاته. كم أغنى ببرّه
عائلاً، وكم أثر بقوته سائلاً وكم أجاد بفضله عاجلاً، وكم أعطى بجوده نائلاً!

أفخر أسباب الأنبياء، وأفضل أولاد الأولياء والأوصياء، محيي الليل بركوعه
وسجوده بين يدي معبوده، ومجري السيل بنائله وجوده، وأعظم من بذل في الله
مجهوده، إمام المشرقين والمغربيين، والفضة ابن الذهبين، ونتيجة القمرين بل
الشمسين، ريحانة رسول الثقلين، الذي طال ما قبّله النبي وحمله على الكتفين،

١. الهُصور: الأسد.

٢. الغمّة ج غمّم: كلّ شيء يستر شيئاً، الحيرة واللّبس، الحزن والكرب.

٣. المُلَمّة: النازلة الشديدة من نوازل الدّنيا.

٤. الأندى: أكثر جوداً وخيراً.

سَيِّدِي ومولاي ومبتغاي ومقتدائي «أبي عبدالله الحسين» .

هو ذخري و ذخيرتي ، ومعاذي وملاذي ، واعتصامي في حياتي ومماتي ، وفي يوم حشري وقيامي من حفرتي ، وحُبّه ديني و يقيني ، ومشهده مسكني ومدفني ، وولاه رُوحِي وراحتي في جسدي ، وقبره أنيسي و رُوحِي وريحاني . إليه أمر الحوض والشفاعة ، وله منّا السمع والطاعة . مَنْ اتَّخَذَ حُبّه تجارةً ربحَتْ تجارتُهُ في الدنيا والآخرة ، ومن تولى عنه إلى سواه خسر الدنيا والآخرة ؛ «ذلك هو الخسران المبين» .

الباب الأول: في ذكر ولادتهما ﷺ معاً

الأول: في ذكر السبط الأول أبي محمد الحسن:

أصحّ الأقوال في ولادته، أنه ولد ﷺ بالمدينة في النصف من شهر شعبان سنة ثالث من الهجرة، ولما ولد ﷺ وأعلم به النبي ﷺ أخذه وأذن في أذنه. وروى ابن خشاب أنه^٢ ولد ﷺ لستة أشهر، ولم يولد لستة أشهر مولود (فعاش) إلا الحسن^٣ وعيسى بن مريم [ﷺ]^٤.

وذكر ابن شهر آشوب في كتاب مناقب آل أبي طالب أنه ولد ﷺ بالمدينة ليلة النصف من شهر رمضان [عام أحد] سنة ثلاث من الهجرة، وقيل سنة اثنين. وجائت بأمه فاطمة [ﷺ] إلى النبي ﷺ يوم السابع من مولده^٥ في خرقة من حرير

١ . في النسخة: كذا، لكن المشهور أن ولادته ﷺ كان في منتصف شهر رمضان.

٢ . في المصدر: أن أبا عبدالله ﷺ .

٣ . في المصدر: الحسين .

٤ . مواليد الأنمة لابن خشاب ص ٤؛ بحار الأنوار ج ١٤، ص ٢٠٧ .

٥ . في المصدر: جائت به .

٦ . في المصدر: ولده .

الجنة، وكان جاء بها جبرئيل^١ [إلى النبي] فسماه حسناً، وعَقَّ عنه كبشاً^٢.
 وذكر الدولابي في كتابه المسمّى بالذرية الطاهرة، قال: تزوج عليُّ
 فاطمة^٣ فولدت له حسناً بعد أحد بستين. وكان بين وقعة أحد وبين مقدم
 النبي^٤ المدينة ستان وستة أشهر ونصف^٥ فولدته لأربع سنين وستة أشهر
 [ونصف] من التاريخ^٥.

وروى أنه^٦ وُلد في النصف من شهر رمضان سنة ثلاث من الهجرة، وعَقَّ عنه
 رسول الله^٧ كبشاً وحلق رأسه، وأمر أن يتصدَّق فضة (به)^٨.

وروى أن فاطمة^٩ أرادت أن تعَقَّ عنه بكبش [عظيم]^{١٠}، فقال رسول الله^{١١}:
 لا تعَقِّي عنه [بشيء]^{١٢} ولكن احلقي رأسه، ثم تصدّقي بوزنه من الورق في سبيل
 الله عز وجل^{١٣}.

ومنه عن ابن عباس، أن رسول الله^{١٤} عَقَّ عنه^{١٥} كبشاً وعن الحسين كبشاً^{١٦}.

١. في المصدر: وكان جبرئيل نزل بها.

٢. المناقب، ج ٤، ص ٢٨.

٣. في الذرية الطاهرة: تزوج فاطمة علي بن أبي طالب.

٤. «ونصف» ليس في الذرية الطاهرة ويكون في كشف الغمة والنسخة.

٥. الذرية الطاهرة، ص ١٠٢؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤.

٦. في المصدرين: «بكبش».

٧. في الذرية الطاهرة: «بوزنه فضة»، وفي كشف الغمة: «بوزنه فضة». المصدران السابقان.

٨ و ٩. الإضافة من الذرية الطاهرة.

١٠. الذرية الطاهرة ص ١٠٢، بدون عبارة «عز وجل» في آخره؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤.

١١. في المصدرين: عن الحسن.

١٢. الذرية الطاهرة، ص ١٠٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤.

وقال محمد بن يوسف الحنكي^١ في كتابه «كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب»: ولد عليه السلام بالمدينة ليلة النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة وكان أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله.^٢

وقال أبو علي الطبرسي في كتابه «إعلام الوري»: إنّه ولد عليه السلام في النصف^٣ من شهر رمضان سنة ثلاث من الهجرة [...] وقبض رسول الله صلى الله عليه وآله وله من العمر يومئذ سبع سنين وأشهر، وقيل ثمانين سنين، وقام بالأمر بعد أبيه عليه السلام وله سبع وثلاثون سنة، وأقام في خلافته ستة أشهر وثلاثة أيام^٤. فهذا ما ذكر من اختلاف الأقوال في مولده.

والثاني في ذكر ولادة السبط الثاني الإمام أبي عبدالله الحسين عليه السلام.

ذكر علي بن عيسى في كتابه «كشف الغمة» أنه ولد عليه السلام بالمدينة لخمس خلون من شعبان، سنة أربع من الهجرة بعد أخيه بعشرة أشهر وعشرين يوماً^٥. وذكر ابن شهر آشوب في كتابه أن ولادته عليه السلام كانت في آخر شهر ربيع الأول سنة ثلاث من الهجرة، وروى أنه لم يكن بينه وبين أخيه إلا الحمل، والحمل بستة أشهر، فلما ولد عليه السلام وأعلم النبي صلى الله عليه وآله أخذه وأذن في أذنه اليمنى، وأقام في اليسرى^٦. وروي مرفوعاً إلى علي عليه السلام أنه قال: لما حضرت ولادة فاطمة عليها السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأسماء بنت عميس وأم سلمة: أحضراها، فإذا وقع ولدها واستهل فأذنا في

١. في المصدر (كشف الغمة): قال الكنجي الشافعي.

٢. كفاية الطالب، ص ٤١٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤ و ٥١٥.

٣. في كشف الغمة: ليلة النصف.

٤. إعلام الوري بأعلام الوري، ص ٢٠٥؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٥.

٥. كشف الغمة ج ٢، ص ٣.

٦. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

أذنه اليمنى، وأقيما في أذنه اليسرى؛ فإنه لا يفعل ذلك بمثله إلا عَصَم مِنَ الشَّيْطَانِ (الرحيم)، ولا تُحَدِّثَا شَيْئاً حَتَّى آتِيَكُمَا. فَلَمَّا وُلِدَتْ فَعَلْنَا ذَلِكَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ فَسَرَّهُ وَبَأَهُ^١ بِرِيقِهِ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعِيدُهُ بِكَ وَوَلَدَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^٢

وفي «الأمالي» عن صفية بنت عبدالمطلب، قالت: لَمَّا سَقَطَ الْحَسَنُ ﷺ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ كُنْتُ وَالْيَتَاهَا^٣ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا عَمَّةُ، هَلَمِّي إِلَيَّ ابْنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَمْ نُنْظَفِهِ (بعُدُ) فَقَالَ ﷺ: يَا عَمَّةُ، أَنْتِ تُنْظَفِيهِ؟ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ^٤ قَدْ نَظَّفَهُ وَطَهَّرَهُ.^٥

وقال الشيخ المفيد ﷺ في كتاب الإرشاد: ولد ﷺ [بالمدينة] في الخامس والعشرون^٦ من شعبان سنة أربع من الهجرة، وجاءت به أمه فاطمة ﷺ إلى جده رسول الله ﷺ فاستبشر [به] وسماه حسينا، وعق عنه كبشا.

وذكر محمد بن قولويه القمي في كتاب المزار مرفوعاً عن أبي عبد الله ﷺ: أَنْ جَبْرِئِيلَ ﷺ نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُقَرِّتُكَ^٧ السَّلَامَ، وَيَشْرِكُ بِمَوْلُودِ يَوْلَدٍ مِنْ فَاطِمَةَ ﷺ تَقْتَلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ. فَقَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ، وَعَلَى رَبِّي السَّلَامَ. لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودِ يَوْلَدٍ مِنْ فَاطِمَةَ، تَقْتَلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي! قَالَ: فَعَرَجَ جَبْرِئِيلُ ﷺ [إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ] لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ، وَعَلَى رَبِّي السَّلَامَ؛ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودِ تَقْتَلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي! فَعَرَجَ جَبْرِئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ

١. بُنَاتُ الْأُمِّ وَلِذَهِا: أَرْضَعَتِ اللَّبَأُ. لَبَأُ الشَّاةُ: اِحْتَلَبَ لَبَأُهَا.

٢. كَشَفَ الْعَمَةَ، ج ١، ص ٥٢٥ و ٥٥١.

٣. فِي الْمَصْدَرِ: وَالْيَتَاهَا.

٤. فِي الْمَصْدَرِ: تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

٥. أَمَالِي الشَّيْخِ الصَّدُوقِ، ص ١٣٦؛ رَوْضَةُ الْوَاعِظِينَ، ص ١٥٥.

٦. الْإِرْشَادُ، ج ٢، ص ٢٤.

٧. فِي الْمَصْدَرِ: يَقْرَأُ عَلَيْكَ.

هبط فقال له: [يا محمد، إن ربك يقرئك السلام، ويبشرك أنه جاعل في ذريته الإمامة والولاية والوصية، فقال: قد رضيت.

ثم أرسل إلى فاطمة عليها السلام: إن الله يبشركني بمولود يولد منك تقتله أمي من بعدي، فأرسلت إليه أن: لا حاجة لي في مولود يولد مني تقتله أمك من بعدك! فأرسل إليها أن الله جاعل في ذريته الإمامة والولاية والوصية، فأرسلت إليه: إنني قد رضيت فحملته «كرها، ووضعته كرها، وحمله وفصاله ثلاثون شهراً حتى إذا بلغ أشده وبلغ أربعين سنة قال رب أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليّ وعلى والديّ وأن أعمل صالحاً ترضيه وأصلح لي في ذريتي (إنني تبت إليك)» [فلو] أنه قال: أصلح في ذريتي، لكانت ذريته كلهم أئمة.

ولم يرضع الحسين من فاطمة ولا من أنثى، ولكنه كان يؤتى به النبي صلى الله عليه وآله فيضع إبهامه فيه فيمض منها ما يكفيه اليومين والثلاثة، فنبت لحم الحسين عليه السلام من لحم رسول الله صلى الله عليه وآله، ودمه من دمه، ولم يولد مولود لسته أشهر إلا عيسى بن مريم والحسين بن علي عليهما السلام.^٢

وذكر ابن شهر آشوب في كتاب المناقب أن فاطمة عليها السلام اعتلت لما ولدت الحسين وجف لبنها، فطلب رسول الله صلى الله عليه وآله مريضاً فلم يجد، فكان يأتيه فيلقمه^٤ إبهامه فيمصها، ويجعل الله له في إبهام رسول الله صلى الله عليه وآله رزقاً يغدوه. وقيل^٥: بل كان رسول الله صلى الله عليه وآله يدخل لسانه في فيه فيغره كما يغر الطير فرخه، فيجعل الله له في

١. الأحقاف (٤٦)، ١٥.

٢. في المصدر: «لي» بدل «في».

٣. كامل الزيارات، ص ٥٦.

٤. في المصدر: فيلقموه.

٥. في المصدر: يقال.

٦. غر الطائر فرخه: أطعمه بمنقاره.

ذلك رزقاً ففعل ذلك (به) أربعين يوماً وليلة، فنبت لحمه من لحم رسول الله ﷺ^١. وفي الكتاب المذكور أنّ الله تعالى هنأ النبي ﷺ بحمل الحسين [عليه] وولادته، وعزّاه بقتله، فعرفت فاطمة ذلك فكرهت ونزلت^٢ ﴿حملته أمه كرها ووضعته كرها وحمله وفصاله ثلاثون شهراً﴾ فحمل النساء تسعة أشهر، ولم يولد مولود لستة أشهر عاش غير عيسى والحسين ﷺ^٣.

ومنه عن ابن بنت^٤ أمية الخزاعي قالت: لما حملت فاطمة ﷺ بالحسن ﷺ خرج النبي ﷺ في بعض وجوه فقال لها: إنك ستلدين غلاماً قد هنأني به جبرئيل، فلا ترضعيه حتى أصير إليك. قال: فدخلت على فاطمة ﷺ حين ولدت الحسن وله ثلاث ما أرضعته، فقلت لها: أعطيته^٥ حتى أرضعه، فقالت: كلا، ثم أدركتها رقة الأمهات فأرضعته، فلما جاء النبي ﷺ قال لها: ماذا صنعت؟ قالت: أدركتني^٦ عليه رقة الأمهات فأرضعته، فقال: أباي الله عز وجل إلا ما أراد، فلما حملت بالحسين ﷺ قال لها: يا فاطمة، إنك ستلدين غلاماً قد هنأني به جبرئيل، فلا ترضعيه حتى أجيء إليك، ولو أقمت شهراً! قالت: أفعل ذلك.

وخرج رسول الله ﷺ في بعض وجوه فولدت فاطمة الحسين ﷺ، فما أرضعته حتى جاء الرسول ﷺ^٧ فقال لها: ماذا صنعت؟ قالت: ما أرضعته، فأخذه

١. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

٢. في المصدر: فعرفت فاطمة فكرهت ذلك فنزلت.

٣. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

٤. في المصدر: عن برة ابنة.

٥. في المصدر: أعطنيه.

٦. في المصدر: أدركتني.

٧. في المصدر: رسول الله.

وجعل لسانه في فمه، فجعل الحسين يمض حتى قال النبي ﷺ: إيهأ حسين! إيهأ حسين! ثم قال لها: أباي الله إلا ما يريد؛ هي فيك وفي ولدك، [يعني] الإمامة.^١

وروى ابن عباس [والصادق ﷺ] أن الحسين ﷺ لما وُلد أمر الله جبرئيل أن يهبط في ألف من الملائكة، فيهنئ رسول الله من الله تعالى ومن جبرئيل، قال: فهبط جبرئيل فمرَّ على جزيرة في البحر، فيها ملك يقال له: «فرطس»، فكان في الجملة^٢ فبعثه الله في شيء فأبطأ عليه، فكسر جناحه وألقاه في تلك الجزيرة، فعبد الله سبع مائة عام حتى ولد الحسين، فقال الملك لجبرئيل: أين تريد؟ قال: إن الله عزَّ وجلَّ أنعم على محمد بنعمة فبعثت أهدية من الله ومني، فقال: يا جبرئيل، احملني معك لعلَّ محمداً يدعو لي، قال: فحمله فلمَّا دخل جبرئيل على النبي ﷺ هنأه من الله ومنه، وأخبره بحال فرطس، فقال له النبي ﷺ: قل له يتمسح بهذا المولود، وعُد إلى مكانك.

قال: فتمسح فرطس بالحسين ﷺ وارتفع، فقال: يا رسول الله، أما إن أمتك ستقتله، وله عليّ مكافأة: لا يزوره زائر إلا أبلغته عنه، ولا يسلم (عليه) مسلم إلا أبلغته سلامه، ولا يصلي عليه مصل إلا أبلغته صلاته، ثم ارتفع.

قال ابن عباس: فالملك لا يُعرف^٣ في الجنة إلا بأن يُقال: هذا مولى الحسين بن علي بن أبي طالب ﷺ!^٤ هذا ذكر ابن شهر آشوب حديث فرطس في كتابه.

وبطريق آخر ذكره أبو جعفر الطوسي في مصباح الأنوار^٥ [رواية عن القاسم بن

١. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

٢. في المصدر: من الحملة.

٣. في المصدر: ليس يعرف.

٤. المناقب، ج ٤، ص ٧٤.

٥. في المصدر (مناقب آل أبي طالب): المصباح.

العلاء الهمداني حديث فطرس الملك في الدعاء وفي المسألة الباهرة في تفضيل الزهراء الطاهرة عن أبي محمد الحسن بن الطاهر الهاشمي القانني] وهو أن الله تعالى كان خيَّره من عذاب في الدنيا وفي الآخرة^١ فاختر عذاب الدنيا، فكان معلقاً بأشفار عينيه في جزيرة [في] البحر؛ لا يمر به حيوان، وتحتة دخان متيرة^٢ غير منقطع، فلما أحس الملائكة نازلين سأل من مرَّ به منهم عما أوجب لهم ذلك، فقال: وُلد للحاشر النبيّ الأميُّ أحمد من بنته ووصيّه ولد يكون منه أئمة الهدى إلى يوم القيامة، فسأل من أخبره أنه يهنئ رسول الله ﷺ بتلك عنه، ويعلمه بحاله، فلما علم النبيّ ﷺ بذلك سأل الله أن يُعتقه للحسين، ففعل سبحانه فحضر فرطس، وهنأ النبيّ ﷺ وعرج إلى موضعه وهو يقول: مَنْ مثلي، وأنا عتيق^٣ الحسين بن عليّ وفاطمة وجدّه أحمد الحاشر؟^٤

وقال شرحبيل بن أبي عون: إنَّ الملك الذي جاء إلى النبيّ^٥ (في ولادة الحسين) إنّما كان ملك البحار؛ وذلك أنّ ملكاً من ملائكة الفردوس^٦ نزل إلى البحر الأعظم، ثمَّ نشر أجنحته [عليه] وصاح صيحة وقال (في صيحته): يا أهل البحار، البسوا أثواب الحزن^٧؛ فإنَّ فرخ (آل) محمد مذبوح مقتول^٨! ثمَّ جاء إلى النبيّ ﷺ فقال: يا حبيب الله، يقتل هذا على الأرض قوم من أهل بيتك تقتلهم فرقة

١. في المصدر: عذابه في الدنيا أو في الآخرة.

٢. في المصدر: متنن؛ (متر الحيل: مدّه).

٣. في المصدر: عتاقه.

٤. المناقب، ج ٤، ص ٧٤ و ٧٥؛ لم يوجد في «مصباح المتهدج» للشيخ الطوسي.

٥. في «الفنوح»: ﷺ وكذلك في سائر الموارد.

٦. في المصدر: الفرايس.

٧. في المصدر: يا أصحاب البحار البسوا ثياب الحزن.

٨. عبارة الرواية في كامل الزيارات تتم هاهنا.

من أمتك ظالمة متعدية فاسقة، يقتلون فرخك الحسين ابن بنتك بأرض كرب وبلاء، وهذه تربته [يا محمد]. قال: ثم ناوله قبضة من أرض كربلاء، وقال: تكون هذه التربة عندك حتى ترى علامة ذلك. ثم حمل ذلك الملك من تربة الحسين في بعض أجنحته، فلم يبق ملك في سماء الدنيا إلا شم تلك التربة، [وصار فيها عنده خبر وأثر].

قال: ثم أخذ النبي ﷺ تلك القبضة التي جاء بها الملك فشمها^٢ وهو يبكي ويقول في بكائه: «اللهم لاتبارك في قاتل (الحسين) ولدي، وأصله نار جهنم. ثم دفع القبضة إلى أم السلمة، وخبرها بمقتل^٣ الحسين عليه السلام على شاطئ^٤ الفرات، وقال: يا أم سلمة، خذي هذه التربة إليك؛ فإنها إذا تغيرت وتحولت دماً عبيطاً^٥، فعند ذلك يقتل ولدي^٦ الحسين!

فلما أتى على الحسين سنة كاملة من مولده^٧ هبط على رسول الله ﷺ اثنا عشر ملكاً: أحدهم على صورة الأسد، والثاني على صورة الثور، والثالث على صورة الثنين^٨، والرابع على صورة بني آدم، والثمانية الباقية على صورة شيء محترقة وجوهمهم، وقد^٩ نشروا أجنحتهم وهم يقولون: يا محمد، إنه سينزل بولذك

١. في المصدر: يا حبيب الله يقتل على هذه الأرض فرقان من أمتك إحداهما ظالمة.

٢. في المصدر: فجعل يشمها.

٣. في المصدر: فأخبرها بقتل.

٤. في المصدر: بشاطئ.

٥. دم عبيط: خالص طري.

٦. في المصدر: إذا تغيرت واستحالت دماً عبيطاً سيقتل ولدي.

٧. في المصدر: من مولده سنة كاملة.

٨. الثنين ج ثنائين: الحوت، الحية العظيمة.

٩. في المصدر: والرابع على صورة ولد آدم والباقيون الثمانية على صورة شتى محمّرة وجوهم قد...

الحسين بن فاطمة ما نزل بهابيل^١ من قابيل، [وسيعطى هابيل أخو قابيل، وسيحمل على قاتله مثل وزر قابيل. قال:] ولم يبق في السماء ملكاً إلا نزل على رسول الله ﷺ^٢ كلُّ يُعزِّيه بالحسين ﷺ، ويخبره بثواب ما يعطى، و (بما) يعرض عليه تربته والنبي ﷺ] يقول: اللهم اخذل من خذله، واقتل من قتله، ولا تمنعه بما طلبه! وقيل: أتى^٣ إلى النبي ﷺ ملك من ملائكة الصفيح الأعلى، لم ينزل إلى الأرض منذ خلق الله^٤ الدنيا؛ وإنما استأذن ذلك الملك [ربه] (في ولادة الحسين)، ونزل شوقاً منه إلى رسول الله ﷺ. فلما نزل إلى الأرض أوحى الله سبحانه إليه: أن أخبره^٥ محمداً بأنَّ رجلاً من أمته - يقال له يزيد (لعنه الله) - يقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة نظيرة البتول (مريم) [ابنة عمران]، فقال الملك: إلهي وسَيدي، لقد نزلت من السماء وأنا مسرور بنزولي على نبيك محمد ﷺ، فكيف^٦ أخبره بهذا [الخبر]؟ ليتني لم أنزل عليه!

فنودي الملك من فوق رأسه أن امض إلى ما أمرت، فجاء وقد نشر أجنحته بين يدي رسول الله، وقال^٧: السلام عليك يا حبيب الله، إنني استأذنت ربي بالنزول^٨ إليك فأذن لي، فليت ربي دق جناحي ولم أتك بهذا الخبر، ولكنني مأمور يا نبي

١. في المصدر: بأبيك.

٢. في المصدر: في السماوات ملكاً إلا وقد نزل إلى النبي ﷺ.

٣. في المصدر: قال المسور بن مخرمة: ولقد أتى.

٤. في المصدر: خلقت.

٥. في المصدر: أوحى الله عز وجل إليه: أيها الملك أخبر.

٦. في المصدر: بنزولي إلى وليك محمد فكيف... لم أنزل إليه.

٧. في المصدر: امض لما أمرت فنزل وقد نشر أجنحته حتى وقف بين يديه فقال.

٨. في المصدر: في النزول.

الله؛ اعلم أن رجلاً من أمتك يُقال له يزيد - زاده الله عذاباً - يُقتل فرخك الطاهر ابن (فرختك) الطاهرة (نظيرة البتول مريم)، ولم يمتع [بالمملك من] بعد ولدك، وسيأخذ الله على سوء عمله^١ فيكون من أصحاب النار. [قال: فلما أتت على الحسين...].^٢

الباب الثاني: في ذكر تسميتهما

الأول في ذكر تسميته الحسن

قال كمال الدين بن طلحة في كتاب مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: اسم الحسن سمّاه به جدّه رسول الله ﷺ، فلما ولد له قال: ما سمّيته؟ قالوا: حرباً. قال: بل سمّوه حسناً. ثم إنّه (ﷺ) عَقَّ عنه [وذبح] كبشاً. وبذلك احتج [الشافعي] في كون العقيقة سنّة في^٣ المولود. وتولّى ذلك النبي ﷺ ومنع أن تفعله فاطمة رضي الله عنها، وقال لها: احلّقي رأسه، وتصدّقي بوزن الشعر فضّةً، ففعلت ذلك. وكان وزن شعره يوم حلّقه درهما وشيئاً فتصدّقت به، فصارت العقيقة والتصدّق بزنة الشعر سنّة [...].^٤

وعن أسماء بنت عميس أنها قالت: لما ولدت فاطمة الحسن جاء^٥ النبي ﷺ فقال: يا أسماء، هاتي ابني، فدفعته إليه في خرقة صفراء، فرمى بها وقال: يا أسماء، ألم أعهد إليكم أن لا تُلْفُوا المولودَ في خرقة صفراء؟! فلففته في خرقة بيضاء. ودفعته إليه فأذن في أذنه اليمنى، وأقام في اليسرى، ثم قال لعليّ: أيّ شيء سمّيت ابني [هذا]؟ فقال أمير المؤمنين: ما كنت لأسبّك باسمه [يا رسول الله]،

١. في المصدر: سيأخذ الله مغافصة على أسوء عمله.

٢. الفتح لأحمد بن أعصم الكوفي، ج ١، ص ٢١٣ (لم يوجد في مكان آخر).

٣. في المصدر: عن.

٤. مطالب السؤل، الطبعة الحجرية، ص ٦٤؛ ولكن نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٨.

٥. في المصدر: جاءني.

وقد كنت أحب أن أسميه حرباً. فقال (رسول الله ﷺ): وأنا لا (أحب أن) أسبق ربي باسمه.^١

ثم هبط جبرئيل فقال: السلام عليك يا محمد، العلي الأعلى يُقرئك السلام ويقول: عليّ منك بمنزلة هارون من موسى ولا نبيّ بعدك. سمّ ابنك هذا باسم ابن هارون. قال: وما اسم ابن هارون، يا جبرئيل؟ قال: شَبْر. قال: لساني عربيّ. قال: سمّه الحسن، [فسمّاه الحسن].

فلما كان [يوم] سابعه عتق عنه بكبشين أملحين وأعطى القابلة فخذاً [وحلق رأسه]، وتصدّق بوزن الشعر ورقاً، (وحلق رأسه)، وطلّى رأسه بالخَلُوق^٢ ثمّ قال: يا أسماء، الدم فعل الجاهلية...^٣

وروى الجنازدي أنّ عليّاً عليه السلام سمّى الحسن حمزةً، والحسين جعفرًا، فدعا رسول الله ﷺ عليّاً وقال [له]: إني قد أمرت أن أغيّر اسم ابنيّ هذين. قال (علي عليه السلام): فما شاء الله ورسول الله؟ قال: فهما الحسن والحسين.

ويظهر من كلامه أنّ الحسن بقي^٥ مسمّى حمزة إلى حسين ولد الحسين، [وغيّرت أسماء هماهما] وقتئذ وفي هذا نظر لمتأمله. أو يكون قد سمّى الحسن حمزة وغيّره، ولما ولد الحسين سُمّي جعفرًا فغيّره^٦، فتكون التسمية في زمانين، والتغيير كذلك.^٧

١. في المصدر: باسمه ربي.

٢. الخلق: ضرب من الطيب أعظم أجزائه الزعفران.

٣. المناقب، لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢٥ و ٢٦؛ روضة الواعظين، ص ١٥٣ و ١٥٤.

٤. في المصدر: رسوله.

٥. في المصدر: أنّه بقي الحسن عليه السلام.

٦. في المصدر: وسُمّي جعفرًا غيره.

٧. كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٨.

وعن جابر بن عبدالله الأنصاري، قال: قال رسول الله ﷺ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْحَسَنُ حَسَنًا لِأَنَّ بِإِحْسَانِ اللَّهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. وَالْحَسَنُ مُشْتَقٌّ مِنْ الْإِحْسَانِ، وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ اسْمَانِ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، [وَالْحَسَيْنُ تَصْغِيرُ الْحَسَنِ].^٢

الثاني: في ذكر تسمية أبي عبدالله الحسين

اسمه في التورينة شَبِير وفي الإنجيل طاب.

قال كمال الدين بن طلحة: اسم الحسين اسم سَمَاهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لِأَنَّهُ لَمَّا وُلِدَ وَأَعْلِمَ بِهِ النَّبِيُّ أَخْذَهُ وَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى، وَأَقَامَ فِي السَّيْرِى^٣ وَقَالَ، سَمَّوْهُ حَسِينًا؛ فَكَانَتْ تَسْمِيَةُ أَخِيهِ بِالْحَسَنِ وَتَسْمِيَتُهُ بِالْحَسَيْنِ صَادِرَةً عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. ثُمَّ إِنَّهُ ﷺ عَقَى [عَنهُ]، وَذَبَحَ كِبْشًا، وَحَلَقَتْ وَالدُّهُ ﷺ رَأْسَهُ، وَتَصَدَّقَتْ بِوِزْنِ شَعْرِهِ فَضَّةً كَمَا أَمَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَقَدْ تَقَدَّمَ ذَلِكَ فِي أَخْبَارِ الْحَسَنِ ﷺ.^٤

وفي كتاب «الفردوس» روى سلمان الفارسي عن النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ هَارُونَ سَمَّى^٥ ابْنَهُ شَبِيرًا وَشَبِيرَ، وَإِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَ الْحَسَنِ وَالْحَسَيْنِ بِمَا سَمَّى هَارُونَ ابْنَهُ [شَبِيرًا وَشَبِيرًا].^٦

١. في المصدر: السماوات والأرضون واشتقَّ الحسين.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٨.

٣. في مطالب السنول كذلك: أذن في أذنه وأقام كما فعل.

٤. مطالب السنول، ص ٧٠؛ لكن نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ٢، ص ٤.

٥. في المصادر: سَمَّى هَارُونَ.

٦. الإضافة ليس في المصدرين الأخيرين، نقلناه من الفردوس. الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٢، ص

٣٣٩، ج ٣، ص ٥٢٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٧.

الباب الثالث: في ذكر كنيتهما وألقابهما ﷺ

الأول: في ذكر كنية الإمام الثاني وألقابه

قال الشيخ كمال الدين بن طلحة في كتاب مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: كنية الحسن أبو محمد لاغيره، (وقيل: أبو القاسم)، وأما ألقابه فكثيرة: التقِيّ والطيب والزكيّ والسيد والسبط والوليّ (والأمين والحجة والبرّ والمجتبى والسبط الأوّل والزاهد)؛ كلّ ذلك [كان] يقال له ويطلق عليه، وأكثر هذه الألقاب شهرةً «التقِيّ» لكن أعلاها رتبةً وأولاها به ما لقّبه به رسول الله ﷺ حيث وصفه وخصّه بأن جعله نعتاً له؛ فإنه صحّ النقل عن النبيّ ﷺ فيما أورده الأئمة الأئمة الثبات والرواة الثقة أنّه قال: «ابني هذا سيّد». وسيأتي هذا الحديث بالتمام في باب فضله إن شاء الله، فيكون أولى ألقابه «السيد»^١.

وقال ابن خشاب: كنيته أبو محمد، وألقابه: الوزير والتقِيّ والقائم والطيب والحجة والسيد والسبط والوليّ^٢.

الثاني: في ذكر كنية أبي عبدالله الحسين ﷺ وألقابه

قال كمال الدين بن طلحة: كنيته أبو عبدالله لا غير، وأما ألقابه فكثيرة: الرشيد والطيب والوفِيّ والسيد والزكيّ والمبارك (والشهيد والسعيد) والتابع لمرضاة الله والسبط. فكلّ هذه [كانت] يقال له ويطلق عليه. وأشهرها: الزكيّ، (و) [لكن] أعلاها رتبةً ما لقّبه به رسول الله ﷺ في قوله عنه وعن أخيه أنّهما سيّدا شباب أهل الجنة؛ فيكون السيد أشرفها، وكذلك السبط فإنه صحّ (النقل) عن رسول الله ﷺ أنّه قال: «حسين سبط من الأسباط». وسيأتي هذا الحديث في باب فضله^٣.

١. مطالب السنول، ص ٦٤؛ نقل من كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٨ و ٥١٩.

٢. كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٩.

٣. مطالب السنول، ص ٧٠؛ نقل من كشف الغمة، ج ٢، ص ٤.

وقال ابن خشّاب: يكتنّى بأبي عبد الله (الحسين)، ولقبه الرشيد والطيب والولي^١ والسيد والمبارك والتابع لمرضاة الله ودليل على ذات الله [عزّوجلّ] والسبط.

الباب الرابع: في ذكر نسبتهما ﷺ

قال كمال الدين [محمد] بن طلحة (الشافعي^٢: قد) حصل للحسن ولأخيه الحسين (من شرافة النسب) ما لم يحصل لغيرهما؛ فإنهما سبطا رسول الله ﷺ وريحانتاه وسيدا شباب أهل الجنة، فجدهما رسول الله ﷺ، وأبوهما عليّ بن أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم [ﷺ]، وأمهما الطهر البتول^٣ فاطمة بنت [محمد] الرسول^٤ سيدة النساء؛ نسّب كان عليه من شمس الضحى نوراً^٥، ومن فلق الصباح عموداً^٦. فقال: نسبهما ﷺ هو النسب الذي يتضأل^٧ عنده الأنساب، وشرفهما ﷺ هو الشرف الذي يحكم [أسجل] بصحته الأثر والكتاب، فهما^٨ دَوْحَتَا النبوة التي طابت فرعاً وأصلاً، وشعبتا الفتوة التي سمت علّى ورفعةً [ونبلاً]، وإنسانا عين السيادة والفخار، وسليلا الشرف الذين^٩ الخيلاء في مضر ونزار.

١. في المصدر: الوفي.

٢. مطالب السنول: ص ٦٤.

٣. البتول: البكر.

٤. في المصدرين: رسول الله ﷺ.

٥. في مطالب السنول: نسب كان عليه وضح الضحى نورا.

٦. وجدت بقية العبارة في كشف الغمة فقط.

٧. تضائل: صغر و ضعف، تصاغر و تقاصر.

٨. في مصدر: أقول: إن نسبه عليه السلام هو النسب ... و شرفه عليه السلام.

٩. في المصدر: فهو وأخوه؛ و«الدّوحة: الشجرة العظيمة».

١٠. في المصدر: الذي.

وقد اكتنفهما العزّ والشرف، ولازمهما السؤدد فما له عنهما منصرف، وأحاط بهما المجد من طرفيهما، وتُصَوَّرًا من الجلالة، وكادت أن تقطر من عطفيهما، وتكُونًا من الأَرْيَحِيَّةِ^١، فهي تلوح عن^٢ شمائلهما، وتبدو كما يبدو النهار على مخائلهما^٣ بذ^٤ الأضراب والأمثال، وأين الضريب والممائل؟! وترفعًا [في أوج الفتوة] عن العديل والمساجل، وأين العديل والمساجل؟! وفاقأه في طيب الأعراق، وطهارة الأخلاق رتبة الأواخر والأوائل، فعَلَّتْ سماء فضائلهما عن الشمس^٥ [حتى قيل: أين الثريا من يد المتناول!] نسبهما يتصل بمحمد ﷺ من قِبَلِ أمهما بغير فصل، ومن قِبَلِ أبيهما يجتمع في عبدالمطلب، [فأعجب لطيف فرع وزكاء أصل...]^٦.

وقد جاوز فضلهما وشرفهما على أطباق سبع سموات. لا يحيط نسب شرافة نسبهما، ولا يداني حسب يقرب حسبهما. ولادة أبيهما في الكعبة، وتزويج أمهما في الجنة، وكان يحرك مهدهما جبرائيل، ويلاعبهما ميكائيل، وقد ركبا كتفي النبي، ورَبَّيَا في حجر الوصي.

وليت شعري؛ هل يوجد في أمة نبينا أو في غيره من أمم الأنبياء أحد: جدُّه كجدِّهما أو أب كإبيهما أو أم كأمهما أو عمّة كعمّتهما أو خال كخاليهما! جدُّهما البشير النذير السراج المنير، وأبوهما علي بن أبي طالب سيد الوصيين وقائد الغرّ

١. الأَرْيَحِيَّةُ: خصلة تجعل الإنسان يرتاح إلى الأفعال الحميدة وبذل العطايا.

٢. في المصدر: على.

٣. المَخِيلَةُ: مخايل: المظنة.

٤. البَذُّ: المِثْلُ.

٥. في المصدر: وفاتأ.

٦. في المصدر: سماء فضلهما عن اللبس.

٧. انتهاء نقل كشف الغمة ج ١، ص ٥١٧ ولم يوجد ما يأتي في مصدر.

المحجّلين، وأمّهما فاطمة سيّدة نساء العالمين، وعمّهما جعفر الطيار يطير في الجنّة مع الملائكة، وخالهما القاسم بن رسول الله، وخالتهما زينب بنت رسول الله، وجدّتهما خديجة بنت خويلد، بل ليس خصلة من خصال المجد ولا مزية من مزايا الشرف إلاّ وهما أصلها وعينها ومنبعها.

الباب الخامس في ذكر الاستدلال على إمامتهما ﷺ

[الدليل الأوّل^١]: قال الله تعالى: ﴿والذين آمنوا واتبعتهم ذريّتهم بإيمان﴾ **[ولا اتّباع أحسن من اتّباع الحسن والحسين وقال تعالى] «ألحقنا بهم ذريّتهم»^٢** فقد ألحق [الله] بهما ذريّتهما برسول الله ﷺ، وشهد بذلك كتابه، فوجب لهم الطاعة بحق الإمامة مثل ما وجب للنبيّ لحقّ النبوة.

[الثاني]: وقال (الله) تعالى حكاية عن حملة العرش ﴿الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربّهم ويستغفرون للذين آمنوا ربّنا وسعت كلّ شيءٍ رحمةً وعلماً فاغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم ربّنا وأدخلهم جنّات عدن التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وأزواجهم وذريّاتهم إنّك أنت العزيز الحكيم وقهم السيئات (ومن تقى السيئات يومئذ فقد رحمته)﴾^٣ وقال أيضاً ﴿والذين يقولون ربّنا هب لنا من أزواجنا وذريّاتنا قرّة أعين﴾^٤ ولا يسبق النبيّ ﷺ في فضيلة (إلاّ وهما سبقاً)، وليس أحقّ بهذا الدعاء بهذه الصيغة منه وذريّته، فقد وجب لهم الإمامة.

[الثالث]: ويُسْتَدَلُّ على إمامتهما بما رواه الطريقان المختلفان والطائفتان

١. ما كانت هذه الأعداد الداخلة بين المعقوفتين في النسخة ولا في المصدر، بل أضافه للتسهيل.

٢. الطور (٥٢)، ٢١.

٣. الغافر (٤٠)، ٩٧.

٤. الفرقان (٢٥)، ٧٤.

المبايئتان من نصّ النبي ﷺ على إمامة الاثني عشر، وإذا ثبت ذلك فكلّ مَنْ قال بإمامة الاثني عشر قطع على إمامتهما.

[الرابع]: ويدلّ أيضاً ما ثبت بلا خلاف أنّهما دعوا النَّاس إلى بيعتهما والقول بإمامتهما، فلا يخلو من أن يكونا **[محقّين أو مبطلين]**: فإن كانا محقّين فقد ثبتت إمامتهما، وإن كانا **[مبطلين]** وجب القول بإبطالهما وتضليلهما بادعائهما، وهذا لا يقوله مسلم.

[الخامس]: ونستدلّ أيضاً بأنّ طريق إمامته^٢ لا يخلو إمّا أن يكون هو النصّ أو الوصف والاختيار، وكلّ ذلك قد حصل في حقّهما فوجب القول بإمامتهما.

[السادس]: ونستدلّ^٣ أيضاً بما قد ثبت بأنّهما خرجا وادّعىا (الإمامة)، ولم يكن في زمانهما غير معاوية ويزيد، وهما قد ثبت فسقهما بل كفرهما، فوجب^٤ أن يكون الإمامة للحسن والحسين.

[السابع]: ونستدلّ^٥ أيضاً بإجماع أهل البيت ﷺ لأنّهم أجمعوا على إمامتهما، وإجماعهم حجّة.

[الثامن]: ويستدلّ أيضاً بالخبر المشهور، أنّه قال ﷺ: ابناي هذان إمامان قاما أو قعداء. أو جب لهما الإمامة بموجب القول سواءً نهضوا بالجهاد أو قعدا عنه، دعياً إلى أنفسهما أو تركاً ذلك. وطريقة العصمة والنصوص، وكونهما أفضل الخلق

١. في المصدر: وجب القول بتفسيقهما وتضليلهما وهذا.

٢. في المصدر: يُستدلّ أيضاً بأنّ طريق الإمامة.

٣. في المصدر: يُستدلّ.

٤. في المصدر: فيجب.

٥. في المصدر: يُستدلّ.

٦. كشف الغمّة، ج ٢، ص ١٥ و ٣٦؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٣٧، وفيهما ﷺ بدل ﷺ.

تدلّ على إمامتهما، وكانت الخلافة [في] أولاد الأنبياء، وما بقي لنبينا ولد سواهما. **[التاسع]:** و(أيضاً) من برهانها بيعة رسول الله لهما، ولم يبايع صغيراً غيرهما. **[العاشر]:** ونزول القرآن بإيجاب ثواب الجنة عن عملهما مع ظاهر الطفولية منهما؛ قوله تعالى: ﴿ويطعمون الطعام﴾^١ الآيات، نعتهما^٢ بهذا القول مع أبيهما، وأدخلهما في المباهلة. [وقال ابن علان المعتزلي: هذا يدلّ على أنّهما كانا مكلّفين في تلك الحال؛ لأنّ المباهلة لا تجوز إلا مع البالغين]. وقال (بعض) أصحابنا: إنّ صغر السنّ عن حدّ البلوغ لا ينافي كمال العقل، وبلوغ الحلم حدّ لتعلّق الأحكام الشرعية فكان ذلك لخرق العادة، فثبت بذلك أنّهما كانا حُجّتي^٣ الله لنبية في المباهلة مع طفولتهما، ولو لم يكونا إمامين لم يحتجّ الله بهما مع صغر سنّهما على أعدائه فتبين^٤ في الآية ذكر قبول دعائهما، ولو أنّ رسول الله ﷺ وجد من يقوم مقامهم غيرهم لباهل بهم، أو جمّعهم معهم، فاقتصاره عليهم يبيّن فضلهم ونقص غيرهم، وقد قدّمهم في الذّكر على الأنفس لبيّن على^٥ لطف مكانهم وقرب منزلتهم، وليؤدّن بأنّهم مقدّمون على الأنفس [معدّون بها، وفيه دليل لاشيء] أقوى منه؛ إنهم أفضل خلق الله.^٦

[الحادي عشر]: وروي عنه ﷺ أنّه قال للحسين ﷺ: أنت إمام بن إمام، الإمام أخو الإمام أبو الأنمة التسعة، تاسعهم قائمهم.^٧

١. الإنسان (٧٦)، ٨.

٢. في المصدر: «فعمّهما» بدل «نعتهما».

٣. في المصدر: حجة.

٤. في المصدر: ولم يتبين.

٥. في المصدر: عن.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٦٧-٣٦٨.

٧. الرواية ملفقة من الروایتين:

[الثاني عشر]: وروي أن حباة الوالبيّة (أتت علياً في رحبة المسجد فقالت: يا أمير المؤمنين، ما دلالة الإمامة - رحمك الله؟ فقال لي: ايتيني بتلك الحصاة، وأشار بيده إلى حصاة فأتيته بها، فطبع لي فيها بخاتمه وقال: يا حباة، إن ادعى مدع الإمامة، وقدر أن يفعل كما فعلت فاعلمي أنه محقّ مفترض الطاعة، والإمام لأيعزب عنه شيء يريد. قالت: ثم انصرفت حتى قبض أمير المؤمنين [عليه السلام] فأتيت الحسن وهو في مجلس أمير المؤمنين، والناس يسألونه. فقال لي: يا حباة الوالبيّة، فقلت: نعم يا مولاي، فقال: هاتي ما معك، فأعطيته الحصاة فطبع فيها كما طبع أمير المؤمنين. [قالت:] ثم أتيت الحسين وهو في مسجد الرسول، فقرب ورحّب^٢ (و) قال: أتريدين دلالة الإمامة؟ فقلت: نعم يا سيدي، فقال: هات ما معك، فناولته الحصاة فطبع فيها [كما طبع أمير المؤمنين].

قالت: ثم رأيت علي بن الحسين [عليه السلام] وقد بلغ بي الكبر [إلى أن أعييت] وأنا أعدّ يومئذ مائة ثلاثة عشر^٣ سنة، فرأيت راکعاً وساجداً مشغولاً بالعبادة، فيسئت من الدلالة، فأومى إلي بالسبابة فعاد إلي شبابي. قالت: فقلت: يا سيدي، كم مضى من الدنيا وكم بقي؟ قال: أما ما مضى فنعم، وأما ما بقي فلا، ثم قال: هات ما معك، فأعطيته الحصاة فطبع فيها، ثم أتيت [أبا جعفر] فطبع لي فيها، ثم أتيت أبا

﴿ كفاية الأثر ص ٢٨... عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله يقول للحسين: أنت الإمام ابن الإمام وأخو الإمام تسعة من صلبك أئمة أبرار والتاسع قائمهم.

والمناقب، ج ٤، ص ٧٠؛ وكشف الغمّة ج ٢، ص ٥٠٩ والخصال ص ٤٧٥... عن سلمان الفارسي قال: دخلت على النبي وإذا الحسين على فخذه وهو يقبل عينيه ويلثم فاه وهو يقول: أنت سيد ابن سيد أبو سادة أنت إمام ابن إمام أبو الأئمة أنت حجة ابن حجة أبو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم.

١. في المصدر: فأنت.

٢. رحّب المكان: وسّعه.

٣. في المصدر: ثلاث عشرة.

عبدالله ﷺ فطبع لي فيها، ثم أتيت [أبا الحسن] (ﷺ) موسى بن جعفر (ﷺ) فطبع [لي] فيها، ثم أتيت الرضا ﷺ فطبع [لي] فيها. (و) عاشت حبابة [الوالية] بعد ذلك تسعة أشهر على ما ذكر [ه] عبدالله بن هشام.^١

الباب السادس: في ذكر الآيات الواردة في حقهما ﷺ

(روى) [الشيرازي في كتابه بالإسناد عن] الهذيل عن مقاتل عن محمد بن الحنفية، عن الحسن بن علي (بن أبي طالب) ﷺ، قال: كل ما في كتاب الله عزوجل (قوله) «إن الأبرار»، فوالله ما أراد به إلا علي بن أبي طالب ﷺ وفاطمة وأنا والحسين؛ لأننا نحن الأبرار^٢ بأبائنا وأمهاتنا، وقلوبنا علت بالطاعات والبر، وتبرأت من الدنيا وحبها وأطعنا الله في جميع فرائضه، وأمنّا بوحدانيته، وصدقنا برسوله.^٣

وعنه بهذا الإسناد، قال الحسن بن علي ﷺ في قوله [تعالى]: «في أي صورة ما شاء ركبك»،^٤ قال: صور الله عزوجل علي بن أبي طالب [في ظهر أبي طالب] على صورة محمد، فكان علي بن أبي طالب أشبه الناس برسول الله ﷺ، وكان الحسين [بن علي] أشبه الناس بفاطمة، وكنت [أنا] أشبه الناس بخديجة الكبرى.^٥ وقال ابن عباس في قوله: «ولتسمعن من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين أشركوا أذى كثيراً»^٦: نزلت في رسول الله خاصة وأهل بيته.^٧ وقرأ الباقر ﷺ:

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٣٤؛ كمال الدين، ص ٥٣٦؛ مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ٢٩٩ مع اختلاف يسير.
٢. في المصدر: «أبرار» بدل «الأبرار».
٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.
٤. الانفطار (٨٢)، ٨.
٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.
٦. آل عمران (٣)، ١٨٦ و ١١٠.

«أنتم خير أمة^٨ أخرجت للناس» بالألف إلى آخر الآية. نزل فيها^٩ جبرئيل، وما عني بها إلا محمداً وعلياً والأوصياء من ولده^{١٠}.

(روي عن) موسى بن جعفر (الكاظم) عن آبائه^{١١} وأبوالجارود عن الباقر^{١٢} وزيد بن علي في قوله تعالى: «فقد استمسك بالعروة الوثقى»^{١١}، قال: مودتنا أهل البيت.^{١٢}
وقال الحسن بن علي^{١٣} في كلام له: وأعزّ به العرب عامّة، وشرف من شاء منهم^{١٣} خاصة فقال: «وإنّه لذكرك ولقومك»^{١٤}.

وعن الباقر^{١٥} [في] قوله (تعالى): «[كلاً] إنّ كتاب الأبرار» إلى قوله: «المقربون»^{١٥} وهو رسول الله وعليّ وفاطمة والحسن والحسين^{١٦}.

وقد صحّ عن الحسن بن علي^{١٧} أنّه خطب الناس فقال في خطبته: أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودّتهم على كلّ مسلم فقال [تعالى شأنه]: «قل لا أسئلكم عليه أجراً إلاّ المودّة في القربى»^{١٧}، وقوله: «ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسناً»^{١٨}.

٧. في المصدر: أنزلت في رسول الله وأهل بيته خاصة.

٨. في النسخة: «الله» بدل «أمة».

٩. في المصدر: بها.

١٠. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.

١١. البقرة (٢)، ٢٥٦.

١٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.

١٣. في المصدر: منه.

١٤. الزخرف (٤٣)، ٤٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

١٥. المطففين (٨٣)، ١٨-٢٨.

١٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

١٧ و ١٨. الشورى (٤٢)، ٢٣.

فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البيت.^١

وروى إسماعيل بن [عبد] الخالق عن الصادق عليه السلام، قال: إنَّها نزلت فينا أهل البيت أصحاب الكساء.^٢

وروى العكبري في فضائل الصحابة بإسناده عن أبي مالك وأبي صالح عن ابن عباس، والثمالي بإسناده عن السدي عن ابن [عباس]، قال: اقتراف الحسنة المودة لآل محمد عليهم السلام.^٤

روى عمّار بن يقطان الأسدي عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: ﴿إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه﴾^٥، قال: ولاية أهل البيت، وأومى بيده إلى صدره (قال): فمن لم يتولنا لم يرفع الله له عملاً.^٦

روى أبو صالح عن ابن عباس في قوله (تعالى): ﴿قل) الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى﴾^٨، قال: هم أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله: علي بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين وأولادهم إلى يوم القيامة. هم صفوة الله وخيرته من خلقه.^٩

قال أبو نعيم الفضل^{١٠} بن دكين بن سفيان عن الأعمش، عن مسلم بن اليقطين،^{١١}

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٣. في المصدر: أبو.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٥. الفاطر (٣٥)، ١٠.

٦. في المصدر: قال: ولايتنا أهل البيت وأهوى.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٨. النمل (٢٧)، ٥٩.

٩. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

١٠. في المصدر: الفضيل.

١١. في المصدر: مسلم البطين.

عن سعيد بن جبير في قوله [تعالى]: ﴿والذين يقولون ربنا هب لنا من أزواجنا وذرياتنا﴾ الآية، قال: نزلت هذه الآية - والله - خاصة في أمير المؤمنين [عليه السلام] قال: كان أكثر دعائه يقول: ربنا هب لنا من أزواجنا، يعني فاطمة، [وذرياتنا، يعني] الحسن والحسين قرّة أعين. قال أمير المؤمنين: والله ما سألت ربّي ولداً نصير الوجه، ولا سألته ولداً حسن القامة، ولكن سألت ربّي ولدين^٢ مطيعين لله خائفين وجلين منه؛ حتى إذا نظرت إليه وهو مطيع لله قرّت به عيني. قال: واجعلنا للمتقين إماما. قال: نفتدي بمن قبلنا من المتقين فيفتدي المقتدون^٣ بنا من بعدنا. وقال الله (تعالى): ﴿أولئك يُجزّون الغرفة بما صبروا﴾، يعني عليّ بن أبي طالب والحسن والحسين وفاطمة، ﴿ويُلَقّون فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرّاً ومقاماً﴾^٤.

وقد روي أن «التين والزيتون» نزلت فيهما^٥.

(وقال) الصادق [عليه السلام] في قوله تعالى: ﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وأمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته ويجعل لكم نوراً تمشون به﴾^٦، قال: الكفلين الحسن والحسين، والنور عليّ (بن أبي طالب)^٧.

وفي رواية سماعة عنه [عليه السلام] ﴿نوراً تمشون به﴾ قال: إماماً تأتمون به^٨.

١. الفرقان (٢٥)، ٧٤.

٢. في المصدر: ولداً.

٣. في المصدر: المتّقون.

٤. الفرقان (٢٥)، ٧٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

٥. في المصدر: فيهم. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

٦. الحديد (٥٧)، ٢٨.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

واعلم أنّ الله تعالى قال في التوحيد والعدل: ﴿قل تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم﴾^١، وفي النبوة والإمامة: ﴿قل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم﴾^٢، وفي الشرعيّات والأحكام: ﴿قل تعالوا أتلى ما حرّم ربكم عليكم﴾^٣، وقد أجمع المفسّرون أنّ المراد بأبنائنا الحسن والحسين.^٤

وقال أبو بكر الرازي: هذا يدلّ على أنّهما ابنا رسول الله، وأنّ ولد الابنة ابنٌ على الحقيقة.^٥

وذكر عبد المحمود في كتاب الطرائف عن الشافعي بن المغازلي بإسناده عن أبي الحسن [عليه السلام]، قال: سألته عن قول الله عزّ وجلّ: ﴿كمشكوة فيها مصباح﴾ [الآية]^٦، قال: المشكوة فاطمة، والمصباح الحسن والحسين [عليهما السلام]، والزجاجة كأنّها كوكب دريٌّ، قال: كانت فاطمة [عليها السلام] كوكب دريٌّ^٧ من نساء العالمين ﴿يوقد من شجرة مباركة﴾، الشجرة المباركة إبراهيم، ﴿لا شرقية ولا غربية﴾ لا يهودية ولا نصرانية، ﴿يكاد زيتها يضيء﴾، قال: يكاد العلم ينطق منها ﴿ولو لم تمسه نار نور على نور﴾، قال: منها^٨ إمام بعد إمام ﴿يهدي الله لنوره من يشاء﴾، قال: يهدي لولايتهم^٩ من يشاء.^{١٠}

١. آل عمران (٣)، ٨٤.

٢. آل عمران (٣)، ٦١.

٣. الأنعام (٦)، ١٥١.

٤ و ٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٦٨.

٦. النور (٢٤)، ٣٥.

٧. في المصدر: كوكباً دريئاً.

٨. في المصدر: فيها.

٩. في المصدر: يهدي الله لولايتنا.

١٠. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ص ١٣٥.

الباب السابع: في ذكر محبة النبي للسبطين عليه السلام

(قيل:) اسم عليّ على ثلاثة أحرف، واسم فاطمة خمسة أحرف؛ تكون الجملة ثمانية (أحرف)، وأبواب الجنة ثمانية، واسم الحسن ثلاثة أحرف، واسم الحسين أربعة أحرف؛ تكون الجملة سبعة أحرف، وأبواب جهنم سبعة (أحرف)، فمن أحبّ علياً وفاطمة [فتح عليه ثمانية أبواب الجنة، ومن أحبّ الحسن والحسين أغلقت عنه سبعة أبواب جهنم، ومحمد عليّ فاطمة] (و الحسن (و الحسين عليه السلام تسعة عشر حرفاً، فمن أحبهم وُقِيَ شرّ الزبانية التسعة عشر.^١

روي في مسند ابن حنبل (قال): [إنّ] رسول الله ﷺ (قد) أخذ بيد الحسن والحسين^٢ [وقال: من أحبني وأحبّ^٣ هذين وأحبّ أباهما وأمهما، كان معي في درجتي يوم القيامة.^٤

وذكر قولويه في كتاب «كامل الزيارات» عن عمر بن مرّة، عن عبدالله بن سلمة، عن عبيدة السلماني، عن عبدالله بن مسعود، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من كان يحبني فليحبّ ابنيّ هذين؛ فإنّ الله أمرني بحبهما.^٥

وأيضاً من الكتاب المذكور: وروى عمر [و] بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام [قال: قال رسول الله ﷺ: من أراد أن يتمسك بعروة الله الوثقى التي قال

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠١.

٢. في كشف الغمة: «حسن وحسين»، وفي مسند أحمد: «حسن وحسين رضی الله عنهما».

٣. ليس لفظ «أحبّ» في مسند أحمد.

٤. مسند أحمد، ج ١، ص ٧٧؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٩٠ و ١٣٦ و ٤٥١ ناقلاً من مسند أحمد بن حنبل؛

مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢؛ ناقلاً عن عدّة من مصادر العامة غير مسند أحمد؛ نهج الحق، ص

٢٢٥ ناقلاً من مسند أحمد.

٥. كامل الزيارات، ص ٥١.

الله عزوجل في كتابه فليتول^١ علي بن أبي طالب والحسن والحسين عليهما السلام؛ فإن الله يحبهما من فوق عرشه.^٢

ومنه بحذف الإسناد عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من له بغض^٣ الحسن والحسين جاء يوم القيامة وليس على وجهه لحم، ولم تنله شفاعتي.^٤

وروى البغوي (في كتابه) يرفعه إلى علي، قال: إن الحسن والحسين مضيا يسعيان إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذ أحدهما فضمه إلى إبطه وأخذ الآخر [فضمه] إلى إبطه الأخرى فقال: هذان ريحاناي^٥ من الدنيا من أحبني فليحبهما، ثم قال: إن الولد مبخلة مجبنة [مجهلة] (محنة).^٦

وذكر علي بن عيسى في كتابه «كشف الغمة في مناقب الأئمة» عن أسماء بنت عميس، عن فاطمة بنت محمد [أن] رسول الله صلى الله عليه وآله أتاها يوما فقال: أين ابناي حسنا وحسينا؟ قالت: قلت: أصبحنا وليس في بيتنا شيء [يدوقه ذائق، فقال علي: أذهب بهما؛ فإني أتخوف أن يبكي عليك وليس عندك شيء! فذهبا بهما إلى فلان اليهودي، فوجه إليه رسول الله صلى الله عليه وآله فوجدهما يلعبان في مشربه، بين أيديهما فضل من تمر، فقال: يا علي، ألا تقلب ابني أن يشتد الحرّ عليهما؟ قال: فقال علي: أصبحنا وليس في بيتنا شيء]، فلو جلست يا رسول الله، حتى أجمع لفاطمة تمر(ات) فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي ينزع لليهودي كل دلو بتمرة حتى اجتمع

١. في المصدر: فليوال.

٢. كامل الزيارات، ص ٥١.

٣. في المصدر: من أبغض.

٤. كامل الزيارات، ص ٥١.

٥. في المصدر: ريحانان.

٦. كشف الغمة، ج ٢، ص ٦٠؛ لم نجده في مصابيح السنة.

له شيء من التمر فجعل في حجره^١ ثم أقبل فحمل رسول الله ﷺ أحدهما، وحمل عليّ الآخر [حتى] أقبلهما^٢.

وروى [عبدالله] ابن عباس، قال: بينما نحن عند رسول الله ﷺ إذ أقبلت فاطمة (وهي) تبكي فقال لها النبي: ما يبكيك (يا فاطمة)؟ قالت: يا رسول الله، [إن] الحسن والحسين خرجا، فوالله ما أدري أين سلكا، فقال النبي ﷺ: لا تبكين، فذاك أبوك! فإن الله عزوجل (الذي) خلقهما وهو أرحم بهما (ثم قال): اللهم إن كانا أخذنا في برٍّ فاحفظهما، وإن كانا أخذنا في بحر فسلمهما! فهبط جبرئيل عليه السلام فقال: يا أحمد، لا تغتم ولا تحزن، هما فاضلان في الدنيا (و) فاضلان في الآخرة، وأبوهما خير منهما، وهما في حظيرة بني النجار نائمين، وقد وكل الله بهما ملكا يحفظهما. قال ابن عباس: فقام رسول الله ﷺ وقمنا معه حتى أتينا حظيرة بني النجار، فإذا الحسن معانق الحسين، وإذا الملك [قد] غطاهما بأحد جناحيه، [قال] فحمل النبي ﷺ الحسن، وأخذ الحسين المملك، والناس يرون أنه حاملهما فقال أبو بكر [الصديق] وأبو أيوب الأنصاري: يا رسول الله، ألا نخفف عنك بأحد الصبيين؟ فقال: دعاهما؛ فإنهما فاضلان في الدنيا و[فاضلان في] الآخرة، وأبوهما خير منهما، ثم قال: والله لأشرفنهما اليوم بما شرّفهما الله.

فخطب فقال: [يا] أيها الناس، ألا أخبركم بخير الناس جداً وجدّة؟! قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الحسن والحسين؛ جدّهما رسول الله، وجدّتهما خديجة بنت خويلد. ألا أخبركم (أيها الناس) بخير الناس أباً وأماً؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الحسن والحسين، أبوهما عليّ بن أبي طالب، وأمّهما فاطمة بنت محمد ﷺ. ألا أخبركم بخير الناس عمّاً وعمّة؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الحسن والحسين؛

١. في المصدر: شيء من تمر فجعله في حجرته.

٢. في المصدر: أقبلهما.

عَمَهُمَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَعَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ.

أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ خَالاً وَخَالَه؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ (فَابْرُ) خَالَهُمَا الْقَاسِمُ بْنُ [مُحَمَّدٍ] رَسُولَ اللَّهِ، وَخَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ. أَلَا إِنَّ أَبَاهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأُمَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَجَدَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، [وَجَدَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَخَالَهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَخَالَتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ]، وَعَمَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَعَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَهُمَا فِي الْجَنَّةِ، [وَمَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ].^١

وَرَوَى عَنِ التِّرْمِذِيِّ فِي صَحِيحِهِ مَرْفُوعاً إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: طَرَقْتُ النَّبِيَّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ، فَخَرَجَ وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى شَيْءٍ لَا أُدْرِي مَا هُوَ، فَلَمَّا فَرَّغْتَ مِنْ حَاجَتِي قُلْتُ: مَا هَذَا [الَّذِي] أَنْتَ مُشْتَمَلٌ عَلَيْهِ؟ فَكَشَفَهُ فَإِذَا حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَى وَرَكَيْهِ فَقَالَ: هَذَانِ ابْنَايَ وَابْنَا ابْنَتِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحَبُّهُمَا [فَأَحَبَّهُمَا]، وَأَحَبُّ مَنْ يَحِبُّهُمَا.^٢

وَفِي جَامِعِ التِّرْمِذِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.^٣

وَقَالَ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ، [وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ] أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضَهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ خَلَّدَهُ (فِي) النَّارِ.^٤

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٨-٥٤٧.

٢. في المصدر: ما.

٣. لم نجده بهذه العبارة في جامع الترمذي؛ نقل المصنف بواسطة كشف الغمة، ج ١، ص ٢١، والإضافات منه.

٤. لم نجده بهذه العبارة في جامع الترمذي، نقل المصنف بواسطة مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢.

٥. لم نجده بهذه العبارة في جامع الترمذي، نقل المصنف بواسطة مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢، والإضافة منه.

وروى ابن شهر آشوب في مناقبه عن علي بن صالح بن أبي النجود، عن زر بن حبيش، عن ابن مسعود، قال النبي ﷺ والحسن والحسين جالسان على فخذي: من أحبني فليحب هذين^١.

ومنه أيضاً عن أبو صالح وأبو حازم، عن ابن مسعود وأبو هريرة، قالاً: خرج علينا رسول الله ﷺ ومعه الحسن والحسين، هذا على عاتقه وهذا على عاتقه، فهو يلثم^٢ هذا مرة وهذا مرة حتى انتهى إلينا، فقال له رجل: [يا رسول الله]، إنك لتحبهما! فقال: من أحبهما فقد أحبني، ومن أبغضهما فقد أبغضني^٣.

وروى الترمذي في الجامع، [والسمعاني في الفضائل] عن [يعلي بن مرة الثقفي والبراء بن عازب وأسامة بن زيد وأبي هريرة و] أم سلمة أن النبي ﷺ قال للحسن والحسين: [اللهم إني أحبهما، وفي رواية: وأحب من أحبهما]^٤.

أبو الحويرث: إن النبي قال: اللهم أحب حسناً وحسيناً ومن يحبهما^٥.

(وعنه أيضاً:) وروى معاوية بن عمار عن الصادق عليه السلام، قال: قال رسول الله ﷺ: إن حب علي قذف في قلوب المؤمنين، فلا يحب إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق، وإن الحسن والحسين قذف حبهما في قلوب المؤمنين والمنافقين والكافرين، فلا ترى لهم ذاماً^٦.

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢.

٢. لثم يلثم ولثم لثماً لثماً أو الوجة: قبله.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣؛ لم يوجد في جامع الترمذي بهذه العبارة.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣.

٦. في المصدر: وإن حب الحسن والحسين قذف.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣.

وروى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دعا الحسن والحسين قرب موته فقَبَلهما وشَمَّهما، [وجعل يرشُفهما^١] وعيناه تهملان^٢.

وفي^٣ مسند الرُّضا عن آبائه عن النبي ﷺ، واللفظ له: قال: الولد ريحانة والحسن^٤ والحسين ريحانتي من الدنيا^٥.

وروى الترمذي والنسائي في صحاحهم كلَّ منهم بسنده يرفعه إلى بريدة، قال: كان رسول الله يخطب^٦ فجاء الحسن والحسين ﷺ (و) عليهما قميصان أحمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله ﷺ عن^٧ المنبر فحملهما ووضعهما بين يديه، ثم قال: صدق الله [ورسوله]^٨: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^٩؛ (إِنِّي لَمَّا) نظرت إلى هذين الصبيين يمشيان ويعثران فلم أصبر حتَّى قطعت حديثي ورفعتهما^{١٠}.

و روى ابن^{١١} عمرو الزاهد في كتاب «اليواقيت»، قال زيد بن أرقم: كنت عند رسول الله ﷺ في مسجده جالسا فمرّت فاطمة ﷺ خارجة من بيتها إلى حجرة

١. زَشَفَ الماء ونحوه: مَضَّهُ بشفتيه (بالفارسي: مكيد).

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣.

٣. في المصدر: وروي أَنَّ النبي ﷺ قال:

٤. في صحيفة الرُّضا وعيون أخبار الرُّضا ﷺ: وريحانتي الحسن والحسين. (بدون عبارة «من الدنيا»).

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣؛ صحيفة الرُّضا، ص ٤٥؛ عيون أخبار الرُّضا، ج ٢، ص ٢٧.

٦. في مسند أحمد: يخطبنا.

٧. في المصدر: من.

٨. الإضافة من مسند أحمد.

٩. التقابن (٦٤)، ١٥.

١٠. مسند أحمد، ج ٥، ص ٣٥٤؛ سنن النسائي، ج ٣، ص ١٩٢؛ النقل بواسطة كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٢؛ لم

يوجد في جامع الترمذي بهذه العبارة.

١١. في المصدر (كشف الغمة): أبو.

رسول الله ﷺ ومعها الحسن والحسين [عليه السلام] ثم تبعها علي بن أبي طالب، فرفع رسول الله ﷺ رأسه إلي فقال: مَنْ أَحَبَّ هَؤُلَاءِ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ هَؤُلَاءِ فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^١

ومن كتاب «الآل» لابن خالويه اللغوي عن ابن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ: الحسن والحسين^٢ سيِّدا شباب أهل الجنة؛ من أحبَّهما (فقد) أحبَّني، ومن أبغضهما (فقد) أبغضني.^٣

وعن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِي قَدْ أَحَبَّهُمْ [الله] وَأَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ [ص] الَّذِي يَصَلِّيَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ.^٤

وفي كتاب «الأربعين» للفتواني عن جابر بن عبد الله [عليه السلام]، قال: دخلت على النبي ﷺ وهو يمشي على أربع، والحسن والحسين على ظهره و (هو) يقول: نعم الجمل جملكما، ونعم الجمالان^٥ أنتما.^٦

وفي الكتاب المذكور عن أبي هريرة، قال: سمعت رسول الله يقول: مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^٧

ومنه أيضاً: وروى أن العباس [عليه السلام] جاء [يعود] النبي ﷺ في مرضه فرفعه

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٥ ناقلاً من كتاب «اليواقيت».

٢. في المصدر (كشف الغمة): حسنٌ وحسينٌ.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦ ناقلاً من كتاب «الآل».

٤. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦؛ وفي آخر الرواية: يصلِّي خلفه عيسى بن مريم.

٥. في كشف الغمة: الجمالان، لكن في المناقب وكشف الحق وكشف اليقين: العذلان.

٦. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦ ناقلاً من كتاب «الأربعين» للفتواني؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣٨٧؛

كشف الحق، ص ٢٥٦؛ كشف اليقين، ص ٣٠٧.

٧. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٧.

(رسول الله) وأجلسه [في مجلسه على سريره] ثم قال له [رسول الله ﷺ]: رفعك الله يا عم! فقال العباس: هذا عليّ يستأذن (الدخول) فقال (ﷺ): يدخل فدخل ومعه الحسن والحسين ﷺ، فقال العباس [ﷺ]: هؤلاء ولدك يا رسول الله [صلى الله عليك]! قال: هم ولدك يا عم! (قال:) أتحبهما؟ قال: [نعم. قال:] أحبك الله كما أحبهما. ١
ومنه أيضاً: وروى زيد بن أرقم أن النبي ﷺ قال لعليّ وفاطمة والحسن والحسين: أنا سلم لمن سالمكم ٢ وحرب لمن حاربكم. ٣

وروى أحمد بن حنبل في مسنده ٤ عن أبي هريرة، قال: كان رسول الله ﷺ يقبل الحسن والحسين، فقال عيينة (بن حصين)، وفي روايةٍ غيره الأقرع بن الحابس: إن لي عشرة ما قبلت واحداً منهم، فقال ﷺ: من لا يرحم لا يرحم.
وفي رواية الحفص ٥ الفراء: فغضب رسول الله (ﷺ) حتى التمع ٦ لوئه، وقال للرجل: إن كان [قد] نزع الله الرحمة من قلبك فما أصنع بك؛ من لا يرحم صغيرنا ويوقر ٧ كبيرنا فليس منا. ٨

وروى أبو صالح عن أبي هريرة، قال: كان النبي ﷺ يُصلي فإذا سجد وثب الحسن والحسين على ظهره، فإذا أرادوا أن يمنعوها أشار إليهم أن دعوهما،

١ . كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٧.

٢ . في المصدر: أنا سلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتكم.

٣ . كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٨.

٤ . في مناقب آل أبي طالب: المسند.

٥ . في المصدر: حفص.

٦ . التمع لوئه: ذهب وتغير.

٧ . في المصدر: يعزز.

٨ . مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٤.

فلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ وَوَضَعَهُمَا فِي حَجْرِهِ، وَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي فَلِيحَبِّ هَٰذِينَ. وَفِي رِوَايَةِ الْحَلِيَّةِ^١: ذَرُوهُمَا، بِأَبِي وَأُمِّي! مَنْ أَحَبَّنِي فَلِيحَبِّ هَٰذِينَ.^٢

وَفِي كِتَابِ الْمَزَارِ بِحَدْفِ الْإِسْنَادِ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُ^٣ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: يَا عَلِيُّ، [لَقَدْ] أَذْهَلَنِي هَٰذَانِ الْغُلَامَانِ يَعْنِي الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام. [إِنْ أَحَبَّ بَعْدَهُمَا أَحَدًا [أَبْدَأُ]؛ إِنْ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَحَبَّهُمَا وَأَحَبَّ مَنْ يَحِبُّهُمَا.^٤

وَمِنْهُ أَيْضًا بِحَدْفِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ وَعَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَرِثٍ^٥ جَمِيعًا، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْ سَمِعَ مِنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَزْنِيِّ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحَصِينِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِي: [يَا عِمْرَانُ، إِنْ لَكُلِّ شَيْءٍ مَوْعَعًا مِنَ الْقَلْبِ وَمَا مَوْعَعُ هَٰذِينَ الْغُلَامَيْنِ مِنْ قَلْبِي شَيْءٌ قَطًّا! فَقُلْتُ: كَلَّ هَٰذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ (رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله): يَا عِمْرَانُ، وَمَا أَخْفِي^٦ عَلَيْكَ أَكْثَرَ؛ إِنْ اللَّهُ أَمَرَنِي بِحِبِّهِمَا.^٧

وَمِنْهُ أَيْضًا بِحَدْفِ الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ، [عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ]، عَنْ أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ، قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِحَبِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام فَأَحَبَبْتُهُمَا، وَأَنَا أَحَبُّ^٨ مَنْ يَحِبُّهُمَا لِحَبِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِيَّاهُمَا.^٩

١. لم يوجد في حلية الأولياء.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٤.

٣. في المصدر: كان.

٤. كامل الزيارات، ص ٥٠.

٥. في المصدر: حرب.

٦. في المصدر: خفي.

٧. كامل الزيارات، ص ٥٠.

٨. في المصدر: فأنا أحبتهما وأحب.

٩. كامل الزيارات، ص ٥٠.

ومنه أيضاً بحذف الإسناد عن أبي هارون العبيدي^١، عن ربيعة السعدي عن أبي ذر الغفاري، قال: رأيت رسول الله ﷺ يقبل الحسن والحسين (بن علي) وهو يقول: مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ وَذَرَيْتَهُمَا مُخْلِصاً لَمْ تَلْفَحِ النَّارَ وَجْهَهُ، ولو كانت ذنوبه بعدد رمل العالج إلا أن يكون ذنبه ذنباً يُخرجه من الإيمان^٢.

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب روي عن يحيى [بن] أبي كثير وسفيان بن عيينة بإسنادهما أنه: سمع رسول الله ﷺ بكاء الحسن والحسين وهو على المنبر، فقام فزعاً ثم قال: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ؛ لَقَدْ قَمْتُ إِلَيْهِمَا وَمَا مَعِيَ عَقْلِي! وفي رواية: ما أعقل^٣.

وروي الترمذي في صحيحه يرفعه بسنده إلى أنس بن مالك، قال: سئل رسول الله ﷺ: أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قال: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. وكان يقول لفاطمة ؑ: ادع لي ابني، فيشتمهما ويضمهما إليه^٤.

وفي مناقب أحمد بن حنبل عن أسامة بن زيد، قال: أتيت ذات يوم إلى رسول الله ﷺ وهو في حجرة عالية فطرفت باب الحجرة، فخرج النبي وهو مشتمل على شيء لا أعلمه، فلما فرغت من حاجتي قلت: يا رسول الله، ما الذي أنت مشتمل عليه؟ فكشف فإذا هو الحسن والحسين وقد اعتنقا جدهما، وقال: يا أسامة، هذان ابناي وحبيباي وابنا ابنتي فاطمة، ثم قال: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحَبُّهُمَا فَحَبِّبْهُمَا يَقُولُهَا ثَلَاثًا، فنزل جبرئيل وقال: يا نبي الله، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ لَكَ: طَبَّ نَفْسًا، وَقَرَّ عَيْنًا؛ إِنَّ اللَّهَ أَشَدُّ حُبًّا لَهُمَا مِنْكَ فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمَا! وَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

١. في المصدر: العبيدي.

٢. كامل الزيارات، ص ٥١.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٥.

٤. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٢٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠.

تقول الجَنَّة: رَبِّ، أليس قد وعدتني أن تشرف طرفي بركنين من أركان عزتك، وتكرمني بزينة كرامتك؟ فأين ما وعدتني، يا من لا تخلف الميعاد؟! فيقول الله تبارك وتعالى: قد زينتك وأكرمتك بمحمد وفاطمة والحسن والحسين.^١

ومنه أيضاً عن^٢ أبي هريرة، قال: حدثني عبدالله بن عمر، قال: جاني رجل من أهل الكوفة فقال: يا عبدالله بن عمر، دم البعوضة هل ينقض الوضوء؟ فقال عبدالله بن عمر: أيها الناس، انظروا إلى هذا الرجل كيف يسألني عن دم البعوضة ولا يخاف الله تعالى؛ يسأل أهل الكوفة عن دم الحسين! وهذه أذني سمعت رسول الله يقول: الحسن والحسين ريحانتي من الدنيا، وهما مني وأنا منهما. أحب الله من أحبهما، وأبغض الله من أبغضهما، وأذى الله من آذاهما، ووصل من وصلهما، وقطع من قطعهما؛ فإنهما سبطاي وسيدا شباب أهل الجنة.^٣

ومنه أيضاً عن أم سلمة -رضي الله عنها- قالت: دخل عليّ على رسول الله ذات يوم فقام يصلي، إذ دخل في أثره الحسن والحسين، وجلسا إلى جانبه، فأخذ علي ركبته الأخرى^٤ وجعل يقبل هذا تارة

١. لم يوجد في مناقب أحمد (فضائل الصحابة) ولا في مصدر آخر.

٢. في المصادر كذلك:.... عن ابن أبي نعم، قال: كنت عند ابن عمر فسأله رجل عن دم البعوض فقال ممن أنت؟ قال: من أهل العراق، قال: انظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله! وقد

سمعت رسول الله ﷺ يقول: هما ريحانتي من الدنيا -رضي الله عنهما.

٣. فضائل الصحابة، ج ٢، ص ٧٨١ و ٧٨٢؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ١١٤؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ٧٤؛ كنز

العمال، ج ١٣، ص ٦٧٣؛ خصائص أمير المؤمنين (لأحمد بن شعيب النسائي)، ص ١٢٥.

٤. في المصدر: اليسرى.

[جبرئيل]: يا نبي الله، إن الله قد حكم [عليهما بأمر فاصبر له، فقال: وما هو يا أخي؟ فقال: قد حكم] على هذا الحسن أن يموت مسموماً، وعلى هذا الحسين أن يموت مقتولاً؛ وإن لكل نبي دعوة مجاباً^٢ فإن شئت كانت دعوتك لولدك الحسن والحسين [فادع الله] أن يسلمهما من السم والقتل، وإن شئت كانت ذخيرة في شفاعتك في العصاة^٣ من أمتك يوم القيامة.

فقال النبي ﷺ: يا جبرئيل، أنا راض بحكم ربي؛ لا أريد إلا ما يريد. أحب^٤ أن تكون دعوتي ذخيرة لشفاعتي في العصاة من أمتي، ويقضي الله في ولدي ما يشاء. وهذا الحديث يدل على أن النبي ﷺ فدا أمته بولديه الحسن والحسين، وأن الحسن والحسين كانا فدا هذه الأمة من النار، فمن أين من هذين السيدين وقد فدوا من النار أهل الثقلين!

الباب الثامن في ذكر محبة النبي للحسن مفرداً

روى البخاري في صحيحه مرفوعاً إلى البراء، قال: رأيت رسول الله والحسن على عاتقه (وهو) يقول: اللهم إني أحبه فأحبه^٥.

وروى الترمذي (في جامعهم) مرفوعاً إلى ابن عباس [رضي الله عنهما] أنه قال: كان رسول الله ﷺ حامل الحسن بن علي على عاتقه، فقال رجل: نعم المراكب

١. في المصدر: مذبوأ.

٢. في المصدر: مستجابة.

٣. في المصدر: كانت مصيبتهما ذخيرة في شفاعتك للعصاة.

٤. في المصدر: ما يريده وقد أحيت.

٥. العوالم، الإمام الحسين عليه السلام، ص ١١٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ٢٤١ و ٢٤٢؛ وروي في مؤلفات بعض الأصحاب عن أم سلمة، قالت: دخل رسول الله ذات يوم ودخل في أثره الحسن والحسين عليهما السلام...

٦. صحيح البخاري، ج ٤، ص ٢١٦؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠؛ روي من صحيح مسلم والبخاري مرفوعاً...

ركبت يا غلام! فقال النبي ﷺ: ونعم الراكب هو^١.

وروى الحافظ أبي نعيم في حليته عن أبي بكر [ة]: قال: كان النبي ﷺ يصلّي بنا فجاء^٢ الحسن (رضي الله عنه) وهو ساجد وهو صغير حتى يصير على رقبته وظهره^٣ فيرفعه رافعا رفيقا، فلما صلّى قالوا: يا رسول الله، إنك تصنع بهذا الصبي شيئا لا تصنعه بأحد فقال: إن هذا ريحانتي، وإن ابني هذا سيّد، وعسى أن يُصلح الله به بين فئتين من المسلمين^٤.

وروى المسلم والبخاري بسنديهما عن أبي هريرة، قال: خرجت مع رسول الله [في] طائفة من النهار لا يكلمني ولا أكلّمه حتى جئنا سوق بني قينقاع، ثم انصرف حتى أتى مخبئاً^٥ وهو مخدع^٦ فقال^٧: أثم لكع [أثم لكع] يعني حسناً، فظننا [أنه] إنّما تحبسه أمه لأن تغسله أو تلبسه سيخاباً^٨، فلم يلبث أن جاء يسعى حتى اعتنق كلّ واحد منهما صاحبه، فقال رسول الله ﷺ: [اللهم] إني أحبه وأحب من يحبه؛ وفي رواية أخرى: اللهم إني أحبه فأحبه وأحب من يحبه. قال أبو هريرة: فما كان أحد أحب إلي من الحسن بن علي بعد ما قال رسول الله ﷺ ما قال [فيه]^٩.

١. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٢٧؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠.

٢. في المصدر: فيجيء.

٣. في المصدر: ظهره أو رقبته.

٤. حلية الأولياء، ج ٢، ص ٣٥؛ والنقل بالواسطة كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠.

٥. المخبئاً: موضوع الاستتار.

٦. المخدع والمخدع والمخدع: بيت داخل البيت الكبير.

٧. في صحيح المسلم: «... أتى خباء فاطمة فقال»، والنسخة مطابق لنقل كشف الغمة.

٨. السيخاب، ج سُحْب: قلادة من قرنفل ونحوه ليس فيها لؤلؤ ولا جواهر.

٩. صحيح المسلم، ج ٢، ص ١٣٠؛ ومع اختلاف يسير في صحيح البخاري، ج ٣، ص ٢٠؛ والنقل بواسطة

كشف الغمة ج ١، ص ٥٢٠.

وروى النسائي بسنده عن عبدالله بن شدّاد [عن أبيه] قال: خرج علينا رسول الله ﷺ في إحدى صلاتي العشاء وهو حامل حسناً [أو حسينا]، فتقدّم ﷺ فوضعه ثم كبر للصلوة فصلّى؛ فسجد بين ظهراني صلوته سجدة أطالها، قال أبي: فرفعت رأسي فإذا الصبي على ظهر رسول الله ﷺ وهو ساجد فرجعت إلى سجودي، فلما قضى رسول الله ﷺ الصلوة قال الناس: يا رسول الله، إنك سجدت بين ظهراني صلوتك سجدة (و) أطلتها حتى ظننا أنه قد أحدث^١ أمر أو أنه يوحى إليك، قال: كل ذلك لم يكن، ولكن ابني ارتحلني^٢ فكرهت أن أعجله حتى يقضي حاجته^٣. وذكر علي بن عيسى عن أبي هريرة أنه قال: ما رأيت الحسن بن علي إلا فاضت عيناى دموعاً، وذلك أن رسول الله ﷺ خرج يوماً فوجدني في المسجد، وأخذ بيدي فاتكى عليّ، ثم انطلقت حتى جئنا (إلى) سوق [بني] قينقاع فما كلمني فطاف ونظر، ثم رجع ورجعت معه، فجلس في المسجد فأجلسني^٤ ثم قال لي: ادع لي لكع، فأتى حسن يشتدّ حتى وقع في حجره، فجعل يدخل يده في لحية رسول الله ﷺ، وجعل رسول الله ﷺ يفتح فمه، ويدخل فمه في فمه ويقول: اللهم إني أحبه وأحبّ من يحبه ثلاثاً^٥.

أيضاً من الكتاب المذكور، روى الفتواني أن النبي ﷺ دعا الحسن فأقبل وفي عنقه سيخاب، فظننت أن أمه حبسته لتلبسه، فقال النبي ﷺ هكذا، وقال الحسن ﷺ هكذا

١. في المصدر: حدث.

٢. ارتحله: زكبه.

٣. سنن النسائي، ج ٢، ص ٢٢٩، كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢١.

٤. في المصدر: فاحتبى.

٥. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٢.

بيده فالتزمه ، فقال النبي ﷺ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْبَبَهُ فَأَحْبِبْهُ وَأَحْبَبْ مِنْ أَحْبَبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ٢.
وعن البراء [بن عازب]، قال: رأيت رسول الله ﷺ حامل الحسن [بن علي] عليه السلام على عاتقه [وهو يقول: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْبَبَهُ فَأَحْبِبْهُ، [وفي رواية: وَأَحْبَبْ مِنْ يَحِبُّهُ].] ٣

الباب التاسع في ذكر محبة النبي ﷺ للحسين مفرداً

روى صاحب كتاب «نهاية الطلب وغاية السؤل» الحنبلي بإسناده إلى ابن عباس ٤ قال: كنت عند النبي ﷺ وعلى فخذه الأيسر ابنه إبراهيم، وعلى فخذه الأيمن الحسين [بن علي]، وهو يقبل هذا تارة وهذا أخرى ٥ إذ هبط جبرئيل [بوحى من رب العالمين، فلما سرى عنه قال: أتاني جبرئيل من ربي] فقال: يا محمد، إن الله ٦ يقرئك السلام ويقول: لست أجمعهما (لك) فافد أحدهما بالآخر ٧.

فنظر النبي ﷺ إلى (ابنه) إبراهيم فبكى، ونظر إلى الحسين وبكى (ثم قال:): إن إبراهيم [أمه] أمه، [و] إذا مات لم يحزن عليه غيري، وأم الحسين فاطمة (بنت محمد)، وأبوه علي (بن أبي طالب) ابن عمي ولحمي ودمي، ومتى مات حزنتُ عليه أنا وابنتي وابن عمي! أنا ٩ أوثر حزني على حزنها [يا جبرئيل]؛ يقبض

١. في المصدر: ثلاثاً، بدل «ثلاث مرّات».

٢. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦ ناقلاً من الفتواني.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٥٠.

٤. في المناقب كذلك: تفسير القماش بإسناده عن سفيان الثوري عن قابوس بن أبي ظبيان عن أبيه عن ابن عباس...

٥. في المناقب: وهو تارة يقبل هذا وتارة يقبل هذا.

٦. في المناقب: ربك.

٧. في المناقب: بصاحبه.

٨. في المناقب: متى.

٩. في المناقب: حزنتُ ابنتي وحزن ابن عمي وحزنتُ أنا عليه وأنا...

إبراهيم فقد فديت الحسين به^١ فقبض بعد ثلاث فكان [النبي] (ﷺ) إذا رأى الحسين مقبلاً قبله وضمه إلى صدره، ورشف ثناياه وقال: فديت من فديته بابني إبراهيم.^٢ وذكر علي بن عيسى في كتابه بحذف الإسناد عن البراء [بن عازب]، قال: رأيت رسول الله حامل الحسين بن علي على عاتقه وهو يقول: اللهم إني أحبه فأحبه^٣. روى ابن شهر آشوب في مناقبه عن سليم بن قيس، عن سلمان الفارسي، قال: كان الحسين (ﷺ) على فخذ رسول الله (ﷺ) وهو يقبله ويقول: أنت السيد بن السيد^٤ أبو السادة. أنت الإمام بن الإمام أبو الأئمة. أنت الحجة [ابن الحجة] أبو الحجج. تسعة من صلبك، [و] تسعهم قائمهم.^٥

(وأيضاً منه) روي عن ابن عمر أن النبي بينما هو يخطب على المنبر إذ خرج الحسين فوطئ في ثوبه فسقط وبكى، فنزل النبي (ﷺ) [عن المنبر] وضمه إليه وقال: قاتل الله الشيطان! إن الولد لفتنة. والذي نفسي بيده، ما دريت أني نزلت عن منبري.^٦ وأيضاً من الكتاب المذكور وهو ما ذكره أبو السعادات في فضائل العشرة عن يزيد بن أبي زياد، قال: خرج رسول الله^٧ من بيت عائشة فمر على بيت فاطمة، فسمع الحسين يبكي فقال: ألم تعلمي أن بكائه يؤذيني؟!^٨

١. في المناقب: فديته بالحسين.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٨١؛ ما وجدنا كتاب «نهاية المطلب وغاية السنول».

٣. كشف الغمة، ج ٢، ص ٦٠.

٤. في المصدر: ... ابن السيد ... ابن الإمام.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

٦. في المصدر: فضمه.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

٨. في المصدر: النبي (ﷺ).

٩. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

و(ذكر قولويه في كتابه)^١ عن عروة بن الزبير أن رسول الله ﷺ قبل الحسين وضمه إليه، وجعل يشمه وعنده رجل من الأنصار، فقال الأنصاري: إن لي ابناً قد بلغ، ما قبلته قطاً! فقال رسول الله ﷺ: أرايت إن كان الله تبارك وتعالى نزع الرحمة من قلبك فما ذنبي!^٢

وفيه أيضاً عن علي^٣ العامري أنه خرج مع رسول الله ﷺ إلى طعام دعوته^٤ قال: فاشتمل رسول الله ﷺ [أمام القوم وحسين] مع غلمان يلعب، فأراد رسول الله ﷺ أن يأخذه، فطفق الصبي يفرّ هاهنا مرّة وهاهنا مرّة، فجعل رسول الله ﷺ يضاحكه حتى أخذه، [قال:]: فوضع إحدى يديه تحت قفاه والأخرى تحت ذقنه، [فوضع فاه على فيه] وقبله وقال: حسين مني وأنا من حسين؛ أحبّ الله من أحبّ حسيناً! حسين سبط [من] الأسباط.^٥

ونقلت هذه الرواية بطريق آخر، وهو ما ذكره الزمخشري في الفائق، وهو أنه رأى النبي ﷺ الحسين يلعب مع الصبيان في السكّة فاستقبل النبي ﷺ أمام القوم، فبسط إحدى يديه فطفق الصبي يفرّ هاهنا مرّة وهاهنا مرّة^٦ ورسول الله ﷺ يضاحكه، ثم^٧ أخذه فجعل إحدى يديه تحت ذقنه والأخرى على فأس رأسه، وأقنعه^٨ فقبله.^٩

١. لم يوجد في كامل الزيارات.

٢. كشف الغمّة، ج ٢، ص ٦١.

٣. في المصدر: يعلي.

٤. في المصدر: دعواله.

٥. كشف الغمّة، ج ٢، ص ٦١؛ كامل الزيارات ص ٥٢ و ٥٣، مع اختلاف.

٦. في المناقب: فطفق الغلام يفرّ مرّة من ههنا ومرّة من ههنا.

٧. في الفائق: حتى.

٨. في الفائق: والأخرى في فأس رأس ثم أقنعه.

٩. الفائق في غريب الحديث، ج ٢، ص ٢٨٢؛ والرواية مطابق لما في مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١

وقال: أنا من حسين وحسين مَنِي. أحب الله من أحبَّ حسيناً. حسين سبط من الأسباط.^١

وفي كتاب مناقب آل أبي طالب وهو من أحاديث الليث بن سعد، أن النبي ﷺ كان يصلِّي يوماً في فته، والحسين صغير بالقرب منه، وكان النبي ﷺ إذا سجد جاء الحسين فركب ظهره، ثم حرَّك رجله وقال: جلَّ جلَّ^٢، وإذا أراد رسول الله أن يرفع رأسه أخذه فوضعه إلى جانبه، فإذا سجد عاد على ظهره وقال: جلَّ جلَّ^٣، فلم يزل يفعل ذلك حتَّى فرغ النبي من صلوته، فقال يهودي: يا محمد، إنكم لتفعلون بالصبيان شيئاً ما نفعله [نحن]! فقال النبي: أما لو كنتم تؤمنون بالله وبرسوله لرحمتم الصبيان، قال (اليهودي): فإنِّي أومن بالله وبرسوله، فأسلم لِمَا رأى (من) كرمه مع عظم قدره.^٤

وروى أهل السنة^٥ في كتبهم أن الحسين كان يركبه بينهم على كتفيه وظهره^٦ في الصلوة فيبلغ به التعظيم للحسين ﷺ إلى أن يطيل [في صلوته] السجود إلى أن^٧ ينزل عن ظهره باختياره.^٨

وبالغوا^٩ في رواياتهم إلى أن روى بعض الحنابلة في كتاب سمّاه «نهاية الطلب

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

٢ و ٣. في المصدر: حل حل.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١ و ٧٢.

٥. في المصدر: رروا.

٦. في المصدر: يركبه نبيهم ﷺ على كتفه وعلى صدره وإنه كان يركب على ظهر نبيهم.

٧. في المصدر: حتَّى.

٨. نقله المصنّف من الطرائف، ص ٢٠١.

٩. في المصدر: بلغوا.

و غاية السؤل»، وذكر فيه بإسناده إلى سفيان الثوري، عن قابوس بن أبي ظبيان، عن أبيه، عن ابن عباس، قال: كنت عند النبي ﷺ وعلى فخذة الأيسر ابنه إبراهيم، وعلى فخذة الأيمن الحسين بن علي (عليه السلام)؛ تارة يقبل هذا وتارة يقبل هذا... إلى آخر الحديث، وقد سبق ذكر الحديث بتمامه؛ لاجابة في تكراره.

الباب العاشر في ذكر فضائل الحسن والحسين ﷺ

من كتاب «الفردوس» (روى) [عن] عائشة عن النبي ﷺ (قال): [سألت] الفردوس [من] ربها فقالت: أي رب زيتي؛ فإن أصحابي وأهلي أتقياء أبرار، فأوحى الله عز وجل إليها: ألم أزينك بالحسن والحسين؟!^٢

وروى صاحب «كشف الغمة» عن ابن عباس أنه قال: قال رسول الله ﷺ: ليلة عرج بي إلى السماء رأيت على باب الجنة مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي حبيب الله، الحسن والحسين صفوة الله، فاطمة أمة الله، على باغضهم لعنة الله.^٣ روي عن عمر قال: سمعت رسول الله يقول: إن فاطمة وعلياً والحسن والحسين في حضرة^٤ القدس، في قبة بيضاء سقفها عرش الرحمن عز وجل.^٥ وبإسناده عنه أن رسول الله ﷺ قال: ابناي هذان^٦ سيّد شباب أهل الجنة، وأبوهما خير منهما.^٧

١. نقله المصنّف من الطرائف، ص ٢٠١.

٢. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٥.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٩٤.

٤. في المصدر: الحظيرة.

٥. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦.

٦. في المصدر: هذين.

٧. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦.

ومن كتاب «الآل» (لابن خالويه اللغوي) مرفوعاً إلى عتيبة^١ بن عامر، قال: قال رسول الله ﷺ: قالت الجنة: يا رب أليس [قد] وعدتني أن يسكنني ركن^٢ من أركانك، قال: فأوحى الله إليها: أما ترضين أنني (قد) زينتك بالحسن والحسين؟ فأقبلت تميم^٣ كما تميم العروس^٤.

وروى علي بن عيسى في كتابه عن [جعفر بن محمد] الصادق عليه السلام، قال: اصطرع الحسن والحسين بين يدي رسول الله ﷺ، فقال رسول الله ﷺ: إيها حسن، خذ حسينا! فقالت فاطمة [عليها السلام]: يا رسول الله أ! تستنهض الكبير على الصغير؟! فقال رسول الله ﷺ: هذا جبرئيل يقول للحسين: إيها حسين خذ حسنا!^٥

وذكر في تفسير الإمام حسن بن علي العسكري (لما اصطرعا) [...] فجعل رسول الله ﷺ يقول للحسن: إيها أبا محمد! فيقوى الحسن، ويكاد يغلب الحسين، ثم يقوى الحسين ﷺ فيقاومه فقالت فاطمة [عليها السلام]: يا رسول الله، أتشجع الكبير على الصغير؟! فقال [لها] رسول الله ﷺ: يا فاطمة، أما إن جبرئيل [وميكائيل] كما قلت للحسن: إيها أبا محمد! قال^٦ للحسين: إيها أبا عبدالله! فلذلك تقاوما وتساويا.

أما إن الحسن والحسين حين كان [يقول] رسول الله ﷺ [للحسن: إيها] (يا) أبا محمد! ويقول [جبرئيل: إيها] (يا) أبا عبدالله! لو رام كل واحد منهما بما حمل

١. في المصدر: عقبة.

٢. في المصدر: تسكنني ركناً.

٣. ماس تميم: مثنى وهو يتمايل ويتبختر متكبراً معجباً بنفسه.

٤. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦.

٥. في المصدر: الحسن. كشف الغمة، ج ٢، ص ٧.

٦. في المصدر: قالاً.

الأرض^١ عليها: من جبالها وبحارها وتلالها وسائر ما على ظهرها لكان أخفَ عليهما من شعرة على أبدانهما، وإنما تقاوما لأن كل واحد منهما نظير الآخر...^٢

وروى ابن شهر آشوب عن إسماعيل بن يزيد، بإسناده عن محمد بن علي^{عليه السلام} أنه قال: أذنب رجل ذنبا في حياة رسول الله^{صلى الله عليه وآله} فتغيّب حتى وجد الحسن والحسين^{عليهما السلام} في طريق [خال، فأخذهما] فاحتملهما على عاتقيه، وأتى بهما (إلى) النبي^{صلى الله عليه وآله} فقال: يا رسول الله، إنني مستجير بالله وبهما. فضحك رسول الله^{صلى الله عليه وآله} حتى رَدَّ يده إلى فيه^٣، ثم قال للرجل: اذهب وأنت طليق، وقال للحسن والحسين: قد شفعتكما فيه [أي فتيان]، فأنزل الله تعالى ﴿ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيمًا﴾^٤.

ومنه أيضاً حديث مدرك بن زياد، قال: قلت لابن عباس وقد أمسك للحسن ثم للحسين^٥ بالركاب، وسوى عليهما (فقلت): أنت أسنّ منهما، ثم مسك لهما بالركاب؟! فقال: يا لكع، وما تدري من هذان! هذان ابنا رسول الله^{صلى الله عليه وآله} [أ] وليس ممّا أنعم الله عليّ به^٦ أن أمسك لهما وأسوي عليهما^٧.

ومن الكتاب المذكور عن سفيان الثوري عن أبي الزبير [عن جابر]، قال: دخلت على النبي^{صلى الله عليه وآله}، والحسن والحسين على ظهره وهو يجثو بهما (هو) يقول:

١. في المصدر: منهما حمل الأرض بما.

٢. تفسير الإمام حسن بن علي العسكري، ص ٤٥٨.

٣. في المصدر: فمه.

٤. النساء (٤)، ٦٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠٠.

٥. في المصدر: للحسن والحسين.

٦. في المصدر: به عليّ.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠٠.

نعم الجمل جملكما، [ونعم العدلان أنتما]¹.

وروى السمعاني في الفضائل عن أسلم مولى [عمر عن] عمر بن الخطاب، قال: رأيت الحسن والحسين على عاتقي النبي ﷺ² فقلت: نعم الفرس لكما، فقال رسول الله ﷺ: ونعم الفارسان هما.³

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب: وروى الخركوشي في شرف النبي عن عبدالعزيز، بإسناده إلى النبي ﷺ أنه كان جالساً فأقبل الحسن والحسين، فلما رآهما النبي قام لهما واستبطأ بلوغهما إليه، فاستقبلهما وحملهما على كتفيه وقال: نعم المطي مطيكما، ونعم الراكبان أنتما، وأبوكما خير منكما.⁴

وفي تفسير أبي يوسف (بن) يعقوب بن سفيان، عن عبدالله بن موسى، عن سفيان، عن منصور، عن إبراهيم، عن علقمة، عن ابن مسعود، قال: حمل رسول الله ﷺ الحسن والحسين على ظهره: الحسن على أضلاعه اليمنى والحسين على أضلاعه اليسرى، ثم مشى فقال: نعم المطي مطيكما، ونعم الراكبان أنتما، وأبوكما خير منكما.⁵

وفي مناقب أحمد بن حنبل روى ابن مسعود الخدرى رضي الله عنه، قال: حدّثني

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٧.

٢. في المصدر: «رسول الله».

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣٨٧.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٨.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٨؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٤٥٥ وفي الشواهد كذلك:

أخبرنا ابن المؤمن قال: حدّثنا أبو علي الحسن بن محمّد بن عثمان الفسوي في... قال: حدّثني أبو يوسف يعقوب بن سفيان قال: حدّثني عبيدالله بن موسى قال: حدّثنا سفيان عن منصور عن إبراهيم عن علقمة عن عبدالله بن مسعود قال: حمل رسول الله الحسن والحسين على ظهره ثم مشى وقال: نعم المطي...

حذيفة بن اليمان، قال: كنت أصلي ذات ليلة عشاء الآخر مع رسول الله ﷺ، فرأيت رجلاً إلى جانبه يصلي بتياب بيض، فلما أصبحت قلت له: يا رسول الله رأيت البارحة إلى جانبك رجل يصلي بتياب بيض؛ من كان ذلك يا رسول الله؟ فقال: هو ملك من السماء، ما نزل عليّ مذ أرسلني غير ليلتي هذه، أرسله إليّ ربي يخبرني أن الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خير منهما^١.

وعن كتاب المذكور عن عبد الله بن عمر، قال: دخلت على رسول الله ﷺ في منزل عائشة فرأيت مكبواً وقد ركب الحسن والحسين على ظهره، وهو يحبو^٢ ويقول: بعا بعا لكما: نعم الجمل جملكما، ونعم العذلان أتتما^٣.

ومنه أيضاً عن ابن مسعود، قال: قدم الحسن والحسين على النبي ﷺ وهو في المسجد بعد صلوة المغرب فأجلسهما إلى جانبه، فلما أذن بلال العشاء الآخر نعسا فقلت: يا رسول الله، أعطني الحسن والحسين أحملهما إلى منزل أبيهما، فقال النبي ﷺ: ومهما قليلاً؛ فأني أحبهما، وإذا يوقد نور يتلألاً، وجعل يفني حتى أشرق المسجد من ذلك النور، فقال النبي ﷺ: انهضوا واذهبوا إلى أمكما في هذا النور. قال ابن مسعود: فتبعتهما حتى دخلا منزل أمهما، وذهب ذلك النور^٤.

وروي في مناقب أحمد بن حنبل عن عبد الله بن عمر، قال: رأيت رسول الله يصلي بالمسجد نافلة إذ جاء الحسن والحسين ﷺ وهما أطفال، فركبا على ظهر النبي ﷺ فأوجز في صلاته، وأخذهما على ركبتيه، وقبّل الحسن في فيه، وقبّل

١. لم يوجد في مناقب أحمد بن حنبل (فضائل الصحابة) ووجدنا نحوه في مصادر، منها مسند أحمد، ج

٥، ص ٣٩١.

٢. حبا يحبو: مشى على يديه وركبتيه.

٣. لم يوجد في مناقب أحمد بن حنبل (فضائل الصحابة) ووجدنا مثله في المصادر كثيراً.

٤. لم يوجد في مصدر ولا في فضائل الصحابة.

الحسين في نحره، ثم بكى رسول الله ﷺ، قلنا: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: ذكرت ما يجري عليهما من بعدي: هذا يموت مسموماً، وهذا يموت مقتولاً.^١

وفي مناقب ابن شهر آشوب وهو ما روي عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه أنه قال: عطش المسلمون عطشاً شديداً، فجاءت فاطمة بالحسن والحسين رضي الله عنهما إلى النبي ﷺ فقالت: يا رسول الله، إنهما صغيران لا يحتملان العطش فدعى الحسن فأعطاه لسانه فمصّه حتى روي^٢ ثم دعا الحسين فأعطاه لسانه [فمصّه] حتى روي^٣.

وفي كتاب «بهجة المناهج» روي عن عبدالله بن مسعود أنه قال: دخلت يوماً على رسول الله ﷺ فقلت: يا رسول الله [عليك السلام]، أرني الحقّ للنظر^٤ إليه، فقال: يا [عبدالله] (ابن مسعود) ليح المخذع^٥ فولجت فرأيت أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب [يصلّي] (راكعاً ساجداً) وهو يقول عقيب كلّ صلوته^٦: اللهم بحرمة محمد عبدك (ورسولك) اغفر للخاطئين من شيعتي (قال ابن مسعود): فخرجت أخبر رسول الله ﷺ بذلك فرأيته راکعاً وساجداً وهو^٧ يقول: اللهم بحرمة عليّ (بن أبي طالب) عبدك اغفر للعاصين^٨ من أمّتي! قال (ابن مسعود): فأخذني الجذع

١. لم يوجد في مصدر ولا في فضائل الصحابة.

٢. في المصدر: ارتوى.

٣. وفي المصدر ارتوى مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٤.

٤. في المصدر لأنظر.

٥. المخذع: بيت داخل البيت الكبير؛ ليح المخذع أي أدخله.

٦. في المصدر: فولجت وعليّ.

٧. في المصدر: يقول في سجوده وركوعه.

٨. في المصدر: فخرجت أخبر حتى اجتزت برسول الله ﷺ فرأيته يصلّي وهو.

٩. في المصدر: بحقّ.

١٠. في المصدر: للخاطئين.

حتى عُشِّي عليّ.

فرفع النبي ﷺ رأسه فقال^١: يا ابن مسعود، أكفرت بعد إيمان؟! قلت: معاذ الله! ولكنّي رأيت^٢ عليّاً يسأل الله (تعالى) بك و [رأيتك] تسأل الله به، ولا أدري^٣ أيكما أفضل [عند الله عزّوجلّ]، فقال (النبي): [اجلس] يا ابن مسعود، [فجلست بين يديه فقال لي: اعلم] أن الله (عزّوجلّ) خلقني وعليّاً (والحسن والحسين) من نور عظّمته قبل خلق الخلق بألف عام حين^٤ لا تسبيح ولا تقديس، ففتق نوري فخلق منه السموات والأرضين، [وأنا، والله أجلّ من السموات والأرضين]، وفتق نوري عليّ [ابن أبي طالب] فخلق منه العرش والكرسي، [وعليّ بن أبي طالب، والله أفضل من العرش والكرسي]، وفتق نور الحسن فخلق منه اللوح والقلم والحسن [والله] أجلّ^٥ من اللوح والقلم، وفتق نور الحسين فخلق منه الجنان والهور [العين]، والحسين، [والله] أفضل منهم^٦.

[ثمّ] أظلمت المشارق والمغارب فشكت الملائكة إلى الله عزّوجلّ^٧ [أن يكشف لهم تلك] الظلمة، فخلق الله عزّوجلّ روحاً، وقربها بأخرى فخلق منها نوراً^٨، ثمّ أضاءت الروح فخلق منها الزهراء ﷺ؛ أضاء منها المشرق والمغرب،

١. في المصدر: فأخذ في الهلع العظيم فأوجز النبي ﷺ في صلته وقال.

٢. في المصدر: أكفرت بعد إيمان فقلت: حاشا وكلّا يا رسول الله، ولكن رأيت.

٣. في المصدر: تسأل الله بعليّ فلا أعلم.

٤. في المصدر من نور قدرته قبل أن يخلق الخلق بألفي عام إذا.

٥. في المصدر أفضل.

٦. في المصدر: من الحور العين.

٧. في المصدر: تعالى.

٨. في المصدر: فتكلّم الله جلّ جلاله كلمة فخلق منها روحاً ثمّ تكلم بكلمة فخلق من تلك الكلمة نوراً.

فمن ذلك سميت^١ الزهراء؛ [لأن نورها زهرت به السماوات].

يا ابن مسعود، إذا كان يوم القيامة يقول الله عز وجل^٢ لي ولعلي: أدخلوا الجنة من شئتما، وأدخلوا النار من شئتما، وذلك قوله تعالى: ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عِنْدِي^٣﴾، فالكافر من جحد نبوتي، والعنيد من عاند علياً وأهل بيته وشيعته^٤.

وذكر في تفسير مولانا وسيدنا الإمام الحسن بن علي العسكري عليه السلام: ولما امتحن الله الحسين ومن معه بالعسكر الذين قتلوه وحملوا رأسه، قال لعسكره: أنتم من بيعتي في حلٍّ فالحقوا في عشائركم^٥ ومواليكم، وقال لأهل بيته: قد جعلتم في حلٍّ من مفارقتي؛ فإنكم لا تطيقونهم لتضاعف أعدادهم وقواهم، وما المقصود غيري فدعوني والقوم؛ فإن الله عز وجل يعينني ولا يخليني من حسن نظره كعادته في أسلافنا الطاهرين^٦، فأما عسكره ففارقوه، وأما أهله والأذنون من أقبائه فأجابوه^٧ وقالوا: لا نفارقك، [ويحل بنا ما يحل بك، و] يحزننا ما يحزنك، ويصيبنا ما يصيبك، وأنا أقرب ما نكون إلى الله إذا كنا معك.

١. في المصدر ثم أضافت النور إلى تلك الروح وأقامها مقام العرش فزهرت المشارق والمغرب فهي فاطمة الزهراء ولذلك سميت...

٢. في المصدر: حل جلاله.

٣. سورة ق (٥٠)، ٢٤.

٤. في المصدر: والعنيد من جحد بولاية علي بن أبي طالب وعترته، والجنة لشيعته ولمحبته. تأويل الآيات، ص ٥٩١؛ الفضائل، لابن شاذان القمي، ص ١٢٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ٤٣، ح ٨١؛ بيل، فض: ومأرواه ابن مسعود...

٥. في المصدر: بعشائركم.

٦. في المصدر: الطيبين.

٧. في المصدر: فأبوا.

فقال لهم: فإن كنتم قد وطّنت أنفسكم على ما وطّنت نفسي عليه فاعلموا أن الله إنّما يهب المنازل الشريفة لعباده [لصبرهم] باحتمال المكاره، وإن كان الله خصني^١ من أهلي الذين أنا آخرهم بقاء [في الدنيا] من الكرمات^٢ بما يسهل معها [عليّ] احتمال الكريهات؛ فإنّ لكم شطر ذلك من كرمات^٣ الله [تعالى]. واعلموا أنّ الدنيا حلوها ومرّها حلم، والانتباه في الآخرة، والفائز من فاز فيها، والشقي من يشقى منها.^٤

(ثمّ قال:): أولاً أحدثكم بأوّل أمرنا وأمركم، معاشر أوليائنا ومحبينا والمتعصّيين لنا^٥، ليسهل عليكم احتمال ما أنتم له معرضون؟ قالوا: بلى يا ابن رسول الله، [سجود الملائكة لأدم ﷺ ومعناه]، قال: إنّ الله تعالى لما خلق آدم وسوّاه وعلمه أسماء كلّ شيء وعرضهم على الملائكة جعل محمّداً وعلياً وفاطمة والحسن والحسين ﷺ أشباحاً خمسة في ظهر آدم، وكانت أنوارهم تضيء في الآفاق من السماوات والحجب والجنان والكرسي والعرش، فأمر الله [تعالى] الملائكة بالسجود لأدم تعظيماً له، أنّه قد فضّله بأن جعله وعاء لتلك الأشباح التي قد عمّ أنوارها الآفاق، فسجدوا [لآدم] إلا إبليس؛ أبي أن يتواضع لجلال عظمة الله (تعالى)، وأن يتواضع لأنوارنا أهل البيت، وقد تواضعت لها الملائكة كلّها واستكبر وترفّع، وكان بإيائه ذلك وتكبّره من الكافرين.^٦

وقال عليّ بن الحسين: حدّثني [أبي] عن أبيه، عن رسول الله ﷺ، [قال: قال:]

١. في المصدر: وإنّ الله وإن كان خصني.

٢. في المصدر: الكرمات.

٣. في المصدر: كرمات.

٤. في المصدر: شقي فيها.

٥. في المصدر: المتعصّمين بنا.

٦. تفسير الإمام العسكري ﷺ، ص ٢١٨ و ٢١٩.

يا عباد الله، إن آدم [لَمَّا رَأَى] النور ساطعاً من صلبه - إذا كان الله [قد] نقل أشباحنا من ذروة العرش إلى ظهره - رأى النور و لما تبينّ الأشباح، فقال: يا ربّ، ما هذه الأنوار؟ قال الله تعالى: أنوار الأشباح^٢ نقلتهم من أشرف بقاع عرشي إلى ظهرك، ولذلك أمرت الملائكة بالسجود [لك]؛ إذ كنت وعاء لتلك الأشباح، فقال آدم: يا ربّ، لو بيّتها لي، فقال الله عزّ وجلّ: انظر يا آدم، إلى ذروة العرش فنظر آدم (إلى ذروة العرش)، ووقع نور أشباحنا من ظهر آدم إلى ذروة العرش فانطبع فيه صور [أنوار] أشباحنا التي في ظهره كما ينطبع وجه الإنسان في المرآة الصافية، فرأى أشباحنا فقال: ما هذه الأشباح يا ربّ؟^٣

قال الله تعالى: يا آدم، هذه أشباح أفضل خلّاقي وبرهاني^٤. هذا محمّد، وأنا الحميد المحمود^٥ في أفعالي. شققت له اسماً من أسمائي^٦ وهذا عليّ، وأنا العليّ العظيم. شققت له اسماً من اسمي، وهذه فاطمة، وأنا فاطر السماوات والأرض فاطم أعدائي من^٧ رحمتي يوم فصل قضائي، وفاطم أوليائي عمّاً يشينهم^٨، فشققت لها اسماً من اسمي، وهذا الحسن وهذا الحسين^٩، وأنا المحسن [و]

-
١. في المصدر: لم يتبين.
 ٢. في المصدر: قال الله عزّ وجلّ: أنوار أشباح.
 ٣. في المصدر: يا ربّ، ما هذه الأشباح؟
 ٤. في المصدر: برياتي.
 ٥. في المصدر: المحمود الحميد.
 ٦. في المصدر: اسمي.
 ٧. في المصدر: عن.
 ٨. في المصدر: يعوهم ويسينهم.
 ٩. في المصدر: وهذان الحسن والحسين.

المجمل. شققت لهما اسماً من اسمي. هؤلاء خيار خليقتي، وكرام بريتي. بهم أخذ وبهم أعطي، [وبهم أعاقب] وبهم أئيب، فتوسَّل [إليّ] بهم يا آدم. وإذا دهتك داهية فاجعلهم إليّ شفعاءك، فإنّي آليت على نفسي قسماً حقاً أن لا أخيب بهم آملاً، ولا أردّ بهم سائلاً! فلذلك حين زلّت منه الخطيئة دعا الله عزّوجلّ بهم، فتاب عليه وغفر له.^٢

وروى الشيخ الجليل أبو علي الطبرسي في تفسيره «مجمع البيان لعلوم القرآن»، في تفسير هذه الآيات وهي: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً» إلى قوله: «وَكَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُوراً»^٣، قال: نزلت في عليّ وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وجارية لهم تسمّى فضة.^٤

ومضمون القصة بالإسناد المتقدّم^٥ عن الصادق وابن عباس قالوا: مرض الحسن والحسين عليهم السلام وهما صبيّان فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه رجلان، فقال أحدهما (لأمير المؤمنين): يا أبا الحسن، لو نذرت في ابنك نذراً أن عافاهما الله! فقال (عليّ عليه السلام): أصوم ثلاثة أيّام شكراً لله سبحانه^٦، وكذلك قالت فاطمة عليها السلام وكذا الصبيان قالوا^٧: ونحن نصوم ثلاثة أيّام، وكذلك قالت جاريتهم فضة فألبسهم الله

١. في المصدر: شققت اسميهما.

٢. تفسير الإمام حسن بن عليّ العسكري، ص ٢١٩ و ٢٢٠.

٣. الإنسان (٧٦)، ٥-٢٢.

٤. مجمع البيان لعلوم القرآن، ج ١٠، ص ٤٠٤.

٥. لم يوجد الرواية في مجمع البيان عند تفسير سورة الدهر.

٦. في المصادر: تعالني.

٧. في المصادر: وقال الصبيان.

عافيته^١ فأصبحوا صياماً وليس عندهم شيء من الطعام، فانطلق أمير المؤمنين^٢ إلى جاري له يهودي يعالج الصوف اسمه شمعون^٣ فقال (له أمير المؤمنين): هل لك أن تعطيني جزراً^٤ من صوف تغزلها لك ابنة محمد بثلاثة أصوع من شعير؟ قال (اليهودي): نعم، فأعطاه فجاء بالصوف والشعير، وأخبر فاطمة [عليها السلام] (بذلك) فقبلت وأطاعت ثم عمدت فغزلت ثلث الصوف، ثم أخذت صاعاً من الشعير فطحته وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص، [لكل واحد قرصاً].

وصلّى أمير المؤمنين صلوة المغرب مع رسول الله، ثم أتى المنزل فوضع الخوان وجلسوا يتعشّون^٥ خمستهم، فأول لقمة كسرهما أمير المؤمنين [عليه السلام]، إذا مسكين قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة^٦ أنا مسكين من مساكين المسلمين؛ أطمعوني ممّا تأكلون أطمعكم الله من موائد الجنة، فوضع أمير المؤمنين^٨ اللقمة من يده ثم قال (أمير المؤمنين: يا فاطمة، ادفعيه إليه^٩)، [وعمدت] فاطمة إلى ما كان على الخوان (جميعه) فدفعته إلى المسكين وباتوا

١. في المصادر: عافية.

٢. في المصادر: ليس عندهم طعام فانطلق علي [عليه السلام].

٣. في المصادر: جاري له من اليهود يقال له: شمعون.

٤. في المصادر: جزّة.

٥. تعشّى: أكل العشاء.

٦. في المصادر: علي [عليه السلام].

٧. في المصادر: أهل بيت محمد.

٨. في المصادر: علي [عليه السلام].

٩. هذه العبارة من المصنّف، جعلها بدل أبيات من أمير المؤمنين وفاطمة الزهراء [عليهما السلام] حذفها وهي

موجودة في المصادر.

جياً وأصبحوا صائمين^١ ولم يذوقوا شيئاً إلا الماء القراح.

ثم عمدت إلى الثلث الثاني من الصوف فغزلته، ثم أخذت صاعاً من الشعير فطحنته [وعجنته] وخبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد قرصاً، وصلّى أمير المؤمنين مع رسول الله ﷺ صلاة المغرب ثم أتى إلى المنزل^٢، فلما وضع الخوان بين يديه وجلسوا خمستهم، فأول لقمة كسرهما [عليّ ﷺ] إذا يتيم [من يتامى المسلمين قد وقف] (ينادي) بالباب [فقال]: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة^٣، أنا يتيم من يتامى المسلمين؛ أطمعوني ممّا تأكلون أطعمكم الله من موائد الجنة، فرمى أمير المؤمنين اللقمة وقال^٤ (لفاطمة: ادفعيه إليه)^٥، ثم عمدت فاطمة إلى جميع ما على الخوان (من الخبز) وأعطته (اليتيم)، وباتوا جياً لم يذوقوا إلا الماء [القراح] وأصبحوا صياماً.

فعمدت فاطمة إلى الثلث الباقي من الصوف فغزلته^٦ وطحنت [الصاع] الباقي (من الشعير) وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد قرصاً، وصلّى أمير المؤمنين ﷺ مع رسول الله ﷺ صلاة المغرب وأتى المنزل، فوضع^٧ الخوان وجلسوا (يتعشّون) خمستهم. فأول لقمة كسرهما أمير المؤمنين^٨ (وأراد وضعها في

١. في المصادر: صياماً.

٢. في المصدر: صلّى عليّ المغرب مع النبي ﷺ ثم أتى منزله.

٣. في المصدر: أهل بيت محمّد.

٤. في المصدر: فوضع عليّ اللقمة من يده ثم قال.

٥. هذه العبارة أيضاً بدل أبيات منهما ﷺ حذفها.

٦. في المصادر: وعمدت فاطمة ﷺ فغزلت الثلث الباقي من الصوف.

٧. في المصدر: صلّى عليّ المغرب مع النبي ﷺ ثم أتى منزله فقرب إليه.

٨. في المصدر: عليّ ﷺ.

فمه) إذا أسير من أسارى المشركين ينادي بالبواب^١: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة، تأسرونا وتشددونا^٢ ولا تطعمونا (مما تأكلون، أطعمكم الله من موائد الجنة؟!) فرمى أمير المؤمنين عليه السلام اللقمة من يده، وعمدت فاطمة إلى ما كان على الخوان فجمعته ودفعته إلى الأسير^٣، وباتوا (ليلتهم) جياعاً وأصبحوا مفطرين وليس عندهم شيء.

قال^٥ شعيب في حديثه: وأقبل عليّ بالحسن والحسين عليهما السلام نحو رسول الله صلى الله عليه وآله وهما يرتعشان كالفراخ من شدة الجوع فلما نظرهما رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: يا أبا الحسن، ما أشدّ ما يسوءني ما أرى بكم! [أنطلق إلى ابنتي فاطمة]، (فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وانطلق مع أمير المؤمنين إلى فاطمة، فإذا^٦ هي في محرابها (وإذا) قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع، وغارت عيناها (في وجهها)، فلما رآها رسول الله صلى الله عليه وآله ضمها إليه وقال: واغوثاه [ياالله] أنتم مذ ثلاثة^٨ (أيام) فيما أرى [وأنا غافل عنكم]! فهبط جبرئيل وقال: خذ يا محمد! خذ ما هنا الله لك في أهل بيتك. قال: وما آخذ يا جبرئيل؟ قال: «هل أتى على الإنسان حين من الدهر حتى بلغ إن»

١. في المصادر: أسير من أسراء المشركين قد وقف بالبواب فقال.

٢. في المصدر: تشددونا.

٣. في المصادر: فوضع عليّ عليه السلام.

٤. في المصادر: وعمدوا إلى ما كان على الخوان فأعطوه.

٥. هذه بقية الرواية.

٦. في المصادر: فلما بصر بهم النبي قال: يا أبا الحسن شدّ.

٧. في المصادر: «فانطلقوا إليها» بدل ما بين الهلالين.

٨. في المصدر: منذ ثلاث.

٩. الإضافة من روضة الواعظين.

١٠. في المصادر: يا محمد خذ.

هذا كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكوراً^١!

وقال الحسن بن مهران في حديثه: فوثب النبي ﷺ حتى دخل منزل فاطمة [عليها السلام] فرأى ما بهم فجمعهم، ثم انكب عليهم يبكي ويقول: أنتم مذ ثلاث فيما أرى وأنا غافل عنكم! فهبط جبرئيل ﷺ بهذه الآيات: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرِبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادَ اللَّهِ يَفَجَّرُوهَا تَفْجِيرًا﴾. قال: هي عين في دار النبي تفجر إلى دور الأنبياء [صلوات الله عليهم أجمعين]^٢ والمؤمنين^٣.

وفي الحديث أن رسول الله ﷺ سئل عن هذه العين فقال: هي عين في داري في الجنة. ثم سئل مرة أخرى؛ قال: هي في دار علي، فقيل: يا رسول الله، ألم تقل عين في داري؟ فقال: إن داري ودار علي في الجنة واحد^٤.

﴿يوفون بالذرر﴾ يعني علياً وفاطمة والحسن والحسين [عليهم السلام] وجاريتهم (فضة)، ﴿ويخافون [يوماً] كان شره مستطيراً﴾ أي عابساً كلوحاً، ﴿ويطعمون الطعام على حبه﴾ أي على شهوتهم للطعام، وإيثارهم له مسكيناً من مساكين المسلمين، ويطيماً من يتامى المسلمين، وأسيراً من أسارى المشركين. ويقولون^٥ إذا أطعموهم: ﴿إنما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء ولا شكوراً﴾ (أي جزاء يجازينا به من نفع عاجل ولا نريد أن نشكر عليه بين الخلق، بل فعلناه لله). قال: والله، ما قالوا هذا لهم، ولكنهم أضمره في أنفسهم فأخبر الله بإضمارهم.

١. الإنسان (٧٦) ١-٢٢. أمالي الصدوق، ص ٢٥٦-٢٦٠؛ روضة الواعظين، ص ١٦٠-١٦٣.

٢. الإضافة من روضة الواعظين.

٣. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٣.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٢٣٤؛ تأويل الآيات، ص ٢٤٠؛ الطرائف، ص ١٠٠؛ تفسير الفرات، ص ٢٠٩.

وكذا ورد في مصادر أخرى لكن لا يكون السؤال في مصدر عن هذه العين بل الكلام في شجرة طوبى.

٥. في المصدرين: يقول.

[يقولون: لانريد جزاء تكلفوننا به ولاشكوراً تشنون علينا به، ولكننا إنّما أطعمناكم لوجه الله وطلب ثوابه]، (وأثنى عليهم ليرغب في ذلك راغب).^١

(عن سعيد بن جبير ومجاهد): قال الله سبحانه^٢: ﴿فوقهم الله شرّ ذلك اليوم ولقيهم نضرة﴾ في الوجوه ﴿وسروراً﴾ في القلوب، ﴿وجزاهم بما صبروا جنة﴾ يسكنونها ﴿وحريراً﴾ يلبسونه ويفترشونه، ﴿متكئين فيها على الأرائك﴾ الأريكة: السرير عليه الحجلة ﴿لا يرون فيها شمساً﴾ (يتأذون بحرها) ﴿ولا زمهريراً﴾ (يتأذون ببرده).^٣

قال ابن عباس: بينما أهل الجنة في الجنة إذ يرون نوراً أضوء من الشمس^٤ قد أشرقت له الجنان فيقول أهل الجنة: يا ربّ، إنك قلت (وقولك الحقّ) في كتابك: ﴿لا يرون فيها شمساً ولا زمهريراً﴾، فيرسل الله [اليهم] جبرئيل فيقول: ليس هذه شمس، ولكنّ علياً وفاطمة ضحكا (من شيء أعجبهما)، فأشرقت الجنان من [نور] ضحكهما.^٥

الباب الحادي عشر في فضائل أبي محمد الحسن مفرداً عليه السلام

قال كمال الدين بن طلحة الشافعي في كتابه «مطالب السؤل في مناقب آل الرسول»:

هذا باب^٦ أصله مقصود، وفضله معقود، ونقله مشهود، وظلّه ممدود، وورده

١. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٣.

٢. في الأمالي: «تعالى ذكره» وفي الروضة «تعالى».

٣. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٣.

٤. في المصدرين: إذ رأوا مثل الشمس.

٥. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٤.

٦. في المصدر: فصل.

مورود، وسدره مخضود، وطلحه منضود، وهو من أسنى السجايا والمدائح معدود؛ فإنه جمع من أشتات الإشارات النبوية، والأنوار^١ الطاهرة الزكية، ما أشرفت به أنوار المناقب، وبلغت إلى أشرف^٢ المراتب، وأحدقت مزايا المآثر به من جميع الجوانب؛ [فإن من امتظاما رسول الله ﷺ رقا قدم شرفه مناكب الكواكب]، فيخ يخ لمن فضله الله^٣ من رسوله المصطفى بهذه المواهب!^٤

وذكر في «كشف الغمة» مرفوعاً إلى أبي بكر [ة] نفيح بن الحارث الثقفي، قال: رأيت رسول الله ﷺ والحسن بن علي^٥ عليه السلام وهو يقبل على الناس مرة وعليه مرة ويقول: [إن] ابني هذا سيد، ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين [عظيمتين].^٦

روي [عن] الدولابي مرفوعاً^٧ إلى جبير بن نفير^٨ عن أبيه، قال: قدمت المدينة فقال الحسن بن علي^٩: كانت جماجم العرب بيدي، يسالمون من سالمت ويحاربون من حاربت، فتركها ابتغاء لوجه الله وحقن دماء المسلمين.^٩

١. في المصدر: «الأفعال والأقوال» بدل «الأنوار».

٢. في المصدر: وسمعت بالحسن إلى شرف.

٣. في المصدر: خصه الله تعالى.

٤. مطالب السنول، ص ٦٤.

٥. في المصدر: إلى.

٦. كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٩.

٧. في علل الشرايع ص ٢٢٠: إن الحسن قال لجبير بن نفير حين قال: إن الناس يقولون: إنك تريد الخلافة فقال: قد كان جماجم العرب في يدي يحاربون من حاربت ويسالمون من سالمت. تركتها ابتغاء وجه الله وحقن دماء أمة محمد.

٨. في المصدر: هبير.

٩. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٣.

وروي أن رسول الله ﷺ أبصر الحسن بن عليّ مقبلاً فقال: اللهم سلّمه وسلّم

منه.^١

وروي مرفوعاً إلى أم الفضل، قالت: قلت: يا رسول الله، رأيت كأنّ عضواً من أعضائك في بيتي! قال: خيراً؛ تلد فاطمة غلاماً تُرضعينه بلبن قثم^٢، فولدت الحسن فأرضعته بلبن قثم.^٣

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب، عن شهاب بن (أبي) عامر أن الحسن بن عليّ [عليه السلام] قاسم الله [تعالى] ماله مرتين حتى تصدق بفرده^٤ أنعله.^٥

وعن أبو أسامة (بن زيد قال): إن الحسن بن عليّ حجّ ماشياً فتورمت قدماه، فقيل له: لو ركبت مركباً يسهل عليك الطريق فقال: لا تبالوا؛ فإننا إذا بلغنا المنزل يستقبلنا أسود بدهن ينفع الورم، فقالوا: نفديك بآبائنا وأمّهاتنا! ليس من قبلنا منزل يباع فيه هذا (الدهن)، فقال: لن نبليغ المنزل إلا بعد قدومه، فلم نسر إلا قليلاً حتى قال: دونكم الرجل فأتوه وسألوه^٦ عن الدهن فقال (الرجل): لمن تسألون؟ فقالوا: للحسن بن عليّ [عليه السلام]. قال: اتوبى إليه، فلمّا أتوه قال: ما كنت أزعم أن الدهن يُستدعى لأجلك، ولي إليك حاجة، (وهو) أن تدعو إلى الأرزق ولدأ برأ تقياً، فإنّي ودعت أهلي تمخض [وكانت] حاملاً، فقال: يهب لك ولدأ ذكراً سوياً شيعياً فكان كما قال، وأطلى رجله بالدهن فبرأ بإذن الله تعالى.^٧

١ . كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٣.

٢ . القثم: الميعطاء، الكثير العطاء.

٣ . كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٣.

٤ . في المصدر: بفرده.

٥ . مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧.

٦ . في المصدر: سئل.

٧ . مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧.

وقيل^١: إن الحسن كان إذا توضع ارتعدت مفاصله واصفرّ لونه، فقيل له في ذلك فقال: حقّ على كلّ من وقف بين يدي ربّ العرش أن يصفرّ لونه، وترتعد مفاصله^٢.

[وروي] أنه ﷺ دخلت عليه امرأة جميلة ذات يوم وهو في صلوته، فأوجز في صلوته [ثمّ قال لها: ألك حاجة؟ قالت: نعم]. [قال: وما هي؟ قالت:] قم فأصّب مِنِّي؛ فإنِّي وفدت (إليك) ولا بعل لي. قال: إليك عني، (و) لاتحرقيني بالنار [ونفسك]. فجعلت تراوده عن نفسه وهو يبكي ويقول: ويحك إليك عني! واشتدّ بكأوه، فلمّا رأته ذلك بكت لبكائه فدخل الحسين ورآهما يبكيان فجلس يبكي، وجعل أصحابه [يأتون ويجلسون و] يبكون حتّى كثر البكاء وعلت الأصوات، فخرجت الأعرابيّة، وقام القوم وترحلوا. ولبث الحسين بعد ذلك [دهراً] (وهو) لا يسأل أخاه عن ذلك إجمالاً (له).

فبينما الحسن ذات ليلة نائماً [اذ استيقظ] (وهو) يبكي، فقال له الحسين: ما شأنك؟ قال: رؤيا رأيتها الليلة. قال: [و] ما هي؟ قال: لاتخبر أحداً ما دمت حيّاً. قال: نعم. قال: رأيت يوسف ﷺ فجئت أنظر إليه فيمن ينظر^٣، فلمّا رأيت حسنه بكيته، فنظر إليّ في الناس فقال: ما يُبكيك يا أخي بأبي [أنت] وأمّي؟ فقلت: ذكرت يوسف وامرأة العزيز، وما ابتلي به من أمرها، وما لقي به من السجن^٤، وحرقة الشيخ يعقوب فبكيته من ذلك وكنت أتعجّب منه، فقال يوسف: فهلاً

١. في المصدر: ورؤي.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٤.

٣. في المصدر: نظر.

٤. في المصدر: وما ابتليت به من أمرها وما لقيت من السجن.

تعجبت مما كنت فيه من المرأة^١ البدوية [بالأبواء]؟!^٢

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب: وروي أن عمرو بن العاص قال لمعاوية^٣: لو أمرت الحسن بن عليّ يخطب على المنبر؛ فلعله حصر^٤؛ يكون ذلك وضعأله عند الناس. فأمر [الحسن] بذلك، فلما صعد المنبر تكلم وأحسن، ثم قال: أيها الناس، من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن عليّ بن أبي طالب. أنا [ابن] أول المسلمين إسلاماً، وأمي فاطمة بنت رسول الله ﷺ. أنا ابن البشير النذير. أنا ابن السراج المنير. أنا ابن من بُعث رحمة للعالمين.^٥

وروي ابن عبد ربّه أنه قال^٦: لو طلبتم ابناً لنبيكم لم تجدوا غيري وغير أخي! فناداه معاوية: يا أبا محمّد، حدّثنا بنعت الرطب - أراد بذلك أن يخجله ويقطع عليه كلامه^٧ - فقال: نعم؛ تلقحه الشمال، وتخرجه الجنوب، وتنضجه الشمس، و[يطيبه] القمر.

وفي رواية المدائني: الريح تنفخه، والحرّ ينضجه، والليل يبرده ويطيبه^٨.

١. في المصدر: ممّافيه المرأة.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٤.

٣. في المصدر (المناقب): العقد عن ابن عبد ربّه الأندلسي وكتاب المدائني أيضاً أنّه قال عمرو بن عاص لمعاوية.

٤. حصر: عيى في النطق، وأصله من الخضّر أي الضيق.

٥. في المصدر: فيكون.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١١.

٧. في المصدر: وفي رواية ابن عبد ربّه:

٨. في المصدر: يقطع بذلك كلامه.

٩. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١١.

وعن منهال بن عمرو^١ أن معاوية سأل الحسن عليه السلام أن يصعد المنبر ويستتب، فصعد فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها المؤمنون^٢، من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فسأبين له نفسي: بلدي مكة ومنى، وأنا ابن المروة والصفاء، وأنا ابن النبي المصطفى، وأنا ابن من علا (على) الجبال الرواسي، وأنا ابن من كسا محاسن وجه الحياء. أنا ابن فاطمة سيّدة النساء. أنا ابن قليلات العيوب نقيّات الجيوب.

ثم^٣ أذن المؤذن فقال: أشهد [أن لا إله إلا الله. أشهد] أن محمداً رسول الله، فقال [لمعاوية]: (يا معاوية)، محمد أبي أم أبوك؟ فإن قلت: ليس بأبي فقد كفرت، وإن قلت: نعم فقد أقررت، ثم قال: أصبحت قريش تفتخر على العرب بأن محمداً منها، وأصبحت العرب تفتخر على العجم بأن محمداً منها، وأصبحت تعرف حقّ العرب بأن محمداً منها؛ تأخذون حقنا، ولا تؤدّون إلينا حقاً^٤.

وروى أبو رخام^٥ أن معاوية افتخر يوماً فقال: أنا ابن بطحاء مكة، أعزها جواداً وأكرمها جدوداً. أنا ابن من ساد قريشاً [فضلاً] ناشئاً وكهلاً! فقال الحسن [بن علي]: يا معاوية، أنت عليّ تفتخر!؟

أنا ابن مأوى^٦ التقي. أنا ابن من جاء بالهدى. أنا ابن [من] ساد أهل الدنيا بالفضل السابق، والحسب الفائق. أنا ابن من طاعته طاعة الله، ومعصيته معصية

١. في المصدر: المنهال بن عمرو.

٢. في المصدر: أيها الناس.

٣. في المصدر: «و» بدل «ثم».

٤. في المصدر: يطلبون حقنا ولا يردون إلينا حقنا. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١١ و ١٢.

٥. في المصدر: إخبار أبي حاتم أن معاوية.

٦. في المصدر: أعزها.

٧. في المصدر: أعليّ تفتخر يا معاوية؟ أنا ابن عروق الثرى أنا ابن مأوى...

الله، فهل لك أب كأبي تباهيني [به]؟ وقديم كقديمي تساميني به؟ قل: نعم أولاً، قال معاوية: بل أقول: لا، وهي لك تصديق، [فقال الحسن عليه السلام: الحق أبلغ ما يحيل سبيله، والحق يعرفه ذوو الألباب].^٢

وَرُوِيَ أَنَّ مَعَاوِيَةَ قَالَ يَوْمًا لِلْحَسَنِ [بْنِ عَلِيٍّ]: أنا خير منك [يا حسن]! فقال الحسن: وكيف ذلك يا ابن هند؟

قال: لأنَّ النَّاسَ [قد] أجمعوا عليّ ولم يجمعوا عليك. فقال (الحسن): هيهات هيهات؛ لشرّ ما علوت (به) يا ابن آكلة الأكباد! المجتمعون عليك رجلان [بين] مطيع ومكره: فالطائع لك عاص لله، والمكره معذور في كتاب الله^٣. وحاشا لله أن أقول أنا خير منك فلا خير فيك! ولكنَّ الله برّأني من الرذائل كما برّأك من الفضائل.^٤

وفي كتاب الشيرازي عن سفيان^٥ الثوري، عن واصل، عن الحسن، عن ابن عباس في قوله (سبحانه): ﴿وشارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^٦ (وهو) أنه جلس الحسن بن علي عليه السلام ويزيد بن معاوية [بن أبي سفيان] يأكلان الرطب فقال يزيد: يا حسن، إنّي كنت منذ أبغضك! فقال الحسن: يا يزيد، اعلم^٧ أن إبليس شارك أباك في جماعة فاختلط الماء [إن]، فأورثك ذلك عداوتي؛ لأنَّ الله سبحانه^٨ يقول:

١. في المصدر: تقول.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢١.

٣. في المصدر: بكتاب.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٢.

٥. في المصدر (المناقب): كتاب الشيرازي: روى سفيان.

٦. الإسراء (١٧)، ٦٤.

٧. في المصدر: إنّي منذ كنت أبغضك. قال الحسن: اعلم يا يزيد.

٨. في المصدر: تعالني.

«وشاركهم في الأموال والأولاد»، وشارك الشيطان حرباً عند جماعة فتولد له صخر؛ فلذلك كان يبغض جدّي رسول الله ﷺ.^٢

وفي «البهجة»: وروى حذيفة^٣ بن اليمان، قال: بينما^٤ رسول الله ﷺ في جبل [أظنه] حرى [أو غيره]، ومعه أبوبكر وعمر وعثمان [وعليّ ﷺ] وجماعة من المهاجرين والأنصار، [وأنس حاضر لهذا الحديث، وحذيفة يحدث به] إذ أقبل الحسن بن عليّ ﷺ يمشي على سكينه ووقار، فلما نظر إليه رسول الله قال^٥: إن جبرائيل وميكائيل يأتيان معي يهديانه ويمدّدانه، وهو ولدي والظاهر من نفسي^٦ وضع من أضلاعي. هذا سبطي وقرّة عيني [أبي هو]! فقام رسول الله ﷺ [وقمنا معه وهو يقول له: أنت تفأحتي، وأنت حبيبي، ومهجة قلبي!

وأخذ بيده فمشى معي ونحن نمشي حتى جلس وجلسنا حوله فنظر إلى رسول الله ﷺ وهو لا يرفع بصره عنه، ثمّ قال: وهو يكون بعدي هادياً مهدياً، وهو هدية لي من الله عزّ وجلّ بنيتي^٧، ويعرف الناس آثارني، ويحيي سنتي، ويتولى أموري [في فعله] ينظر الله إليه فيرحمه. رحم الله من عرف له ذلك، وبرأني فيه، وأكرمه لي^٨.

١. في المصدر: فولد.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٢

٣. أول ما في المصدر (العدد القوية) كذلك: حدّث أبو يعقوب يوسف بن الجراح عن رجاله عن حذيفة ...

٤. في المصدر: بينا.

٥. في المصدر: يمشي على هدوء ووقار فنظر إليه رسول الله ﷺ وقال:

٦. في المصدر: إن جبرئيل يهديه وميكائيل يسدّده وهو ولدي والظاهر من نفسي.

٧. في المصدر: قال: أما إنّه سيكون بعدي هادياً مهدياً. هذا هدية من ربّ العالمين لم ينشئ عنّي.

٨. في المصدر: وأكرمني منه.

فما قطع رسول الله ﷺ كلامه حتى أقبل إلينا أعرابي يجر هراوة له فلما نظر إليه رسول الله ﷺ قال: قد جاءكم رجل يكلمكم بكلام غليظ [تَشَعَّرَ منه جلودكم، وإنه يسألکم من أمور. إن لكلامه جفوة] فجاء الأعرابي ولم يسلم، فقال: أيكم محمداً؟ قلنا: وما تريد؟ فقال رسول الله ﷺ: مهلاً (يا أعرابي)، فقال (الأعرابي): [يا محمداً، لقد] كنت أبغضك ولا أراك^١، والآن فقد ازددت لك بغضاً! [قال: فتبسم رسول الله، [ووغضبنا لذلك]، وأردنا بالأعرابي إرادة (ردية)، فأومى إلينا رسول الله ﷺ أن اسكتوا (عنه)، ثم قال الأعرابي: يا محمداً، إنك تعد النبوة^٢ و[إنك] قد كذبت على الأنبياء فما معك من آياتهم فأرني برهاناً^٣.

فقال (النبي ﷺ) [له: يا أعرابي، وما يدريك؟ قال: فخبرني ببرهانك. قال: إن (شئت أخبرتك بكيفية خروجك من باديك وكونك فيه، وإن) شئت^٤ أخبرك عضو من أعضائي فيكون ذلك أوكد لبرهاني. قال (الأعرابي): أو يتكلم العضو؟] قال (النبي ﷺ): نعم، (قم) يا حسن، فأخبره بما سئح له، فنظر الأعرابي إلى الحسن مستخفاً به وقال: تقيم^٥ لي صبياً ليكلمني؟ قال: [إنك ستجده عالماً بما تريد. فابتدره] الحسن: [وقال] مهلاً يا أعرابي؛ ما سألت غيباً جاهلاً، بل سألت فقيهاً عالماً!]^٦ [إذن وأنت الجهول، فإن تك قد جهلت فإن عندي شفاء الجهل ما سأل السئول، وبحراً لا تقسمه الدوالي، تراثاً كان أورثه الرسول]. لقد بسطت لسانك،

١. في المصدر: نظر رسول الله ﷺ إليه.

٢. في المصدر: لم أرك.

٣. في المصدر: إنك تزعم أنك نبي.

٤. في المصدر: وما معك من برهانك شيء.

٥. في المصدر: أحببت.

٦. في المصدر: يا حسن، قم، فاذدرى الأعرابي نفسه وقال: هو ما يأتي ويقيم.

٧. في المصدر: ما غيباً سألت وابن غيب بل فقيهاً!

وتعدّيت عن أطوارك^١ وخادعت نفسك! غير أنك لاتبرح (من مكانك) حتى تؤمن بإنشاء الله .

فتبسّم الأعرابي وقال: هات ما عندك فقال له الحسن^٢: أنتم اجتمعتم في باديكم^٣، وتذاكرتم ما جرى بينكم على جهل وخرق منكم [فزعتم أن محمداً صُنُور^٤، والعرب قاطبة تبغضه ولا طالب له بثاره]، (وقلتم: محمّد هو الساحر الكذاب! ليس له ذرّية يطالب بدمه. قالت قاطبة تبغضه وأردتم قتله)، وزعمت أنك قاتله، وكان في قومك مؤنته فحملت نفسك على ذلك، وقد أخذت قناتك بيدك [تؤمه]، (وهمت) تريد قتله (فعند ذلك ضللت) [فعرس] عليك مسلّكك، وعمي عليك بصيرتك، وصادفك غناء كثير حتى أردت الرجوع عن إرادتك، فأتيتنا خوفك عن قومك أن يستهزؤا بك .

وكنت تأتينا حتى عصفت^٥ ريح شديدة [اشتدّ منها ظلماؤها وأطلعت سماؤها وأعصر سبحانه فبقيت محرّنجما كالأشقر، إن تقدّم نحر وإن تأخر عقر لاتسمع لواطئ حساً ولا لنافخ نار جرساً تراكمت عليك غيومها، وتوارت عنك نجومها، فلا تهتدي بنجم طالع، ولا بعلم لامع تقطع محجّه، وتهبط لجّه، في ديمومة قفر بعيدة القعر، مجحفة بالسفر، إذا علوت مصعداً ازددت بُعداً: الريح تخطّفك،

١ . في المصدر: عودت طورك .

٢ . في المصدر: وقال هيه، فقال له الحسن:

٣ . في المصدر: في نادي قومك .

٤ . في المصدر: الصُنُور: اللثيم. الصبي الصغير الداهية .

٥ . في المصدر: وعمي عليك بصرك وأبيت إلا ذلك فأتيتنا خوفاً من أن يشتهر وإنك إنما جئت بخير يراد

بك أنيتك عن سفرك: خرجت في ليلة ضحياء إذ عصفت...

٦ . خطفه: استلبه بسرعة .

والشوك تَخِطُكَ، في ريح عاصف، وبرق خاطف، قد أوحشتك آكامها، وقطعت سلامها] (وغطت السماء بالسحاب، وأظلمت الآفاق، واشتدَّ المطر. ثم وقعت في أرض مصبحة كثيرة الشوك، والريح يرفعه ويخبطك، وأنت حينئذ في برق خاطف وريح عاصف، وأنت مضطرٌّ في أمرك لاتدرى ماذا تصنع، بينما أنت كذلك فوجدت نفسك عندك) [فأبصرت فإذا أنت عندنا فقرت عينك، وظهر رينك، وذهب أينك].

فقال (الأعرابي): من أين قلت هذا يا غلام؟ كأنك كشفت عن سويداء^٢، [قلبي] و[لقد] كنت كأنك شاهدتني، [وما خفي عليك شيء من أمري، وكأنه علم الغيب، فقال له: [لَقْنِي^٣ الإسلام. (فعند ذلك) قال الحسن عليه السلام: (قل): [الله أكبر] أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و (أشهد) أن محمداً عبده ورسوله.

فأسلم (الأعرابي) وحسن إسلامه، وعلمه رسول الله ﷺ شيئاً من القرآن فقال: يا رسول الله، أرجع إلى قومي فأعرفهم ذلك، [فأذن له فانصرف] ورجع ومعه جماعة من قومه، وفدخلوا في الإسلام. فكان الناس إذا نظروا إلى الحسن قالوا: لقد أعطي (هذا) ما لم يُعطَ أحد من الناس^٤.

وفي كتاب مناقب آل أبي طالب، عن واصل بن عطا أنه قال: كان الحسن عليه السلام [عليه] سيماء الأنبياء وبهاء الملوك^٥.

١. في المصدر: قلت يا غلام هذا؟

٢. في المصدر: سويد.

٣. في المصدر: «ما» بدل «لَقْنِي».

٤. العدد القوية، ص ٤٣؛ بحار الأنوار ج ٤٣، ص ٣٣٣، ح ٥، باب ١٦: [د]، وأوله هكذا: حدث أبو يعقوب يوسف بن الجراح عن رجاله عن حذيفة...

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٩.

وعن محمد بن [أبي] عمير، عن رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام، عن الحسن بن علي أنه قال: إنَّ الله مدينتين: أحدهما بالمشرق والآخر بالمغرب، عليهما سور^٢ من حديد، وعلى كلِّ مدينة ألف ألف باب، لكلِّ باب مصراعان من ذهب، وفيهما سبعون ألف لغة يتكلمون كلُّ واحد بخلاف لغة صاحبه، وأنا أعرف جميع اللغات وما فيهما وما بينهما وما عليهما! (ولا) حجة غيري وغير الحسين أخي^٣.

الباب الثاني عشر في ذكر فضائل الحسين مفرداً

ذكر صاحب الروضة أنه رأى في بعض الأخبار أنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان يوماً مع جماعة من أصحابه ما رأى^٤ في بعض الطريق وجماعة من الصبيان يلعبون، فأخذ منهم صبيّاً، فقبّل ما بين عينيه وأقعدته في حجره، فقال له بعض الأصحاب: يا رسول الله، ما نعرف هذا الصبي الذي قد شرق واستعلا بتقبيلك، ولم نعلم كيفية حاله! فقال النبي صلى الله عليه وآله: أيها الأصحاب، لاتلوموني؛ فإنّي رأيت هذا الصبي يوماً يلعب مع الحسين، ويرفع تراب أقدامه، ويمسحه في عينيه؛ فأنا من ذلك اليوم أحببته، وفي يوم القيامة أكون شفيعاً له ولأبيه^٥.

ولأنه أيضاً من الكتاب المذكور: وروي عن الحسين بن علي عليه السلام أنه قال: لقيت يوماً عند جدّي رسول الله وأبيّ بن كعب قاعد عنده؛ قال لي جدي: مرحباً بك يا أبا عبد الله، يا زين السماوات والأرض! فقال أبي: يا رسول الله، فهل سواك أحد يكون زين السماوات والأرض؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أباي، بالله الذي بعثني

١. في المصدر: أحدهما بالمشرق والآخرى.

٢. السور: جمع سورة: ما طال من البناء إلى جهة السماء وحسن.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٩.

٤. كذا في النسخة.

٥. لم يوجد في المصدر.

بالحق نبياً إن الحسين بن علي في السماوات أعظم مما هو في الأرض، وهو مكتوب على يمين العرش: المصباح الهدى وسفينة النجاة.^١

وعن حذيفة بن اليمان، قال: رأيت النبي ﷺ أخذاً بيد الحسين [بن علي] ﷺ وقال: [يا] أيها الناس، هذا حسين^٢ بن علي [ألا] فاعرفوه وفضلوه؛ فوالله لجدّه أكرم على الله [تعالى] من جدّ يوسف بن يعقوب ﷺ. هذا حسين^٣ بن علي: جدّه في الجنّة، وجدّته في الجنّة، وأبوه في الجنّة، وأمّه في الجنّة، وعمّه في الجنّة، وأخوه في الجنّة، وعمّته في الجنّة، وخالته في الجنّة، وخاله في الجنّة^٤، محبّوهم في الجنّة، ومحبّو محبيهم في الجنّة.^٥

وروي عن الرضا عن آبائه ﷺ، قال رسول الله ﷺ: من أحبّ أن ينظر إلى أحبّ أهل الأرض إلى (أحبّ) أهل السماء فلينظر إلى الحسين ﷺ.^٦

روى [الطبريان في الولاية والمناقب، والسمعاني في الفضائل بأسانيدهم عن إسماعيل بن رجاء وعمر بن شعيب] أنّ الحسين مرّ^٧ على عبدالله بن عمرو بن

١. إعلام الوری، ص ٤٠٠؛ وروي عن الحسين بن علي ﷺ أنه قال: دخلت على رسول الله ﷺ وعنده أبي بن كعب فقال لي رسول الله: مرحباً يا أبا عبدالله، يا زين السماوات والأرض قال له أبي: وكيف يكون - يا رسول الله - زين السموات والأرض أحد غيرك؟ فقال: والذي بعثني بالحق نبياً، إن الحسين بن علي في السماء أكبر منه في الأرض! وإنه مكتوب على يمين عرش الله: مصباح هادٍ وسفينة نجاة. وأيضاً ورد هذا الحديث مع اختلافات في: عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ١، ص ٥٩؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ١٥٤ و ١٦١؛ قصص الأنبياء، للراوندي، ص ٣٦١.

٢ و ٣. في المصدر: الحسين.

٤. في المصدر بعد ذكر الجدّ والجدّة: وأمّه في الجنّة وأبوه في الجنّة وعمّه في الجنّة وعمّته في الجنّة وخاله في الجنّة وخالته في الجنّة وأخوه في الجنّة...

٥. كشف اليقين، ص ٣٠٧.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٣.

٧. في المصدر: أنّه مرّ الحسين.

العاص فقال عبدالله: من أحبَّ أن ينظر إلى أحبَّ أهل الأرض إلى (أحبَّ) أهل السماء فليُنظر إلى هذا المختار!

وما كَلَّمته منذ ليالي صَفِين فأتى به (إلى) أبو سعيد الخدريّ إلى الحسين [ؑ] فقال (له) الحسين: أتعلم أنّي أحبُّ أهل الأرض إلى أهل السماء وتقاتلني وأبي يوم صَفِين؟! والله، إنّ أبي لخير منّي. فاستعذر وقال: إنّ النبيّ ﷺ قال لي: أطع أباك، فقال له الحسين [ؑ]: أما سمعت قول الله تعالى: ﴿وإن جاهدك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما﴾، وقول رسول الله ﷺ: إنّما الطاعة في المعروف، وقوله: لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.^٢

وقيل: إنّ الحسين كان يقعد في المكان المظلم فيُهدى إليه بياض جبهته^٣ ونحره.^٤

وفي حديث أن جبرئيل [ؑ] نزل يوماً فوجد الزهراء نائمةً والحسين قلقاً على عادة الأطفال مع أمهاتهم، فقعد جبرئيل يلهيه عن البكاء حتّى استيقظت، فأعلمها رسول الله ﷺ بذلك.^٥

روى الطبري عن طاوس اليماني، عن ابن عباس، (قال): قال رسول الله [ؑ]: رأيت في الجنة قصرًا من درّة بيضاء لا صدع فيها ولا وصل، فقلت: حبيبي جبرئيل! لمن هذا القصر؟ قال: للحسين ابنك، ثمّ تقدّمتُ أمامه فإذا أنا بتفّاح فأخذت تفّاحة، ففلقتها فخرجت منها حوراء كان مقاديم النور أشفار عينيها،

١. في المصدر: المجتاز.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٣.

٣. في المصدر: جيبه.

٤ و ٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٥.

فقلت (لها): لمن أنت؟ فبكت ثم قال: للحسين عليه السلام^١.

روى أحمد بن حنبل في مسنده عن أنس بن مالك، أن الملك الموكل على السحاب أتى إلى باب حجرة النبي فاستأذن الدخول عليه، فأذن النبي عليه السلام وأمر أم سلمة بأن تسد الباب، فلحق الحسين وهم أن يدخل الحبة فمنعته أم سلمة، فوثب الحسين وألقى نفسه في الحجرة، وأتى إلى عند جدّه عليه السلام فتناول يده إلى عنق النبي عليه السلام وعانقه، فأخذ يصعد على كتفه ورقبته وينزل، فقال له ملك السحاب: تحب لهذا الصبي يا رسول الله؟ قال: نعم أحبه، فقال ملك السحاب: عن قريب جمع من أمتك تقتله. ولو شئت أريتك الموضع الذي يقتل فيه، ثم تناول يده ورفع قدراً من طين أحمر، وأراه النبي عليه السلام إلى أم سلمة فحفظته في قارورة^٢.

وذكر علي بن عيسى في كتابه أن الحافظ عبدالعزيز بن الأخضر الجنازدي روى في كتابه «معالم العترة الطاهرة» مرفوعاً إلى عائشة، قالت: كانت لنا مشربة فكان النبي عليه السلام إذا أراد لقاء جبرئيل عليه السلام لقيه فيها، فلقيه رسول الله عليه السلام مرة من ذلك [فيها]، وأمر عائشة أن لا يصعد إليه أحد، ودخل حسين بن علي ولم تعلم حتى غشيها، فقال [له] جبرائيل: من هذا؟ فقال [رسول الله عليه السلام]: ابني، فأخذه النبي عليه السلام فجعله على فخذه فقال: أما إنه سيقتل فقال [رسول الله عليه السلام]: ومن يقتله؟ قال: أمتك، فقال رسول الله عليه السلام: أمتي تقتله؟ قال: نعم، وإن شئت أخبرتك بأرض التي يقتل فيها، فأشار جبرئيل إلى الطف بالعراق، وأخذ تربة حمراء فأراه إياها، وقال: هذه من تربة مصرعه^٥.

١. في المصدر: لابنك الحسين. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٥.

٢. لم يوجد نفس الرواية في مصدر.

٣. في المصدر: النبي عليه السلام.

٤. في المصدر: بالأرض التي تقتل.

٥. كشف الغمة، ج ٢، ص ١٢.

وفي مناقب أحمد بن حنبل عن أنس بن مالك، قال: خرج الحسين في جنازة فصلينا عليها ورجعت، فرأيت أبا هريرة ينفض التراب عن أقدام الحسين عليه السلام، فقال له الحسين: ما هذا يا أبا هريرة؟ فقال: دعني يا ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، فلو تعلم الناس ما أعلمه من فضلك لحملوك على أعناقهم. بهاذي أذن سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول على منبره: إن هذا ولدي سيد شباب أهل الجنة، وإنه سيموت مقتولاً^١.

روي في الكتاب المذكور عن ابن عباس، قال: رأيت الحسين قبل أن يتوجه إلى العراق على باب الكعبة، وكف جبرائيل في كفّه، وجبرائيل ينادي: هلموا إلى بيعة الله (سبحانه)^٢.

روي عن جرير^٣ بحذف الإسناد عن الأعمش، قال: قال [إبي] أبو محمد الواقي وزيرارة بن صالح^٤: لقينا الحسين قبل أن يخرج إلى العراق بثلاثة أيام^٥، فأخبرناه بضعف الناس بالكوفة، وأن قلوبهم معهم^٦ وأن أسياهم عليهم، فأوماً بيده نحو السماء ففتحت أبواب السماء، ونزلت الملائكة عدداً^٧ لا يحصيهم إلا الله، فقال صلى الله عليه وآله: لو لا تفاوت الأشياء وسقوط الآخر^٨ لقاتلتهم بهؤلاء، ولكن أعلم علماً أن (من) هناك مصرعي و(هناك) مصارع أصحابي؛ لا ينجو [منهم] إلا ولدي علي^٩.

١. لم يوجد في فضائل الصحابة ولا في مصدر آخر.

٢. في المصدر: عز وجل. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥٢: كتاب التخريج عن العامري بالإسناد عن

هيرة بن بريم عن ابن عباس ...

٣. محمد بن جرير بن رستم، مؤلف كتاب دلائل الإمامة.

٤. في المصدر: جلع.

٥. في المصدر: بثلاث ليال.

٦. في المصدر: في الكوفة، وأن قلوبهم معه، وأن أسياهم عليه.

٧. في المصدر: نزل من الملائكة عدد.

٨. في المصدر: وقال: لو لا تقارب الأشياء جحوط الأجر.

٩. دلائل الإمامة، ص ٧٤. قال أبو جعفر: وحدثننا أبو محمد سفيان عن وكيع، عن الأعمش...

وذكر (شيخنا) المفيد محمد بن [محمد بن] النعمان [رضي الله عنه في كتاب «مولد النبي ﷺ ومولد الأوصياء ﷺ»] بإسناده إلى أبي عبدالله [جعفر بن محمد الصادق ﷺ] قال: لما سار أبو عبدالله [الحسين بن علي] من [مكة ليدخل] المدينة لقيه أفواج من الملائكة المسومة [المسومين والمردفين]، في أيديهم الحراب على نُجُب^١ من نجب الجنة، فسلموا عليه وقالوا: يا حجة الله على خلقه بعد جدّه وأبيه وأخيه، إنّ الله سبحانه أيد^٢ جدك [رسول الله ﷺ] بنا في مواطن كثيرة، وإنّ الله أمّدك بنا فقال لهم: الموعد حضرتي^٣ وبقعتي التي استشهد فيها وهي كربلاء فإذا أوردتها^٤ فأتوني، فقالوا: يا حجة الله، [إنّ الله] أمرنا [أن] نسمع [لك] ونطيع، فهل تخشى من عدوّ يلقاك فنكون معك؟ فقال (لهم): لا سبيل لهم عليّ، ولا يلقوني بكربلاء حتى^٥ أصل إلى بقعتي.

وأته أفواج من المسلمين^٦ فقالوا [له]: يا سيّدنا^٧، نحن شيعتك، وأنصارك، فأمرنا بأمرك وما تشاء^٨، فلو أمرتنا بقتل كلّ عدوّ لك وأنت بمكانك لكفيناك ذلك! فجزاهم (الحسين) خيراً.

وقال لهم: أما قرأتُم قول الله المنزل على جدّي: «أينما تكونوا يدرككم الموت

١. النُجُب جمع نجب: الفاضل النفيس في نوعه.

٢. في المصدر: عزّ وجلّ أمّد.

٣. في المصدر: حضرتي.

٤. في المصدر: وردتها.

٥. في المصدر: لا يلقوني بكربهة أو.

٦. في المصدر: أفواج من مؤمني الجنّ.

٧. في المصدر: يا مولانا.

٨. في المصدر: فمرنا بما تشاء.

ولو كنتم في بروج مشيدة؟^١ وقال سبحانه له: ﴿الذين كتب عليهم القتلى إلى مضاجعهم﴾ وإذا أقمتم بمكاني فيما ذا ابتلى الخلق المتعوس وبماذا يحشرون^٢، ومن ذلك يكون ساكن حفرتي بكر بلاء، وقد اختارها الله [تعالى] (لي) يوم دحو^٣ الأرض، وجعلها معقلاً لشيعتنا [ومحبينا تقبل أعمالهم وصلواتهم، ويجاب دعائهم، وتسكن شيعتنا] فتكون لهم أماناً في الدنيا و[في] الآخرة، ولكن تحضرون يوم السبت وهو يوم عاشوراء، [وفي آخر هذه الرواية: يوم الجمعة] الذي في آخره أقتل، ولا يبقى بعدي مطلوب من أهلي ونسبي وإخوتي^٤ وأهل بيتي، ويسار برأسي^٥ إلى يزيد - لعنه الله تعالى^٦.

فقال الجن: [نحن] والله يا حبيب [الله]^٧ وابن حبيبه، لو لا [أن] أمرك طاعة [وأنه] لا يجوز لنا مخالفتك [لخالفناك، ول] قتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك، فقال لهم ﷺ: [و] نحن والله أقدر عليهم منكم، ولكن «ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة»^٨.

ومن فضائله خير الرطب: روي عن الصحابة الصادقين، عن النبي ﷺ أنه دخل

١. في المصدر: أما قرأتم كتاب الله المنزل على جدي رسول الله ﷺ في قوله: «قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب».
٢. في المصدر: أقمتم في مكاني فبماذا يمتحن هذا الخلق المتعوس وبماذا يختبرون.
٣. في المصدر: دحا.
٤. في المصدر: إخواني.
٥. في المصدر: رأسي.
٦. في المصدر: يزيد بن معاوية لعنهما الله.
٧. في المصدر: نحن يا حبيب الله.
٨. اللهوف، ص ٦٦ و ٦٧؛ ما وجدت كتاب «مولد النبي ومولد الأوصياء ﷺ» في كتب الشيخ المفيد.

على فاطمة عليها السلام فقال لها: أبوك اليوم ضيفك فقالت عليها السلام: يا أبت، إن الحسن والحسين يطالباني بشيء من الزاد ولم يكن في القوت^١، فدخل النبي صلى الله عليه وآله، وأمير المؤمنين والحسن والحسين جلسوا عنده، فنظر النبي صلى الله عليه وآله إلى السماء ساعة، وإذا جبرئيل قد نزل من السماء فقال: يا رسول الله^٢، العليّ الأعلى يقربك السلام ويخصك بالتحية والإكرام، ويقول لك: قل لعلّي (بن أبي طالب) وفاطمة والحسن والحسين: أي شيء تطلبون^٣ من فواكه الجنة (يحضر بين أيديكم)؟

فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا عليّ، ويا فاطمة، ويا حسن، ويا حسين، [إن رب العزة يعلم أنكم جياع، ف] أي شيء تشتهون من فواكه الجنة (يحضر بين أيديكم)؟ فأمسكوا [عن الكلام، ولم يردوا جواباً حياء من النبي صلى الله عليه وآله] فقال الحسين عليه السلام: عن إذنك يا رسول الله^٤، (وعن إذنك) يا أمير المؤمنين، وعن إذنك يا فاطمة^٥ [يا سيّدة نساء العالمين]، وعن إذنك يا حسن؛ أنا أختار^٦ [لكم شيئاً من فواكه الجنة]، فقالوا جميعاً: قل يا حسين ما شئت، [فقد رضيينا بما تختاره لنا] فقال: [يا رسول الله، قل لجبرئيل:] أريد رطباً^٧ فوافقوا (على ذلك)، فقال النبي صلى الله عليه وآله: [قد علم الله ذلك ثم

١. في المصدر: ... الزاد فلم أجد لهما شيئاً يقتاتان به.

٢. في المصدر: ثم إن النبي دخل وجلس مع عليّ والحسن والحسين وفاطمة عليها السلام، وفاطمة متحيرة ما تدري كيف تصنع ثم إن النبي نظر.

٣. في المصدر: وإذا بجبرئيل عليه السلام قد نزل وقال: يا محمّد.

٤. في المصدر: تشتهون.

٥. في المصدر: يا أباه.

٦. في المصدر: يا أمّاه.

٧. في المصدر: يا أخاه الحسن الرضيّ أنا أختار.

٨. في المصدر: إننا نشتهي رطباً جنباً.

قال: [قومي يا فاطمة^١ وادخلي المخذع^٢، واحضري [لينا] ما فيه [فدخلت فرأت فيه طبقاً من البلور مغطى] (فإذا فيه مائدة من موائد الجنة)، وعليه سندسة خضراء، وفيه رطباً جينياً في غير أوان الرطب^٣، فقال النبي ﷺ (لفاطمة وهي حاملة المائدة): [يا فاطمة]، أتى لك هذا؟ قالت: هي^٤ من عند الله؛ [إن الله يرزق من يشاء بغير حساب كما قالت مريم بنت عمران].

فأخذه النبي ﷺ وقدمه بين يديه، وسمى وأخذ^٥ رطبة واحدة فوضعها في فم الحسين [رضي الله عنه] وقال: هنيئاً [مريئاً لك] يا حسين! ثم أخذ رطبة (ثانية) فوضعها في فم الحسن وقال: هنيئاً [مريئاً] يا حسن! ثم أخذ رطبة ثالثة فوضعها في فم فاطمة [الزهراء رضي الله عنها] وقال [لها]: هنيئاً [مريئاً لك] يا فاطمة [الزهراء]! ثم أخذ رطبة رابعة فوضعها في فم أمير المؤمنين، ثم قال^٦: هنيئاً [مريئاً لك] يا أمير المؤمنين! ثم وثب [النبي ﷺ] قائماً ثم جلس، ثم أخذ رطبة ثانية فوضعها في فم أمير المؤمنين وقال: هنيئاً يا أمير المؤمنين! ثم وثب قائماً ثم جلس ثم (أخذ رطبة ثالثة فوضعها في فم أمير المؤمنين ثم قال: هنيئاً يا أمير المؤمنين! ثم قام وجلس، ثم) أكلوا جميعاً [عن ذلك الرطب، فلما اكتفوا] و [شبعوا] ارتفعت المائدة إلى السماء [بإذن الله تعالى].

١. في المصدر: يا فاطمة قومي.

٢. في المصدر: البيت.

٣. في المصدر: بمندبل من السندس الأخضر وفيه رطب جنّي في غير أوانه.

٤. في المصدر: هو.

٥. في المصدر: فقام النبي ﷺ وتناوله وقدمه بين أيديهم، ثم قال: بسم الله الرحمن الرحيم ثم أخذ.

٦. في المصدر: في فم علي رضي الله عنه فقال:

٧. في المصدر: يا علي.

فقال فاطمة: لقد رأيت يا رسول الله، رأيت اليوم^١ منك عجباً فقال: يا فاطمة، [أما] الرطبة الأولى التي وضعتها في فم الحسين [وقلت له: هنيئاً يا حسين؛ فإني] سمعت ميكائيل وإسرافيل يقولان: هنيئاً لك يا حسين! فقلت [أيضاً] موافقاً لهما [في القول]: (هنيئاً لك يا حسين!) ثم أخذت (الرطبة) الثانية فوضعتها في فم الحسن فسمعت جبرئيل وميكائيل يقولان: هنيئاً لك يا حسن! فقلت [أنا] موافقاً لهما [في القول] (هنيئاً يا حسن!)

ثم أخذت (الرطبة) الثالثة فوضعتها في فمك [يا فاطمة]، فسمعت الحور العين [مسرورين] مشرفين [علينا] من الجنان وهنّ يقلن: «هنيئاً لك يا فاطمة» فقلت موافقاً لهنّ [بالقول]^٢: (هنيئاً يا فاطمة! ثم أخذت الرطبة الرابعة فوضعتها في فم أمير المؤمنين فسمعت صوت النداء من الحقّ يقول: «هنيئاً يا عليّ» ثمّ قمت قائماً إجلالاً وقلت: هنيئاً يا عليّ! ثمّ ثانية ثمّ ثالثة، وأسمع صوت الحقّ: «هنيئاً يا عليّ» ثمّ قمت قائماً إجلالاً وقلت: هنيئاً يا عليّ! فقمت ثلاث مرات فسمعت الحقّ يقول: «وعزّتي وجلالي لو ناولت عليّاً من الساعة إلى يوم القيامة رطباً لقلت: هنيئاً هنيئاً».

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب عن أصبغ بن نباتة، قال: سألت الحسين عليه السلام فقلت: يا سيدي، أسألك عن شيء أنا به موقن، وإنه من سرّ الله، وأنت المسرور ذلك السرّ إليه^٣ فقال: يا أصبغ، تريد أن ترى مخاطبة رسول الله لأبي بكر يوم

١. في المصدر: يا أبا، لقد رأيت اليوم.

٢. محلّ إتمام الحديث الذي يكون في المصدر: بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٠، ح ٧٣، وأوله يكون كذلك: وجدت في بعض مؤلفات أصحابنا أنه روى مرسلأ عن جماعة من الصحابة، قالوا: دخل النبي دار فاطمة عليها السلام فقال: يا فاطمة، إن أباك اليوم...؛ وما وجدت هذه الرواية في مكان آخر.

٣. في المصدر: المسرور إليك ذلك السرّ.

٤. في المصدر: أبي دون، قال المجلسي ره: عتبه به تقيّة.

مسجد قبا؟ قال: هذا الذي أردت، قال: قم، فإذا أنا وهو بالكوفة فنظرت، فإذا المسجد من قبل أن يرتد إلي بصري فتبسم في وجهي ثم قال^١: يا أصيغ، إن سليمان [بن داود] أعطي بريح^٢ غدوها شهر ورواحها شهر، وأنا قد أعطيت أكثر مما أعطي سليمان فقلت: صدقت والله يا ابن رسول الله، فقال: نحن الذين عندنا علم الكتاب وبيان ما فيه، وليس لأحد من خلقه ما عندنا لأننا أهل سر الله، ثم تبسم^٣ في وجهي ثم قال: نحن آل الله وورثة رسول الله^٤، فقلت: الحمد لله على ذلك ثم قال: ادخل، فدخلت فإذا أنا برسول الله محتب^٥ في المحراب بردائه، فنظرت فإذا أنا بأمير المؤمنين [قابض على تلايب^٦ الأعرس]، فرأيت رسول الله ﷺ يعض على الأنامل وهو يقول: بشس الخلف خليفتي^٧ أنت وأصحابك...^٨.

الباب الثالث عشر في ذكر إكرام الله للحسن والحسين ﷺ معاً

ما ذكر ابن شهر آشوب في كتابه عن [أبو هريرة] ابن عباس رضي الله عنه [والصادق رضي الله عنه] أن فاطمة رضي الله عنها عادت رسول الله ﷺ عند مرضه الذي عوفي منه ومعها الحسن والحسين، فأقبلا يغمزان مما يليهما بين يدي رسول الله ﷺ حتى

١. في المصدر: فقال.

٢. في المصدر: الريح.

٣. في المصدر: فتبسم.

٤. في المصدر: رسوله.

٥. محتب: مشتمل.

٦. تلايب جمع تليب: ما في موضع قلادة الصدر من الثياب ويعرف بالطوق.

٧. في المصدر: خلفتني.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥٢.

٩. في المصدر: من يد.

اضطجعاً على عضديه وناما، فلماً انتبها خرجا في ليلة ظلماء مُدلهمة^١ ذات رعد وبرق، وقد أرخت السماء عن ظلمتها^٢ فسطع لهما نور، فلم يزالا يمشيان في ذلك النور ويتحدثان حتى أتيا حديقة بني النجار فاضطجعا وناما، فانتبه النبي ﷺ من نومه، وطلبهما في منزل فاطمة فلم يكونا فيه، فقام على رجله وهو يقول: إلهي وسيدي ومولاي، هذان شبلاي خرجا من المخمصة والمجاعة.

اللهم، أنت وكيلي عليهما. اللهم، إن [كانا] أخذنا برأ أو بحرأ فاحفظهما وسلمهما!

فنزّل جبرئيل وقال: إن الله يقرئك السلام ويقول [لك]: لا تحزن ولا تغتم لهما؛ فإنهما فاضلان في الدنيا والآخرة، وأبوهما أفضل منهما، وهما نائمان في حديقة [بني] النجار، وقد وكل الله بهما ملكاً.

فسطع للنبي نور فلم يزل يمضي في ذلك النور حتى أتى حديقة بني النجار، فإذا هما نائمان والحسن معانق الحسين ﷺ، وقد تشعّت السماء فوقهما كالطبق فهي تمطر كأمثال المطر وقد منع الله المطر فيهما، وقد اكشفتها^٣ حية لها شعرات كأجام^٤ القصب، وجناحان: جناح قد غطت به الحسن وجناح قد غطت به الحسين، فانسابت الحية وهي تقول: اللهم إني أشهدك وأشهد ملائكتك أن هذين^٥ شبلا نبيك قد حفظتهما عليه ودفعتهما إليه سالمين صحيحين! فمكث النبي ﷺ يقبلهما حتى انتبها، فلماً استيقظاً حمل النبي ﷺ الحسن، وحمل جبرئيل

١. ادلهم الليل: اشتد سواده.

٢. في المصدر: السماء عزاليها.

٣. في المصدر: وهي تمطر كأشد المطر وقد منع الله المطر منهما وقد اكتفتها.

٤. الأجام جمع الجمع للأخمة: الشجر الكثير الملتف.

٥. في المصدر: هذان.

الحسين عليه السلام فقال أبو بكر: ادفعهما إلينا فقد أنقلاك! فقال: أما إن أحدهما على جناح جبرئيل والآخر على جناح ميكائيل، فقال عمر: ادفع إلي أحدهما أخف عنك فقال: امض فقد سمع الله كلامك وعرف مقامك.

فقال أمير المؤمنين: ادفع إلي أحد شبلي وشبليك فالتفت (النبي صلى الله عليه وآله) إلى الحسن عليه السلام وقال: يا حبيبي^١، هل تمضي إلى كتف أبيك؟ فقال: [والله] يا جداه، إن كتفك أحب^٢ إلي من كتف أبي! ثم التفت إلى الحسين فقال: يا حسين، (هل) تمضي إلى كتف أبيك؟ فقال: (و) أنا أقول كما قال أخي، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: نعم المطية مطيتكما ونعم الراكبان أنتما.

فلما أتى المسجد قال: والله يا حبيبي، لأشرفنكما (اليوم) بما شرفكما الله و^٣ أمر منادياً ينادي في المدينة، فاجتمع الناس في المسجد فقام وقال: يا معشر الناس، ألا أدلكم على خير الناس جداً وجدّة؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: عليكم بالحسن^٤ والحسين؛ فإن جدّهما محمّد وجدّتهما خديجة، ثم قال: يا معاشره الناس، ألا أدلكم على خير الناس أباً وأماً؟ وهكذا عمّاً [وعمّة] وخالاً وخالة.^٥

روي في «الجمع بين الصحاح الستّة»^٦ عن عبدالله بن عباس، قال: كنّا مع

١. في المصدر: يا حسن.

٢. في المصدر: لأحب.

٣. في المصدر: «ثم» بدل «و».

٤. في المصدر: قال: الحسن.

٥. في المصدر: معشر.

٦. في المصدر: أمأ وأبأ.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٦.

٨. لم يوجد هذا الكتاب.

رسول الله ﷺ فإذا فاطمة ﷺ قد أقبلت (وهي) تبكي، فقال لها رسول الله ﷺ: ^١ ما يُيكيك يا فاطمة؟ قالت: يا أباه ^٢ إن الحسن والحسين قد عبرا وذهبا هذا اليوم ^٣، و[لا أدري أين هما! وإن علياً ﷺ يسقي على الدالية ^٤ منذ خمسة أيام يسقي البستان، وإني] (قد) طلبتهما في بيوتك فلم أجد ه لهما أثراً!

وإذا أبوبكر (قائم)، قال: يا أبابكر، قم فاطلب قرَّتِي عيني ثم قال: [يا عمر، قم فاطلبهما]. يا سلمان، (و) يا أباذر، (و) يا فلان [يا فلان]، قال: فأحصينا على رسول الله ﷺ سبعين رجلاً بعثهم إلى طلبهما وحثهم، فرجعوا ولم يصبواهما، فاعتم النبي ﷺ (لذلك) غمّاً شديداً، ووقف على باب المسجد [وهو] يقول: بحق إبراهيم خليلك، وبحق آدم صفيك: إن كانا قرَّتَا عيني وثمرتا فؤادي أخذاً برأ [أو] بحرأ] فاحفظهما وسلّمهما!

قال: فإذا جبريل [ﷺ] قد هبط فقال: يا رسول الله، إن الله يقرئك السلام، (ويخصك بالتحية والإكرام)، ويقول [لك]: لا تحزن ولا تغتم، الصبيان فاضلان في الدنيا (و) [فاضلان في] الآخرة، وهما في الجنة (و) قد وكلت بهما ملكاً يحفظهما إذا ناما وإذا قاما، وهما في حظيرة بني النجار، وفرح النبي ﷺ وقام جبرائيل ^٥ عن يمينه (وميكائيل عن شماله)، والمسلمون حوله حتى دخلوا الحظيرة ^٦ على ذلك الملك الموكّل بهما. ثم جئى رسول الله ﷺ ^٧ على ركبته وإذا

١. في المصدر: فقال النبي:

٢. في المصدر: يا أبه.

٣. في المصدر: قد غدوا فذهبا منذ اليوم.

٤. الدالية: الأرض تسقى بدلؤ أو بنا عورة.

٥. في المصدر: طلبتهما في منازلك فما حسنت.

٦. في المصدر: ... قاما، وفرح رسول الله ﷺ فرحاً شديداً ومضى جبريل.

٧. في المصدر: دخل الحظيرة بني النجار فلم.

٨. في المصدر: النبي.

الحسن معانق الحسين وهما نائمان، وذلك الملك قد جعل أحد جناحيه فوقهما
والآخر تحتهما^١، وعلى كل واحد منهما دُرَاعَةٌ من شعر و^٢ صوف، والمَدَادُ^٣ على
شفتيهما. فما زال النبي ﷺ بينهما^٤ حتى استيقظا، فحمل رسول الله الحسين،
وحمل جبرائيل الحسن^٥، وخرج النبي من الحظيرة.

قال ابن عباس: وجدنا الحسن على يمين رسول الله والحسين على يساره^٦ وهو
يقبلهما ويقول: من أحبكما فقد أحب رسول الله، [ومن أبغضكما فقد أبغض
رسول الله] فقال أبو بكر: يا رسول الله، أعطني أحدهما أحمله، فقال رسول الله ﷺ: [:
نعم المملوك^٧ ونعم المطية تحتهما! فلما [أن] صار إلى باب الحظيرة لقيه عمر
بن الخطاب، فقال له مثل مقالة أبي بكر فردّ عليه رسول الله ﷺ كما ردّ على أبي بكر.
فرأينا^٨ الحسن متشبّثاً بثوب رسول الله ﷺ، وجدنا يد النبي على رأسه، فدخل
النبي ﷺ المسجد فقال: لأشرفن اليوم ابني كما شرفهما الله عز وجل^٩ فقال: يا بلال،
عليّ بالناس، فنادى فيهم فاجتمعوا. فقال النبي ﷺ: [يا معاشر أصحابي، بلّغوا عن
نبيكم محمد ﷺ (ما سمعتم. قالوا: نعم ثم قالوا: سمعنا رسول الله ﷺ] يقول: ألا
أدلكم على خير الناس جداً وجدة؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: عليكم بالحسن

١. في المصدر: قد جعل جناحه تحتها والآخر فوقهما.

٢. في المصدر: أو.

٣. المداد: قلم الجبر.

٤. في المصدر: يلثمهما.

٥. في المصدر: فحمل النبي ﷺ الحسن وحمل جبرائيل الحسن.

٦. في المصدر: وجدنا الحسن ﷺ عن يمين النبي ﷺ والحسين ﷺ عن يساره ﷺ.

٧. في المصدر: الحمولة.

٨. في المصدر: فرأيت.

٩. في المصدر: تعالني.

والحسين؛ فإنَّ جدَّهما (محمَّد) رسول الله وجدَّتهما خديجة بنت خويلد سيِّدة نساء أهل الجنَّة. معاشر^١ النَّاس، هل أدلَّكم على خير النَّاس أباً وأماً؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: عليكم بالحسن والحسين؛ فإنَّ أباهما عليّ بن أبي طالب [عليه السلام]، ومنهما، شابَّ يحبُّ الله ورسوله، ويحبُّه الله ورسوله [ذو المنفعة والمنقبة في الإسلام]، وأمُّهما فاطمة (الزهراء) بنت محمَّد ﷺ سيِّدة نساء أهل الجنَّة [...].، وهكذا عمَّاً وعمَّةً وخالاً وخالة إلى آخره. وقد مرَّ بتمامه في الحديث السابق لا حاجة بتكراره. ثمَّ قال: [ألاً] يا معاشر^٢ النَّاس، أعلمكم أنَّ جدَّهما في الجنَّة، وجدَّتهما في الجنَّة، [وأبوهما في الجنَّة، وأمُّهما في الجنَّة، وعمُّهما في الجنَّة، وعمَّتُهما في الجنَّة]، وخالهما في الجنَّة، وخالتُهما في الجنَّة، وهما في الجنَّة، ومن أحبَّهما^٣ فهو معنا في الجنَّة، ومن أبغضهما فهو في النار، و[إنَّ] من كرامتهما على الله [تعالى] أنه سمَّاهما في التوراة شَبْرًا وشَبِيرًا [الحديث].^٥

وفي كتاب «الروح والريحان في مناقب الحسنان» عن سلمان الفارسي عليه السلام قال: أهدي إلى رسول الله ﷺ قطب عنب^٤ في غير أوانه فقال لي: يا سلمان، ائتني بولديَّ الحسن والحسين ليأكلهما معي من هذا العنب. قال سلمان عليه السلام فذهبت أطوف عليهما في منزل^٥ أمَّهما فلم أرهما، فأتيت منزل أختيها أمَّ كلثوم فلم أرهما،

١. في المصدر: معاشر.

٢. في المصدر: رسول الله.

٣. في المصدر: معاشر.

٤. في المصدر: أحبَّ ابني عليّ.

٥. كشف اليقين، ص ٣١٣ و ٣١٤.

٦. في المصدر: أهدي إلى النبي قطف من العنب.

٧. في المصدر: سلمان الفارسي فذهبت أطرق عليهما منزل.

فجئت فخبّرت النبي ﷺ بذلك فاضطرب]، فوثب النبي ﷺ وقال: 'وا ولداه، [واقرة عيناه]! من يرشدني عليهما فله [على الله] الجنة.

فنزل جبرئيل عليه السلام [من السماء] وقال: [يا محمد]، على ما هذا الانزعاج؟ فقال: على ولدَيَّ الحسن والحسين؛ فأبني خائف عليهما [من] كيد اليهود! فقال جبرئيل: [يا محمد]، بل خفت^١ عليهما من كيد المنافقين؛ [فإن] كيدهم أشدّ من كيد اليهود. واعلم يا محمد]، أنهما^٢ نائمان في حديقة أبي الدّخّاح، فسار^٣ النبي ﷺ [من وقته وساعته] إلى حديقة أبي الدّخّاح^٤ وأنا معه حتى دخلنا الحديقة، وإذا هما نائمان (على جانب دكة) وقد اعتنقا وثمان في فيه طاقه ريحان يروح [بها] وجههما.

فلما رأى الثعبانُ النبي ﷺ ألقى ما كان في فيه (وسار إلى سريره هناك) فقال: السلام عليك يا رسول [الله] لستُ أنا ثعباناً ولكني ملك من [ملائكة الله] الكرويين^٥ غفلت عن ذكر ربّي طرفة عين فغضب عليّ [ربّي] ومسخني ثعباناً كما ترى، وطرّدني [من السماء] إلى الأرض. وإني منذ سنين [كثيرة] أقصد كريماً على الله فأسأله أن يشفع [لي] عند ربّي (عزّوجلّ)، وقد ظفرت بهؤلاء الكريمين أستشفع بهما إلى الله عزّوجلّ)؛ عسى أن يرحمني ويعيدني (إلى سيرتي الأولى) [ملكاً كما كنت أولاً؛ إنّه على كلّ شيء قدير.

١. في المصدر: ووثب قائما وهو يقول.

٢. في المصدر: خف.

٣. في المصدر: أن ابنيك الحسن والحسين.

٤. في المصدر: فصار.

٥. في المصدر: إلى الحديقة.

٦. في المصدر: وجهيهما.

٧. في المصدر: الكرويين (الكروب: سيد الملائكة ومقرّبهم).

قال: [فجلس النبي وقبّلهما فاستيقظا^١ فجلسا على ركبتي النبي ﷺ، فقال لهما] النبي ﷺ: انظرا يا ولدي، (إلى هذا المسكين فقالا: وما هذا يا رسول الله؟ فقد خفنا من قبح منظره! فقال: يا ولداي)، هذا ملك من الكرويين غفل عن ذكر الله^٢ طرفة عين فجعله الله هكذا، وإنه مستشفع إلى الله بكما^٣ فاشفعا له!

فوثب الحسن والحسين وأسبغا [الوضوء]، وصلّيا ركعتين وقالا: اللهمّ بجدنا الخليل الحبيب المصطفى^٤، وبأبينا علي المرتضى، وبأمنا فاطمة الزهراء إلا ما رددت الملك^٥ إلى حالته الأولى؛ (يا مالك الأرض والسماء!) [قال: فما استتمّ دعاءهما] وإذا جبرئيل وقد نزل^٦ من السماء في رهط من الملائكة (بخلعة الرضى لذلك الملك)، [وبشّر ذلك الملك برضى الله عنه وبرده إلى سيرته الأولى]، ثم ارتفعوا به إلى السماء وهم يسبحون الله تعالى.

ثمّ رجع جبرئيل (عليه السلام) إلى النبي ﷺ وهو متبسّم وقال: يا رسول الله، [إنّ] ذلك الملك اليوم يفتخر على ملائكة سبع سماوات^٧ ويقول [لهم]: من مثلي وأنا في شفاعة السيّد السبطين (يعني) الحسن والحسين!^٨

١. في المصدر: فجثا النبي ﷺ يقبلهما حتى استيقظا.

٢. في المصدر: ... من ملائكة الله الكرويين غفل عن ذكر ربه.

٣. في المصدر: وإنّا مستشفع بكما إلى الله.

٤. في المصدر: بجدنا الخليل الحبيب محمّد المصطفى.

٥. في المصدر: رددته.

٦. في المصدر: فإذا جبرئيل قد نزل.

٧. في المصدر: السبع السماوات.

٨. ما وجدنا كتاب الروح والريحان^٩ ووجدنا الرواية في بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٣ و ٣١٤، ح ٧، باب

١٢، والمجلسي ره أيضاً لم يذكر اسم المصدر وذكر (ص ٣١٠) سند الرواية كذلك: وجدت في بعض

مؤلفات أصحابنا... وروى عن سلمان الفارسي...

روي في الأخبار أنّ الحسن والحسين عليهما السلام دخلا فجر^١ عيد إلى حجرة جدّهما [رسول الله صلى الله عليه وآله] (سيّد البشر) وقالوا: يا جدّاه، اليوم يوم العيد، وقد ترى أكابر العرب أنّهم لبسوا جدد الثياب وزيّنوا بألوان اللباس^٢، وليس لنا ثوب جديد فتوجّهنا إلى جنابك^٣ [لنأخذ عيدنا منك ولا نريد سوا ثوب نلبسه]! فتأمّل النبي صلى الله عليه وآله [حالهما وبكى]، وما كان^٤ عنده في البيت ثوب^٥ يليق بهما، ولا رأى أن يمنعهما [فيكسر خاطرهما]، [فأقبل إلى جانب الأحديّة، وعرض الحال إلى حضرة الصمدية]، [فدعا ربّه وقال: إلهي اجبر قلبهما وقلب أمهما].

فنزل جبرائيل (في تلك الحال) ومعه حلّتان أبيضان^٦ من حلل الجنّة، [فسرّ النبي صلى الله عليه وآله] و[قال: يا سيّد، لا تحزن؛ خذ هاتان الحلّتان وأبسهما لولدك الحسن والحسين. فبعث النبي صلى الله عليه وآله في طلبهما فلمّا أتيا] قال لهما: [يا سيّدني شباب أهل الجنّة]، ها كما أتوا^٧ خاطها خياط القدرة على قدر طولكما آتيكما بمخيطة من عالم الغيب)، فلمّا رأيا الخلع أبيضان^٨ قالوا: يا جدّاه، [كيف هذا و] [جميع صبيان العرب لابسون ألوان الثياب (ونحن كذلك نرغب للألوان من الثياب)].

فتفكّر النبي صلى الله عليه وآله^٩ [في أمرهما] فقال جبرئيل: يا محمّد، طب نفساً وقرّ عينا! إنّ

١. في المصدر: يوم.

٢. في المصدر: وقد تزّين أولاد العرب بألوان اللباس ولبسوا جديد الثياب.

٣. في المصدر: وقد توجّهنا لذلك إليك.

٤. في المصدر: لم يكن.

٥. في المصدر: ثياب.

٦. في المصدر: بياضوان.

٧. في المصدر: خذاً أنواباً.

٨. في المصدر: بيبضاً.

٩. في المصدر: فأطرق النبي ساعة متفكراً.

صايغ صبغة الله [عز وجل] يقضي لهما هذا الأمر، ويفرح قلوبهما بأي لون شاء؛ فأمر يا محمد، بإحضار الطست والإبريق [فأحضرا] فقال جبرئيل: يا رسول الله، أنا أصب الماء على هذه الخلع، وأنت تفرّكهما^١ بيديك فتصبغ لهما بأي لون شاء. فوضع رسول الله ﷺ حلة [الحسن] في الطست، فأخذ جبرئيل يصب الماء، ثم أقبل النبي ﷺ على الحسن وقال [له]: يا قرّة العين^٢ بأي لون تريد لحلتك؟ قال: أريدها خضراء، ففركها النبي ﷺ [بيده في ذلك الماء] فاتخذت^٥ بقدره الله لونا [أخضر فانقأ] كالزبرجد (الأخضر) فأخرجها النبي ﷺ وأعطاهما الحسن، فلبسها.

ثم وضع الأخرى في الطست، وأقبل إلى الحسين^٦ وكان له من العمر (يومئذ) خمس سنين، وقال: يا قرّة العين، أنت بأي لون تريد لحلتك؟ فقال الحسين: [يا جدّ] أريدها حمراء [ففركها النبي ﷺ بيده في ذلك الماء فصارت حمراء] (فاتخذت من ميامن يد النبي ﷺ لونا) كالياقوت الأحمر، فلبسها الحسين (ﷺ) [فسر النبي ﷺ بذلك، وتوجّه الحسن والحسين إلى أمهما فرحين مسرورين] فعند ذلك بكى جبرئيل ﷺ بمشاهدة^٨ تلك الحال (والحسن والحسين توجّها فرحين ملبسين إلى حجرة أمهما) فقال علي^٩ بن أبي طالب لجبرئيل: [يا أخي جبرئيل] في مثل هذا اليوم

١. فَرَكَ يُفْرِكُ التَّوْبَ: دَلِكُهُ.

٢. فِي الْمَصْدَرِ: النَّبِيِّ.

٣. فِي الْمَصْدَرِ: عَيْنِي.

٤. فِي الْمَصْدَرِ: تَرِيدُ حَلَّتْكَ فَقَالَ:

٥. فِي الْمَصْدَرِ: فَأَخَذَتْ.

٦. فِي الْمَصْدَرِ: ثُمَّ وَضَعَ حَلَّةَ الْحُسَيْنِ وَأَخَذَ جِبْرَائِيلُ يَصْبُ الْمَاءَ فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ إِلَى نَحْوِ الْحُسَيْنِ.

٧. فِي الْمَصْدَرِ: قَالَ لَهُ: يَا قَرَّةَ عَيْنِي أَيُّ لَوْنٍ تَرِيدُ لِحَلَّتْكَ؟

٨. فِي الْمَصْدَرِ: مَسْرُورِينَ فَبَكَى جِبْرَائِيلُ لِمَا شَاهَدَ.

٩. فِي الْمَصْدَرِ: فَقَالَ النَّبِيُّ يَا أَخِي جِبْرَائِيلَ.

الذي فرح فيه ولدادي [تبكي وتحزن؟! فبالله عليك إلا ما أخبرتني] (لم حزنت؟) فقال (له) جبرئيل: [اعلم يا رسول الله] (يا سيدي قصة الجنة والقصر اللتان بنيتا باسم الحسن والحسين، لعله ارتفع عن قلبك، بأنه كان قصر الحسن من الزبرجد الأخضر، وقصر الحسين كان من الياقوت الأحمر! هنا أيضاً) اختيار بهما على اختلاف اللون^١ (مؤيد تلك الحال) فلا بد للحسن أن يسقوه السم، و(عند خروجه من الدنيا) يخضر لونه^٢ [من عظم السم، و] لا بد للحسين أن يقتلوه، وعند خروجه من الدنيا يحمر جسده من دمه^٣ [فبكي النبي، وزاد حزنه لذلك].^٤

(روى) أبو عبدالله المفيد النيسابوري في أماليه: قال الرضا عليه السلام: (و) عرى الحسن والحسين و (قد) أدركهما العيد فقالا لأمههما: قد زُينوا صبيان البلده إلا نحن، فما لك لاتزينينا؟ فقالت: إن ثيابكما عند الخياط فإذا أتت زينتكما، فلما كانت ليلة العيد أعادا القول على أمهما، فبكت ورحمتهما، فقالت لهما المقالة الأولى^٥ فرداً عليها، فلما أخذ الظلام قرع الباب قارع فقالت فاطمة: من هذا؟ فنادها^٦ يا بنت رسول الله ﷺ أنا الخياط، جئت بالثياب، ففتحت الباب، فإذا

١. في المصدر: إن اختيار ابنيك على اختلاف الألوان.

٢. في المصدر: لون جسده.

٣. في المصدر: أن يقتلوه ويذبحوه ويخضب بدنه من دمه.

٤. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٤٥ و ٢٤٦، ح ٤٥، باب ٣٠: أوله هكذا: وروي عن بعض الثقات الأخيار أن

الحسن ...

٥. في المصدر: المدينة.

٦. في المصدر: أتاني.

٧. في المصدر: فقالت لهما ما قالت في الأولى.

٨. في المصدر: قال.

رجل ومعه لباس العيد .

قالت فاطمة: والله لم أر رجلاً أهيّب منه شيمة^١ فناولها منديلاً مشدوداً ثم انصرف . فدخلت فاطمة ففتحت المنديل ، فإذا فيه قميصان ودراعتان وسروالان وبردان^٢ وعمّامتان وخفّان أسودان مصبغان بالحمرة ، فأيقظتهما وألبستهما . فدخل رسول الله ﷺ وهما مزيّنان فقبلهما وحملهما^٣ ثم قال: رأيت الخياط؟ قالت: نعم [يا رسول الله] والذي أنفذته من الثياب .

قال: بُنيّة، ما هو خياطاً؛ إنّما هو رضوان خازن الجنان^٤ قالت فاطمة: [و] من أخبرك يا رسول الله؟ قال: ما عرج حتى جاءني وأخبرني بذلك^٥.

وذكر صاحب الروضة أنه جاء في بعض الخبر أنّ أعرابياً أتى إلى النبي ﷺ فقال [له]: يا رسول الله، لقد صدتُ خِشْفَةً^٦ غزاةً وآتيها هدية إلى حضرتك^٧ [لولدك الحسن والحسين] فقبلها النبي ﷺ [ودعا له بالخير] فإذا الحسن بن علي دخل المسجد، فرأى الخشفة فرغب^٨ إليها، فأعطاه (النبي) إيّاها، فلمّا مضى

١ . في المصدر: شيمة منه . (الشّيمة: الخُلُق والطبيعة أو العادة).

٢ . في المصدر: رداءان .

٣ . في المصدر: فحملهما وقبّلهما .

٤ . في المصدر: ما هو خياط ... خازن الجنّة .

٥ . مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩١، ناقلاً عن أمالي المفيد، لكن لم يوجد الرواية ولا مثلها في أمالي المفيد . والعجب أنّ العلامة المجلسي أيضاً نقلها من أمالي المفيد؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٨٩، ص ٥٢ .

٦ . في المصدر: أتى الرسول .

٧ . الخشفة: ولد الظبي أوّل ما يولد .

٨ . في المصدر: أتيت بها إليك هدية .

٩ . في المصدر: فإذا الحسن ﷺ واقف عند جدّه فرغب .

ساعة إذا الحسين بن علي عليه السلام دخل المسجد فرأى لأخيه خشفة غزالة^١ يلعب بها فقال (له): يا أخي من أين لك هذه الخشفة؟ قال^٢: أعطانيها جدِّي رسول الله صلى الله عليه وآله، فسار الحسين مسرعاً إلى (المسجد حتَّى أتى إلى عند) جدّه فقال: يا جدّاه، أعطيتَ أخي خشفة يلعب بها، ولم تعطني مثلها ويكرّرها، والنبيّ يقوّي قلبه و يسلي^٣ خاطره، حتى أفضى أمره بالبكاء، وهم أن يبكي^٤.

فبينما هو كذلك إذا نحن بصياح قد ارتفع من باب^٥ المسجد، فنظرنا وإذا بلبوة ظبي تقبل مسرعة ومعها خشفتها وهي تضربها بأحد طرفيها وتسوقها^٦ حتى أتت بها إلى النبيّ صلى الله عليه وآله ثم أنطقت [الغزالة] بأفصح اللسان فقالت لي^٧ [يا رسول الله، قد كانت لي خشفتين، إحداهما صاها الصياد وأتى بها إلى عزك^٨ وبقيت لي [هذه] الأخرى، وكنت بها مسروراً، وأنا كنت أرضعها في هذه الساعة، فبلغني نداء^٩ اسرعني [اسرعني يا غزالة] بخشفتك إلى محمّد سيّد العالمين، وأوصلها إليه^{١٠} لأن

١. في المصدر: فما مضى ساعة إلا والحسين قد أقبل فرأى الخشفة عند أخيه.

٢. في المصدر: فقال الحسن عليه السلام.

٣. في المصدر: وجعل يكرّر القول على جدّه وهو ساكت لكنّه يسلي.

٤. في المصدر: أفضى من أمر الحسين عليه السلام إلى أن هم يبكي.

٥. في المصدر: عند باب.

٦. في المصدر: وإذا ظبية ومعها خشفها ومن خلفها ذئبة تسوقها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وتضربها بأحد أطرافها.

٧. في المصدر: بلسان فصيح وقالت.

٨. في المصدر: إليك.

٩. في المصدر: وأنا بها مسرورة وإني كنت الآن أرضعها فسمعت قانلاً يقول:

١٠. في المصدر: بخشفك إلى النبيّ محمّد، وأوصله سريعاً.

الحسن واقف بين يديه^١ قد همّ أن يبكي والملائكة [بأجمعهم] (لرؤيته) قد رفعوا رؤسهم من صوامع العبادة. ولو بكى [الحسين عليه السلام] لبكت المقرّبون من الملائكة لبكائه^٢

وسمعتُ [أيضاً] قائلاً يقول: اسرعي يا غزاة، قبل جريان الدموع على خدي^٣ [فإن لم تفعل على سلطت عليك هذه الذئبة تأكلك مع خشفك] فأتيت بخشفتي^٤ إليك يا رسول الله، و (لقد) قطعت مسافة بعيدة [ولكن] (يا رسول الله، وكأني قد طويت لي الأرض حتى لحقتك سريعاً، والحمد لله جنتك^٥ قبل جريان دموعه؛ فارتفع الصباح^٦ من الأصحاب، ودعا النبي ﷺ للغزاة [بالخير والبركة] فأخذ الحسين الخشفة (وساقها، معه وأتى مع أخيه الحسن إلى باب الحجرة) [وأتى بها إلى أمّه الزهراء عليها السلام] فسرت بذلك سروراً عظيماً] (والحمد لله الذي فضّلهما على جميع العالمين).^٧

وأيضاً قال صاحب الروضة: روي في بعض الأخبار أن نصرانياً أتى رسولاً من ملك الروم إلى يزيد - لعنه الله [تعالى] - وقد حضر في مجلسه الذي أتى إليه [فيه] برأس الحسين، فلما [رأى النصراني] رأس الحسين عليه السلام [بكى وصاح] (من قلبه

١. في المصدر: يدي جده و.

٢. في المصدر: لبكت الملائكة المقرّبون لبكائه.

٣. في المصدر: خذ الحسين عليه السلام.

٤. في المصدر: بخشفتي.

٥. في المصدر: حتى أتيتك سريعة، وأنا أحمد الله ربي على أن جنتك.

٦. في المصدر: قبل جريان دموع الحسين عليه السلام على خده، فارتفع التهليل والتكبير.

٧. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٢ و ٣١٣، ح ٧٣، وأوله: وروي في بعض الأخبار...؛ ما وجدناه في مصدر آخر.

(المفجوع) [وناح حتى ابتلت لحيته بالدموع] ثم قال: يا يزيد، اعلم^١ أنني دخلت المدينة تاجراً في أيام حياة النبي، وقد أردت أن آتية بهديّة فسألت من أصحابه: أي شيء أحب إليه من الهدايا فقالوا: الطيب أحب إليه [من كل شيء وإن له لرغبة فيه. قال: فحملت من المسك فأرتين و[قدراً] من العنبر الأشهب، وآتيته^٢ إليه، وهو يومئذ في بيت [زوجته] أم سلمة [رضي الله عنها] فلما شاهدت جماله ازداد لعيني من (مشاهدة) لقائه نوراً [ساطعاً] وزادني [منه] سرور، وقد تعلق قلبي بمحبته، فسلمت عليه ووضعت الأعطار^٣ بين يديه، فقال (لي): ما هذا؟ قلت هدية محقرة أتيت بها إلى حضرتك، فقال لي: ما اسمك؟ قلت: [اسمي] عبد الشمس. قال: [بذل اسمك] أنا^٤ أسميك عبد الوهاب، فإن قبلت مني الإسلام قبلت منك الهدية.

[قال: فنظرت إليه [وتأملته] فعلمت أنه هو النبي الذي أخبرنا به عيسى عليه السلام] [حيث قال: إنني مبشر لكم برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد، فاعتقدت ذلك] فأسلمت على يده في ساعتى^٥، ورجعت إلى الروم وأنا أخفي [لإسلام ولي مدة] من السنين [وأنا] مسلم مع خمس بنين لي وأربع بنات^٦ (ونحن نكون بينهم) وأنا اليوم وزير ملك الروم، وليس لأحد اطلاع على أحوالنا.

١. في المصدر: اعلم يا يزيد.

٢. في المصدر: جنث بها.

٣. في المصدر: العطر.

٤. في المصدر: فأني.

٥. في المصدر: عنه.

٦. في المصدر: تلك الساعة.

٧. في المصدر: مع خمس من البنين وأربع من البنات.

ويوم كنت في حضرته^١ وهو في بيت أم سلمة رأيت هذا العزيز الذي (أتاك) رأسه (و)^٢ وضع بين يديك مهانا^٣ [حقيراً] قد دخل [على جدّه] من باب الحجرة، والنبى ﷺ فتح باعه [ليتناوله وهو يقول: مرحباً بك يا حبيبي] فتناوله وأقعده^٤ في حجره وجعل يقبل شفتيه، و[يرشّف] ثناياه وهو يقول: بُعد عن رحمة الله من قتلك! [لعن الله من قتلك يا حسين، وأعان على قتلك! والنبى ﷺ مع ذلك يبكي]. وفي يوم ثانيه كنت في مسجد النبى ﷺ إذ أتاه هذا الشاب مع أخيه الذي كان أكبر منه وقالوا: يا جدّه نحن نصارعنا ولم يغلب أحدنا صاحبه^٥ وإنما نريد أن نعلم أيّنا أشد قوّة من الآخر؟ فقال لهما النبى ﷺ: يا مهجتاي، التصارع ما يليق بكما. اذهبا فتكاتبا، فخطأ أيكما يكون^٦ أحسن كذلك تكون قوّته [أكثر قال: فمضيا] وكتب كلّ واحد منهما خطأ^٧ وأتيا [إلى جدّهما] النبى ﷺ فأعطيا [اللوح] [بيد النبى ﷺ] ليقضي بينهما.

فتأمل النبى ﷺ فقال: يا مهجتاي، أنا^٨ نبىّ أمي لا أعرف الخطأ. اذهبا إلى أبيكما حتّى يخبركما خطأ أيكما أحسن، وهما ذهبا^٩ وقام النبى ﷺ أيضاً معهما، ودخلوا

١. في المصدر: وليس لأحد من النصارى اطلاع على حالنا. واعلم يا يزيد، أنّي يوم كنت في حضرة النبى ﷺ.

٢. ليس «و» في النسخة ولا في المصدر؛ أضفناه للضرورة.

٣. في المصدر: مهيناً.

٤. في المصدر: حتّى أنّه تناوله وأجلسه.

٥. في المصدر: الآخر.

٦. في المصدر: حبيبي يا مهجتي، إنّ التصارع لا يليق بكما، ولكن اذهبا فتكاتبا فمن كان خطأ.

٧. في المصدر: سطرأ.

٨. في المصدر: فظفر النبى ﷺ إليهما ساعة ولم يُرد أن يكسر قلب أحدهما فقال لهما: يا حبيبيّ إنّي.

٩. في المصدر: ليحكم بينكما وينظر أيكما أحسن خطا قال: فمضيا إليه.

جميعا إلى منزل فاطمة عليها السلام فما كان إلا ساعة، وإذا النبيّ مقبل و سلمان فارسي معه [عليه السلام وأنا خرجت من المسجد) وكان بيني وبين سلمان صداقة [ومودة] فسألته كيف أبوهما حكم لهما ولم يقل أيّهما أحسن؟^١

قال (لي) سلمان [رضوان الله عليه]: إن النبيّ يحبهما فتأمل لو قال^٢: خطّ الحسن أحسن كان يغتمّ (قلب) الحسين، ولو قال: إن خطّ^٣ الحسين أحسن كان يغتمّ (خاطر) الحسن (لهذا) فوجههما إلى أبيهما فقلت (له): يا سلمان، بحقّ الصداقة والأخوة [التي بيني وبينك] وبحقّ دين الإسلام أنك تحقّق لي أن أباهما كيف حكم لهما؟ فتقبّل منّي سلمان وتفارقا.

ثمّ ثاني يوم لأتيت سلمان فقلت له: يا سلمان، كيف صار الأمر الذي قلت لك عنه بالأمس؟ قال: يا أخي، هما ذهبا إلى عند أبيهما، فقال لهما مقالة جدّهما، ووجههما إلى أمّهما^٤ فأتيا [إلى] أمّهما وعرضا عليها [ما كتبا في اللوح وقالا: يا أمّاه] إن جدنا أمرنا أن نتكاتب: فكلّ من كان خطّه أحسن تكون قوّته أكثر (فنحن) تكاتبا و أتينا به إليه^٥ فوجهنا إلى أبينا فلمّا أتينا إلى أبينا ثبتنا إلى عندك.

فافتكرت^٦ فاطمة بأنّ جدّهما وأباهما ما أرادا أن يتألّم خاطرهما؛ أنا ماذا أصنع بهما؟ ثمّ قالت: يا ولداي، أنتما تعلمان أنّي لا أعلم الخطّ، لكن في قلدتي سبع

١. في المصدر: كيف حكم أبوهما وخط أيّهما أحسن.

٢. في المصدر إن النبيّ لم يجهما بشيء لأنّه لو تأمل أمرهما وقال: لو قلت.

٣. في المصدر: قلت: خطّ.

٤. في المصدر: بحقّ دين الإسلام إلا ما أخبرني كيف حكم أبوهما بينهما فقال: لمّا أتيا إلى أبيهما وتأمّل

حالهما رقى لهما ولم يرد أن يكسر قلب أحدهما قال لهما: أمضيا إلى أمكما فهي تحكم بينكما.

٥. في المصدر: وجئنا إليه.

٦. في المصدر: فوجهنا إلى أبينا فلم يحكم بيننا و وجهنا إليك فتفكرت.

لؤلؤات انثرهما عليكما^١ فأيكما يلتقط [من لؤلؤها] أكثر كان خطه أحسن فحينئذ تكون قوته أشد. ثم نثرت تلك اللؤلؤ على رءوسهما^٢ فالتقط الحسن منهما ثلاث [لؤلؤات والتقط] الحسين ثلاثة^٣ [لؤلؤات] وبقيت الأخرى، والحسن والحسين كلاهما تناوشا لرفعه، فأمر جبرائيل من رب العزة^٤ بنزوله إلى الأرض وأن يضرب بجناحه لتلك اللؤلؤة ويقدها نصفين (ليأخذ منها نصف ذلك) [فأخذ كل منهما نصفاً، فانظر يا يزيد، كيف...].^٥

روي في بعض الأخبار أن النبي ﷺ خرج ذات يوم في غزوة، وأخذ علي بن أبي طالب معه، والحسن والحسين طفلان صغيران، فخرج الحسين ذات يوم عن الدار فوق بين نخيل المدينة، وأخذ يسير في جوانبها، فمر عليه يهودي يقال له: صالح بن رقعة، فأخذه إلى بيته وأخفاه حتى بلغ النهار إلى العصر، والحسين لم يتبين، فغار قلب فاطمة عليها السلام قال الراوي: فأتت فاطمة عليها السلام خلف باب الحجره سبعين مرة، فلم تر أحداً تبعته في طلب الحسين. ثم أقبلت فاطمة إلى الحسن وقالت: يا مهجة قلبي، قم واطلب أخاك الحسين؛ فإن قلبي المقروح يحترق في فراقه!

وقام الحسن وخرج من المدينة، وأتى نخيلها وهو يقول: يا حسين بن علي، يا قوة عين النبي، أين أنت؟ وكذلك الحسن ينادي فلا يجاب، فبدى له غزاة في تلك الحال، فجرى على لسان الحسن بأن قال لها: يا ظبي، هل رأيت أخي حسيناً؟ فنظقت الغزاة بميا من بركات جدّه وقالت: يا نور عين الرسول، ويا

١. في المصدر: أنا ماذا أصنع وكيف أحكم بينهما فقالت لهما: يا قرتي عيني إني أقطع فلادتي على رأسكما.

٢. في المصدر: فتكون قوته أكثر قال: وكان في فلادتها سبع لؤلؤات ثم إنهما قامت فقطعت فلادتها على رأسهما.

٣. في المصدر: ثلاث.

٤. في المصدر: بقيت الأخرى فأراد كل منهما تناولها فأمر الله تعالى جبرئيل.

٥. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٨٩ - ١٩١، ح ٣٦، باب ٣٩؛ أوله هكذا: روي في بعض مؤلفات أصحابنا أن

نصرانياً...، ولم يوجد في مصدر آخر.

سرور قلب المرتضى والبتول، أخذه صالح بن رقة اليهودي فأخفاه في بيته.

فمشى الحسن حتى أتى باب دار صالح فناده، فخرج صالح فقال له الحسن: يا صالح، أخرج أخي الحسين من الدار، وسلّمه إليّ، وإلا أقول لأمي حتى أنها يدعا بها في أوقات السحر تسأل ربّها حتى لا يبقى على وجه الأرض يهودي! وأقول لأبي أن يضرب بحسامه^١ لجمعكم ويُلحقكم بدار البوار! وأقول لجدي حتى يسأل الله سبحانه أن لا يدع يهودياً منكم إلا وقد فارق عنه روحه!

فتحيّر صالح من كلامه ثم قال: يا صبي، من أمك؟ فقال: أمي الزهرة الزهراء، واسطة قلادة الصفوة، ودرّة صدف العصمة، وغرّة جمال العلم والحكمة. وهي نقطة دائرة المناقب والمفاخر، ولمعة من أنوار المحامد والمآثر، تحمّرت طينة وجودها من تفّاح الجنّة، وكتب في صحيفتها عنق عصاة الأمة، أم السادة النجباء وسيدة النساء، البتول العذراء فاطمة الزهراء.

فقال صالح: أمّا أمك فعرفتها، فمن أبوك؟ قال: أبي أسد الله الغالب، القاتل بالسيفين، والطاعن بالرمحين، المصلّي مع النبيّ إلى القبليتين، والمفدي روحه لسيد الثقلين، عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

قال صالح: قد عرفتُ أباك أيضاً، فمن جدّك؟ قال: جدّي درّة من صدف الجليل، وثمرّة من شجرة إسماعيل، الكوكب الدرّي، والنور المضيء، من مصباح التبجيل، المعلّقة ذروة عرش الجليل، سيد الكونين، ورسول الثقلين، ونظام الدارين، وفخر العالمين، ومقتدى الحرمين. وإمام المشرقين والمغربين، وجدّ السبطين، أنا الحسن، وهذا أخي الحسين!

فلما فرغ الحسن من تعدّد مناقبه انجلى صداء الكفر عن مرآة قلب صالح،

١. الحسام: السيف القاطع.

وعيناه تهملان بالدموع ندماً، وجعل ينظر إليه نظر التحير، ثم قال: يا ثمره فؤاد المصطفى، ويا نور عين المرتضى، ويا سرور صدر الزهراء، من قبل تسليمي إياك أخاك اعرض عليّ أحكام الإسلام حتى أذعن وأنقاد له.

ثم إن الحسن عرض عليه الإسلام، فأسلم صالح بإخلاصه، ثم دخل إلى داره وأخذ بيد الحسين وأخرجه وأعطاه بيد أخيه الحسن، ثم نثر على رءوسهما طبقاً من الذهب والفضة، ثم أخذ الحسن بيد أخيه وأتيا إلى منزلهما، فعند ذلك اطمأن قلب فاطمة عليها السلام. ثم يأتي يومه صالح ومعه سبعين من رهطه وأنسابه، وقد دخلوا جميعهم في الإسلام.

ثم دخل صالح إلى بيت فاطمة عليها السلام وهو يصيح بزفير قلبه ويقول: يا بنت رسول الله، عملتُ سوءاً، أي أذيت ولدك، وأنا على ذلك نادم؛ فاصفحي عن ذنبي! فأرسلت إليه فاطمة: فأما أنا حقّي فعفوت عنك، ونصيبي صفحت عنك، لكن هما ابنا عليّ فاعتذر منه.

ثم إن صالح صبر حتى رجع أمير المؤمنين فعرض عليه الحال، فقال أمير المؤمنين: فأما قسمي يا صالح، فأنا رضيت عنك، وصفححت عن ذنبك لكنّ هما ريحانتي رسول الله وتعذر من جانبه.

فأتى صالح النبي صلى الله عليه وآله باكياً وقال: يا سيّد المرسلين، ويا رحمة للعالمين، صالح قد أخطأ على ولدك أخباه،^١ لأنه أتى به من غير إذن أمّه وأخباه، فلم يعلم بالحال، دفعه إلى أخيه وهو الآن فارق، ودخل في الإسلام، وقد وقف على عتبة الشريعة، وقد أتاك بالتوبة والإنابة، وهو على فعله كثير الندم. هل له وجه أن ترحم عليه وتصفح عن ذنبه؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله: فأما أنا يا صالح، عن حقّي ونصيبي فجزت

١. أخباه: نصبه ورفع.

عنك وصفحك، لكن هما خيرتي الله إذا كان يرضى الله عنك ويتجاوز عنك فقد ربح جميع خزائنك.

ثم توجه صالح وهو يتضرع ويستغيث إلى الله ويقول: يا رب، أذنبت وأخربت وسوّدت صحيفتي بقبیح فعلي وسوء عملي! وكان يبكي سبعة عشر يوماً ويحوم في الفلوات، وصراخه وعويله يتجاوز الثريا، وفي يوم السابع عشر نزل جبرائيل على رسول الله ﷺ من رب العالمين وقال: يا محمد، الرب يقرنك السلام ويقول: أدرك النائب؛ لأنني قبلت توبته، وعفوت عن ذنوبه، وثبت اسمه في جريدة الأخلاء. يا أيها العزيز، تأمل في هذا المعنى: أن الذي أخطأ هذا المقدار بأنه أخذ الحسين وأخفاه في بيته؛ لا ضرب به ولا تكلم عليه كلاماً شديداً، ثم من بعد ذلك ندم على فعله ففارق الكفر، ودخل في الإسلام، يحتاج أن يعتذر كل هذا حتى يرضى الرب سبحانه عنه، فكيف يكون حال قوم فعلوا بأحد قرّة عيني الزهراء ما فعلوا، حتى سقوه سموم القهر حتى سقط كبده سبعين قطعة، والأخرى مع اثنين وسبعين من أقارب أنسابه ومن رهطه وأصحابه، إذ أبوهم في كرب الطف بنار الكرب والبلاء، ضاعف الله عليهم اللعنة والخزي في الدنيا والعذاب في الآخرة، عذاباً يستغيث منه أهل النار، عذاباً لا يعذب به أحداً من العالمين^١.

وفي كتاب مناقب آل أبي طالب عن جماعة، عن أبي صالح، وعن أبي هريرة، وعن صفوان بن يحيى، وعن محمد بن علي بن الحسين، وعن علي بن موسى الرضا، وعن أمير المؤمنين أن الحسن والحسين كانا يلعبان عند النبي ﷺ حتى مضى [عامّة] الليل، ثم قال لهما (النبي ﷺ): انصرفا إلى أمكما، فبرقت برقة فما زالت تضيء لهما حتى دخلا على فاطمة، والنبي ﷺ ينظر إلى البرقة، وقال:

١. لم يوجد في مصدر.

الحمد لله الذي أكرمنا أهل البيت^١.

وروى^٢ الثعلبي بالإسناد عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام، قال: مرض النبي صلى الله عليه وآله فأتاه جبرئيل بطبق فيه رمان وعنب، فأكل النبي صلى الله عليه وآله منه فسيح، ثم دخل عليه الحسن والحسين فتناولوا منه، فسيح الرمان والعنب، ثم دخل عليّ فتناول منه فسيح أيضاً، ثم دخل رجل من أصحابه فأكل ولم^٣ يسيح، فقال جبرئيل: إنمّا يأكل هذا نبيّ أو وصي نبيّ [أو ولد نبيّ].^٤

وروى ابن شهر آشوب في مناقبه عن الحسن البصري وأمّ سلمة أنّ الحسن والحسين دخلا على رسول الله وبين يديه جبرئيل، فجعلا يدوران حوله يُشبهانه [بندحية الكلبي، فجعل جبرئيل يومي بيده كالمتناول شيئاً، فإذا في يده تفاحة وسفرجلة] ورمانة فناولها فهللت وجوههما^٥ وسعيا إلى جدّهما فأخذهما^٦ فشتمهما، ثم قال: اذهبا^٧ إلى أمكما بما معكما وابدءا بأبيكما، فصارا كما أمرهما^٨ فلم يأكلوا حتى جاء^٩ النبي صلى الله عليه وآله إليهم فأكلوا جميعاً، فلم يزل كلّ من^{١٠} أكل منه عاد

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٠.

٢. أول ما في المصدر (مناقب آل أبي طالب) كذلك: الكشف والبيان عن الثعلبي.

٣. في المناقب: فلم.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩١ و ٣٩٢؛ مدينة المعاجز نقلاً عن ابن شهر آشوب، أوله: من الكشف والبيان عن الثعلبي...؛ أيضاً الخرائج والجرانح للراوندي، ج ١، ص ٤٨؛ لم يوجد في مصدر آخر.

٥. في المصدر: وتهلّل وجهاهما.

٦. في المصدر: فأخذ منهما.

٧. في المصدر: صيرا.

٨. كان في النسخة كذا: «... أمكما وبدا وكما أبيكما أعجب فصار أمرهما»، لكن ما أنبتناه في المتن لسقمه.

٩. في المصدر: صار.

١٠. في المصدر: كلّمّا.

إلى ما كان حتى قبض رسول الله ﷺ.

قال الحسين [١]: فلم يلحقه التغير والنقصان أيام فاطمة بنت رسول الله ﷺ حتى توفيت، ففقدنا الرمان وبقي التفاح والسفرجل أيام أبي، فلما استشهد (أبي) أمير المؤمنين فقد السفرجل وبقي التفاح على هيأته عند الحسن حتى مات في سمه، وبقيت التفاحة إلى الوقت الذي حوصرت (فيه) عن الماء، فكنت أشمها إذا عطشت فيسكن لهب عطشي، فلما اشتد عليّ العطش مضتها وأيقنت بالفناء.

قال عليّ بن الحسين: سمعته يقول ذلك أبي قبل مقتله بساعة، فلما قضى نحبه وجد ريحه في مصرعه، فالتمست فلم يجد لها أثراً، وبقي^٢ ريحها بعد الحسين، ولقد زرت قبره فوجدت ريحها تفوح من قبره. فمن أراد ذلك من شيعتنا الزائرين للقبر فيلتمس ذلك في أوقات السحر، فإنه يجده إذا كان مخلصاً^٣.

وأيضاً من الكتاب المذكور: وروى ابن عباس وأبو رافع، قالوا: كنا جلوساً عند النبي ﷺ إذ هبط جبرئيل ومعه جام من البلور الأحمر مملوءاً مسكاً وعنبراً، فقال [له]: السلام عليك؛ الرب يقرئك السلام^٤، ويحييك بهذه التحية، ويأمرك تحيي بها علياً وولديه، فلما صارت في كف النبي هلت ثلاثاً وكبرت ثلاثاً، ثم قالت بلسان ذرب^٥: ﴿بسم الله الرحمن الرحيم طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى﴾ فأشمها^٦ النبي ﷺ ثم حيا بها علياً (وولديه).

١. في المصدر: عضتها. (ومض الشيء: مضه بشفتيه).

٢. في المصدر: فالتمست ولم ير لها أثر فبقي.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩١.

٤. في المصدر: الله يقرأ عليك السلام.

٥. لسان ذرب: فصيح.

٦. في المصدر: فاشتمها (وهو الصحيح).

فلَمَّا صارت في كَفِّ عليٍّ قالت: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿أَسْمَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الآية، فَأَسْمَهَا عليٍّ، وَحَيَّا بِهَا الْحَسَنَ، فَلَمَّا صارت في كَفِّ الْحَسَنِ قالت: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾ الآية، فَأَسْمَهَا الْحَسَنَ، وَحَيَّا بِهَا الْحُسَيْنَ، فَلَمَّا صارت في كَفِّ الْحُسَيْنِ قالت: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، ثُمَّ رَدَّتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فقالت: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، فلم أدر على السماء صعُدت أم في الأرض نزلت بقدره الله تعالى^١.

وعن مناقب الخوارزمي بحذف الإسناد، عن عبد الحميد، عن سليمان الأعمش، قال: بعث إليَّ أبو جعفر الدوانيقي في جوف الليل أن أجب (أمير المؤمنين)، فسبقت متفكراً فيما بيني وبين نفسي، وقلت: ما بعث إليَّ [أمير المؤمنين] في هذه الساعة إلا ليسألني عن فضائل عليٍّ عليه السلام، ولعليَّ إن أخبرته قتلتني. قال: فكتبت وصيَّتي، ولبست كفني، ودخلت عليه فقال (لي): ادن منِّي، فدنوت و(إذا) عنده عمرو بن عبيد، فلَمَّا رأته طابت نفسي شيئاً، ثم قال: ادن (منِّي)، فدنوت (منه) حتَّى كادت تمسَّ ركبتي [ركبته].

قال: فوجد منِّي رائحة الحنوط فقال: اصدقني^٥ وإلا صلَّبتك حيّاً فقلت: ما حاجتك يا أمير المؤمنين؟ قال: ما شأنك متحنطاً؟ قلت: أتاني رسولك في جوف الليل أن أجب (أمير المؤمنين) فقلت: عسى أن يكون أمير المؤمنين بعث إليَّ في

١ و ٢. في المصدر: فاشتَمَّها (وهو الصحيح).

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٢.

٤. ما بين المعقوفين كان في جميع المصادر، وهكذا سائر الموارد إلى آخر الرواية، وما بين الهالين ليس في المصادر.

٥. في المصدر: والله لتصدقني.

هذه الساعة ليسألني عن فضائل عليّ [عليه السلام]، فلعلّني إن أخبرته قتلني، فكتبت وصيّي، ولبست كفني.

قال: وكان متكأ فاستوى جالساً وقال: لا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم. سألتك بالله يا أعمش^١، كم حديثاً ترويه في فضائل عليّ [عليه السلام]؟ قال: فقلت: يسيراً يا أمير المؤمنين. قال: كم؟ قلت عشرة آلاف [حديث] وما زاد، فقال: يا سليمان، [والله] لأحدثتك بحديث في فضائل عليّ [عليه السلام] تنسى كلّ حديث [سمعته]. قال: قلت: حدّثني يا أمير المؤمنين.

قال: [نعم]، [إنّي] كنت هارباً من بني أمية، [وكنت] أتردّد في البلدان، وأتقرّب إلى النّاس بفضائل عليّ [عليه السلام] فكانوا يطعموني ويزودوني حتّى وردت (إلى) بلاد الشام، وإنّي لفي كساء خلق ما عليّ غيره فسمعت الإقامة وأنا جائع، فدخلت المسجد لأصلي، وفي نفسي أن أكلم النّاس في عشاء [يعشونني]، فلمّا سلّم الإمام دخل المسجد صبيان فالتفت الإمام إليهما وقال: مرحباً بكما، ومرحباً عن اسمكما على اسمهما، وكان إلى جانبي^٢ شابّ فقلت: يا شابّ، ما (يكون) الصبيان من الشيخ؟ قال: هو جدّهما، وليس أحد في المدينة يحبّ عليّاً إلاّ^٣ [هذا] الشيخ، فلذلك سمى أحدهما الحسن والآخر الحسين، فقمتم فرحاً إلى الشيخ فقلت: أيّها الشيخ^٤، هل لك في حديث أقرّ به عينك؟ قال: إن أقررت عيني أقررت عينك.

قال: فقلت: حدّثني أبي عن جدّي، عن أبيه قال: كنّا قعوداً عند رسول الله ﷺ إذ

١. في المصدر: يا سليمان.

٢. في المصادر: جنبي.

٣. في المصادر: غير.

٤. في المصادر: فقمتم فرحاً فقلت للشيخ.

جاءت فاطمة عليها السلام وهي تبكي، فقال لها النبي ﷺ: ما يبكيك يا فاطمة؟ فقالت: يا أباه، خرج الحسن والحسين فما أدري أين باتا! فقال **[لها]** النبي ﷺ: يا فاطمة، لا تبكي؛ فإن الله الذي خلقهما هو ألطف بهما **[منك]**، ورفع النبي ﷺ يديه^٢ إلى السماء وقال: اللهم إن كان أخذاً بَرّاً أو بحرّاً فاحفظهما وسلمهما.

فنزل جبرئيل من السماء وقال: يا محمد، إن الله (سبحانه وتعالى) يقرءك السلام ويقول: لا تحزن ولا تغتم **[لهما]**؛ فإنهما فاضلان في الدنيا وفاضلان في الآخرة، وأبوهما أفضل منهما، (و) هما نائمان في حظيرة بني النجار، وقد وكل الله بهما ملكاً. **[قال:]** فقام رسول الله ﷺ فرحاً^٣ ومعه أصحابه حتى أتى حظيرة بني النجار، فإذا **[هُم]** بالحسن معانق الحسين، فإذا الملك الموكل بهما قد افترش أحد جناحيه تحتها، وغطأهما بالآخر. قال: فمكث النبي ﷺ يقبلهما حتى انتبها، فلما استيقظا حمل النبي ﷺ الحسن (عليه السلام)، وحمل جبرائيل الحسين (عليه السلام)، فخرج من الحظيرة وهو يقول: والله لأشرفنكما اليوم كما شرفكما الله!

فقال له أبو بكر: ناولني أحد الصبيّين أخف عنك، فقال: يا أبا بكر، نعم الحملان ونعم الراكبان، وأبوهما أفضل منهما، فخرج حتى أتى **(إلى)** باب المسجد فقال: يا بلال، **[هلم]** عليّ بالناس فنادى منادي رسول الله ﷺ بالمدينة^٤ فاجتمع الناس عند رسول الله في المسجد، فقام على قدميه فقال: يا معاشر الناس، هل أدلكم على أفضل^٥ الناس جداً وجدة؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الحسن

١. في المصادر: يا أبا.

٢. في المصادر: يده.

٣. في المصادر: النبي فرحاً.

٤. في المصادر: في المدينة.

٥. في المصادر: خير.

والحسين؛ فإن [جدهما محمد، وجدتهما خديجة بنت خويلد.

يا معاشر النَّاس، ألا أدلّكم على خير النَّاس أباً وأماً؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال ﷺ: الحسن والحسين؛ فإن [أباهما يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله، وأمهما فاطمة بنت رسول الله. معاشر النَّاس، هل أدلّكم على خير النَّاس عمّاً وعمّة؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الحسن والحسين؛ فإن عمّهما جعفر الطيار (يطير) في الجنة مع الملائكة، وعمّتهما أم هاني بنت أبي طالب. معاشر النَّاس، هل أدلّكم على خير النَّاس خالاً وخالة قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الحسن والحسين فإن خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما زينب بنت رسول الله ثم قال بيده هكذا يحشرنا (الله).

ثم قال: اللهم إنك تعلم أن الحسن في الجنة والحسين في الجنة [و] جدهما في الجنة [و] جدّتهما في الجنة [وأباهما في الجنة وأمهما في الجنة وعمّهما في الجنة وعمّتهما في الجنة وخالهما في الجنة وخالتهما في الجنة] اللهم، إنك تعلم أنه^١ من يحبّهما في الجنة ومن يبغضهما في النار.

قال: فلما قلت ذلك للشيخ قال: من أنت يا فتى؟ قلت: (رجل) من أهل الكوفة. قال: [أ]عربي أنت أم مولى؟ قلت: بل عربي. قال: وأنت تحدّث بهذا الحديث وأنت في هذا الكساء؟ فكساني خلعة، وحملني على بغلته فبعثها بمائة دينار وقال: [يا شاب]، أقررت عيني، فوالله لأقرن عينك، ولأرشدنك إلى شاب يُقرّ عينك اليوم. قال: قلت: أرشدني. قال: (إن) لي أخوين^٢ أحدهما إمام والآخر مؤذن؛ أما الإمام فإنه يحبّ علياً [عليه السلام] منذ خرج من بطن أمه.

١. في المصادر: أن.

٢. في المصادر: أخوان.

قال: قلت: أرشدني، فأخذ يدي^١ حتى أتى (بي إلى) باب الإمام، فإذا (أنا) برجل [قد] خرج إلي فقال: أما البغلة والكسوة فأعرفها. والله ما كان فلان يكسوك ويحملك^٢ إلا أنك تحب الله ورسوله، فحدثني بحديث في فضائل علي بن أبي طالب [عليه السلام].

قال: فقلت: أخبرني أبي عن أبيه، عن جده، قال: كنا قعوداً عند رسول الله ﷺ إذ جاءت فاطمة عليها السلام (وهي) تبكي بكاء شديداً، فقال لها رسول الله ﷺ: ما يبكيك يا فاطمة؟ قالت: يا أباه، غيرتني نساء قريش وقلن: أبوك^٣ زوجك من معدم لا مال له! فقال النبي ﷺ: لا تبكي، فوالله ما زوجتك حتى زوجك الله من فوق عرشه، وشهد^٤ بذلك جبرئيل وميكائيل. وإن الله سبحانه وتعالى اطّلع على أهل الأرض^٥ فاختر من الخلائق أباك فبعثه نبياً، ثم اطّلع ثانية فاختر من الخلائق علياً عليه السلام فزوجك إياه، واتّخذ وصياً: فعلياً عليه السلام شيخ^٦ الناس قلباً، وأحلم الناس حلماً، وأسمح الناس كفاً، وأقدم الناس سلماً، وأعلم الناس علماً، والحسن والحسين ابناه، وهما سيّد شباب أهل الجنّة، واسمهما في التورية شبير وشبّر^٧ لكرامتهما على الله سبحانه^٨.

١. في المصادر: بيدي.

٢. في المصادر: يحملك ويكسوك.

٣. في المصادر: يا أبة... إن أباك.

٤. في المصادر: أشهد.

٥. في المصادر: إن الله عز وجل اطّلع على أهل الدنيا.

٦. في المصادر: أشجع.

٧. في المصادر: شبير وشبّر.

٨. في المصادر: عز وجل.

يا فاطمة، لا تبكي^١؛ فوالله إذا كان يوم القيامة يُكسا أبوك حُلَّتَيْنِ وَعَلِيَّ حَلَّتَيْنِ، ولواء الحمد بيدي فأناوله علينا لكرامته على الله. يا فاطمة، لا تبكي؛ فإني إذا دعيت إلى ربِّ العالمين يجيء عليّ معي، وإذا شَفَعَنِي اللهُ شَفَعَ عَلِيٌّ معي. يا فاطمة، لا تبكي؛ فإنه إذا كان يوم القيامة ينادي مناد في أحوال ذلك اليوم. [يا محمّد]، نِعَمَ الجَدِّجَدِّكَ إبراهيم، ونعم الأخ أخوك عليّ بن أبي طالب. يا فاطمة، عليّ يعينني على مفاتيح الجنّة، وشيعته هم الفائزون يوم القيامة [غدأ] في الجنّة. فلَمَّا قَلتَ ذلك قال: [يا بني، مَمَّنْ أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال] (لي): أعرابي أنت أم مولى؟ قلت: بل عربيّ. قال: فكساني ثلاثين ثوباً، وأعطاني عشرة آلاف درهم ثم قال: يا شاب، [قد] أقررت عيني، ولي إليك حاجة. قلت: قضيت إن شاء الله تعالى. قال: فإذا كان غدأ فأت مسجد آل فلان كيما ترى أخي المبغض لعليّ بن أبي طالب. قال: فطالت عليّ تلك الليلة، فلَمَّا أصبحت أتيت المسجد الذي وصف لي، وقمت إلى الصّفِّ الأوّل فإذا بجانب متعمّم، فذهب ليركع فسقطت عمامته، فنظرت في وجهه فإذا رأسه رأس الخنزير، ووجهه وجه خنزير، فوالله ما [علمت ما] تكلمت في صلاتي حتّى سلّم الإمام!

فقلت: يا ويحك، ما الذي أرى بك؟ فبكنا وقال لي: انظر إلى هذه الدار، فنظرت فقال لي: ادخل، فدخلت فقال (لي): كنت مؤذناً لآل فلان، (و) كلّمنا أذنتُ؟ لعنتُ عليّاً ألف مرّة [بين الأذان والإقامة، وكلّمنا كان يوم الجمعة لعنته أربعة آلاف مرّة]، فخرجت من منزلي فأتيت داري، فاتكأت على هذا الدكان الذي ترى، فرأيت في منامي كأنّي في الجنّة وفيها رسول الله ﷺ وعليّ فرحين، ورأيت

١ و٢. في المصادر: لا تبكين.

٣. في المصادر: فقامت في الصف فإذا إلى جانبي؛ وكلمة «الأول» في مناقب الخوارزمي فقط.

٤. في المصادر: أصبحت.

كَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَالْحَسَنَ عَنِ يَمِينِهِ وَالْحُسَيْنَ عَنِ شِمَالِهِ^١، وَمَعَهُ كَأْسٌ فَقَالَ: يَا حُسَيْنَ، اسْقِنِي فَسَقَاهُ ثُمَّ قَالَ: اسْقِ الْجَمَاعَةَ فَسَقَاهُمْ^٢.

ثُمَّ رَأَيْتُ فَكَأَنَّهُ قَالَ: اسْقِ الْمَتَكِّيَ عَلِيَّ [هَذَا] الدَّكَانَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ: يَا جَدَّاهُ، أَتَأْمُرَنِي [أَنْ] أُسْقِيَ هَذَا وَهُوَ يَلْعَنُ أَبِي كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ؟ وَقَدْ لَعَنَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَرَّةً (بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ)! فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ [لِي]: مَا لَكَ، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ تَلْعَنُ عَلِيًّا وَعَلِيٌّ مِنِّي؟! فَرَأَيْتَهُ كَأَنَّهُ تَفَلَّ فِي وَجْهِي، وَضَرَبَنِي بِرِجْلِهِ وَقَالَ: قَم، غَيَّرَ اللَّهُ مَا بَكَ مِنْ نِعْمَةٍ! فَانْتَبَهْتَ [مِنْ نَوْمِي] فإِذَا رَأْسِي رَأْسُ خَنْزِيرٍ، وَوَجْهِي وَجْهُ خَنْزِيرٍ.

ثُمَّ قَالَ [لِي] أَبُو جَعْفَرٍ (الْمَنْصُورُ): هَذَا الْحَدِيثَانِ فِي يَدِكَ؟ فَقُلْتُ: لَا فَقَالَ: يَا سَلِيمَانَ، حَبَّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَبِغْضُهُ نِفَاقٌ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ. قَالَ: فَقُلْتُ: الْأَمَانَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: لِلَّكَ الْأَمَانَ قُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي قَاتِلِ الْحُسَيْنِ [ﷺ]؟ فَقَالَ: فِي النَّارِ وَالنَّارُ قُلْتُ وَكَذَلِكَ مِنْ قَتْلِ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ [ﷺ] فِي النَّارِ وَالنَّارُ قَالَ: يَا سَلِيمَانَ الْمَلِكِ عَقِيمٍ^٤ أَخْرَجَ فَحَدَّثَ^٥ (النَّاسَ) بِمَا سَمِعْتُ^٦.

١. في المصادر: عن يمينه الحسن وعن يساره الحسين.

٢. في المصادر: فشربوا.

٣. في المصادر: يلعن والدي في.

٤ و ٥. في المصادر: إلى النار وفي النار.

٦. في المصادر: الملك عقيم يا سليمان.

٧. في روضة الواعظين: «فلا تحدّث» خلافاً لسائر المصادر.

٨. بشارة المصطفى، ص ١٧٠ - ١٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٣٧، ص ٨٩ - ٩٣، ح ٥٥، ناقلاً من أمالي الصدوق؛

مناقب الخوارزمي، ص ٢٨٤ - ٢٩٣؛ ولكن الظاهر أنّ المصنف ما نقل الحديث من مناقب الخوارزمي لعدم مطابقتها وكثرة اختلافهما؛ وأيضاً وجدناه في أمالي الصدوق، ص ٤٣٥ - ٤٤١؛ وروضة الواعظين

الباب الرابع في ذكر معجزات الإمام أبي محمّد الحسن عليه السلام مفرداً

روى جابر بن عبدالله الأنصاري، قال: بينما رسول الله ﷺ ذات يوم في المسجد ونحن حوله، إذ قدم إليه أبو الصمصام العبسي فقال: يا رسول الله، إن أسلم قومي ما يكون لي عندك؟ قال: ثمانين ناقة حمر الوبر سود الحدق، عليها من تحف اليمن ونقط الحجاز، وكتب له بذلك كتاباً فمضى إلى قومه بني عيسى فأسلموا جميعاً، فتوجّه المدينة فواها غبراً أصفر لفقده النبي ﷺ فسأل عن خليفته، فوجهوه إلى أبي بكر فأتى إليه وقال: يا خليفة رسول الله، إن لي على رسول الله دين ووصفه له، فقال أبو بكر: يا أخا العرب، إن رسول الله مات ولم يخلف صفراء ولا حمراء، وكان باضي الريح سخا.

فقال سلمان: يا أبا الصمصام، أمضي إلى خليفة رسول الله، فخرج سلمان وأبو الصمصام معه وأتى إلى منزل عليّ فطرق الباب، فقال عليّ عليه السلام من داخل البيت: ادخل يا سلمان، أنت وأبو الصمصام العبسي، فقال أبو الصمصام: هذه أعجوبة يا أمير المؤمنين، تعرفني ولم ترني! قال عليّ عليه السلام هكذا أخبرني حبيبي رسول الله. ثم قال عليّ عليه السلام: يا أبا الصمصام جئت لقضاء دينك قال: نعم يا أمير المؤمنين، فقال عليّ عليه السلام: يا قنبر، قم نادياً على صوتك في المدينة: ألا ومن أراد أن يحضر لقضاء دين رسول الله ﷺ فليحضر غداً، فلما كان الغد اجتمع الناس من كل جانب ومكان، ثم أشير إلى ولده الحسن، ودفع إليه رداء رسول الله ﷺ وقميصه، وقال: يا أبا الصمصام، امض مع ولدي الحسن لقضاء دينك.

فخرج أبو الحسن ومعه أبو الصمصام، العبسي والناس حتى وصل إلى كتيب

١. هكذا كان في النسخة.

٢. ندب فلاناً إلى الأمر أو للأمر: دعاه ورشحه للقيام به وحثه عليه.

الرمل، فصلّى ركعتين وتكلّم بكلمات لم نفهمها، ثمّ ضرب الأرض بالقضيب فانفلقت عن صخرة، فضرب الصخرة بالقضيب فانفلقت عن خِطام^١ ناقة، فقال أبو الصمصام: [فخرج] من ذلك المقام ثمانون ناقة، وأعلم عليّ[ؑ] بذلك ورفع إليه الوثيقة فخرقها.

ثمّ قال: يا أبا العرب، حدّثني حبيبي رسول الله^ﷺ أنّ الله خلق هذه التّوق في هذه الصخرة من قبل أن يخلق ناقة صالح بألف عام، ورجع أبو الصمصام^٢.

معجزة أخرى من مناقب ابن شهر آشوب: [محمد الفتال النيسابوري في مونس الحزين بالإسناد عن عيسى بن الحسن]، عن الصادق[ؑ] أنّه قال بعضهم للحسن بن عليّ[ؑ]: أنت في احتمال الشدائد من معاوية^٢ فقال[ؑ] كلاماً معناه: فإنّي لو دعوت الله [تعالى] لجعل العراق شاماً والشام عراقاً، وجعل الرجل امرأة والمرأة رجلاً! فقال شاميّ: ومن يقدر على ذلك؟ فقال (الحسن)[ؑ]: انهضي؛ [أ] لاستحين أن تقعد بين الرجال؟! فوجد الرجل نفسه امرأة ثمّ قال: وصارت امرأتك^٤ رجلاً، وتُقاربك وتحمّل منها^٥ ولداً خنثى! فكان كما قال [عليّ[ؑ]]، ثمّ إنهما تابا وجاءا إليه فدعا (إلى) الله تعالى، فعادا إلى حالتهما^٦ [الأولى]^٧.

١. الخِطام خُطَم: حبل يجعل في عنق البعير ويشنى في خطمه.

٢. لم يوجد نفس الرواية في مصدر بل رأينا ما يشابهها مع إضافات ونواقص واختلافات، في مصادر،

منها: الثاقب في المناقب، ص ١٣٠؛ ومناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ١٥٨.

٣. في المصدر: ... بن عليّ[ؑ] في احتمال له الشدائد عن معاوية.

٤. في المصدر: عيالك.

٥. في المصدر: عنها.

٦. في المصدر: الحالة.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٨.

معجزة أخرى: روي أن الحسن بن علي عليه السلام خرج في عمرة ومعه رجل مؤمن من ولد الزبير، فنزلوا في منهل تحت نخل يابس، فقال الزبيري: لو كان في هذا النخل رطب أكلناه! فقال الحسن: [أ] وأنت تشتهي الرطب؟ فقال: نعم. فرفع الحسن يده إلى السماء فدعا بكلام لم يفهمه^١، فاخضرت النخلة وأورقت وحملت رطباً، فصعدوا على النخلة حتى صرّموا^٢ ما فيها فكفاهم^٣.

ومن كتاب «بصائر الدرجات» معجزة أخرى: روي في الأخبار أن ملكاً من ملوك الصين كان له وزيراً عالماً نحريراً، وكان لوزيره ابنة في نهاية الحسن والجمال، ونهاية البهاء والكمال بحيث لم يكن له في عهده نظير ولا مثال، وكان الملك يحبّه محبةً شديدة ويهواه. وكان للملك من الأولاد ابنة ولم يكن له غيرها، وهي في حسنها وجمالها فائقة في الآفاق، وكان الملك يحبّها محبةً عظيمة. ثم آل أمرها أنها عشقت ابن الوزير، وابن الوزير عشقها، فالتهمت نار المحبة من الجانبين إلى أن بلغ أمرهما إلى الملك، فتغيّر الملك بسماعه واستولى عليه الغضب، وأمر بقتل ابنته فقتلت، ثم بعد قتل ابن الوزير وانتبه ندم الملك على فعله، وأظلمت الدنيا عليه؛ لأنّ مصيبتان عرضا عليه دفعةً واحدة: أحدها لفقد المحبوب المرغوب، وثانيها لفقد ابنته التي هي قرّة العين وثمرّة الفؤاد.

ثم أحضر الملك وزراء ملكه وعلماء ملتة فقال لهم: تفكروا في أمري؛ فإنّي لم أحمل هاتين المصيبتين، والعجب لي أن لم أمت في هاتين المصيبتين. وإن لم تنظروا في أمري ولم تدبّروا في قضيتي بإحياءهما لي مآلاً قتلتكم جميعاً! فقالوا:

١. في المصدر: لم يفهمه.

٢. في المصدر: فصرّموا. (صرم الشيء: قطعه)

٣. بصائر الدرجات، ص ٢٥٦؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦ ناقلاً عن بصائر الدرجات.

أيها الملك هذا أمر تعجز عنه أقدارنا، ولم تحط فيه أفكارنا، ولم يمكن أن يُقدَّر على إحيائهما في عصرنا، لكن يقال: إنَّ شخصاً يسمَّى حسن بن عليٍّ؛ هو ابن بنت رسول الله محمد بن عبدالله، والدهُ عليُّ بن أبي طالب؛ فهو قادر على ما قلت، ولم يُقدَّر عليه في عصرنا سواه؛ لأنَّه يدعو الله فيحيي الله بدعائه.

فسأل الملك: كم يكون قدر البعد بيننا وبين المدينة؟ قال: البعد بيننا وبينهم مسيرة ستَّة أشهر رواحاً مسير الساعي لاغير. وكان للملك ساعٍ لم يكن له نظير في سرعة المشي، فأمر بإحضاره بين يديه فقال له: إنِّي أرسلك إلى مدينة النبي ﷺ، وأكتب معك كتاباً إلى الحسن بن عليٍّ لتأتيني به في مدَّة شهر واحد، فإن لم تأتني به في هذه المدَّة لأمرت بضرب عنقك! فقال الساعي: أيها الملك، -أدام الله بقاءك - ما خلقني ربِّي طيراً، وهل رأيت طيراً يطير من غير جناح؟! فقال الملك: لا يكون إلا كما قلت وإلا لقتلتك إرباً إرباً.

فخرج الساعي وهو يستغيث بالله حتى تباعد عن البلد، وأتى إلى ماء فتوضأ وأسبغ الوضوء وصلى ركعتين، ثم سجد وقال في سجوده: يا مسهَّل كلِّ عسير، ويا مفرِّج كلِّ كرب، اكشف همي، وفرِّج كربِي، وسهِّل أمرِي؛ فإنَّك خلقتني ضعيفاً، وخلقته قوياً، فإنَّه لا حول ولا قوة إلا بك، يا كريمُ يا كريمُ!

فبينما هو في سجوده إذ أتاه الحسن بن عليٍّ ﷺ فضربه برجله وقال له: قم، فرفع الساعي رأسه وقام، فرأى شاباً واقفاً على رأسه بسيماء الأنبياء وبهاء الملك، فقال: ما شأنك؟ وأين تريد؟ قال: شأنِي أن الملك كلَّفني ما لا أطيق. أرسلني إلى مدينة النبي ﷺ إلى رجل يقال له: الحسن بن عليٍّ، وأمرني بإحضاره إليه، وهو قد قتل ابنته وابنَ الوزير، وآلى على نفسه قَسَماً إن لم أحضِرْه إليه في هذه المدينة ليضرب عنقي، وهو يريد الحسن بن عليٍّ يدعو الله فيحييها الله بدعائه فقال:

【أيها】 الشاب، ارجع فقد بلغت ما تريد؛ فأنا الحسن بن علي الذي أرسلت إليه .
 فرجع الساعي إلى الملك، فلمَّا رآه الملك قال له: ويلك يا ساعي! ما لك
 رجعت عمَّا أرسلتَ إليه؟! فقال الساعي: أبشِّر أيها الملك، فقد أتيتك بمن تريد!
 فلمَّا أيقن الملك بقدوم الحسن فرِح فرحاً شديداً، ثمَّ أمر بإحضاره إلى ابنته وابنِ
 الوزير فأحضرا بين يديه، والتمس من الحسن أن يسأل الله سبحانه فيحييهما له،
 ثمَّ أمر الحسنَ بأن يوضَّعهما^٢ معاً، ثمَّ إنَّ الحسن عليه السلام وضع رداءه ودعا الله
 فأحيهما الله تعالى بدعائه، ثمَّ إنَّه زوَّج ابنةَ الملك من ابن الوزير، تم الخبر.^٣

معجزة أخرى من كتاب الألفين عن مناقب سادات الكونين: روي أنَّ معاوية
 لمَّا جمع أهل الشام وأراد حرب علي عليه السلام سمع بذلك ملك الروم فقيل له: رجلان
 يطلبان الملك فقال: من أين هما؟ فقال: رجل بالكوفة ورجل بالشام، فقال:
 صفوهما لي، فقال: الشامي ضالٌّ والكوفي مهتدٍ. ثمَّ كتب إلى معاوية أن ابعث إليَّ
 أعلم أهل بيتك، وبعث إلى أمير المؤمنين عليه السلام أن ابعث إليَّ أعلم أهل بيتك حتَّى
 أجمع بينهما، وأنظر في الإنجيل، وأخبركما من أحقَّ بالملك منكما، فبعث إليه
 معاوية يزيد - لعنه الله - وبعث أمير المؤمنين ابنه الحسن عليه السلام.

فلمَّا دخل يزيد أخذ الروميَّ يده فقبَّلها، ولمَّا دخل الحسن [بن علي] فقال:
 الحمد لله الذي لم يجعلني يهودياً ولا نصرانياً ولا مجوسياً ولا عابداً للشمس
 والقمر ولا الصنم ولا البقر، وجعلني حنيفاً مسلماً، ولم يجعلني من المشركين.
 تبارك الله ربَّ العرش]. قام الرومي وانحنا على قدميه يقبِّلهما، فجلس الحسن لا
 يرفع بصره، فلمَّا نظر الرومي أخرجهما ثمَّ استدعا يزيد وحده، ثمَّ أخرج من

١. أضفنا كلمة «أيها» للضرورة.

٢. وضَّع الشيء: جمعه وشده.

٣. لم يوجد في بصائر الدرجات ولا في مصدر آخر.

خزائنه مائة وثلاثة عشر صنماً فيها تماثيل الأنبياء وصورهم، وقد زُيِّنَتْ لكل زينتته، فأخرج صنماً منهما فعرضه على يزيد - لعنه الله تعالى - فلم يعرف، فسأله عن أرزاق العباد وأرواح المؤمنين؛ أين تجتمع؟ وعن أرواح الكفار؛ أين تكون بعد الموت؟ فلم يعرفه.

فدعا الحسن عليه السلام وقال: إنما بدأتُ هذا قبلك حتى يعلم أنك تعلم ما لا يعلم، وأن أباك يعلم ما لا يعلم أبوه؛ لأن أباك ربانيُّ هذه الأمة. ولقد نظرتُ في الإنجيل فرأيت: الرسولُ محمد، والوزير عليّ. ونظرتُ إلى الأوصياء فرأيت أباك فيها وصيِّ محمد، فقال الحسن: سألتني عما بدا لك من علم التوراة والإنجيل والفرقان أخبرك.

قال: فدعا الملك بالأصنام: فأول صنم عرضه عليه في صفة القمر فقال الحسن عليه السلام: هذه صفة أبي البشر، ثم عرض عليه آخر في صفة الشمس فقال: هذه حوًا أم البشر، ثم عرض عليه آخر فقال: هذه صفة نوح صاحب السفينة، وكان عمره ألف سنة إلا خمسين عاماً، ثم عرض عليه آخر فقال: هذه صفة إبراهيم عريض الصدر طويل الجبهة، ثم عرض عليه آخر فقال: هذه صفة موسى بن عمران، وكان عمره مأتان وأربعين سنة، وكان بينه وبين إبراهيم خمس مائة.

ثم عرض عليه آخر فقال: هذه صفة إسماعيل، ثم عرض عليه آخر فقال هذه صفة إسرائيل وهو يعقوب، ثم عرض عليه آخر فقال: هذه صفة يوسف بن يعقوب، ثم عرض عليه آخر فقال: هذه صفة شعيب، ثم زكريّا، ثم يحيى، ثم عيسى بن مريم روح الله وكلمته، وكان عمره في الدنيا ثلاث وثلاثون سنة، ثم رفعه الله إليه، ثم يهبط إلى الأرض بدمشق ويقتل الدجال، ثم عرض عليه أصنام في صفة الملوك وقال له ملك الروم: هذه أصنام لم نجد صفتها في التوراة والإنجيل فقال الحسن: هذه صفات الملوك.

فقال ملك الروم عند ذلك: أشهد أنكم يا أهل بيت محمد، أوتيتم علم الأولين

والآخرين وعلم التوراة والإنجيل وصحف إبراهيم، وأنا نجد في الإنجيل: أوّل فتنة هذه الأمة وثوب شيطانها الظليل^١ بن الظليل على ملك نبيّها، واجترائه على ذريّته. ثمّ قال للحسن: أخبرني عن سبعة أشياء خلقها الله لم تركض في رحم، فقال الحسن عليه السلام: آدم وحواء وكيش إبراهيم وناقّة صالح وإبليس والجنّة والغراب الذي في القرآن، ثمّ سأله عن أرزاق الخلائق فقال الحسن عليه السلام: في السماء الرابعة ينزل بقدر ويبسط بقدر.

ثمّ سأله عن أرواح المؤمنين أين تكون؟ فقال: تجتمع عند صخرة بيت المقدس في كلّ ليلة جمعة وهي الفرش الأولى، ومنها يبسط الله الأرض، وإليها يطويها وإليها المحشر.

ثمّ سأله عن أرواح الكفّار فقال: تجتمع في وادي حضرموت وراء المدينة باليمن، ثمّ يبعث الله ناراً من المشرق وناراً من المغرب، ويتبعها ريح شديد فيحشر النّاس عند صخرة بيت المقدس في تخوم الأرض السابعة؛ يعوق النّاس عند الصخرة: فأهل الجنّة عن يمين الصخرة، وأهل النّار عن يسارها؛ فمن وجبت له الجنّة دخلها، ومن وجبت له النّار دخلها، وذلك قوله: ﴿فريق في الجنّة وفريق في السعير﴾.

فالتفت الملك إلى يزيد - لعنه الله - وقال: هذا بقية الأنبياء، ووارث الأصفياء، وخليفة الأوصياء، وثاني النقباء، والعالم بما في الأرض والسماء؛ فيقاس هذا بمن طبع الله على قلبه وهو من الضالّين؟

ثمّ كتب إلى معاوية: إنّ من آتاه الله العلم والحكمة بعد نبيّكم، وحكم بالتوراة والإنجيل والإخبار بالغيّب فالحقّ والخلافة له، ومن فارغه فإنّه ظالم آثم كافر.

١. الظليل: ذو الظلّ، دائم الظلّ. (والظاهر أنّه «الضليل» بمعنى كثير الضلال.)

ثم كتب إلى أمير المؤمنين: فإنَّ الحقَّ والخلافة فيك وفي ولدك إلى يوم القيامة، فقاتل من قاتلك يعدِّبه الله بأيديك؛ فإنَّ من عصاك وقاتلك، عليه لعنة الله والملائكة والنَّاس أجمعين^١.

الباب الخامس عشر ذكر معجزات الإمام أبي عبدالله الحسين

روي في البهجة عن أبي خالد، عن يحيى بن الطويل أنه قال: كنت عند مولاي الحسين بن عليؑ إذ دخل عليه شابٌ وهو يبكي، فقال له الحسين: ما يُبكيك؟ قال: يا ابن رسول الله، إنَّ أُمِّي ماتت في هذه الساعة، وهي تركت مالا عظيماً، وقد حرمت من مالها فقال له الحسين: ما أوصت بك؟ قال: لا ولكنها كانت تقول: إذا أردت أن تمضي من الأمور، أو جرى عليك قضية من القضاء لا تعمل إلا بما يُشير به عليك الحسين بن علي، فانظر ماذا ترى!

فقال الحسين: تحبُّ أن تراها وهي توصي بك وتخبرك بأموالها؟ قال: نعم فقال له الحسينؑ وأتى مع الشابِّ إلى منزل أمِّه وهي لم تغسل، فوقف عليها ونادىها: قومي يا أمة الله بإذن الله وأوصي ابنك فقامت وهي تشهد قائلة: السلام عليك يا ابن بنت رسول الله، فقال لها الحسين: يا أمة الله أين أموالك؟ قالت: يا ابن رسول الله، مالي ذا وذا في موضع كذا وكذا؛ ثلثه لك يا ابن رسول الله، فحذه واصرفه فيما شئت، وثلثاه ادفعه إلى ابني إن كان محبباً موالياً لك، وإلا فادفعه عن مالي؛ لأنَّ مال المؤمنة حرام على مبغضي أهل البيت، ثم رجعت إلى ما كانت، ثم غُسلت وكفنت وصلَّى عليها الحسين^٢.

١. لم يوجد في المصدر إلا في تفسير القمي، ج ٢، ص ٣٦٩-٣٧٢؛ وبحار الأنوار، ج ١٠، ص ١٣٢، نقلاً عن تفسير القمي، لكن لم يوجد فيهما نفس الرواية، بل وجدنا رواية تشابه هذه الرواية مع تفاوت كثير، ولذا لم نذكر موارد الاختلاف إلا في مورد.

٢. لم يوجد في مصدر.

معجزة أخرى من مناقب ابن شهر آشوب عن صفوان بن مهران، قال: سمعت الصادق عليه السلام يقول: رجلان اختصما في زمان^١ الحسين بن علي عليه السلام في امرأة وولدها، فقال أحدهما: هذه المرأة لي، وقال الآخر: بل هي لي^٢، فمَرَّ بهما الحسين فقال لهما: فيما (ذا) تمرجان^٣؟ قال أحدهما: إن هذه المرأة لي، (وقال الآخر: بل هي الولد لي والامراة لي) فقال للمدعي الأول: اقعد فقعد وكان الغلام رضيعاً، وقال الحسين عليه السلام: يا هذه، اصدقي من قبل أن يهتك الله سترك! فقالت: هذا زوجي والولد له، ولا أعرف الآخر^٤ فقال الحسين عليه السلام: يا غلام، ما تقول هذه؟ انطق بإذن الله تعالى! فنطق الغلام وقال: ما أنا لهذا [ولا لهذا]، وما أبي إلا رام^٥ لآل فلان، فأمر الحسين عليه السلام بـرجمها. [قال جعفر عليه السلام: فلم يسمع أحد نطق ذلك الغلام بعدها].^٦

معجزة أخرى: [زرارة بن أعين: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يحدث عن آبائه] أن مريضاً شديد الحمى عاده الحسين بن علي، فلما دخل باب الدار طارت (الحمى) عن الرجل فقال الرجل: رضيت بما أوتيتم به حقاً [حقاً، و] الحمى تهرب^٧ عنكم! فقال له الحسين عليه السلام: والله ما خلق الله شيئاً إلا وقد أمره بالطاعة لنا.

[قال: فإذا نحن نسمع الصوت ولا نرى الشخص يقول: لبيك، فقال الحسين: أليس أمير المؤمنين أمرك أن لا تقربني إلا عدواً أو مذنباً، لكي تكوني كفارة لذنوبه؟ (قال:): فما بال هذا؟ وكان المريض عبد الله بن شداد [بن] الهادي الليثي^٨.

١. في المصدر: زمن.

٢. في المصدر: فقال: هذا لي وقال: هذا لي.

٣. مرج: اضطرب والتبس.

٤. في المصدر: هذا.

٥. في المصدر: راع.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥١.

٧. في المصدر: يهرب.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥١.

معجزة أخرى من كتاب البهجة: روى عبدالله بن عباس، قال: كنت عند مولاي الحسين عليه السلام فأتاه أعرابي وقال: يا ابن رسول الله، أمس من موضع كذا فقدت ناقتي ولم يكن عندي غيرها، وأنت يا ابن رسول الله، كان أبوك يُرشد الضالَّ ويبلغ المفقود إلى صاحبه! فقال له الحسين عليه السلام: اذهب إلى الموضع الفلاني تجد ناقتك واقعة في مواجهها ذئب أسود. قال ابن عباس: فتوجه الأعرابي مُسرِعاً إلى ذلك الموضع الذي قال له الحسين عليه السلام وفي مقابلها ذئب أسود، فرجع الأعرابي إلى الحسين وقال: يا ابن رسول الله، وجدت ناقتي في الموضع الفلاني.^١

معجزة أخرى من الكتاب المذكور: روى مسرّة بن أعين عن خالد، قال: كنت عند أبي رجا^٢ عن عماد، قال: كان يأتي في مجلس الحسين بن علي عليه السلام ويؤذيه ويشتمه، فأنزل الله له من السماء كوكبين فضربا كلتا عينيه.^٣

الباب السادس عشر في ذكر جود الحسن والحسين عليه السلام

في كتاب كشف الغمة رواه أبو الحسن المدائني، قال: خرج الحسن والحسين وعبدالله بن جعفر عليه السلام حُجَّاجاً ففاتهم أثقالهم فجاجعوا وعطشوا، فمروا بعجوز في خباء^٤ لها فقالوا لها: هل من شراب؟ فقالت: نعم، فأناخوا^٥ بها وليس لها إلا شويهة في كسر الخيمة، فقالت: اجلسوا هنا فاغذوا^٦ لبنها، ففعلوا ذلك ثم^٧ قالوا لها: هل

١. لم يوجد في مصدر.

٢. هكذا في النسخة.

٣. لم يوجد في مصدر.

٤. في المصدر: خبا.

٥. أناخ البعير: جعله يلمص صدره بالأرض.

٦. في المصدر: فقالت: احلبوها وامدقوا.

٧. في المصدر: و.

من طعام؟ فقالت: ليس لي إلا هي^١ فليقم أحدكم فليذبحها حتى أصنع لكم طعاماً، فذبحوها وصنعت لهم طعاماً فأكلوا، ثم قالوا^٢ عندها فلماً أقاموا وأرادوا الخروج قالوا لها: نحن من قريش نريد هذا الوجه، فإذا (نحن) انصرفنا^٣ سالمين فالمُمي^٤ بنا؛ فإننا صانعون بك خيراً.

ثم رحلوا^٥ وأقبل زوجها فأخبرته عن القوم والشاة، فغضب الرجل وأوجعها ضرباً وقال: ويحك تذبحين شاتي لقوم لا تعرفينهم ثم تقولين: نفرّ من قريش؟! ثم بعد مدة ألجأتهم الحاجة إلى دخول المدينة فدخلها وجعلنا [ينقلان] البقر^٦ إليها ويبيعانه ويعيشان منه، فمرت العجوز (يوماً) في بعض سكك المدينة فإذا الحسن عليه السلام على باب داره جالس، فعرف العجوزَ وهي له منكرة، فبعث غلامه فردّها فقال لها (الحسن): يا أمة الله [أ] تعرفيني؟ قالت: لا، قال: أنا ضيفك يوم كذا [وكذا]، فقالت العجوز: بأبي أنت وأمي [لست أعرفك! فقال: فإن لم تعرفيني فأنا أعرفك].

فأمر الحسن عليه السلام [فاشترى] لها [من شاء الصدقة] ألف شاة، و [وأمر لها ب] ألف دينار [وبعث بها مع غلامه إلى أخيه الحسين عليه السلام فقال: بكم وصلك أخي الحسن؟ فقالت: بألف شاة وألف دينار] فأمر لها بمثل ذلك، ثم بعث بها مع غلامه^٧ إلى

١. في المصدر: فقالت: لا إلا هذه الشاة فليذبحنها أحدكم حتى أهين لكم شيئاً تأكلون فقام إليها أحدهم فذبحها وكشطها ثم هيأت لهم طعاماً فأكلوا ثم أقاموا حتى أبردوا فلما ارتحلوا قالوا نحن من قريش.

٢. قال يقيل: نام في منتصف النهار.

٣. في المصدر: رجعنا.

٤. لم يقلان: أتاه فنزل به.

٥. في المصدر: فإننا صانعون إليك خيراً ثم رحلوا.

٦. في المصدر: البعر.

٧. في المصدر: غلام.

عبدالله بن جعفر عليه السلام فقال لها: كم أعطيك (سيدي) الحسن والحسين عليهما السلام؟ قالت: ألفي شاة وألفي دينار فأعطاهما عبدالله ألف شاة وألف دينار^١ فرجعت العجوز إلى زوجها بذلك (المال).

[قلت:] (و) هذه القصة مشهورة (عنهم)، وفي دواوين جودهم مسطورة، وعنهم عليهم السلام مأثورة. ورأيتهما في بعض الكتب على غير هذه الرواية، وهو أنه كان معهم رجل آخر من أهل المدينة، وأنها أتت (أولاد) عبدالله بن جعفر فقال: لا أبدي^٢ بسيدي الحسن والحسين فأتت الحسن فأمر لها بمائة بعير، وأعطاهما الحسن ألف شاة، فعادت إلى عبدالله [بن جعفر] فسألتها: (كم أعطوك سيدي الحسن والحسين؟) فأخبرته فقال: كفاك^٣ سيدي أمر الإبل والشاة، فأمر لها بمائة ألف درهم، وقصدت المدني الذي كان معهم فقال لها: أنا لا أقدر بالجود عند هؤلاء الأجواد، ولا أبلغ عشر عشرهم^٤؛ ولكن أعطيتك شيئاً من الدقيق والزبيب، فأخذته فصرفت^٥.

الباب السابع عشر في ذكر جود الحسن عليه السلام مفرداً

رواه سعيد بن عبدالعزيز، قال: إن الحسن [ع] سمع رجلاً ربه يسأل^٦ أن يرزقه

١. في المصدر: فقالت: بألفي دينار وألفي شاة، فأمر لها عبدالله بألفي دينار وألفي شاة، وقال: لو بدأت بي لأتبعتهما.
٢. في المصدر: فقال: ابدي.
٣. في المصدر: كفاني.
٤. في المصدر: أنا لا أجازي أولئك الأجواد في مدى ولا أبلغ عشر عشرهم.
٥. في المصدر: من دقيق وزبيب فأخذت وانصرفت. نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥٥٩ و ٥٦٠؛ (وأيضاً وجدنا نحوه مناقب آل أبي طالب، ج ٤، عن أبو جعفر المدائني لكن مع اختلافات و نقص).
٦. في المصدر: يسأل ربه تعالى.

عشر آلاف درهم فانصرف الحسن عليه السلام إلى منزله فبعث **[بها]** إليه.^١

وروي أنه سأل رجل عن الحسن بن علي فأعطاه خمسين ألف درهم وخمسة مائة دينار، وقال: **[أنت]** **[بجمال]** يحمل **[لك]** فأتى **[بجمال]**، فأعطاه طيلسانه^٢ فقال: هذا كرى **[الجمال]**.^٣

وقيل: جاء بعض الأعراب فقال: أعطوه (جميع) ما في الخزانة فوجدوا (وا) فيها عشرون ألف درهم، فدفعها إلى الأعرابي فقال الأعرابي: يا مولاي، ألا تركتني أبوح بحاجتي وأنشر مدحتي؟ **[فأنشأ الحسن عليه السلام:**

| | |
|-------------------------|-----------------------------------|
| نحن أناس نوالنا خضل | يرتع فيه الرجاء والأمل |
| تجود قبل السؤال أنفسنا | خوفاً على ماء وجه من يسأل |
| لو علم البحر فضل نائلنا | لغاض من بعد فيضه خجل ^٤ |

روي عن أنس بن مالك، قال: جاءت^٥ جارية للحسن عليه السلام بطاقة ريحان فقال لها: أنتِ حرّة لوجه الله. فقلت له في ذلك فقال: رأيت الله سبحانه قال^٦: ﴿وإذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها أو ردوها﴾^٧، وكان أحسن **[منها]** عتقها.^٨

روي في الأخبار أنه سأل رجل عن الحسن بن علي حاجة فقال عليه السلام: يا هذا،

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٥٨.

٢. الطيلسان: كساء أخضر يلبسه الخواص من المشايخ والعلماء وهو من لباس العجم.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٦، ولكن فيه «بحمال» بدل «بجمال»؛ وكذا «الجمال».

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٦.

٥. في المصدر: حيث.

٦. في المصدر: أدبنا الله تعالى فقال.

٧. النساء (٤) ٨٦.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٨.

[حَقَّ] سؤالك (إيأي) يعظم لديّ، ومعرفتي بما يجب لك يكبر لك عليّ^١ ويدي تعجز [عن نيلك] ممّا^٢ أنت أهله، والكثير في ذات الله [عزّوجلّ] قليل، وما في ملكي وفاء لشركك؛ فإن قبلت الميسور، [و] رفعت عني مؤونة الاحتمال لك والاهتمام بما أتكلّف من واجب حقّك! قال الرجل: يا ابن^٣ رسول الله، أقبل وأشكر قليل العطيّة، وأعذر عن^٤ المنع.

فدعا الحسن عليه السلام بوكيله، وجعل يحاسبه على نفقاته حتّى قضاها ثمّ قال^٥: هات الفاضل من الثلاثمائة ألف، فأحضر خمسين ألفاً فقال الحسن عليه السلام: ما فعلت بخمس مائة دينار؟^٦ قال: هي عندي. قال: أحضرها [فأحضرها]، فدفع الدراهم والدنانير إلى الرجل فقال: هات من يحمل هذا المال^٧ [لك] فأتاه بالحمّالين، فدفع [الحسن] عليه السلام [إليه] رداه لكرى حملهم حتّى حملوه معهم، فقال الوكيل: والله لم يبق^٨ عندنا درهم (واحد)! فقال (الحسن عليه السلام) لكنّي أرجو (بفعلي) أن يكون هذا^٩ عند الله أجر عظيم^{١٠}.

١. في المصدر: يكبر لديّ.

٢. في المصدر: بما.

٣. في المصدر: مؤونة الاحتفال والاهتمام لما أتكلّفه من واجبك فعلت فقال: يا ابن.

٤. في المصدر: أقبل القليل وأشكر العطيّة وأعذر على.

٥. في المصدر: حتّى استقصاها فقال.

٦. في المصدر: فقال: فما فعل الخمس مائة دينار.

٧. في المصدر: يحملها.

٨. في المصدر: فدفع الحسن عليه السلام إليه رداه لكرى الحمّالين فقال مواليه: والله ما بقي.

٩. في المصدر: يكون لي.

١٠. كشف الغمّة، ج ١، ص ٥٥٨.

روي عن ابن سيرين أنه قال: تزوج الحسن عليه السلام بامرأة فأرسل إليها مائة جارية، مع كل جارية ألف درهم.^١

وليل تفاخر عبدان لرجلين - عبد لبني هاشم عبد لبني أمية - فقال كل واحد منهما: موالي أكرم من مواليك، فقال: يمضي كل واحد منا ويختبر مواليه، فمضى مولا بني أمية إلى بعض مواليه وشكا من ضيق وتألم من فاقته فأعطاه عشرة آلاف درهم، ومضى إلى آخر من مواليه فحصل له مائة ألف درهم، ثم قال لصاحبه: امض أنت إلى مواليك من بني هاشم، فأتى الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام وشكا حاله وأظهر فقره، فأعطاه مائة ألف درهم، ثم مضى إلى عبدالله بن جعفر وشكا إليه حاله، فأعطاه مائة ألف درهم، ثم مضى إلى عبدالله ربيعة فأعطاه مائة ألف درهم، فاجتمع له من ثلاث نفر ثلاث مائة ألف درهم.

فمضى بالمال إلى مولى بني أمية فقال له: إن مواليك تعلموا الكرم من موالي، ولكن عُد بنا إليهم لنختبرهم ونعيد المال إليهم، فمضى مولى بني أمية إلى مواليه وقال لهم: إنني قد استغنيت عن الدراهم، وقد سهل الله لي من مكان آخر ما سدّ به فقري، ولم يبق لي في هذا المال حاجة وقد أعدته إليكم، فأخذ كل منهم دراهمه. وحمل مولى بني هاشم إلى مواليه وقال لهم: قد يسّر الله تعالى لي من مكان آخر ما زالت به حاجتي وانقرضت فاقتي، وقد أعدت المال الذي أخذته منكم فاستعيدوه، فقالوا: نحن ما نأخذ شيئاً قد وهبناه، ولا نعود هباتنا تخط في أموالنا، فإن كنت قد استغنيت عن المال فتصدّق به، فذهب بالمال.^٢

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٦٠.

٢. لم يوجد في مصدر.

الباب الثامن عشر في ذكر جود الإمام الحسين عليه السلام مفرداً

روي: الحسن عليه السلام خرج في سفر فأصل طريقه ليلاً، فمرّ براعي غنم فنزل عنده، والراعي تُلَاطَف به فبات عنده، فلَمَّا أصبح وَلَّه على الطريق فقال له الحسن: إنِّي ماض إلى ضيعتي ثم أدعو [ك] إلى المدينة، ووقّت له وقتاً وقال: تأتيني فيه. فلَمَّا جاء الوقت شغل الحسن بشيء من أموره عند قدوم المدينة، فجاء الراعي وكان عبد الرجل من أهل المدينة، فسار إلى أبي عبدالله الحسين عليه السلام وهو يظنّه الحسن، فقال: يا مولاي، أنا العبد الذي بتّ عندي ليلة كذا فأمرتني أن أسير إليك في هذا الوقت، وأراه علامات، فعرف الحسين أنّه كان أخوه الحسن، فقال الحسين: لمن أنت؟ قال: لفلان. قال: كم غنمك؟ قال: ثلاثمائة، فأرسل الحسين إلى الرجل فرغبه في بيعه الغنم حتّى باع الغنم والعبيد، فأعتقه الحسين عليه السلام ووهب له الغنم مكافآت عمّا صنع بأخيه، وقال: إنّ الذي بات عندك أخي، وقد كافيتك بفعلك به^١.

وعن الحسن البصري أنّه قال: كان الحسين عليه السلام سيّداً زاهداً ورعاً صالحاً ناصحاً حسن الخلق؛ فذهب ذات يوم مع أصحابه إلى بستان له، وكان (له) في ذلك البستان غلام يقال له صافي، فلَمَّا قرب من البستان رأى الغلام يرفع الرغيف، فيرمي بنصفه إلى الكلب ويأكل نصفه! فتعجّب الحسين عليه السلام من فعل الغلام، فلَمَّا فرغ من الأكل قال: الحمد لله ربّ العالمين. اللهم اغفر لي ولسيّدي، وبارك له كما باركت عليّ أبويه، (برحمتك) يا أرحم الراحمين.

فقام الحسين عليه السلام ونادى: يا صافي، فقام الغلام فرعاً وقال: يا سيّدي وسيّد المؤمنين إلى يوم القيامة، إنّي ما رأيتك فاعف عني! فقال الحسين عليه السلام: [ك]: اجعلني في حلّ يا صافي؛ دخلتُ بستانك بغير إذنك! فقال صافي: (يا سيّدي)، بفضلك وكرمك

١. لم يوجد في مصدر.

وسوددك تقول هذا فقال الحسين عليه السلام [١] إني رأيتك ترمي بنصف الرغيف إلى الكلب، وتأكل نصفه فما معنى ذلك؟ فقال الغلام: يا سيدي، إن الكلب ينظر إلي حين أكل فأبني أستحي منه لنظره إلي. وهذا كلبك يحرس بستانك من الأعداء، وأنا عبدك وهذا كلبك نأكل من رزقك معاً! فبكى الحسين عليه السلام [٢] ثم قال: إن كان كذلك فأنت عتيق لله، ووهب له ألف دينار، فقال الغلام: إن أعقتني فأبني أريد القيام ببستانك. فقال الحسين عليه السلام [٣]: إن الكريم إذا تكلم بكلام ينبغي أن يصدقه بالفعل؛ البستان أيضاً وهبته لك، وإني لما دخلت البستان قلت: اجعلني في حل؛ فأبني قد دخلت بستانك بغير إذنك. كنت قد وهبت البستان بما فيه، غير أن هؤلاء أصحابي لأكلهم الثمار والرطب فاجعلهم أضيافك، وأكرمهم لأجلي أكرمك الله يوم القيامة، وبارك لك في حسن خلقك ورأيك، فقال الغلام: إن وهبت لي بستانك فأبني قد سبته لأصحابك.^٢

روي أن الحسين عليه السلام كان جالساً في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله في الموضع الذي يجلس فيه أخوه الحسن عليه السلام بعد وفات أخيه، فأتاه أعرابي فسلم عليه فردَّ عليه السلام، وقال له: ما حاجتك؟ قال: إني قتل ابن عمي، وقد طولبتُ به الدية، وقد قصدتك في دية مسلمة إلى أهلها. فقال الحسين عليه السلام: قصدت أحداً قبلي؟ قال: نعم، قصدت عتبة بن أبي سفيان فناولني خمسين ديناراً، فرددتها عليه وقلت: لأقصدن من هو خير منك وأكرم منك! فقال: ومن هو خير مني وأكرم مني؟ فقلت: الحسين بن علي عليه السلام، وقد أتيتك لتقيم بها عمود ظهري، وتردني إلى أهلي.

١. سئل الشيء: أباحه كأنه جعل إليه طريقاً مطروقا.

٢. ما وجد في مصدر إلا في مستدرک الوسائل، ج ٧، ص ١٩٢، لكن قال في صدر الرواية: السيد ولي الله

الرضوي في «مجمع البحرين في مناقب السبطين» عن الحسن البصري، قال: ..

فقال الحسين: يا أعرابي، إنّا قوم نُعطي المعروف على قدر المعرفة، فقال: سل يا ابن رسول الله، فقال الحسين: ما النجاة من الهلكة؟ قال: التوكل على الله فقال: ما أوفي الهمة؟ قال: الثقة بالله فقال: ما أحصى ما يتخصّص به العبد؟ قال: حبكم أهل البيت. قال: ما أزين ما يتّزن به العبد؟ قال: علم يزيد حلم. قال: فإن أخطأ ذلك؟ قال: عقل يزيه ثقة. قال: فإن أخطأ ذلك؟ قال: شجاعة تزيها ترك العجب. قال: فإن أخطأ ذلك؟ قال: والله يا ابن رسول الله، إن أخطأ المرّة هذه الخصال فالموت أنسب له من الحياة؛ وفي رواية: قضاء ينزل من السماء فتحرقه!

فضحك الحسين وأمر له بعشرة آلاف درهم وقال: هذا قضاء دينك التي وجب عليك وعشرة آلاف درهم أخرى قاوم بها معيشتك فأخذ الأعرابي الجميع وانصرف.^٢

وعن شعيب بن عبدالرحمن الخزاعي، قال: وُجد على ظهر الحسين بن عليّ يوم الطّف أثر، فسألوا زين العابدين عن ذلك فقال: هذا ممّا كان يَنقل الجراب على ظهره إلى منازل الأرامل واليتامى [والمساكين].^٣

وقيل إنّ عبدالرحمن السلمي علّم ولدًا للحسين^٤ «الحمد»، فلمّا قرأها على أبيه أعطاه ألف دينار وألف حلّة، وحشاه ذرّاً فقيل له في ذلك قال (عليه السلام): وأين يقع هذا من عطائه؟ يعني تعليمه [وأنشد الحسين^٥...].^٥

١. هكذا في النسخة لكن الظاهر أن الصحيح «يتخلص».

٢. وجدنا نحوه في جامع الأخبار، ص ١٣٨.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦.

٤. في المصدر: ولد الحسين.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦.

روي أن الحسين عليه السلام رأى غلاماً يواكل كلباً فقال له في ذلك فقال: يا ابن رسول الله، إنني مغموم أطلب السرور بسروره، وإن صاحبى يهودي، (وأنا) أريد أفارقه، فأتى الحسين عليه السلام إلى صاحبه بمأتي دينار ثمناً له فقال اليهودي: الغلام فدى لخطاك، وهذا البستان له، ورددت عليك المال فقال الحسين عليه السلام: [وأنا قد وهبت لك المال، فقال:] قبلتُ المال ووهبته للغلام، فقال الحسين عليه السلام: أنا أعتقته ووهبته^٢ جميعاً، فقالت امرأته: (إنني) قد أسلمت ووهبت زوجي مهري، فقال اليهودي: أنا أيضاً أسلمت وأعطيتها هذه الدار.^٣

الباب التاسع عشر في مكارم أخلاق الحسن والحسين عليه السلام معاً

الأول في مكارم أخلاق أبي محمد الحسن عليه السلام

من كتاب «عيون المجالس»: (روي) عن الروياني (قال): إن الحسن والحسين عليه السلام مرّا على شيخ يتوضّى ولا يحسن، فأخذوا في التنازع يقول كل واحد منهما: أنت لا تحسن [الوضوء] فقالا: أيها الشيخ، كن بيننا حكماً [يتوضأ] كل واحد منا، (فانظر أينما يحسن الوضوء) فتوضّيا [سوية]^٤ ثمّ قالوا: (يا أيها الشيخ) أينما يحسن (الوضوء)؟ قال (الشيخ): كلاهما تحسنان الوضوء، ولكن هذا الشيخ الجاهل هو الذي لم يكن يحسن (الوضوء)، وقد تعلّم الآن منكما وتاب على يدكما^٥ [بريكتكما وشفقتكما على أمة جدكما].^٦

١. في المصدر: أطلب سروراً بسروره ولأنّ.

٢. في المصدر: فقال الحسين عليه السلام: أعتقت الغلام ووهبت له.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٥.

٤. لفظ «سوية» ليس في بحار الأنوار.

٥. في المصدر: يديكما.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٩، ح ٢.

وفي كتاب ابن شهر آشوب: روى إبراهيم الرافعي عن أبيه عن جدّه، قال: رأيت الحسن والحسين يمشيان إلى الحج فلم يمرّا براكب إلا نزل يمشي، فنقل ذلك [على] بعضهم فقال سعد بن [أبي] وقاص للحسن: يا أبا محمّد، إن المشي قد ثقل على جماعة ممّن معك من النّاس إذا رأوكما تمشيان لم يطلبوا أنفسهم أن يركبوا فلو ركبتمّا! فقال الحسن ﷺ: إنّنا لانركب؛ قد جعلنا على أنفسنا المشي إلى بيت الله الحرام على أقدامنا، ولكن نتنكبّ على الطريق^٢ ونأخذ جانباً، فأخذنا جانباً من النّاس^٣.

ومن الكتاب المذكور: روى عن أبي هريرة، قال: ما رأيت الحسن ﷺ قط إلا فاضت عيناى بدموعها، وذلك [أنّه أتى يوماً يشتدّ حتّى قعد في حجر رسول الله ﷺ فجعل يقول بيده هكذا في لحية رسول الله؛ يفتح فمه ثمّ يدخل فيه يقول: اللهمّ إنّى أحبه فأحبّه وأحبّ من يحبه؛ يقولها ثلاث مرات].^٤

[ومن حلمه ما روى المبرّد وابن عائشة] أنّ يوماً رآه شامياً ركباً فلعنه الشامي، والحسن ﷺ لا يردّ له جواباً، فلما فرغ من الشتم أقبل عليه الحسن، [فسلم عليه] ﷺ وضحك وقال له: أيها الشيخ، أظنك غريباً فلعلك شبّهتني بأحد، فلو استعتبتنا أعتبتنا^٥، [ولو سألتنا أعطيناك، ولو استرشدتنا أرشدتنا، ولو استحملتنا حملناك، وإن كنت جائعاً أشبعناك، وإن كنت عرباناً كسوناك، وإن كنت محتاجاً أغنياك، وإن كنت طريداً أويناك]، وإن كنت ذا حاجة قضيناها لك، ولو كنت

١. في المصدر: لم تطلب أنفسهم أن يركبوا فلم ماركبتمّا.

٢. في المصدر: لكنّا نتنكبّ عن الطريق.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٩، الإرشاد، ج ٢، ص ١٢٨.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٥.

٥. أي: لو استرضيتنا أرضيناك.

حوّلت^١ رحلك إلينا وكنت ضيفاً لك إلى وقت ارتحالك كان أجود^٢؛ لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عريضاً وما لآكثيراً!

فلما سمع الشامي كلامه بكى ثم قال: أشهد أنّك خليفة الله في أرضه؛ ﴿الله أعلم حيث يجعل رسالته﴾، وكنت أنت وأبوك أبغض الخلق إليّ، ﴿والآن أنت أحبّ خلق الله إليّ﴾، فحوّل الشامي رحله^٣ إليه، وكان ضيفه إلى أن ارتحل وصار محبباً له معتقداً لوجه الله^٤.

وعن كتاب عيون الرضا^٥ أحمد المؤدّب^٦ ونزهة الأبصار [عن ابن مهدي] أنّه مرّ الحسن بن عليّ بقوم من الفقراء وقد وضعوا أكسيرات لهم على الأرض^٧، وهم [فعود] يلتقطونها ويأكلونها، فقالوا [له]: هلمّ يا ابن [بنت] رسول الله إلى الغدا [ء]، فنزل وقال: إنّ الله لا يحبّ المتكبرين^٨، وجعل يأكل معهم حتّى اكتفوا والزاد على حاله ببركته [عليّ]، ثمّ دعاهم إلى منزله^٩ وأطعمهم وكساهم (لوجه الله).^{١٠}

١. في المصدر: فلو حركت.

٢. في المصدر: كنت ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك.

٣. في المصدر: راحلته.

٤. في المصدر: ... ارتحل وصار معتقداً لمحبتهم. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٩.

٥. في المناقب والبحار: «عن كتاب الفنون عن ...»، وما وجدنا الرواية في «عيون الرضا» فالظاهر أنه سهو من الكاتب.

٦. في المناقب: «أحمد بن المؤدّب» لكن في بحار الأنوار (ج ٤٣، ص ٣٥١) «أحمد المؤدّب». وقد نقل نفس هذه الرواية من مناقب آل أبي طالب.

٧. في المصدر: مرّ الحسن بن عليّ بن عليّ بن عليّ على فقراء وقد وضعوا أكسيرات على الأرض.

٨. في المصدر: المتكبرين.

٩. في المصدر: ضيفته.

١٠. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٣؛ لم يوجد في مصدر آخر.

في مكارم أخلاق أبي عبدالله عليه السلام

روي أن الحسين عليه السلام مرّ بمساكين وهم يأكلون كسراً لهم على كساء فسلم لهم فدعوه إلى طعامهم، فجلس معهم وقال: لو لا أنه صدقة لأكلت معكم ثم قال (لهم): قوموا إلى منزلي، فأطعمهم وكساهم وأمر لهم بدراهم.^٢

وحدث الصولي عن الصادق عليه السلام في خبر أنه جرى بينه وبين محمد بن الحنفية كلامه، فكتب محمد بن الحنفية إلى الحسين عليه السلام: أما بعد يا أخي، فإن أبي وأباك علي لا تفضلني فيه ولا أفضلك، وأما أمك فاطمة بنت محمد رسول الله، ولو كان لأمي ملو الأرض ذهباً ما بلغت^٣ بأمك فإذا قرأت كتابي هذا فسر إلي حتى ترضني^٤؛ فإنك أحق بالفضل مني (أتم) [السلام عليك ورحمة الله وبركاته، ففعل الحسين عليه السلام ذلك فلم يجر بعد ذلك بينهما شيء].^٥

الباب العشرون في ذكر مبلغ عمرهما ومدة خلافتهما عليهما السلام

الأول في ذكر مبلغ عمر الحسن ومدة خلافته عليه السلام

قال كمال الدين بن طلحة: «مدة عمره سبعة وأربعين سنة: منها أقام مع^٦ جدّه رسول الله سبع سنين، ومع أبيه عليه السلام بعد وفاة جدّه ثلاثين سنة، وبعد وفات والده عليه السلام إلى وقت وفاته عشر سنين»^٧. هذا ما ذكره طلحة في كتاب «مطالب السنول في

١. في المصدر: عليهم.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦، وأوله هكذا: ومن تواضعه أنه مرّ...

٣. في المصدر: وأمك فاطمة بنت رسول الله ﷺ ولو كان ملو الأرض ذهباً ملك أُمِّي ما وفت.

٤. في المصدر: فسر إلي حتى ترضاني.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦.

٦. في مطالب السنول: «كان منها مع»، وفي كشف الغمة: «منها مع».

٧. مطالب السنول، الطبعة الحجرية، ص ٧٠؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٣، ناقلاً عن كمال الدين.

مناقب آل الرسول».

الثاني في مدة عمر الحسين عليه السلام ومبلغ خلافته

قال كمال الدين: كان ولادته عليه السلام في سنة أربع عن الهجرة، وكان انتقاله إلى الدار الآخرة في سنة إحدى وستين من الهجرة؛ فتكون مدة عمره ستاً وخمسين سنة وأشهرًا: كان منها مع جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ست سنين وشهورًا، وكان مع أبيه [أمير المؤمنين علي] عليه السلام ثلاثين سنة بعد وفات النبي صلى الله عليه وآله، وكان مع أخيه الحسن بعد وفات أبيه عليه السلام عشر سنين، وبقي بعد [وفات] أخيه (الحسن) إلى (وقت) مقتله عشر سنين.^١

وقال الصادق عليه السلام: مضى أبو عبدالله الحسين [بن عليّ أمّه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وعليهم أجمعين] وهو ابن سبع وخمسين سنة في عام الستين من الهجرة في يوم عاشوراء، وكان مقامه مع جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله سبع سنين، [ألا ما كان بينه وبين أبي محمد وهو سبعة أشهر وعشرة أيام]، وأقام مع أبيه ثلاثين سنة، وأقام مع [أخيه] أبي محمد (الحسن) عشر سنين، وأقام (من) بعد [مضي] أخيه الحسن [عليه السلام] عشر سنين، فكان عمره سبعاً وخمسين سنة [ألا ما كان بينه وبين أخيه من الحمل]، وقبض في يوم عاشوراء في يوم الجمعة [في سنة] إحدى وستين [من الهجرة] ويقال في يوم عاشوراء يوم الاثنين فكان بقاءه بعد أخيه الحسن عليه السلام إحدى عشر سنة.^٢

وقال الشيخ المفيد في إرشاده: مضى الحسين عليه السلام في السبت، العاشر من

١. مطالب السنول، الطبعة الحجرية، ص ٧٣ و ٧٤.

٢. كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٠، وأوله هكذا: قال ابن خشاب: حدثنا حرب بإسناده عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام، قال: مضى...

المحرّم سنة إحدى وستين من الهجرة بعد صلوة الظهر منه قتيلاً مظلوماً ظماناً صابراً محتسباً^١ [على ما شرحناه] وسنّه يومئذ ثمان وخمسون سنة: منها قام^٢ مع جدّه رسول الله ﷺ سبع سنين، ومع أبيه أمير المؤمنين [سبعاً و] ثلاثين سنة، ومع أخيه الحسن عشر سنين^٣، وكان مدّة خلافته بعد بعشر سنين^٤، وكان ﷺ يَخْضِبُ بِالْحِنَاءِ وَالكَتْمِ وَقَتْلَ ﷺ وَقَدْ نَصَلَ الْخَضَابَ مِنْ عَارِضِيهِ.^٥

الباب الحادي والعشرون في ذكر عدد أولادهما ﷺ

الأول في ذكر أولاد الحسن

قال كمال الدين بن طلحة في كتابه «مطالب السّئول في مناقب آل الرسول»: كان له من الأولاد عدد (لكن) لم يكن لكلّهم عقب، بل كان العقب لاثنتين^٦ منهم فقيل كانوا خمسة عشر^٧ وهذه أسماءهم: وهم الحسن وزيد وعمر [و] والحسين وعبدالله وعبدالرحمن وعبيدالله وإسماعيل ومحمّد ويعقوب وجعفر وطلحة وحمزة وأبوبكر والقاسم، وكان العقب منهم للحسن ولزيد، ولم يكن لغيرهما منهم عقب، وقيل: كان أولاده^٨ أقلّ من ذلك (وليس كذلك وكان له بنت واحدة).

١. احتسب عندالله خيراً: قدّمه، نوى به وجه الله.

٢. في المصدر: أقام منها.

٣. في المصدر: سبعاً وأربعين.

٤. في المصدر: كان مدّة خلافته بعد أخيه إحدى عشرة سنة.

٥. الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٦.

٦. في المصدر: لابنين.

٧. في المصدر: خمس عشر.

٨. في المصدر: كان له أولاد.

وقيل: له بنت تسمى أم الحسن، [وهذا محض اللجاج والعناد الذي لا يُطمع له في علاج البتة؛ نعوذ بالله منه]، والله أعلم بحقيقة الحال [فيه].^١

هذا كلام ابن طلحة، وقال ابن خُشَّاب: وُلد له إحد(ى) عشر ولداً وبتناً^٢، وأسماء بنيه: عبدالله والقاسم والحسن وزيد وعمر [و] وعبدالله وعبدالرحمن وأحمد وإسماعيل والحسين وعقيل وأم الحسن (و) فاطمة، وهي أم محمد بن عليّ الباقي^٣.

وقال الشيخ المفيد^٤ في إرشاده: «ذكر أولاد^٥ الحسن [بن عليّ^٦] وعددهم وأسمائهم وطرف من أخبارهم»: أولاد الحسن [بن عليّ^٧] خمسة عشر ولداً ذكراً وأنثى: زيد بن الحسن، وأختاه أم الحسن و[أم] الحسين، (و) أمهم [أم] بشير بنت أبي مسعود (بن) عقبة بن عمرو بن ثعلبة الخزرجية، والحسن والحسين أمهما خولة بنت منصور الفزازية، و عمرو أخوه القاسم^٨ وعبدالله ابنا الحسن، أمهم أم ولد، وعبدالرحمن [بن الحسن] أمه أم ولد، والحسين بن الحسن الملقب، بالأثرم وأخوه طلحة بن الحسن، وأختهما فاطمة بنت الحسن، أمهم أم إسحاق بنت طلحة بن عبيدالله التيمي وأم عبدالله وفاطمة وأم سلمة ورقية بنات الحسن^٩ لأمهات أولاد [شئى].^٦

١. مطالب الشئول، ص ٧٠.

٢. في كشف الغمة: بنت.

٣. في المصدر: «الباقر» بدل «الباقي». كشف الغمة، ج ١، ص ٥٦٧، ناقلاً عن ابن خُشَّاب.

٤. في المصدرين: ولد.

٥. في المصدرين: والحسن بن الحسن أمه خولة بنت منظور الفزازية وعمرو بن الحسن وأخوه القاسم

(«بن الحسن» ليس في كشف الغمة).

٦. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٠؛ لكن الظاهر أن نقل المؤلف بوساطة كشف الغمة، ج ١، ص ٥٧٦، وأوله هكذا:

قال الشيخ المفيد - رحمه الله تعالى - في إرشاده: باب ذكر ...

الثاني في ذكر عدد أولاد الحسين عليه السلام

قال كمال الدين بن طلحة: كان له من الأولاد ذكور وإناث عشرة: ستة من الذكور وأربع من الإناث^١، فالذكور علي الأكبر وعلي الأوسط وهو سيد العابدين وعلي الأصغر ومحمد وعبدالله وجعفر: فأما [علي الأكبر] قاتل بين يدي أبيه حتى قتل شهيداً، وأما علي الأصغر جاءه سهم وهو طفل فقتله...، وقيل: إن عبدالله أيضاً قتل مع أبيه شهيداً (وأما علي الأوسط علي بن الحسين زين العابدين المعقب منه)، وأما البنات فزينب وسكينة وفاطمة، هذا قول مشهور، وقيل: [بل] كان له أربع بنين وبنات، والأول أشهر، وكان الذكر المخلد والثناء المنضد مخصوصاً من بين بنيه بعلي الأوسط - (وهو) زين العابدين - دون بقية الأولاد^٢.

وقال ابن خشاب: ولد له ستة بنين وثلاث بنات: علي الأكبر الشهيد مع أبيه، و[علي] الإمام سيد العابدين (علي بن الحسين)، وعلي الأصغر ومحمد وعبدالله الشهيد مع أبيه، وجعفر وزينب وسكينة وفاطمة^٣.

وقال الحافظ عبدالعزيز بن الأخضر الجنازدي: ولد للحسين^٤ بن علي بن أبي طالب عليه السلام ستة (أولاد): أربعة ذكور وبناتان: علي الأكبر قتل مع أبيه، وعلي الأصغر وجعفر وعبدالله وسكينة وفاطمة؛ ونسل الحسين [من] علي الأوسط^٥ وأمه أم

١. في المصدرين: ستة ذكور وأربع إناث.

٢. مطالب السنول، ص ٧٠؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٨، ناقلاً عن كمال الدين.

٣. كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٩، ناقلاً عن ابن خشاب.

٤. في المصدر: الحسين.

٥. في المصدر: الأصغر.

ولد، وكان أفضل أهل زمانه. وقال الزهري: ما رأيت شيعياً^١ أفضل منه.^٢

وقال الشيخ المفيد في إرشاده كان للحسين [عليه السلام] ستة أولاد: علي بن الحسين الأصغر^٣ كنيته أبو محمد، وأمّه شاه زنان بنت كسرى (بن) يزدجرد (بن) شهریار ملك الفرس)، وعلي بن الحسن الأكبر^٤ قتل مع أبيه بالطف، وأمّه ليلى بنت أبي مرّة بن عروة بن مسعود الثقفي، وجعفر بن الحسين لآعقب له، وأمّه قضاعية، وكان وفاته في حياة الحسين [عليه السلام]، وعبدالله [عليه السلام] وفاطمة بنت الحسين، وأمّها أمّ إسحاق بنت طلحة [بن عبدالله] يتيمة.^٥

الباب الثاني والعشرون في وفات الحسن [عليه السلام]

قال كمال الدين (بن طلحة) [عليه السلام] مرض الحسن [عليه السلام] أربعين يوماً فقال في بعض الأيام: أخرجوا فراشي إلى صحن الدار فأخرج فقال: اللهم إني احتسبت^٦ نفسي عندك؛ فإني لم أصب بمثلها.^٧

وروى الحافظ أبو نعيم في حلية الأولياء عن عمير بن إسحاق، قال: دخلت أنا ورجل على الحسن بن علي [عليه السلام] نعوذه فقال: يا فلان، سلني. قال: [لا] والله لا نسألك حتى [يعافيك الله ثم نسألك]. قال: ثم دخل ثم خرج إلينا فقال: سلني قبل

١. في المصدر: هاشمياً.

٢. كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٩.

٣. في المصدر: الأكبر.

٤. في المصدر: الأصغر.

٥. الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٧.

٦. في المصدر: أحتسب.

٧. مطالب السنول، ص ٧٠؛ ولكن نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٤.

أَن لا تَسْأَلْنِي! قال: بل] يعافيك الله ثم نسألك^١.

قال: قد أَلْقَيْتُ طائفة من كبدي، وإِنِّي قد سُقَيْتُ السَّمَّ مراراً فلم أسق مثل هذه المرّة، ثم دخلت عليه [من] الغدو وهو وجود بنفسه والحسين عليه السلام عند رأسه فقال: يا أخي، بمن تظنّ؟^٢ قال: [لم؟] لتقتله؟ قال: نعم. قال: إن يكن الذي أظنّ فإنّه^٣ أشدّ بأساً وأشدّ تنكيلاً، وإلا [يكن] فلا أحبّ أن يُقتل بي بريء.

ثم توفي^٤ الحسن عليه السلام لخمس خلون من ربيع الأوّل سنة تسع وأربعين من الهجرة - وقيل: خمسين وصلى عليه سعيد بن العاص؛ فإنّه كان يومئذ والياً على المدينة. ودفن بالبقيع، وكانت تحته يومئذ جعدة بنت الأشعث^٥ بن قيس الكندي، [وذكر أنّها سمّته، والله أعلم بحقيقة الحال].^٦

وقال الشيخ المفيد في إرشاده: لمّا أراد معاوية أخذ البيعة ليزيد^٨ بعث^٩ إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس، وكانت زوجة للحسن عليه السلام، وحملها^{١٠} على سمّه،

١. في حلية الأولياء: «أسألك» خلافاً للنسخة وكشف الغمّة، وكذا يُرى مثل هذا في موارد أخرى؛ تركنا ذكره.
٢. في الكشف: «لمن تظنّهم؟» وفي الحلية: «من تنهم».
٣. في المصدرين: فالله.
٤. بعد ذكر «قضى رضوان الله تعالى عليه» في حلية الأولياء ينتهي هذه الرواية وإدمايتها نقل من كشف الغمّة فقط. وهذه دليل آخر على أنّ الرواية منقول بواسطة كشف الغمّة: لا من نفس المصدر (دليل الأول كون ما في النسخة أكثر مطابقة مع كشف الغمّة).
٥. في المصدرين: «قضى» بدون ذكر «الحسن».
٦. في المصدرين: وكانت تحته إذ ذاك جعدة بنت الأعمش.
٧. الظاهر أنّ نقل المؤلف بواسطة كشف الغمّة، ج ١، ص ٥٨٤؛ حلية الأولياء، ج ٢، ص ٣٨.
٨. النسخة هنا مطابق لنقل كشف الغمّة، وفي الإرشاد هكذا: ولما استقر الصلح... وعزم على البيعة لابنه يزيد.
٩. في المصدرين: دش.
١٠. في المصدرين: زوجة الحسن من حملها.

وضمن لها أن يزوجه بابنه يزيد، وأرسل إليها مائة ألف درهم [فسقته] جعدة السمّ فبقي [عليه] أربعين يوماً مريضاً^١، ومضى لسبيله في [شهر]^٢ صفر سنة [سنة] وخمسين من الهجرة، وله يومئذ ثمانية^٣ وأربعون سنة، [فكانت خلافته عشر سنين^٤]، وتولّى أخوه ووصيه الحسين [عليه] غسله وكفنه^٥ ودفنه عند جدّته فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف [رضي الله عنها] بالبيع^٦.

وروي مرفوعاً إلى ابن إسحاق، قال: كنت عند الحسن بن علي^٧ في الدار فدخل [عليه] المخرج ثم خرج، فقال: لقد سقيت السمّ مراراً، فما سقيته مثل هذه المرّة، [و] لقد لفظت قطعة من كبدي [فجعلت أقبلها بعود كان معي]! فقال [له] الحسين [عليه]: من سقاك؟ فقال: وما تريد منه؟ إن يكن هو فالله أشدّ نعمة (منك)، وإن لم يكن هو فما أحبّ أن تقتل^٨ بي بريء^٩.

وروي عبدالله بن إبراهيم بن^{١٠} زياد المخارقي، قال: لما حضرت الحسن [عليه] الوفاة استدعى الحسين [عليه] فقال له: يا أخي، إنّي مفارقك ولاحق بربي عن وجل^{١١}.

١. النسخة هنا مطابق لكشف الغمة، وفي الإرشاد هكذا: فبقي [عليه] مريضاً أربعين يوماً.

٢. ما بين المعقوفتين يكون في الإرشاد فقط.

٣. في المصدرين: ثمان.

٤. ما بين المعقوفتين يكون في الإرشاد فقط.

٥. في المصدرين: تكفينه.

٦. الإرشاد، ج ٢، ص ١٢؛ لكن نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٥، ناقلاً عن المعفيد.

٧. في المصدر: كنت مع الحسن والحسين [عليهما].

٨. في المصدر: يؤخذ.

٩. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٥.

١٠. في المصدرين «عن» بدل «بن».

١١. ما يكون «عن وجل» في الإرشاد، وفي كشف الغمة يكون بدله «عز وجل».

وقد سَقَيْتَ السَّمَّ ورميت كبدي^١ في الطشت، وإني لعارف بمن سقاني [السَّمَّ، و] من أين ذهبت^٢، وأنا أخاصمه إلى الله عزَّوجلَّ، فبحقِّي عليك إن تكلمت في ذلك بشيء! انتظر ما يُحدِّث الله، فإذا قضيت بخير^٣ فغمَّضني وغسلني وكفَّني واحملني على سريري إلى قبر جدِّي رسول الله ﷺ لأجدد به عهداً، [ثمَّ] أوردني^٤ إلى قبر جدتي فاطمة بنت أسده، فادفني [هناك] وستعلم يابن أم، أن القوم يظنون أنكم تريدون دفني] عند جدِّي رسول الله ﷺ فيجلبون في منعكم من ذلك، [ويمنعونكم منه]، وبالله أقسم أن تريق^٥ في أمرى محجمة دم! ثمَّ وصى ﷺ إليه بأهله وولده وتركاته وما كان وصى به إليه أمير المؤمنين [ﷺ] حين استخلفه وأهله لمقامه ودل شيعته على استخلافه ونصبه لهم علماً من بعده. فلما مضى (الحسن) ﷺ لسبيله غسله الحسين [ﷺ] وكفَّنه وحمله على سريره، فلم يشك مروان ومن معه وبني أمية أنهم سيدفنونه عند رسول الله ﷺ، فجمعوا^٦ ولبسوا السلاح، فلما توجه به الحسين إلى قبر جده [ﷺ] ليجدد به عهداً أقبلوا إليهم في جمعهم، ولحقتهم عائشة على بغل وهي تقول: مالي وما لكم تريدون أن تدخلوا بيتي من لا أحب؟! وجعل مروان يقول: يا رب، هيجاء هي خير من دعة! أيدفن عثمان في أقصى المدينة، ويدفن الحسن مع النبي؟! لا يكون ذلك أبداً وأنا أحمل السلاح.

١. في المصدرين: بكبدي.

٢. في المصدرين: من أتى دُهيث.

٣. ليس «بخير» في الإرشاد، وفي كشف الغمة يكون بدله «نحبي».

٤. في المصدرين: ردني.

٥. في الإرشاد هنا «رضي الله عنها»، وفي كشف الغمة «رحمة الله عليها».

٦. في المصدرين: تهريق.

٧. في المصدرين: فتجمعوا له.

وكانت الفتنة^١ بين بني هاشم وبني أمية؛ فبادر ابن العباس إلى مروان فقال [له]: ارجع يا مروان، من حيث جئت فإننا لا نريد دفن صاحبنا عند رسول الله ﷺ [لكننا نريد أن نجدد به عهداً بزيارته ثم نردّه إلى جدّته فاطمة، فندفنه عندها بوصيته بذلك، ولو كان وصى بدفنه مع رسول الله ﷺ] لعلمت أنك أقصر باعاً من ردنا عن ذلك، ولكنه ﷺ] كان أعلم بالله ورسوله وبحرمة قبره أن يطرق عليه هدماً كما طرق ذلك غيره، ودخل بيته بغير إذنه، ثم أقبل على عائشة وقال: واسوأته يوماً على البغل ويوماً على جمل! تريدان أن تطفئ نور الله وتقاتلي أولياء الله؟! ارجعي فقد كفيته الذي تخافين، وبلغت ما تحبين، والله تعالى منتصر لأهل هذا البيت ولو بعد حين.

وقال الحسين ﷺ]: والله لو لا عهد الحسن ﷺ] إليّ بحقن الدماء وألا أهرق^٢ في أمره محجمة دم لعلمتم كيف تأخذ سيوف الله منكم مأخذها، وقد نقضتم العهد بيننا وبينكم، وأبطلتم ما استرضيناه^٣ عليكم لأنفسنا. ومضوا بالحسن ﷺ] فدفنوه بالبقيع عند جدّته فاطمة بنت أسد بن هاشم [بن عبد مناف]، صلى الله عليها^٤.

الباب الثالث والعشرون في ذكر مصرع أبي عبد الله الحسين ﷺ

قال كمال الدين بن طلحة^٥: هذا باب مضمونه يسكب المدامع من الأجفان، ويجلب الفجائع لإثارة الأحران، ويلهب نيران الموجدة في أكباد ذوي الإيمان بما

١. في المصدرين: أحمل السيف، وكادت الفتنة تقع.

٢. في المصدرين: أهرق.

٣. في المصدرين: اشترطنا.

٤. في المصدرين: رضي الله عنها. الإرشاد، ج ٢، ص ١٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٥ و ٥٨٦. والظاهر أن المؤلف قد رأى كلا المصدرين؛ لذا نقلنا موارد الإختلاف عن كليهما، إلا في موارد أشرنا إليها.

٥. مطالب السنن، ص ٧٥؛ والظاهر أن نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ٢، ص ٥٢-٤٥.

أجرته الأقدار للفجرة، من اجترانها [وفتكها] واعتدائها على الذرية النبوية بسفح دمانها وسفكها واستبائها^١ مصونات نساؤها وفتكها، حتى تركوا لمم^٢ رجالها بنجيعها^٣ مخضوبة، وأشلاء جثتها على الثرى مسلوبة، ومخدرات حرائرها [سبايا] منهوبة: فكم من كبيرة من جريمة ارتكبوها [واجترموها]، وكم من نفس معصومة أرقوها واحترموها، وكم من دماء محرمة أراقوها وما احترموها، وكم من كبد حري منعوها [ورود] الماء وحرموها!

ثم اجتزوا رأس سبط رسول الله وحيبيه الحسين بصوارم الحداد^٤، ورفعوه كما يُرفع رؤوس ذوي الإلحاد على رؤوس الصعاد، واخترقوا به أرجاء البلاد بين العباد، واستباحوا حرمة وأطفاله أذلاء من الأخمار^٥، وأركبوهم على الأخشاب بغير الأقتاب^٦ وطاولاهما، وهذا^٧ مع علمهم بأنها الذرية النبوية المسئول لها المودة بصريح القرآن وصحيح الإسناد^٨. فلو نظقت السماء والأرض ذابت لهما^٩ ولو اطلعت عليه مرده الكفار لبكتها وندبتها، ولو حضرت نصرها عتات الجاهلية لأنكرتها^{١٠}، ولو شهدت وقعتها بغاة الجابرة لأعانتها ونصرتها.

١. استبى العدو: أسره.

٢. اللّم جمع لئمة: الشّعر المجاوز شحمة الأذن.

٣. النجيع من الدم: ما كان مانلاً إلى السواد.

٤. في المصدرين: وجثة الحسين بشبا الحداد.

٥. في المصدرين: ... العباد واستاقوا حرمة وأطفاله أذلاء من الاضطهاد.

٦. القُتب والقُتب ج أقتاب: الرحل.

٧. في المصدرين: على أخشاب الأقتاب بغير وطاء ولا مهاد.

٨. في المصدرين: الإعتقاد.

٩. في المصدرين: لرتت لها ورثتها.

١٠. في المصدرين: لو حضرت مصرها عتات الجاهلية لأبكتها ونعتها.

فيالها مصيبة أنزلت الرزية بقلوب الموحدّين فأورثتها، وبليّة أحلّت الكآبة^١ بنفوس المؤمنين سلفاً وخلفاً فأحرقتها^٢ فوالهفاء لذريّة نبويّة ظلّ دمها، وعتره محمديّة [قلّ ميخّذمها^٣]، وعصبة علويّة خذلت فقتل مقدمها، وذريّة^٤ [هاشمية] استبيح حرّمها واستحلّ محرّمها. وأنا الآن أذكر... ﷺ إجمالاً^٥، وهو أنّ الحسين ﷺ سار حتّى صار [على] مرحلتين من الكوفة، فوافاه إنسان يقال له الحرّ بن يزيد الرياحيّ ومعه ألف فارس من أصحاب ابن زياد شاكين في السلاح، فقال للحسين ﷺ: [إنّ الأمير عبيدالله بن زياد قد أمرني أن] لا أفارقك أو أقدم بك عليه، وأنا والله كان^٦ يتليني الله بشيء من أمرك، غير أنّي قد أخذت بيعة القوم، فقال الحسين ﷺ: [إنّي لم أقدم هذا البلية [حتّى] أتني كتب أهله، وقدمت على رءوسهم^٧ يطلبوني وأنتم من أهل الكوفة: فإن دمتم على بيعتكم وقولكم في كتبكم دخلت مصركم، وإلا انصرفت من حيث أتيت].

فقال له الحرّ: والله لا أعلم هذه الكتب ولا الرسل، وأنا فما يمكنني الرجوع إلى الكوفة في وقتي هذا فخذ طريقاً غير هذا، وارجع فيه حيث شئت، لأكتب إلى ابن زياد أنّ الحسين خالفني (في) الطريق فلم أقدر عليه، وأنشدك الله في نفسك! فسلك الحسين ﷺ طريقاً آخر غير الجادّة راجعاً إلى الحجاز، وسار هو

١. كَبِبَ كَأَبًا وَكَأَبَةً وَكَأَبَةً: كان في غمّ وسوء حال وانكسار من حزن.

٢. في المصدرين: فأحزنتها.

٣. المخذم: آية القطع بالسرعة، ومن السيوف: القاطع.

٤. في المصدر: زمرة.

٥. في المصدرين: الآن أفصل هذا الإجمال وأوضّحه وأبين تفصيله وأشْرَحَه.

٦. في المصدرين: والله كاره أن.

٧. في المصدرين: رسلهم.

وأصحابه طول ليلتهم، فلَمَّا أصبح الحسين عليه السلام وإذا [قد] ظهر (له) الحرّ وجيشه، فقال الحسين: ما وراك يابن يزيد؟ فقال: أتاني كتاب ابن زياد يبألغني^١ في أمرك، وقد سير معي رجل^٢ وهو عين عليّ، ولا سبيل إلى مفارقتك أو أقدم بك عليه، وطال الكلام بينهما، ورحل الحسين عليه السلام وأهله وأصحابه فنزلوا كربلاء يوم الأربعاء أو الخميس [على ما قيل] الثاني من المحرم.

فقال (الحسين) عليه السلام: هذه كربلاء موضع كرب وبلاء. هذا مناخ ركابنا ومحط رحالنا، ومقتل رجالنا، فنزل القوم وخطوا الأثقال، ونزل الحرّ بنفسه وجيشه قبالة الحسين عليه السلام، ثمّ كتب إلى عبيدالله بن زياد، وأعلمه بنزول الحسين عليه السلام بأرض كربلاء، فكتب عبيدالله (بن زياد) كتاباً إلى الحسين عليه السلام يقول [فيه]: أمّا بعد، فقد بلغني [يا حسين] نزولك بكربلاء، وقد كتب إليّ يزيد بن معاوية (لعنه الله) أن لا أتوسّد الوثير، ولا أشبع من الخمير، حتّى ألحقك باللطيف الخبير، أو ترجع إلى حكمي وحكم يزيد بن معاوية، [والسلام].

فلَمَّا ورد الكتاب إلى الحسين عليه السلام وقرأه ألقاه بين يده^٣، وقال للرسول: ما له عندي جواب! فرجع الرسول إلى ابن زياد فاشتدّ غضبه، وجمع الناس وجهز العسكر^٤، وسير مقدمها عمر بن سعد، وكان قد ولّاه الريّ وإعمالها، وكتب له بها فاستعفا من خروجه [معه] إلى قتال الحسين، فقال [له] ابن زياد: أمّا تخرج (إلى قتال الحسين)، وأمّا أن تعيد علينا كتابنا بتوليتك الريّ وإعمالها وتقعّد في بيتك. فاخترت ولاية الريّ، و(أ)طلع إلى قتال الحسين عليه السلام بالعساكر، فما زال عبيدالله

١. في المصدرين: وافاني كتاب ابن زياد يؤنّبني.

٢. في المصدرين: سير من هو معي.

٣. في المصدرين: من يده.

٤. في المصدرين: العساكر.

بن زياد يجَهِّز مقدماً ومعه طائفة من النَّاس، إلى أن اجتمع عند عمر بن سعد اثنا عشر وعشرون ألفاً ما بين فارس وراجل، ثم خرج من بعد^١ عمر بن سعد الشمر بن ذي الجوشن (الصابي) السكوني في أربعة آلاف، ثم زحفت خيل عمر بن سعد حتى نزلوا شاطئ الفرات، وحالوا بين الماء وبين الحسين عليه السلام وأصحابه، [ثم كتب عبيدالله كتاباً إلى عمر بن سعد يحثه على مناجزة الحسين عليه السلام]، فعندها ضيق عليهم الأمر، واشتدَّ عليهم [الأمر و] العطش، فقال رجل من أصحاب الحسين عليه السلام [يقال له يزيد بن حصين الهمداني، وكان زاهداً: أتأذن^٢ لي يا ابن رسول الله، [لآتي] هذا ابن سعد أكلمه [في أمر الماء]؟ فعساه يرتدع؟ فقال له: ذلك إليك.

فجاء الهمداني إلى عمر بن سعد فدخل عليه ولم يسلم. قال: يا أخا الهمداني^٣، ما منعك من السلام عليّ؟ ألسنتُ مسلماً أعرف الله ورسوله؟ فقال له الهمداني: لو كنتُ مسلماً كما تقول، لما خرجت إلى عترة رسول الله عليه السلام تريد قتلهم! ومع^٤ هذا ماء الفرات تشرب منه كلاب السواد وخنزيرها، وهذا الحسين بن علي وإخوته ونساؤه وأهل بيته يموتون عطشاً! قد حُلَّت بينهم وبين ماء الفرات أن يشربوه، و[أنت] تزعم أنك (مسلم) تعرف الله ورسوله.

فأطرق عمر بن سعد ثم قال: والله يا أخا همدان، إنني لأعلم حرمة أذاهم ولكن:

دعاني عبيدالله (بن زياد) من دون قومه إلى خِطَّة [فيها] خرجت لعيني
فوالله ما أدري وإني لواقف على خطر لا أرتضيه وميني^٥

١. في المصدرين: وأول من خرج إلى.

٢. في المصدرين: أئذن.

٣. في المصدرين: أخا همدان.

٤. في المصدرين: وبعد.

٥. المتين ج مُيون: الكذب.

وأخذ ملك الري والريّ نسبتي^١ أم أرجع مائوماً بقتل حسين
وفي قتله النار التي ليس دونها حجاب، وملك الريّ قرة عيني
يا أخا همدان، ما أجد نفسي تجيبني إلى ترك الريّ لغيري.

فرجع يزيد بن حصين إلى الحسين فقال^٢: يا ابن رسول الله، قد رضي بقتلك^٣
بولاية الريّ... صاحب مطالب السنول.^٤

قلت: التوفيق عزيز المنال^٥ ومن حقت عليه كلمة العذاب لم ينفع^٦ فيه لوم اللوام وعذل العذال، [ومن غلبته نفسه تورط من شهواتها في أعظم من القيود والأغلال. وكما أن الجنة لها رجال، وكما أعد الله لقوم الفوز والرضوان أعدّ للآخرين العقاب والنكال. و] هذا النجس عمر بن سعد^٧ [أبعده الله عرف سوء فعله، فأضله الله على علم وهو أقيح أنواع الضلال، و] (قد طبع الله على قلبه، وختم على لبه، وجعل على بصره غشاوة؛ [فبئست الأحوال].

وقد زهد في الآجل، ورغب في العاجل، وطمع في الحال^٨، فخرس في المال، فأصلي ناراً وقودها الناس والحجارة، ولم يغن عنه رأيه [في] الريّ، ولا تنفعه الأمان^٩ (فخرس في الدنيا والآخرة)، فخرج في طالع نحس، وباع آخرته بثمن

١. في المصدرين: أترك ملك الريّ والريّ رغبة.

٢. في المصدرين: حصين فقال للحسين:

٣. في المصدر: أن يقتلك.

٤. مطالب السنول ص ٧٦، وكشف الغمة، ص ٤٥-٤٨.

٥. في النسخة: أقول: موفق العزيز المتعال.

٦. في المصدر: لم ينجع.

٧. في المصدر: هذا النحس ابن سعد.

٨. في المصدر: وزهد في الآجلة وهي إلى بقاء ورغب في العاجلة وهي إلى زوال وطمع في المال.

٩. في المصدرين: لانفعته الإمارة.

بخس، [وأصبح من سوء اختياره في أضيّق من حبس]: فَإِنَّه عصى الله [سبحانه] (ورسوله) طاعةً للفَجَّارِ، واتخذ ابن [زيد] ربا فأورده النَّارَ وبسَّ القرار، [وباء في الدنيا بالعار، وحشر في الآخرة مع مرده الكفار...].

فلَمَّا تيقَّن الحسين عليه السلام [أَنَّ] القوم مقاتلوه أمر أصحابه فاحتضروا حفيرة شبيهة بالخدق، وجعلوا لها جهة واحدة يكون القتال منها، وركب عسكر ابن سعد، وأحدقوا بالحسين وزحفوا واقتتلوا، ولم يزل يُقتل من عسكر الحسين [وأصحابه] واحداً بعد واحد، إلى أن قتل من أهله وأصحابه ما ينيف عن خمسين رجلاً، فعند ذلك ضرب الحسين بيده على لحيته وصاح: أما (من) مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما (من) ذابَّ يذبَّ عن رسول الله؟

وإذا الحرَّ بن يزيد الرياحي الذي تقدّم ذكره قد أقبل بفرسه إليه وقال: يا ابن رسول الله، إنّي كنت أول من خرج عليك، وأنا الآن من^٢ حزبك فمرني أن أكون أول مقتول في نصرتك، لعلّي أنال شفاعه جدك غداً! ثمّ كرّ على عسكر [عمر] ابن سعد فلم يزل يقاتلهم حتّى فشل^٣ والتحم القتال حتّى قتل أصحاب الحسين عليهم السلام [بأسرهم] وولده وإخوته وبنوعمه، وبقي وحده ثمّ بارز بنفسه إلى أن أثختته الجراحات، والسهم تأخذه من كلّ جانب، والشمر (اللعين صاح) [في قبيلة عظيمة يقاتله].

ثمّ حال بينه وبين رحله وحرمه فصاح الحسين: ويلكم يا شيعة الشيطان! إن لم يكن لكم دين ولا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً وارجعوا إلى أحسابكم إن كنتم أعراباً كما تزعمون. أنا الذي أقاتلكم فكفّوا سفهاءكم وجهالكم عن التعرّض لحرمي؛ فإنّ النساء لم تقاتلكم!

١. في المصدرين: أهل.

٢. في المصدر: في.

٣. في المصدرين: قتل.

فقال الشمر لأصحابه: كُفُوا عن النساء وحرّم الرجل، واقصدوه في نفسه، ثمّ صاح الشمر - لعنه الله - بأصحابه وقال: ويلكم، ما تنتظرون بالرجل وقد أثنخته الجراح، وتوالت عليه سهام والرماح! فسقط على (وجه) الأرض، فوقف عليه عمر بن سعد وقال لأصحابه: انزلوا وجزّوا رأسه. فنزل إليه نصر بن خرشنة الصبائي^١ ثمّ جعل يضرب بسيفه مذبج الحسين (عليه السلام)، فغضب عمر بن سعد وقال لرجل عن يمينه: ويلك^٢، انزل إلى الحسين وأرحه! فنزل إليه خولي بن يزيد فاجتزأ رأسه [...].^٣

(فأذهب الله بسابق وعده الحسنى وزيادة، وقيل: قتله شمر بن ذي الجوشن الضبائي، والذي اجتزأ رأسه برحوان^٤ اليماني، وكان أمير الجيش الذين ساروا إلى الحسين عمر بن سعد؛ أمره عليهم عبيد الله بن زياد - لعنه الله - وأوطنوا جسده الشريف بخيولهم، وسبوا حريمه، وانتزعوا ملبسه)^٥، وكان اليوم الذي قتل فيه (الحسين) (عليه السلام) يوم الجمعة وهو يوم عاشوراء من المحرم سنة إحدى وستين من الهجرة، ودفن بالطف من كربلا من العراق، ومشهده (عليه السلام) [معروف] يزار من الجهات والأفاق، (ويقصدوه للشفا من الحرس والعم والعمى والرس، ويفرج بترته عنهم همّ والغمّ والسقم وجميع الأمراض والعلل).^٦ [وهذه الوقائع أوردتها صاحب كتاب الفتوح فهي مضافة إليه...].^٧

١. في مطالب السنول: حرشة الضبائي.

٢. في مطالب السنول: ويحك.

٣. في مطالب السنول وكشف الغمة زيارة في هذه القسمة ما نقله المؤلف.

٤. هكذا في النسخة بدون نقطة الباء.

٥. لم يوجد عبارة داخل () في مصدر؛ وجدنا بقية العبارة في المصدرين.

٦. لم يوجد عبارة داخل () في مصدر.

٧. مطالب السنول، ص ٧٥ و ٧٦؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٨ - ٥٢ ناقلاً عن مطالب السنول؛ وجدنا بقية

العبارة في كشف الغمة فقط.

فلقد ركبوا (بقتله والله) مركباً وعرأ، وأتوا أمراً إمرأ، وفعلوا فعلاً نكرأ، وقالوا قولاً هجرأ، واستحلّوا مذاقاً مرأ، وبلغوا الغاية في العصيان، ووصلوا إلى النهاية في إرضاء الشيطان، وأقدموا على أمر عظيم من إسخاط الرحمن! وكم ذكّرهـم الحسين (ؑ) أيام الله فما ذكروا، وزجرهم عن تقحّم نار الجحيم فما انزجروا، وعزّفهم ما كانوا يدعون معرفته فما عرفوا، (بل) [ولا فهموا منذ] أنكروا، وأمرهم بالفكر في هذا الأمر الخطب^١ فما أتتمروا في [كل] ذلك؛ ليقم عليهم الحجّة، ويعذر [إلى الله] في تعريفهم [المحجّة]، فأصروا واستكبروا استكباراً. ومما خطيئاتهم أدخلوا ناراً^٢ [فلم يجدوا لهم من دون الله أنصاراً].

ونادى لسان حال الحسين (ؑ): ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضَلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾، فاستجاب الله دعاءه (ؑ)، وخصّه بمزيد العناية (والإنعام) والإكرام، [و] نقله إلى جواره مع آبائه الكرام، ووقع الفناء بعده في أولئك الأنعام^٣، ودارت عليهم دوائر الانتقام والاصطلام، فقتلوا في [كل] أرض بكلّ حسام، وانتقلوا إلى جوار مالك في نار جهنّم (وبئس القرار)، وأصحاب الحسين (ؑ) [إلى جوار رضوان في دار السلام، فصارت ألوف هؤلاء الأغنام آحاداً، و(جمعوا) جموعهم أفراداً، وألبسوا العار الآباء والأولاد^٤ فأحياؤهم عار على الغابر، والأولون سبب^٥ للآخر، واستولى عليهم الذلّ والصغار، وخسروا تلك الدار [وهذه الدار]، وكان عاقبة أمرهم إلى النار وبئس القرار.

١. في المصدر: الصعب.

٢. في المصدر: ومما خطاياهم أدخلوا نار جهنّم.

٣. في المصدر: الطعام.

٤. في المصدر: آباءاً وأولاداً.

٥. في المصدر: مستبّة في الإسلام.

وكثر الله ذرية الحسين وأناها، وملأ بها الدنيا ورفعها وأعلاها. وإذا تأملت^١ أن كل حسيني في الدنيا من ولد علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام يظهر^٢ لك كيف بارك الله (له) في الذرية^٣ الطاهرة وزكاها، وإذا فكرت في جموع أعدائهم وانقراضهم تيقنت أن العناية الربانية^٤ تولت هذه العترة الشريفة، وأبادت من عاداها، وسعدت في الدنيا والآخرة، وسعد من والها، وقد تظاهرت الأخبار أن الله [تعالى] اختارها واصطفها، واختار شيعتها واصطفها^٥ (على العالمين).^٦

الباب الرابع والعشرون في فضل زيارة أبي عبدالله الحسين عليه السلام

من كتاب المزار لابن شهر آشوب^٧ روى إسحاق بن عمار، قال: قال الصادق عليه السلام: [.. و] ليس ملك [ولا نبي] في السموات و[لا] الأرض إلا وهم يسألون الله [جلّ وعزّ] في زيارة قبر الحسين عليه السلام [ففوج ينزل وفوج يعرج].^٨ وفي كتاب الفردوس، قال النبي صلى الله عليه وآله: إن موسى بن عمران سأل ربه [عزّ وجلّ]^٩ زيارة قبر الحسين بن عليّ فزاره في سبعين ألف من الملائكة.^{١٠}

١. في المصدر: عرفت.

٢. في المصدر: ظهر.

٣. في المصدر: ذريته.

٤. في المصدر: تبيّنت أن العناية الإلهية.

٥. في المصدر: اجتبأها.

٦. كشف الغمة، ج ٢، ص ٢١-٢٢.

٧. لم يوجد هذه الرواية في مناقب آل أبي طالب، ولم يوجد مزار من ابن شهر آشوب.

٨. المزار للشيخ المفيد، ص ٢٤ و ١٤١.

٩. نقلنا ما بين المعقوفتين من الفردوس فقط (ليس في المناقب ولا في النسخة).

١٠. الفردوس بمأثور الخطاب، ج ١، ص ٢٢٧؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٢٧، ناقلاً عن الفردوس

ومن الكتاب المذكور^١ عن أبان بن تغلب، قال: قال الصادق عليه السلام: وكل الله بقبر الحسين أربعة آلاف ملكاً شُعْثًا غَيْرًا^٢ يبيكونه إلى يوم القيامة، فمن زاره عارفاً بحَقِّهِ شَيْعُوهُ [حَتَّى يَبْلُغُوهُ] (إلى) مأمُنه، وإن مرض عادوه بكرة وعشية^٣، وإذا مات شهدوا جنازته واستغفروا له إلى يوم القيامة.^٤

وروي أبو أسامة، قال: سمعت أبا عبدالله (الحسين) عليه السلام يقول: من أراد أن يكون في جوار نبيِّه ﷺ وجوار علي وفاطمة فلا يدع زيارة الحسين بن علي عليه السلام.^٥

وفي كامل الزيارات عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام [أو أبا جعفر عليه السلام] يقول: من أحبَّ أن يكون مسكنه الجنَّةَ ومأواه [الجنَّة] فلا يدع زيارة المظلوم. قلت: من هو؟ قال: الحسين [بن علي] صاحب كربلا. من أتاه شوقاً إليه وحباً لرسول الله وحباً لفاطمة وحباً لأمير المؤمنين صلوات الله [عليه وآله و] عليهم أجمعين أقعده الله على موائد الجنَّة يأكل معهم والناس في الحساب.^٦

ومن الكتاب المذكور أيضاً: وروي عن الباقر عليه السلام أنه قال: مُرُوا شَيْعَتَنَا بِزِيَارَةِ (قبر) الحسين عليه السلام، فإنَّ زيارته تدفع الهمَّ والحزن^٧ والغرق وأكل السبع، وزيارته

١. الظاهر أنَّ المراد من هذا الكتاب مناقب آل أبي طالب لقرائن، منها أنَّه لم توجد الرواية في كتاب الفردوس وأيضاً الرواية السابقة نقلت بوساطة كتاب المناقب.

٢. في المصدر: شُعْثَاءُ غَيْرَاءُ. (الشُّعْثُ جمع أشعث، وكذا الغُبر جمع أغبر)

٣. في المصدر: غدوة وعشية.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٢٨.

٥. كامل الزيارات، ص ١٣٦ و ١٣٧.

٦. كامل الزيارات، ص ١٣٧ و ١٤٢.

٧. في المصدر: الهدم والحرق.

مفترضة من الإقرار^١ بالإمامة من الله (عز وجل).^٢

ومنه أيضاً عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر^٣ أنه قال: لو يعلم الناس ما في زيارة [قبر] الحسين [عليه السلام] من الفضل لمتوا شوقاً (إليه)، وتقطعت أنفسهم عليه حسرات! قلت: وما فيه؟

قال: من زاره شوقاً^٤ إليه كتب الله [له] ألف حجة متقبلة، وألف عمرة مبرورة، وأجر ألف شهيد من شهداء بدر، وأجر ألف صائم، وثواب ألف صدقة مقبولة، وثواب ألف نسمة أريد بها وجه الله، ولم يزل محفوظاً سنه^٥ من كل آفة أهونها الشيطان، ووكل به ملك كريم يحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوق رأسه ومن تحت قدمه، فإن مات [سنته] حضرته ملائكة الرحمن^٥ يحضرون غسله [وأكفانه والاستغفار له]، ويشيخونه إلى قبره بالاستغفار [له]، ويفتح له في قبره مد البصر، وآمنه^٦ الله من ضغطة القبر^٧ (ومن ضيق القبر) ومن منكر ونكير أن يروعانه، ويفتح له أبواب الجنة، ويعطيه كتابه بيمينه، ويعطيه يوم القيامة نوراً يضيء نوره^٨ ما بين المشرق والمغرب، وينادي منادٍ هذا من زار قبر الحسين (بن علي) شوقاً إليه، فلا يبقى أحد [يوم القيامة] إلا تمنى يومئذ أنه

١. في المصدر: على من أقر له.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٢٨؛ لم يوجد في كامل الزيارات إلا ما يشابهه.

٣. في المصدر: أتاه تشوقاً.

٤. في المصدر: سنته.

٥. في المصدر: الرحمة.

٦. في المصدر: ويفسح له في قبره مد بصره ويؤمنه.

٧. ضغطة القبر: تضيقه على الميت.

٨. في المصدر: يفتح له باب إلى الجنة ويعطيه كتابه بيمينه ويعطيه له يوم القيامة نوراً يضيء لنوره.

كان من زوّاره^١.

وقال رسول الله ﷺ: من زار قبر الحسين فله ألف حجّة من حججتي وألف عمرة متقبّلة. قال: نعم يا أمّ سلمة، وكان حقّاً على الله أن يبعث إليه يوم القيامة ألف ملك من الملائكة يَفِرّجون^٢ له تصوّر اللؤلؤ والمرجان، ولا يسأل الله نبيّ إلا أعطاه، ويشفع الرجل من زوّار قبر الحسين في مثل ربّعة ومضّر، وكان حقّاً على الله أن يُردفه مع آدم ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى ﷺ.^٣

وفي كتاب كامل الزيارات عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله ﷺ، قال: سمعته يقول: زوروا الحسين ولو كان سنة واحدة من أتاه عارفاً بحقّه جاحداً لمن نكره لم يكن^٤ له عوض غير الجنّة، ورزق (له) رزقاً واسعاً، وآتاه الله بفرج عاجل. **إنّ الله وكلّ بقبر الحسين [بن عليّ ﷺ] أربعة آلاف ملك كلّمهم ببيكونه ويشيّعون من زاره إلى أهله، فإنّ مرض عادوه (بكرة وعشياً)، وإن مات حضروا^٥ جنازته بالإستغفار له والترحم عليه.^٦**

وعن أمّ سعيدة الأحمسيّة^٧ عن أبي عبد الله ﷺ، قالت: قال لي: يا أمّ سعيدة، تزورين قبر الحسين (ﷺ)؟ قالت: قلت: نعم فقال: يا أمّ سعيدة، زوريه؛ فإنّ زيارته واجبة^٨ على الرجال والنساء.^٩

١. في المصدر: زوّار الحسين ﷺ. كامل الزيارات، ص ١٤٢ و ١٤٣.

٢. فرّج الشيء: فتحه، وشعه.

٣. لم يوجد في المصدر.

٤. في المصدر: ولو كان سنة؛ فإنّ كلّ من أتاه عارفاً بحقّه غير جاحد لم يكن.

٥. في المصدر: شهدوا.

٦. كامل الزيارات، ص ٨٥ و ٨٦.

٧. في المصدر: أمّ سعيد الأحمسية وكذا في المورد الثاني والثالث يكون «أمّ سعيدة».

٨. في المصدر: فقال لي: يا أمّ سعيد زوريه فإنّ زيارة قبر الحسين واجبة.

٩. كامل الزيارات، ص ١٢٢.

ومن كتاب «ثواب الأعمال» عن إسحاق بن عمار، قال الصادق عليه السلام: ما بين قبر الحسين عليه السلام [بن علي عليه السلام] إلى السماء السابعة مختلف الملائكة.^١
وعن الكاظم عليه السلام: من زار [قبر] الحسين عليه السلام [بن علي عليه السلام] عارفاً بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر.^٢

وفي كتاب كامل الزيارات: وروي عن الصادق عليه السلام، قال: كان حسين عليه السلام يوماً في حجر النبي^٣ يلاعبه ويضاحكه فقالت عائشة: يا رسول الله، ما أشد إعجابك بهذا الصبي! فقال لها: ويلك! وكيف لا أحبه ولا أعجب به وهو ثمرة فؤادي وقرّة عيني؟ أما إن أمّتي ستقتله، فمن زاره بعد وفاته كتب الله له حجة من حججتي. قالت: [يا رسول الله]، حجة [من حججك]؟ قال: واثنين. قالت: واثنين؟ قال: وثلاثة. قال: فلم يزل يزيدا^٤ ويضعف حتى بلغ سبعا وستين^٥ حجة من حجج رسول الله صلى الله عليه وآله [بأعمارها].^٦

وأيضاً من الكتاب المذكور عن أبي جعفر عليه السلام، قال: من لم يأت قبر الحسين عليه السلام [من شيعتنا كان منتقص الإيمان منتقص الدين]، [وإن دخل الجنة كان دون المؤمنين في الجنة].^٧

وذكر شيخنا الشهيد في دروسه أنّ زيارته فرض على كلّ مؤمن، وأن تركها

١. ثواب الأعمال، ص ٩٦.

٢. ثواب الأعمال، ص ٨٥.

٣. في المصدر: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان الحسين بن علي عليه السلام ذات يوم في حجر النبي صلى الله عليه وآله.

٤. في المصدر: قال: نعم حجّتين من حججتي. قالت: يا رسول الله حجّتين من حججك؟ قال: نعم وأربعة. قال: فلم تزل تزاده ويزيد.

٥. في المصدر: بلغ تسعين.

٦. كامل الزيارات، ص ٦٨.

٧. كامل الزيارات، ص ١٩٣.

ترك حق الله ورسوله^١، وأن تركها عقوق رسول الله ﷺ وانتقاص في الإيمان والدين، وإنه حق على الغني زيارته في السنة مرتين، والفقير [في السنة مرة]، وإنه من أتى عليه حول ولم يأت قبره نقص من عمره حول، وإنها تطيل العمر، وإن أيام زيارته لانتعد من الأجل، وتفرج الهم^٢ وتمحص الذنوب، و(له) بكل خطوة حجة مبرورة، وله بزيارته عتق ألف نسمة وحمل ألف فرس في سبيل الله، وله بكل درهم أنفقه عشرة آلاف درهم، وإن من أتى قبره عارفاً بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، وإن زيارته يوم عرفه [بعشر حجة وعشرين عمرة مبرورة وعشرين غزوة مع النبي ﷺ أو الامام عليه السلام].

بل يروى أن مطلق زيارته خير من عشرين حجة، وأن زيارته يوم عرفه [مع المعرفة بحقه بألف حجة، وألف ألف عمرة متقبلتان^٣، وألف غزوة مع نبي وإمام، وزيارته في أول يوم من رجب مغفرة للذنوب، ونصف شعبان يصافحه مائة ألف نبي وعشرون ألف وصي^٤، وليلة القدر مغفرة للذنوب، وأن الجمع لزيارته في سنة واحدة^٥ ليلة عرفة والفطر وليلة النصف من شعبان ثوابها ثواب ألف حجة مبرورة، وألف عمرة متقبلة، وقضاء ألف حاجة في الدنيا والآخرة [...]]؛ وزيارته في كل شهر ثوابها ثواب مائة ألف شهيد من شهداء بدر^٦.

١. حق الله ورسوله.

٢. في المصدر: تعرج الغم.

٣. في المصدر: متقبلات.

٤. في المصدر: النبي.

٥. في المصدر: إن الجمع في سنة واحدة بين زيارته.

٦. في المصدر: شعبان بثواب ألف.

٧. الدروس، ص ١٥٢.

وقال أيضاً في دروسه عن المفضل بن عمر، عن الصادق عليه السلام في الصلوة عنده: كل ركعة عنده بألف حجة، وألف عمرة، وعتق ألف رقبة، وألف وقعة^١ [في سبيل الله] مع نبي مرسل.^٢

وروي عن مولانا موسى الكاظم أنه قال: أدنى ما يثاب زائر أبي عبدالله بشاطئ الفرات - إذا عرف حقه وحرمة وولايته - أن يغفر (الله) له ما تقدم من ذنبه وما تأخر.^٣

وفي مزار الكليني عن الرضا عليه السلام أنه قال: من زار الحسين بشاطئ الفرات كان كمن زار الله في عرشه.^٤

وعن جابر الجعفي قال: دخلت على (أبي عبدالله) جعفر بن محمد عليه السلام يوم عاشوراء فقال [لي]: هؤلاء زوار الله وحق على المزور أن يكون الزائر، (ثم قال): من بات عند قبر الحسين عليه السلام ليلة عاشوراء لقي الله يوم القيامة ملطخاً بدمه كأنما قتل معه في عصره^٥، وقال: من زار قبر الحسين عليه السلام [أي يوم عاشوراء] و^٦ بات عنده كان كمن استشهد بين يديه.^٧

وعن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: من زار الحسين (بن علي) عليه السلام يوم عاشوراء يوم

١. في المصدر: وقفة.

٢. الدروس، ص ١٥٣.

٣. ثواب الأعمال، ص ٨٥؛ كامل الزيارات، ص ١٣٨ و ١٥٣؛ معاني الأخبار، ص ٢٤.

٤. التهذيب، ج ٦ (المزار)، ص ٤٥؛ لم يوجد في الكافي.

٥. في المصدر: عرصته.

٦. في المصدر: أو.

٧. كامل الزيارات، ص ١٧٣؛ مصباح المتعبد، ص ٧٧١.

العاشر من الشهر حتى^١ يظلّ عنده باكياً لقي الله عزّ وجلّ^٢ يوم القيامة بثواب [ألفي ألف] ألف حجة، و[ألفي] ألف ألف عمرة، وألف^٣ ألف غزوة؛ وثواب كلّ حجة وعمرة وغزوة كثواب من حجّ واعتمر وغزا مع رسول الله ﷺ و[مع] الأئمة الراشدين [صلوات الله عليهم أجمعين...]^٤.

وعن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: من أتى قبر الحسين عارفاً بحقه كان كمن حجّ مائة حجة مع رسول الله ﷺ.^٥

وروى الشيخ أبو جعفر محمد بن قولويه بحذف الإسناد، قال: (سأل رجل أبا عبدالله عليه السلام: ما لمن زار قبر الحسين؟) قال: إنّ الحسين وكلّ الله به أربعة آلاف ملك شعثاً غرباء^٦ يبكونه إلى يوم القيامة. رئيسهم ملك يقال له: منصور، فلا يزوره زائر إلاّ استقبلوه، ولا يودّعه مودّع إلاّ شيعوه، ولا يمرض إلاّ عادوه، ولا يموت إلاّ صلّوا [عليه و] على جنازته، واستغفروا له بعد موته.^٧

وبحذف الإسناد عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام قال: وكلّ الله [تعالى] بقبر الحسين عليه السلام [سبعين] ألف ملك يصلّون عليه [كلّ] يوم شعثاً غرباً من يوم قُتل إلى ما شاء الله يعني بذلك قيام القائم عليه السلام، ويدعون لمن زاره ويقولون: ربّنا هؤلاء زوّار

١. في المصدر: يوم عاشوراء من المحرم حتّى.

٢. في المصدر: تعالى.

٣. في المصدر: ألفي.

٤. كامل الزيارات، ص ١٧٥.

٥. جامع الأخبار، ص ٢٦؛ كامل الزيارات، ص ١٦٢.

٦. في المصدر: قال أبو عبدالله عليه السلام: أربعة آلاف ملك عند قبر الحسين عليه السلام شعث غرب.

٧. كامل الزيارات، ص ١١٩.

٨. في المصدر: يارب.

الحسين عليه السلام [أفعل بهم وافعل بهم].^١

بالإسناد عن صالح، عن الحرث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الله [تبارك وتعالى] وكل^٢ ملائكة موكلين بقبر الحسين عليه السلام، فإذا هم الرجل بزيارته أعطاهم [الله ذنوبه] فإذا خطا محوها، [ثم إذا خطا] ضاعفوا له حسناته، فما تزال حسناته تضاعف حتى توجب له الجنة، ثم اكتفوه وقدسوه، وينادون ملائكة السماء أن قدسوا زوار حبيب حبيب الله، فإذا اغتسلوا [ناداهم محمد عليه السلام: يا وفد الله، أبشروا بمرافقتي في الجنة، ثم] ناداهم أمير المؤمنين: أنا قاض لحوائجكم، وأدفع البلاء^٣ عنكم في الدنيا والآخرة، ثم اكتفوه^٤ عن أيمانهم وعن شمائلهم حتى ينصرفوا إلى أهاليهم.^٥

وبحذف الإسناد عن أبي [فاخته] قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: من خرج من منزله يريد زيارة [قبر] الحسين [بن علي عليه السلام] إن كان ماشياً كتب الله له بكل خطوة حسنة، ومحي (بها) عنه سيئة، حتى إذا صار في الحائر كتبه الله من المفلحين [المنجحين]، حتى إذا قضى مناسكه كتبه الله من الفائزين، حتى إذا أراد الانصراف أتاه ملك فقال: [إن] رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرئك السلام، و[يقول لك: استأنف العمل؛ فقد غفر الله^٦ ما مضى].^٧

١. كامل الزيارات، ص ١١٩.

٢. في المصدر: جعل.

٣. في المصدر: أنا ضامن لقضاء حوائجكم ودفعت البلاء.

٤. في المصدر، ص ١٣٢: التقاهم - اكتفوهم النبي صلى الله عليه وسلم.

٥. كامل الزيارات، ص ١٣٢ و ١٣٧ و ١٥٢.

٦. في المصدر: غُفر لك.

٧. كامل الزيارات، ص ١٣٢.

وقال أبو عبدالله عليه السلام: لو أن أحدكم حجَّ دهره ثم لم يأت قبر الحسين عليه السلام لكان تاركاً حقاً من حقوق [الله وحقوق] رسول الله صلى الله عليه وآله؛ لأنَّ حقَّ الحسين عليه السلام فريضة من الله واجبة على كلِّ مسلم.^٢

وبالإسناد عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: إنَّ الرجل ليخرج إلى قبر الحسين عليه السلام، فله إذا خرج من أهله بأول خطوة مغفرة ذنوبه، ثم لم يزل يُقدِّس [بكل خطوة] حتَّى يأتيه، فإذا أتاه نجاه الله [تعالى] فقال: عبدي، سلني أعطك. ادعني أجبك. أطلب مني أعطك. سلني حاجة أفضيها لك. ثم قال أبو عبدالله عليه السلام: [وحقَّ على الله أن يُعطي ما بذل].^٣

وفي كتاب «كامل الزيارات» أيضاً بحذف الإسناد عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: [من أراد الله به الخير قذف في قلبه حبَّ الحسين عليه السلام وحبَّ زيارته، و] من أراد الله به السوء قذف في قلبه بغض [الحسين] وبغض زيارته.^٤

ومنه عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: من أتى قبر الحسين عليه السلام [عارفاً بحقه] كتبه الله في أعلى عليين.^٥

وأيضاً بحذف الإسناد قال أبو عبدالله عليه السلام: من أتى عليه حول ولم يزُر الحسين نقص من عمره حول^٦، ولو قلت: إنَّ أحدكم ليموت قبل أجله بثلاثين سنة لكنت صادقاً؛ وذلك أنكم تتركون زيارته، فلا تتركوها^٧ يمدَّ الله (لكم) في أعماركم، و

١. في المصدر: لم يزُر الحسين بن علي عليه السلام.

٢. كامل الزيارات، ص ١٢٢.

٣. كامل الزيارات، ص ١٣٢.

٤. كامل الزيارات، ص ١٤٢.

٥. كامل الزيارات، ص ١٤٧.

٦. في المصدر: لم يأت قبر الحسين عليه السلام أنقص الله من عمره حولاً.

٧. في المصدر: ذلك لأنكم تتركون زيارة الحسين عليه السلام فلا تدعوا زيارته.

[يزيد في] أرزاقكم، [وإذا تركتم زيارته نقص الله من أعماركم وأرزاقكم]، فتنافسوا في زيارته، ولا تدعوا ذلك؛ فإنَّ الحسين (بن عليّ) شاهد لكم [في ذلك] عند الله وعند رسوله وعند أمير المؤمنين وفاطمة^١.

وروى صالح بن عقبة عن يزيد بن عبد الملك. قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام فمرّ (بنا) قوم على حمير، فقال: أين تريدون يا هؤلاء؟ فقلت: إلى قبور الشهداء. قال: فما يمنعكم^٢ من زيارة [الشهيد] الغريب؟ [قال]: فقال له رجل من العراق: زيارته واجبة؟ قال: نعم، زيارته (واجبة، ثم قال: زيارته) خير من حجة وعمرة حتى عدّ عشرين حجة وعمرة، ثم قال: مبرورات متقبّلات. قال: فوالله ما قمْتُ [من عنده] حتى أتاه رجل فقال [له]: [إني قد حججت تسعة عشر حجة فادع الله [لي] أن يرزقني تمام العشرين! قال: فهل زرتَ قبر الحسين عليه السلام]؟ قال: لا. قال: زيارته خير من عشرين حجة^٣.

ومن مزار الشهيد: وروى الحسين بن بنت^٤ الحسن بن محبوب، قال: خرجت من الكوفة قاصداً لزيارة الحسين عليه السلام في آخر زمان بني مروان، وقد أقاموا أناس من أهل الشام على الطوقات يقتلون من ظفروا به من زوّاره، فانتهيت إلى القرية التي عند حائره، فأخفيت نفسي إلى الليل ثم أتيت إلى الحائر الشريف، فخرج عليّ منه رجل فقال لي: يا هذا، ارجع من حيث جئت أعانك الله؛ فإنه لا تقدر على الزيارة في هذه الساعة، فرجعت إلى مكاني.

فلما ذهب من الليل شطوة أقبلت لزيارته، فخرج عليّ ذلك الرجل، قال: يا

١. في المصدر: وعند فاطمة وعند أمير المؤمنين. كامل الزيارات، ص ١٥١.

٢. في المصدر: أين يريدون هؤلاء قلت قبور الشهداء قال: فما يمنعهم.

٣. كامل الزيارات، ص ١٦٠ و١٦٣.

٤. هكذا في النسخة.

هذا، ألم أقل لك: إنك لا تقدر على زيارة الحسين في هذا الليل؟! فقلت: وما يمنعني من ذلك وأنا قد أقبلت من الكوفة على خوف من أهل الشام أن يقتلوني؟ فقال: يا هذا، اعلم أن إبراهيم خليل الله وموسى كليم الله وعيسى روح الله ومحمد حبيب الله استأذنوا الله في هذه الليلة أن يزوروا قبر الحسين فأذن لهم، فهم من أول الليل في جمع من الملائكة لا يحصى عددهم يسبحون الله ويقدمونه إلى الصباح، فقلت له: وأنت من تكون عافاك الله؟

قال: أنا من الملائكة الموكلين بقبره فكاد يطير عقلي مما دخلني من الرعب ورجعت إلى مكاني متفكراً في ذلك حتى تفجّر عمود الصبح فأتيته فلم أر أحداً فصليت وزُرت وانصرفت على خوف من أهل الشام.^١

ومن مصابيح الأنوار، وروي عن سليمان بن الأعمش، قال: كنت نازلاً بالكوفة، وكان لي جار كثيراً كنت أقعد إليه، وكانت ليلة جمعة^٢ فقلت له: ما تقول في زيارة الحسين [عليه السلام]؟ فقال لي: (هي) بدعة، و«كل بدعة ضلالة، وكل ضلالة في النار»، فقممت من بين يديه وأنا ممتلى غيظاً، فقلت في نفسي: إذا كان وقت السحر أتبه وأحدثه من فضائل أمير المؤمنين [عليه السلام] وفضل^٣ الحسين بما يقر الله عينه!^٤

قال: فأتيته وقرعت عليه الباب، فإذا أنا بصوت من وراء الباب أنه [قد] قصد زيارة الحسين [عليه السلام] من أول الليل، فخرجت مسرعاً إلى زيارة الحسين [عليه السلام] فأتيته الحائر^٥، فإذا أنا بالشيخ [ساجد] لا يمل من السجود والركوع، فقلت له: بالأمس

١. لم يوجد في مزار الشهيد ولا في مزار المشهدي ولا في مصدر آخر.

٢. في المصدر: الجمعة.

٣. في المصدر: فضائل.

٤. في المصدر: ما يسخّن الله به عينه.

٥. في المصدر: الخير.

كنتَ تقول: (زيارته) بدعة، وكلُّ بدعة ضلالة، وكلُّ ضلالة في النار، واليوم تزوره؟! فقال لي: يا سليمان، لا تلمني، فإنِّي ما كنت أثبت لأهل هذا البيت إمامة حتى كانت ليلتي هذه، فرأيت رؤيا أرعبتني، فقلت له: ما رأيت أيها الشيخ؟

قال: رأيت رجلاً لا بالطويل الشاهق ولا باللصيق اللاصق، لا أقدر أصفه من حسنه وبهائه، ومعه أقوام يحقون به حفيفاً، ويزفونه زفاً بين يديه فارس، وعلى رأسه تاج؛ للتاج أربعة أركان؛ في كل ركن جوهرة تضيء مسيرة ثلاثة أيام، فقلت: من هذا؟ فقالوا: محمد بن عبد الله ﷺ، فقلت: والآخر؟ فقالوا: وصيه علي بن أبي طالب. ثم مددت عيني فإذا أنا بناقة من نور عليها هودج من نور تطير بين السماء والأرض، فقلت: لمن الناقة؟ قال: لخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد فقلت: ومن الغلام؟ قال: الحسن بن علي (بن أبي طالب ﷺ)، فقلت: فأين تريدون؟ فقالوا بأجمعهم: نريد^٢ زيارة المقتول ظلماً، الشهيد بكر بلاء الحسين بن علي. ثم قصدت الهودج فإذا أنا برقاع تساقط من السماء، فسألت: ما هذه الرقاع؟ قالوا: أماناً من الله عز وجل^٣ لزوار الحسين بن علي ليلة الجمعة، ثم هتف بنا هاتف: ألا، إننا وشيعتنا في الدرجة العليا من الجنة. والله يا سليمان، لأفارق هذا المكان حتى نفارق^٤.

١. في المصدر: بالقصير.

٢. في المصدر: فأين يريدون؟ قال: يمضون بأجمعهم إلى.

٣. في المصدر: فقال: أماناً من الله جل ذكره.

٤. في المصدر: يفارق روعي جسدي. المزار الكبير: للمشهدي، ص ٣٣٠؛ مستدرك الوسائل ج ١٠، ص ٢٩٥، أوله: الشيخ محمد بن المشهدي في المزار بإسناده إلى الأعمش؛ بحار الأنوار، ج ٤١، ص ٤٠١، أوله: وجدت في بعض مؤلفات أصحابنا قال: روي عن سليمان الأعمش أنه قال: ...؛ وأيضاً وجدناه في بحار الأنوار ج ٩٤، ص ٩٨، أوله: روى مؤلف المزار الكبير [ص ١٠٧ كما في الهامش] بإسناده إلى الأعمش، قال: ...

روى جندة و في كامل الزيارات بحذف الإسناد عن محمد بن إسماعيل ، عن موسى بن القاسم الخضري^١ ، قال: [قد] (ورد) أبو عبدالله (الصادق) عليه السلام في أول ولاية أبي جعفر فنزل النجف ثم قال لي: يا موسى ، اعزب^٢ إلى الطريق الأعظم فقف على الطريق ، فانظر؛ فإنه سيأتيك رجل من ناحية القادسية فإذا دنى منك فقل له هنا^٣ رجل من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله يدعوك ، فإنه سيجيء^٤ معك .

قال: فذهبت حتى قمت على الطريق والحز شديد ، فلم أزل قائماً حتى كدت أعصي وأنصرف وأدعه ، إذ نظرت إلى شيء مقبل فنظرت إليه ، فإذا رجل^٥ على بعير . قال: فلم أزل أنظر إليه حتى دنا مني فقلت (له): يا هذا ، هنا^٦ رجل من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله يدعوك وقد وصفك لي ، فقال: اذهب بنا إليه . قال: فجاء^٧ حتى أناخ بعيره على باب الخيمة . قال: ثم دعاه^٨ فدخل الأعرابي إليه ، ودنوت أنا حتى صرت على^٩ باب الخيمة أسمع الكلام ولا أراهما^{١٠} ، فقال (له) أبو عبدالله عليه السلام: من أين أقبلت^{١١}؟ قال: من أقصى اليمن . قال: أنت من موضع كذا وكذا؟ قال: نعم [أنا

١ . في المصدر: الحضرمي .

٢ . في المصدر: اذهب .

٣ . في المصدر: هاهنا .

٤ . في المصدر: فسيجيء .

٥ . في المصدر: نظرت إلى شيء يقبل شبه رجل .

٦ . في المصدر: هاهنا .

٧ . في المصدر: فجئت به .

٨ . في المصدر: أناخ بعيره ناحية قريباً من الخيمة فدعا به .

٩ . في المصدر: دنوت فصرت إلى .

١٠ . في المصدر: أراهم .

١١ . في المصدر: قدمت .

من موضع كذا وكذا]. قال: فيما جئتُ إلى هاهنا؟ قال: جئتُ زائراً للحسين [عليه السلام] فقال أبو عبدالله [عليه السلام]: فجئتُ من غير حاجة ليس إلا الزيارة^٢: قال: (نعم)، جئتُ من غير حاجة، إلا أن أصلي عنده وأزور وأسلم^٣ عليه وأرجع إلى أهلي، فقال أبو عبدالله [عليه السلام]: وما ترون من^٤ زيارته؟ قال: (إننا) نرى في زيارته البركة في أنفسنا وأهالينا وأولادنا وأموالنا ومعاشنا وقضاء حوائجنا.

قال: فقال أبو عبدالله [عليه السلام]: أفلا أزيدك من فضله [فضلاً]؛ يا أبا اليمن؟ قال: زدني؛ يا ابن رسول الله، قال: إن زيارة أبي عبدالله^٥ تعدل حجة (مبرورة) مقبولة زاكية مع رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم]، فتعجب (الرجل) من ذلك. قال: إي والله وحجتين مبرورتين متقبلتين زاكيتين مع رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم]! فتعجب (الرجل)؛ فلم يزل أبو عبدالله [عليه السلام] يزيد (ه) حتى قال: ثلاثين حجة مبرورة متقبلة [زاكية] مع رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم].^٦

الباب الخامس والعشرون في ذكر فضل كربلاء والشفا بتربتها

في كامل الزيارات عن أبي سعيد، عن بعض رجاله، عن أبي الجارود قال: قال علي بن الحسين: اتخذ الله أرض كربلاء حرماً آمناً مباركاً - قبل أن يخلق الله أرض الكعبة ويتخذها حرماً (آمناً) - بأربعة وعشرين ألف عام، وإنه إذا زلزل الله - [تبارك و] تعالى - الأرض وسيّرها رفعت كما هي بتربتها نورانية صافية، فجعلت

١. في المصدر: بما.

٢. في المصدر: للزيارة.

٣. في المصدر: وأزور فأسلم.

٤. في المصدر: في.

٥. في المصدر: زيارة الحسين [عليه السلام].

٦. كامل الزيارات، ص ١٦٢ و ١٦٣.

في أفضل روضة من رياض الجنة وأفضل مسكن في الجنة؛ لا يسكنها إلا النبيون والمرسلون، [أو قال أولو العزم من الرسل]، وإنها لتزهر بين رياض الجنة كما يزهر الكوكب الدرّي بين الكواكب لأهل الأرض، يغشى نورها أبصار أهل الجنة [جميعاً] وهي تنادي: أنا أرض الله المقدّسة الطيّبة المباركة التي تضمّنت سيّد الشهداء وسيّد شباب أهل الجنة.^١

ومنه أيضاً عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن أرض الكعبة قالت: من مثلي وقد بُني بيت الله على ظهري، [و] يأتيني الناس من كل فج عميق، وجعلت حرم الله وأمنه، فأوحى الله إليها أن كفي وقرّي؛ [فو عزّتي وجلالي ما فضل] ما فضلت به فيما أعطيت [به] أرض كربلاء إلا بمنزلة الإبرة (التي) غمست في البحر [فحملت من ماء البحر]. ولو لا تربة كربلاء ما فضلتك، ولو لا ما تضمّنت أرض كربلاء ما خلقتك ولا خلقت البيت الذي افتخرت به، فقرّي واستقرّي وكوني [دنياً] متواضعاً ذليلاً مهيناً، غير مستكف ولا مستكبر لأرض كربلاء، والآسخت بك^٢ وهويت بك في نار جهنّم.^٣

ومنه أيضاً بحذف الإسناد عن الفضل بن يحيى، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: زوروا كربلاء ولا تقطعوه؛ فإن خير أولاد الأنبياء ضمّنته. ألا وإن الملائكة زارت كربلاء ألف عام من قبل أن يسكنه جدّي الحسين عليه السلام، وما من ليلة تمضي إلا وجبرائيل وميكائيل يزورانها، فإنه^٤ اجتهد يا يحيى، أن لا تفقد من ذلك المكان.^٥

١. كامل الزيارات، ص ٢٦٨.

٢. في المصدر: لو لا ما تضمّنته أرض كربلاء لما.

٣. في المصدر: ... كربلاء والآسخت.

٤. كامل الزيارات، ص ٢٦٧.

٥. في المصدر: فاجتهد يا يحيى.

٦. في المصدر: الموطن. كامل الزيارات، ص ٢٦٩.

وفي كتاب العُدَّة روي أنَّ الصادق عليه السلام أصابه وجع فأمر مَنْ عنده أن يستأجروا له أجييراً يدعو له عند قبر الحسين عليه السلام، فخرج رجل من مواليه فوجد رجلاً على الباب، فحكى له ما أمر به عليه السلام فقال الرجل: أنا أمضي، لكنَّ الحسين عليه السلام إمام مفترض الطاعة، [وهو أيضاً إمام مفترض الطاعة]، فكيف ذلك؟! فرجع إلى مولاه، وعزفه قوله فقال عليه السلام: هو كما قال، لكن ما عرف أنَّ الله [تعالى] بقاعاً يستجاب فيها الدعاء، فتلك البقعة من تلك البقاع.^٢

ومنه بحذف الإسناد عن إسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: [أنَّ] لموضع قبر الحسين عليه السلام حرمة معروفة؛ مَنْ عرفها واستجار بها أجير. قلت: فصف لي موضعها، فجعلت فداك. قال: امسح من موضع قبره اليوم خمساً وعشرين ذراعاً من ناحية^٣ رأسه ورجليه، وعن ناحية يمينه وعن شماله. [وموضع قبره] منذ [يوم] دفن روضة من رياض الجنة، ومنه معراج يُعرج فيها بأعمال زواره إلى السماء، فليس ملك [ولا نبي] في السموات ولا في الأرض إلا وهم يسألون الله عزَّ وجلَّ^٤ في زيارة قبر الحسين؛ ففوج ينزل وفوج يعرج.^٥

ذكر الشفاء في تربته

من «كامل الزيارات» عن أبي يعقوب^٦، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يأخذ

١. في المصدر: فوجد آخرأ.

٢. عدة الداعي، ص ٥٧.

٣. في المصباح كذلك... من ناحية رجليه، وخمساً وعشرين ذراعاً من خلفه، وخمساً وعشرين ذراعاً ممَّا يلي وجهه، وخمساً وعشرين ذراعاً من ناحية رأسه وموضع قبره... وكذا في كامل الزيارات مع اختلاف يسير.

٤. في المصدر: تعالى.

٥. الرواية ملفقة من الروايتين المشابهتين، أحدهما في كامل الزيارات، ص ٢٧٢ والأخرى في مصباح المتجهد ص ٧٣٢ و٧٣٣.

٦. في المصدر: يعفور.

الإنسان من طين قبر الحسين عليه السلام فينتفع به، ويأخذ غيره فلا ينتفع به! فقال: لا والله الذي لا إله إلا هو، ما يأخذه أحد إلا وهو يرى أن الله ينفعه به، إلا ينفعه الله به.^١

وعن أبي عبدالله البرقي، عن بعض أصحابنا، قال: دفعت إلي امرأة غزلاً فقالت: أن ارفعه بمكة^٢ ليخاط به كسوة الكعبة، فكرهت أن أرفعه^٣ إلى الحجة [وأنا أعرفهم، فلما أن صرنا إلى المدينة دخلت على أبي جعفر عليه السلام، فقلت له: جعلت فداك؛ إن امرأة أعطتني غزلاً فقالت: ادفعه بمكة ليخاط به كسوة الكعبة، فكرهت أن أدفعه إلى الحجة]، فقال: اشتر به عسلاً وزعفراناً وخذ من طين قبر الحسين عليه السلام، واعجنه بماء السماء، واجعل فيه من العسل والزعفران، وفرقه على الشيعة ليتداوا به مرضاهم.^٤

١. كامل الزيارات، ص ٢٧٤.

٢. في المصدر: فقالت: ادفعه إلى حجة مكة.

٣. في المصدر: أدفعه.

٤. كامل الزيارات، ص ٢٧٤ و ٢٧٥.

اجازات

مناقب الفضلاء

میر محمد حسین خاتون آبادی

إجازات العلامة المجلسي

سید احمد حسینی اشکوری

مناقب الفضلاء

میرمحمد حسین خاتون آبادی (۱۱۵۱ق)

تحقیق: جویا جهانبخش

درآمد

۱- تمهید

الحمد لله حمد الشاکرین والصلاة والسلام على سيد الأنبياء والمرسلين محمد المصطفى وآله الطيبين الطاهرين المعصومين. دوستی گرامی به بنده امر فرمودند اجازتنامه مرحوم میر محمد حسین خاتون آبادی را به زین الدین خوانساری - که موسوم است به مناقب الفضلاء -، آراسته و ویراسته، تقدیم میراث حدیث شیعه سازم؛ و این بنده نیز - که نشر این اجازتنامه نفیس را برای بارورتر شدن دستمایه پژوهندگان پیشینه فرهنگی ایران و اسلام سودمند می دید و همچنین گزارده امر آن عزیز را دریابست می دانست -، «مع قلة البضاعة و عظم شأن هذه الصناعة»^۱، به کار دست یازید و امید ورزید با نشر این اثر کرامند

۱. مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، دار الأضواء، ج ۱، ص ۶.

خدمتی به تراثِ محدّثانِ امامیه کرده باشد.

نگارنده از خامدستانگی این ویرایش نیک با خبرست، لیک امید می‌دارد زمانی دیگر، در مجالی فراخ‌تر، باز به کار این ویرایش اهتمامی نماید و در اصلاح متن و تکمیل توضیحات و سنجیدن هر دُو آن با نسخ و مآخذِ دیگر بکوشد؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ.**

باری:

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آئینه تصوّر ماست^۱ و صورت پذیرفتن ویراستِ فعلی، شاید بر دست بازداشتن و انتظار کشیدن مرجّح باشد؛ مگر نه آنکه احمد بن طیب سرخسی، از استادش، ابو یوسف کِنْدی، نقل می‌کند که گفت: ای فرزندم! هر نوشته و کتابی را که به دست می‌رسد، اگر می‌توانی و وقت آن را داری استنساخ کن، زیرا آنچه در دفترت می‌نویسی و کاغذ سفید تو با آن نوشته‌ها سیاه می‌شود، بهتر است از آن برگهایی که از دفترت سفید می‌ماند!^۲

۲- سنّت اجازه و اجازه نامه نویسی

اجازه روایت حدیث، یکی از راههای فراگرفتن و تحمّل حدیث است که از دیر باز میان علمای ما متداول و متعارف بوده است؛ و با رخصت شفاهی یا کتبی شیخ به راوی برای روایت احادیث مضبوط در متن یا متونی که در ثبت دارد تحقّق می‌پذیرد و لزوماً نباید با سماع یا قرائت همراه باشد.

۱. بیت از انوری ابیوردی است.

۲. نشریه شهاب، ش ۱۴، ص ۱۱، با تصرّف جزئی ویراستارانه.

برخی عالمان پیشین چون شعبه، ابراهیم حربی، ابو نصر وائلی، ابو الشیخ اصفهانی، قاضی حسین مروودی، ابو الحسن ماوردی، ابو طاهر دباس حنفی و ابو بکر خجندی، روایت احادیثی را که تنها با اجازه اخذ شده‌اند، جایز نمی‌شمردند و نوعی خطر برای کوشش در جهت استماع حدیث می‌دانستند. ابن حزم، نظریه پردازِ ظاهری، هم اجازه متداول میان محدثان را باطل و نوعی مباح دانستن کذب شمرده است.

در میان آنانکه قائل به جواز بودند، دربارهٔ وجوبِ عمل به احادیث فقهی فراگرفته شده از طریق اجازه، اختلافاتی بروز کرده است؛ چنان که ظاهریان اینگونه احادیث را در حکم احادیث مُرسَل یا روایت شده از طریق مجاهیل شمرده و به عدم جواز عمل به آنها قائل شده‌اند. با اینهمه، قائلان به وجوب عمل بدینگونه احادیث، اکثریت را تشکیل می‌داده‌اند.

اجازه نزد اهل حدیث گونه‌هایی چند دارد و معتبرترین آن، اجازه همراه با مناوله است که در آن، استاد متن حدیثی مورد اجازه را به راوی اعطا می‌کند و او را اجازه می‌دهد تا احادیث موجود در آن متن را از وی روایت کند. مرتبه بعد از آن مواردی است که در آنها استاد به شخص معینی دربارهٔ متن یا متون معین (بدون مناوله) اجازه روایت اعطا می‌کند.

اجازه که در سده‌های نخست هجری، نقیص مهمی در انتقال احادیث ایفا می‌نمود، بعدها با تدوین مجامیع حدیثی، بیشتر جنبه تشریفی یافت؛ تا آنجا که گاه اجازه به کودکان نوباوه تمییز نایافته و حتی متولد نشده هم داده شد.

در میان امامیه، یکی از کهن ترین نمونه‌های اجازه یا اجازه‌واره، روایتی است از سلیم بن ابی حیه مبنی بر آنکه سرورمان، امام صادق علیه السلام، او را توصیه فرمودند تا برای فراگیری حدیث نزد ابان بن تغلب برود و فرمودند که «آنچه بر تو روایت کرد، می‌توانی از من روایت کنی». نمونه‌ای متأخرتر روایتی از احمد بن محمد بن عیسی است، حاکی از رفتن او به کوفه در طلب حدیث و ملاقات با حسن بن علی و شاء و درخواست از حسن تا روایت کتاب علاء بن رزین و ابان بن عثمان احمر را به وی اجازه دهد.

سید مرتضی در *الذریعه* چنین بیان داشته که اجازه اعتبار ویژه ندارد، زیرا آنچه برای متحمل حدیث رواست تا روایت کند، با اجازه یا بدون آن روا خواهد بود، و آنچه حق روایت کردنش را ندارد، با اجازه یا بدون آن، روا نیست که روایت کند.

علامه حلی بر پایه ظاهر عبارت، قول به عدم جواز روایت از طریق اجازه به طور مطلق را به سید مرتضی نسبت داده‌اند؛ ولی صاحب معالم، تأویلگرانه، نقد سید مرتضی بر اجازه را مختص مواردی دانسته که راوی، بدون تصریح به نوع تحمل حدیث، بالفاظی چون «حدثنی» و «أخبرنی» روایت کند.

شیخ طوسی بر خلاف سید مرتضی، روایت به اجازه را پذیرفته و بحث میزان اعتبار دو روایت را که یکی منقول به سماع یا قرائت است و دیگری منقول به اجازه، در انداخته است.

برخی اعتقاد داشته‌اند، پس از عصر تدوین مجامع حدیثی، اجازه حتی بر سماع ترجیح دارد، چه، فایده روایت در اعصار تنها اتصال سنده به معصومان علیهم السلام برای تبرک و تیمن است و در

مقام احتجاج، آنچه در کتب حدیثی مضبوط گردیده، کفایت می‌کند.

کتابهایی را که بر اسانید و اجازات و فهرست مشایخ شخص و طرقی روانی اشتمال داشته‌اند، به نامهایی چون «فهرست»، «ثبت»، «برنامج»، «مشیخه» و... نامیده‌اند.

از مهمترین آثار امامیه با عنوان «اجازه» می‌توان از *الاجازة الکبيرة* ی علامه حلّی به بنی زهره، *اجازات ابن ابی جمهور*، *اجازة شیخ حسن صاحب معالم*، و مجموعه‌ای کثیر از اجازه نامه های خُرد و کلان که در بخش *اجازات بحار الأنوار* مندرج است، یاد کرد. میرزا عبدالله اصفهانی، مشهور به آفندی، در *ریاض العلماء*، گذشته از اشارات، متن برخی اجازات را عیناً آورده است.

در این زمینه *الاجازة المطولة* ی مجلسی اول به مجلسی دوم، *الاجازة الکبيرة* ی سید عبدالله موسوی جزائری، و *اجازات الحدیث* سید احمد حسینی یاد کردنی‌اند.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة إلى تصانیف الشیعة* درباره «کتب اجازات» می‌گوید:

«بدان که بسیاری از علمای اعلام که نخستینشان آنگونه که می‌دانم. سید اجلّ، رضی الدین علی بن طاووس (متوفای به سال ۶۶۴) بوده، و سپس شیخ شهید به سال ۸۷۶، و آنگاه شهید ثانی و پس از آن جمعی از علمای متأخر، هر یک درباره اجازات تألیفی مستقل پرداخته‌اند و در آن اجازاتی را که از آنها آگاه شده‌اند، گردآورده‌اند. ازین نوع کتب مجلّداتی دیده‌ام و جمله‌ای از آنها در تراجم مؤلفانشان به عنوان کتاب *الاجازات* یاد شده‌اند.

سید اجلّ رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله عنوان کتابی را که در

این باب تألیف کرده «کتاب الإجازات لكشف طرق المغازات فيما يحصى من الإجازات» نهاده؛ و اینگونه کتب در بسط و اختصار، بر حسب تفاوت مؤلفانشان در اطلاع و طولِ باع و دیگر غایات، متفاوت هستند.

شایان ذکرست که شیخ - طاب ثراه - کثیری از اجازات شیعه را پس از همین مطلب در الذریعه یاد کرده است؛ شمارهٔ این اجازات مذکور را آقای علی‌نقی منزوی «پیرامن هشتصد» نوشته است و گفته: «آشکار است که این شمارهٔ ۴ یکصدم همهٔ [آن] اجازه‌ها که در میان دانشمندان داد و ستد شده نمی‌باشد».

شیوهٔ بسیاری نویسندگانِ اجازه‌نامه چُنین بوده که سلسلهٔ سند را به یکی از مشایخ بزرگ می‌رساندند و بر او توقّف می‌کردند؛ مثلاً اجازه‌دهنده مشایخ سلسلهٔ خویش را تا طبقهٔ شهید ثانی یا شهید اول یا شیخ طوسی نام می‌بُزد و باقی افراد را وامی‌گذازد، زیرا طرقِ مشایخ بزرگ معلوم است و همیشه نیازی به ذکرِ آن طرق نیست.

بررسی اجازه‌ها و اجازه‌نامه‌ها در شناخت زندگی پیشوایان حدیث و روایان و استادان و شاگردان ایشان که مهره‌های این زنجیره‌های حدیثی بشمار می‌روند و همچنین اطلاع از کتابها و اسنادی که در دست می‌داشته‌اند و برخی آگاهیهای تاریخی و اجتماعی پراکنده که معمولاً در مطاوی این اجازات و اجازه‌نامه‌ها دستیاب می‌شود، بسیار سودمندست. از این رو، اجازه‌نامه‌ها اسنادِ تاریخی - فرهنگی پر اهمیتی هستند که نه فقط برای حدیث پژوهان، بلکه برای عموم محققانِ فرهنگ پژوه نافع‌اند.^۱

۱. با بهره‌گیری از: الذریعه، ج ۱، ص ۱۲۳ به بعد؛ و: دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۶، ص ۵۹۶ (مقاله)

۳- میر محمد حسین خاتون آبادی، صاحب مناقب الفضلاء

میر محمد حسین خاتون آبادی، آنگونه که در طبقات اعلام الشیعة (الکواکب المنتشرة)^۱ آمده^۲، فرزند محمد صالح ثانی فرزند عبدالواسع فرزند صالح اول فرزند اسماعیل اول فرزند عماد الدین فرزند حسن فرزند جلال الدین است که نسبش به امام سجّاد - صلواتُ الله و سلامهُ علیه - منتهی می شود. وی سبطِ علامه مجلسی و شاگرد اوست و در اصفهان منصبِ امامت جمعه و شیخ الاسلامی و وزیرِ مریم بیگم، عمه شاه سلطان حسین (۱۱۳۵ - ۱۱۰۵)، را داشته؛ هر چند در حمله افغان به اصفهان، در سال ۱۱۳۵، او را گرفتند و آزار دادند و اموالش ستندند، و پس از آن تزهّد اختیار کرد و به عبادت نشست، همچنان مرجع دینی بود.

هنگامی که نادر شاه (۱۱۶۹ - ۱۱۴۸) بر سر کار آمد و افاغنه را براند، عثمانیان جز به انضمام ایران به خلافتِ سنّی عثمانی رضایت نمی دادند. نادر از میر محمد حسین خاتون آبادی خواست تا به کفرِ عثمانیها و اباحه خونشان فتوی دهد و لی خاتون آبادی چنین نکرد.

«اجازه»؛ و: دائرة المعارف شیع، مقاله های «اجازه» و «جازات»؛ و: فهرست کتابخانه اهدائی آقای

سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲ ص ۴۷۲.

۱. نام اصلی این بخش اثر، الکواکب المنتشرة است، نه آنگونه که در طبع آقای منزوی آمده، به صورت الکواکب المنتشرة. این نکته را نخستین بار حضرت علامه استاد حاج سید محمدعلی روضاتی به راقم یادآور شدند و بعدها هم بارها در نوشتارهای استاد حاج سید احمد حسینی اشکوری بدین صورت اصیل و صحیح اسم، باز خوردم.

۲. الکواکب المنتشرة، ص ۱۹۸ - ۲۰۰.

وقتی که در امر قبله در جنوب خلاف واقع شد و اهل بصره و اهوز این مسأله را از او پرسیدند، قلیلی در پاسخ نوشت و شاگردِ اخترشناسش، محمد بن محمد زمان، را بدان مطلب گماشت و خود به اصلاح حاصلِ کارِ وی پرداخت. از خطِ محمد علی بن محمد رضا تونی، شارح الهدایه در نحو، نقل کرده‌اند که خاتون آبادی شبِ دوشنبه ۲۳ شوال ۱۱۵۱ در گذشت و پیکرش به مشهد حمل شد.

برادر او، میر محمد خاتون آبادی هموست^۱ که در تشکّل دشت مغان (که در آن با ارباب دستگاه نادر شاهی، از علماء و شیوخ اسلام و قضات خواسته می‌شد تا مذهب شیعه با نام مذهب جعفری - به عنوان مذهبی از سدهٔ دوم - بجای آنکه به عنوان مذهبی از صدر اسلام مطرح باشد، مذهب رسمی قلمداد شود و دست از تبرّی از طواغیت بردارند و عده‌ای بر فور در اثر امتناعشان به قتل رسیدند) در کنار عبدالحسین ملا باشی و... کشته شد.

علامه صاحبِ روضات - قدّس الله روحه العزیز - در بارهٔ میر محمد حسین گفته‌اند:

«سبط سمینا المجلسی و وارث منصبه الرفیع الأجدادی کان من الفضلاء البارعین و النبلاء الجامعین، ماهراً فی فنون الحکمة و الآداب بل باهراً من نجوم الهدایة إلى فقه الأصحاب. صاحب کمالات فاضلة وحالات طیبّة متفاضلة. حسن الخطّ فی الغایة کما شاهدناه و جید الربط بالکتابه کما استنبطناه»^۲.

۱. نگر: همان، ص ۶۶۴ و ۶۶۵.

۲. روضات الجنّات، طبع اسماعیلیان، ج ۲، ص ۳۶۰.

و شیخ عبدالنبی قزوینی - طاب ثراه - در تنمیم *أمل الآمل* در باره
 همو آورده :

«من صدور الفضلاء و بدور العلماء و نخبه الأتقیاء و منتجب الصلحاء . كان
 فاضلاً عظیم القدر فخم المكان نبیه الشأن نیر البرهان قوی النفس ذکی
 القلب جمع بین المرتبة العالیة الفاضل الكامل (كذا؛ لعلّه : من الفضل
 الكامل) و الزهد الشامل.

و بالجملة هو من أعاجیب الأزمنة و الدهور و أغاریب الاوتة و العصور . كان
 رئیس الطائفة النامية و رأس الفرقة الناجية ، حامی الدین دافع شبهة
 الملحدین ، عديم المائل ، ققید المعادل»^۱.

محدّث نوری - علیه رضوان الله - در باره وی گفته :

«كان ماهراً في المعقول و المنقول ، خبيراً بأغلب الفنون سيما في الفقه
 و الحديث»^۲.

صاحب روضات - طیب الله ثراه - در ترجمه حال خاتون آبادی
 آورده اند :

«از پدر و نیای مادری اش ، علامه مجلسی رحمته الله و از طریق آقا جمال الدین از
 پدر او ، و از طریق مولی ابو الحسن شریف از مشایخ وی ، و از سید
 علیخان بن میرزا احمد حسنی حسینی ، شارح *صحیفه کامله* و برخی
 فضلی بجرین ، و جز اینان از مشایخ بزرگش ، روایت می کند.

او وصی خاله زاده اش ، فاضل عالم عارف محدّث ، میرزا محمد تقی
 الماسی مجلسی که وارث منصب امامت جمعه در اصفهان از پدران فاضل
 نامورش بوده است ، بود ؛ بدین واسطه این منصب او بدین سلسله انتقال

۱. تنمیم *أمل الآمل* ، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ .

۲. بحار الأنوار ، ج ۱۰۲ ، ص ۱۴۳ .

یافت و تا این زمان در میان ایشان باقی است.

فرزندش، سید امیر عبدالباقی، امام جمعه و جماعت پس از وی در اصفهان - که از اجلّه سادات فاضل و سرشناس روزگارِ خود است - از او روایت می‌کند ...

... از جمله کسانی که بالاچازه از سید امیر محمد حسین مبرور مذکور روایت می‌کنند، شیخنا الفاضل زین الدین بن عین علی خوانساری است که خاتون آبادی - اجازة طولانی‌اش را که به نام «مناقب الفضلاء» معروف است ... به او داده، و آن اجازتی است بزرگ که اسمش با مسأله‌های و لفظش با معنایش مطابق است، و نسخه اصل آن که به خط نیکوی شریف اوست، نزد ماست، و او آن را در قریه خاتون آباد، از قرای ناحیه جی که از توابع اصفهان است، در زمان محاصره سخت آن به دست سپاهیان افغان نوشته است ...

وی - ع - در همان فتنه درگذشت و کسی زمان درگذشت و مدفن او را ندانست [سپس صاحب روضات - اعلی الله مقامه - با تفصیل و تدقیق در حاشیه افزوده که سالها پس از این تألیف تاریخ وفات خاتون آبادی را شب دوشنبه بیست و سوم شوال سال ۱۱۵۱ یافته و نیز این را که پیکر شریف او در جمعه همان هفته به مشهد مقدس رضوی - علی مشرفه السلام - منتقل شده] یا تا زمان نادر شاه باقی بود و ...

... علامه مجلسی عنایت بسیار به او داشت و احترام فراوانش می‌گذاشت؛ چنان که ریاست عظمی و امامت جمعه، بلکه امارات سلسله عالیته علمیه پس از آن مرحوم، بالتام بر عهده وی قرار گرفت؛ با آن که جماعتی کثیر از فضلاء سرشناس در آن زمان در اصفهان بودند. این مناصب جلیله تا کنون، برغم مرور زمان و فتنه‌های روزگار ... از آن بیت جلیل رفیع خارج نگردیده است ...^۱.

شیخ عبدالنبی قزوینی می گوید:

«سالها در اصفهان اقامه جمعه کردو در آخر عمرش بتکلف شیخ الاسلام شد. و به ثبوت رسید که وی رضی الله عنه در زمان شاه سلطان حسین وزیر مریم بیگم، عمه سلطان، بوده و چون محمود افغانی قلیجاوی بر اصفهان تسلط یافت، افاغنه او را گرفته، تعذیب کردند و بزندقه تا اموالی که بوده از او بستانند؛ و این سخت در اصلاح حال او و میلش از جنبه دنیوی به جنبه اخروی مؤثر بوده و او - رضی الله عنه - می گفته: تأثیر آن در قلب من و اصلاح حالم، چون تأثیر شرب چوب چینی در بدن برای اصلاح مزاج بود.

از قوت نفس او [گفتنی] است که نادر در اوایل حالش بر قتل اهل روم و به بندکشیدنشان و به غنیمت گرفتن اموالشان، مُصر بود، بدین اعتبار که کافرانی مستحقّ این کارند؛ و از این رو در این مورد از علما فتوا می خواست و چون به اصفهان در آمد از سید در این باب فتواخواست و رأی سید عدم جواز این کار بود. لذا به مقتضای رأی خویش پاسخ داد و این بر نادر گران آمد. چون سید را بدید، به او اعتراض کرد گفت: اگر این بر تو گران آمده، ما به خلاف حق فتوا نمی دهیم و [اگر می خواهی] از زیر امر تو خارج شده و به سرزمینهای دیگر می رویم. نادر این را تحمل کرد و با شدت بأس و سپاهی که داشت، مکروهی به او نرساند»^۱.

حیدر علی بن عزیزالله، از احفاد مجلسی اول، در تذکرة الانساب اش یاد کرده که اولاد علامه محمد باقر مجلسی که به سرحد کمال رسیده اند، چهار پسر و پنج دختر بوده اند و ازین میان دو دختر و یک پسر از خواهر میرزا علاء الدین محمد گلستانه، شارح نهج البلاغه، به هم رسیده و یکی از این دو دختر همسر امیر محمد صالح خاتون آبادی بوده است که از

۱. تنمیم أمل الأمل، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

از دو اجشان یک دختر و یک پسر حاصل می‌گردد. آن پسر، میر محمد حسین خاتون آبادی است که صاحب تذکرة الانساب به عبارت «علامة امير محمد حسين - طاب ثراه -» از او یاد می‌کند.^۱ اولاد میر محمد حسین خاتون آبادی به قرار تذکرة الانساب اینهايند:

(۱) امير محمد مهيا.

(۲) مير عبدالباقي.

(۳) دختری که حلیله سید فاضل میر ابوطالب بوده.

(۴) دختری که زوجه سید میر علی نقی اخوین بوده.^۲

۴- آثار میر محمد حسین خاتون آبادی

شماری از آثار میر محمد حسین خاتون آبادی را بدین تفصیل می‌شناسیم:^۳

۱. نگر: کتابشناسی مجلسی، درگاهی و تلافی، ص ۲۳.

۲. نگر: همان، ص ۲۳ و ص ۲۴.

۳. در باب این آگاهیا، نگر:

الذریعه: ج ۱۲، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۲۸۵؛ ج ۲۵، ص ۸۵؛ ج ۲، ص ۳۰۱ و ۶۸؛ ج ۱۸، ص ۱۲۲ و ۲۹۳؛ ج

۳، ص ۵۴؛ ج ۷، ص ۲۵۴ و ۱۵۴؛ ج ۲۱، ص ۳۳۸ و ۳۹۶؛ ج ۲۳، ص ۲۰۹؛ ج ۲۴، ص ۲۵۱ و ۳۰۰ و

۳۸۳؛ ج ۶، ص ۹۴ و ۱۱۴؛ ج ۱۶، ص ۱۷۰ و ۳۸۰؛ ج ۲۰، ص ۱۲۶؛ ج ۱، ص ۱۸۵.

بحار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

طبقات اعلام الشيعة (الكواكب المنتثرة)، ص ۱۹۸ - ۲۰۰.

فهرست کتابخانه مرحوم آية الله العظمى مرعشى نجفى ؑ: ج ۱، ص ۳۲۷؛ ج ۷، ص ۹۹؛ ج ۱۲، ص

۲۲ و ۱۶۲؛ ج ۱۶، ص ۶۳.

فهرست الفبائی کتابهای خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

تلامذة العلامة المجلسي و المجازون عنه. السيد احمد الحسيني، ص ۹۳ و ۹۴.

- ۱- السبع المثانی: اثری است فارسی دربارهٔ زیارتِ آن ائمهٔ شیعه علیهم السلام که در عراق (نجف، کربلا، کاظمیه و سامراء) مدفون‌اند و شاملِ مقدمه‌ای در آداب سفر و پنج باب و یک خاتمه است.
- ۲- وسیلة النجاح: در زیارات بعیده.
- ۳- الألواح السماویة: در اختیارات ایامِ أسبوع و سنة.
- ۴- کلمة التقوی: در تحریم غیبت. (به فقرهٔ بعدی بنگرید).
- ۵- لباس التقوی: در تحریم غیبت؛ و ظاهراً همین اثر است که به نام کلمة التقوی هم یاد شده است و نسخه‌ای از آن را که از روی نسخهٔ اصل اثر کتابت شده و بلاغات و خط مؤلف بر آن بوده، مرحوم شیخ آقا بزرگ در کتابخانهٔ فخر الدین نصیری در تهران سراغ کرده است.
- ۶- مفتاح الفرج: در استخارات، به فارسی؛ در هشت مفتاح تدوین و به شاه سلطان حسین تقدیم گردیده. پایان نگارش آن در ربیع الاول ۱۱۲۷ رخ داده است.
- نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۴۴۲۴ در کتابخانهٔ مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی هست.
- ۷- البداء: این اثر را به اسم شاه سلطان حسین صفوی به فارسی نگاشته و در ربیع الأول سال ۱۱۳۴ که سال محاصرهٔ اصفهان توسط مهاجمان افغان باشد، از نگارشش فراغت یافته است.
- ۸- رساله‌ای در اخماس و زکوات و لقطه.
- ۹- حاشیه بر «الشرح الجدید للتجرید» (=شرح قوشچی).
- ۱۰- رساله‌ای در نکاح میان عبید و بیان حکم آن: رساله‌ای بزرگ است و مبسوط، حاوی فوائد کثیره و پاسخ شبهات و ذکر قرائنی

در کلمات برخی علمای جمهور که بر عقیده شیعی آنها دلیل است.

۱۱- حاشیه بر «الروضه البهیة (=شرح لمعه)». (نباید این حاشیه را با حاشیه برادر او، میر سید محمد شهید اشتباه کرد).

۱۲- شرح الروضة البهیة: شرح اوست بر شرح لمعه.

۱۳- النجم الثاقب فی اثبات الواجب.

۱۴- أسماء من استبصر من العلماء: در گزارش نام عالمانی است که به مذهب اثنا عشریه در آمده اند؛ تشیع مولی عبدالرحمن جامی در روضات، از این اثر نقل شده است.

این اثر را به نام مقالة فی أسماء من علماء العامة هم یاد کرده‌اند.

۱۵- حاشیه بر «معالم الأصول (قسم أصول معالم الدین)».

۱۶- خزائن الجواهر سلطانی: در اعمال سنه، به فارسی ذکر برخی فروع متعلق به بعضی شهور و ایام مانند مسائل روزه در رمضان و تحقیق لیلۃ القدر و چون آن، آمده است.

نسخه‌هایی از آن در کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی به شماره های ۷۳۱ و ۶۲۰۱ و ۶۲۲۳ و نسخه‌ای در کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام به شماره ۶۴۵۳.

۱۷- محاسن الحصان (=فَرَس نامه): اثری فارسی است در محاسن اسبها و اخبار و آمده در این باب که در یک مقدمه و هفت باب و یک خاتمه تنظیم یافته و به نام شاه سلطان حسین صفوی نوشته و به روز جمعه شعبان ۱۱۱۷ در کرسکان^۱ از محال

۱. کرسکان: شاید تازی گشته (معرب) «کرچگان» باشد که روستائی است در لنجان اصفهانی بر کنار رود و مقابل دبه سعید آباد.

اصفهان از نگارشش فراغت یافته. نسخه اصل آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۳۹۷، محفوظ است.

۱۸- منیة المرید: در فقه که در اوایل فتنه افغان نوشته و نسخه آن به خط مصنف که در آغازش نیز فوائد کثیره به ثبت رسیده، در اصفهان نزد حاج سید ابو القاسم دهکردی اصفهانی موجود بوده است.

۱۹- نوروزیه: به فارسی. نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی به شماره ۴۵۹۳ هست.

۲۰- فهرست تصانیف (/ مؤلفات) علامه مجلسی: به فارسی، شامل دو فصل و یک خاتمه. تصانیف عربی در یک فصل و فارسی در یک فصل، با ذکر ابیات هر یک در خاتمه، ثبت شده‌اند.

این اثر را به والد میر محمد حسین، یعنی میر محمد صالح، نیز نسبت داده‌اند ولی چنانکه از چاپ شده آن - در کتابشناسی مجلسی - آشکارست همان نسبت به پسر صحیح است. نسخه‌ای از این رساله در مجموعه شماره ۲۵۱۳ کتابخانه مرحوم آیه العظمی مرعشی موجود است.

۲۱- مناقب الفضلاء: اجازتنامه اوست که بیشتر در باره آن سخن خواهیم گفت.

۲۲- رساله‌ای در باب قبله: این رساله را او در جواب اهل بصره و

۱. کتابشناسی مجلسی، درگاهی و تلافی، ص ۴۱.

این رساله در خاتمه بیست و پنج رساله فارسی (از انتشارات کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته، ۱۴۱۲ هـ. ق) هم به تحقیق سید مهدی رجایی چاپ شده است.

اهواز به اختصار نوشت و چنانکه در شرح حالش بیامد،
تفصیلش بر عهدهٔ محمد بن محمد زمان کاشانی قرار گرفت.
پاسخ تفصیلی این شاگرد - موسوم به «الإثنی عشریه» یا «قبله
إثنی عشریه» - در دوازده باب سامان داده شده و موجود است.
۲۳- اجازات مختلف (غیر از مناقب الفضلاء).

الف) به مولی احمد بن محمد مهدی شریف خاتون آبادی:
متوسط و مورخ رجب سال ۱۱۳۹ هـ. ق است.
آغاز: نعمدک یا من أوجب علينا دین الإسلام...
ب) به مولی محمد شفیع بن نورالدین محمد خاتون آبادی و
فرزندش نور الدین محمد: متوسط؛ و مورخ جمادی الاولی
سال ۱۱۳۹ هـ. ق است.
آغاز: الحمد لله الذي جلّت آلائه...

ج) به سید صدرالدین محمد بن محمد باقر رضوی قمی غروی
(متوفای حدود سال ۱۱۶۰ هـ. ق): تاریخ آن شعبان سال ۱۱۴۸
هـ. ق است.
در آن چهارتن از مشایخ و قریب دوست کتاب از کتب اصحاب
و تصانیف خودش را یاد کرده است.
آغاز: الحمد لله الذي رفع درجات العلماء...

د) به سید ابو الفتح نصر الله بن حسین موسوی حائری مدرس
(شهید شده در حدود سال ۱۱۶۸ هـ. ق): متوسط است؛ و تاریخ
آن ذی القعدة سال ۱۱۴۵ هـ. ق است.
آغاز: الحمد لله الذي جعل سلسلة المخلوقات...
ه) به محمد بن محمد زمان کاشانی اصفهانی: مورخ ذی الحجة
۱۱۴۷ هـ. ق است.

دستنوشتی از آن در مجموعه‌ای از اجازات، به شماره ۶۰۶۲، در کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی موجود است.

۵- مناقب الفضلاء

مرحوم شیخ آقا بزرگ - اعلی الله مقامه - این اثر را چُنین شناسانیده است:

«مناقب الفضلاء فی ریاض العلماء: لسبظ المجلسي الثاني، السيد الأمير محمد حسین بن الأمير محمد صالح الخاتون آبادي صهر المجلسي الثاني توفي سنة إحدى وخمسين ومائة وألف ۱۱۵۱، وحمل إلى مشهد الرضا بطوس، وهي إجازة كبيرة كتبها للشيخ زين الدين علي بن عین علي الخوانساري أيام محاصرة الأفغان للاصفهان وفراره إلى خاتون آباد، كتبها فيها. والنخسة موجود عند السيد أبي تراب الخوانساري في النجف، ومعها إجازة من المولى محمد صادق بن المولى محمد بن عبدالفتاح التنكابني السراب أيضاً للشيخ زين الدين الخوانساري المذكور.

أول المناقب: [الحمد لله الذي جعل في الأرض خلفاً...] وكتب في آخره في المحاشية: [وحيث ذكرنا فيها مناقب بعض مشايخنا فبالحرى أن تسميها «مناقب الفضلاء» وقد قارب الاسم تاريخه حيث أن عدد السم ستّ وثلاثون ومائة وألف وقد وقع الفراغ في خاتون آباد سنة ۱۱۳۸ ثمان وثلاثين ومائة وألف...].^۱

نسخه‌ای از مناقب الفضلاء در کتابخانه مدرسه سپهسالار به شماره ۷۵۲۵ محفوظ است که به خط نستعلیق سده یازدهم و بر کاغذ سپاهانی کتابت شده.^۲

۱. الذریعة، ج ۲۲، ص ۳۳۳.

۲. نگر: فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار، بخش پنجم، ص ۶۵۴ و ۶۵۵.

نسخه‌ای دیگر در مجموعه‌ای، به شماره ۵۷۷۷، در کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) موجود است که در فهرست کتابخانه^۱ نام مُجاز آن «ملا زین العابدین خوانساری» یاد شده است.

به زعم راقم این سطور، صحیح باید همان «زین الدین» و این اجازه همان مناقب الفضلاء باشد.

در راهنمای فهرست^۲ نام زین العابدین خوانساری در مورد همان نسخه تکرار شده، با افزایش این نادرستی که نام او در زمره اجازه دهندگان ثبت گردیده است.

در همان کتابخانه نسخه‌ای به نام اجازة الحدیث از نامبرده به مولی زین الدین خوانساری، به شماره ۶۳۲۰، موجود است^۳ که از روی نسخه خاتون آبادی کتابت شده و به قرینه مشخصات، همانا «مناقب الفضلاء» اوست.

ما مناقب الفضلاء را از روی نسخه مستنسخه آقای میر سید احمد روضاتی که از روی خط خودشان بضمیمه نفعات الروضات طبع شده، ویراسته‌ایم؛ و این استنساخ گویا از روی مجموعه اجازات فراهم آورده مرحوم شیخ محمد باقر الفی اصفهانی - طاب ثراه - باشد.

متأسفانه برغم تفحص، نشانی از نسخه اصلی (أمّ النسخ) که به خط خاتون آبادی - رفع الله درجه - نزد علامه صاحب روضات

۱. نگر: فهرست کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

۲. ج ۱، ص ۳۲۳.

۳. نگر: فهرست کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۶، ص ۲۸۷.

- طیب الله ثراه - بوده - و ذکر آن در همین نوشتار ، در گفتاوردی از روضات ، رفت - نیافتم ؛ و حضرت سیدنا العلامه ، استاد حاج سید محمّد علی روضاتی ، شارح و مصحّح روضات ، نیز از آن نسخه خبری نداشتند .

در ویرایش حاضر ، در موارد تردید و تردّد - که فی المثل نمی دانسته ایم سهو از ناسخ است یا ماتن - ، معمولاً نظر خود در حاشیه ذکر کرده و در متن اعمال نموده ایم .

بحث تحلیلی از محتویات رساله را نیز به زمانی و مکانی و مجالی و مقالی دیگر موکول کردیم ؛ زیرا اطالت بیش از این ، با نظم و نظام مجموعه میراث حدیث شیعه سازگار نبود .

۶- زین الدّین خوانساری (مُجاز).

شیخ عبدالنّبی قزوینی ، صاحب تتمیم *أمل الآمل* ، نوشته است : «مولانا زین الدین خونساری : ساکن در اصفهان و از مشاهیر علمای آن سامان بود . و فقیهی دانا به احادیث و احوال رجال و مطّلع از ادلّه فقه و طرق استنباط بود»^۱ .

آن گونه که در *الکواکب المنتثرة* آمده^۲ ، وی شریف زین الدین علی بن عین علی خوانساری اصفهانی المسکن و صاحب شماری تصانیف است . از میر محمّد حسین بن محمّد صالح خاتون آبادی به اجازه موسوم به *مناقب الفضلاء* - که مورد بحث ماست - و همچنین از محمّد صادق بن محمّد تنکابنی سراب ، مُجازست ؛ و این هر دو اجازت نامه موجودند .

۱. تتمیم *أمل الآمل* ، ص ۱۷۵ .

۲. *الکواکب المنتثرة* ، ص ۲۹۶ و ۲۹۷ .

از آثار او می‌شناسم^۱:

۱) *العجالة في رد مؤلف الرسالة*: در آن رساله مولی حیدر علی شروانی در تحقیق معنی ناصب را مورد رد قرار داده.

این رساله - که به نام «رساله فی تحقیق الناصب» هم یاد شده - در یک مقدمه و دو فصل و یک خاتمه تنظیم گردیده و فراغت مصنف از آن در شعبان ۱۱۳۳ رخ داده است.

در مجموعه شماره ۴۹۵۰ کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی رحمته رساله شیروانی و رد زین الدین در کنار هم آمده اند.

۲) *رساله ما لا تتم الصلاة فيه من الحریر*: در آن به رد بر مولی محمد شفیع تبریزی پرداخته و به سال ۱۱۵۰ از نگارش آن فارغ شده.

گفتمنی است مرحوم شیخ آقا بزرگ در *الکواکب المنتشرة* برخی اطلاعاتی را که در مطبوع *تمیم أمل الآمل* ذیل احوالات حاج محمد زکی قرمیسینی (کرمانشاهی) آمده، ذیل احوالات زین الدین علی خوانساری درج کرده و ظاهراً در نسخه *تمیم* که به خط خود مؤلف (شیخ عبدالنبی قزوینی) بوده، چنین دیده بوده^۲؛ و حق به جانب شیخ آقا بزرگ است - و الله أعلم بالصواب.

در *أعیان الشیعة* وفات زین الدین بن عین علی در حدود سال ۱۱۴۸ دانسته شده^۳ ولی اگر نسبت *رساله ما لا تتم الصلاة فيه من*

۱. نگر: همان، همانجا؛ و نیز: الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۲۲ و ج ۱۹، ص ۲۵؛ و فهرست کتابخانه مرحوم آیه

الله العظمی مرعشی نجفی رحمته ج ۱۳، ص ۱۴۸ - ۱۵۰.

۲. سنح: *الکواکب المنتشرة*، ص ۲۹۷؛ و: *تمیم*، ص ۱۶۶ - ۱۶۸.

۳. نگر: *أعیان الشیعة*، ج ۷، ص ۱۵۹.

الحریر و تاریخ فراغ از آن درست باشد، در صحّت این سال باید تجدید نظر کرد.

پدر زین الدین را که عین علی است - و ظاهراً نامش مخفّف «عین الدین علی» باشد - ، در زمرة شاگردان علامه مجلسی یاد کرده اند^۱.

از برادر زین الدین ، یعنی محمّد بن عین علی ، هم اطلاعی قلیل در دست است و می دانیم نسخه ای از فضائل السادات به خطّ اوست که کتابتش به سال ۱۱۲۶ پایان یافته^۲.

والحمد لله أولاً و آخراً

۱. نگر: تلامذة العلامة المجلسي والمجازون منه. السيد أحمد الحسيني ص ۴۸؛ و: الكواكب المنتشرة ، ص ۵۶۸ و ۵۶۹.

۲. نگر: الكواكب المنتشرة ، ص ۶۶۷.

العلم والقدرة بهم واجرت كما اجرت له وما في الرؤوف المصطفىين الاوسيين ورواجله
 سبعين في اخوانه جليلهم والسنين تياهم وايرانا كرمهم وبتك ودفعهم اسرارها في
 حرمهم وبتك وصهم بائنة ملكها اخوت اللؤلؤ الصغرى كسوي لمصطفىين صلهم بالكرم
 المبرور العيسر الشريف وضمهم بالرفوف والما يزيد ودا كسوت وداية وصغى بالسي برسوكا
 السبعين سالها من حسن الصلاة الطيبة على الرضوخية اذ ازل العصب قبل وان كان ليوم فاجتهد
 جهادها وتك ولكن هذا المرافع انما اراده في هذه السن اربع اكرام الوفا الجم وتمام الواج
 الغم والارحوم على ابلغ فيرجع فعل ان يصبر ويصبر في الله القول واللاه هناك كقول الهجر
 العصب ولا اخوان زرعوني بالاسلام الغفران يرفقني انما تكف كتب جميع في هذا
 اتم الامانيات والاولعها وتفصيل اعمالها في ثوبها وسليق من الثور انما هو ما
 تكلم في الرؤوف كوسى والكهد سرب العاصي والصلوة مع كور والاصم ودر افق السرم
 تلك اللطائف في رؤوفنا انما اوصاه اسرعها العشرة وخلصا رة مما ليس اخر اسحق اليا
 سمر حوايا الناس في سمر كورستانا كرمي واة بعد الاتع من اللجوة كالتسرة على اير
 مؤلفنا الصوف الغفاني الذي رجوه ربنا السفي محمود حين ان محمود لم يصبها بالكرام
 هاشم بن الالبون وحينها من الذين اعرف عنهم ولا هم كثر من ان اذ نبع كاشف عما
 فخر في خاتون كاهن بانها ادعى اللغات والبيت كمدروج الالهية العظمى والفلورن
 اصل الطيرة الاخر كالمزكرف في صومعها كخبرة الالهية الاخر الا ان هذا من الاله

مسج
 وحيت كرا في انما كاشف عن انما في كوني الملك يسلمها في انما في العتق وراه في انما في كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم
 بحسب الجليل وطورن راة فافك وهو ان كفضلك كمن الاخر من حين من تراج

الخويلد اليريدون انما في البيع الصلوات الغنى تارة الرؤوف عن اللطائف في اللقب في اللقب
 ملطف في اليريدون انما في و طاعت في الاله كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم
 اجارة اللطائف والصبياي ومن دخل في زنة الطيرة واككت في هرهم في العوي
 مستظلا في حشود والورد الصلوات على ابو محمد ورضي رة في رة انما في اللقب
 بالتمس الاجازة في سنة ما مله كاشف في دولي العصور والواي محمود في سنة كرمهم كرمهم
 المرفعة من تعلق صمود ان كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم كرمهم
 في شهر ربيع الاول ١٣١١

الحمد لله الذي جعل في الأرض خلفاء من الأنبياء والأوصياء وجعل العلماء لهم أمناء فجعل في كل خلف منهم عدولاً ينفون عن الدين تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين ولو كره المخالفون من الأشقياء؛ فنحمده ونستعينه ونشهد أن لا إله غيره شهادة تبلغنا إلى درجة الأتقياء، ثم الصلاة على خير راوية لأخبار السماء وأفضل مخبر من الله بالصدق إذ جاء، محمد خير الورى وخاتم الأنبياء وأشرف من قرأ عليه جبرئيل وهو يسمع ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ﴾^١؛ ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^٢ حتى بلغ قراءة إلى اللوح وقوائم العرش وسماعاً إلى من أوحى إليه ما أوحى^٣ بلا توسط ملك في ملكوت السماء، وأهل بيته الذين برواية أحاديثهم وإجازتها ومناولتها ووجادتها؛ مع فهمها

١. في بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ /بخشى است از: قرآن، س ٢٤، ي ٣٦؛ در پی نوشت های مقاله حاضر، علامت های «س» و «ی» به اختصار از «سوره» و «آیه» آمده اند.

٢. ثم دنى ... أدنى /بخشى است از: قرآن، س ٥٣، ي ٨ و ٩؛ با دگرسانی رسم الخطى نسبت به مصحف متداول.

٣. أوحى إليه ما أوحى /نگرنده است به: قرآن، س ٥٣، ي ١٠.

٤. وجادتها / در تاج العروس (ط. قديم، ج ٢، ص ٥٢٤) آمده: «الوجادة - بالكسر -: وهي في اصطلاح المحذّثين اسم لما أخذ من العلم من صحيفه من غير سماع ولا اجازة ولا مناولة وهو مولد غير مسموع؛

ودرايتها ونقدها وترجيحها وضبطها وتصحيحها، سعد التابعون لهم بإحسان إلى يوم الجزاء وهم «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^١ و«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»^٢؛ فنستشفعهم ونستهديهم ونصلّي عليهم صلاة تحشرنا في زميرتهم في دار البقاء.

وبعد، فمن جلائل نعم الله على أقلّ عبّده وأحوجهم إلى رحمته. محمّد حسين بن محمّد صالح الحسيني - مَنْ الله عليهما بمغفرته - ما يقصّه عليكم معشر الإخوان وهو اني بفضل الله المستعان.

لمّا دريت اليمين عن الشمال وميّزت الهدى من الضلال، شرعت في تأسيس أساس بيت المعرفة ورفع قواعده وتنوير مشكوة القلب في زجاجة الصدر بإيقاد مصباح العلم لاستكشاف رموزه وفوائده؛ وأمهلني الأجل وساعدني التوفيق من الله الأجلّ إلى الفوز بملاقة سدنة العلوم الشرعية وملازمة خزانة الأصول الأصليّة والفرعيّة، منابع بحار رحمة الله وبركته ومجامع فيوض معرفة الله وحكمته؛ ولقد صار كثرتهم في البلاد سبباً لشيوخ تحصيل المعارف بين العباد؛ فكم من مدارس انعقدت للعلماء الأعيان ومجامع انتظمت للفضلاء المشار إليهم بالبنان، وكان فيهم من المحدثين والفقهاء والزّواين لأحاديث الأئمّة الأصفياء - عليهم التّحيّة والثناء -، الخادمين لأخبارهم، الناشرين لأثارهم، الآخذين بحائط الدين، المقتفين لأثار الأئمّة الهادين المجتبيين عن مواقع الزّلل، المحتاطين في الفتوى والقول والعمل، جمّ غفير قلّما يوجد في القرون الخالية منهم، إلّا واحد بعد

◀ كذا في التّقريب للنووي.

هجمتين نكر: أصول الحديث وأحكامه في علم الدراية، السبحاني، ص ٢٢٩ و ٢٣٠.

١. الَّذِينَ... أحسنه/بخشى است از: قرآن، ص ٣٩، ي ١٨.

٢. ذلك... يشاء. بخشى است از: قرآن، ص ٥٥، و: ٥٤؛ ص ٥٧، ي ٢١؛ و: ٦٢، ي ٤.

واحد، أو وارد بعد وارد.

فصرفت أكثر عمري ومعظم دهري في ملازمتهم ومعاشرتهم والحضور في مدارسهم ومجالسهم والتلمذ^۱ عندهم والأخذ عنهم فقرأت عليهم وقرؤوا عليّ وسمعت منهم شطراً وافياً من كتب العلوم الدنيوية ومصنفات العلماء الإمامية وأخذت منهم أكثر مقرواتهم ومسموعاتهم ومجازاتهم، واستجزت من بعضهم كلما جازت له إجازته وسأغت له روايته؛ وبالجملة بلغت جهدي في الاستفادة من إفاداتهم والاستفاضة من إفاضاتهم؛ فكم من مسائل معضلة انحلت في مدارسهم وفوائد جلييلة ظهرت لي في مجالسهم؛ فلعمري كانت مشاهدتهم لتهديب الإستبصار كافياً ومكالمتهم لإرشاد سكنة مدينة العلم وافياً؛ إذ هم خلاصة الرجال لتمهيد قواعد الأحكام وتنقيح شرائع الإسلام؛ تذكرة وذكرى لأولي الألباب^۲؛ «رجالٌ لأتلهيهم تجزئةً ولا يبيع عن ذكر الله وإقام الصلوة وإيتاء الزكوة

۱. التلمذ چون مصدر «تلمذ» در اغلب كتب لغت موجود نیست، معمولاً آن را در شمار غلطهای مشهور محسوب داشته و تحریف شده «تتلمذ» دانسته‌اند ولی بعضی هم چون صاحب معیار اللغة هر دو را ذکر کرده‌اند (برای آگاهی بیشتر، نگر: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱، ش ۲).

۲. فلعمري كانت مشاهدتهم لتهديب ... لأولى الألباب / در این عبارات صاحب مناقب الفضلاء را نظر به اسماء کتبی چند در علوم دینی است که بر دست علمای امامیه - رضوان الله علیهم أجمعین - تصنیف و تألیف شده‌اند:

تهدیب / تهدیب الأحكام شیخ طوسی؛ الإستبصار / الإستبصار همو؛ کافی / کافی / الکافی شیخ کلینی؛ إرشاد / الإرشاد شیخ مفید؛ مدينة العلم / مدينة العلم شیخ صدوق (که متأسفانه مفقودست و بخشهایی از آن در کتب دیگر آمده است؛ این کتاب را خامس اصول اربعة شیعه گفته‌اند)؛ وافی / الوافی فیض کاشانی؛ تمهید قواعد / تمهید القواعد الأصولية والعربية لتفريع الأحكام الشرعية از شهید ثانی؛ قواعد الأحكام / قواعد الأحكام في مسائل الحلال والحرام حلی؛ تنقیح / تنقیح القواعد / تنقیح قواعد الدین المأخوذة من آل یس (علیه السلام) از همو؛ شرائع الإسلام / شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام از محقق حلی؛ تذكرة / تذكرة الفقهاء علامة حلی؛ ذکری / ذکری الشیعة في أحكام الشریعة از شهید اول.

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ. وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱.

وكان عامة الناس بميامن اقتباس أنوارهم والإستفاضة من قطرات بحارهم في أمن وإيمان وسلامة وإسلام ونعمة وإحسان وعافية مجللة ورزق طيب هنيء واسع من غير دافع ورافع ومانع؛ كل ذلك من فضل الله المَنَّان عليهم ولطفه الخاص بين يديهم^۲.

ولكن الإنسان لما كان من عادته الكفران لدى حصول الغنى والطغيان بعد أن رآه استغنى^۳ فطفقوا يتناسون ما فضل الله عليهم من النعم، فلم يشكروه ولم يذكروه على ما عليهم أنعم بل غيروا ما بأنفسهم حتى غيّر الله ما بهم من نعمه وغضب عليهم؛ فبدّل نعمته بنقمة^۴؛ فحتم على قلوبهم وسمعهم وأبصارهم واولئك هم الغافلون^۵؛ فواعجباً لِمَ لم يقرؤوا قول الله عز وجل: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۶.

فتغيّر ذلك الزمان وتنزل عاماً فعاماً إلى أن فشا الظلم والفسوق والعصيان في

۱. رجال... حساب/قرآن. س ۲۴، ی ۳۷ و ۳۸.

۲. بین ידיهم /خ ل: لديهم.

۳. الطغيان بعد أن رآه استغنى /نكرنده است به: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَن رَّءَاهُ اسْتَغْنَى﴾ (قرآن. س ۹۶، ی ۷ و ۶).

۴. ... بل غيروا ما... /در سياق، تا اندازه‌ای نگرنده است به دو عبارت از قرآن: س ۸، ی ۵۳؛ و س ۱۳، ی ۱۱.

۵. فحتم على قلوبهم وسمعهم وأبصارهم /در سياق، نگرنده است به عباراتی از قرآن: س ۲، ی ۷؛ و س ۶، ی ۴۶؛ و س ۴۵، ی ۲۳.

۶. وضرب الله... يصنعون /قرآن س ۱۶، ی ۱۱۲.

أكثر بلاد إيران وظهرت الدواهي في جلّ الآفاق والنواحي، لا سيّما عراق العجم والعرب؛ فلم يزل ساكنوها في شدّة وتعّب ومحنة ونصب وانطمس العلم واندرست آثار العلماء وانعكست أحوال الفضلاء وانقضت أيام الأتقياء حتّى أدرك بعضهم الذلّ والخمول وأدرك بعضهم الممات فنلم في الإسلام ثلمات^١ وضعفت أركان الدّولة ووهنت أساطين السلطنة حتّى حوصر بلدة إصفهان واستولت على أطرافها جنود أفغان؛ فمنعوا منها الطعام وفشا القحط الشديد بين الأنام وغلّت الأسعار وبلغت قيمة لم يبلغ إليها منذ خلقت الدنيا ومن عليها وصارت سكنة أصل البلاد، إمّا مقيمين فيه جائعين وعن المشي والقيام عاجزين، مستقلّين على أقيمتهم في فراشهم لا يقدرّون على السعي في تحصيل معاشهم، أو مشرفين على الهلاك في مجلسهم يجودون للموت بأنفسهم، حتّى صاروا أمواتاً غير مدفونين في قبورهم وإن اتّفق دفن بعضهم وقليل ما هم ففي دورهم، إمّا هاربين من داخل البلد إلى الخارج فأرسل عليهم شواظ من نارٍ مارح من صواعق نصال السّهام والرّماح من جيوش أعدائهم فاستحيوا مخدّرات نسانهم وقتلوا رجالهم وذبحوا أطفالهم وغصبوا أموالهم ولم يبق منهم إلّا قليل نجاهم الأسر والإسترقاق، فهم أسراء مشدود الوثاق؛ فأكثر سكنة تلك الأقطار إمّا مريض أو مجروح أو مذبوح على التراب مطروح.

ثمّ آل الأمر إلى أن استولوا على تلك الدّيار فدخلوا في أصل البلدة وتصرّفوا في كلّ دار وعقار وجعلوا أعزّة أهلها أذلة؛ فحبسوا الملك وقتلوا أكثر الأمراء مع بعض السكنة وباد بقية أهلها وخرّب جبلها وسهلها ولم يبق من أوطانها إلّا مقرّ يتيم ذي مقربة أو مسكين ذي متربة.

١. فنلم في الإسلام ثلمات / نكرنده است به حديث «إذا مات المؤمن الفقيه نلم في الإسلام ثلمة لا يسدّها شيء» (المحجّة البيضاء، صححه وعلّق عليه: على أكبر الغفاري، ج ١، ص ٢٨).

فيا أسفاً على الديار وأهلها سيما الخُلان والأصدقاء! وواحرزناه على تخريب المدارس والمعابد وفقدان العلماء والفصلاء والصلحاء! ووامصيبته على اندراس كتب الفقهاء وانمحاء آثارهم بين الأذكياء الطالبين للإهتداء!

ولست أفشي لديك مما قصت عليك شكاية الدهر الغزار الفتون بل إنما أشكو بئى وحزني إلى الله ﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^١؛ ثم إنى وإن كنت في تلك الأحوال مبتلى بالضرب والحبس وغصب الأموال إلا أن الله تعالى بمنه وطوله تفضل عليّ بحفظ العرض والحياة والإيمان وبقاء بعض الأهل والأولاد والإخوان ونزّر من الأقارب والخُلان، وكنت قد حمدت الله ربّي في خلال تلك الأحوال راجياً من الله سهولة المخرج متمسكاً بذيل الصبر - فإنّ الصبر مفتاح الفرج^٢ - محتسباً من الله الأجر مفوضاً إليه كلّ أمر لكن لما تعسّرت في أصل البلد إقامتي لكثرة الشدائد والدواهي ترحّلتُ إلى بعض القرى^٣ في جمع من إخواني في الدين وخُلاني المتقين - خلّد الله ظلالهم وكثّر أمثالهم - ولما كانت تلك القرية آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغداً من كلّ مكان^٤، اطمئنّ قلبي فيها بعض الإطمينان، فحمدت الله - سبحانه - ثانياً وأقمت فيها متوكلاً عليه ﴿لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا؛ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^٥.

١. وأعلم من الله ما لا تعلمون / قرآن س ٧، ي ٦٢.

٢. الصبر مفتاح الفرج / منلى است مشهور / گفته اند كه حديث است (امثال و حكم، ج ١، ص ٢٥٥) و جلال

الدين بلخي بارها در اشعارش و همچنين مجالس سبعة (چاپ سبحاني، ص ٨٢) آن را به كار برده.

٣. بعض القرى / هي قرية خواتون آباد - صانها الله عن الفتنة والفساد و جعلها مأمناً للمؤمنين أبد الأبد -

منه ❦.

٤. آمنة ... كلّ مكان / سنخ: قرآن، س ١٦، ي ١١٢.

٥. لعلّ الله يحدث بعد ذلك أمراً / قرآن، س ٦٥، ي ١.

٦. ومن يتوكل ... قدراً / قرآن، س ٦٥، ي ٣.

ثم أنه كان من جملة الراحلين إلى تلك القرية من لم يسمح الزمان بمثله في عدله وفضله، وهو المولى الأولي التقي النقي الزكي الذكي المتوقد المتفرد الفاضل الكامل العالم العامل، الثقة الثقة العدل البدل، الأخذ بحائط الدين في زمرة المتقين، الحاوي لمتقبي العلم والعمل، النائي عن رذيلتي الخطاء والزلل، صاحب المناقب الجليلة، جامع المراتب النبيلة، المعتلي من الكمال ذروة سنامه، الفائق في العلم والورع أبناء أيامه، وحيد اهل العصر وفريد أبناء الدهر، صاعد مصاعد الخير والتقى، عارج معارج الأدب والنهى، حاوى فنون العلم وأصناف الكمالات، حائز قصبات السبق في مضامير السعادات، خلاصة الفضلاء وزبدة الأذكياء، أعنى الأخ في الله والخليل لوجه الله، المخصوص من الله بالذهن الثاقب والفهم الدارى، المولى زين الدين الخوانساري، لازالت سماء فطنته النفاذة مزينة بالدراري.

ولما تفرست منه آثار المنقبة والكرامة وتوسمت منه أنوار المحمودة والسعادة فسررت برؤيته وانتفعت بصحبته، ولم أقصر سعياً في مرافقته ومجالسته ولم آل جهداً في مصاحبته ومحادثته، حتى حصلت بيني وبينه مودة ايمانية وخلّة روحانية؛ فوجدته بحراً مشحوناً بلألى الورع والتقوى وكنزاً مملوئاً من فرائد الفضل والنهى والفيته ممن نال إلى دُرَى المعالي بكذ الأيام وسهر الليالي^١، وبلغ جهده في تشييد معاهد العلوم العقلية والنقلية ورقى في مراقى المعارف الدينية والمسائل الشرعية، مع رفض الأعراض الفاسدة وترك الأهواء الكاسدة، من غير جدال ولا مرأ ولا سُمعة ولا رياء - أعادنا الله وسائر المؤمنين عنها، ورزقنا الوصول إلى ما يوجب السعادة في الأولى والأخرى.

١. ممن نال إلى دُرَى المعالي بكذ الأيام وسهر الليالي / نكرنده است به بيت مشهور:

ثم إنّه - حَقَّقَ اللهُ رِجائَهُ وَظَنَّهُ - لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَتَأَسَّى بِسَلْفِنَا الصَّالِحِينَ وَيَنْتَظِمَ فِي سَمَطِ رِوَاةِ أَخْبَارِ الْأُئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَأَنْ يَكُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ^۱ - صَلَوَاتِ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - أَمْرِنِي بِأَنْ أُجِيزَ لَهُ مَا صَحَّحَتْ رِوَايَتَهُ وَأَبِيحَتْ لِي إِجَازَتَهُ؛ فَبَادَرْتُ إِلَى ذَلِكَ إِذْ كُنْتُ أَعِدُّهُ عَلَى نَفْسِي فِرْضاً، لَا نِفْلاً، وَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَجِدُ نَفْسِي الْخَاطِئَةَ لَهُ أَهْلًا؛ فَاسْتَخَرْتُ اللهُ - سَبْحَانَهُ - وَأَجَزْتُ وَأَبِيحْتُ لَهُ أَنْ يَرُويَ عَنِّي كَلَّمَا صَحَّحْتُ لِي رِوَايَتَهُ وَسَاغَتْ لِي إِجَازَتُهُ مِمَّا صَنَّفَ فِي الْإِسْلَامِ، مِنْ مَوْلَفَاتِ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ، فِي فُنُونِ الْعُلُومِ، مِنْ التَّفْسِيرِ وَالْحَدِيثِ وَالِدَعَاءِ وَالْأَصُولِينَ^۲ وَالْفِقْهِ وَالتَّجْوِيدِ وَالْمَنْطِقِ وَالصَّرْفِ وَالنَّحْوِ وَاللُّغَةِ وَالْمَعَانِي وَالْبَيَانَ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا لَهُ دَخَلَ فِي عُلُومِ الدِّينِ وَيَكُونُ سَبَباً لِلدَّخُولِ فِي زِمْرَةِ الْمُتَّقِينَ، لِأَسِيْمَا مَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ إِجَازَاتُ الْعَلَامَةِ^۳ وَالشَّهِيدِينَ^۴ وَالشَّيْخِ حَسَنِ^۵ - قَدَّسَ اللهُ أَسْرَارَهُمْ - خُصُوصاً الصَّحِيفَةَ السَّجَّادِيَّةَ - صَلَوَاتِ اللهِ عَلَى مَنْ أَلْهَمَهَا - وَالْكَتَبَ الْأَرْبَعَةَ فِي الْحَدِيثِ لِأَبِي جَعْفَرَيْنِ الْمُحَمَّدِيَيْنِ الثَّلَاثَةَ^۶ أَعْنَى الْكَافِي وَالْفَقِيهِ^۷ وَالتَّهْذِيبِ وَالِإِسْتَبْصَارِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَدَارُ فِي تِلْكَ الْأَعْصَارِ وَهِيَ الْمَفْرُوعُ فِي هَذَا الزَّمَانِ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ فِي اسْتِنْبَاطِ أَحْكَامِ الْإِيمَانِ وَمَا حَوَاهُ فَهَرَسَ كِتَابَ بَحَارِ الْأَنْوَارِ مِنْ كِتَابِ أَصْحَابِنَا

۱. أن يكون مع الصادقين / نگرنده است به عبارت قرآنی «بأيها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» (س ۹، ی ۱۱۹) که بنابر گزارش برخی مفسران و بعضی احادیث مراد از آن «آل محمد» - صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين - اند (تفسیر الصافی، ج ۱ ص ۳۸۷ و ۳۸۸). کار برد و سخن محقق خاتون آبادی، صاحب مناقب الفضلاء، نیز ناظر به همین معناست.

۲. الأصولین: مراد اصول دین و اصول فقه است.

۳. العلامة / مراد علامه حلی است.

۴. الشَّهِيدِينَ / مراد شهید اول، صاحب لعمه، و شهید ثانی، شارح لعمه، اند.

۵. الشَّيْخِ حَسَنِ / مراد حسن بن زین الدین یعنی نجل شهید ثانی و صاحب معالم الدین، است.

۶. الْمُحَمَّدِيَيْنِ الثَّلَاثَةَ / یعنی شیوخ جلیل القدر، کلینی و صدوق و طوسی.

۷. الْفَقِيهِ / رمز اختصاری تداول یافته برای کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق.

المحدثين التي تكفل بضبط أخبارها وتصحيحها وتبيين معضلاتها أبواب ذلك الكتاب المستطاب، بحق روايتي وإجازتي عن مشايخي الكرام وأسلافى الفخام - رضي الله عنهم .

ولمّا كانت طريقي وأساندي إليها أكثر من أن أوعيتها تلك الكراريس والأجزاء بل لكثرة شحونها تأبى عن العَدِّ والإحصاء، أذكر له هنا بعضاً ممّا هو عندي أوثقها وأعلاها وأشرفها وأقويها.

فأقول: منها ما أخبرني به قراءة عليه نبذاً من الكتب الأربعة وبعضاً من مجلّدات بحار الأنوار وغير ذلك وقرأه عليّ وسماعاً نبذاً آخر ومناولة بعض الكتب وإجازة جميع مقرّواته ومسموعاته ومجازاته، وبالجملة كلّما ساغت له إجازته وجازت له إجازته جدّي وشيخي وأستادي ومن إليه في العلوم العقليّة والنقليّة استنادي، ملاذ المحدثين في كلّ الأعصار ومعاد المجتهدين في جميع الأمصار، غوّاص بحار أنوار الحقائق برأيه الصائب ومشكوة أنوار أسرار الدقائق بذهنه الثاقب حياة قلوب العارفين وجلاء عيون السالكين، وملاذ الأخيار ومرآة عقول أولى الأبصار، مستخرج الفوائد الطريفة من أصول المسائل، مستنبط الفرائد اللطيفة من متون الدلائل^١ مبين غامضات مسائل الحلال والحرام، وموضح مشكلات القواعد والأحكام، رئيس الفقهاء والمحدثين، آية الله في العالمين أسوة المحقّقين والمدقّقين، من أعظم العلماء وقدوة المتقدّمين والمتأخّرين، من فحول أفاخم المجتهدين والفقهاء شخ الإسلام وملاذ المسلمين وخادم أخبار

١. غوّاص بحار أنوار الحقائق.../إشارات طُرفه كارانه صاحب مناقب الفضلاء به اسماء كتب مرحوم مجلسي -بحار الأنوار، مشكوة الأنوار، حياة القلوب، جلاء العيون، ملاذ الأخيار، مرآة العقول، الفوائد الطريفة - در ضمن كلام، بر خواننده پوشيده نيست .

مرحوم محدث نوری نیز در آغاز الفيض القدسي به چنین طُرفه كاری ای دست یازیده .

الأئمة المعصومين، المحقق النحرير، العلامة المولى محمد باقر المجلسي - طيب الله مضجعه ورفع مقامه في دار الكرامة ونجاه وعصمه من أهوال يوم القيامة وبيض وجهه يوم الحسرة والندامة -، عن عدة من الأفاضل الكرام وجماعة من العلماء الأعلام.

منهم والده الفقيه النبيه العلامة والفاضل الكامل الفهامة شيخ الفقهاء والمحدثين ورئيس الأتقياء والمتورعين، مقتدى الأنام في زمانه ومفتى مسائل الحلال والحرام في أوانه، زبدة العارفين وقدوة السالكين وجمال الزاهدين، ونور مصباح المجتهدين وضياء المسترشدين. صاحب الكرامات الشريفة والمقامات المنيفة، الواصل إلى رحمة ربّه الغني، المولى محمد تقي المجلسي - روح الله روحه القدسي -؛ وشيخه الأفضل الأكمل المحقق المدقق النحرير العلامة المولى حسنعلی التستري^۱ - رحمه الله تعالى -؛ وسيد الحكماء والمتألهين وقدوة المحققين والمدققين، الشيخ المحقق الأعظم والسيد النحرير الأفخم علامة العلماء في زمانه وأفضل المحققين في أوانه، الزاهد البارع التقي، الأمير رفيع الدين محمد النائيني^۲ - قدس الله روحه الشريف -؛ والجبر الفاضل، العالم الماهر

۱. المولى حسنعلی التستري / ابن عبدالله بن حسين، از علمای عصر شاه صفی و شاه عباس دوم است که از والدش و همچنين شيخ بهائى و قاضى معزّ الدين محمد، بنابر اجازاتى که از ايشان دارد، روايت مى کند. او از مشايخ مجلسى يکم است. از تلاميذش شرف الدين على بن جمال الدين المازندرانى است و تاج الدين حسن والد فاضل هندی هم از او روايت مى کند. مدتی در مدرسه ملا عبدالله مدرّس بوده.

(نگر: الروضة النضرة [=طبقات أعلام الشيعة، القرن الحادى عشر]، ص ۱۵۰-۱۵۲.)

۲. الأمير رفيع الدين محمد النائيني / ابن حيدر الطباطبائي، مشهور به «رفيعا»، صاحب الشجرة الإلهية در كلام. در گذشته به هفتم شوال ۱۰۸۲ (نگر: الروضة النضرة، ص ۲۲۶).

الکامل، المحقق الزکی، الأمير محمد قاسم القهبانی^۱ - رفع الله درجته -؛ والعالم الصالح الرضی المرضی، مولانا محمد شریف الرویدشتی^۲ - طاب ثراه -، بحق روايتهم قرائه وسماعاً واجازة.

عن الشيخ الأعظم والمولى الأفخم، البحر الزاخر والعالم الماهر، قدوة العلماء في الأعصار وزبدة الفضلاء في جميع الأمصار، الحبل المتين للأنام في عصره الشريف، والعروة الوثقى في دهره المنيف، رئيس المحدثين والفقهاء والأوتاد، ناشر آثار بيوت العصمة والطهارة بعد اندراسها بين العباد، آية الله في العالمين، شيخ الإسلام والمسلمين، بهاء الملة والحق والدين، محمد العاملي^۳ - ضاعف الله بهائه وأعظم أجره -؛

عن والده الفقيه النبيه، المحقق الورع الزكي، عز الدين الحسين بن عبدالصمد الحارثي الهمداني^۴ - نور الله ضريحه -؛

۱. الأمير محمد قاسم القهبانی / سراج الدين، ابن المير محمد الطباطبائي؛ از شاگردان شيخ بهائي است و در علوم حديث و رجال و فقه و كلام و جز آن آثارى دارد. مجلسى دوم و ابو القاسم بن محمد جرفادقانى از او روايت مى كند. خاصة در باره فعاليتش در شاخه حديث و رجال، نگر: الروضة النضرة، ص ۴۵۱ و ۴۵۲.

۲. مولانا محمد شريف الرويدشتی / ابن شمس الدين الايجی (اژه ای)؛ از شاگردان شيخ بهائي و عز الدين عبدالله بن حسين تسترى است. وی از مشايخ مجلسى ثانى بشماراست. (نگر: الروضة النضرة، ص ۲۶۰).

۳. بهاء... الدين محمد العاملي / مراد شيخ بهائي است.

۴. عز الدين الحسين بن عبدالصمد الحارثي الهمداني / وی که والد شيخ بهائي است. از شهيد ثانی مجاز است و اجل تلامذه شهيد می باشد که شهيد اجتهاد او را تصدیق کرده. ولادتش به ۹۱۸ و وفاتش در ۹۸۴ رخ داده. دوپسرش، بهاء الدين محمد و أبو تراب عبدالصمد، و ميرداماد و حسن بن علی بن شدمقدمدنی و ملك علی تبریزی و رشيد الدين بن ابراهيم اصفهانی و ميرزا ابراهيم بن مراد حسینی، همه از طریق اجازة، از وی روايت می کنند. (نگر: إحياء الدائر [طبقات أعلام الشيعة، القرن العاشر]، ص ۶۲ و ۶۳).

عن زبدة العلماء المحققین و قدوة الفضلاء المدققین، أفة الفقهاء المتأخرین
 و أكمل العلماء المتبحرین، ملاذ الفرقة المحققة و مرجع الطائفة الإمامية، الجامع
 لمنقبتی الفضل و السعادة، و الحاوی لفضیلتی الزهد و الشهادة، السعید الشهید،
 زین الملة و الدین بن علی بن أحمد الشامی العاملی^۱ - رفع الله درجته كما شرف
 خاتمه - ؛

عن شیخه الأجل الورع البدل نور الدین علی بن عبدالعالی المیسی^۲ - طیب الله
 رسمه - ؛

عن الشیخ الجلیل النبیل، شمس الدین محمد بن المؤذن الجزینی^۳ - برّد الله
 مضجعه - ؛

عن الشیخ الأكمل الأفضل، ضیاء الدین علی^۴ - نور الله تربته - ؛

۱. زین... الدین بن علی بن احمد الشامی العاملی / مُراد شهید ثانی است.

۲. نور الدین علی بن عبدالعالی المیسی / شیخ آقا بزرگ را «زین الدین» گفته؛ محقق کرکی هم در اجازه‌اش
 به او، «زین الملة و الحق و الدین» می‌گوید. وی شهرت به «ابن مفلح» داشته و عمده مشایخش، همانا
 شمس الدین محمد بن محمد بن داوود، مشهور به ابن المؤذن جزینی، و شمس الدین محمد
 صهیونی‌اند. تبرکاً و برای ازدیاد طریق از محقق کرکی هم اجازه گرفته است. گروهی از جمله دو
 پسرش، جعفر و ابراهیم، و شهید ثانی، و والدش علی بن احمد، از او روایت می‌کنند. درگذشت وی
 به سال ۹۳۸ رخ داده است. (نگر: *إحياء الدائر*، ص ۱۶۵ و ۱۶۶).

۳. شمس الدین محمد بن المؤذن الجزینی / او محمد بن محمد بن داوود، شهر به ابن المؤذن جزینی،
 است و عمده مشایخ وی، عز الدین حسن بن عشره و احمد بن فهد حلی‌اند. (نگر: *الضیاء اللامع*
 [= *طبقات أعلام الشيعة*، القرن التاسع]، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).

۴. ضیاء الدین علی / وی، ضیاء الدین ابو القاسم علی، پسر شهید اول، محمد بن مکی، است. خود شهید
 اول اجازه‌ای برای او و دو برادرش، رضی الدین محمد و جمال الدین، حسن نوشته که در اجازه کبیره‌ی
 صاحب معالم ذکر شده. تاج الدین محمد بن قاسم معینه دیباجی (م. ۷۷۶) هم اجازه‌ای نوشته برای
 شهید و دو پسرش، محمد و همین علی. (نگر: *الضیاء اللامع*، ص ۹۹ و ۱۰۰).

عن والده السعيد الرشيد، أعني الشيخ الأعظم والنحرير الأفخم، محقق غوامض المسائل ببيانه الشريف، ومبين مباحث دروس الأحكام بلمعة من دري ذهنه المنيف، قواعد أنظاره نافعة للمفيد والمستفيد، وفوائد نكت أنظاره ذكرى لمن كان له قلب او ألقى السمع وهو شهيد^۱، قدوة العلماء وعمدة الفقهاء، الفائز من بين العلماء بالوصول إلى درجة الشهداء، الشيخ شمس الدين محمد بن مكي^۲ - جزاه الله تعالى من الإيمان وأهله خير الجزاء -؛

عن نجم المحققين، فخر المدققين، الشيخ الأجل الأكرم الأكمل الأمجد، أبي طالب محمد^۳ - رفع الله مقامه -؛

عن والده العلامة المحقق الفهامة، زبدة الفقهاء وعمدة الفضلاء، بحر الحقائق والمعارف وكنز الدقائق واللطائف، أفكاره الشريفة تبصرة للبلوغ إلى نهاية المرام لمن طلب وأنظاره اللطيفة تذكرة للإرشاد إلى تحرير قواعد الأحكام للوصول إلى منتهى المطلب^۴، ملاذ الفقهاء والمتكلمين، ومرجع الفضلاء والمحققين، البحر الزاخر الذي لا يساحل، والحبر الماهر الذي لا يناضل، آية الله في العالمين، جمال الحق والملة والدين، الحسن بن يوسف بن مطهر الحلبي^۵ - طهر الله مضجعه بمياه الرضوان وأحلّه أعلى غرف الجنان -؛

۱. ... مبین مباحثِ دروس .. / اشارات محقق خاتون آبادی به اسامی کتب شهید - دروس، لسمعه، ذکرى،

البیان، القواعد الکتابیة، بر خواننده پوشیده نیست.

۲. الشيخ شمس الدين محمد بن مكي / مراد شهيد اول، صاحب اللعة الدمشقية است كه طرُق شماری از اجازات بدو می انجامد.

۳. أبي طالب محمد / فخر الدين حلّي مشهور به فخر المحققين، فرزند گرانمایه علامه حلّي است، در گذشته به شب جمعه ۲۵ جمادی الثاني سال ۷۷۱ هـ. ق. از او پدرش و کثیری از او روایت کرده اند. (نگر: الحقائق الراهنة [=طبقات أعلام الشيعة، المائة الثامنة]، ص ۱۸۵).

۴. ... تبصرة للبلوغ إلى نهاية المرام .. / اشارت خاتون آبادی به اسماء شماری از آثار علامه حلّي - تبصرة المتعلمين، نهاية المرام، تذكرة الفقهاء، قواعد الأحكام، منتهى المطلب، و... - بر خواننده نکته بین پوشیده نیست.

۵. الحسن بن يوسف بن مطهر الحلّي / مراد علامه حلّي مشهور است.

عن والده الفاضل الجلیل الفقیه السعید، سدید الدین یوسف^۱؛ وشیخه الأجل الأمل الأکمل الأعظم، عمدة الفقهاء وزبدة العلماء، رأس المحققین ورئيس المجتهدین، الشیخ المحقق، نجم الملة والدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد^۲ - شكر الله سعيه -؛

عن السيد الشريف النسابة، فخار بن معد الموسوي^۳؛

عن الشيخ الجليل أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي^۴ - طاب ثراه -؛

عن الشيخ الفقيه، العماد محمد بن أبي القاسم الطبري^۵ - طيب الله ضريحه -؛

۱. سدید الدین یوسف / ابن علی بن محمد بن مطهر، والد علامه حلی؛ از نجیب الدین محمد بن نما، فخار بن معد، علی بن طاوس، سالم بن محفوظ، حسین بن رده، محمد بن معد بن علی، علی بن ثابت سوراوی، محمد بن حسن بغدادی، یحیی بن محمد بن فرج سوراوی، خواجه نصیر الدین طوسی، أحمد بن یوسف بن أحمد عربی، وجز ایشان روایت می‌کند. (نگر: الأنوار الساطعة [=طبقات أعلام الشيعة، المائة السابعة]، ص ۲۰۹).

۲. أبي القاسم جعفر بن حسن بن يحيى بن سعيد / نجم الدين هذلي حلی؛ مراد محقق حلی، صاحب شرایع الاسلام است.

۳. فخار بن معد الموسوی / ابن فخار بن أحمد، شرف الدین أبو علی، در گذشته به سال ۶۳۰. طرق روایت و اجازه حول وی را بنگرید در: الأنوار الساطعة، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۴. أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي / ابن اسماعيل بن أبي طالب، سدید الدین؛ چنان که مرحوم شیخ آقا بزرگ آورده، شیخ محمد بن جعفر مشهدی و سید فخار بن معد از او دانش آموختند. وی اجازه‌ای برای سید محیی الدین محمد بن عبدالله بن زهره و والدش عبدالله، نوشته. معالم العلماء را هم بر مصنفش ابن شهر آشوب خوانده (نگر: التفات العیون [=طبقات أعلام الشيعة، القرن السادس]، ص ۱۲۸). بر فرموده شیخ می‌افزایم: شاذان کتاب مناقب آل أبي طالب^{علیه السلام} را هم از ابن شهر آشوب روایت می‌کند و این از نبشته روی دستنوشته کهن آن موجود در اصفهان دریافتنی است (نگر: مقاله «دستنوشته عتیق از مناقب ابن شهر آشوب» از نگارنده در آینه پژوهش، سال هشتم؛ و: مناقب آل أبي طالب^{علیه السلام}، تحقیق نگارنده، ج ۱، آماده انتشار).

۵. العماد محمد بن أبي القاسم الطبري / او، عماد الدین محمد بن علی بن محمد بن علی طبری املی است،

عن الشيخ السديد الجليل النبيل، الفقيه الورع الفاضل، أبي علي الحسن^۱ - أسبغ الله عليه المنن -؛

عن والده الشيخ الأعظم الأفخم، شيخ الطائفة المحققة الإمامية ورئيسها وملاذها ومعاذها في جميع الأعصار والأمصار، مؤلف كتابي الأخبار، التهذيب والإستبصار وغيرهما من كتب الفقه والكلام والدعاء المحيية لأنار الأئمة الأطهار - عليهم صلوات الله ما تناوب الليل والنهار -، أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي - طيب الله روحه القدسي - .

ح^۲ وعن العلامة، الحسن بن يوسف بن المطهر؛

عن والده الشيخ سديد الدين؛

عن الشيخ النبيل الفقيه يحيى بن محمد بن يحيى بن أبي الفرج السوراوي^۳؛

◀ صاحب بشارة المصطفى که در فهرست منتجب و أمل الآمل، به سبب شهرت پدرش به کنیه، زير نام محمد بن أبي القاسم بن محمد آمده. به قول مرحوم شيخ آقا بزرگ مردی است فراخ روایت (واسع الرواية). درباره مشايخش نگر: الثقات العيون، ص ۲۷۸.

منابع قديم در نسبت اين عالم «كجی» يا شبيه آن ضبط کرده اند و در الثقات العيون «كحی» ضبط شده و - احتمالاً به قلم طابع - همان «کوهی» دانسته شده. ولی ظاهراً چنین نیست و چنانکه مرحوم محدث ارومى در استدرک الفهرست شيخ منتجب الدين (ص ۴۴۹) بتفصيل نوشته همان «كجی» (نسبت به «كجه») صحيح است. نگارنده نیز زمانی در شهر چالوس از برخی فضلا قریب به همین ضبط را در مورد نام یکی از نواحی مازندران شنیده است.

۱. أبي علی الحسن / وی فرزند برومند شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است و گفته اند: «همة تصانیف پدرش را بر وی خوانده است» (الفهرست، شيخ منتجب الدين، تحقيق محدث، ص ۴۶).

۲. ح / «علامة تحويل السند كما هو عادة المحدثين - رضي الله عنهم -؛ منه».

۳. يحيى بن محمد بن يحيى بن أبي الفرج السوراوي / شيخ آقا بزرگ (در: الأنوار الساطعة، ص ۲۰۶ و ۲۰۷) ترجمه او را یاد کرده و بجای «أبي الفرج»، «الفرج» ذکر کرده اند (چنان که ما نیز پیش ازین در همین حواشی به نقل از ایشان ذیل ذکر والد علامة حلی ذکر کردیم).

عن الشيخ الفقيه الجليل ، الحسن بن هبة الله بن رطبة^۱؛

عن الشيخ أبي علي؛

عن والده شيخ الطائفة - قدس الله أرواحهم -؛

ح وعن العلامة الحلّي؛

عن والده؛

عن السيّد الأجلّ الأفضّل أحمد بن يوسف بن أحمد العريضي العلوي الحسيني^۲؛

عن برهان الدين محمد بن محمد بن علي الحمداني القزويني^۳؛

۱. الحسن بن هبة الله بن رطبة / نام نیایش «رطبة» در دستنوشته منبای این ویراست، «بزطبة» آمده بود که بنابر تراجمنامه ها اصلاح کردیم. از جمله نگر: *الثقات العيون*، ص ۷۰.

مرحوم شیخ آقا بزرگ (در: *الثقات العيون*، همان ص) درباره او و برادرش حسین سخن گفته و نوشته اند: «وأما الحسن فلا نعلم روايته عن أبي علي (الطوسي) [بلا واسطة]. می گوئیم: در اینجا، از مناقب الفضلاء معلوم می شود که وی بلا واسطه نیز از شیخ ابو علی طوسی، پور شیخ طائفه، روایت کرده است.

۲. أحمد بن يوسف بن أحمد العريضي العلوي الحسيني / وی از محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوينی، شاگرد شیخ منتجب الدین، و نصیر الدین راشد بن ابراهیم بحرانی روایت می کند. نگر: *الأنوار الساطعة*، ص ۱۴ و ۱۵.

۳. برهان الدین محمد بن محمد بن علی الحمدانی القزويني / شیخ منتجب الدین (در: *الفهرست*، ص ۱۰۵) او را «فقيه فاضل» خوانده.

در *الفهرست* شیخ منتجب الدین (همان صفحه) پدر این شخص ملقب به «برهان الدین» یاد گردیده که آثاری هم دارد. مرحوم شیخ آقا بزرگ (در: *الأنوار الساطعة*، ص ۱۷۱) گفته که - در اقوال بعضی تراجمنگاران - خلطی بین این پدر و پسر رخ داده.

اگر نظر شیخ پذیرفته باشد، لقب «برهان الدین» مسطور در مناقب الفضلاء محل تردید واقع می شود. گفتنی است که مرحوم محدّی آرموی (در: *الفهرست*، ص ۴۲۴) این شخص را با شخصی مذکور در نقض تطبیق کرده اند. که کنیه اش «ابو اسماعیل» و «ملقب به ناصر الدین» است؛ فتأمل.

عن السيّد النسيب الحسيب، فضل الله بن علي الحسيني الراوندي^۱؛

عن عماد الدين أبي الصمصام ذي الفقار بن سعيد الحسيني^۲؛

عن شيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي - نور الله مرادهم.

وبتلك الأسانيد عن شيخ المشايخ الفخامة، ملاذ أهل الاسلام، شمس سماء الفضل والعرفان والدرّي الساطع من أفق الإيمان، الشيخ السديد السعيد الملقّب بالمفيد، محمّد بن محمّد بن النعمان - رفعه الله تعالى إلى أعلى درجات الجنان -؛
عن الشيخ الفقيه الثقة النيبيل أبي القاسم، جعفر بن محمّد بن قولويه^۳ - طيّب الله تربته -؛

۱. فضل الله بن علي الحسيني الراوندي / ابن هبة الله، ضياء الدين أبو الرضا؛ صاحب تصانيف جليله. وی تا ۵۴۸ در قيد حیات بوده و در کاشان مدرسه‌ای عظیم داشته است. نگر: *الثقات العيون*، ص ۲۱۸.

عماد کاتب اصفهانی، وی را زیارت کرده و درباره او پسرش در *خریده القصر و جریده العصر* گزارش می‌دهد. شیخ منتجب الدین رازی هم او را زیارت کرده و بعضی از آثار وی را بر خودش خوانده است (نگر: *الفهرست*، تحقیق محدّث، ص ۹۶).

۲. عماد الدین اَبی الصمصام ذی الفقار بن سعید الحسینی / ظاهرأ در ضبط نام این عالم دین و رزّ امامی بر قلم کاتب یا نویسنده *مناقب الفضلاء* سهوی رفته و ضبط درست آن همان باشد که شیخ منتجب الدین آورده: «السیّد عماد الدین ابو صمصام ذو الفقار بن محمّد بن معبد الحسینی المروزی» (*الفهرست*، تحقیق محدّث، ص ۶۲). شیخ منتجب جای دیگری که او را یاد کرده، نام پدرش را انداخته و «... ذو الفقار بن معبد الحسینی...» گفته (همان، ص ۴۲؛ نیز سنح: *أمل الآمل*، ص ۱۱۶) که ظاهرأ از باب نسبت نواده به نیا، که میان قدما معمول بوده بلا اشکال باشد و شاید علت نبود نام پدرش در *مناقب الفضلاء* هم پیش از صورت محرّف نام نیا، همین باشد - والعلم عند الله.

۳. جعفر بن محمّد بن قولویه / به شیوة قدما در ضبط نامش اختصاری به کار بسته شده. کامل آن چُنین است: ابو القاسم جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسی قولویه. وی از ثقات امامیه و اجلاء ایشان در حدیث و فقه است و آثار فراوان قلمی کرده. (سنح: *رجال النجاشی*، تحقیق الشیبیری الزنجانی، ص ۱۲۳ و ۱۲۴).

علامه او را توثیق کرده و ستوده (نگر: *أمل الآمل*، ج ۲، ص ۵۶).

عن الشيخ الأقدم والأجل الأعظم مشيد قواعد الملة البيضاء ومؤسس أساس الشريعة الغراء، ركن الفرقة الناجية وناشر آثار العترة الهادية، شمس الظلام ومبين الحلال والحرام، الأجل الهمام، ثقة الإسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني، صاحب كتاب الكافي - رضي الله تعالى عنه وحشره مع الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

ح وبالأسانيد السالفة عن الشيخ المفيد - رُوح الله روحه - ؛

عن الشيخ الأجل الأعظم الثقة العدل الراوية، ملاذ الأصحاب ومروّج أخبار الأئمة الأطياب - صلوات الله عليهم - مشيد معاهد الإيمان، المتولّد بدعاء مولانا صاحب الزمان - عليه وعلى آبائه صلوات الرحمن -^١، المعروف بالصدوق، الملقّب برئيس المحدثين، أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه وغيره من كتبه المشهورة المعروفة - رضي الله عنه وأرضاه.

ح ومنها ما أخبرني به جدّي العلامة المجلسي - قدس الله روحه القدوسي - عن العدة المتقدمة ذكرهم - رفع الله قدرهم - بحق روايتهم قراءة وسماعاً واجازة؛ عن شيخهم العالم العابد الزاهد الورع البارع، الفائق التقى الزكي النحرير الأوحدي الثقة الأورعي المحقّق المدقّق، ناشر رايات العلم والفضل ورافع ألوية التقوى والعدل، قطب المحقّقين وأفضل المتأخّرين، قدوة العلماء ومقتدي الأتقياء، الشيخ الجليل النبيل الرضي المرضي، المولى عبدالله بن الحسين التستري^٢ - رفع الله قدره وأعظم أجره - ؛

١. المتولّد بدعاء مولانا صاحب الزمان - عليه وعلى آبائه صلوات الرحمن - ابن ماجرا در الغيبة شيخ طوسي ورجال نجاشي وإكمال الدين خود صدوق مذكور، و به قولی بين اهل قم امری مشهور و مستفيض بوده است. نكر: عيون أخبار الرضا عليه السلام، تحقيق: مؤسسة الإمام الخميني، ج ١، ص ٢٤ و ٢٥.

٢. عبدالله بن الحسين التستري / درگذشته به سال ١٠٢١ هـ. ق. در اصفهان. صاحب آثاری از جمله شرح قواعد حلی. صاحب نقد الرجال گفته: «ما رأيت أحداً أوثق منه». (نكر: أمل الأمل، ج ٢، ص ١٥٩ و ١٦٠).

- عن شيخه الجليل النبيل الزكي، نعمة الله بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملی^۱؛
 عن أبيه، أحمد^۲؛
 عن جدّه محمد^۳ - قدس الله أسرارهم -؛
 عن الشيخ التقى النقي، جمال الدين أحمد بن الحاج على العينائي^۴؛
 عن الشيخ الهمام، زين الدين جعفر بن الحسام^۵؛
 عن السيّد الأجلّ المكنّى بأبي الحسن بن أيوب، الشهير بابن نجم الدين^۶؛

۱. نعمة الله بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملی / «كان عالماً فاضلاً جليلاً أديباً شاعراً، من تلامذة الشيخ على بن عبد العالی الكركي» (أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۸۹).
۲. أحمد / «الشيخ جمال الدين أحمد بن شمس الدين محمد بن خاتون العاملی العینائی. يروى عن أبيه، روى عنه الشهيد الثاني العاملی وأثنى عليه، وذكر انه حافظ متقن، خلاصة الأتقياء والفضلاء والنبلاء» (أمل الآمل، ج ۱، ص ۳۵).
۳. محمد / «الشيخ [شمس الدين] محمد بن خاتون العاملی العینائی. كان عالماً جليل القدر من المشايخ الأجلّاء، يروى عن الشيخ على بن عبد العالی الكركي، ويروى الشهيد الثاني عن ولده أحمد عنه» (أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۶۱).
۴. جمال الدين أحمد بن الحاج على العینائی / «من المشايخ الأجلّاء، كان صالحاً عابداً فاضلاً محدثاً، ...» (أمل الآمل، ج ۱، ص ۳۴).
۵. زين الدين جعفر بن الحسام / «...العاملی العینائی. فاضل زاهد عابد، من المشايخ الأجلّاء» (أمل الآمل، ج ۱، ص ۴۵).
۶. أبي الحسن بن أيوب، الشهير بابن نجم الدين / در أمل الآمل (ج ۲، ص ۶۳) چنين معرفى شده: «السيّد حسن بن أيوب بن نجم الدين الأعرج الحسينى. عالم فاضل... ولى مرحوم شيخ آقا بزرگ (در: الحقائق الراهنة، ص ۳۷ و ۳۸) او را اينگونه معرفى مى كند: «الحسن بن أيوب، بدر الدين (أو عز الدين أو فخر الدين) الشهير بابن نجم الدين الاطراوى العاملی» و توضيح مى دهد كه ذكر او به شكل «الأعرجى الحسينى» به جاى «الاطراوى العاملی» ناشى از إسقاط بخشى از عبارتى است كه او را روايتگر از عميد الدين عبدالمطلب الأعرجى الحسينى (م. ۷۵۴) معرفى مى كرده و كاتب فروانداخته، و آنگاه اين سهوبه أمل الآمل هم راه يافته و مرحوم شيخ حرّ او را بخاطر همين ضبط غلط، حلى پنداشته و در قسم ثانى أمل الآمل ياد نموده است. ظاهراً صاحب رياض نخست بار متنبّه اين اسقاط گرديده.

عن الشيخ السعيد الشهيد، محمد بن مكّي - بردّ الله مضاجعهم.

ح وعن الشيخ نعمة الله؛

عن والده الجليل؛

عن أفضه الفقهاء المتأخّرين وأكمل العلماء المتبحّرين، زبدة أرباب التحقيق وقدوة أصحاب التدقيق، شمس سماء أهل العلم والعرفان وبدر فلك التقوى والإيمان، ناشر رايات الفرقة المحقّقة الإمامية على الجهار، مروّج مذهب الطائفة الناجية ومظهره بعد الإختفاء والإستتار، شيخ الإسلام وملاذ المسلمين، مروّج مذهب الأئمّة الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين -، الشيخ الأعظم التقى المرضي، نور الدين علي بن عبدالعالي الكركي العاملي^۱، صاحب كتاب شرح القواعد؛

عن الشيخ الفقيه الجليل، نور الدين علي بن هلال الجزائري^۲.

عن الشيخ العارف العابد الزاهد المحقّق الفاضل الجليل الورع التقى الرضي،

أحمد بن فهد جمال الدين الحلّي^۳.

عن الشيخ الأكرم، علي بن الخازن الحائري^۴، والشيخ النبيل السديد، علي بن

۱. نور الدين علي بن عبدالعالي الكركي العاملي / مُراد محقّق ثانی (کركی) است در باره او نگر: *أمل الآمل*، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ *واحياء الدائر*، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲. نور الدين علي بن هلال الجزائري / وی از شاگردان ابن فهد حلّي و مشايخ ابن أبي جمهور أحسانی و از أجلّ مشايخ محقّق کركی است. *كتاب الدرّ الفريد* (در توحيد) اوراست. شيخ حرّ عاملي و شيخ آقا بزرگ او را «زين الدين» گفته‌اند. نگر: *أمل الآمل*، ص ۲۱۰؛ و: *إحياء الدائر*، ص ۱۶۹.

۳. مُراد ابن فهد حلّي معروف، صاحب «*عدّة الداعي*»، است، که از جماعتي از شاگردان فخر المحقّقين و شهيد روايت می‌کند.

۴. علي بن الخازن الحائري / وی زين الدين ابو الحسن علي بن أبي محمد الحسن بن شمس الدين محمد خازن، از تلاميذ شهيد اول و از وی مجاز است. نگر: *الضياء اللامع*، ص ۹۲.

عبدالحمید النیلی^۱ .

عن الشيخ السعيد، محمد بن مكي - رفع الله درجاتهم في الجنان وأفاض على مراقدهم شأبيب الغفران.

ح وعن الشيخ الأعظم الأوحدي، مولانا عبدالله التستري^۲ - رحمه الله تعالى -؛
عن المولى الأعلّم الأزهد الأورع الأتقى الأفضل الأكمل الأشرف الأسنى،
البالغ في الفضل إلى ذروة سنامه، والفائق في الورع والتقوى أبناء أيامه، بل فاق
جَلّ الأوائل والأواخر في العلم والتقوى وحاز قصب السبق في مضممار السعادة
والهدى، ففاز بالقدح المعلى، وهو الثقة النقة العدل الأمين، نور الله في الأرضين،
المولى أحمد الأردبيلي^۳، المتوطن بالغري - أجزل الله انعامه ورفع في دار الخلد
مقامه -؛

عن السيد الأجل الأمل الأكمل السيد علي بن الصائغ^۴ - قدس الله نفسه -؛
عن الشهيد الثاني - رحمه الله تعالى - .

۱. علی بن عبدالحمید النیلی / نظام الدین (رضی الدین)، از شاگردان فخر المحققین است. نگر: الضیاء اللامع، ص ۹۵.

۲. عبدالله التستری / (ثم) الاصفهانی، عزّ الدین بن حسین، درگذشته به سال ۱۰۲۱. او را نخستین نشر کننده حدیث و فقه اخباری در اصفهان عهد صفوی دانسته اند. صاحب نقد الرجال در زمان حیات وی در باره اش نوشته است: «شیخنا و أستاذنا العلامة المحقق المدقق... أورع أهل زمانه... صائم النهار و قائم اللیل...». در اصفهان بساط دانش گسترى داشته و برخی از جمله مجلسی اول نزداو دانش اندوخته اند تبخر اصلی اش در اخبار و رجال و اصول بوده و آثار متعدد قلمی کرده. با میرداماد مشاجره داشته، میر در دفاع از عقلانیتگری و او از اخباریگری. (نگر: الروضة النضرة، ص ۳۴۳-۳۴۶).

۳. المولى أحمد الأردبيلي / مراد مقدس (محقق) اردبیلی است، درگذشته به صفر ۹۹۳.

۴. السيد علی بن الصائغ / وی نور الدین علی بن عزّ الدین حسین بن محمد بن محمد، مشهور به ابن صائغ حسینی موسوی است، فقیهی محدث و محقق از تلامذۀ شهید ثانی. به شب سه شنبه یازدهم ماه رجب سال ۹۸۰ هـ. ق. در گذشته است. (نگر: أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۹؛ و إحياء الدائر، ص ۱۵۵-۱۵۷).

ح ومنها ما أخبرني به جدِّي العلامة - طيَّب الله مضجعه - ؛

قال: أخبرني به السيّد الجليل الشريف الحسين النسيب، الفاضل الكامل التقي، الأمير شرف الدين علي بن حجّة الله الحسن الحسيني الشولستاني^۱، المجاور بالمشهد المقدّس الغروي حيّاً وميتاً - قدّس الله روحه - اجازة في ذلك المشهد الشريف بعد تشرفّي بلثمّ عتبة مولانا سيّد الوصيّين وأمير المؤمنين - صلوات الله عليه وعلى أولاده الطاهرين - ؛

عن السيّد المعظّم المكرّم، الأمير فيض الله بن الأمير عبدالقاهر الحسيني التفرشي^۲ - رحمة الله عليهما - ؛

عن شيخه المدقّق الفهامة، محمّد^۳ ؛

عن والده العلامة، الشيخ حسن ؛

۱. شرف الدين علي بن حجّة الله الحسن الحسيني الشولستاني / ظاهرأدر ۱۰۶۲ هـ. ق. هنوز در قيد حيات بوده است. آثار مختلف به تازی و پارسی دارد. علوم عقلی را نیز فضلاى شیراز و نقلیات را بر میر فیض الله بن عبدالقاهر حسینی تفرشی در تفرش و محمّد بن حسن، سبط شهید ثانی، خواننده و از میرزا محمّد استرآبادی روایت می‌کند. جمعی از فضلاى عصر از جمله مجلسی اوّل از او روایت می‌نمایند. (نگر: الروضة النضرة، ص ۴۰۲-۴۰۵).

۲. فیض الله بن الأمير عبدالقاهر الحسيني التفرشي / محدث و متکلم و فقیهی ثقة، زاده تفرش، و ساکن مشهد و سپس نجف، بوده است. او را ستوده و گفته‌اند: «کُلّ صفات الصلحاء والأتقیاء والعلماء مجتمعة فيه». گفته شده که به سال ۱۰۲۵ گزشته ولی مرحوم شیخ آقا بزرگ صحّت را محلّ تردید می‌داند و احتمال می‌دهد پس از آن نیز وی حیات داشته است. وی از محمّد سبط شهید ثانی روایت می‌کند. گفته اند که وی کتابی در رجال شیعه داشته است شبیه نقد الرجال. (نگر: الروضة النضرة، ص ۴۴۳ و ۴۴۴).

۳. محمّد / «الشیخ محمّد بن الحسن بن زین الدین الشهید الثانی بن علی بن أحمد العاملی. کان عالماً فاضلاً محققاً مدقّقاً متبحراً جامعاً كاملاً صالحاً ورعاً ثقة فقیهاً محدثاً متکلماً حافظاً شاعراً اديباً منشأ جلیل القدر عظیم الشأن حسن التقرير» (أمل الآمل، ص ۱۳۸ و ۱۳۹). از آثار کثیر اوست: شرح تهذیب الأحكام، شرح الإبتصار، حاشیة أصول الکافی، حاشیة الفقیه و ... (نگر: همان، همان صفحه).

عن والده الأعظم، الشهيد الثاني - طيب الله أرواحهم - .

أقول: هكذا ذكر هذا الطريق جدّي - طيب الله مضجعه - في مفتاح كتاب الأربعين وفي بعض إجازاته الذي كتبه لبعض من تلامذته أيضاً وهو عندي بخطه الشريف ولعلّ فيه سهواً من وجهين:

الأوّل أنّ الأمير فيض الله يروي عن الشيخ حسن بن الشهيد الثاني فروايته عن الشيخ محمّد بن الحسن بعيد.

والثاني: أنّ الشيخ حسن لا يروي عن والده الشهيد الثاني بلا واسطة كما يظهر من رسالته في الإجازات، بل هو يروي عن الشيخ حسين بن عبدالصمد، والد شيخنا البهائي، وهو يروي عن الشهيد الثاني.

والظاهر أنّه عند تأليف كتاب الأربعين سهى في هذين الموضوعين؛ ثم نقل من كتاب الأربعين ما كتب في تلك الإجازة من غير رجوع جديد إلى المأخذ؛ وصوابه ما كتبه في إجازة والدي وهو قبل تأليف كتاب الأربعين، هكذا:

ومنها: ما أخبرني به السيّد الشريف الدين الفاضل، شرف الدين علي بن حجّة الله الحسن الحسيني الشولستاني مولداً النجفي توطناً - نور الله مرقده - .

عن السيّد السند الجليل الفاضل الأمير فيض الله بن الأمير عبدالقاهر الحسيني النفرشي - رفع الله مكانه - ، والشيخ الأجل الأعظم محمّد بن الشيخ الأعلّم الأكمل الحسن - رحمه الله تعالى - بحق روايتهما عن الشيخ الجليل، الحسن بن الشهيد الثاني؛

عن الشيخ الفقيه، الحسين بن عبدالصمد، بسنده المتقدّم ذكره (انتهى).

١. لا يروي... بلا واسطة / سبب اين ظاهرأ صغّر سنّ وي در زمان شهادت والد ماجدش بوده؛ سنخ: أمل الأمل، ص ٥٨ (متن و نیز حاشیة منقول از سلافة).

ح وعن السيد شرف الدين؛

عن قدوة الفضلاء المتبحرين والسيد السند، ميرزا محمد بن الأمير علي
الاسترابادي^۱؛

عن الشيخ السعيد الفاضل، إبراهيم بن علي بن عبدالعالي الميسي^۲؛

عن والده العلامة - طيب الله رسمهما -؛

إلى آخر ما مرّ من سنده العالي.

ح ومنها: ما أخبرني جدّي العلامة - طيب الله مضجعه ومقامه -؛

عن شيخه الجليل النبيل الفاضل العلامة، الشيخ علي بن محمد بن الحسن بن

الشهيد الثاني^۳ - متعه الله بما أعدّه للمؤمنين في الجنان بحق روايته اجازة -؛

عن شيخيه الأمجدين الأوحدين، السيد نور الدين بن علي بن الحسين بن أبي

۱. ميرزا محمد بن الأمير علي الاسترابادي / ابن ابراهيم الحسيني، مؤلف منهج المقال، وكتب رجالی دیگر.
در گذشته به مکّه به سال ۱۰۲۸ هـ. ق. (نگر: الروضة النضرة، ص ۴۹۷).

۲. ابراهيم بن علي بن عبدالعالي الميسي / شيخ حرّ عاملي او را «عالماً فاضلاً حياً زاهداً عابداً ورعاً محققاً
مدققاً فقيهاً محدثاً ثقة جامعاً للمحاسن» وصف کرده و در زهد و عبادت بر پدر بزرگوارش ترجیح نهاده
و گفته است: «كان يفضل على أبيه في الزهد والعبادة». همچنين شيخ حر گفته که به دو واسطه جميع
کتب حديث را - به سند معروف - از وی روايت می کند. (نگر: أمل الآمل، ص ۲۹). (در باره او همچنين
نگر: الروضة النضرة، ص ۱۱ و ۱۲).

۳. علی بن محمد بن الحسن بن الشهيد الثاني / وی معاصر شيخ حرّ عاملي و در زمان نگارش أصل الآمل
ساکن اصفهان بوده است. شيخ حرّ در باره وی گفته: «أمره في العلم والفضل والفقہ والتبحر والتحقيق
وجلالة القدر أشهر من أن يذكر». از آثارش الدرّ المنتور و همچنين حاشیه شرح اللمعة شهرت دارد. نیز او
راست الدرّ المنظوم من كلام المعصوم که شرح کتاب شريف کافی است. (نگر: أمل الآمل، ج ۱، ص
۱۲۹ و ۱۳۰).

الحسن الحسيني الموسوي^۱ والشيخ نجيب الدين علي بن محمد بن عيسى^۲ -
قدس الله روحهما - بحق روايتهما قراءة واجازة؛

عن شيخيهما العالمين العاملين المحققين، جمال الدين أبي منصور
الحسن بن الشهيد الثاني، والسيد شمس الدين محمد بن علي الحسيني، المشتهر
بابن أبي الحسن - برّد الله مضجعهم -؛

بحق روايتهما عن السيد علي بن أبي الحسن^۳، والشيخ عزّ الدين الحسين بن
عبدالصمد الحارثي، والسيد العابد نور الدين علي بن السيد فخر الدين الهاشمي^۴
- رحمهم الله تعالى -؛

بحق روايتهم عن الشهيد الثاني رحمته الله.

ح ومنها ما أخبرني به جدّي العلامة - طيب الله مضجعه -؛

عن الشريف العابد الصالح الفاضل التقى المجاور ببيت الله الحرام، الأمير

۱. السيد نور الدين بن علي بن الحسين بن أبي الحسن الحسيني الموسوي / زادة به سال ۹۷۰ و در گذشته به
سال ۱۰۶۸ هـ. ق وى برادر پدرى صاحب مدارك و برادر مادرى صاحب معالم است (نگر: الروضة
النضرة، ص ۳۸۶). شيخ حرّ عاملى در صغّر سن به درس او در شام حاضر آمده است و محضرش را درك
نموده. (نگر: أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۵).

۲. نجيب الدين علي بن محمد بن عيسى / در باره وى نگر: الروضة النضرة، ص ۴۱۴. مرحوم شيخ آقا
بزرگ لقب وى (/نجيب الدين) را گزارش نموده است.

۳. السيد علي بن أبي الحسن / ... الموسوي العاملى الجبى. كان من أعيان العلماء والفضلاء في عصره،
جليل القدر من تلامذة شيخنا الشهيد الثاني، وكان زاهداً عابداً فقيهاً ورعاً» (أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۷).

۴. السيد نور الدين علي بن السيد فخر الدين الهاشمي / «فاضل صالح من تلامذة شيخنا الشهيد الثاني» (أمل
الآمل، ج ۱، ص ۱۲۶). در باره داوری علامه صاحب روضات حول ابن شخصيت و نظر شيخ آقا بزرگ
در باره ابن داوری، نگر: إحياء الدائر، ص ۱۶۸.

محمد مؤمن بن دوست محمد الاسترابادی^۱ - قدس الله روحه - ؛
 عن السيد الأجل نور الدين بن علي المتقدّم ذكره الشريف، بسنده، المتقدّم
 آنفأ.

ح وأخبرني جدّي العلامة - طيّب الله مضجعه - ؛

عن السيد محمد مؤمن ؛

عن السيد النجيب زين العابدين بن نور الدين علي الكاشاني^۲ ؛

والمولى إبراهيم بن عبدالله الخطيب المازندراني^۳ ؛

والشيخ صاحب علي الاسترابادي^۴، جمعياً ؛

عن شيخهم المحدث، المولى محمد أمين بن محمد شريف الاسترابادي^۵ ؛

عن الشيخ البارع الورع، ميرزا محمد الاسترابادي، والسيد المدقق العلامة،

شمس الدين محمد العاملي، مصنّف كتاب مدارك الأحكام، - قدس الله أرواحهم.

ح ومنها ما أخبرني بن جدّي العلامة - طيّب الله مضجعه - ؛

۱. الأمير محمد مؤمن بن دوست محمد الاسترابادي / الحسيني المكي ؛ وى راكه در مكّه مجاور بود، در

سال ۱۰۸۷ از روی تهمت و در واقع بخاطر تشیع در حرم شهید کردند. او فقيه و محدثی بزرگوار و

صهر ملا محمد امین استرآبادی بوده است. (نگر: الروضة النضرة، ص ۵۹۲).

۲. السيد... زين العابدين بن نور الدين علي الكاشاني / ابن مراد بن علي بن المرتضى الحسيني ؛ وى رادر

مكّه بخاطر تشيّع شهيد كردند. اوراست مفترحة الأنام في تأسيس بيت الله الحرام (فارسی). او شاگرد

محمد امین استرابادي بوده است. (نگر: الروضة النضرة، ص ۲۳۸ و ۲۳۹).

۳. إبراهيم بن عبدالله الخطيب المازندراني / الاسترآبادی ؛ در باره وى نگر: الروضة النضرة، ص ۳.

۴. صاحب علي الاسترآبادی / ابن سلطان علي، شاگرد ميرزا محمد بن علي، صاحب كتب ثلاثة در رجال.

(نگر: الروضة النضرة، ص ۲۷۴).

۵. محمد امین بن محمد شريف الاسترآبادی / صاحب الفوائد المدتیة والفوائد المکتية، متصلب در

اخباریگری و مشهور بدان. در گذشته به مكّه به سال ۱۰۳۶.

عن السيّد السند المحدث النحرير التقي، السيّد محمّد المشتهر بالسيّد ميرزا الجزائري^۱ - طيب الله ثراه -؛

عن والده الأجدد، شرف الدين علي بن نعمة الله الموسوي^۲ - نور الله تربته -؛
بحق روايته عن شيخ المحققين، عبد النبي بن سعيد^۳ الجزائري؛

عن شيخه العلامة، مروّج المذهب، الشيخ نور الدين علي بن عبد العالي الكركي - رفع الله في عليّين تربته.

ح و أخبرني جدّي العلامة - طيب الله مضجعه -؛

عن السيّد ميرزا؛

عن السيّد نور الدين المتقدّم ذكره.

ح ومنها: ما أخبرني به جدّي العلامة، المولى محمّد تقي - طاب ثراه -؛

عن عدّة من العلماء الأعلام، منهم الشيخ البهائي، والعالم النحرير، الأديب

۱. السيّد محمّد المشتهر بالسيّد ميرزا الجزائري / ابن شرف [الدين] الحسيني؛ شيخ حرّ عاملي گوید: «كان من فضلاء المعاصرين، عالماً فقيهاً محدثاً حافظاً عابداً، من تلامذة الشيخ محمّد بن علي بن خاتون العاملی ساکن حيدر آباد، له كتاب كبير في الحديث جمع فيه أحاديث الكتب الأربعة وغيرها، نرويه عنه» (أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶).

همچنين در باره وی نگر: نابغه فقه و حديث، تأليف سيّد محمّد جزائري، چاپ ۲، ص ۲۲۱-۲۲۴.

۲. شرف الدين علي بن نعمة الله الموسوي / الحسيني الجزائري، ابن حبيب الله بن نصر الله؛ در باره وی نگر: الروضة النضرة، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۳. سعيد / سعد - خ. «ظاهرأ همين نسخه بدل صحيح است؛ چه اورا «ابن سعد الدين» گفته اند (سنج: الروضة النضرة، ص ۳۵۸).

۴. ... الجزائري / الغروي الحائري، در گذشته به سال ۱۰۲۱ هـ. ق، صاحب حاوی الأقوال في معرفة الرجال (نخستين كتابي كه رجال در آن بر حسب اقسام اربعة - صحيح، موثق، حسن، ضعيف - مرتب شده اند). (نگر: الروضة النضرة، ص ۳۵۸؛ أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۶۶).

الليبي، القاضي معزّ الدين محمد بن القاضي جعفر^١ القاضي بالإستحقاق في اصفهان، والشيخ الفقيه، يونس الجزائري^٢ - رضي الله عنهم - بحق روايتهم جميعاً؛

عن الشيخ الأذقّ الأفضّل الزكي، الشيخ عبدالعالى^٣؛

عن والده العلامة نور الدين علي الكركي المروّج - رُوِّحَ اللهُ رُوحَهُمَا.

ح ومنها ما أخبرني به جدّي العلامة - طيّبَ اللهُ مضجعه -؛

عن جمّ غفير من الأفاضل والثقات، منهم والده المبرور، المولى محمد تقى - قدّسَ اللهُ روحه -، والسيدّ الجليل، الأمير فيض الله القهپائي، والمولى محمد شريف الرويدشتي، - رحمهما اللهُ تعالى - بحق روايتهم قراءة واجازة؛

عن السيدّ الجليل الفاضل البارع، السيدّ حسين^٤ بن السيدّ حيدر الحسيني الكركي المفتي باصبهان - أسكنه اللهُ بحبوحه الجنان -؛

١. القاضي معزّ الدين بن القاضي جعفر / الاصفهاني؛ از شاگردان عبدالعالی (٩٢٦-٩٩٣)، پسر علی بن عبد العالی کرکی، است. (در باره وی، نگر: الروضة النضرة، ص ٥٠٠).

٢. يونس الجزائري / كان فاضلاً عابداً، من تلامذة الشيخ عبدالعالی، يروى عنه عن أبيه الشيخ علی بن العالی العاملي «أمل الأمل، ج ٢، ص ٣٥٠».

٣. ... الشيخ عبدالعالی / «الشيخ عبدالعالی، هو ابن الشيخ علی المروّج، صاحب كتاب شرح القواعد، وكان فاضلاً متبحراً مدقّقاً ومن مؤلفاته حاشية الإرشاد في غاية الدقّة والمتانة - منه ❁».

٤. السيدّ حسين / «السيدّ حسين المفتي هو سبط الشيخ، علی صاحب شرح القواعد، وكانت بنت الشيخ أمّه وكان فاضلاً محقّقاً مدقّقاً، له تألیفات، منها: كتاب في بيان نسبة كلّ من الأنمة ❁ مع الباقي بالفاضل والتساوي وكذا نسبتهم مع نسبة الأنبياء - صلوات الله عليهم - وهو كتاب نفيس مفيد فيه تحقيقات أنيقة وكانت نسخة الأصل منه بخطه عندي وله تألیفات أخر رائقة - منه ❁».

می افزایم: وی از حدود جهل تن از بلاد مختلف (مکه و مدینه و قدس و نجف و کربلا و کاظمین و مشهد و هرات و قم و کاشان و اصفهان و سمنان و ...) روایت می کند. در باره نگر: الروضة النضرة، ص

عن الشيخ نجيب الدين محمد بن مكّي بن عيسى بن الحسن العاملي^۱؛

عن أبيه؛

عن جدّه؛

عن الشيخ إبراهيم الميسي؛

عن والده الجليل علي بن عبدالعالي - أجزل الله ثوبتهم.

ح وعن الشيخ نجيب الدّين؛

عن أبيه؛

عن جدّه لأمه الشيخ محيي الدين الميسي^۲؛

عن الشيخ علي الميسي - رحمة الله تعالى عليهم.

ح و عن الشيخ نجيب الدّين؛

عن أبيه؛

عن السيّد نور الدين عبدالحميد الكركي؛

عن الشهيد الثاني - أعظم الله أجورهم.

ح وعن السيّد حسين المفتي^۳؛

عن الشيخ نور الدين محمد بن حبيب الله^۳؛

عن السيد النجيب الحسيني الفاضل، السيّد محمد مهدي^۴؛

۱. نجيب الدين محمد بن مكّي بن عيسى بن الحسن العاملي / در ضبط اين نام خطائى رخ داده است . سنخ :

إحياء الدائر، ص ۱۸ و ۲۴۵ و ۲۵۲.

۲. محيي الدين الميسي / احمد بن تاج الدين العاملي ؛ وى جدّ أمي نجيب الدين على بن محمد بن مكّي

است. در باره وى نگر: إحياء الدائر، ص ۱۸ و ۲۴۵.

۳. نورالدين محمد بن حبيب الله ؛ النسابة الاصفهاني ؛ در باره روايتگر يهايش نگر: الروضة النضرة، ص ۵۴۸.

۴. السيّد محمد مهدي / شمس الدين بن كمال الدين محسن الرضوى المشهدى ؛ محقق كركى اورا

«الفاضل الكامل العلامة شمس المنة والدين» وصف کرده است. (نگر: إحياء الدائر، ص ۲۵۹ و ۲۶۰).

عن والده الشريف المنيف الكريم الباذل السخي الزكي، السيد محسن الرضوي المشهدي^١؛

عن الشيخ المدقق العلامة، محمد بن علي بن ابراهيم الأحساوي^٢ - طيب الله ضرائحهم -؛

إلى آخر أسانيدهم التي أوردتها في كتاب غوالي اللثالي^٣ وإجازته المبسوطه التي رقمها للسيد المذكور.

ح ومنها ما أخبرني جدِّي العلامة - طيب الله مضجعه -؛

عن والده المتقى، المولى محمد تقى - طاب ثراه -؛

عن السيد المدقق النحرير المبرز في فنون العلوم، ظهير الدين ابراهيم^٤ بن

١. السيد محسن الرضوي المشهدي / كمال الدين بن رضى الدين محمد بن فادشاه القمي المشهدي، إجازات يافته از محمد بن علي بن أبي جمهور الأحسائي به تاريخ ١٥ ذى القعدة ٨٩٧ به اجازة اى كه در بحار (ج ١٠٨ ص ٣-١٣) مضبوط است. (نكر: إحياء الدائر، ص ٢٠٠).

٢. محمد بن علي بن ابراهيم الأحساوي / شيخ حرّ عاملي گوید: «الشيخ محمد بن أبي جمهور الأحسائي. كان عالماً فاضلاً راوية، له كتب منها كتاب غوالي اللآلي، كتاب الأحاديث الفقهية على مذهب الإمامية، كتاب معين المعين، شرح الباب الحادى عشر، كتاب زاد المسافرين في أصول الدين؛ وله مناضرات مع المخالفين كمنظرة الهروي وغيرها، و...؛ ويأتى ابن علي بن ابراهيم بن أبي جمهور، وهو الأصح» (أمل الآمل، ج ٢، ص ٢٥٣).

٣. غوالي اللثالي / حديثنامه مشهور محمد بن علي بن ابراهيم بن ابى جمهور الشيباني الاحسائي است. در باره آن نكر: عوالي اللثالي العزيزية، تحقيق الشيخ مجتبی العراقي، ج ١، ص ٣١ به بعد. درباره نام آن اختلاف کرده اند كه به عين مهمله است يا معجمه، و قول اخير مشهور است؛ جز آنكه محدث نوري مصرّ بر افعال (ضبط به عين مهمله) است. نكر: الذريعة، ج ١٦، ص ٧١.

٤. ظهير الدين ابراهيم بن الحسين الحسنى الهمداني / هو المعروف بميرزا ابراهيم الهمداني؛ كان فاضلاً حكيماً له تأليفات منها: حاشية على إلهيات الشفاء؛ وكان مخلوطاً مربوطاً مع شيخنا البهائي - طاب ثراه -

الحسين الحسني الهمداني - حشره الله مع الأئمة الطاهرين -؛

عن شيخه الجليل محمد بن أحمد بن نعمة الله بن خاتون العاملي؛

عن والده المحقق شهاب الدين أحمد، وجدّه العلامة الشيخ نعمة الله؛

عن عمدة الفقهاء، الشيخ نور الدين علي بن عبدالعالي الكركي - رفع الله

منازلهم.

ح ومنها ما أخبرني به جدّي العلامة - طيّب الله مضجعه -؛

عن الشيخ الجليل عبدالله بن الشيخ جابر العاملي^١؛ إجازة في دار والده؛ وكان

من أقاربه من قبل أمّه.

عن جدّ والده من قبل أمّه، الفاضل الكامل المحدث، كمال الدين^٢ درويش

محمد بن الشيخ حسن النطنزي، وأبيه النبيه، الشيخ جابر^٣ - طيّب الله تربتهما -؛

بحق روايتهما عن الشيخ نور الدين علي الكركي المروّج - قدّس الله لطيفه -؛

﴿ بينهما مكاتبات لطيفة - رحمه الله تعالى -؛ منه ﴾.

مى افزايم: وى به سال ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ هـ. ق. درگذشته است. (نكر: أمل الآمل، ج ۲، ص ۹).

١. عبدالله بن الشيخ جابر العاملي / «كان فاضلاً [عالمياً] عابداً فقيهاً، يروى عن تلامذة الشيخ علي بن عبدالعالي العاملي الكركي» (أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۲).

٢. كمال الدين / «جدّي المولى محمد باقر ووالده وهو المولى محمد تقي المجلسي وهو سبط المولى كمال الدين درويش محمد، أى كانت أمّ المولى محمد تقي، بنتاً للمولى كمال الدين؛ وهذا المولى كمال الدين من العبّاد والزّهّاد وهو مدفون في نطنز وله قبة معروفة - منه ﴾.

مى افزايم: شيخ حرّ عاملى درباره وى گفته: «الشيخ درويش محمد بن الحسن العاملي. كان فاضلاً صالحاً زاهداً، من المشايخ الأجلّاء، يروى عن الشيخ علي بن عبدالعالي العاملي الكركي» (الأمل الآمل، ج ۱، ص ۱۶۱). صاحب أعيان در باب ذكرش در بعضى مأخذ به «عاملى» گفته است: «ولا ينافى ذلك اشتهاره بالنطنزي، فهو عاملى الأصل سكن نطنز ثم اصفهان فنسب إلى الجميع» (همان، همان ج، همان ص، حاشيه).

٣. جابر / ابن عبدالله العاملي؛ درباره وى نكر: إحياء الدائر، ص ۳۵.

إلى آخر ما مضى من سنده؛ وهذا من أعلى الأسانيد.

ح ومنها ما أخبرني بقرائتي عليه وقرائته عليّ وسماعاً منه وإجازة لكل ما ساغت له روايته وإجازته والدي وشيخي وأستادي ومن إليه في جميع العلوم استنادي، بل ذريعتي إلى مناهج التقى ودليلي إلى مسالك الهدى، بعد أئمة الورى - عليهم التحية والثناء -، وهو الفاضل الكامل العلامة والمحقق والمدقق الفهامة، البحر الزاخر والنحرير الماهر، برهان الحكماء والمتكلمين وترجمان الفقهاء والمحدثين، شمس سماء الفضل والعرفان وبدر فلك اليقين والإيمان، يتفجر أنهار المعارف من بحر لسانه ويجري عيون اللطائف من نكت بيانه، خاتم المجتهدين وأكمل الربانيين من العلماء الراسخين، شيخ الإسلام وملاذ المسلمين، السيد السند الثقة المؤيد الواصل إلى رحمة الله الغني، الأمير محمّد صالح الحسيني - قدس الله روحه الشريف وحشره مع صالح المؤمنين ومتمّة بالباقيات الصالحات يوم الدين -؛

عن جدّي العلامة - طيب الله مضجعه - بجميع أسانيد المذكورة.

ح ومنها ما أخبرني إجازة الفاضل الكامل والعالم العامل، النحرير المحقق المدقق، علامة الزمان وفهامة الدوران أستاذ الفضلاء ورئيس العلماء، زبدة أعظم المحققين ونخبة أفاخم المدققين، أكمل المتبحرين وأفضل المتأخرين، قدوة المجتهدين وأفقه المحدثين، المولى المؤيد والثقة المسدّد، جمال الملة والحقّ والدين محمّد^١؛

١. جمال الملة والحقّ والدين محمّد / مراد جمال الدين محمّد بن حسين بن جمال الدين بن حسين الخوانساري، معروف به «أقا جمال» و«جمال المحققين»، عالم جليل القدر حديث وفقه و اصول و كلام و حكمت، است، در گذشته به سال ١١٢٥ هـ. ق: در باره وي، نگر: دانشندان خوانسار در كتب تراجم، ص ١٨٥-٢٥٧.

عن والده العلامة الفهامة، المحقق المدقق النحرير، أفضل العلماء في القرون والأدوار ومفخر الفضلاء في الأمصار والأقطار، صاحب المناقب الجليلة حاوي المراتب النبيلة، أستاذ الحكماء والمتكلمين، ومرتب الفقهاء والمحدثين، تنجلي بأنوار دراري أفكاره الشريفة مدلهمات غياهب الظلم من ليالي الجهالة ويستضيئ من ضياء شمس أنظاره اللطيفة خفايا زوايا طرق الرشد والدلالة، محط رحال أفاضل الزمان ومرجع الفضلاء في جميع الأحيان، أكمل المتبحرين وأفضل المتقدمين والمتأخرين، المعروف بطنطنة الفضل بين لابي المشرقين، المولى الثقة العدل، آقا حسين الخوانساري^۱ - أحله الله أعلى غرف الجنان وأفاض على تربته شأبيب الغفران -؛

عن والد جدی التقى النقی، المولى محمد تقی - طاب ثراه -؛

إلى آخر الأسانيد المذكورة.

ح ومنها ما أخبرني إجازة الفاضل الكامل العامل، البارع الزاهد الورع الفقيه، البذل الثقة العدل، المؤيد المسدد المولى محمد التنكابني^۲ - طاب ثراه -؛

عن مشايخه العظام الكرام على ما فصله في الإجازة التي كتبها لي؛

منهم الفاضل الكامل العلامة، والمحقق النحرير الفهامة، عمدة الفقهاء المتبحرين وملاذ العلماء المجتهدين، ومفخر الحكماء والمتكلمين، وأفضل

۱. آقا حسين الخوانساري / حسين بن جمال الدين محمد بن حسين، حكيم و متكلم كه سيد على خان مدني اورا «علامة هذا العصر» وصف مي كند؛ زاده به سال ۱۰۱۶ و درگذشته به سال ۱۰۹۹. در باره وی، نگر: دانشمندان خوانسار در كتب تراجم، ص ۵ - ۱۸۴.

۲. محمد التنكابني / ابن عبدالفتاح؛ فقيه و فيلسوف و اديب كه در فقه شاگرد محقق سبزواري و در فلسفه از پويندگان مكتب رجب علي تبريزي بشمار است. آثار مختلفي دارد. ولادتش در ۱۰۴۰ و وفاتش در ۱۱۲۴ ه.ق. بوده است. (نگر: الكواكب المنتشرة [=طبقات أعلام الشيعة، القرن الثاني عشر]، ص ۶۷۱ - ۶۷۳).

المتأخرين، الثقة العدل الرضوي المرضي، المولى محمد باقر السبزواري^۱ - قدس الله تعالى لطيفه -، وجدّي العلامة - طيب الله مضجعه -؛

عن والده التقي المتقي^۲ إلى آخر الأسانيد السالفة.

ح ومنها ما أخبرني به إجازة الشريف الكامل والفاضل العامل، والعالم الماهر الثقة العدل، الرضوي المرضي البدل، قدوة العلماء والمحدثين، ابن عمّتي، المولى أبو الحسن الشريف العاملي^۲، المجاور بالغري - أدام الله أيتام فضله وعلاه ونجاه من كل سوء ووقاه -؛

عن مشايخه الفخام علي ما كتبه لي في إجازته الكبيرة؛ ومنهم والدي العلامة - رفع الله درجته - وجدّي العلامة - طيب الله مضجعه -؛

إلى آخر الأسانيد السابقة.

ح ومنها ما أخبرني إجازة الفاضل الكامل العلامة، والمحقق المدقق الفهامة التحرير المتبحر الماهر في صنوف العلوم، البدر الساطع والنجم اللامع السيد البهي والكوكب الدرّي، صدر الملة والدين السيد علي بن نظام الدين أحمد

۱. محمد باقر السبزواري / ابن محمد مؤمن؛ حكيم و متكلّم و فقيه بلنديا به، زاده به سال ۱۰۱۷ و در گذشته به ۱۰۹۰، صاحب آثار مختلف.

درباره وی و روایتگری اش، نگر: الروضة النضرة، ص ۷۱ و ۷۲.

۲. أبو الحسن الشريف العاملي / الفتوني، ابن محمد طاهر بن عبدالحميد بن موسى بن علي بن محمد بن معتوق بن عبدالحميد؛ سيد بحر العلوم او را «رئيس المحدثين في زمانه و قدوة الفقهاء في أوانه» خوانده است. وی در اصفهان زاده شده، سالها در نجف مجاور بوده، و به سال ۱۱۳۹ یا ۱۱۳۸ ه. ق. درگذشته و در همان نجف اشرف به خاک سپرده شده است.

خاتون آبادی، صاحب مناقب الفضلاء، از او به «ابن عمّتي» یاد می کند، زیرا مادر ابوالحسن شريف، خواهر مير محمد صالح بن عبدالواسع حسيني خاتون آبادی است.

سنج: مجله تراثا، شماره ۵۲، ص ۱۷۰ - ۱۷۹.

الحسني الحسيني الشيرازي^۱ - رفع الله منزلته -، وهو مصنف كتاب رياض السالكين في شرح صحيفة سيد العابدين^۲ - عليه صلوات الله رب العالمين -، والطرز الأول فيما عليه من لغة العرب المعول، وسلافة العصر وغيرها من المؤلفات النفيسة؛ عن جميع المشايخ الكرام كما فصله في الإجازة التي كتبها لي؛ ومنهم الشيخ الفاضل الكامل الفقيه المحدث الرضي المرضي جعفر بن محمد كمال الدين البحراني^۳؛

عن الشيخ حسام الدين الحلبي^۴، والشيخ أحمد بن عبدالسلام البحراني^۵؛

۱. صدر... الدين السيد علي بن نظام الدين أحمد الحسني الحسين الشيرازي / المدني الهندي، ابن محمد معصوم بن نظام الدين احمد بن ابراهيم بن سلام الله بن عماد الدين معسود بن صدر الدين محمد الثالث بن غياث الدين منصور الأول بن صدر الدين الثاني الدشتكي الشيرازي؛ همان سيد عليخان كبير مشهور، صاحب الحدائق النديّة (شرح صمدية)، است زاده ۱۰۵۲ و درگذشته ۱۱۲۰ هـ. ق.
- در باره وی نگر: الكواكب المنيرة، ص ۵۲۱ - ۵۲۴.
۲. رياض السالكين... / چاپ شده در سلسله منشورات جامعة مدرّسين حوزه علمیه قم.
۳. جعفر بن محمد كمال الدين البحراني / در نسخه، روی «محمد» رمز «زط» گذاشته‌اند؛ و این از آن روست که این فاضل را در مآخذ، «جعفر بن كمال الدين بن محمد» شناسانیده‌اند.
- شاید او را با «ابو البحر جعفر بن محمد بن حسن بحراني» (سنج: الروضة النضرة، ص ۱۱۲) در آمیخته باشند چنان که چنین خلطی سابقه دارد (نگر: همان، ص ۱۳۴).
- باری، وی که شیخ حرّ عاملی او را در مکتب معظّمه زیارت کرده، متولّد به سال ۱۰۱۴ و متوفی به سال ۱۰۸۸ (در حیدر آباد) است. با سید علیخان روابط علمی و ادبی داشته و سید از وی به «شیخنا العلامة» تعبیر می‌کند.
- در باره وی نگر: أمل الآمل، ج ۱، ص ۵۳؛ و: الروضة النضرة، ص ۱۰۹ - ۱۱۱.
۴. حسام الدین الحلّی / محمود بن درویش علی نجفی، صاحب رساله میزان المقادیر که به سال ۱۰۵۶ هـ. ق. تصنیف نموده است. سید علیخان او را با عنوان «زبد المجتهدین» یاد می‌کند. (نگر: الروضة النضرة، ص ۱۳۴).
۵. أحمد بن عبدالسلام البحراني / سلیمان بن عبدالله ما حوزی از علم و فضل او یاد کرده و المبارت فی

عن شيخنا البهائي - قدس الله أرواحهم وجعل في مسارح الرحمة غدوهم ورواحهم.

ح ومنها ما أجازني الفاضل الكامل العامل الماهر المتبحر، ذو الفطرة السليمة الوقادة والفظنة القويمة النقادة، جامع مكارم الخصال وحاوي أنواع الكمال، المهذب المؤيد، مولانا شاه محمد الشيرازي^١ - طاب ثراه - في دار العلم شيراز بحق روايته وإجازته؛

عن شيخه الأجل الأفضل الأكمل المتفرد في عصره بالفضائل والتميز في دهره من ذوي الأقران والأمثال، الشيخ علي بن سليمان البحراني^٢؛
عن شيخنا البهائي؛

عن والده الفقيه، حسين بن عبدالصمد؛

عن شيخه الجليلين عمادي الإسلام، السيد حسن بن جعفر الكركي، وملاذ المجتهدين، الشيخ زين الدين الشهيد الثاني؛

عن الشيخ الفقيه، علي بن عبدالعالي الميسي، - رفع الله درجاتهم - إلى آخر ما مرّ من الأسانيد.

ح ومنها ما أجازني الشيخ الفقيه النبيه العالم العامل الفاضل الكامل المجتهد الثقة الأمين العدل الدّين، الورع الزاهد البارع، العالم الرباني والعارف الصمداني،

﴿ اصول الدين و جز آن راز تصانيف وى شمرده است. فرزند وى معاصر و دوسب شيخ سليمان بوده و لذا معلوم مى شود، احمد بن عبدالسلام در طبقه مشايخ شيخ سليمان، و از اهل او اخير سده يازدهم بوده. (نگر: الروضة النضرة، ص ١٧ و ١٨).

١. شاه محمد الشيرازي / الدارابي الإصطهباناتي، بن محمد؛ متخلص به «عارف»؛ درگذشته به سال ١١٣٠ هـ. ق؛ صاحب شرح صحيفه، موسوم به روضة العارفين برياض العارفين. (نگر: الكواكب المنتشرة، ص ٣٣٠ و ٣٣١).

٢. علي بن سليمان البحراني / معاصر شيخ حوزة عاملی است. (نگر: أمل الآمل، ج ٢، ص ١٨٩).

الشيخ سليمان بن عبدالله البحراني^۱ - خصّه الله تعالى بالرحمة والغفران وأسكنه أعلى غرف الجنان -، في داره بدار المؤمنين بحرين حين مراجعتي من بلد الله الأمين وحرمة المكين، مَكَّة المعظمة - زادها الله كرامةً وتشريفاً -؛

بحق روايته وإجازته عن شيخه وأستاده، أعجوبة الزمان ونادرة العصر والأوان، الشيخ الأفاضل الأكمل، الشيخ سليمان بن علي بن سليمان^۲ - قدّس الله روحه وتابع فتوحه -؛

عن الشيخ الكامل والحبر العامل، العالم الرباني، الشيخ زين الدين علي بن سليمان البحراني، ناشر علوم الحديث في تلك الديار، - قدّس الله لطيفه وأجزل تشريفه -؛

عن شيخه، شيخنا البهائي - ضاعف الله بهائه.

ح و عن سليمان بن علي بن سليمان؛

عن الشيخ الفقيه العالم الفالح، الشيخ صالح بن عبدالكريم البحراني^۳، ساكن

۱. سليمان بن عبدالله البحراني / الماحوزي، ابن عبدالله بن علي بن حسن بن احمد بن يوسف بن عمار؛ زاده به سال ۱۰۷۵ و درگذشته به ۱۱۲۱ هـ. ق... ریاست بلاد بحرين در آن روزگاران به وی منتهی شد. اوراست: اللؤلؤ النعیم في آداب المتعلمین، کتاب الأربعین حديثاً، ارجوزه در کلام، شرح باب حادي عشر و نظم آن، شرح حديث تية المؤمن، و... درباره وی نگر: الكواكب المنتشرة، صص ۳۲۱ - ۳۲۵.

۲. سليمان بن علي بن سليمان / البحريني الأصبعي الشاخوري، درگذشته به سال ۱۱۰۱ هـ. ق... شيخ حَزّ عاملی درباره وی می گوید: «فاضل فقيه علامة من المعاصرين له رسالة في الأصول، و رسالة في الجمعة»، ورسالة في حكم السمك الذي لا فلوس له» (أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۹). (درباره وی همچنين نگر: الكواكب المنتشرة، ص ۳۲۰).

۳. صالح بن عبدالكريم البحراني / الكرزكاني؛ شيخ حَزّ او را «عالم فاضل فيه محدث صالح زاهد عابد معاصر، سكن شيراز إلى الآن» یاد کرده و ميرزا عبدالله افندی فوت او را به سال ۱۰۹۸ در شيراز دانسته وى از سوي شاه سليمان در شيراز منصب قضاء داشته و بسيار به كار علم اهتمام می کرده است.

(نگر: الروضة النضرة، ص ۲۸۶ و ۲۸۷).

دار العلم شیراز؛

عن الشيخ علي بن سليمان البحراني؛

عن شيخنا البهائي - قدس الله أرواحهم.

ح وعن سليمان بن علي بن سليمان؛

عن السيد السند السيد نور الدين بن علي بن أبي الحسن الحسيني العاملي؛

عن أخويه الجليلين أبي منصور الحسن بن الشهيد الثاني، والسيد العلامة

السيد محمد صاحب مدارك الأحكام؛

إلى آخر ما مرّ من الأسانيد.

ح وعن شيخي، سليمان بن عبدالله؛

عن الشيخ العلامة النحرير، الشيخ جعفر بن كمال الدين البحراني؛

عن شيخي العالمين، علي بن سليمان البحراني، والسيد نور الدين، بطريقيهما

المتقدّمين.

ح وعن شيخي، سليمان بن عبدالله؛

عن السيد الفاضل ذي المكارم، السيد هاشم بن السيد سليمان الحسيني

البحراني^۱؛

عن السيد الفاضل الكامل السيد عبدالعظيم بن السيد عباس^۲؛

عن شيخنا البهائي - شكر الله مساعيتهم وحشرهم في زمرة مواليتهم -؛

۱. السيد هاشم بن السيد سليمان الحسيني البحراني / الكنتكاني التوبلي، معروف به «علامة البحرين»، ابن اسماعيل بن عبدالجواد؛ فقيه و عارف و مفسر و محدث و رجالي و اديب امامي؛ درگذشته به سال ۱۱۰۷ هـ. ق؛ صاحب كتاب مشهور البرهان في تفسير القرآن. (درباره وی بنگرید مقاله نگارنده این سطور را در: دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۱، ص ۳۵۶).

۲. السيد عبدالعظيم بن السيد عباس / الاسترآبادي؛ از علمای اخباری است که رساله ای در وجوب عینی نماز جمعه قلمی کرده است. (درباره او نگر: الروضة النضرة، ص ۳۲۶ و ۳۲۷).

وهذه هي أكثر أسانيد ذكرتها هنا؛ ولي غيرها من الأسانيد يقتضي بسطها مفضلاً تأليف رسالة مبسولة في ذلك - ونسئل الله الكريم التوفيق لتأليفها. ولما كان طرق الشهيد الثاني إلى عامة علمائنا المتقدمين والمتأخرين المذكورة مبسولة في رسالة ولده الفاضل، الشيخ حسن - طاب ثراهما - فيظهر مما ذكرنا إجازة جميع كتب الأصحاب إلى زمن الشهيد الثاني.

وأما كتب من تأخر عن الشهيد الثاني، فيعلم مما ذكرناه الإجازة إلى أكثرها؛ وهو مؤلفات من كان اسمه داخلاً في تلك الطرق على ما فصلته؛ والظاهر أنه لم يشذ أحد ممن يعاب به من العلماء ممن كان متأخراً عن الشهيد الثاني وكان صاحب التصانيف إلا نزر يسير بلا حاجة إلى تفصيل ذكر أسانيد الإجازات إلى كتب الأصحاب؛ ولندكر له سند الصحيفة الكاملة تبركاً وتعرضاً لطريقها بالوجادة؛ لأنه غير مذكور في رسالة الشيخ حسن وغيرها من رسائل الإجازات؛ وكذا نذكر سناً غريباً للحرز اليماني غير مذكور فيها.

فقول: أما سند الصحيفة فبالأسانيد المتقدمة إلى الشيخ السعيد الشهيد، محمد بن مكّي - رفع الله مقامه -؛

عن السيد الجليل تاج الدين أبي عبدالله محمد بن السيد العالم جلال الدين أبي جعفر القاسم بن معية الحسنى الديباجي^١؛

١. تاج الدين أبي عبدالله محمد بن... جلال الدين أبي جعفر القاسم بن معية الحسنى الديباجي / نام و نسب كاملاً «تاج الدين أبو عبدالله محمد بن جلال الدين أبي جعفر القاسم بن الحسين بن القاسم بن محمد بن الحسن بن معية الديباجي» است و معروف است به «سيد تاج الدين بن معية الحسنى الديباجي الحلبي». استاد شهيد اول است. در اجازة اى ياده کرده که مشايخش بيش از شصت تن اند. درگذشت وى به سال ٧٧٦ در حله رخ داده است. (نگر: الحقائق الراهنة، ص ١٩٧ و ١٩٨). گزارش حال نسبتاً مفصل و سودمندی از وى به قلم داماد و تلميذش جمال الدين احمد بن على، معروف به ابن عنبه، صاحب عمدة الطالب، موجود است. نگر عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب، إشراف: كمال السيد (و) عبدالرضا افتخارى، مؤسسة أنصاريان، ص ١٥٢ - ١٥٤.

عن والده^۱ - حشرهما الله مع أجدادهما الطاهرين -؛

عن الشيخين الجليلين الفاضلين، عميد الرؤساء، هبة الله بن حامد^۲، والشيخ

علي بن السكون^۳ - نور الله مرقدهما^۴ -؛

عن السيّد بهاء الشرف^۵؛

۱. والده / مراد علامه نقيب، جلال الدين أبو جعفر قاسم بن نقيب فخر الدين حسين بن قاسم بن حسن است. (نگر: العقائت الرأهتة، ص ۱۶۴). برای آگاهی بیشتر درباره وی نگر: عمدة الطالب، طبع پیشگفته، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲) هبة الله بن حامد / وی رضی الله بن منصور هبة الله بن حامد بن أحمد بن ایوب بن علی بن ایوب، ادیب فاضل و نحوی و لغوی و شاعر بزرگ روزگار خویش است که از ابن عصار و جز او دانش آموخته و آثار منظوم و مثنوی دارد. به سال ۶۰۹ هـ. ق. در حالی که سنش از هشتاد درگذشته بوده، فوت کرده است. (نگر: الأنوار الساطعة، ص ۲۰۰ و ۲۰۱).

۳. علی بن السكون / وی «أبو الحسن علی بن محمد بن محمد بن علی بن السكون، الحلّی» است و مردی ادیب و نحودان و لغت شناس و شاعر و حسن الفهم و جید النقل و حریص به تصحیح کتب بوده و در حدود سال ۶۰۰ یا ۶۰۶ هـ. ق. درگذشته. (نگر: الأنوار الساطعة، ص ۱۱۵).

۴. در خور یاد آوری است: عمید الرؤساء هبة الله بن حامد، اجازه اش را به سیّد جلال الدین ابو جعفر قاسم بن حسن بن محمد بن حسن، مشهور به ابن معیه، در سال ۶۰۳ بر نسخه‌ای از صحیفه کامله سجّادیّه (ع) نوشته که به خط علی بن محمد بن سکون پیشگفته بوده، و علی بن احمد سدید به سال ۶۴۳ از روی آن نوشته و مقابله کرده، و بار دیگر در سال ۶۵۴ با نسخه‌ای که به خط ابن ادريس بوده. مقابله نموده. این نسخه علی بن احمد سدید به دست شهید اول رسیده. او از روی آن دو نسخه کتابت کرده است، یکی به سال ۷۷۲ و دیگری به ۷۷۶، و شهید نصّ اجازه هبة الله را به ابن معیه از روی همین نسخه نقل کرده. شمس الدین محمد جمعی، نیای بهاء الدین محمد عاملی، به هر دو نسخه شهید دسترسی یافته؛ از روی اولی کتاب کرده و با دومی نیز مقابله نموده. (سنج: الأنوار الساطعة، ص ۱۳۴ و ۱۰۰).

۵. السيّد بهاء الشرف / او، نجم الدین بهاء الشرف ابو الحسن محمد بن حسن بن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن یحیی علوی حسینی، از شاگردان ابو عبدالله محمد بن احمد بن شهریار خازن، است. (نگر: اللغات العیون، ص ۲۵۳ و ۲۵۴). این شخص همان کسی است که سنّد مشهور صحیفه سجّادیّه (ع) با نام او

إلى آخر السند المذكور في مفتتح الصحيفة المشهورة.

ح وبالأسانيد المتقدّمة المنتهية إلى السيّد الأجلّ، فخار بن معد الموسوي -
رحمه الله تعالى عنه -؛

عن الشيخ الأعلّم الأعظم، قدوة الفقهاء المدقّقين، أبي عبدالله محمّد بن
إدريس الحلّي - عطر الله مرقدّه -؛

إلى آخر السند المذكور في الصحيفة المشهورة.

وهي بخطه الشريف موجودة في دار العلم شيراز؛ وكتب جدّي العلامة
المجلسي - طيّب الله مضجعه - إلى أهل شيراز فأرسلوا تلك النسخة الشريفة
فقابل نسخته معها وتعرّض لمواضع الإختلاف وأدار عليها حلقة ليمتاز عمّا
صنعه السديدي والشهيد من عرضهما النسخة المشهورة على نسخة ابن إدريس؛
وتفصيل ذلك أنّه عرض السديدي - طاب ثراه - أولاً النسخة المشهورة من
الصحيفة على نسخة ابن إدريس وكتب مواضع الإختلاف في هامش الصحيفة
بمداد السواد ورسم عليها حرف «س» ليعلم القارى أنّه كان في نسخة ابن إدريس
كذلك حتّى أنّه تعرّض لذكر سنده أيضاً وكتب في هامش الورق الأوّل من
الصحيفة أسناد ابن إدريس؛ ثمّ عرض الشهيد الأوّل الصحيفة المشهورة على
نسخة ابن إدريس أيضاً فوجدها موافقة لما صنعه السديدي إلا في مواضع
فتعرّض لها وكتبها في هوامشها وأعلمها بحرف «س» لكن بالحمرة، ليمتاز عمّا
فعله السديدي؛ ثمّ جدّي بعد مدّة قابلها مع نسخة ابن إدريس، بعدما أرسلها أهل
شيراز إلى اصفهان، وظفر ببعض مواضع الإختلاف فتعرّض لها وكتبها في
هوامش الأوراق وأدار عليها حلقة ليمتاز عمّا فعله الشيخان السابقان - أحلّهما في

﴿س از لفظ «حدّثنا» آغاز می شود. (سنخ: الصحيفة السجّادية الجامعة، إشراف: السيّد محمّد باقر الأبطحي
الإصفهاني، ط. ٢، ص ٦١١ و ٦١٥).

غرف الجَنَان -؛ وإني قد شاهدت تلك النسخة عند جدِّي، بل كنت طرف المقابلة والعرض في بعض الأحيان^١.

واعلم أن نسخ الصحيفة المشهورة الموجودة بين الناس مأخوذة من النسخة البهائية، وهي بخط جدّه العالم الزاهد، صاحب الكرامات والمقامات، الشيخ محمّد بن علي بن الحسن الجباعي^٢، - رضي الله عنهما -؛ وكتب في آخرها أنه نقلها من خطّ الشهيد وهو نقله من خط السديدي، وهو الشيخ الفاضل الرشيد علي بن أحمد السديد، وهو نقله من خطّ علي بن السكون، وهو مؤلّف ديباجة الصحيفة المشهورة، والقائل لـ «حدّثنا» في مفتحتها أو الشيخ عميد الرؤساء، هبة الله بن حامد - رحمه الله تعالى - على الخلاف المشهور في ذلك^٣، والسند ينتهي إليهما معاً كما ذكرنا.

وهذه النسخة البهائية كانت عند شيخنا البهائي^٤ فاستنسخ والد جدِّي، المولى محمّد تقي المجلسي - طاب ثراه - منها وكتب بخطّه الشريف منها نسخة وبالغ في تصحيحها؛ ثم أخذ في مباحثتها ومدارستها في أوقات التحصيل سيّما شهر رمضان؛ وجعلها منتشرة بين الناس؛ فاستنسخوا منها وكثرت النسخ بعد ما كانت مهجورة، وشاعت؛ وكانت كلّها مأخوذة من تلك النسخة البهائية بخطّ جدّه الزاهد؛ وكانت عنده حتّى من الله عليّ ويسرّها لي؛ فهي الآن عندي.

ولكن نسخة جدِّي، المولى محمّد باقر؛ كانت أجمع وأشمل حيث قوبلت أخيراً مع نسخة ابن إدريس؛ وقد كتبت أنا أيضاً بخطي نسخة منها، وبالغت في

(١) ... في بعض الأحيان / نيز سنج و نگر: الفرانند الطريقة في شرح الصحيفة الشريفة، تأليف: العلامة المجلسي،

تحقيق: السيّد مهدي الرجائي، صص ٩ - ١١.

٢. الجباعي 'در نسخه: «الجبائي».

٣. على الخلاف المشهور في ذلك / درباره ابن اختلاف، نگر: الفرانند الطريقة، صص ١٦ - ٢٠.

مقابلتها تصحيحها.

فهذا طريقي بالوجدادة: أبحث للمولى المستجيز روايتها وقرائنها.

وأما سند الحرز اليماني: فالمشهور منها ما كان مذكوراً في بعض كتب الادعية مثل كتاب مهج الدعوات للسيد بن طاووس^١ وغيره؛ ولكن لي بعض الأسانيد الأخر غير مذكور في كتب الأصحاب؛ وأذكر له ما هو أوثق وأعلى.

وهو ما أجاز لي جدي العلامة - طيب الله مضجعه -؛

عن والده العلامة. المولى محمد تقي - قدس الله روحه -؛

عن السيد العابد الزاهد البدل، الأمير اسحاق الاسترابادي^٢، المدفون قرب سيد شباب أهل الجنة أجمعين في كربلا؛

عن مولانا ومولى الثقلين، خليفة الله تعالى صاحب العصر والزمان - صلوات الله عليه وعلى آبائه الأقدمين -؛

قال السيد عيبت في طريق مكة المعظمة، فتأخرت عن القافلة، وآيست من الحياة واستلقيت كالمحتضر، فشرعت في الشهادة، فإذا على رأسي مولانا ومولى العالمين، خليفة الله على الناس أجمعين؛ فقال: قم يا اسحاق! فقممت وكنت عطشاناً فسقاني الماء وأردفني خلفه، فشرعت في قراءة هذا الحرز وهو - صلوات الله عليه - يصلح حتى ثم فإذا أنا بالأبطح، فنزلت عن المركب وغاب عني وجاءت القافلة بعد تسعة أيام واشتهر بين أهل مكة أنني جئت بطي الأرض، فاخفيت بعد مناسك الحج؛

وكان قد حج على قدميه أربعين حجة.

١. نكر: مهج الدعوات ومنهج العبادات، ج سنكي، ص ١٠٥.

٢. الأمير اسحاق الاسترابادي، الموسوي، دربارة وي نكر: الروضة النضرة، ص ٤١.

قال والد جدِّي، المولى محمَّد تقي - رحمه الله تعالى -، إنِّي تشرَّفت بخدمته باصفهان في مجيئه عن كربلاء إلى زيارة مولانا ومولى الكونين، الإمام علي بن موسى الرضا - صلوات الله عليه وعلى آبائه وأبنائه - وشاهدت منه كرامات كثيرة؛ منها أنه كان في ذمته مهر زوجته سبعة توأمين؛ وكان له هذا المبلغ عند واحد من سكنة المشهد الرضوي، فرأى في المنام أنه قرب موته، فقال إنِّي كنت مجاوراً في كربلاء خمسين سنة لأن أموت فيه وأخاف أن يدركني الموت في غيره ولما أطلع عليه بعض إخواننا أذى المبلغ وعزم على العود إلى كربلاء، وبعثت معه واحداً من إخواني في الله، فحكى لي أنه لمَّا وصل السيّد إلى كربلاء وأذى دينه مرض ومات يوم التاسع ودفن في منزله؛ إلى غير ذلك من الكرامات العديدة - قدّس الله روحه الشريف -؛

ولي إجازات أخر كثيرة غيرها اقتصرت عليها.

واعلم أنّ لهذا الدعاء لشأناً من الشأن وقدراً من القدر.

وينبغي أن يكون الداعي ذا همّة عليّة، لا يقصد في قرائته الامور الحقيرة الدنيويّة؛ ولا سيّما مضرة العباد فإنّ ذلك مظنة الخطر والفساد؛ فلا يقرأ بقصد إهلاك عدوّه إذا كان مؤمناً وإن كان فاسقاً أو ظالماً؛ ولا يقرأ لجمع الدنيا الدنيّة؛ بل ينبغي أن يكون قرائته لتحصيل القرب إلى الله تعالى ولدفع ضرر شياطين الجنّ والإنس عنه وعن جميع المؤمنين إذا أمكنه نيّة القربة في هذا المطلب؛ والآل فأولى ترك جميع المطالب غير القرب منه تعالى.

وينبغي أيضاً أن يطهّر ظاهره وباطنه من الرذائل الدنيّة و يخلّيهما بالفضائل الدنيّة ويخلّيهما من المحرّمات والشبهات الرديّة؛ بل إن أمكنه الاجتناب عن المكروهات الشرعيّة فهو أولى وأصلح وأبعد عن تطرّق المحنة والبلية.

وأما من لا يحفظ نفسه عمّا ذكرناه، فهو مع عدم انتفاعه به على خطر عظيم.

و ينبغي أيضاً أن يكون دائماً طاهر الثياب و البدن و المكان مخالطاً، إن كان لابد له من الاختلاط، للفضلاء و العقلاء و الصالحاء، صامتاً إلا عن الحكمة و الذكر، غير متشغل قلبه إلا بالمدح من الفكر و يختار لقراءته الأوقات الصالحة و الأماكن المشرفة.

والمختار من الوقت ما بين صلوة الظهر و العصر؛ و من المكان المباح الطاهر الخالي من الأصوات و الأشخاص و إن كان خالياً من جميع الآلات الدنيوية، فهو أحسن؛ و إن كان معطراً ببعض الطيب، فهو نورٌ على نور.

فإذا أقدم على هذه الشرائط فليبدء على اسم الله - تعالى - بعد الفراغ من صلوة الظهر في أول وقته، وهو على طهر مستقبل القبلة فيقرأ الفاتحة و المعوذتين و التوحيد ثلاث مرّات، و آية الكرسي إلى خالدون؛ ثم يقرأ التسعة و التسعين اسماً من أسماء الله - تعالى - المشهور بالأسماء الحسنی؛ ثم الإعتصام المذكور في أول الدعاء؛ ثم يشرع بعد ذلك بقراءة الدعاء بتأن و خشوع و تدبّر للمعاني و عدم تغيير و تصحيف في الألفاظ و المباني ليحصل له المطلب الأسنى و يفوز بالكرامة الكبرى.

و ما ذكرنا من طريق قرائته إحدى الطرق؛ وله طرق آخر أعرضنا عن ذكرها. و أما الآداب و الشرائط المذكورة فهي و إن لم يرد في خبر بخصوصه لكن بعضها مفهوم من الروايات العامة و بعضها مأخوذ من المشايخ العظام و الفضلاء الفخام؛ و التجربة شاهد على الإنتفاع بقرائتها مع مراعات تلك الآداب و عدم الانتفاع بل التضرر مع الاختلال بها كلاً أو بعضاً.

هذا و لنكتف بهذا القدر في هذه الرسالة و أبحث له - كثر الله تعالى في العلماء مثله - أن يروي عني كلما علم أنه داخل في مقرواتي أو مسموعاتي أو مجازاتي من مؤلفات القدماء و المتأخرين من علمائنا؛ بل كلما ألقه العلماء المخالفون في

الحديث واللغة والتفسير والتجويد وغيرها مما له مدخل في علوم الدين .
وتفصيله المذكور في رسالة إجازات الشيخ حسن - قدس الله روحه - وغيرها؛
فلذلك أعرضنا عن ذكرها و طوبناها على عزها وأجزت له أن يروي عني جميع
مؤلفات مشايخي الذين استجزت منهم، لا سيما والدي وجدي .

أما مؤلفات جدي، فككتاب بحار الأنوار، و كتاب الفوائد الطريفة في شرح
الصحيفة الشريفة، و كتاب مرآة العقول في شرح أحاديث الرسول - وهو شرح
الكافي -، و كتاب ملاذ الأخيار في شرح تهذيب الأخبار، و كتاب الأربعين، و كتاب
عين الحيوية، و كتاب حياة القلوب و كتاب حلية المتقين، و كتاب تحفة الزائر، و كتاب
حق اليقين، و كتاب زاد المعاد، و كتاب ربيع الأسابيع، و كتاب مقياس المصاييح، وغيرها
من الكتب والرسائل التي لاتكاد تحصى .

وأشرفها بل أشرف الكتب المؤلفة في طريقة الإمامية، كتاب بحار الأنوار؛
فلعمري لم يؤلف إلى الآن كتاب جامع مثله ؛ فإنه مع اشتمالي على الأخبار
وضبطها و تصحيحها محتو على فوائد غير محصورة و تحقيقات متكثرة؛ ولم
يوجد مسألة إلا وفيها أدلتها ومبانيها و تحقيقتها و تنقيحها مذكورة على الوجه
الأليق، - فشكر الله سعيه وأعظم أجره .

وأما مؤلفات والدي، فككتاب شرحي الإستبصار والفقيه، وذريعة التجاح، وروادع
التفوس، و حدائق المقرئين، و حدائق الجنان، والأنوار المشرقة، ورسالة تفسير سورة
الحمد، و تفسير سورة التوحيد، والرسالة الهلالية، ورسالة التهليل آخر الإقامة، ورسالة
مسئلة خلف الوعد، ورسالة إثبات العصمة، ورسالة أسرار الصلوة، وكتاب جامع في
العقائد - ولكن لم يتم، وأسأل الله أن يوفقني لإتمامه -، وغير ذلك من الرسائل
الكثيرة في مسائل فروع الفقه، وغيرها .

وكذا يجوز له رواية كلما أفرغته في قالب الترصيف أو نظمته في سيمط

التأليف، ككتاب خزائن الجواهر في أعمال السنة - وهو غير مقصور على ذكر الأعمال بل منطوق على ذكر المسائل المتعلقة بها و تنقيحها كمسائل الصوم وتحقيق ليلة القدر وحل الشبهة المتعلقة بها وبغيرها وقد خرج منها أكثرها وبقى منها أعمال أشهر قليلة العمل نسأل الله التوفيق لإتمامها، - وكتاب سبع المثاني في زيارة الغرى والحائر وبغداد وسرّ من رأى - صلوات الله على مشرفيها -، ووسيلة النجاح في الزيارات البعيدة، والنجم الثاقب، والألواح السماوية، وكلمة التقوى في تحريم الغيبة، وفتح الفرج في الإستخارة، ورسالة البدء، ورسالة الزكوات والأخماس واللّظة، ورسائل متفرقة في مسائل متشتمته، وتعليقات على الشرح الجديد للتجريد، وغيرها.

وأما الوصايا التي جرت عادة المشايخ بختم الإجازات بها وأخذهم المستجيز بما أخذوا عليها؛ وإن كان ذلك الحبر البارع أجلّ من أن يوصيه مثلي.

فأولها ملازمة تقوى الله - سبحانه - ومراقبته في السرّ والإعلان ومداومته ذكر الله في جميع الأحيان ولا أعني به جريان الأذكار على اللسان - وإن كان ذلك منها - بل ما تجاوز عن اللسان إلى سائر الأعضاء؛ وتحقيقه يظهر من تدبّر الأخبار الواردة في تفسير؛ ولندكرهنا خبرين هما أشمل وأفيد من أكثر الأخبار في ذلك :

أولهما ما ذكره الصدوق - طاب ثراه - في كتاب الخصال^١؛ قال فيه الذكر مقسومٌ على سبعة أعضاء: اللسان والروح والنفس والعقل والمعرفة والسرّ والقلب، وكل واحد منها يحتاج إلى الإستقامة؛ فاستقامة اللسان، صدق الإقرار؛ واستقامة الروح، صدق الإستغفار؛ واستقامة القلب، صدق الاعتذار؛ واستقامة العقل، صدق الاعتبار؛ واستقامة المعرفة، صدق الافتخار؛ واستقامة السرّ، السرور بعالم الأسرار؛

١. في كتاب الخصال / نكر: الخصال، صححه وعلّق عليه: على أكبر الغفّارى، ص ٤٤٠. متن روایت در متنی مطبوع پیشگفته از خصال و متن مناقب الفضلاي ما تفاوتهاى چند دارد؛ از جمله آنچه پس از این بیاید.

فذكر اللسان، الحمد والثناء؛ وذكر النفس، الجهد والعناء؛ وذكر الروح، الخوف والرجاء؛ وذكر القلب، الصدق والصفاء؛ وذكر العقل، التعظيم والحياء؛ وذكر المعرفة، التسليم والرضا؛ وذكر السر، على رؤية اللقاء. حدثنا بذلك أبو محمد عبدالله بن حامد؛ رفعه إلى بعض الصالحين عليه السلام - انتهى - .

والظاهر أنه سقط من الخبر، حديث استقامة النفس^١.

ويظهر لمن يدبّر في هذا الخبر حقائق لا تحصر وأسرار لا تحصى؛ فتدبّر وتبصّر.

وأما الخبر الثاني، فهو ما ذكر في كتاب مصباح الشريعة^٢، قال فيه: قال الصادق عليه السلام: من كان ذاكرًا لله على الحقيقة فهو مطيعٌ ومن كان غافلاً عنه فهو عاصٍ والطاعة علامة الهداية والمعصية علامة الضلالة وأصلهما من الذكر والغفلة؛ فاجعل قلبك قبلةً ولسانك لا تحركه إلا بإشارة القلب وموافقة العقل ورضا الإيمان؛ فإن الله عالم بسرّك وجهرِك وكُن كالنازع رُوحه أو كالواقف في العرّض الأكبر غير شاغلٍ نَفْسِكَ عَمَّا عَنَّاك مما كَلَّفَكَ به ربُّكَ في أمره ونهيه ووعده ووعيدِهِ ولا تشغَلْهَا بدونِ ما كَلَّفَكَ واغسل قلبك بماء الحُزْنِ واجعل^٣ ذكر الله من أجل ذكره لك فإنه

١. والظاهر أنه سقط من الخبر ... / از جمله تفاوتهای متن مطبوع خصال (پیشگفته) و متن مناقب الفضلاء ما آنست که پس از «بعالم الأسرار» و پیش از «فذكر اللسان»، این عبارت را افزون دارد: «واستقامة القلب صدق اليقين ومعرفة الجبار»؛ نگر: الخصال، ص ٤٠٤. آنگونه که هویداست، بدین ترتیب در متن مطبوع خصال دوبار «استقامة القلب» مطرح شده و باز «استقامة النفس» در کار نیست؛ آیا نباید در عبارت «استقامة القلب صدق الاعتذار»، «النفس» بَدَلِ «القلب» باشد؟ - فتأمل تأملاً جيداً.

٢. في كتاب مصباح الشريعة / شرح فارسی مصباح الشريعة، عبدالرزاق گیلانی، به تصحیح: دکتر سید جلال الدین محدث (ارموی)، ص ٤٣ - ٥٢. تفاوتهای مناقب الفضلاء و متن مورد اشاره اساسی و بررسیدنی است.

٣. «الظاهر أن العبارة كانت كذلك: واجعل ذكر الله أجل من ذكرك له، فغَيِّر إلى ما في الكتاب - منه (ره)».

ذكرك وهو غني عنك فذكره لك أجل وأشهر وأتم من ذكرك له وأسبق ومعرفتك بذكره لك يُورثك الخضوع والإستحياء والإنكسار ويتولد من ذلك رؤية كرمه وفضله السابق ويصغر عند ذلك طاعاتك وإن كثرت في جنب منته فتخلص لوجهه ورؤيتك ذكرك له تورث الرياء والعجب والسفه والغلظة في خلقه واستكثار الطاعة ونسيان فضله وكرمه ومايزداد بذلك إلا بعداً ولا تستجلب^١ به على مُضي الأيام إلا وحشة؛ والذكر ذكران: ذكرٌ خالصٌ يوافق القلب وذكر صارف^٢ ينفي ذكر غيره؛ كما قال رسول الله: إني لا أحصي ثناءً عليك، أنت كما اثنيت على نفسك؛ فرسول الله ﷺ لم يجعل لذكره الله - عز وجل - مقداراً عند علمه بحقيقة سابقة ذكر الله - عز وجل - له من قبل ذكره له فمن دونه أولى فمن أراد أن يذكر الله - تعالى - فليعلم أنه مالم يذكر الله العبد بالتوفيق لذكره لا يقدر العبد على ذكره (انتهى).

فتأمل في هذا الحديث أيضاً ولا تغفل منه ومن الخبر الأول؛ وليكونا في ذكرك دائماً؛ فإنهما بحران محيطان بجواهر الأسرار.

وأما الأذكار اللسانية، فالأهم الأكمل منها، المداومة على كلمة التوحيد - وهي لا إله إلا الله -؛

فقد روى عن الأصبغ بن نباته قال: كنت مع علي بن أبي طالب عليه السلام فمر بالمقابر، فقال عليه السلام:

[السلام] على أهل لا إله إلا الله من أهل لا إله إلا الله، كيف وجدتم كلمة لا إله إلا الله، يا لا إله إلا الله، بحق لا إله إلا الله، اغفر لمن قال لا إله إلا الله، واحشرونا في زمرة

١. «كذا في المأخوذ منه: تستجلب، بصيغة الخطاب، ويزداد بصيغة الغيبة والظاهر كون الصيغتين على نسق

واحد إما بصيغة الخطاب أو الغيبة - منه (ره)».

٢. صارف / در نسخه مناقب الفضلای ما «صاف» کتابت شده است. سنج: شرح فارسی مصباح الشریعة، ص ٥٠.

من قال لا إله إلا الله .

قال على عليه السلام سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول:

من قالها إذا مرّ بالمقابر، غفر له ذنوب خمسين سنة.

فقالوا: يا رسول الله! من لم يكن له ذنوب خمسين سنة؟

قال: لوالديه وإخوانه ولعامّة المسلمين. (انتهى)^۱.

وأقلّه مائة مرّة كلّ يوم؛ فقد روي عن الصادق عليه السلام أنّه قال: من قال: لا إله إلا الله مائة

مرّة كان أفضل الناس ذلك اليوم عملاً إلا من زاد. (انتهى)^۲.

وأما في طرف الكثرة فلا حدّ له؛ فقد روى ابن القداح عنه عليه السلام قال: ما من شيء إلا

ولّه حدٌّ ينتهي إليه فرض الله الفرائض فمن أديهنّ فهو حدّهنّ، وشهر رمضان فمن

صامه فهو حدّه والحجّ فمن حجّ فهو حدّه، إلا الذكر، فإنّ الله لم يرض فيه بالقليل

ولم يجعل له حدّاً انتهى إليه ثمّ تلا: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَأَذْكُرُوا ءَأَلْسَنَةٌ ذَكْرًا حَثِيْرًا﴾

وَسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً ءَوَاصِيْلًا. فلم يجعل الله له حدّاً ينتهي إليه.

قال: وكان أبى كثير الذكر، لقد كنت أمشي معه وإنّه ليذكر الله، و أكل معه الطعام

وإنّه ليذكر الله ولو كان يحدث القوم ما يشغله ذلك عن ذكر الله وكنت أرى لسانه

لاصقاً لحنكه يقول: لا إله إلا الله؛ وكان يجمعنا فيأمرنا بالذكر حتّى يطلع الشمس

وكان يأمرنا بالقراءة من كان يقرأ منّا ومن كان لا يقرأ منّا أمره بالذكر والبيت الذي

يقرأ فيه القرآن ويذكر الله فيه يكثر بركته وتحضره الملائكة وتهجره الشياطين

ويضيء لأهل السّماء كما يضيء الكواكب لأهل الأرض، والبيت الذي لا يقرء فيه

۱. فقد روى عن الأصمغ بن نباته ... / سنح: بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۰۳ | السلام | در متن ما نبوده که افزوده

شد . تفاوتهای دیگری هم بین مناقب الفضلای ما و بحار مطبوع هست که باید بررسی گردد .

۲. فقد روى عن الصادق عليه السلام ... / آمده است در: بحار، ج ۹۰، ص ۲۰۵ .

القرآن ولا يذكر الله فيه تقلُّ بركته وتهجره الملائكة وتحضره الشياطين.

وقال: جاء رجل إلى النبي، فقال: من خير أهل المسجد؟ فقال: أكثرهم ذكراً. (انتهى)^١.

فإياك والغفلة عن مدلول هذا الحديث بل اجعله وجهة لهمتك وقبلة لنحتلك ولا تجعل ضروريات أشغالك، من طعامك وشرابك و سائر أعمالك التي لا بد من الإقدام عليها في أمر معاشك، مانعة من الذكر وأمر أصحابك به سيما من لا يقرء منهم حتى يصير حائز السعادات الدارين وعسى أن يختم كلامك به وفزت بدخول الجنة^٢؛ كما نطق به الخبر المستفيض: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل الجنة»؛ أي من ختم كلامه في الحياة الدنيا بتلك الكلمة الطيبة ويخطر بالبال احتمال أن يكون المراد من ختم كلامه في كل مجلس به؛ وعلى التقديرين لا ينبغي الغفلة عنها في حال من الأحوال.

ثم من الأذكار المهمة، التسيحات الأربع المسماة بالباقيات الصالحات؛ فقد روى عن ضريس عن الباقر عليه السلام عن أبائه عليهم السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله مرّ برجل يغرس غرساً في حائط له فوقف عليه، فقال: ألا أدلك على غرسٍ أثبت أصلاً وأسرع إيناعاً وأطيب ثمراً أو إنفاقاً؟ قال: بلى، فذاك أبي وأمي، يا رسول الله! فقال: إذا أصبحت وأمسيت، فقل: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر؛ فإن لك بذلك إن قلته لكل تسيحة عشر شجرات في الجنة من أنواع الفاكهة، وهنّ من الباقيات الصالحات قال: فقال الرجل: أشهدك - يا رسول الله! - أن حائطي هذا صدقة

١. روى ابن القداح عنه عليه السلام ... / سنن: بحار الأنوار، ج ٩، ص ١٦٦. در متن ما در «بضيء لاهل السماء»، كلمه نخست «تضيئي» بود که اصلاح شد. تفاوتهای دیگری هم با بحار در ضبط متن ما هست. عبارات قرآنی مذکور در متن حدیث از سوره احزاب (آیه های ٤١ و ٤٢) است.

٢. من كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل الجنة / سنن: بحار، ج ٩٠، ص ١٩٩.

مقبوضة على فقراء المسلمين من أهل الصفة فأنزل الله تبارك وتعالى -: «فَأَمَّا مَنْ
أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ» انتهى^١.

والأفضل قرائتها ثلاثين مرة أو مائة مرة في كل يوم أو ثلاثين مرة عقيب كل
صلوة؛ فقد روي عنهم عليهم السلام أنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا
الله والله أكبر، سيد التسابيح؛ فمن قال في يوم ثلاثين مرة، كان خيراً له من عتق
رغبة وكان خيراً له من عشرة ألف فرس توجه في سبيل الله وما يوم من مقامه إلا
مغفوراً له الذنوب وأعطاه الله بكل حرف مدينة^٢».

وقال عليه السلام: «من قال مائة مرة سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر، كتب
اسمه في ديوان الصديقين وله ثواب الصديقين وله بكل حرف نور على الصراط
ويكون في الجنة رفيق خضر^٣»؛

وعن أبي عبدالله عليه السلام قال: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لأصحابه ذات يوم: أرايتم لو
جمعتم ما عندكم من الثياب والآنية، ثم وضعتم بعضه على بعض، أكنتم ترونه
يبلغ السماء؟ قالوا: لا يا رسول الله! قال: أفلا أدلكم على شيء أصله في الأرض
وفرعه في السماء؟ قالوا: بلى، يا رسول الله! قال: يقول أحدكم إذا فرغ من الصلوة
الفريضة ثلاثين مرة: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر؛ فإن أصلهن في
الأرض وفرعهن في السماء وهن يدفعن الهدم والحرق والغرق والتردى في البئر
وأكل السبع وميته السوء والبليّة التي نزل من السماء على العبد في ذلك اليوم وهن
الباقيات الصالحات. (انتهى)^٤.

١. فقد روى عن ضريس عن الباقر عليه السلام عن أبيه عليه السلام -... / سنخ: الأصول من الكافي، ج ٢، ص ٥٠٦. فتاوتها في
بين متن مطبوع كافي ومذكور در مناقب الفضلاء ما هست.

٢. فقد روى عنهم عليهم السلام ... / سنخ: بحار، ج ٩٠، ص ١٧٣. ضبط متن ما با بحار كمي اختلاف دارد.

٣. «من قال مائة مرة...» / سنخ: بحار، ج ٩٠، ص ١٧٣. ضبط بحار با متن ما كفي تفاوت دارد.

٤. عن أبي عبدالله عليه السلام ... / سنخ: بحار، ج ٩٠، ص ١٧٣ و ١٧٤.

ثمَّ الإستغفار من المهمَّات الجامعة لخيرات الدنيا والآخرة ؛ فعن الرضا عليه السلام عن أبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام :

تعطَّروا بالإستغفار ولا تفضحكم روائح الذنوب^١ وعنه عليه السلام أيضاً: «الإستغفار يزيد في الرزق»^٢؛

وعن النبي: «من أكثر الإستغفار جعل الله له من كلِّ همٍّ فرجاً ومن كلِّ ضيقٍ مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب»^٣؛

وعن أبي جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله وللإستغفار لكم حصنين حصينين من العذاب، فمضى أكبر الحصنين، وبقي الإستغفار، فأكثروا منه فإنه ممحاة للذنوب؛ قال الله - عزَّ وجلَّ - : وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم و ما كان الله معذبهم وهم يستغفرون^٤؛

وعنه عليه السلام أيضاً، قال: «من استغفر الله بعد صلاة الفجر سبعين مرّة غفر الله له ولو عمل ذلك اليوم سبعين ألف ذنب ومن عمل أكثر من سبعين ألف ذنب فلا خير فيه»^٥.

واعلم أنَّ لتوسعة الرزق ينبغي أن يقول كلُّ يوم: «لا حَوْلَ ولا قُوَّةَ إلا بالله» مائة مرّة؛ فعنهم عليهم السلام من قال: لا حول ولا قُوَّةَ إلا بالله مائة مرّة في كلِّ يوم لم يصبه فقر أبداً.

١. تعطَّروا بالإستغفار ... / نجر: بحار، ج ٩٠، ص ٢٧٨.

٢. الإستغفار يزيد في الرزق / نجر: بحار، ج ٩٠، ص ٢٧٧.

٣. من أكثر الإستغفار ... / نجر: بحار، ج ٩٠، ص ٢٨٢.

٤. عن أبي جعفر عليه السلام ... / سنج: بحار، ج ٩٠، ص ٢٧٩. در نسخه مناقب الفضلاى ما، بجاي «ممحاة»، آمده

است: «محجاب». عبارات قرآنی از سورة انفال (آیه ٣٣) است.

٥. من استغفر الله بعد صلاة الفجر ... / نجر: بحار، ج ٩٠، ص ٢٨٠.

٦. من قال لا حول ولا قُوَّةَ إلا بالله ... / نجر: بحار، ج ٩٠، ص ١٩١.

ولا تغفل عن الكلمات الأربع؛ كما ورد عن الصادق عليه السلام قال: عجبت لمن فزع من أربع كيف لا يفزع إلى أربع: عجبت لمن خاف كيف لا يفزع إلى قوله - تعالى -: **«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»** فأبى سمعت الله - عز وجل - يقول بعقبها: **«فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضَّلِ لَمْ يَفْسَسْهُمْ سُوءٌ»** وعجبت لمن اغتم كيف لا يفزع إلى قوله: **«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»** فأبى سمعت الله - عز وجل - يقول بعقبها: **«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ»**، وعجبت لمن مكر به كيف لا يفزع إلى قوله - تعالى -: **«أَفَوْضِ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»** فأبى سمعت الله - عز وجل - يقول بعقبها: **«فَوَقَّعَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا»** وعجبت لمن أراد الدنيا وزيتها كيف لا يفزع إلى قوله: **«مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»** فأبى سمعت الله - عز وجل - يقول بعقبها: **«إِن تَرَىٰ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّن جَنَّتِكَ»** وعسى موجبة!

ومن المهمات بعد صلوتي الغداة والمغرب «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوَّة إلا بالله العلي العظيم» ثلاث مرَّات أو سبعاً أو عشراً أو مائة؛ كما ورد في الروايات الكثيرة؛^١ تركنا ذكرها خوفاً من الإطالة.

ومما لا ينبغي تركه، بل ربَّما قال قائل من الأصحاب بوجوبه حين طلوع الشمس وغروبها، «لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير» عشر مرَّات.

١. عجبت لمن فزع ... / نكر، بحار، ج ٩٠، ص ١٨٤ و ١٨٥. محل عبارات قرآني به ترتيب عبارتند از: سورة آل عمران، آية ١٧٣؛ همان، آية ١٧٤؛ انبياء، آية ٨٧؛ همان، آية ٨٨؛ سورة غافر، آية ٤٤؛ همان، آية ٤٥؛ الكهف، آية ٣٩؛ همان، ٣٩ و ٤٠.

٢. كما ورد في الروايات الكثيرة / سنح: بحار، ج ٩٠، ص ١٨٩ و ١٩٢.

وكذا أقول: «أعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين وأعوذ بالله أن يحضرون إن الله هو السميع العليم» عشر مرّات أيضاً.

وقد ورد الأمر بقضائها إذا تركها أحد؛ ومن أصحابنا من قضاها عدّة سنين كان قد تركها - رحمه الله تعالى .

ولنكتف بهذا القدر من الأذكار اللسانية؛ ومن أراد استقصائها فعليه بكتب الدعوات لأصحابنا في ذلك؛ فإنّها حاوية للأدعية العديدة لجميع مطالب الدنيا والآخرة؛ ولعمري لو تفحصتها وتصفحتها لوجدت لكلّ مطلب أدعية مجرّبة واسترحت من المتاعب الدنيويّة لتحصيل أمر المعاش وكفاية المهمّات واستغنيت بالأدعية لدفع الأمراض والأسقام عن أدوية الأطباء، مع ما حصل لك من التوكّل التامّ والتوسّل الكامل إلى الله تعالى في كلّ الأوقات؛ ويصير ذلك سبباً للتعرّض لنفحات الله - تعالى - في أيام دهرك والجّولان بقلبك في فضاء عالم الملكوت وساحة قدس الجبروت؛ ويرتفع عنك كدورات النشأة الظلمانيّة والله هو الموفّق والمعين .

والوصيّة الثانية، دوام الإشتغال بتحصيل العلوم الدينيّة وتحقيقها واستفراغ الوسع في بذلها لأهلها وصرف العمر في نشر الأخبار والآثار ومحو البدع وإرشاد الناس وهدايتهم؛ فليس وراء هذا السبب من مطلب، إذا حصلت شريطته.

فقد روينا عن مولانا أمير المؤمنين عليه السلام أنّه قال: «من كان من شيعتنا عالماً بشريعتنا فأخرج ضعفاء شيعتنا من ظلمة جهلهم إلى نور العلم الذي حبّونه جاء يوم القيامة على رأسه تاجّ من نور يضيء لأهل جميع العرصات وعليه حلّة لا يقوم لأقلّ سلك منها الدنيا بحذافيرها وينادي مناد: هذا عالم من بعض تلامذة علماء آل محمّد عليه السلام ألا فمن أخرجه من ظلمة جهله في الدنيا فليتشبّث به يخرج من حيرة ظلمة هذه العرصات إلى نزه الجنان فيخرج كلّ من كان علّمه في الدنيا

خيراً أو فتح عن قلبه من الجهل قفلاً أو أوضح له عن شبهة^١ إلى غير ذلك من الأخبار الكثيرة ولكن ينبغي أن يكون ذلك مع الإحتياط التام في النقل والفتوى؛ فإن المفتى على شفير جهنم والتحرّز عن الشبهات خير من الإقتحام في الهلكات. وأما الوصيّة الأخيرة، فهي أن لا ينساني ولا ينسى مشايخي من صالح دعواته المستطابة، لا سيّما في الأوقات الشريفة ومظانّ الإجابة، وأنشده بالله العليّ العظيم أن لا يسامح في ذلك؛ بل يذكرني في الخلوات وأعقاب الصلوات ومآن الإجابات، لا سيّما بعد الممات؛ فإنّ الأعمال تنقطع بعد حلول الآجال ولا ينفعهم شيء إلاّ الأدعية والهدايا من الأحبّاء؛ فالمرجوّ منه - أدام الله تأييده - الإهتمام في ذلك؛ عسى الله أن يتجاوز عن الخطايا والسيئات ويبدّلها بقبول دعائه حسنات؛ وهذا كلّه مع ما يحصل له من الأجر والثواب ونداء الملك ودعائه الذي يستجاب بلا ارتياب.

فقد روى الكليني عن عليّ بن إبراهيم عن أبيه، قال: رأيت عبد الله بن جندب بالموقف فلم أر موقفاً أحسن من موقفه ما زال ماداً يده إلى السماء ودموعه تسيل على خدّيه حتّى تبلغ الأرض، فلمّا انصرف الناس، قلت: يا أبا محمّد! ما رأيت موقفاً قطّ أحسن من موقفك، قال: والله ما دعوت فيه إلاّ لإخواني وذلك لأنّ أبا الحسن موسى عليه السلام أخبرني أنّه من دعا لأخيه بظهر الغيب نودي من العرش: ولك مائة ألف ضعيف مثله، وكرهت أن أدع مائة ألف ضعيف لواحدة لا أدري يستجاب أم لا؟^٢ والأخبار في ذلك كثيرة؛ فالمرجوّ منه - دام توفيقه - أن يجعل هذه الأخبار

١. من كان من شيعتنا ... / سنح: المعجزة البيضاء، ج ١، ص ٢٩ و ٣٠ متن خير در المعجزة مطبوع با متن ما تفاوتهائي دارد.

٢. فقد روى الكليني ... / نكر: الأصول من الكافي، ج ٢، ص ٥٠٨ متن كافي مطبوع با متن مناقب الفضلاء ما تفاوتهائي چند دارد.

مطمح نظره ويذكرني ومشائخي، لاسيما والدي وجدّي - قدّس الله روحهما - ،
في خلواته المستطابة ويدخلنا في أديته المستجابة - والله وليّ التوفيق .

ختام: قد مرّ في مفتتح تلك الأوراق بيان استيلاء الفتن في هذا الزمان في الآفاق
وتعطيل مدارس العلم وموارده وتخريب مجالسه مشاهده حتّى كاد أن ينقطع
سلسلة الرواية حيث لا سماع ولا قراءة ولم يبق ممّن له إجازة عمّن يعأ به إلا
معتكف في زاوية قرية أو مختف في صقع خربة؛ فأشفقت لأجل ذلك من وقوع
ذاك النزر اليسير والجم الغير الغفير في المهالك وينقطع اتصال أسانيد الأخبار
رأساً من بين المؤمنين ويضمحل سلسلة رواية أحاديث الأئمّة المعصومين -
صلوات الله عليهم أجمعين - ، فلذلك أجزت لغير الفاضل المستجيز، من الطلبة
الذين أدرکوا جزءاً من زمان حيوتي، بل غير الطلبة، من المؤمنين وأولادهم، وإن
كانوا غير بالغين؛ وهذا النوع من الإجازة وإن نوقش في جوازه لكن الأقوى جوازه
وقد فصل القول في جوازه ووقوعه شيخنا الشهيد الثاني - قدّس الله روحه - في
شرح الدراية قال بعد ترجيح القول بالجواز^١؛ وممّن وقفت على اختياره لذلك من
متأخري أصحابنا شيخنا الشهيد وقد طلب من شيخه السيّد تاج الدين بن معية
الإجازة له ولأولاده ولجميع المؤمنين ممّن أدرك جزءاً من حياته جميع
مروياته، فأجازهم ذلك بخطه ثمّ قال: وقد رأيت خطوط جماعة من فضلائنا
بالإجازة لأبنائهم عند ولادتهم مع تاريخ ولادتهم؛ منهم السيّد جمال الدين بن
طاووس، لولده غياث الدين، وشيخنا الشهيد (ره) استجاز من أكثر مشايخه
بالعراق لأولاده الذين ولدوا بالشام قريباً من ولادتهم، وعندني الآن خطوطهم لهم
بالإجازة وذكر الشيخ جمال الدين أحمد بن صالح الحسيني - قدّس الله سرّه - أنّ

١. في شرح الدراية ... / نكر: الرعاية في علم الدراية، اخراج و تعليق و تحقيق: عبدالحسين محمّد علي بقال،

السيد فخار الموسوي اجتاز لوالده مسافراً إلى الحجّ قال فأوقفني والدي بين يدي السيد فحفظت منه أنّه قال لي: يا ولدي! أجزت لك ما يجوز لي روايته؛ ثمّ قال: وستعلم فيما بعد حلاوة ما خصّصتك به؛ وعلى هذا جرى السلف والخلف وكأنّهم رؤا الطفل أهلاً لتحمل هذا النوع من أنواع حمل الحديث النبويّ ليؤدّي به بعد حصول أهليته حرصاً على توسّع السبيل إلى بقاء الأسناد الذي اختصّت به هذه الأمة وتقريبه من رسول الله ﷺ لقلّة الأسناد (انتهى).

وأنا أيضاً اقتفيت أثر هؤلاء المشايخ الكرام واقتديت بهم وأجزت كلّما جازت لي روايته للمؤمنين المعاصرين، لا سيّما من قرء عليّ أو سمع منّي من إخواني نسباً - أيدهم الله تعالى وتمعني ببقائهم - وإيماناً - كثّروهم الله تعالى ووفّقهم الله - وأقاربي - حرسهم الله تعالى وخصّهم بالتأييد - ؛ وكذا أجزت لو لديّ الصغيرين وسبطيّ الصغيرين - متّعهم الله بالعمر المديد والعيش الرّغيد وخصّهم بالتوفيق والتأييد.

وقد استجزت رواية الصحيفة السجّادية - صلوات الله على من ألهمها - من جدّي العلامة المجلسي - طيّب الله مضجعه - في أوّل الصبا قبل أوان الحلم؛ فأجازني - رحمه الله تعالى؛

وليكنّ هذا آخر ما أردنا إيراده في هذه الرسالة^١، مع تراكم أفواج الهموم وتلاطم أمواج الغموم، والمرجوّ ممّن اطّلع فيه على خلل أن يصلحه ويعذرني لأنّ العقول والأذهان تختلّ بورود المصائب والأحزان.

ونرجو من الله الكريم الغفّار أن يوفّقني لتأليف كتاب مبسوط في بيان أقسام الإجازات وأنواعها وتفصيل أحوال مشايخي وسائر ما يتعلّق من الفوائد بكلّ مقام

١. «وحيث ذكرنا فيها مناقب بعض مشائخنا بالحرى أن نسميها بمناقب الفضلاء وقد قارب الاسم تاريخه فإن عدد الحروف بحساب الجمل ستّ و ثلاثون ومائة وألف وهو إن نقص لكن الأمر فيه هيّن - منه (ره)».

- إن شاء الله تعالى؛ إنه خير موفق ومعين؛ والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله أجمعين .

وقد اتفق تسويد تلك الكلمات في قرية خاتون آباد - صانها الله عن الفتنة والفساد - في مجالس آخرها بعض أيام شهر جمادي الثانية من شهر سنة ١١٣٨ (ثمان و ثلاثين ومائة بعد الألف) من الهجرة المقدسة، على يد مؤلفها أحوج المفتاقين إلى رحمة ربه الغني، محمد حسين بن محمد صالح الحسيني - خصهما الله بالرحمة يوم لا ينفع مال ولا بنون وجعلهما من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون^١.

ثم إنني بعد ما كنت مقيماً في قرية خاتون آباد - صانها الله عن الآفات والبليات - بعد وقوع الداهية العظمى والفرار من أصل البلدة إلى القرية المزبورة تشرفت بصحبة عاليحضرة المخدوم الأعزّ الأجد الفاضل الكامل العالم النحرير، السيد السند الزاهد البارع العلامة الغني ذاته الشريف عن الإطالة في الألقاب والأوصاف، مؤلف هذه الرسالة البالغة وطالعت هذه الرسالة ووجدت فيها ترجيح القول منه - دام ظلّه - بجواز إجازة الأطفال والصبيان ومن دخل في زمرة الطلبة وإنني كنت في برهة من سالف الزمان مشتغلاً بالتحصيل عند والده العلامة - طيب الله مضجعه ورفع درجته وغيره من العلماء الأعلام اجترئت بالتماس الإجازة منه - دام ظلّه العالي - لنفسي ولولدي الصغير، نور الدين محمد - وفقه الله تعالى -، فهذا الفاضل الحبر العلامة تلقّي بقبوله وإن لم أكن أهلاً لها.

كتب بيمنه الوازرة، محمد شفيع بن نور الدين محمد، في شهر ربيع الأول سنة

. ١١٣٩

١. يوم لا ينفع مال ولا بنون ... /سنج: قرآن، س ٨٨ ي ٢٦ .

إجازات العلامة المجلسي

سيد أحمد حسيني اشكوري

التمهيد:

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين.

وبعد: فقد وُفقت في سنة ١٤١٠ هـ لإصدار مجموعة من الإجازات التي كتبها علامة المحدثين مولانا محمد باقر المجلسي - تغمّده الله تعالى برحمته ورضوانه - وذلك بمناسبة مرور ثلاثمائة عام على وفاته، وكان لإصدارها موقعاً حسناً لدى إخواننا المشتغلين بعلوم الحديث.

بعد طبع الكتاب اطلعت على جملة أخرى من الإجازات أضفتها في نسختي الخاصة من الكتاب، وطلب منّي أصحاب الفضيلة المهتمون بإصدار سلسلة «ميراث حديث شيعه» أن تستدرك الإجازات غير المطبوعة في المجموعة التي ستُنشر بمناسبة المؤتمر الذي سينعقد إحياءً لذكرى العلامة المجلسي.

جاء في هذا المستدرك ستّ وعشرون إجازة وبلاغ كتبت لعشرين تلميذاً، ذكر بعضهم في الأصل ولم يذكر الغالب منهم

فيه.

هذا، وإنا بصدد جمع ما يتجدد من إجازات محدثنا الكبير
المجلسي، وطبعها في مجموعة كاملة للمرّة الثانية. نرجو ممّن
لديه شيء منها إطلاعنا عليه خدمة للعلم والعلماء. والله الهادي
إلى ما فيه الخير والصلاح.

السيد أحمد الحسيني

(١)

الأمير أبو الحسن الاسترابادي

أبو الحسن الحسيني الاسترابادي المشهدي

أصله من استراباد و ولد بالمشهد الرضوي وبه شبّ ونشأ وتوطن، ويبدو أنّه كان كثير التنقل في طلب العلم وتحصيل المعارف والفنون.
قرأ على العلامة المجلسي في بلاد متعدّدة آخرها المشهد شطراً وافياً من العلوم العقلية والنقلية بأنواعها، وكتب له في المشهد - والاسترابادي في عنفوان شبابه - إجازة مبسوطة في عاشر جمادى الأولى سنة ١٠٨٥هـ.

[١]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شيّد قواعد الفقه بنقل الحديث وروايته، وصحّ مباني الشرع بتصحيح أسانيده ودرايته، والصلاة والسلام على أشرف من اجتبه الله من بين

الخلق لولايته، محمد المصطفى وآله الطاهرين، لا سيما أمير المؤمنين حامل لوائه في الدارين ورايته.

أما بعد:

فلما كان السيد الأيد الفاضل الكامل الحسيب النسيب اللبيب الأريب الأديب الفطن الذكي المتوقد الألمعي الأمير أبو الحسن الاسترآبادي المشهدي أصلاً ومولداً وموطناً - وفقه الله تعالى للارتقاء على أعلى مدارج الكمال في العلم والعمل - ممن اجتذب بشراشره في عنفوان شبابه إلى التمسك بحبل أبائه الطاهرين واقتفاء آثارهم وتتبع أخبارهم والنظر في أسرارهم صلوات الله عليهم أجمعين، ولقد كان الله سبحانه أعانه على ذلك بفطنة قويمة وفطرة مستقيمة وطبع خالص عما يتشبهت باليقين من عروق الشبه والأوهام، وكان ممّا منّ الله به عليّ أن فزت بلقائه في بلاد متباعدة وقرى متباينة من عراق العرب والعجم وخراسان، فأكثر الاختلاف إليّ والتردد لديّ في تلك القرى على تشتهاها، فأخذ منّي شطراً وافياً من العلوم العقلية والنقلية بأنواعها، لا سيما الحديث الذي هو أشرفها وأعلاها، وكان آخر ما اتفق من ذلك في أشرف بلاد خراسان بل في روضة من رياض الجنان بين جبلي طوس في جوار سيدنا ومولانا نور الله في السماوات والأرضين وإمام المتقين وغوث الغرباء والمكروبين وثامن أنمة الدين أبي الحسن علي بن موسى الرضا - صلوات الله عليه وعلى آبائه الأقدسين وأولاده الأنجيين -، فاستجازني - أدام الله تأييده وكثر في العلماء مثله - نقل كتب الحديث وروايته، فاستخرت الله تعالى وأجزت له أن يروي عنّي كلّ ما صحت [لي] روايته وإجازته من كتب الكلام والتفسير والحديث والأصول والفقه والمنطق والصرف والنحو واللغة والتجويد والقراءة وغير ذلك مما ألفه علماؤنا - رضوان الله عليهم - والمخالفون، ممّا هو داخل في إجازات أصحابنا كإجازة العلامة والشهيد والشيخ حسن - رضي الله عنهم - وطريقي إلى مؤلفيها جمّة، وقد أوردت جلّها في المجلد الخامس والعشرين من

مذاهبنا يا مستحق من حظ الوارث عبد القادر الحسيني

لحم السر من الرحيم

الحمد لله الذي شرفنا بعد الفقه بعلوم الحديث وروايته وحج سائر الكتب بما فيها من أسانيد ودرر في أصول الفقه والامام طاب الله عنه من اجتهاد الوهاب
 من جهة الفقه والرواية في عدد الفصول والادب والاساليب التي هي عين قوا له في الدين وروايته اجمالا على سيدنا الامام العجل عليه السلام
 الطاهر الحبيب الشريف الحسيني الامير القاسم الذي انزل الله الرزق والبركات وواسع المعرفة
 ونصيرته في كل ما رغبنا فيه على ما سار على كل من فسر العمل من اناجيد بزوارنه فزعموا ان سببه الى الامتثال بكل انشاؤنا من وانا
 انهم دشنوا احبارهم بحفظ فنونهم من سبلات الامام عليهم اجمعين في كل زمان لا يسهان في ذلك على ما كانت بقصته تومنه ونظره متيقنه
 وطبعه خالصا لما يثبت باليقين من فوائد الشبه والاولاد وكما كان فاضلا مع طائفة انتمت بقائه من اولاد سببه وقرى شباينه
 من عراق العرب والعجم وصرفنا في فائزنا اختلاف الابرار والتمرد والدراسة في تلك الفترات لظهورها عندنا في علمنا العظيم
 والنفعية بمشاهيرها في العلم الحديث الذي هو الترتيب والاعلام وكما كان اخره انفق من ذلك من اثر من بلاد حوران في بلاد قزو
 من عراقها في الحان بين جليلي جليلي في طوس في طبرستان واوروس في ايران في ارض السواد والارضين واما الفقيه وفوت الزمان
 والحريين واما في السنة الفقيه في الفقه على ابن موسى الرضا سكونت اسما عليه وعلى ابائه الائمة والائمة والائمة والائمة
 امام الامام عبيد وكر في اهل البيت عليه السلام في ارض السواد في اولاد الائمة في ارض السواد والائمة والائمة والائمة
 واجازته من كتب الكلام والتفسير والحديث والاصول في الفقه والنطق والعرف والفرد والشفعة والحقير يدوا في امر الله في ما
 ما العلم ما سار من ان الله عليهم وعلى الفقيه في ارض السواد في ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 عنهم وطرف الرضا في ارض السواد في ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 في عدة من الامم في ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 زين العابد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 من ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 الفهم على الحسين والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 جلال الهمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 في غير تلك الفترات وح ادره من ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 الطاهر الحبيب الشريف الحسيني الامير القاسم الذي انزل الله الرزق والبركات وواسع المعرفة
 الحسن الذي سره في النسخ الصدوق في جعفر حمدان على ابن الحسين بن موسى بن بابويه القريظ ادرسه بطلبه ومنه فام تباينه جميع فرقان

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي شرفنا بعد الفقه بعلوم الحديث وروايته وحج سائر الكتب بما فيها من اسانيد ودرر في اصول الفقه والامام طاب الله عنه من اجتهاد الوهاب
 من جهة الفقه والرواية في عدد الفصول والادب والاساليب التي هي عين قوا له في الدين وروايته اجمالا على سيدنا الامام العجل عليه السلام
 الطاهر الحبيب الشريف الحسيني الامير القاسم الذي انزل الله الرزق والبركات وواسع المعرفة ونصيرته في كل ما رغبنا فيه على ما سار على كل من فسر العمل من اناجيد بزوارنه فزعموا ان سببه الى الامتثال بكل انشاؤنا من وانا
 انهم دشنوا احبارهم بحفظ فنونهم من سبلات الامام عليهم اجمعين في كل زمان لا يسهان في ذلك على ما كانت بقصته تومنه ونظره متيقنه
 وطبعه خالصا لما يثبت باليقين من فوائد الشبه والاولاد وكما كان فاضلا مع طائفة انتمت بقائه من اولاد سببه وقرى شباينه
 من عراق العرب والعجم وصرفنا في فائزنا اختلاف الابرار والتمرد والدراسة في تلك الفترات لظهورها عندنا في علمنا العظيم
 والنفعية بمشاهيرها في العلم الحديث الذي هو الترتيب والاعلام وكما كان اخره انفق من ذلك من اثر من بلاد حوران في بلاد قزو
 من عراقها في الحان بين جليلي جليلي في طوس في طبرستان واوروس في ايران في ارض السواد والارضين واما الفقيه وفوت الزمان
 والحريين واما في السنة الفقيه في الفقه على ابن موسى الرضا سكونت اسما عليه وعلى ابائه الائمة والائمة والائمة والائمة
 امام الامام عبيد وكر في اهل البيت عليه السلام في ارض السواد في اولاد الائمة في ارض السواد والائمة والائمة والائمة
 واجازته من كتب الكلام والتفسير والحديث والاصول في الفقه والنطق والعرف والفرد والشفعة والحقير يدوا في امر الله في ما
 ما العلم ما سار من ان الله عليهم وعلى الفقيه في ارض السواد في ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 عنهم وطرف الرضا في ارض السواد في ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 في عدة من الامم في ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 زين العابد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 من ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 الفهم على الحسين والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 جلال الهمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 في غير تلك الفترات وح ادره من ارض السواد والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة والائمة
 الطاهر الحبيب الشريف الحسيني الامير القاسم الذي انزل الله الرزق والبركات وواسع المعرفة
 الحسن الذي سره في النسخ الصدوق في جعفر حمدان على ابن الحسين بن موسى بن بابويه القريظ ادرسه بطلبه ومنه فام تباينه جميع فرقان

كتاب «بحار الأنوار»، ولنورد له من ذلك ما هو أوثقها وأعلاها، وهو:

ما أخبرني به عدّة من الأفاضل الكرام وجماعة من العلماء الأعلام، منهم
والذي العلامة قدّس الله أرواحهم، بحقّ روايتهم وإجازتهم عن شيخ الإسلام
والمسلمين بهاء الملّة والحقّ والدين محمّد العاملي نور الله ضريحه، عن والده
الفقيه الجليل عزّ الدين الحسين بن عبدالصمد الحارثي رحمه الله عن الشيخ المدقّق
النحرير السعيد الشهيد زين الملّة والدين الشهير بالشهيد الثاني حشره الله تعالى
مع سيد الشهداء صلوات الله عليه، عن شيخه الأجل نور الدين علي بن عبدالعالي
الميسي رحمه الله عن الشيخ شمس الدين محمّد بن المؤدّن الجزيني - طاب ثراه -، عن
الشيخ الجليل ضياء الدين علي - نور الله مرقدته -، عن والده السعيد الشهيد
السديد الرشيد الحبر الكامل محمّد بن مكّي - رفع الله درجته كما شرف خاتمته،
عن الشيخ المدقّق فخر الدين أبي طالب [محمّد] طيّب الله رسمه، عن والده
العلامة آية الله في العالمين جمال الملّة والحقّ والدين حسن بن يوسف بن
المطهر الحليّ - أفاض الله على تربته الزكية شأبيب الرحمة والغفران -، عن شيخه
المحقّق السعيد نجم الدنيا والدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن
سعيد طهر الله رسمه، عن السيّد النبيل فخار بن معد الموسوي رحمه الله عن الشيخ
الجليل أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القميّ - روّح الله روحه -، عن الشيخ الفقيه
العماد أبي جعفر محمّد بن أبي القاسم الطبري رحمه الله، عن الشيخ السعيد أبي علي
الحسن نور الله قبره، عن والده الجليل شيخ الطائفة المحقّقة وملاذها أبي جعفر
محمّد بن الحسن الطوسي - حشره الله تعالى مع أئمّة الدين، عن الشيخ الأجل
الأفخم السعيد المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان نور الله مرقدته، عن الشيخ النبيل
أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه رحمه الله، عن الشيخ الجليل ثقة الإسلام
والمسلمين أبي جعفر محمّد بن يعقوب الكليني برّد الله مضجعه.

وبالإسناد المتقدّم عن الشيخ المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان رحمه الله عن الشيخ

الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي طيب الله رسمه. فليرو عني دام تأييده جميع مؤلفات هؤلاء المشايخ المذكورين وغيرهم بتلك الأسانيد وغيرهما مما هو مذكور في كتب الإجازات.

وأجزت له أيضاً أن يروي عني جميع مؤلفات مشايخي الدين الذين أدركت زمانهم واستفدت من بركات أنفاسهم، لا سيما والذي العلامة قدس الله روحه من شرحي الفقيه وشرح التهذيب وكتاب حديقة المتقين وغيرها.

وأن يروي عني كل ما فرغته في قالب التأليف أو نظمته في سلك التصنيف، لا سيما كتاب «بحار الأنوار» المشتمل على جل أخبار الأئمة الأبرار وشرحها وكتاب «مرأة العقول» في شرح الكافي وكتاب «ملاذ الأعلام لفهم تهذيب الأحكام» وكتاب «الفرائد الطريفة لشرح الصحيفة الشريفة» وكتاب «عين الحياة» وكتاب «حلية المتقين» وكتاب «تحفة الزائر» وكتاب «حياة القلوب» ورسائل «الأوزان» و «الساعات» ورسائل «الحج» والحواشي التي علقتها على الكتب الأربعة وغيرها ولم يتيسر لي بعد جمعها.

وأخذ عليه ما أخذ علي من ملازمة التقوى في جميع الأمور وعلى جميع الأحوال، ومراقبة الله تعالى في السر والإعلان، وسلوك سبيل الاحتياط الذي لا يضل سالكه ولا تظلم مسالكه، لا سيما في الفتوى، فإن المفتي على شفير جهنم، وبذل الوسع في تحصيل العلم وتنقيحه وتحقيقه، وبذله لأهله، كل ذلك لا بتغاء مرضاة الله واجتناب مساخطه من غير رياء أو مرأء - أعاذنا الله وسائر إخواننا المؤمنين منها - . وأتمس منه أن لا ينساني ومشايخي في خلواته وأعقاب صلواته.

وكتب بيمينه الجانية الفانية أحقر عباد الله محمد بن محمد التقي يدعي باقر، حشرهما الله مع أئمتهم في عاشر شهر جمادى الأولى من شهر سنة خمس وثمانين بعد الألف من الهجرة في المشهد المقدس الرضوي صلوات الله على مشرفه. والحمد لله أولاً وآخراً، وصلى الله على محمد وآله الأخيار الأنجيين.

(٢)

مولانا أبو الحسن المازندراني

أبو الحسن بن يوسف المازندراني

قرأ على العلامة المجلسي جملة من كتب الحديث، منها كتاب «من لا يحضره الفقيه» الذي كتبه بخطه، وكتب له المجلسي إنهاءً في آخر الجزء الثالث منه في شهر ربيع الأول سنة ١٠٨٧.

[٢]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهاه المولى الفاضل التقي مولانا أبو الحسن المازندراني - أيده الله تعالى - سماعاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس آخرها بعض أيام شهر ربيع الأول من شهور سنة سبع وثمانين بعد الألف الهجرية، وأجزت له أن يروي ما أخذه عنِّي بأسانيدي المتصلة إلى أرباب العصمة عليهم السلام!

(٣)

ميرزا أبو طالب الفندرسكي

أبو طالب بن ميرزا بيك (جلال الدين) بن ميرزا أبو القاسم الموسوي الحسيني الفندرسكي الاصبهاني العلامة المحقق في أكثر العلوم، أديب شاعر منشئ بالفارسية، انحدر من بيت علم معروف، وجده مير أبو القاسم الفندرسكي المشهور بالعلوم الرياضية والحكمة وغيرهما. تتلمذ على العلامة المجلسي وله منه إجازة حديثة مبسوطه، كما أنه تتلمذ

أيضاً على آقا حسين المحقق الخوانساري والمولى محمد باقر المحقق السيزواري.

له مؤلفات عربية وفارسية كثيرة، منها «حاشية أصول الكافي» و«حاشية أنوار التنزيل» و«بيان البديع» و«حاشية شرح الخفري على التذكرة» و«توضيح المطالب»، و«ساقى نامه» و«المنتهى في النحو» و«مجمع البحرين» و«غزوات حيدري» و«نگار خانه چين».

توفي باصهبان سنة ١١٠٠ ودفن في مقبرة جدّه في «تخت فولاد»^١.

[٣]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الروايات عن الأئمة السادات ذريعة لنيل السعادات، وصان طرقها بالإجازات عن تطرّق الشكوك والشبهات، وأفضل الصلاة على أشرف الخلائق والبريات، محمد المنتهي إليه سلسلة العلم والحكمة من كل الجهات، وأهل بيته المطهرين المعصومين من جميع النقائص والسيئات، المعروفين بالنبالة والجلالة في الأرضين والسموات.

أما بعد، فيقول أقلّ العباد عملاً وأكثرهم زللاً وأحوجهم إلى عفو ربّه الغني محمد باقر بن محمد تقي، أوتيا كتابهما يميناً وحوسبا حساباً يسيراً:

أنّه كان من غرائب الزمان، بل يمكن أن يُعد من أغلاط الدهر الخوّان، تشرفي بصحبة السيد الأيد الحسيب النسيب اللبيب الأديب الأريب الفاضل الباذل الكامل، خلاصة السادات والأشراف، المنتهي إلى ذروة عبد مناف، جامع فنون الفضائل والكمالات، حائز قصبات السبق من مضامير السعادات، نقاوة الفضلاء

١. رياض العلماء، ج ٥، ص ٥٠٠؛ أعيان الشيعة، ج ٢، ص ٣٦٥؛ الكواكب المنتشرة ص ٣٩١.

وخلاصة الأذكياء، أعني المولى الرضي البهي الألمعي الأمير أباطالب بن جلال الدين ميرزا بيك الموسوي الحسيني الفندرسكي، - أدام الله تعالى معاليه وقرن بالسعود والجدود أيامه ولياليه - ، في بلدة اصفهان - صانها الله عن الحدثان - ، فتجددت الأخوة بيني وبينه بعد أن كانت مشيدة من قديم الزمان، وفاوضته في كثير من العلوم العقلية والنقلية، فوجدته بحراً زاخراً من العلم لا يُساحل، وألفيته حبراً ماهراً في الفضائل لا يُناضل .

ثم إنه - دام فضله - لكرم أخلاقه وطيب أعراقه، أتاني بقدمي الإنصاف واليقين، مقتبساً ما اقتبسته من أنوار علوم أئمة الدين صلوات الله عليهم أجمعين، بعد أن عقدت لإفادته المدارس وخصت لإفاضة المجالس، ظناً منه أن الاعتراف من النهر الكبير خير من مص الثماد، والورود على مناهل العلم أفضل من الوفود على العسف اللداد، فعرض كتبه وأسفاره بعد بذل الجهد في تصحيحها - على أصولنا المعروضة على كتب المشايخ الكرام - رضي الله عنهم - ، ونقل ما علقت على بعضها من الفوائد اللطيفة والتحقيقات الطريفة، وإن كان لفرط ذكائه وفضله عن أكثرها غنياً.

ثم استجازني - دام مجده وكرامته - رواية ما صلحت لي روايته وجازت لي إجازته، تأسياً بسلفنا الصالحين - رضوان الله عليهم - ، حيث شيدوا الأخبار بتصحيح طرقها وأسانيدها، لتتميز مراسيلها من مسانيدها، ويتضح عند طالب الحق صحيحها من سقيمها وعليلها من سليمها، وإن كان في هذا الزمان مهجوراً وصار كأن لم يكن شيئاً مذكوراً.

فامتثلت أمره لأنني كنت أعدّه عليّ فرضاً لا نفلأ وإن لم أجدني لذلك أهلاً، واستخرت الله سبحانه، وأجزت وأبحث له - كثر الله أمثاله - أن يروي عني جميع مقرواتي ومسموعاتي ومجازاتي من جميع ما صنّف في الإسلام من مؤلفات

الخاصّ والعامّ في فنون العلوم، من التفسير والحديث والدعاء والأصولين والفقهاء والتجويد والمنطق واللغة والصرف والنحو والمعاني والبيان وغيرها ممّا للإجازة فيه مدخل، بحق روايتي وإجازتي عن مشايخي الكرام وأسلافي الفخام - حشرهم الله تعالى مع أئمة الأنام.

ولمّا كانت طريقي إلى مؤلفيها أكثر من أن أحصيها له - دام ظله - هنا أثبتت له ما هو أوثق عندي وأقوى وبالذكر أخرى، وإن أراد الإحاطة بجلّها فعليه بالمجلد الخامس والعشرين من كتاب «بحار الأنوار».

فمن تلك الطرق، ما أخبرني به عدّة من الأفاضل الكرام وجمّ غفير من العلماء الأعلام، ممن قرأت عليهم أو سمعت منهم أو استجرت عنهم: منهم والذي العلامة - رفع الله مقامه -، وشيخه الأفضل الأكمل البهي السني مولانا حسن علي التستري، وسيّد الحكماء المتألّهين وقدوة العلماء المتبحّرين الأمير رفيع الدين محمّد بن الأمير حيدر الحسيني الحسيني النائيني، والسيّد البارع الفاضل الزكي الأمير محمّد قاسم بن الأمير محمّد الطباطبائي القهبائي، والمحدث الصالح الرضي المولى محمّد شريف بن شمس الدين محمّد الرويدشتي - أفاض الله على مراقدهم الزكية شأيب الرحمة والغفران.

بحق روايتهم عن شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والحق والدين محمّد العاملي - قدس الله روحه -، عن والده الفقيه النبيه عز الدين الحسين بن عبد الصمد الحارثي - روح الله روحه -، عن أفقه الفقهاء المتأخرين الشيخ السعيد الشهيد زين الملة والدين بن علي بن أحمد الشامي - رفع الله درجته كما شرف خاتمته - إلى آخر إجازته المبسوطة المعروفة المنتهية في الصفحة المتقدمة^١.

(ومنها) ما أخبرني أيضاً العدة المتقدم ذكرهم قدس الله سرهم، بحق روايتهم

١. إشارة إلى الإجازة المسبقة على ما كتبه في المجموعة المنقولة منها هذه الإجازة.

قراءة وسماعاً وإجازة عن شيخهم العالم العابد الزاهد المحقق المدقق النقي الرضي المولى عبدالله بن الحسين التستري - طيب الله تربته - ، عن شيخه الجليل النبيل نعمة الله بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملي، عن أبيه النبيه أحمد عن جده الأمام محمد - طيب الله أرماسهم - ، عن الشيخ الأجل جمال الدين أحمد بن الحاج علي العيناوي، عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام، عن السيد الأجل حسن بن أيوب الشهير بابن نجم الدين، عن قدوة العلماء المتبحرين الشيخ السعيد الشهيد محمد بن مكّي - حشره الله مع الشهداء الأولين - إلى آخر ما ذكر في الإجازة المتقدمة وفي إجازته المشهورة.

(ح) وعن الشيخ نعمة الله بالسند المتقدم عن والده الجليل رحمة الله عليهما عن المحقق العلامة المتبحر التحرير مروج المذهب الشيخ نور الدين علي بن عبدالعالي الكركي - جزاه الله عن الإيمان وأهله خير جزاء المحسنين - ، عن الشيخ نور الدين علي بن هلال الجزائري رحمته الله عن الشيخ النبيل العارف الزاهد جمال الدين أحمد بن فهد الحلّي رحمته الله عن الشيخ الجليل علي بن الخازن الحائري طاب ثراه، والشيخ الفاضل الزكي علي بن عبدالحميد النيلي رحمة الله عليه بحق روايتهما عن الشيخ السعيد الشهيد محمد بن مكّي - طيب الله ضريحه.

(ح) ومنها ما أجازني به في أوائل سنّي ابن عمّة والدي الشيخ الثقة عبدالله بن الشيخ جابر العاملي - أحسن الله إليه - ، عن جدّ والدي من قبل أمه المولى الفاضل المحدث كمال الدين درويش محمد بن الشيخ حسن النطنزي - نور الله ضريحه - ، وهو أول من نشر الحديث بإصبهان بعد الدولة العلية الصفوية أنار الله برهانهم، عن المحقق العلامة الشيخ نور الدين المروج المتقدم ذكره - إلى آخر سنده برّد الله مضجعه.

(ح) ومنها ما أخبرني السيد الشريف المنيف الحسين النسيب الفاضل الصالح

التقي، الأمير شرف الدين علي بن حجة الله الحسيني الشولستاني النجفي مولداً وتوطناً حياً وميتاً - قدس الله روحه - : إجازة عن السيد المعظم المكرم المتبحر الأمير فيض الله بن الأمير عبدالقاهر الحسيني التفرشي قدس الله سرهما، عن شيخه الأجل الموفق الفهامة الشيخ محمد، عن والده النحرير العلامة جمال الدين أبي منصور الحسن بن الشهيد الثاني، عن والده - رضي الله عنهم.

(ح) وعن السيد شرف الدين، عن الأمير فيض الله، عن السيد المعظم الرضي أبي الحسن علي، عن الشهيد الثاني - طيب الله مراقدهم.

(ح) وعن السيد شرف الدين رحمته، عن نخبة الأذكىاء وعمدة الفضلاء السيد السند ميرزا محمد بن الأمير علي الاسترابادي - أسبغ الله عليه الأيادي - وهو مؤلف كتب الرجال المشهورة، عن الشيخ السعيد الفاضل إبراهيم بن علي بن عبدالعالي الميسي، عن والده الجليل أستاذ الشهيد الثاني المتقدم ذكره في سنده - رَوَّحَ اللهُ أرواحهم.

(ح) ومنها ما أخبرني به عدة من الأفاضل الثقات، عن السيد السند الفاضل التقي السيد نور الدين بن علي بن علي بن الحسين بن أبي الحسن الحسيني الموسوي العاملي المجاور لبيت الله الحرام حياً وميتاً - وقد أجاز لي هذا السيد - قدس الله روحه - أيضاً برسالة الشيخ الثقة علي بن الندي البحراني رحمته، عن شيخه العالمين العاملين الكاملين المدققين الحسن بن الشهيد الثاني والسيد شمس الدين محمد بن علي الحسيني الشهير بابن أبي الحسن^١ - يرَدُّ اللهُ مضاجعهم، بحق روايتهما عن السيد علي بن أبي الحسن والشيخ حسين بن عبدالصمد والسيد العابد نور الدين علي بن السيد فخر الدين الهاشمي - قدس الله أسرارهم - بحق رواية الجميع عن العالم الرباني الشهيد الثاني رحمته.

(ح) ومنها ما أخبرني به إجازة السيّد العالم العابد المحدّث محمّد الشهير بسيّد ميرزا - قدس الله نفسه - عن والده السيّد الأجد شرف الدين علي بن نعمّة الله الموسوي رحمته، عن شيخ المحقّقين الشيخ عبد النبي بن سعد الجزائري رُوّح الله روحه، عن الشيخ مروّج المذهب نور الدين علي الكركي رحمته ... إلى آخر ما مضى من سنده.

(ح) ومنها ما أخبرني به والدي - بزّد الله مرقده -، عن عدّة من العلماء الفخام، منهم الشيخ البهائي والعالم التحرير القاضي معز الدين محمّد بن القاضي جعفر القاضي بإصبهان والشيخ الفقيه يونس الجزائري. بحقّ روايتهم جميعاً - قدس الله أرواحهم - عن الشيخ الأفضل الأكمل عبد العالي، عن والده العلامة المروّج نور الدين علي طيّب الله رسهما.

(ح) ومنها ما أخبرني عدّة من الأفاضل الثقات الكرام، منهم والدي والسيّد الفاضل الأمير فيض الله القهبائي والمولى محمّد شريف الرويدشتي - رضي الله عنهم -، عن السيّد الحسيب اللبيب الفاضل الرضي السيد حسين المفتي بإصبهان ابن السيّد حيدر الحسيني الكركي - طاب ثراه -، عن الشيخ نجيب الدين بن محمّد بن مكّي بن عيسى بن الحسن العاملي، عن أبيه، عن جده، عن الشيخ إبراهيم الميسي، عن والده الأجل الشيخ علي بن عبد العالي الميسي المتقدّم في إجازة الشهيد الثاني - رفع الله درجاتهم.

(ح) وعن الشيخ نجيب الدين، عن والده، عن السيّد نور الدين عبد الحميد الكركي، عن الشهيد الثاني - قدس الله لطيفهم.

(ح) وعن السيّد حسين المفتي رحمته، عن الشيخ نور الدين محمّد بن حبيب الله، عن السيّد النجيب الفاضل محمّد مهدي. عن والده الحسيب الفاضل الباذل السخي السيد محسن الرضوي، عن الشيخ الأجل الأفضل محمّد بن علي بن إبراهيم بن جمهور الأحساني - أجزل الله تشريفهم - إلى آخر أسانيده التي أوردتها

في كتاب «غوالي اللآلي».

وأما سندنا إلى الصحيفة الشريفة السجادية - صلوات الله على من أهمها -
فمن طريق الوجادة: وجدت النسخة التي بخط الشيخ السديد محمد بن علي [بن]
الحسن الجباعي جد الشيخ البهائي قدس الله روحهما - وهي عندي - وقد نقل من
خط الشيخ العلامة الشهيد السعيد محمد بن مكّي رفع الله درجته، وهو نقلها من
خط الشيخ علي بن أحمد السديد، وهو نقلها من خط علي بن السكون،
والسديدي عرضها على النسخة التي كانت بخط فحل العلماء المدققين محمد بن
إدريس الحلّي - قدس الله أسرارهم.

وأما من طريق الإجازة: فأخبرني بها إجازة العدة المتقدم ذكرهم - رضي الله
عنهم -، عن الشيخ البهائي، عن والده، عن الشهيد الثاني - رُوح الله أرواحهم -،
عن الشيخ نور الدين علي بن عبد العالي الميسي رحمته، عن الشيخ شمس الدين محمد
بن المؤذن الجزيني، عن الشيخ الأجلّ ضياء الدين علي، عن والده السعيد الشهيد
شمس الدين محمد بن مكّي - أجزل الله أجرهم -، عن الشيخ الأدرق الأفضل
الأرشد فخر الدين أبي طالب محمد، عن والده العلامة المشتهر في المشارق
والمغارب جمال الملة والحقّ والدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّي، عن
والده سديد الدين يوسف - قدس الله نفوسهم -، عن السيّد الجليل النسابة شمس
الدين فخّار بن معد الموسوي رحمته، عن الشيخين الجليلين عميد الرؤساء هبة الله بن
حامد وعلي بن السكون - رحمهما الله تعالى -، عن السيد الأجلّ بهاء الشرف...
إلى آخر السند المذكور في متن الصحيفة المشهورة.

(ح) وبالإسناد عن السيد فخّار، عن الشيخ الأعظم محمد بن إدريس الحلّي،
عن الشيخ الفقيه أبي علي - رحمة الله عليهم -، عن والده الأجلّ شيخ الطائفة
المحقّة وملاذها في جميع الأعصار والأمصّار أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي
- شكر الله مساعيه الجميلة في الإيمان - إلى آخر السند المرقوم في الهامش.

ولتتمّ سنداً واحداً إلى الكتب المشهورة، فنقول: روى السيّد فخار^ع، عن الشيخ النبيل أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي^ع، عن الشيخ الفقيه العِماد أبي جعفر محمّد بن القاسم الطبري^ع عن الشيخ الجليل الفقيه أبي الحسن، عن والده شيخ الطائفة نور الله ضريحهما، عن الشيخ المحقّق البدل المبرز السعيد المفيد أبي عبدالله محمّد بن النعمان - أحله الله تعالى أعلى غرف الجنان -، عن الشيخ الثقة النقة أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه رحمة الله عليه - عن الشيخ الجليل ثقة الإسلام أبي جعفر محمّد بن يعقوب الكليني - طيّب الله رسمه.

(ح) وبالإسناد المتقدم عن الشيخ المفيد أبي عبدالله^ع، عن الشيخ الفقيه الصدوق رئيس المحدثين أبي جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي - رضي الله عنه وأرضاه -.

فليرو - زيد فضله - مصنّفات هؤلاء الأفاضل الكرام والمشايخ العظام، لا سيّما الكتب الأربعة في الحديث «الكافي» و«الفقيه» و«التهذيب» و«الاستبصار» التي عليها المدار في تلك الأعصار، عني بتلك الأسانيد وغيرها ممّا أودعته في الكتاب الكبير، وكذا الكتب التي أوردتها في فهرس هذا الكتاب، وما أورده أفاخم علمائنا - رضي الله عنهم - من إجازاتهم وفهارسهم.

وأجزت له أيضاً أن يروي عني جميع مؤلفات مشايخي الذين قدّمت ذكرهم رفع الله درجاتهم، لا سيّما تصانيف والدي المبرور من «شرح الفقيه» و«شرح التهذيب» و«حديقة المتقين» و سائر رسائله - قدس الله نفسه.

وأن يروي عني كل ما أفرغته في قالب التصنيف أو نظمته في سلك التأليف، لا سيّما كتاب «بحار الأنوار» المشتغل على جلّ أخبار الأنمة الأطهار - صلوات الله عليهم - وشرحها، وكتاب «الفرائد الطريفة في شرح الصحيفة الكاملة الشريفة» وكتاب «مرآة العقول» شرح الكافي، وكتاب «ملاذ الأخيار لفهم تهذيب الأخبار» وكتاب «شرح الأربعين» وكتاب «عين الحياة» وكتاب «حلية المتقين» وكتاب

«تحفة الزائر» وكتاب «حياة القلوب» وكتاب «جلاء العيون» وكتاب «ربيع الأسابيع» وكتاب «مقباس المصاييح» و «شرح توحيد المفضل بن عمر» و «ترجمة وصية أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - للأشتر» و «شرح خطبة التوحيد» و «ترجمة أعمال الرضاؑ في طريق خراسان» ورسالة «العقائد» ورسالة «الشك والسهو» ورسالة «الأوزان» ورسالة «الاختيارات» ورسالة «عقود النكاح» ورسالة «الجنة والنار» و «ترجمة وصية الصادقؑ لابن جندب» و «ترجة دعاء المباهلة» و «دعاء الجوشن» و «دعاء كميل»، وسائر رسائله وما علّفته على كتب الحديث وغيرها، لا سيّما الكتب الأربعة، فإنها غزيرة جمّة الفوائد كثيرة العوائد.

وأخذت عليه - أحسن الله عليه - ما أخذ وشرط عليّ من العهد بملازمة التقوى، ومراقبة الله سبحانه في جميع الأحوال والأزمان والسّر والإعلان، وسلوك مسلك الاحتياط الذي لا يضلّ سالكه ولا تظلم مسالكه، وبذل الجهد في ترويح أخبار النبي وأهل بيته - صلوات الله عليهم -، وتصحيحها ونشرها وتنقيحها وبذلها لأهلها، والتجنّب عن التسرّع في الفتاوى، فإنّ المفتي على شفير جهنّم، كلّ ذلك لا بتغاء مرضاة الله تعالى واجتناب مساخطه من دون رياء أو مراء، أعادنا الله وجميع إخواننا المؤمنين منهما.

وأتمس منه أن يجربني على خاطره الشريف، ولا ينساني وجميع مشايخي ممّن ذكرته أو لم أذكره في الخلوات ومآن إجابة الدعوات، وأن يدعو لي ولهم بإقالة العثرات والعفو عن الهفوات.

وكتبت هذه الأحرف بيمينى الوازرة الدائرة في الرابع والعشرين من شهر ربيع الأوّل من سنة اثنتين ومائة بعد الألف من الهجرة المقدسة النبوية. والحمد لله أولاً وآخراً، والصلاة على سيّد المرسلين وفخر النبيّين محمّد وعترته الأطهرين الأنجبيين الغرّ الميامين، ولعنة الله على أعدائهم أبد الأبدين^١.

١. من مجموعة الإجازات في مركز إحياء التراث الإسلامي.

(٤)

مولانا أفضل الدماوندي

أفضل بن خدابخش الدماوندي

عالم ذو إمام بالحديث والفقہ وعلوم اللغة، كتب بخطه الجيد كتاب «تهذيب الأحكام» وأتم جزءه الثاني في يوم الأربعاء آخر ذي القعدة سنة ١٠٦٣، ثم قرأه على العلامة المجلسي فكتب له إنهاءً في آخر كتاب الطهارة منه بتاريخ أواخر جمادى الثانية سنة ١٠٧١.

[٤]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهاه المولى الفاضل البارع التقى النقي الذكي الألمعي اللوذعي مولانا أفضل - وفقه الله تعالى لمرضيه -، سماعاً وتحقيقاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس آخرها أواخر شهر جمادى الثانية من شهور سنة إحدى وسبعين وألف.

وأجزت له - دام تأييده - أن يروي عني ما سمعه مني بأسانيدي المتصلة إلى أرباب العصمة عليهم السلام، أخذاً عليه ما أخذ علي من الاحتياط الذي لا يضلّ سالكه ولا تظلم مسالكه.

نمّقه بيميناه الجانية الفانية أحقر عباد الله محمد باقر بن محمد تقى - عفي عنهما -، حامداً مصلياً مسلماً!

(٥)

مولانا رفيع الدين محمد الجيلاني

محمد بن فرج الجيلاني المعروف بملاً رفيعاً، رفيع الدين.

علامة جامع للفنون متبحر في مختلف العلوم أديب شاعر، أصله من جيلان وجاور مشهد الرضا عليه السلام، وكان مدرساً مشهوراً به إماماً للجمعة والجماعة.

من تلامذة العلامة المجلسي وجمال الدين محمد الخوانساري والشيخ جعفر القاضي الكمرني، وله منهم إجازة الحديث، وإجازة المجلسي له بتاريخ سبع ذي الحجة سنة ١٠٨٧.

تلمذ عليه وروى عنه جماعة من أعلام العلماء كالشيخ يوسف البحراني والسيد عبدالله بن نور الدين الجزائري والشيخ حسين بن محمد البارباري.

له مؤلفات كثيرة منها «شرح نهج البلاغة» و«أصل الأصول في حاشية معالم الأصول» و«كشف المدارك» و«شواهد الإسلام».

توفي نحو سنة ١١٦٠ بعد عمر طويل ناهز المائة سنة^١.

[٥]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل لنا من المتقين أنمة وأعلاماً، وبين لنا في الدين بهم حكماً وأحكاماً، وطرق لنا إليهم بالروايات والإجازات طرقاً لائحة نسير فيها بأقدام اليقين من الشبه آمنين ليالي وأياماً، والصلاة على من رفعه الله من الثرى إلى قاب قوسين أو أدنى تعظيماً وإكراماً، محمد وأهل بيته الأطهرين الذين جعلهم الله للمتقين إماماً.

أما بعد:

فيقول الفقير إلى عفو ربه الغافر محمد بن محمد تقي المدعو بباقر - أوتيا

١. الفيض القدسي، ص ٨٩: نجوم السماء، ص ٢٣٢: الكواكب المنتشرة، ص ٢٨٣ - ٢٨٦: زندگينامه علامه

كتابهما يميناً وحوسبا حساباً يسيراً -: إني لما شرفت برهة من الزمان بصحبة المولى الأولى الفاضل الكامل الصالح الناصح المتبحر التحرير المتوقد الذكي الألمعي خلاصة الفضلاء وزبدة الأذكياء جامع فنون العلم وأصناف الكمالات حائز قصبات السبق في مضامير السعادات، سالك مسالك الخير والتقى مجتنب مهاوي الغي والردى، أعني الأخ في الله الرضي المرضي مولانا رفيع الدين محمد الجيلي، - أدام الله تعالى بركات إفادته وزاد الله في إفاضاته عليه وهداياته -، واستفدت من نتائج أفكاره وانتفعت من غرائب أنظاره وفاوضته في فنون العلوم العقلية والنقلية وجاريتته في مراقبي المعارف الدينية والمسائل الشرعية، فوجدته بحراً زاخراً من العلم لا يساحل وأفيته حيراً ماهراً في الفضل لا يناضل.

ثم إنه زيد فضله لما أراد أن يتأسى بسلفنا الصالحين وينتظم في سلك رواة أخبار أئمة الحق والدين - صلوات الله عليهم أجمعين -، أمرني بأن أجز له ما صحّ لي روايته وإجازته، بعد أن قرأ عليّ بعض الأخبار اقتفاءً بسنة الأخيار، فامتثلت أمره إذ كنت أعدّه فرضاً عليّ لا نفلاً وإن لم أكن أجدني لذلك أهلاً، واستخرت الله سبحانه وأجزت وأبحت له أن يروي عني كلّ ما صحّ لي روايته وأبيحت لي إجازته ممّا صنّف في الإسلام من مؤلفات الخاص والعام في فنون العلوم من التفسير والحديث والدعاء والأصولين والفقه والتجويد والمنطق والصرف والنحو واللغة والمعاني والبيان وغيرها، بحق روايتي وإجازتي عن مشايخي الكرام وأسلافي الفخام - رضي الله عنهم -، ولما كان طريقي وأساندي إليها أكثر من أن أوعيتها تلك الكرايس والأوراق أثبتت له هنا ما هو عندي أوثقها وأعلاها وأشرفها وأقواها، وإن أراد - دام تأييده - الإحاطة بجميعها فعليه الرجوع إلى كتابنا الكبير.

فمنها: ما أخبر به عدّة من الأفاضل الكرام وجماعة من العلماء الأعلام ممّن

قرأت عليهم أو سمعت منهم أو استجزت عنهم، منهم والدي العلامة وشيخه
الأفضل الأكمل مولانا حسن علي التستري وسيد الحكماء المتألهين ميرزا رفيع
الدين محمد النائيني والحبر الفاضل الزكي الأمير محمد قاسم القهپائي والعالم
الصالح التقي مولانا محمد شريف الرويدشتي - قدس الله أرواحهم - ، بحق روايتهم
قراءة وسماعاً وإجازة عن بحر المحققين شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة
والحق والدين محمد العاملي - نور الله ضريحه - ، عن والده الفقيه النبيه عز الدين
الحسين بن عبدالصمد الحارثي - برّد الله مضجعه - ، عن زبده العلماء المدققين
وأفقه الفقهاء المتأخرين الشيخ السعيد الشهيد زين الملة والدين بن علي بن
أحمد الشامي - رفع الله درجته كما شرف خاتمته - ، عن شيخه الأجل نور الدين
علي بن عبدالعالي الميسي - طيب الله رسمه - ، عن الشيخ شمس الدين محمد بن
المؤذن الجزيني - رحمة الله عليه - ، عن الشيخ الجليل ضياء الدين علي ؑ ، عن
والده السعيد الرشيد الشهيد قدوة العلماء وعمدة الفقهاء الشيخ شمس الدين
محمد بن مكّي - جزاه الله تعالى عن الإيمان وأهله خير جزاء السابقين - ، عن نجم
المحققين وفخر المدققين أبي طالب محمد - رفع الله مقامه - ، عن والده العلامة
آية الله في العالمين جمال الملة والحق والدين الحسن بن يوسف بن المطهر -
طيب الله رسمه - ، عن والده السعيد الفقيه سديد الدين يوسف وشيخه المحقق
المدقق نجم الملة والدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد - روح
الله روحهما - ، عن السيد الشريف النسابة فخر بن معد الموسوي ؑ ، عن الشيخ
الجليل أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي - طاب ثراه - ، عن الشيخ الفقيه العماد
محمد بن أبي القاسم الطبري - طيب الله ضريحه - ، عن الشيخ السديد المفيد أبي
علي الحسن - أجزل الله تشريفه - ، عن والده الفقيه شيخ الطائفة المحقة الإمامية
ورئيسها وملاذها في جميع الأعصار والأمصاّر أبي جعفر محمد بن الحسن

الطوسي - جزاه الله تعالى عنّا وعن سائر المؤمنين أحسن الجزاء.

(ح) وعن الشيخ جمال الدين، عن والده الشيخ سديد الدين، عن الشيخ النبيلى يحيى بن محمّد بن يحيى بن أبي الفرج السوراي، عن الفقيه الحسين بن هبة الله بن رطبة، عن الشيخ أبي علي، عن والده شيخ الطائفة - قدس الله أرواحهم.

(ح) وعن الشيخ جمال الدين، عن والده، عن السيد أحمد بن يوسف بن أحمد العريضي العلوي الحسيني، عن برهان الدين محمّد بن محمّد بن علي الحمداني القزويني، عن السيّد فضل الله بن علي الحسيني الراوندي، عن عماد الدين أبي الصمصام ذي الفقار بن معبد الحسيني، عن الشيخ أبي جعفر الطوسي. وبتلك الأسانيد عن شيخ الطائفة، عن الشيخ السديد المفيد ملاذ أهل الإيمان محمّد بن محمّد بن النعمان - رفعه الله تعالى إلى أعلى درجات الجنان -، عن الشيخ الفقيه الثقة أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه - طيب الله تربته -، عن الشيخ الأجلّ الهمام ثقة الإسلام أبي جعفر محمّد بن يعقوب الكليني - حشره الله تعالى مع الأنمة الطاهرين.

(ح) وبالأسانيد السالفة عن الشيخ المفيد - روّح الله روحه -، عن الشيخ الصدوق رئيس المحدثين أبي جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه السلام.

(ح) ومنها ما أخبرني العدة المتقدّم ذكرهم - رفع الله قدرهم - بحق روايتهم قراءة وسماعاً وإجازة عن شيخهم العالم العابد الزاهد الورع البارع الفائق التقوي الزكي المولى عبدالله بن الحسين التستري - أعظم الله أجره -، عن شيخه الجليل نعمة الله بن أحمد بن محمّد بن خاتون العاملي، عن أبيه أحمد، عن جدّه محمّد - قدس الله أسرارهم -، عن الشيخ جمال الدين أحمد بن الحاج علي العينائي، عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام، عن السيّد الأجلّ حسن بن أيوب الشهير بابن

نجم الدين، عن الشيخ السعيد الشهيد محمد بن مكّي - بَرَدَ اللهُ مضاجعهم - إلى آخر ما أورده رحمه الله في إجازته المشهورة المعروفة .

(ح) وعن الشيخ نعمة الله، عن والده الجليل، عن أفضه الفقهاء المتأخرين مروّج مذهب الأئمّة الطاهرين الشيخ نور الدين علي بن عبدالعالي الكركي - عَظَّمَ اللهُ أجورهم - . عن الشيخ الفقيه نور الدين علي بن هلال الجزائري - قَدَسَ اللهُ لطفه - . عن الشيخ العارف العابد الزاهد المدقّق جمال الدين أحمد بن فهد الحلّي - . عن الشيخ العارف العابد الزاهد المدقّق جمال الدين أحمد بن فهد الحلّي - . عن الشيخ الأكرم علي بن الخازن الحائري والشيخ النبيل علي بن عبدالحميد النيلي - أكرم اللهُ مقامهما - . عن الشيخ السعيد الشهيد محمد بن مكّي رفع اللهُ درجته في الشهداء .

(ح) وعن مولانا عبدالله التستري رحمته الله، عن المولى الأعلّم الأزهد الأورع التقي الزكي مولانا أحمد الأردبيلي - أجزَلَ اللهُ إنعامه - ، عن السيّد الأجلّ علي بن الصانع - أجزَلَ اللهُ إكرامه - ، عن الشهيد الثاني - رفع اللهُ مقامه .

(ح) ومنها ما أخبرني به السيد الجليل الشريف الحسين النسيب الفاضل الكامل التقي الأمير شرف الدين علي بن حجّة الله الحسيني الحسيني الشولستاني المجاور بالمشهد المقدّس الغروي حيّاً وميتاً - قَدَسَ اللهُ روحه - إجازة في ذلك المشهد الشريف بعد تشرفي بلثم عتبة مولانا سيّد الوصيّين وأمير المؤمنين - صلوات الله عليه وعلى أولاده الطاهرين - ، عن السيّد المعظّم المكرّم الأمير فيض الله بن الأمير عبدالقاهر الحسيني التفرشي - رحمة الله عليهما - . عن شيخه المدقّق الفهامة محمّد، عن والده العلامة الشيخ حسن، عن والده الأعظم الشهيد الثاني - طيَّبَ اللهُ أرواحهم .

(ح) وعن السيّد شرف الدين، عن قدوة الفضلاء المتفنين السيّد السند ميرزا محمّد بن الأمير علي الاسترابادي - قدس اللهُ سره - ، عن الشيخ السعيد الفاضل

إبراهيم بن علي بن عبدالعالي الميسي، عن والده العلامة - طيّب الله رسمه - إلى آخر ما مرّ من سنده العالي.

(ومنها) ما أخبرني به جمّ كثير من المشايخ - رحم الله من مضى منهم ومثّنا ببقاء من بقي منهم -، بحقّ روايتهم جميعاً عن السيد العامل الكامل نور الدين علي بن علي بن الحسين بن أبي الحسن الحسيني الموسوي العاملي المجاور لبيت الله الحرام - رفعه الله إلى أعلى درجة ومقام -، بحقّ روايته قراءة وإجازة عن شيخه وأخويه الأعلام الأكمليين جمال الدين أبي منصور الحسن ابن الشهيد الثاني والسيد شمس الدين محمّد بن علي الحسيني الشهير بابن أبي الحسن - قدّس الله أرواحهم -، بحقّ روايتهما عن السيد علي بن أبي الحسن والشيخ عزّ الدين الحسين بن عبدالصمد - نور الله ضريحهما - والسيد العابد نور الدين علي بن السيد فخر الدين الهاشمي - رحمة الله عليه -، بحقّ رواية الجميع عن العالم الرباني الشهيد الثاني - أنار الله برهانه.

(ومنها) ما أخبرني به والدي العلامة - رفع الله في الجنّة مقامه -، عن عدّة من العلماء الأعلام، منهم الشيخ البهائي والعالم النحرير الأديب اللبيب القاضي معزّ الدين محمّد بن القاضي جعفر القاضي بالاستحقاق في إصفهان والشيخ الفقيه يونس الجزائري - رضي الله عنهم. بحقّ روايتهم جميعاً عن الشيخ الأفضّل الذكي الشيخ عبدالعالي، عن والده العلامة نور الدين علي الكركي المروّج - روح الله روحهما.

(ومنها) ما أخبرني به جمّ غفير من الأفاضل الثقات، منهم والدي العلامة والسيد الجليل الأمير فيض الله القهبائي والمولى شريف الدين محمّد الرويدشتي - قدّس الله أرواحهم -، بحقّ روايتهم قراءة وإجازة عن السيد الحسين النجيب الفاضل البارع السيد حسين بن السيد حيدر الحسيني الكركي المفتي بإصفهان -

أسكنه الله بحبوحه الجنان - ، عن الشيخ نجيب الدين محمد بن مكّي بن عيسى بن الحسن العاملي، عن أبيه، عن جدّه، عن الشيخ إبراهيم الميسي، عن والده الجليل علي بن عبدالعالي - أجزل الله ثوبتهم.

(ح) وعن الشيخ نجيب الدين، عن أبيه، عن جدّه لأمه الشيخ محيي الدين الميسي، عن الشيخ علي الميسي - رحمة الله عليهم.

(ح) وعن الشيخ نجيب الدين، عن أبيه، عن السيّد نور الدين عبدالحميد الكركي، عن الشهيد الثاني - أعظم الله سرورهم.

(ح) وعن السيد حسين المفتي رحمته الله، عن الشيخ نور الدين محمد بن حبيب الله، عن السيد النجيب الحسيب الفاضل السيّد محمد مهدي، عن والده الشريف المنيف الكريم الفاضل الباذل السخي الزكي السيد محسن الرضوي المشهدي، عن الشيخ المدقّق العلامة محمد بن علي بن إبراهيم الأحساوي - طيّب الله ضرائحهم - إلى آخر الأسانيد التي أوردها في كتاب غوالي اللآلي وإجازته المبسوطة التي رقمها للسيد المذكور.

(ومنها) ما أخبرني به والدي رحمته الله، عن السيّد المدقّق النحرير المبرّز في فنون العلوم ظهير الدين إبراهيم بن الحسين الحسني الهمداني - حشره الله مع آبائه الظاهرين، عن شيخه الجليل محمد بن أحمد بن نعمة الله بن خاتون العاملي، عن والده المحقّق شهاب الدين أحمد وجده العلامة الشيخ نعمة الله، عن عمدة الفقهاء والمحدّثين الشيخ نور الدين علي بن عبدالعالي الكركي - رفع الله منازلهم.

(ومنها) ما أخبرني به الشيخ الجليل عبدالله بن الشيخ جابر العاملي رحمته الله إجازة في دار والدي وكان من أقاربه من قبل أمّه، عن جدّ والدي من قبل أمّه الفاضل الكامل المحدث كمال الدين درويش محمد بن الشيخ حسن النطنزي وأبيه النبيه الشيخ جابر - طيّب الله تربتهما - ، بحق روايتهما عن الشيخ نور الدين علي الكركي

المروّج - قدّس الله لطفه - إلى آخر ما مضى من سنده، وهذا من أعلى أسانيدني.
 (ومنها) ما أخبرني به السيّد الفاضل المحدّث السيّد محمّد المدعوّ بسيّد ميرزا
 رُوّح الله روحه، عن والده الأجد شرف الدين علي بن نعمة الله الموسوي - نور
 الله تربته -، عن برهان المحقّقين الشيخ عبدالنبي بن سعد الجزائري - سقى الله
 تربته صوب الرضوان -، عن الشيخ الأفخم العلامة نور الدين علي بن عبدالعالي
 الكركي رحمته.

ولنكتف بما أوردنا لإغنائه عمّا تركنا، فأبحث له - كثر الله تعالى في العلماء
 أمثاله - أن يروي عنّي كلّ ما علم أنه داخل في مقروءاتي أو مسموعاتي أو
 مجازاتي، لا سيّما ما اشتملت عليه إجازات العلامة والشهيد والشيخ حسن -
 أجزل الله ثوبتهم - وما اشتمل عليه فهرست كتابنا الكبير، خصوصاً الكتب الأربعة
 لأبي جعفرين المحدثين الثلاثة - رضوان الله عليهم -، أعني «الكافي» و«من لا
 يحضره الفقيه» و«التهذيب» و«الاستبصار» التي عليها المدار في تلك الأعصار.
 وأرجو من فضل ربّي أن يجعل كتاب «بحار الأنوار» خامسها وابعهم كلبهم.

وأجزت له - زيد تأييده - أيضاً أن يروي عنّي جميع مؤلفات مشايخي ممّن
 ذكرتهم أو لم أذكرهم، لا سيّما مصنّفات والدي العلامة - أسبغ الله انعامه - من
 شرحي الفقيه وشرح التهذيب وكتاب حديقة المتقين وسائر رسائله ومؤلفاته
 وفتاواه، وإن كان - دام تأييده - مجازاً منه فإنّه كان من برعة تلاميذه وفحولهم.

وأيضاً أبحث له أن يروي عنّي كل ما أفرغته في قالب التصنيف أو نظمته في
 سلك التأليف، لا سيّما كتاب «بحار الأنوار» وكتاب «الفرائد الطريفة» وكتاب «مرآة
 العقول» وكتاب «ملاذ الأخيار» وكتاب «عين الحياة» وكتاب «حياة القلوب» وكتاب
 «حلية المتقين» وكتاب «تحفة الزائر» وكتاب «الأربعين» ورسائل الأوزان
 والاختيارات والشكّيات ومناسك الحج.

وأوصيه تأسياً بالصالحين من أسلافنا وإن كان أجل من أن يوصيه مثلي بملازمة تقوى الله سبحانه في جميع الأحوال والأزمان، ودوام مراقبته تعالى في السرّ والإعلان، وسلوك سبيل الاحتياط الذي لا يضلّ سالكه ولا تظلم مسالكه، وبذل الوسع في تحصيل العلم وتنقيحه وتحقيقه وبذله لأهله، ومتابعة أهل بيت الرسالة - صلوات الله عليهم - في جميع الأقوال والأفعال، والسعي في ترويح أخبارهم ونشر آثارهم، كلّ ذلك لابتغاء مرضاة الله تعالى واجتنب مسأخطه، من غير رياء أو مرأ، أعاذنا الله تعالى وجميع إخواننا المؤمنين منهما، وألتمس منه أن لا ينساني في حياتي وبعد وفاتي وجميع مشايخي عند خالص دعواته وأعقاب صلواته.

وكتبت بيميناه الوازره الدائرة في بلدة اصبهان - حرسه الله من طوارق الحدثان -، في سابع شهر ذي الحجّة الحرام من شهر سنة سبع وثمانين بعد الألف الهجرية. والحمد لله أولاً وآخراً، وصلى الله على فخر المرسلين محمّد وعترته المقدّسين المطهّرين^١.

(٦)

مولانا محمد بن لاجين

محمد بن لاجين قرأ على العلامة المجلسي كتاب «الكافي» فكتب له إنهاءً في آخر الأصول منه في الحادي عشر من شهر جمادى الآخرة سنة ١٠٩٢.

[٦]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهاء المولى الفاضل الصالح المتوقد الذكي الألمعي مولانا محمّد ابن الفاضل

١. صفحتان منها في مجموعة من كتاب «گنجینه خطوط» ص ٦٦٧ والبقية من مكتبة الأستاذ فخر الدين النصيري

المبرور مولانا لاجين - وفقه الله لاقتفاء آثار مواليه الأئمة الطاهرين وحشر والده مع المقرّبين - ، سماعاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس عديدة آخرها شهر رجب الأصبّ من سنة سبع وتسعين والألف الهجرية.

وكان ذلك بعد أن بذلت جهدي في تصحيح نسخه السقيمة المبترة التي وقعت فيها تحريفات وتقديمات وتأخيرات وتشويشات، فأحييتها وروّجتها بفضلها سبحانه بعد ما كانت مهجورة متروكة.

فأجزت له روايته عنّي بأسانيدي المتكثرة المتصلة إلى السيّد الجليل النقيب والشيخ العلامة الملخص - قدس الله روحهما.

وكتب بيمنه الجانية الفانية أقر عباد الله إلى ربه الغني محمّد باقر بن محمّد تقي عفى الله عن جرائمهما، حامداً مصلياً مسلماً.

(٧)

الأمير محمّد المازندراني

محمّد الحسيني المازندراني قرأ على العلامة المجلسي عدّة من كتب الحديث والأخبار، ومن جملة ما قرأ عليه كتاب «الاستبصار» فكتب له إنهاءً في آخر الجزء الثاني منه في شهر شعبان سنة ١٠٩٠، وقرأ كتاب «تهذيب الأحكام» فكتب له إنهاءً في آخر كتاب الحجّ منه في شهر ذي الحجّة سنة ١٠٩٤.

[٧]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهاه السيّد الأيدّ التقي الوفي الأمير محمّد المازندراني - وفقه الله تعالى - ،

سماعاً وتصحيحاً في مجالس عديدة.

فأجزت له دام تأييده أن يروي عني هذا الكتاب المستطاب وسائر كتب الأخبار المأثورة عن الأئمة الأخيار - صلوات الله عليهم -، بأسانيد المتكثرة المتصلة إليهم - سلام الله عليهم -، أخذاً عليه ما أخذ علي من ملازمة التقوى والاحتياط التام في النقل والفتوى، ملتمساً منه الدعاء في مظان الإجابة.

وكتب بيمنه الدائرة الوازرة أفقر العباد إلى رحمة ربه الغني محمد باقر بن محمد تقي - عفى الله عن جرائمهما - في شهر شعبان المعظم من شهور سنة تسعين بعد الألف الهجرية، حامداً لله تعالى على جلائل نعمائه مصلياً على سيد الورى محمد أفضل أنبيائه وآله الكرام وعترته أئمة الأنام مسلماً عليهم أجمعين!

(٨)

رفيع الدين محمد الجيلاني

محمد بن محمد مؤمن الجيلاني، رفيع الدين عالم كبير جامع لأطراف العلوم، ماهر في الحديث وعلومه، أجازه العلامة المجلسي في سابع ذي الحجة سنة ١٠٨٧ والشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي في أواخر المحرم سنة ١٠٨٨، وعظّماه غاية التعظيم وصرّحاً بأنهما استفادا منه كثيراً!

[٨]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل لنا من المتقين أئمة وأعلاماً...

١. آخر الجزء الثاني من كتاب «الاستبصار» في مكتبة الإمام أمير المؤمنين بالنجف الأشرف - رقم ٢٣٩.

٢. تراجم الرجال.

إنّي لما تشرفت برهة من الزمان بصحبة المولى الفاضل الكامل الصالح الناصح المتبحر التحرير المتوقد الذكي الألمعي، خلاصة الفضلاء وزبدة الأذكياء، جامع فنون العلم وأصناف الكمالات حائز قصبات السبق في مضامير السعادات، سالك مسالك الخير والتقوى مجتنب مهاوي الغي والردى، أعني الأخ في الله الرضي المرضي مولانا رفيع الدين محمّد الجيلي، - أدام الله تعالى بركات افاداته وزاد الله في إفاضاته عليه وهداياته -، واستفدت من نتائج أفكاره وانتفعت من غرائب أنظاره، و فاوضته في فنون العلوم العقلية والنقلية، وجاريتة في مراقبي المعارف الدينية والمسائل الشرعية، فوجدته بحراً زاخراً من العلم لا يساحل وألفيته حبراً ماهراً في الفضل لا يناضل...

(٩)

المولى محمد باقر النيسابوري

محمد باقر بن محمّد حسين النيسابوري الطائفي المكي، قرأ على العلامة المجلسي أجزاء من كتاب «بحار الأنوار» فكتب له إنهاءً بتاريخ ٢٧ ربيع الأول سنة ١٠٩٦ في آخر المجلد الثامن عشر.

عالم جليل، أقام بمكة المكرمة طول عمره، وتوفي بها أوائل سنة ١٠٤٤ وكان عمره قريباً من المائة سنة.

أجازه السيّد علي خان المدني الشيرازي والمولى محمّد بن عبدالفتاح سراب التنكابني، وأجاز هو جماعة آخرين^١.

١. الكواكب المنتثرة، ص ٩٦-٩٨: زندگي نامه علامه مجلسي، ج ٢، ص ١٨.

[٩]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهائه المولى الأولى الفاضل الكامل العالم العامل الصالح الفالح التقى الذكي الألمعي اللوذعي الشيخ محمد باقر المكي، ختم الله له بالحسنى وجعل عقباه خيراً من الأولى، سماعاً وتصحيحاً وضبطاً وتحقيقاً في مجالس شتى آخرها السابع والعشرون من شهر ربيع الأول من شهور سنة ست وتسعين بعد الألف الهجرية - صلوات الله على مهاجرها وآله.

فأجزت له - دام تأييده - أن يروي عني ما خرج من مجلدات هذا الكتاب وما اشتمل عليه فهرسته الذي أوردناه في مفتحه من الأصول، لا سيما الكتب الأربعة التي عليها المدار في تلك الأعصار الكافي والفقيه والتهديب والاستبصار لأبي جعفرين المحمدين الثلاثة، بأسانيد المتكثرة المتصلة إليهم - رضوان الله عليهم: منها ما أخبرني به عدة من الأفاضل الكرام، منهم والذي العلامة - قدس الله أرواحهم -، عن شيخ الاسلام والمسلمين بهاء الملة والحق والدين محمد العاملي - نور الله ضريحه - إلى آخر ما أوردته من الأسانيد في شرح الأربعين وغيره، وإلى آخر ما أوردته الشهيد الثاني - رفع الله درجته - في إجازة والده العلامة - طيب الله تربتهما. وأخذ عليه ما أخذ عليّ من ملازمة التقوى والاحتياط في النقل والفتوى، وألتمس منه أن لا ينساني في أعقاب الصلوات ومآن إجابة الدعوات.

وكتب بيمنه الجانية الفانية مؤلف هذا الكتاب محمد باقر بن محمد تقى - عفا الله عن جرائمهما -، والحمد لله أولاً وآخراً وصلى الله على سيد المرسلين محمد وعترته الأكرمين^١.

١. آخر البحار، ج ١٨ في مكتبة نوربخش - بروجرد، برقم ١٣٢.

(١٠)

المولى محمّد جعفر الكاشاني

محمّد جعفر بن صادق الخطيب الكاشاني، نسخ كتاب «من لا يحضره الفقيه» وأتمّه في شهر ربيع الأول سنة ١٠٨٨، ثمّ قرأه على العلامة المجلسي فأجازه في آخره في نفس السنة^١.

[١٠]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنه المولى الفاضل الصالح الورع التقى الزكي مولانا محمّد جعفر بن مولانا محمّد صادق الخطيب الكاشاني - رزقه الله تعالى فهم دقائق المعاني -، سماعاً وتصحيحاً في مجالس عديدة آخرها بعض أيام شهر ربيع الأول من شهور سنة ثمان وثمانين بعد الألف الهجرية.

فأجزت له - دام تأييده - أن يروي عني هذا الكتاب وسائر كتب الحديث بأسانيد المتكثرة المتصلة إلى مؤلفيها - رضوان الله تعالى عليهم:

فمنها ما أخبرني به عدّة من الأفاضل الكرام، منهم والدي العلامة - قدس الله أرواحهم -، عن شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والحقّ والدين محمّد بن الحسين بن عبد الصمد الحارثي، عن والده الفقيه، عن الشهيد الثاني - روح الله أرواحهم -، عن الشيخ علي بن عبد العالي الميسي، عن الشيخ شمس الدين محمّد بن المؤذن الجزيني، عن الشيخ ضياء الدين علي، عن والده السعيد الشهيد محمّد بن مكّي - رفع الله درجاتهم -، عن الشيخ فخر الدين أبي طالب محمّد، عن والده العلامة جمال الملة والحقّ والدين الحسن بن يوسف بن المطهر، عن والده

الشيخ سديد الدين يوسف - طهر الله أرواحهم -، عن السيد شمس الدين فخار بن معد الموسوي، عن الشيخ أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي، عن الشيخ الفقيه العماد أبي جعفر محمد بن أبي القاسم الطبري، عن الشيخ أبي علي الحسن، عن والده الجليل شيخ الطائفة المحقة أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي - قدس الله أسرارهم -، عن الشيخ السديد المفيد محمد بن محمد بن النعمان - قدس الله لطيفه -، عن الشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه السلام.

فليرو عني - دام تأييده - هذا الكتاب وغيرها [كذا] من مروياتي بأسانيدي المتصلة إليها، مراعيًا لشرائط النقل والرواية، سالكًا في مسالك الرشد والهداية، داعيًا لي في مآن الإجابة.

وكتب بيمينه الجانية الفانية أحوج العباد إلى رحمة ربه الغني محمد باقر بن محمد تقي - عفى الله عن جرائمهما -، حامدًا مصليًا مسلمًا^١.

(١١)

مولانا محمد جعفر الطالقاني

محمد جعفر بن محمد كاظم الطالقاني، قرأ على العلامة المجلسي شطراً من العلوم العقلية والنقلية وبعض كتب الحديث، ومما قرأ عليه بعض مجلدات كتاب «بحار الأنوار» فأجازه بإجازة متوسطة في آخر المجلد الثامن منه بتاريخ تاسع جمادى الآخرة سنة ١٠٩٥.

توفي سنة ١١٣٣ وله مزار معروف بطالقان^٢.

١. آخر كتاب «من لا يحضره الفقيه» في مكتبة آية الله المرعشي بقم - رقم ٩٨٧٢.

٢. الكواكب المنتثرة، ص ١٣٧ و ١٣٨: زندگینامه علامه مجلسی، ج ٢، ص ٢٤.

[١١]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله خيرة الورى.

أما بعد:

فقد قرأ عليّ وسمع منّي المولى الأولى الفاضل الكامل الصالح الفالح التقى
الذكي الألمعي مولانا محمد جعفر الطالقاني خلف المولى المبرور المغفور مولانا
محمد كاظم - وفقه الله سبحانه للعروج على أعلا مدارج الكمال في العلم والعمل
وصانه عن الخطأ والخلط والزلل -، شطراً من العلوم النقلية والعقلية وكثيراً من
الأخبار المأثورة عن الأنمة الأطهار - صلوات الله عليهم أجمعين. منها هذا المجلد
من كتاب «بحار الأنوار» وبعض «الكافي» و «التهديب» وسائر كتب الحديث.

ثم استجازني فاستخرت الله سبحانه وأجزت له أن يروي عنّي كلّ ما صحّت لي
روايته وجزت لي إجازته، لاسيّما كتب الأخبار، خصوصاً الكتب التي اشتمل عليها
فهرست بحار الأنوار بطرقي المتكثرة التي أوردتها في آخر مجلدات هذا الكتاب.
فمنها ما أخبرني به عدّة من الأفاضل الكرام وجمّ غفير من العلماء الأعلام، منهم
والذي العلامة - رّوح الله أرواحهم - إجازة وقراءة وسماعاً، بحق روايتهم عن شيخ
الإسلام والمسلمين بهاء الملة والحقّ والدين محمدّ العاملي، عن والده الفقيه
النيه الشيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي - نور الله ضريحهما -، عن الشيخ السعيد
الشهيد أفقه الفقهاء المتأخرين زين الملة والدين - رفع الله درجته كما شرف
خاتمته - إلى آخر الأسانيد التي أورها في إجازته الكبيرة التي أجاز بها الشيخ
حسين بن عبد الصمد، وقد أورد بعضها شيخنا البهائي في شرح الأربعين وغيره.
فأبحت له كثر الله أمثاله أن يروي عنّي كلّ ما علم أنّه داخل في مقروءاتي أو
مسموعاتي أو مجازاتي بتلك الأسانيد وغيرها، وأن يروي عنّي جميع مؤلفات

والدي - طيّب الله تربته -، لا سيّما شرحي الفقيه، وجميع مصنفاتي من العربية والفارسية، لاسيّما كتاب «بحار الأنوار» وهو خمس وعشرون مجلداً خرج منها أربع عشر مجلداً و«الفوائد الطريفة» في شرح الصحيفة الكاملة و«ملاذ الأخيار لشرح تهذيب الأخبار» و«مرآة العقول» شرح الكافي و«شرح الأربعين» وكتاب «عين الحياة» وكتاب «حلية المتقين» وكتاب «تحفة الأبرار» وكتاب «حياة القلوب» وكتاب «جلاء العيون» وكتاب «مشكاة الأنوار» و«شرح توحيد المفضل» ورسائل العقائد والأوزان والساعات وغيرها مما نظمته في سلك التأليف أو أفرغته في قالب التصنيف. وأخذ عليه ما أخذ عليّ من ملازمة التقوى واتباع أئمة الهدى - سلام الله عليهم - وبذل الجهد في ترويح آثارهم ونشر أخبارهم واجتناب الأهواء المضلّة والآراء المردية، كلّ ذلك خالصاً لوجهه تعالى من غير رياء ولا مرأء -، أعاذنا الله وسائر المؤمنين منهما - وألتمس منه أن لا ينساني وسائر مشايخي في الخلوات وأعقاب الصلوات وسائر مظانّ إجابة الدعوات.

وكتب بيمنه الوازرة الدائرة أفقر العباد إلى عفو ربّه الغني محمّد باقر بن محمّد تقي - عفى الله عن جرائمهما - في تاسع شهر جمادى الآخرة من شهر سنة خمس وتسعين بعد الألف الهجرية.

والحمد لله أولاً وآخراً وصلى الله على سيّد المرسلين محمّد وعترته الأقدسين الأطهرين^١.

(١٢)

مولانا محمّد شفيع الاصبهاني

محمّد شفيع بن محمّد رفيع الاصبهاني.

١. من آخر المجلد من كتاب «بحار الأنوار» في مكتبة آية الله المرعشي بقم - رقم ٧٢٧٦.

قرأ على العلامة المجلسي كثيراً من العلوم ولازم دروسه مدة طويلة، كما أنه قرأ عليه أكثر مجلدات «بحار الأنوار» حتى عرف بـ «قارئ البحار»، فأجازه في آخر المجلد الثاني بتاريخ شعبان سنة ١٠٨٨ وفي آخر مجلدات الفتن بتاريخ رجب ١٠٩٥ وصفر ١٠٩٧ ورجب ١٠٩٧.

[١٢]

بسم الله الرحمن الرحيم

أما بعد حمد الله على نعمائه، والصلاة على سيد أنبيائه، والأكرمين من أوصيائه، فيقول الفقير إلى عفو ربه الغني محمد باقر بن محمد تقي عفى الله عن جرائمهما: إنه قرأ عليّ وسمع منّي الموليان الجليلان النبيلان الفاضلان الكاملان الصالحان المدققان، أعني الولدين العزيزين الكريمين مولانا نور الدين محمد ومولانا محمد شفيع ابني المولى الفاضل الكامل المبرور المغفور رفيع الدين محمد الاصبهاني - أسبغ الله تعالى عليهما إنعامه ورفع لوالدهما في الجنة مقامه - هذا المجلد من كتاب بحار الأنوار وغيره من مجلداته وكثيراً من كتب الحديث والدعاء والفقه والتفسير والكلام والأصول، استجازاني فاستخرت الله تعالى وأجزت لهما - أدام الله تعالى تأييدهما - أن يرويا عني كل ما جازت لي إجازته بأسانيدي المتكثرة المتصلة إلى أصحاب الإجازات المعروفة ومؤلفي الكتب المشهورة، وأذكر لهما هنا طريقاً واحداً من طرق شتى، وهو:

ما أخبرني به عدة من الأفاضل الكرام والفقهاء الأعلام، فمنهم والدي العلامة - نور الله مراقدهم -، عن شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والحق والدين محمد العمالي - قدس الله روحه -، عن والده الفقيه النبيه عز الدين الحسين بن

عبدالصمد الحارثي - قدّس الله سرّه -، عن أفضل العلماء المتأخرين زين الملة والدين بن علي بن أحمد العاملي - رفع الله درجته -، عن شيخه الجليل نور الدين علي بن عبدالعالي الميسي - قدس الله سره -، عن الشيخ شمس الدين محمّد بن المؤذن الجزيني - رحمة الله عليه -، عن الشيخ الأجل ضياء الدين علي - طاب ثراه -، عن والده السعيد الشهيد المدقّق النحرير الشيخ شمس الدين محمّد بن مكّي - رفع الله مقامه -، عن الشيخ الأكمل الأفضل فخر الدين أبي طالب - رُوّح الله روحه -، عن والده العلامة آية الله في العالمين جمال الملة والحقّ والدين الحسن بن يوسف بن المطهر، عن والده الجليل سديد الدين يوسف - برّد الله مضجعهما -، عن السيّد شمس الدين فخّار بن معد الموسوي رحمته، عن الشيخ أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي - قدّس الله لطيفه -، عن الشيخ الفقيه العماد أبي جعفر محمّد بن أبي القاسم الطبري - أجزل الله تشريفه -، عن الشيخ الأفخم الأعظم أبي علي الحسن - طيّب الله رسمه -، عن والده النبيل شيخ الطائفة المحقّقة في جميع الأعصار والأمصار أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسي - جزاه الله تعالى عن الإيمان وأهله خير جزاء السابقين -، عن الشيخ الأجل الأفخم الأكرم السعيد الرشيد المفيد أبي عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان - رفع الله درجته في الجنان -، عن الشيخ الثقة أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه - طهر الله رسمه -، عن الشيخ الجليل ثقة الإسلام أبي جعفر محمّد بن يعقوب الكليني - نور الله ضريحه .

(ح) وبالاسناد المتقدم عن الشيخ المفيد - قدّس الله نفسه -، عن الشيخ الفقيه رئيس المحدثين أبي جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي - رضي الله عنه وأرضاه - .

(ح) وبالإسناد السالف عن العلامة رحمته، عن أفضل المحقّقين نصير الملة والدين محمّد بن محمّد بن الحسن الطوسي قدس سره القدوسي، عن محمّد بن محمّد

بن علي الحمداني، عن الشيخ متجب الدين علي بن عبيد الله بن الحسن بن الحسين بن بابويه القمي - رَوَّحَ اللهُ أرواحهم - إلى آخر ما أورده في فهرسته من الأسانيد إلى الأصول المعتمدة.

(ح) وبالإسناد السابق عن الشيخ الشهيد محمد بن مكي - طيَّبَ اللهُ نفسه -، عن السيد شمس الدين محمد بن أبي المعالي، عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد، عن السيد محيي الدين محمد بن علي بن زهرة الحسيني الحلبي، عن الشيخ السعيد رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني مؤلف كتاب «المناقب» وغيره، عن الشيخ الجليل أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي مؤلف كتاب «الاحتجاج» - قدَّسَ اللهُ أرواحهم -.

(ح) وبالإسناد عن العلامة، عن السيد رضي الدين علي بن طاوس، عن السيد تاج الدين الحسن بن الدربي، عن الموفق أبي عبدالله أحمد بن شهريار الخازن، عن عمه حمزة بن محمد، عن أبي الطيب طاهر بن محمد بن علي الجواري، عن الزكي علي بن محمد النيسابوري، عن الشيخ الزاهد علي بن محمد بن أبي الحسن القمي، عن والده، عن الشيخ السعيد علي بن محمد بن علي القمي الخزاز مؤلف كتاب «كفاية الأثر في النصوص على الأئمة الاثني عشر» - أفاضَ اللهُ على مرادهم الزكية شآبيب الرحمة والغفران -.

(ح) وأخبرني الشيخ الجليل عبدالله بن الشيخ جابر العاملي، عن المولى الفاضل الكامل كمال الدين درويش محمد بن الشيخ حسن النطنزي جدّ والدي لأمه، عن الشيخ العلامة مروّج مذهب الإمامية الشيخ علي بن عبدالعالي الكركي قدَّسَ اللهُ أسرارهم، عن الشيخ الجليل علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ العابد الزاهد أبي العباس جمال الدين أحمد بن فهد الحلبي رضي الله عنهما، عن الشيخ علي بن عبدالحميد النيلي، عن فخر المحققين، عن والده العلامة، عن المحقق السعيد

نجم الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد، عن السيّد فخار، عن شاذان بن جبرئيل، عن أحمد بن محمد الموسوي، عن ابن قدامة، عن السيّد الرضي محمد بن الحسين الموسوي مؤلف كتاب «نهج البلاغة» - برّد الله مضاجعهم.

(ح) وبالإسناد عن شيخ الطائفة، عن السيّد المرتضى علم الهدى أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي حشره الله تعالى مع أجداده الطاهرين.

(ح) وبالإسناد عن العلامة رفع الله مقامه، عن أبيه، عن الشيخ مهذب الدين الحسين بن ردة، عن الشيخ الحسن بن أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي مؤلف كتاب «مكارم الأخلاق»، عن والده الجليل العلامة أمين الدين مؤلف كتاب «مجمع البيان» و«إعلام الوري» رفع الله درجاتهما.

(ح) وبالإسناد عن السيّد فخار، عن الشيخ الأعلّم الأفخم محمد بن إدريس الحلّي قدّس الله لطيفه.

(ح) وبالإسناد عن العلامة، عن ابن ردة، عن الشيخ الجليل سعيد بن هبة الله الراوندي مؤلف كتاب «الخرائج» و«القصص» وغيرهما أجزل الله مثوبته.

(ح) وبالإسناد عن العلامة عليه السلام، عن الشيخ النبيل أبي الحسن علي بن عيسى الأربلي مؤلف كتاب «كشف الغمّة».

(ح) وبالإسناد عن العلامة، عن أبيه، عن السيّد أحمد بن يوسف بن أحمد العريضي الحسيني، عن محمد بن علي الحمداني، عن فضل الله بن علي الحسيني، عن أبي الصمصام ذي الفقار بن معبد الحسيني، عن الشيخ الكامل أحمد بن علي بن العباس النجاشي - إلى آخر ما أورده في فهرسته من الأسانيد القوية رضي الله عنهم أجمعين.

(ح) وبالإسناد عن النجاشي - طاب ثراه - عن محمد بن علي المشجاعي، عن الشيخ الجليل محمد بن إبراهيم النعماني مؤلف كتاب «الغيبة».

(ح) وبالإسناد عن شيخ الطائفة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن الشيخ الأجلّ محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشي.

(ح) وبالإسناد عن النجاشي، عن أبي عبدالله بن عياش، عن الشريف أبي الحسين بن صالح بن الحسين النوفلي، عن أبيه، عن الحسين بن بسطام وأخيه عبدالله مؤلفي كتاب «طب الأئمة عليهم السلام».

(ح) وبالإسناد عن العلامة، عن السيّد النقيب الشريف الزاهد العابد رضي الدين علي بن موسى بن طاوس الحسيني والسيّد غياث الدين عبدالكريم بن أحمد بن طاوس والسيّد الجليل أحمد بن موسى بن طاوس - قدس الله أرواحهم الطيبة.

(ح) وبالإسناد عن الشيخ منتجب الدين، عن أبيه، عن جدّه، عن الشيخ أبي الفتح محمد بن علي بن عثمان الكراچكي - روح الله روحه.

(ح) وعن الشيخ منتجب الدين، عن جماعة من الثقات، عن محمد بن علي القتال الفارسي مؤلف كتاب «روضة الواعظين» - قدس الله روحه.

(ح) وبالإسناد عن الكليني - رحمه الله -، عن عدّة من أصحابه، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي رحمته مؤلف كتاب «المحاسن».

(ح) وعن الكليني، عن محمد بن الحسن الصفار رحمته مؤلف كتاب «بصائر الدرجات».

(ح) وعن الكليني، عن محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد.

فليرويا - أدام الله تعالى تأييدهما - مؤلفات هؤلاء المشايخ المذكورين وغيرهم بتلك الأسانيد وغيرها ويجيزا من أنسا منه رشداً، وأخذ عليهما ما أخذ عليّ من ملازمة التقوى وسلوك مسلك الاحتياط في النقل والعمل والفتوى وبذل الجهد في ترويح أخبار أئمة الهدى - صلوات الله عليهم أجمعين - وتصحيحها وتحقيقها ومدارستها، وأتمس منها أن لا ينسياني في حياتي وبعد وفاتي في مظانّ الإجابة.

وكتب هذه الأحرف في شهر شعبان المعظم من شهر سنة ثمان وثمانين بعد الألف الهجرية، حامداً مصلياً مسلماً^١.

(١٣)

السيد مير محمد حسين الخاتون آبادي^٢

[١٣]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهال الولد الأعز سبطي الأمير محمد حسين الحسيني - وفقه الله تعالى -، سماعاً وتصحيحاً وضبطاً وتدقيقاً في مجالس عديدة آخرها بعض أيام شهر جمادى الثانية لسنة ست ومائة بعد الألف الهجرية، فأجزت له - زيد تأييده - روايته عنّي بأسانيدي المتكثرة المتصلة إلى المؤلف - قدس الله روحه.

وكتب بيميناه الوازره الدائرة أفقر العباد إلى عفو ربّه الغني محمد باقر بن محمد تقى عفي عنهما، حامداً لله على نعمائه مصلياً على سيد أنبيائه محمد وعترته الطاهرين مسلماً عليهم أجمعين^٣.

[١٤]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهال السيد الأيد الفاضل العامل الأديب الحسيب اللبيب سبطي وقرّة عيني

١. آخر المجلد الثاني من «بحار الأنوار» صورة الاجازة، في مكتبة آية الله المرعشي بقم - رقم ١٠٤٨٧.

٢. الكواكب المنتشرة، ص ١٩٨ - ٢٠٠.

٣. من كتاب تهذيب الاحكام، كتبه محمد بن حاج على الابهرى شهر صفر ١٠٨٥ عند السيد جلال الدين

الأمير محمد حسين - صانه الله من كل شين -، سماعاً وتحقيقاً وضبطاً وتصحيحاً وتدقيقاً في مجالس آخرها آخر شهر محرم الحرام لسنة ١١٠٨، فأجزت له روايته عني بأسانيدي المتكثرة المتصلة إلى مؤلف الكتاب طوبى له وحسن مآب.
وكتب بيمناه الوزرة الدائرة الفقير إلى الله الغني محمد باقر بن محمد تقي - عفا الله عن هفواتهما -، حامداً مصلياً مسلماً.^١

[١٥]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهائه السيد الأيد سبطي وقرّة عيني الأمير محمد حسين - برأه الله من كل شين ومين -، سماعاً وتحقيقاً وضبطاً وتدقيقاً في مجالس عديدة آخرها آخر شهر رجب الأصب لسنة ١١٠٨، فأجزت له - زيد تأييده - روايته عني بأسانيدي المتكثرة المتصلة إلى صاحب الكتاب طوبى له وحسن مآب.
وكتب بيمناه الفانية الجانية أفقر العباد إلى عفو ربّه الغني محمد باقر بن محمد تقي - عفي عنهما -، حامداً مصلياً مسلماً.^٢

[١٦]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهائه السيد الأيد الفاضل الكامل سبطي وقرّة عيني الأمير محمد حسين - صانه الله تعالى من كل شين ومين - وجعله متبعاً لأبائه المصطفين، سماعاً وتحقيقاً وضبطاً وتصحيحاً في مجالس عديدة آخرها بعض أيام شهر ربيع الأول من شهور سنة تسع ومائة وألف من الهجرة، فأجزت له - دام تأييده - روايته عني مع سائر ما

أخذه مني بأسانيدي المتكثرة المتصلة إلى أرباب العصمة - سلام الله عليهم -، مراعيًا لشرائط الرواية طالباً أقصى معارج الدراية، داعياً لي في مآن الإجابة.

وكتب بيمناه الوازره الدائرة أفقر العباد إلى عفو ربّه الغني محمد باقر بن محمد تقي - عفى الله عن جرائمهما -، حامداً مصلياً مسلماً^١.

[١٧]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهائه السيد الأيد الجيد الحبيب النجيب الأريب اللبيب الفاضل الكامل سبطي وقرة عيني الأمير محمد حسين الحسيني - وفقه الله تعالى لمرضيه -، سماعاً وتحقيقاً وتدقيقاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس عديدة آخرها بعض أيام شهر شعبان المعظم لسنة ١١١٠، فأجزت له - دام تأييده - روايته عنّي بأسانيدي المتصلة إلى مؤلف الكتاب طوبى له وحسن مآب.

وكتب بيمناه الجانية الفانية محمد باقر بن محمد تقي - عفى الله عن جرائمهما -، حامداً مصلياً مسلماً^٢.

(١٤)

مولانا محمد طاهر الاصبهاني

محمد طاهر الاصبهاني، قرأ على العلامة المجلسي بعض مجلدات كتاب «بحار الأنوار» فكتب له إنهاءً في آخر بعض أجزاء المجلد الثامن عشر منه بتاريخ

٢٧ ربيع الأول سنة ١٠٩٦هـ.

[١٨]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنه المولى الأولي الفاضل العادل الرضي المتوقد الذكي مولانا محمد طاهر الاصبهاني سماعاً وتصحيحاً وضبطاً وتدقيقاً في مجالس آخرها السابع والعشرون من شهر ربيع الأول من سنة ست وتسعين بعد الألف الهجرية، فأجزت له روايته عني. وكتب مؤلفه الحقير ختم الله له بالحسنى حامداً مصلياً مسلماً^٢.

(١٥)

مولانا محمد علي المازندراني

محمد علي بن شاه بيك المازندراني، قرأ على العلامة المجلسي قسم الأصول من كتاب «الكافي» فكتب له إنهائين في آخر كتاب الدعاء والعشرة، ثانيهما بتاريخ خامس ذي الحجة سنة ١٠٧٧هـ^٣.

[١٩]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنه المولى الأولي الفاضل البارع التقى الذكي مولانا محمد علي - وفقه الله تعالى -، سماعاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس آخرها بعض أيام شهر رجب الأصب لسنة سبع وسبعين بعد الألف من الهجرة المقدسة.

١. زندگینامه علامه مجلسی، ج ٢ ص ٤٧.

٢. من آخر جزء من المجلد الثامن عشر من بحار الأنوار في مكتبة المجلس الوطني ب طهران - رقم ٤٤٠٠.

٣. تراجم الرجال.

وأجزت له - دام تأييده - أن يروي ممّا أخذه عنيّ بأسانيد المتّصلة إلى مؤلّفي الكتب المعتبرة، - رضي الله عنهم أجمعين.

وكتب المذنب محمّد باقر بن محمّد تقي - عفي عنهما بالنبي وآله المقدسين^١.

[٢٠]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهائه المولى الفاضل الصالح التقي مولانا محمّد علي المازندراني - وفقه الله تعالى، - سماعاً وتحقيقاً وضبطاً في مجالس آخرها خامس شهر ذي الحجّة الحرام من شهور سنة سبع وسبعين وألف من الهجرة النبوية - على هاجرها وآله ألف ألف صلاة وتحيّة.

وأجزت له - دام تأييده - أن يروي عنيّ هذا الكتاب وسائر كتب الأخبار المأثورة عن الأئمة الأطهار - صلوات الله عليهم - بأسانيد المتكثرة المتّصلة إلى مؤلّفيها - رضوان الله عليهم، - على ما أوردته في المجلد الخامس والعشرين من كتاب «بحار الأنوار».

وكتب بيمنه الدائرة أفقر عباد الله إلى رحمة ربّه الغني محمّد باقر بن محمّد تقي - غفر الله لهما، - حامداً مصلياً مسلماً^٢.

(١٦)

مولانا محمّد علي المشهدي

محمّد علي بن محمّد شفيح المشهدي، أبو محمّد، قرأ على العلامة المجلسي

١. من أوّل كتاب فضل القرآن، كتاب الكافي في المكتبة المرعشية بقم - رقم ٩٨٧٣.

٢. آخر كتاب الدعاء والعشرة من «أصول الكافي» بخط المجاز في مكتبة آية الله المرعشي - رقم ٩٨٧٣.

كثيراً من كتاب الحديث والأخبار، ومما قرأه عليه كتاب «تهذيب الأحكام» فكتب له إجازة في ربيع الثاني سنة ١٠٩٠، وفي آخر كتاب الصيد والذبابة منه إنهاءً في شهر محرم سنة ١٠٩٨، وفي آخر كتاب التجارة في ربيع عشر جمادي الأولى سنة ١٠٩٦، وفي آخر العتق إنهاءً من دون تاريخ.

وقرأ عليه أيضاً كتاب من لا يحضره الفقيه، فكتب له إنهاءً في آخر الجزء الثاني منه في شهر ربيع الثاني سنة ١١٠٠.

وقرأ على الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي جملة من كتب الحديث، منها كتاب «تهذيب الأحكام» فكتب له إجازة في غرة شهر شعبان سنة ١٠٩٢. له «الجامع الأردبيلية في ردّ الصوفية» و«مفتاح النجاة لأهل الدين والأمانات»^١.

[٢١]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنها الأخر في الله المحبوب لوجهه سبحانه مولانا محمد علي المشهدي وفقه الله تعالى لمراضيه سماعاً وتصحيحاً وضبطاً في مجالس آخرها بعض أيام شهر ربيع الثاني من سنة مائة وألف، فأجزت له روايته عني.

وكتب بيمينه الفانية الجانية أفقر العباد إلى عفو ربّه الغني محمد باقر بن محمد تقي - عفى عنهما -، حامداً مصلياً مسلماً^٢.

(١٧)

مولانا محمد كاظم الجيلاني

محمد كاظم بن محمد باقر الجيلاني

١. الكواكب المنتثرة، ص ٥٥٢ و ٥٥٣: زندگینامه علامه مجلسی، ج ٢، ص ٦٤.

٢. آخر الجزء الثاني «من كتاب من لا يحضره الفقيه» في مكتبة السيد الكلبيگاني بقم - رقم ٢١٧.

قرأ على العلامة المجلسي كثيراً من العلوم الدينية وأخذ عنه حظاً وافراً من المعارف اليقينية، وأجازه في شهر شعبان سنة ١١٠٧٩.

[٢٢]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله خيرة الورى.

أما بعد:

فقد استجازني المولى الفاضل الصالح التقي الذكي مولانا محمد كاظم الجيلي - وفقه الله تعالى للارتقاء على أعلى درجات الكمال في العلم والعمل -، بعدما طال تردده لدي وكثر اختلافه إليّ وسمع مني كثيراً من العلوم الدينية وأخذ عني حظاً وافراً من المعارف اليقينية.

فاستخرت الله تعالى وأجزت له - دام تأييده - أن يروي عني كل ما جازت لي إجازته وروايته، لا سيما الكتب الأربعة التي عليها المدار في تلك الأعصار، وهي: الكافي لمحمد بن يعقوب الكليني، والفتحة لمحمد بن بابويه، والتهديب والاستبصار لمحمد بن الحسن الطوسي - قدس الله أرواحهم وشكر الله مساعيهم. وطريقي إليها جمّة قد أوردتها في المجلد الخامس والعشرين من كتاب «بحار الأنوار»، ولنذكر هنا أوثقها وأعلاها، وهو ما أخبرني عدّة من الفضلاء الكرام:

منهم والدي العلامة - قدس الله أرواحهم -، بحق روايتهم عن شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والدين محمد العاملي، عن والده الشيخ حسين بن عبدالصمد، عن الشيخ السعيد زين الملة والدين المشتهر بالشهيد الثاني رضوان الله عليهم أجمعين، عن الشيخ نور الدين علي بن عبدالعالي الميسي، عن الشيخ

شمس الدين محمد بن المؤذن الجزيني، عن الشيخ ضياء الدين علي، عن والده السعيد الشهيد محمد بن مكي نور الله ضرائحهم، عن الشيخ فخر الدين أبي طالب محمد، عن والده التحرير العلامة جمال الملة والحق والدين الحسن بن يوسف بن المطهر، عن شيخه المحقق نجم الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد - نور الله مراقدهم -، عن السيد شمس الدين فخار بن معد الموسوي، عن الشيخ أبي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي، عن الفقيه العماد أبي جعفر محمد بن أبي القاسم الطبري، عن الشيخ أبي علي الحسن بن الشيخ السعيد الجليل أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، عن والده رضي الله عنهم أجمعين، عن الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان، عن الشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي - رحمة الله عليهم.

وبالإسناد المتقدم عن الشيخ المفيد، عن الشيخ أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن الشيخ ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني - طاب ثراهم. وأجزت له أن يروي عني جميع مؤلفاتي ومصنفاتي، لاسيما كتاب «بحار الأنوار» و «مرآة العقول» و «ملاذ الأخيار» و «الفوائد الطريفة» و «عين الحياة» و «حلية المتقين» و «مشكاة الأنوار».

وأخذت عليه ما أخذ علي من الاحتياط في النقل والفتوى وملازمة التقوى. وكتب بيمنه الجانية الفانية الخاطيء الخاسر ابن محمد تقي محمد باقر - عفى الله عن جرائمهما - في شهر شعبان المعظم من شهر سنة تسع وسبعين بعد الألف من الهجرة.

والحمد لله أولاً وآخراً، وصلى الله على محمد وآله المطهرين المقدسين^١.

١. آخر كتاب «من لا يحضره الفقيه» كتبه المجاز وأتمه في يوم الأحد ٢٤ ربيع الثاني سنة ١٠٧٧، والنسخة في

بسم الله الرحمن الرحيم

الحرم وسلام على عبادة الذين اصطفى محمد وآل محمد الذين امانت فيهم بعد نبينا محمد المصطفى
 الصالح النبي الذي سلا لنا محمداً كل ما يحلو ونقض استعوان ولا تقاد على علاجات الكاثر في
 الجوار والسلم بهما طالع تردد لدى كثرة اختلاف الزوال ومع كثرة اسرار العلوم الدينية واخذ من
 حفظنا انفسنا من الجاهل بغير اليقين في ما سطر استمر على ما اجرت له دام ياديدان يروي عن
 كفا جانت لياها زتر وروايتها لاسيا المثل للاجتهاد التي عليها المدار في ذلك العصر والمثل الكافي
 محمد بن يعقوب الكليني والفقير محمد بن ابي عمير والتهذيب والاستبصار لمحمد بن ابي الطي
 قد سارا رواه فيهم وسند ابيه مساعدهم وطرق الیه بهجة فقا ورد بها في الجواز من اسرار العشر
 جزء كالمثل بكار الانوار واذ ذكرها اونها واعلمها وهما اصنف من سرها العقلاء في الأثر
 انفسهم والذو العلاء وقد سارا انوارها فيهم من روايتهم عن شيخ الاسلام ابو الطي في باب المناقب والذو
 النعمان عليه ع من الواقف فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 الثاني رسول الله عليه فيهم عن ابي اسحق في الرواية على عبد القائل في السير فيهم عن ابي اسحق
 بن الخوانسار فيهم عن ابي اسحق فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 بن الطاهر بن الوليد فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 عن ابن سيرين فيهم عن ابي اسحق فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 عن العفيرة العاراذل فيهم عن ابي اسحق فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 ابو جعفر فيهم عن ابي اسحق فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 انوار واما ساراه الصدوق ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه الله
 وبالاستاذ المتقدم عن الشيخ المفيد فيهم عن ابي اسحق فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة
 محمد بن يعقوب الكليني طاب سفره واجتهد في ما يروي عن جميع مؤلفي ذلك العصر والذو السديد بن العمارة
 الانوار واما ساراه الصدوق ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه الله
 واخذت عليه ما اخذ على ساراه الصدوق فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 الفارسية فيهم عن ابي اسحق فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 سبعين عبد الوالد من الحجرة والكر من اولاد آخرا واصل فيهم من آل الطي فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة

وقد كان يجاز عنوى حضرت آيت الله فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور
 فيهم في كتابه الصلوات والذو السديد بن العمارة والذو السديد بن المنصور

(١٨)

مير محمد مفيد اليزدي

محمد مفيد بن محمد تقي الحسيني اليزدي، قرأ على العلامة المجلسي شطراً وافياً من العلوم العقلية والنقلية وكتب الأخبار، والظاهر أنه كان يقيم بمشهد الرضا عليه السلام. كتب كتاب «مرآة العقول» فأجازه المجلسي في آخر الروضة منه إجازة متوسطة في شهر ذي الحجة سنة ١٠٨٥.

[٢٣]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله خيرة الوري.
أما بعد:

فقد قرأ عليّ وسمع منّي وأخذ عنّي السيّد الأيد الشريف النجيب الحسيني الفاضل البارع الكامل المتوقد الذكي الألمعي السديد الرشيد الأمير محمد مفيد بن الأمير محمد تقي الحسيني اليزدي - أمدّه الله بفيضه الجلي ولطفه الخفي وصانه من شرّ كلّ شيطان غوي - شطراً وافياً من العلوم العقلية والنقلية ولاسيما الأخبار الماثورة عن النبي والأئمة الأطهار - صلوات الله عليه وعليهم أجمعين -، فالتمس منّي أن أجزيه له رواية كلّ ما صحّت لي روايته...

...وكتاب تحفة الزائر ورسالة الساعات ورسالة الأوزان ورسالة العقائد ورسالة الشان والسهو وسائر مؤلفاتي ورسائلي...

... في مشهد مولانا ومولى المؤمنين وسيدنا وسيّد المسلمين ثامن الأئمة الطاهرين ... في شهر ذي الحجة سنة ١٠٨٥.

١. من كتابات السيّد عبد العزيز الطباطبائي * وقد نقل الإجازة من نسخة من كتاب «مرآة العقول» كتاب الروضة

(١٩)

مولانا محمّد مهدي السبزواري

قرأ على العلامة المجلسي كتاب «تهذيب الأحكام»، فكتب له إنهاءً في آخر كتاب الصلاة منه في جمادى الآخرة سنة ١٠٩٢ .

كما قرأ عليه كتاباً حديثياً آخر لم نعرفه، وكتب له إنهاءً في ١٣ ربيع الثاني سنة ١٠٩١، ثم كتب له بلاغاً لقراءته نفس الكتاب للمرة الثانية.

[٢٤]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنهاه المولى الأولي الفاضل الكامل الصالح الفالح التقى الذكي البهي، مولانا محمّد مهدي السبزواري، - وفقه الله تعالى للعروج على أعلى مدارج الكمال في العلم والعمل -، سماعاً وتصحيحاً وتحقيقاً وضبطاً في مجالس عديدة آخرها ثالث عشر شهر ربيع الثاني من شهور سنة إحدى، وتسعين بعد الألف الهجرية.

فأجزت له - دام تأييده - أن يروي عني كلّ ما أخذه مني بأسانيدي المتكثرة المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم -، مراعيّاً لشرائط الرواية طالباً لأقصى معارج الدراية، داعياً لي في مان الاجابة.

وكتب بيميناه الجانية الفانية أفقر العباد إلى عفو ربه الغني محمّد باقر بن محمّد تقى - عفى الله عن جرائمهما -، حامداً لله تعالى على نعمائه مصلياً على سيّد أنبيائه وعترته الطاهرين.

ثم بلغ ثانياً أعزه الله تعالى.

﴿ كتبت في أربع صحائف، والنسخة كانت في مسجد «كنة» إحدى مضافات مدينة يزد وقد حذف السيّد

الطباطبائي رحمته الله عند النسخ كثيراً منها للاختصار .

[٢٥]

بسم الله الرحمن الرحيم

أنه المولى الأولي الفاضل الكامل الصالح الفالح التقى الزكي مولانا محمد مهدي السيزواري - وفقه الله تعالى لمرضيه وجعل مستقبله خيراً من ماضيه -، سماعاً وتصحيحاً وفحصاً وتدقيقاً وتنقيحاً في مجالس عديدة آخرها بعض أيام شهر جمادى الآخرة من شهور سنة اثنتين وتسعين بعد الألف الهجرية.

فأجزت له زيد تأييده أن يروي عني هذا الكتاب وسائر كتب الأخبار المأثورة عن الأئمة الأطهار صلوات الله عليهم بأسانيد المتكثرة المتصلة إلى مؤلفيها كما أوردتها في مجلدات «بحار الأنوار»، مراعيًا لشرائط الرواية طالباً أقصى مدارج الدراية داعياً لي ولمشايعي في مآن الاجابة.

وكتب بيمينه الجانية الفانية أفقر العباد إلى عفوره الغني محمد باقر بن محمد تقى عفى الله عن جرائمهما، حامداً مصلياً مسلماً.

(٢٠)

نواب معمور خان

معمور خان الهندي، أجازته العلامة المجلسي قراءة كتابه «زاد المعاد» ورواية ما فيه من الأدعية والأحاديث!

[٢٦]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى.

لقد قوبل هذا الكتاب [زاد المعاد] الذي هو من مؤلفاتي مع النسخة التي كانت بخطي، فصح بحسب الجهد والطاقة.

وأجزت لعاليجناب السيد الأيد النجيب الحسيب الأمير الكبير الفاضل البازل، محبوب العلماء الكرام وملجأ الأمراء العظام وسلالة النجباء الفخام، غصن الشجرة الطيبة الأحمدية وفرع الدوحة العلية العلوية، صاحب الأخلاق القدسية نواب معمور خان - حرسه الله من نوائب الزمان وطوارق الأوان -، قراءته والعمل بما فيه ورواية ما تضمنه عني بأسانيدي المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم. وكتب الفقير إلى الله الغني محمد باقر بن محمد تقي مؤلف الكتاب - رزقه الله النجاة من شدائد يوم الحساب -، حامداً مصلياً مسلماً.